آینده‌نگر
شماره ۱۶۲
ISSN:2322-3316
ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۶۲ | بهمن ۱۴۰۴



راه کره‌جنوبی

آیا اقتصاد ایران به آخر خط رسیده یا می‌تواند دوباره برخیزد

سرمقاله؛
محمود نجفی‌عرب
رئیس اتاق تهران

گرفتاری ارزی

درس‌های کره‌جنوبی برای ایران امروز



ما را بشنوید

یادکست

آینده‌نگر

روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

www.tccim.ir

توئیتر: twitter.com/TCCIM

اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber

آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

آینده‌نگر
شماره ۱۶۲ . بهمن ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
مدیرمسئول: مسعود خوانساری — رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی‌عرب
شورای سیاست‌گذاری: فریدون وردی‌نژاد، بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی
شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی‌اصفهانی
سردبیر: بهراد مهرجو — معاون سردبیر: ولی خلیلی
تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان
نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر و زهرا بارانی
پادکست: کریم نیکونظر

آتلیه طراحی
مدیر هنری: رضا دولت‌زاده — ویراستاری: بابک آتشین‌جان
کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی — ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می‌توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.
Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰



برای دریافت اشتراک
آینده‌نگر
با شماره
۱۸۶۶
تماس بگیرید



بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
گرفتاری ارزی ۰۴

کامنت
کودکان: بحران بشردوستانه در سال جدید ۰۷

ویژه‌نامه ۲۰۲۶
سال سیاه ۱۱


طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر

کمیک‌استریپ
مسیر فرسوده ۴۱

باشگاه
تجارت جهانی در عصر نااطمینانی ۴۹

آکادمی
زنگ خشکسالی ۵۳

راهبرد
فرصت سوخته دریافت مطالبات ۷۷

آینده ما
رفرم در نظام ارزی ۸۳

تحلیل
پیام بودجه ۹۱

ذره‌بین
زخم دارو ۱۰۵

پرونده
ترمز دلار را می‌توان کشید؟ ۱۱۵

صنعت
رویای خانه سبز ۱۲۹

کارآفرینان
از یک تکه شکلات تا دنیای زیبایی ۱۳۹

تجربه
انقلابی که از یک استعفا شروع شد ۱۴۹

شکست
آنچه مدیران از شکست Quiznos می‌آموزند ۱۵۷

درس‌ها
راه کره‌جنوبی ۱۶۳

عصرجدید
هوش ارزان شده است ۱۶۹

رصد
جهان تشنه انرژی جدید ۱۷۷

چهره‌ها
لیموها، تکه‌های گم‌شده پازل اقتصاد بودند ۱۸۷

اتاق طهران
اولین رئیس دوره ادغام ۱۹۱

گرفتاری ارزی

درس‌های کره‌جنوبی برای ایران امروز



محمود نجفی عرب
رئیس اتاق تهران

چگونه کره‌جنوبی که چند دهه پیش با جنگ، فقر گسترده، میلیاردها دلار بدهی خارجی و انبوهی از بحران‌های دیگر دسته و پنجه نرم می‌کرد، اکنون به یک اقتصاد توسعه‌یافته بدل شده‌است؟

از معجزات اقتصادی اینکه کره‌جنوبی در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ همزمان با وقوع بحران مالی شرق آسیا زمین‌گیر شد، ولی حالا با سرانه تولید ناخالص داخلی بیش از ۳۶ هزار دلاری به یکی از اقتصادهای پیشرو جهان بدل شده است.

روشی که کره‌جنوبی را از فلاکت اقتصادی به جایگاه امروز رساند معروف به «معجزه رودخانه هان» است.

میلتون فریدمن، اقتصاددان شهیر گفته‌است: «تورم و بحران اقتصادی در یک کشور حاصل عملکرد همه است.» یعنی وقتی کشوری در سیاهچاله تباهی اقتصادی غرق می‌شود، فقط پای عملکرد یک نفر و دو نفر در میان نیست بلکه همه ارکان اقتصاد و سیاست طی دهه‌ها سنگ بنای سقوط را گذاشته‌اند.

سیاستمداران کره‌جنوبی در یک مقطع حساس از عمر کاری‌شان معنای این جمله را درک کردند و دست به تغییرات اساسی زدند. آنها حتی انسان‌های فداکار (مانند گاندی)، باگذشت (مانند ماندلا)، یا دموکراتیک (مانند لینکلن) هم نبودند. در کره‌جنوبی انقلاب یا اتفاق خاصی هم رخ نداد و تنها این باور در حاکمیت ایجاد شد که نباید روی گزاره‌های غلط پافشاری کرد. اقتصاد کره‌جنوبی به شدت فقیر و بدون سرمایه برای تداوم کار و توسعه بود. آنها همزمان با کره‌شمالی در جنگ مستقیم و با ژاپن در تخاصم بودند. آنقدر با ژاپن مشکل داشتند که هر هفته در سئول چندین راهپیمایی در اعتراض به ژاپنی‌ها برگزار می‌کردند. خاطرات جنایات ژاپنی‌ها از ذهن مردم کره پاک نمی‌شد. انصافاً هم ژاپنی‌ها در کره‌جنوبی رفتارهایی کردند که تاریخ از آنها همیشه به عنوان جنایت علیه بشریت یاد می‌کند. جالب اینکه اقدامات تبلیغاتی باعث شد که جهان در قضاوت ژاپنی‌ها تمام این موضوعات را به فراموشی بسپرد و حالا ژاپن کشوری صلح‌طلب با مردمی آرام و رام تعریف می‌شود. این هم از شگفتی‌های گذر زمان است.

اما در آن زمان و با وجود خاطرات سیاه، حاکمیت کره‌جنوبی به این نتیجه رسید که بدون سرمایه‌گذاری خارجی هیچ امکانی برای رشد کشور وجود ندارد. در این مقطع آمریکا هم به کره‌جنوبی کمک‌هایی می‌کرد ولی آنقدر موثر نبود که بتواند اقتصاد زمین‌خورده آنها را بلند کند. در نتیجه کره‌جنوبی تصمیم به مذاکره با ژاپن می‌گیرد. این تصمیم هم با اعتراض‌های عمومی خشن مواجه می‌شود، ولی در نهایت حاکمیت کره‌جنوبی با ژاپن پیمان همکاری مشترک امضا می‌کند و سرمایه ژاپنی‌ها به کره‌جنوبی وارد می‌شود. در خاطرات بسیاری از مدیران سیاسی آن دوره زمانی کره‌جنوبی آمده که امضای تفاهمنامه با ژاپن را به مثابه بزرگ‌ترین لکه ننگ زندگی‌شان نام برده‌اند و البته تاکید هم می‌کنند که آنچه رخ داد، ناگزیر بود.

کره‌جنوبی پس از مدتی و با انجام اصلاحات اقتصادی داخلی و تمرکز بر سیاست صادرات‌محور موفق شد که برخیزد. در این مسیر با فساد مبارزه کرد و برای بنگاهای خصوصی بزرگ امکان رشد با هدف تولید صادرات‌محور ایجاد کرد. پس از مدتی اقتصاد کره‌جنوبی به شکوفایی رسید و «معجزه رودخانه هان» به عنوان یک روش کارآمد مدیریتی شناخته شد. در این مسیر دردسر هم کم نداشتند ولی سختی را برای دستیابی به کامیابی تحمل کردند.

توصیه می‌کنم که چندین پادکست و کتاب مهم را که در مورد اقتصاد کره‌جنوبی وجود دارد با دقت مطالعه کنید؛ حتماً متوجه تشابه وضعیت اقتصاد ایران با شرایط آنها خواهید شد.

این‌روزها که وضعیت اقتصادی کشور وخیم و شرایط اجتماعی غم‌انگیز شده‌است، بیش از گذشته موضوع معجزه رودخانه هان به ذهن می‌آید.

دل و جان مردم و فعالان بخش خصوصی در آشوب است. دولت مسیر اصلاحات اقتصادی را آغاز کرده، ولی هزینه‌های اجتماعی که روی دست کشور مانده، حزن‌انگیز است.

اگرچه هدف دولت از این اقدام، بسط عدالت اجتماعی است، اما رشد قیمت‌ها که پیش از اجرای این طرح هم آغاز شده بود و همچنین تداوم رکود در بنگاه‌ها، در کنار ناملایمات دیگری مانند تحریم‌های خارجی به طور خاص اقتصاد ایران را به شدت شکننده و سفره مردم را کوچک کرده‌است. این واقعیتی است که امکان کتمان ندارد.

به طور مشخص اعتراضات اخیر در بستر نابرابری درآمدی، صعود خط فقر، افزایش تورم، عدم توازن درآمد و هزینه‌کرد بودجه، رانت و بیکاری و شاید از همه مهم‌تر، فقدان افق روشن از وضعیت آینده رخ داده‌است. براساس آخرین گزارش بانک مرکزی، نرخ تورم ۱۲ ماهه منتهی به پایان آذر امسال ۴۲,۲ درصد بوده و نرخ تورم نقطه به نقطه تولیدکننده تا انتهای آذرماه به ۶۰,۶ درصد رسیده که بالاترین مقدار از مهر سال ۱۴۰۰ (۵۱ ماه) تاکنون محسوب می‌شود.

اقتصاد ایران یکی از طولانی‌ترین دوره‌های تورم دورقمی را در سال‌های اخیر ثبت کرده است. تورم بالا و مداوم، سفره خانوار را به شدت تهی کرده است. در این شرایط حاکمیت باید با اقدامات منطقی به سمت بهبود وضعیت اقتصادی و به‌خصوص حل و فصل تحریم و مسائل بین‌المللی برود.

در سال جاری ناترازی انرژی، شوک جنگ، افزایش نوسانات ارزی و نااطمینانی از آینده اقتصاد، باعث شد که نرخ تورم تولیدکننده یک مسیر صعودی را طی کند و در شرایط کنونی ثبات بازار، کاهش ریسک‌های خارجی و مدیریت ناترازی انرژی به خصوص جلوگیری از قطع گاز و برق کارخانه‌ها می‌تواند به ثبات قیمت‌ها در بخش تولید کمک کند و به نوعی مرهمی بر دردها باشد.

متاسفانه در لایحه بودجه هم علاوه بر فشار مالیاتی بر بنگاه‌ها، اقدام اساسی در مسیر کوچک‌سازی دولت صورت نپذیرفته‌است. همزمان بودجه نهادها یا سازمان‌هایی که در این مقطع زمانی به حضورشان نیازی نیست، قطع یا کاهش نیافته و از همه مهم‌تر اینکه برای حل معضل بزرگ اقتصاد دستوری و قیمت‌گذاری دولتی هم اقدامی صورت نگرفته‌است. همچنین بی‌ثباتی ارزی، در کنار محیط نامناسب کسب‌وکار و فشار فزاینده ناشی از تحریم‌ها، یا حتی روند فزاینده نرخ نقدینگی و تعمیق رکود تورمی موجب شده که چشم‌انداز آینده مخدوش شود. ضمن آنکه اتفاقات اخیر نیز جامعه را خسته و فرسوده ساخته‌است.

به قول میلتون فریدمن، اگر مدیریت یک شنزار را به دولت واگذار کنید بعد از ۵ سال با کمبود شن مواجه می‌شوید؛ اتفاقی که امروز برای اقتصاد بزرگ و ثروتمند کشورمان با انبوهی از ذخایر طبیعی و سرمایه انسانی افتاده است.

امیدوارم که حاکمیت بتواند با مطالعه الگوی دیگر کشورها، مسیری دقیق و کارآمد را انتخاب و اجرا کند. واقعاً در دنیای امروز موقعیت بن‌بست وجود ندارد و هر مانعی قابل رفع است. تنها باید خواست و از برخی مطالبات صرف‌نظر کرد و در نهایت به تصمیمی رسید که صلاح کشور و آینده ایران عزیز را تضمین می‌کند.

تلاش برای تداوم جریان کالا، پول و داده

دسترسی اضطراری به اینترنت برای حفظ تاب‌آوری بنگاه‌های اقتصادی در اتاق تهران

اتاق تهران بنابر وظیفـــه ملی و حرفه‌ای خود و با انجام مکاتبات و پیگیری‌های فشـــرده توانست از روزهای نخستین قطع اینترنت، امکان دسترسی اضطراری به این زیرســـاخت حیاتی را برای انجام امور تجاری فعالان اقتصادی فراهم کند. پارلمان بخش‌خصوصی پایتخت با هدف جلوگیری از توقف فعالیت‌های تجاری، حفظ تـــاب‌آوری بنگاه‌های اقتصـــادی و کمک به اســـتمرار حداقلی فعالیت کســـب‌وکارها، زمینه دسترسی فعالان اقتصادی عضو اتاق بازرگانی تهران به اینترنت را فراهم کرد.

این اقدام در راستای کاهش فشار عملیاتی بر بنگاه‌ها و جلوگیری از تعمیق بحران‌هایی بود که می‌توانســـت به تعطیلی واحدها یا تعدیل نیروی انسانی منجر شود. دسترسی ایجادشده صرفاً در محدوده فیزیکی ساختمان اتاق تهران و تنها برای انجام امور مشخصی از جمله مکاتبات رسمی تجاری، ثبت ســـفارش، پیگیری امور گمرکی، بانکی و ارتباطات ضروری با شرکای خارجی برقرار شده و هیچ‌گونه دسترسی عمومی، شـــخصی یا خارج از چارچوب‌های قانونی ایجاد نشده است. ضمن آنکه، در روزهای نخســـتین برقراری این امکان، به دلیل استقبال گسترده و افزایش حجم مراجعات فعالان اقتصادی به اتاق تهران، به‌منظور مدیریت تقاضا و ایجاد فرصت دسترسی برابر برای همه متقاضیان، استفاده از این امکان به‌صورت زمان‌بندی‌شده سامان‌دهی شد. این اقدام به عنوان راهکاری اضطراری، موقت و مســـئولانه برای کاهش آسیب‌های ناشی از قطع اینترنت بر زنجیره تجارت کشـــور بوده اســـت و عدم توجه به این مسئولیت، فعالان اقتصادی را ناگزیر می‌کرد برای انجام حداقلی‌ترین امور تجاری به کشورهای همسایه از جمله امارات و ترکیه سفر کنند؛ امری که هزینه‌های سنگین ارزی، زمانی و مدیریتی به اقتصاد کشور تحمیل می‌کرد.

اتاق بازرگانی تهران به‌عنوان نماینده بخش‌خصوصی، خود را موظف می‌داند در شرایط بحرانـــی از تمامی ظرفیت‌های قانونی برای حفظ فعالیت بنگاه‌ها، صیانت از اشـــتغال و جلوگیری از گســـترش آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی استفاده کند. بدیهی است اتاق تهران همچون گذشته، خواهان دسترسی پایدار، آزاد و برابر همه فعالان اقتصادی کشور به اینترنت به‌عنوان یکی از زیرساخت‌های حیاتی تجارت در اقتصاد امروز است و اقدامات اخیر واکنشی مسئولانه به شرایطی اضطراری بوده است.

همچنین در این زمینه فرزین فردیس عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران در یادداشتی نوشـــت: در مقاطعی که ســـطح نااطمینانی در اقتصاد افزایش یافته و کشور با شرایط پیچیده‌ای روبه‌رو می‌شود، مهم‌ترین وظیفه‌ای که می‌توان برای بخش‌خصوصی متصور بود، حفظ تداوم جریان‌های حیاتی اقتصاد است؛ جریان‌هایی که هرگونه وقفه در آن‌ها، به طور مستقیم زندگی روزمره مردم را تحت تاثیر قرار می‌دهد. منظور از این جریان‌ها، زنجیره به‌هم‌پیوســـته عرضه کالا، گردش پول و تبادل داده است؛ سه مولفه‌ای که باید حتی‌المقدور با کمترین اختلال و از مسیرهای مختلف به پویایی خود ادامه دهند.

در نگاه نخست، شاید مهم‌ترین جریان از میان موارد ذکر شده، تداوم جریان تامین و عرضه کالاهای ضروری و اساسی برای جامعه متشکل از اقشار مختلف با شرایط سنی و نیازهای متفاوت از کودکان خردسالی که به ابتدایی‌ترین اقلام مانند پوشک و شیر خشک نیاز دارند تا بیمارانی که سلامت و حتی حیات آن‌ها وابسته به دسترسی مستمر به دارو و تجهیزات پزشکی وابسته است، باشد. از این‌رو، اطمینان از تامین پایدار این اقلام، چه در شرایط کنونی و چه در هفته‌ها و ماه‌های آینده، اهمیتی بنیادین دارد.

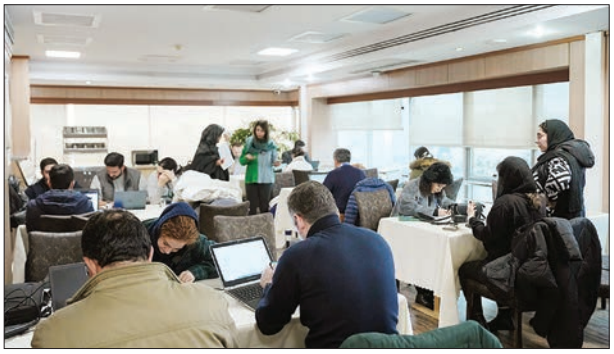

بدیهی است که همه این کالاها در داخل کشور تولید نمی‌شود و شرکت‌های تولیدی، بازرگانی و لجســـتیکی باید فعال بمانند تا بتوانند نیازهای اساســـی جامعه را تامین کرده و بـــدون وقفه در اختیار مردم قرار دهند. در کنار این موضوع، تداوم جریان پول و داده نیز نقشـــی تعیین‌کننده دارد. مستقل از نگاه‌ها و تحلیل‌ها، مردم در پایان روز نیاز دارند ساده‌ترین مایحتاج زندگی خود را تهیه کنند، حتی اگر این اقلام با افزایش قیمت یا دشواری در دسترسی همراه باشد.

بر همین اساس، بنگاه‌های اقتصادی کشور باید در این مقطع به این بیندیشند که چگونه می‌توانند ضمن ادامه فعالیت، شرایط زیست حداقلی مردم را حفظ کنند. توقف یا کند شدن فعالیت اقتصادی، فشار مضاعفی بر معیشت خانوارها وارد می‌کند و پیامدهای آن فراتر از حوزه اقتصاد خواهد بود.

ما در اتاق بازرگانی تهران نیز خود را متعهد می‌دانیم که در حد توان، به حفظ این سه جریان کلیـــدی کمک کنیم؛ یعنی تامین کالاهای مورد نیاز مردم، به‌ویژه اقشـــاری که نیازمند مراقبت بیشتری هستند و همچنین تداوم گردش داده و پول که تامین مایحتاج مردم را میسر می‌کند. در همین راستا، مجموعه‌ای از اقدامات صورت گرفت تا یک مسیر ارتباطی اضطراری و حیاتی یا به تعبیر دیگر، راه تنفس باز و فعال نگه داشته شود؛ مسیری که به شرکت‌های بازرگانی، تامین‌کنندگان مواد اولیه و شرکت‌های فعال در حوزه حمل‌ونقل امکان دهد با طرف‌های تجاری خود ارتباط برقرار کرده و کالاهایی را که در کشتی‌ها، بنادر، فرودگاه‌ها و گمرکات قرار دارد، به مقصد برسانند.

با وجود انتقاداتی که نســـبت به محدودیت‌ها، صف‌های دسترسی، زمان استفاده از اینترنت یا تفاوت در سطح دسترسی فعالان اقتصادی مطرح شده، وظیفه اتاق تهران این بوده است که این مسیر اضطراری را باز نگه دارد تا بخش‌خصوصی بتواند مسئولیت خود در قبال مردم را ایفا کند.

البته این رویکرد برای برخی فعالان اقتصادی با دشـــواری‌هایی همـــراه بوده و همه اعضا نتوانسته‌اند تمام نیازهای خود را برطرف کنند. با این حال، پارلمان بخش‌خصوصی هر آنچه در توان داشته برای تحقق هدفی مهم‌تر یعنی تامین مایحتاج مردم به کار گرفته و امیدوار است که این اقدامات، هرچند محدود، از بروز آسیب‌های بیشتر به بدنه اقتصاد و جامعه جلوگیری کند.

در عین حال، تلاش برای ایجاد و حفظ مسیر اضطراری ارتباطی، به‌هیچ‌وجه به معنای نادیده گرفتن مطالبه دسترسی آزاد و برابر به اینترنت بین‌الملل برای همه فعالان اقتصادی نیست. محدودیت در دسترسی به اینترنت بین‌المللی، روزانه خسارت‌های قابل توجهی به اقتصاد کشور وارد می‌کند؛ خسارت‌هایی که در نهایت مردم و بنگاه‌ها هزینه آن را می‌پردازند. بسیاری از کسب‌وکارها در چنین شرایطی با اختلال در فعالیت، کاهش درآمد و دشواری در پرداخت به‌موقع حقوق و دستمزد مواجه می‌شوند و این آسیب دوباره به نیروی انسانی بازمی‌گردد. تداوم این محدودیت‌ها، تاب‌آوری اقتصاد و معیشت مردم را تضعیف می‌کند و ما وظیفه خود می‌دانیم که این پیامدها را به‌صورت مستمر به سیاست‌گذاران منتقل کنیم و در مکاتبات و تعامل با نهادهای تصمیم‌گیر، بر ضرورت بازگشایی هرچه سریع‌تر درگاه اینترنت برای همه و به‌صورت برابر تاکید داشته باشیم. در عمل، این دو مسیر به‌طور موازی دنبال شـــده است؛ نخست، حفظ و پایداری مسیر اضطراری ارتباط برای تامین نیازهای حیاتی کشور و دوم، پیگیری رفع محدودیت‌ها و بازگشت شرایط عادی و برابر برای همه فعالان اقتصادی. در مسیر نخست توفیق بیشتری حاصل شده و در مسیر دوم، همچنان نیازمند تلاش گسترده‌تر و همراهی جدی‌تر سیاست‌گذاران هستیم.



در سی‌وپنجمین جلسه هیئت نمایندگان اتاق تهران مطرح شد

درخواست بخش‌خصوصی برای تسهیل عبور از پیچ اصلاحات ارزی

در سی‌و پنجمین جلسه هیئت نمایندگان اتاق تهران، فعالان بخش‌خصوصی این مطالبه را از دولت مطرح کردند که با آگاهی، مسیر بهبود وضعیت اقتصاد ملی را پیش ببرد و اجازه ندهد که فشارهای معیشتی وضعیت زندگی مردم را مختل سازد؛ انتظاری که به زعم آنها منطقی و برآمده از پتانسیل‌های ذاتی کشور بوده و با مشارکت فعال جامعه کارآفرینی قابل تحقق است. نمایندگان بخش‌خصوصی درسی‌وپنجمین گردهمایی خود در اتاق تهران به نقد و بررسی سیاست‌های ارزی دولت پرداختند. فعالان اقتصادی عضو هیئت نمایندگان، جملگی اقدام دولت در حذف ارز ترجیحی را اقدامی در جهت اصلاحات اقتصادی توصیف کرده و آن را مثبت ارزیابی کردند اما نقدهایی را به نحوه اجرا و همچنین بی‌توجهی به نظرخواهی از بخش‌خصوصی به عنوان ذینفعان این طرح وارد دانستند. رئیس اتاق تهران در این جلسه با ارائه تحلیلی از شرایط اقتصادی کشور گفت: ایران روزهای متفاوت و تجربه نشده‌ای را پشت سر می‌گذارد. متاسفانه فشارهای اقتصادی و بروز بحران در معیشت مردم منجر به اعتراضات و اتفاقاتی در کشور شده که حاصل آن غم‌انگیز است.

۱۴۰۴/۱۰/۱۵ — اتاق بازرگانی برای رفع مشکلات صنعت نساجی پیشقدم می‌شود



رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با حضور در سی‌ویکمین نمایشگاه صنعت نساجی «ایرانتکس۳۱» و سیزدهمین نمایشگاه صنعت پوشاک «ایران‌مد۱۳» از بخش‌های مختلف این نمایشگاه‌ها بازدید کرد و با فعالان این صنعت، تولیدکنندگان و نمایندگان تشکل‌های صنفی این حوزه به گفت‌و گو پرداخت. رئیس اتاق تهران، ابتدا با حضور در پاویون مشترک اتاق تهران و انجمن صنایع نساجی، تداوم همکاری و همبستگی میان اتاق و تشکل‌ها را مورد تاکید قرار داد و این همکاری را نقطه‌عطفی برای توسعه صادرات و رفع مشکلات تولیدکنندگان و صادرکنندگان دانست.

۱۴۰۴/۱۰/۱۷ — بازدید رئیس اتاق تهران از نهمین نمایشگاه لاستیک و صنایع وابسته



محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران در نخستین روز از برگزاری هفدهمین همایش و نهمین نمایشگاه لاستیک و صنایع وابسته با اشاره به اهمیت سیاست‌های ارزی در حمایت از تولید گفت که تک‌نرخی‌شدن ارز یکی از مطالبات اصلی فعالان اقتصادی در ۱۵ سال گذشته بوده و اجرای آن می‌تواند به عبور از فضای ناسالم اقتصادی، افزایش شفافیت و رشد کسب‌وکارها منجر شود. رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با حضور در نهمین نمایشگاه لاستیک و صنایع وابسته، ضمن بازدید از غرفه‌های مختلف، از نزدیک در جریان آخرین تحولات، توانمندی‌ها و چالش‌های این صنعت قرار گرفت و با فعالان و تولیدکنندگان حوزه لاستیک گفت‌وگو کرد.

۱۴۰۴/۱۰/۱۵ — ثبت‌نام در «جشنواره ملی قالی فاخر» آغاز شد



فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق بازرگانی تهران، از انتخاب استان تهران به‌عنوان «استان معین» و مسئول اجرایی منطقه یک کشور در «چهارمین دوره جشنواره ملی قالی فاخر» خبر داد. وی طی ابلاغیه‌ای به اتاق‌های بازرگانی هشت استان دیگر، از تولیدکنندگان و بافندگان فرش دستباف خواست، حداکثر تا ۲۲ دی‌ماه ۱۴۰۴ نسبت به ثبت‌نام و معرفی آثار خود اقدام کنند. این رویداد با هدف شناسایی و معرفی قالی‌های نفیس و فاخر ایرانی و حمایت از پدیدآورندگان این آثار هنری برگزار می‌شود. وردی‌نژاد در این مکاتبه، خواستار اطلاع‌رسانی گسترده، هدفمند و موثر در سطح استان‌های مذکور برای جذب مشارکت حداکثری ذی‌نفعان شد.

۱۴۰۴/۱۰/۱۲ — پیشنهاد ایجاد آکادمی تحول دیجیتال در پارلمان بخش خصوصی



در شرایطی که برنامه هفتم توسعه بر افزایش سهم اقتصاد دیجیتال در تولید ناخالص داخلی تاکید دارد، اعضای کمیسیون فناوری اطلاعات و ارتباطات اتاق ایران در گردهمایی اخیر خود از لزوم ایفای نقش فعال‌تر اتاق بازرگانی، ایجاد آکادمی تحول دیجیتال و پرهیز از رویکردهای جزیره‌ای در این حوزه سخن گفتند. شهاب جوانمردی، نایب‌رئیس اتاق بازرگانی تهران در حاشیه این نشست با تاکید بر ضرورت بازتعریف نقش اتاق بازرگانی ایران در زیست‌بوم اقتصاد دیجیتال، گفت: اتاق بازرگانی ایران با بیش از۷۰ هزار عضو، عملاً نماینده بخش خصوصی کشور و یکی از بازیگران جدی در حوزه‌های مختلف اقتصادی است؛ اما اگر قرار است در اقتصاد دیجیتال نقش موثر و واقعی ایفا کند، ناگزیر به ایجاد تغییرات و تحولات اساسی در ساختارها، فعالیت‌ها و پروژه‌های خود خواهد بود. او پیشنهاد ایجاد آکادمی تحول دیجیتال را به‌عنوان یکی از الزامات ایفای نقش موثر بخش‌خصوصی در توسعه اقتصاد دیجیتال کشور مطرح کرد.

۱۴۰۴/۱۰/۱۰ — لغو محدودیت کارت بازرگانی برای واردات با ارز اشخاص و منشأ خارجی



بر اساس مصوبه جدید دولت، واردکنندگانی که با استفاده از ارز خود، ارز دیگران یا ارز با منشا خارجی و یا به‌صورت واردات بدون انتقال ارز اقدام به واردات کالا می‌کنند، از محدودیت سقف واردات کارت بازرگانی معاف خواهند بود. این تصمیم در قالب اصلاح آیین‌نامه اجرایی قانون مقررات صادرات و واردات اتخاذ شده و به موجب آن، عبارت «حساب ارزی خود و دیگران و یا بدون انتقال ارز با رعایت قوانین و مقررات مربوط» به انتهای جزء ۲ بند ۱۰ ماده ۱۰ این آیین‌نامه اضافه شده است. این مصوبه با امضای معاون اول رئیس‌جمهور ابلاغ شده و انتظار می‌رود که با اجرایی شدن آن، انعطاف‌پذیری در تجارت خارجی کشور افزایش پیدا کند.

۱۴۰۴/۱۰/۰۹ — هشدار بخش خصوصی نسبت به تعمیق رکود تورمی



بررسی لایحه بودجه ۱۴۰۵ به ابتکار اتاق بازرگانی تهران و در گردهمایی برخی از روسای فعلی و اسبق اتاق‌های بازرگانی و مدیران اتاق تهران صورت گرفت. حاضران در این جلسه ضمن اعلام هشدار نسبت به چشم‌انداز نگران‌کننده اقتصاد کشور اعلام کردند که مفاد لایحه بودجه ۱۴۰۵، به‌ویژه در حوزه مالیات، استقراض و تامین مالی می‌تواند به تعمیق رکود تورمی و افزایش فشار بر بخش‌خصوصی در سال آینده منجر شود. محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران در ابتدای این نشست در سخنانی با اشاره به اینکه لایحه بودجه نشان‌دهنده چشم‌اندازی از اقتصاد کشور در سال آتی است ادامه داد: ما در تلاش هستیم تا به سیاق سال‌های گذشته با همکاری اتاق ایران و سایر اتاق‌های بازرگانی، لایحه بودجه ۱۴۰۵ را به‌طور دقیق مورد بررسی قرار دهیم. هدف از این اقدام، ایجاد یک صدایی در بخش‌خصوصی و مطالبه‌گری صریح و صحیح دغدغه‌های فعالان اقتصادی است. در این مسیر، اتاق تهران با اتاق ایران همکاری‌هایی را انجام می‌دهد و نتایج پژوهش‌های انجام شده را به سایر اتاق‌های استانی نیز منتقل خواهد کرد

کودکان: بحران بشردوستانه در سال جدید



اینگر آشینگ
فعال حقوق کودکان

سال ۲۰۲۶ آغاز شده در حالی که وضعیت کودکان جهان در بدترین شرایط خود نسبت به چند دهه اخیر است. نظام کمک‌های بشردوستانه هم با شدیدترین بحران‌های خود روبه‌رو شده است. در سال ۲۰۲۵ ایالات متحده تصمیم گرفت کمک‌های خارجی را متوقف کند و همین امر باعث شد شرایط در این زمینه بدتر شود. دسترسی نهادهای بشردوستانه به میلیاردها دلار بودجه، یک‌شبه با تصمیم ترامپ، قطع شد. بسیاری از برنامه‌های حیاتی تعطیل شدند. میلیون‌ها نفر به‌ویژه کودکان، دیگر به غذا، درمان، آموزش و خدمات حمایتی دسترسی ندارند. این شوک در شرایطی رخ داده که کودکان جهان بیش از هر زمانی درگیر جنگ، آوارگی و تغییرات اقلیمی شده‌اند. آمار تکان‌دهنده‌ای در این زمینه وجود دارد. یک‌پنجم از کل کودکان جهان در مناطقی زندگی می‌کنند که درگیر جنگ، قتل، ربایش و شکل‌های دیگری از آزار هستند. در حال حاضر ۵۰ میلیون کودک در جهان آواره هستند. این بحران‌ها نشان می‌دهند که نظام کمک‌رسانی وضعیتی شکننده دارد و باید تغییراتی صورت بگیرد تا جلوی نابودی زندگی کودکان هم گرفته شود.

آمریکا: ربع قرن علیه ترور؟



بلین فرناندز
ستون‌نویس الجزیره

با پایان سال ۲۰۲۵، هم‌زمان ۲۵ سال هم از آغاز «جنگ جهانی علیه ترور» از طرف آمریکا گذشت. در ربع قرن گذشته، شاهد مداخلات نظامی آمریکا در نقاط مختلف جهان بودیم، مداخلاتی که مرگ، ویرانی و بی‌ثباتی گسترده‌ای را در جهان ایجاد کرده است. پس از حملات یازدهم سپتامبر، جورج بوش جنگی را آغاز کرد که به آن «نجات تمدن» می‌گویند. در عمل، این کشور صرفاً اقدام به بمباران افغانستان، حمله به عراق و کشتار میلیون‌ها نفر کرد. آمریکا خودش را بزرگ‌ترین قربانی تروریسم معرفی می‌کند اما خودش از دهه‌ها پیش در کشورهایی مانند ویتنام و پاناما، خشونت گسترده‌ای را اعمال کرده بود. باراک اوباما تنها در سال آخر ریاست‌جمهوری‌اش، بیش از ۲۶ هزار بمب در هفت کشور جهان ریخت و حملات پهپادی یمن در زمان او در جهان مطرح شده بود. دونالد ترامپ جزو کسانی است که در زمان ریاست‌جمهوری‌اش، حملات آمریکا به یمن را گسترش داد. کشتار در جهان همچنان ادامه دارد و اکنون ظاهراً نوبت به ونزوئلا رسیده است. با این حال، آمریکا اصرار دارد که این کارهایش، عملیات ضد تروریسم است.

ونزوئلا: جنگی به نفع روسیه



لئونید راگوزین
تحلیل‌گر الجزیره

بسیاری از افراد تصور می‌کنند تهدیدهای ترامپ علیه ونزوئلا، صرفاً یک اقدام پراکنده یا منطقه‌ای خواهد بود اما نگاهی فراتر نشان می‌دهد که این اقدامات اخیر آمریکا و بحرانی که در ونزوئلا شکل گرفته در حقیقت بخشی یک بازآرایی بزرگ‌تر در نظم جهانی به شمار می‌آید. روسیه هم در این زمینه نقش بزرگی دارد و می‌تواند از آن نفع ببرد. ونزوئلا در حال حاضر یک مهره در بازی قدرت‌های بزرگ به شمار می‌آید. این کشور مانند اوکراین به یک ابزار چانه‌زنی ژئوپلیتیک میان قدرت‌های جهانی تبدیل شده است. ونزوئلا هم از بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان برخوردار است و هم متحد سیاسی چین و روسیه به شمار می‌آید. دقیقاً همان کشورهایی که رقیب غرب به شمار می‌آیند. برای روسیه، بهترین حالت این است که آمریکا سال‌ها در ونزوئلا گرفتار جنگ شود. با این رویه، نظم قدیم از میان خواهد رفت و نظم جدیدی جای آن را خواهد گرفت. در این نظم جدید آمریکا در نیمکره غربی آزادانه عمل می‌کند و روسیه هم نفوذ دوران شوروی را به دست می‌آورد.

جنگ: چین، ونزوئلا را نجات می‌دهد؟



یانگ شیائوتانگ
تحلیل‌گر مسائل چین

چین و ونزوئلا روابط نزدیکی با یکدیگر دارند، با این حال، در صورت درگیری نظامی میان آمریکا و ونزوئلا، بعید است که پکن به کمک کارکاس بیاید. رفتار چین نسبت به این کشور، ترکیبی از محاسبات اقتصادی، ژئوپلیتیکی و ترس از گرفتار شدن در دام استراتژیک آمریکاست. چین اقدامات اخیر آمریکا علیه ونزوئلا را نقض آشکار حاکمیت ملی و منشور سازمان ملل دانسته است. با این حال، حمایت این کشور از ونزوئلا، صرفاً لفظی بوده و هیچ اقدام عملی برای دفاع از ونزوئلا از طرف چین صورت نگرفته است. به صورت کلی، نفوذ چین در آمریکای لاتین بسیار محدود است. البته چین طی دو دهه گذشته تلاش‌هایی داشته تا روابط اقتصادی خود را در این منطقه گسترش دهد. برای مثال به بزرگ‌ترین شریک تجاری آمریکای جنوبی تبدیل شده و واردکننده اصلی سویا، مواد معدنی و لیتیوم از این کشورهاست. با این حال، آمریکا همچنان دست بالا را دارد و از نفوذ سیاسی و امنیتی غالب برخوردار است. به همین دلیل است که اگر اتفاقی رخ دهد، بعید است چین به کمک ونزوئلا بیاید.

بهار عربی: جنبشی که آگاهی ساخت



لاربی سادیکی
پژوهشگر ژاپنی

بسیاری بر این باورند که بهار عربی به نوعی شکست خورده اما چنین روایتی، ناقص و گمراه‌کننده است. آنچه در سال ۲۰۱۱ رخ داد، نه یک گذار سیاسی ناکام، بلکه تحولی عمیق در آگاهی جمعی بود. این تغییر هنوز در رفتار، خواسته‌ها و تخیل سیاسی میلیون‌ها نفر در جهان عرب کاملاً مشهود است و ادامه دارد. خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس، صرفاً واکنشی به فقر و یا خشونت پلیس نبود بلکه در حقیقت شکستن فرایند عادی‌سازی تحقیر و افشای بنیان‌های اخلاقی اقتدارگرایی بود. در نهایت این رخداد از همین منظر بود که توانست به یک بیداری جمعی در سرتاسر منطقه تبدیل شود. مردم به این نتیجه رسیدند که برای کرامت، تعلق و حدود اطاعت، می‌توانند مطالبه‌گری کنند. به این ترتیب می‌توان گفت بهار عربی یک گذار شکست‌خورده نبود، بلکه یک تحول ذهنی بود. شهروندان ناگهان به این آگاهی رسیدند که باید تغییراتی را ایجاد کنند و از رژیم، چیزهایی را بخواهند که تا پیش از آن، مطالبه‌اش نمی‌کردند. به همین دلیل، نمی‌توان بهار عربی را شکست‌خورده دانست.

تاریخ: اوضاع وخیم نژادپرستی



ملیسا هندریکس
فعال مدنی

شصت سال پیش کنوانسیون بین‌المللی تلاشی بود برای رفع همه شکل‌های تبعیض نژادی و حالا با نگاهی به گذشته، می‌بینیم که عملاً نژادپرستی به صورت ساختاری در جهان ریشه دوانده و خبری از تغییر و تحول نیست. دستاوردهای تاریخی، گاهی کاملاً بی‌معنا می‌شوند. این کنوانسیون هم قرار بود یک ابتکار برای نجات بسیاری از آفریقایی‌ها و سایر نژادها از بحران تبعیض نژادی باشد اما حالا که به سال‌های اخیر نگاه می‌کنیم، خبری از بهبود اوضاع نژادپرستی در جهان نیست. نمونه‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد نژادپرستی همچنان زنده است. در تونس پناهجویان سیاه‌پوست را زندانی می‌کنند و در عربستان سعودی هم زنان کنیایی را به استثمار گرفته‌اند. آمریکا شکل بسیار پیشرفته‌ای از نژادپرستی و حذف برخی نژادها را در پیش گرفته و بریتانیا هم یک شبکه اجتماعی در این زمینه شکل داده است. همه این‌ها نشان می‌دهند که خبری از بهبود نیست. به این ترتیب، کنوانسیون‌ها دستاوردهای ظاهری هستند و در عمل، خبری از تغییر و بهبود نیست.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

گزارش بانک جهانی از اقتصاد جهان

سال پرنوسان هم گذشت

سال ۲۰۵ با مجموعه‌ای از شوک‌ها و بی‌ثباتی‌های اقتصادی همراه بود. از جنگ و تنش‌های ژئوپلیتیک گرفته تا نااطمینانی‌های دیگر اقتصادی و همچنین بدهی‌های سنگین و رویدادهای اقلیمی شدید. برخلاف پیش‌بینی‌هایی که در ابتدا صورت گرفته بود، برخی از کشورها به‌ویژه اقتصادهای در حال توسعه، تاب‌آوری و سازگاری بسیاری از خود نشان دادند. به صورت کلی اما می‌توان گفت که سال ۲۰۲۵ سالی پرنوسان برای اقتصاد جهان بود. خوشبینی‌های ابتدای سال خیلی زود جایش را به بدبینی گسترده داد. رشد جهانی به مرور کند شد و تنش‌های تجاری و سیاسی هم افزایش یافتند. بدهی‌های کشورها به نقطه‌ای بحرانی رسیده و می‌تواند وضعیت مالی را بحرانی‌تر کند. خروج سرمایه هم وضعیتی اسف‌بار را نشان می‌دهد. با این حال، باز هم اقتصاد جهان توانست یک سال دیگر را سپری کند و دچار بحران و رکود نشود. حالا باید دید در سال ۲۰۲۶ چه سرنوشتی در انتظار اقتصاد جهان است.

۲٫۷ درصد، رشدی که برای **اقتصاد جهان** در سال ۲۰۲۵ **پیش‌بینی شده** از طرف بانک جهانی و البته همین حدود هم انتظار می‌رفت

بانک جهان و اشتغال

چرا بازار کار در کانون توجه بود؟

تمرکز اصلی بانک جهانی در سال ۲۰۲۵ روی بازار کار بود. این نهاد تلاش داشت در جهت «ایجاد شغل» فعالیت کند. اشتغال مهم‌ترین ابزار برای کاهش فقر، ایجاد امید و ثبات و ساختن اقتصادهای مقاوم و خودکفا به شمار می‌آید. به همین دلیل است که بانک جهانی در این زمینه تلاش کرد. شغل نه تنها درآمد ایجاد می‌کند بلکه کرامت، امنیت و مشارکت اجتماعی را هم تقویت می‌کند. همچنین می‌تواند نیاز به کمک‌های بشردوستانه را کاهش دهد. البته در حال تجربه یکی از بزرگ‌ترین تحولات جمعیتی تاریخ هم هستیم. جمعیت زیادی از جوانان قرار است وارد سن کار شوند و این یعنی باید فرصت شغلی برای آن‌ها ایجاد کرد. این موج جمعیتی می‌تواند موتور رشد اقتصادی را روشن کند. با این حال، باید نوعی ثبات اقتصادی را به وجود آورد تا بتواند به فرصت شغلی مناسب برای جوانان هم دست پیدا کرد.

۱٫۲ میلیارد جوان در کشورهای **در حال توسعه** طی یک دهه آینده **وارد بازار کار** خواهند شد که بسیار **قابل ملاحظه است**

سازمان ملل اعلام کرد

بودجه ۲۰۲۶ مشخص شد

مجمع عمومی سازمان ملل پس از هفته‌ها مذاکره فشرده بالاخره توانست بودجه ۳٫۴۵ میلیارد دلاری را برای این نهاد برای سال ۲۰۲۶ به تصویب برساند. سه ستون اصلی سازمان ملل هم این بودجه را تصویب کرده‌اند. این بودجه بخشی از ابتکار اصلاحی بزرگ سازمان ملل به شمار می‌آید. قرار است صلح و امنیت، توسعه پایدار و حقوق بشر در کانون توجه این سازمان قرار بگیرد. ویژگی کلیدی این بودجه در سال ۲۰۲۶ این است که نسبت به بودجه ۲۰۲۵ حدود ۷ درصد کاهش داشته و قرار است شامل امور سیاسی، عدالت و حقوق بین‌الملل، همکاری‌های منطقه‌ای، حقوق بشر و امور بشردوستانه و همچنین اطلاع‌رسانی عمومی شود. این بودجه می‌تواند با چالش‌هایی هم روبه‌رو شود. در سازمان ملل، چالش‌هایی برای کارکنان وجود دارد و این بودجه می‌تواند وضعیت آن‌ها را قدری پیچیده کند. با این حال، فعلاً تلاش بر این است که نگاهی خوشبینانه به وضعیت داشته باشند.

۳٫۴۵ میلیارد دلار بودجه‌ای که برای **سازمان ملل** در سال ۲۰۲۶ از طرف مجمع عمومی سازمان ملل در نظر گرفته شده است

یونیسف خبر داد

سال امید برای کودکان

یونیسف در تلاش کرده پیشرفت‌هایی را در زمینه واکسیناسیون کودکان و سلامت جهانی حاصل کند. این سازمان از پیشرفت‌های چشمگیری در سال ۲۰۲۵ خبر داده که هرچند آرام بوده اما به نوعی نشان داده که سلامت کودکان در جهان بهبود پیدا کرده است. واکسن‌های جدیدی به دست کودکان رسیده و آن‌ها را از گزند بسیاری از بیماری‌ها در امان نگه داشته است. واکسیناسیون یک شیوه نجات‌بخش و هوشمندانه و در عین حال مقرون‌به‌صرفه به شمار می‌آید. این یک تلاش جمعی است که به نجات جان کودکان در جهان ختم می‌شود. از پایان شیوع فلج اطفال در اندونزی و ماداگاسکار گرفته تا مهار سرخک در نیجریه و محافظت از دختران در برابر سرطان دهانه رحم؛ همگی جزو مواردی بوده‌اند که در این سال انجام شده و به خلق امید در میان جهانیان کمک کرده است.

۱۰۶ میلیون کودک در سال ۲۰۲۵ **واکسن سرخک**، سرخجه و **فلج اطفال** دریافت کرده‌اند که به **مهار** این بیماری کمک می‌کند

گزارش صندوق بین‌المللی پول از عربستان

سال تعیین‌کننده سعودی‌ها

عربستان در سال ۲۰۲۶ به نقطه‌ای تعیین‌کننده و مهم خواهد رسید. این را صندوق بین‌المللی پول در گزارشی نشان می‌دهد. در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴، قیمت نفت بالا بود و در این مدت، عربستان سیاست‌ها و اصلاحاتی را در پیش گرفت. همه این‌ها هزینه‌کرد مرتبط با چشم‌انداز ۲۰۳۰ برای این کشور بود. اکنون این کشور وارد دوره کاهش قیمت نفت شده و نیازهای مالی‌اش رو به افزایش است. سال ۲۰۲۵ را می‌توان سال تاب‌آوری برای عربستان نامید. قیمت نفت در این سال افت ۳۰ درصدی نسبت به اوج خود در سال ۲۰۲۲ داشت. با این حال، عربستان توانست اقتصاد غیرنفتی‌اش را قوی نگه دارد. اشتغال بخش خصوصی هم به‌ویژه برای زنان چشمگیر و محسوس بود. نرخ بیکاری هم به کمترین سطح تاریخی خود رسید. اکنون این کشور وارد سال تازه‌ای شده با چالش‌های جدید و باید بتواند افت قیمت نفت را به‌نوعی برای خود جبران کند.

۳۰ درصد، **افت قیمت نفت** در سال ۲۰۲۵ نسبت به دوران اوج آن در سال ۲۰۲۲ بود که برای **عربستان** اهمیتی ویژه دارد

روپیه هند در سال ۲۰۲۶، کاهش جزئی ارزش داشت و به این ترتیب شروعی ضعیف برایش به شمار می‌آمد که البته به نوعی سیگنال منفی برای اقتصاد این کشور هم محسوب می‌شود، اما باز هم باید منتظر ماند و عملکرد این اقتصاد را تا پایان سال مشاهده کرد.

سی‌ان‌ان پیش‌بینی کرد

بازار سبز سهام!

وال‌استریت مهم‌ترین بازار در آمریکا و در جهان است. بازار سهام آمریکا طی سه سال اخیر، رشدی چشمگیر را تجربه کرده و بازدهی دورقمی داشته است. اکنون هم انتظار می‌رود در سال ۲۰۲۶ این روند ادامه پیدا کند و همچنان روند بازار، صعودی باشد. با این حال، انتظار می‌رود سرعت این رشد قدری آهسته شود. عمده پیش‌بینی‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، رشد مثبت را نشان می‌دهد. دامنه این رشد هم از ۳ تا ۱۷ درصد، متغیر است. تنش‌های ژئوپلیتیک و ترس از حباب هوش مصنوعی اثرات منفی قابل ملاحظه‌ای روی بازار سهام آمریکا گذاشتند با این حال بازار توانست باز هم جان سالم به در ببرد و همچنان سرش را روی آب نگه دارد. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که این رویه برای سال ۲۰۲۶ هم ادامه پیدا خواهد کرد. به این ترتیب، بازار قرار است باز هم جان سالم به در ببرد مگر اینکه اتفاقی نامنتظره و خارج از پیش‌بینی‌های معمولی رخ دهد.

۳ تا ۷ درصد، دامنه رشد بازار سهام آمریکا در سال ۲۰۲۶ که **سی‌ان‌ان** برآورد کرده و **روندی صعودی** را نشان می‌دهد

رویترز گزارش داد

بزرگ‌ترین سرقت در تاریخ آلمان

در تعطیلات کریسمس ۲۰۲۵ در یکی از شهرهای آلمان سرقتی بزرگ اما حرفه‌ای رخ داده و پلیس آن را یکی از بزرگ‌ترین دزدی‌های تاریخ می‌داند. دزدها از یک پارکینگ وارد بانک شده‌اند و به کمک دریلی بزرگ، یک دیوار ضخیم بتنی را سوراخ کرده‌اند. از همین مسیر توانسته‌اند به اتاق گاوصندوق زیرزمینی دسترسی پیدا کنند. در نهایت توانسته‌اند با میزان زیادی پول نقد، طلا و جواهرات فرار کنند. بیش از ۹۵ درصد از ۳ هزار و ۲۵۰ صندوق واقع در آن بانک، تخریب شده‌اند. پلیس می‌گوید این عملیات کاملاً حرفه‌ای بوده و ظاهراً مجرمان از دانش گسترده قبلی در این زمینه برخوردار بوده‌اند. حدود ۱۰۵ میلیون دلار به سرقت رفته که ممکن است بیمه توان پرداخت بخش زیادی از آن را نداشته باشد. پلیس همچنان به دنبال مجرمان است و فعلاً بازداشتی در این زمینه صورت نگرفته است. به این ترتیب، بزرگ‌ترین سرقت در تاریخ آلمان اتفاق افتاده است.

۱۰۵ میلیون دلار، ارزش **سرقت بزرگی** که در آلمان صورت گرفته و یکی از **بزرگ‌ترین سرقت‌های تاریخ جهان** شناخته شده است

گزارش رویترز از اقتصاد آمریکا

سالی پر از امید و اضطراب در راه است

اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۲۵ وضعیتی دوپاره و نابرابر را سپری کرد. انتظار می‌رود این وضعیت در سال ۲۰۲۶ هم ادامه پیدا کند. در ظاهر، شاخص‌های کلان اقتصادی وضعیتی مطلوب دارند اما تجربه روزمره میلیون‌ها آمریکایی، چیز دیگری را نشان می‌دهد. هزینه‌های زندگی، فراتر از توان بسیاری از خانواده‌هاست در حالی که برخی دیگر می‌توانند به زندگی خود مانند سابق ادامه دهند. این نشان‌دهنده شکافی عمیق در زندگی آمریکایی‌هاست. اقتصاد کلان هم وضعیتی خوب دارد اما این صرفاً یک ظاهر فریبنده است. ثروتمندان از این وضعیت بهره می‌برند و قوی‌تر می‌شوند در حالی که طبقه متوسط و پایین، کمرشان با هزینه‌های بالا و بدهی‌های سنگین، خم می‌شود. این قشر باید با ضعف بازار کار دست‌وپنجه نرم کند. اتفاقی که مطلوب نیست و فقط آسیب به همراه دارد. با این حال، نشانه‌هایی هم از امید در سال ۲۰۲۶ مشاهده می‌شود. به صورت کلی اما می‌توان گفت اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۲۶ ترکیبی از امید و اضطراب خواهد بود.

۴٫۳ درصد، رشد **اقتصاد آمریکا** بر سال ۲۰۲۵ بوده که روی کاغذ، **عملکردی مطلوب** از اقتصاد این کشور به نمایش می‌گذارد

الجزیره گزارش داد

بلغارستان وارد حوزه یورو می‌شود

بلغارستان در تاریخ اول ژانویه ۲۰۲۶ رسماً به حوزه یورو می‌پیوندد. به این ترتیب این کشور به بیست‌ویکمین کشوری تبدیل خواهد شد که از یورو استفاده خواهد کرد. سال‌ها پیش این تصمیم گرفته شده بود اما اجرایی نمی‌شد. بلغارستان در این زمینه به شدت دوپاره شده و نگرانی‌هایی درباره اقتصاد و هویت آن وجود دارد. این کشور از سال ۲۰۰۷ به‌عنوان عضو اتحادیه اروپا شناخته می‌شود. بی‌ثباتی سیاسی و فساد گسترده باعث شده که همچنان به معیارهای حوزه یورو دست پیدا نکند. با این حال، در ژانویه ۲۰۲۵ بود که اتحادیه اروپا اعلام کرد اکنون این کشور آمادگی لازم را دارد و به معیارها دسترسی پیدا کرده است. روند تغییر ارز می‌تواند کمی دشوار و تورم‌زا باشد با این حال، در درازمدت اثراتی مطلوب روی وضعیت اقتصاد می‌گذارد. بلغارستان هم با همین امید تلاش دارد این مسیر را طی کند. با این حال، نیمی از جامعه همچنان فکر می‌کنند باید به ارز خودشان پایبند بمانند.

۱ درصد، **تورم** ناشی از **تغییر ارز** در عمده کشورها خواهد بود و در **بلغارستان** بین ۰٫۲ تا ۰٫۴ درصد برآورد شده است

خبر خوب سی‌ان‌ان برای ایتالیایی‌ها

پاستا معاف شد!

پاستای ایتالیایی هم شامل تعرفه‌های آمریکایی شده بود. حالا اما رسانه‌ها خبر داده‌اند که تعرفه‌های سنگین آمریکایی در این زمینه، بازبینی شده‌اند. وزارت خارجه ایتالیا از تلاش‌ها در این زمینه گفته و توضیح داده که این ماجرا چقدر می‌تواند روی اقتصاد ایتالیا اثر بگذارد. جورجا ملونی روابطی نزدیک با دولت ترامپ داشت و به همین دلیل تلاش می‌کرد جلوی وقوع این تعرفه‌های سنگین را بگیرد تا بتواند روابطش را همچنان با دولت آمریکا حفظ کند. در نهایت وزارت بازرگانی آمریکا اقدام به بازبینی کرد و تصمیم گرفت تعرفه‌ها را کاهش دهد. در واقع شرکت‌های ایتالیایی توانسته‌اند همکاری سازنده‌ای با آمریکایی‌ها داشته باشند. صادرات پاستای ایتالیا به آمریکا به لحاظ اقتصادی از اهمیت بسیاری برخوردار است و بخش زیادی از بازارش را هم تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، اقدام آمریکا برای این کشور اهمیت داشت و تعرفه‌ها می‌توانست ضربه‌ای بزرگ باشد.

۴ میلیارد یورو، ارزش **صادرات پاستای** ایتالیا در سال ۲۰۲۴ بوده که بازار آمریکا حدود **۸۰۰ میلیون دلار** از آن را تشکیل داده است

قاب ماه



تورم اثر موسی گوموش



رویای نامبارک اثر ورنا اسمیت



نرخ برابری اثر حسن کریم‌زاده



بهرام بیضایی اثر بزرگمهر حسین‌پور



بدون شرح اثر استودیو مارکت



بدون شرح اثر سرجیو لنگر

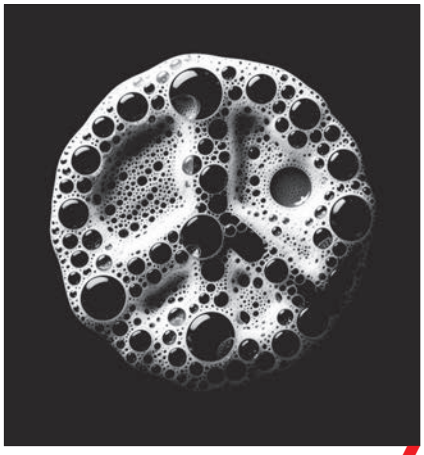

صلح اثر گنگ کیانگ



کریسمس اثر بنه‌دتو کریستوفانی

2026

سال سیاه

سال ۲۰۲۶ برای اقتصاد جهانی چگونه است؟



[جهان در پیش رو]

۱۰ جریان اصلی ۲۰۲۶

اکونومیست بررسی کرد

این جهان دونالد ترامپ است، ما فقط در آن زندگی می‌کنیم. اختلال‌گر ارشد بزرگ‌ترین عامل شکل‌دهی به امور جهانی در سال ۲۰۲۵ بود و تا زمانی که او در کاخ سفید بماند، این وضعیت ادامه خواهد داشت. رویکرد او که هنجارها را می‌شکند، در برخی حوزه‌ها (مانند تجارت) آشفتگی ایجاد کرده، اما نتایج دیپلماتیک هم به بار آورده (مثلاً تا حدودی در برخی از کشورهای جنگ‌زده) و تغییرات لازم را تحمیل کرده (مانند افزایش هزینه‌های دفاعی اروپا). در حالی که «ترامپنادو» یا همان گردباد ترامپی در سال ۲۰۲۶ ادامه می‌یابد، اینجا ده روند و تم کلیدی برای تماشا در سال پیش رو آورده شده است.

چرا باید خواند:
جهانی که در سال ۲۰۲۶ قرار است در آن زندگی کنیم، چگونه خواهد بود؟ نشریه اکونومیست هر سال به بررسی جهان پیش رو می‌پردازد.

۰۱ دویست و پنجاهمین سال آمریکا

انتظار شنیدن روایت‌های کاملاً متفاوت از گذشته، حال و آینده آمریکا را داشته باشید، زیرا جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها به مناسبت دویست و پنجاهمین سالگرد تأسیس آن، یک کشور واحد را با اصطلاحاتی کاملاً ناسازگار توصیف می‌کنند. سپس رأی‌دهندگان در انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر، نظر خود را درباره آینده آمریکا اعلام خواهند کرد. اما حتی اگر دموکرات‌ها مجلس نمایندگان را تصاحب کنند، حاکمیت ترامپ از طریق قلدری، تعرفه‌ها و دستورهای اجرایی ادامه خواهد یافت.

۰۲ رانش ژئوپلیتیک

تحلیلگران سیاست خارجی تقسیم شده‌اند: آیا جهان در یک جنگ سرد جدید قرار دارد، بین بلوک‌هایی به رهبری آمریکا و چین، یا اینکه یک معامله ترامپ‌وار سیاره را به «حوزه‌های نفوذ» آمریکایی، روسی و چینی تقسیم خواهد کرد که هر کدام در آن آزادانه عمل کنند؟ روی هیچ‌کدام حساب نکنید. ترامپ رویکرد معاملاتی مبتنی بر غریزه را ترجیح می‌دهد، نه پارادایم‌های بزرگ ژئوپلیتیک. نظم جهانی مبتنی بر قوانین قدیمی بیشتر ریزش خواهد کرد و رو به زوال خواهد رفت. اما «ائتلاف‌های داوطلب» در حوزه‌هایی مانند دفاع، تجارت و آب و هوا معاملات جدیدی منعقد خواهند کرد.

۰۳ جنگ یا صلح؟ بله

با کمی شانس، صلح شکننده در غزه پایدار خواهد ماند. اما درگیری‌ها در اوکراین، سودان و میانمار ادامه خواهند یافت. روسیه و چین تعهد آمریکا به متحدانش را با تحریکات «منطقه خاکستری» در شمال اروپا و دریای چین جنوبی آزمایش خواهند کرد. با محو شدن هرچه بیشتر مرز بین جنگ و صلح، تنش‌ها در قطب شمال، مدار زمین، کف اقیانوس‌ها و فضای سایبری افزایش خواهد یافت.

۰۴ مشکلات اروپا

همه این‌ها آزمون خاصی برای اروپا ایجاد می‌کند. اروپا باید هزینه‌های دفاعی را افزایش دهد، آمریکا را در کنار خود نگه دارد، رشد اقتصادی را تقویت کند و با کسری بودجه‌های عظیم مقابله کند، حتی اگر ریاضت اقتصادی خطر تقویت احزاب راست افراطی را افزایش دهد. اروپا می‌خواهد همچنان مدافع پیشرو تجارت آزاد و مسائل زیست‌محیطی هم بماند. نمی‌تواند همه این‌ها را همزمان انجام دهد. افزایش شدید هزینه‌های دفاعی ممکن است رشد را کمی بالا ببرد، اما نه زیاد.

۰۵ فرصت چین

چین مشکلات خود را دارد، تورم منفی، رشد کند و مازاد صنعتی؛ اما سیاست «اول آمریکا»ی ترامپ فرصت‌های جدیدی برای افزایش نفوذ جهانی چین ایجاد می‌کند. چین خود را به عنوان شریک قابل اعتمادتر معرفی خواهد کرد، به ویژه در برخی از مناطق جهانی زنجیره‌ای از توافق‌های تجاری امضا می‌کند. چین خوشحال است که معاملات تاکتیکی با ترامپ در مورد سویا یا تراشه‌های کامپیوتری انجام دهد. ترفند این است که روابط با آمریکا را معاملاتی نگه دارد، نه تقابلی.

۰۶ نگرانی‌های اقتصادی

تاکنون اقتصاد آمریکا نسبت به تعرفه‌های ترامپ مقاوم‌تر از آنچه بسیاری انتظار داشتند نشان داده، اما این تعرفه‌ها رشد جهانی را کاهش خواهند داد. و با زندگی کشورهای ثروتمند فراتر از توانشان، خطر بحران بازار اوراق قرضه در حال افزایش است. بسیاری از موارد به جایگزینی جروم پاول به عنوان رئیس فدرال رزرو در ماه مه بستگی دارد؛ سیاسی کردن فدرال رزرو می‌تواند منجر به تقابل در بازار شود.

۰۷ نگرانی‌ها درباره هوش مصنوعی

هزینه‌های سرسام‌آور زیرساخت‌های هوش مصنوعی ممکن است ضعف اقتصادی در آمریکا را پنهان کند. آیا حباب خواهد ترکید؟ همانند راه‌آهن، برق و اینترنت، ترکیدن حباب به معنای بی‌ارزش بودن فناوری نیست. اما می‌تواند تأثیر اقتصادی گسترده‌ای داشته باشد. به هر حال، نگرانی درباره تأثیر هوش مصنوعی بر مشاغل، به ویژه مشاغل فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، عمیق‌تر خواهد شد.

۰۸ تصویری ترکیبی از آب و هوا

محدود کردن گرمایش به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد دیگر ممکن نیست و ترامپ از انرژی‌های تجدیدپذیر متنفر است. اما انتشار جهانی احتمالاً به اوج رسیده، فناوری پاک در جنوب جهانی در حال رونق است و شرکت‌ها اهداف آب و هوایی خود را برآورده می‌کنند یا فراتر خواهند برد؛ اما درباره آن سکوت خواهند کرد تا خشم ترامپ را برنیانگیزند. انرژی زمین‌گرمایی ارزش تماشا دارد.

تحلیلگران سیاست خارجی تقسیم شده‌اند: آیا جهان در یک جنگ سرد جدید قرار دارد، بین بلوک‌هایی به رهبری آمریکا و چین، یا اینکه یک معامله ترامپ‌وار سیاره را به «حوزه‌های نفوذ» آمریکایی، روسی و چینی تقسیم خواهد کرد که هرکدام در آن آزادانه عمل کنند؟



۰۹ ارزش‌های ورزشی

ورزش همیشه می‌تواند پناهگاهی از سیاست فراهم کند، درست است؟ شاید در ۲۰۲۶ نه. جام جهانی فوتبال به طور مشترک توسط آمریکا، کانادا و مکزیک میزبانی می‌شود که روابطشان پرتنش است. طرفداران ممکن است نیایند. اما بازی‌های تقویت‌شده (Enhanced Games) در لاس‌وگاس ممکن است جنجالی‌تر باشد: ورزشکاران می‌توانند از داروهای تقویت‌کننده عملکرد استفاده کنند. آیا این تقلب است یا فقط متفاوت؟

۱۰ اوزمپیک، اما بهتر

داروهای بهتر و ارزان‌تر GLP-۱ برای کاهش وزن در راه هســـتند، برخی هم قرار اســـت به صورت قرص عرضه شوند. این دسترسی را گسترش خواهد داد. اما آیا مصرف آن‌ها تقلب است؟ GLP-۱ها بحث اخلاقی درباره داروهای تقویت‌کننده عملکرد را به گروه بسیار وسیع‌تری فراتر از ورزشکاران یا بدنسازان گسترش می‌دهند. افراد کمی در المپیک رقابت می‌کنند. اما همه می‌توانند در بازی‌های اوزمپیک شرکت کنند. هر کجا که در مورد داروهای تقویت‌کننده عملکرد ایستاده باشید، امیدوارم «جهان پیش رو ۲۰۲۶» را مکملی ارزشمند و مؤثر برای رژیم رسانه‌ای خود بیابید که وضوح و پیش‌بینی را تقویت کند.

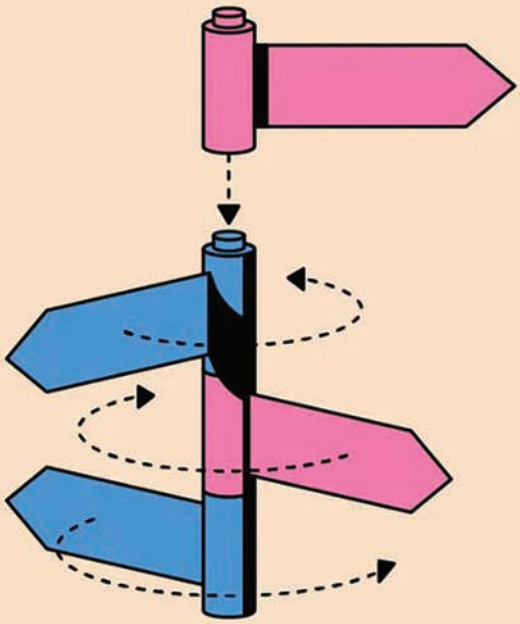

[جهان پیش رو]

جهان پیش رو در ۲۰۲۶

۱۰ روند کسب‌وکار در سال ۲۰۲۶ و پیش‌بینی‌هایی برای ۱۶ صنعت

چه اتفاقاتی قرار است در سال ۲۰۲۶ به صنعت و اقتصاد جهان شکل بدهد؟ در ادامه ۱۰ روند اصلی را آورده‌ایم و سپس پیش‌بینی‌هایی درباره ۱۶ صنعت جهانی صورت گرفته است.

چرا باید خواند:
واحد اطلاعات اکونومیست هر سال بخش‌های مهم صنعت را مرور می‌کند. این پیش‌بینی‌ها مربوط به سال ۲۰۲۶ است.

۰۱ نرخ‌های بهره در آمریکا، بریتانیا و چین کاهش می‌یابد و به افزایش وام‌دهی بانکی کمک می‌کند. با این حال، واگرایی در مقررات مالی دردسرهایی برای بسیاری از بانکداران بین‌المللی ایجاد می‌کند.

۰۲ تجارت جهانی کمتر از ۲ درصد رشد می‌کند؛ چرا که شرکت‌ها در صنایعی از خودروسازی و تولید فلزات گرفته تا کشتیرانی و داروسازی، از سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا آسیب می‌بینند

۰۳ فروش خودروهای برقی با شتاب ادامه می‌یابد و در سطح جهانی ۱۵ درصد افزایش پیدا می‌کند؛ چین در جایگاه راننده اصلی خواهد بود. چرخش ضدسبز آمریکا برنامه خودروسازان برای معرفی مدل‌های جدید برقی را متوقف می‌کند.

۰۴ رویدادهای بزرگ ورزشی، مانند جام جهانی فوتبال مردان در آمریکای شمالی، هزینه‌کرد در ورزش را به ۴۵۰ میلیارد دلار می‌رساند، درآمدهای تبلیغاتی را ۶ درصد افزایش می‌دهد و به مجموع ۱.۸ تریلیون دلار هزینه‌شده در گردشگری می‌افزاید.

۰۵ تولید فناوری‌های پاک به افزایش ۷ درصدی قیمت فلزات کمک می‌کند؛ نیکل، مس و روی از جمله ذی‌نفعان هستند. فولاد «سبز» (برای مثال بازیافت قراضه) هم با تقاضای بالا مواجه است.

۰۶ هزینه‌های دفاعی به ۲.۹ تریلیون دلار می‌رسد، زیرا اعضای ناتو در واکنش به تهدیدهای نظامی از سوی روسیه و چین، مخارج خود را افزایش می‌دهند. آمریکا به‌تنهایی بیش از ۱ تریلیون دلار برای دفاع هزینه می‌کند.

۰۷ با خرید تسلیحات توسط دولت‌ها و تلاش برای کاهش بدهی، منابع مالی حوزه سلامت تحت فشار قرار می‌گیرد، هرچند هزینه‌ها ۵ درصد افزایش می‌یابد. فروش داروها به ۱.۶ تریلیون دلار می‌رسد که تا حدی به‌واسطه داروهای درمان چاقی افزایش یافته است.

۰۸ فروش خرده‌فروشی تنها ۲ درصد رشد می‌کند، زیرا اعتماد مصرف‌کنندگان در میان نااطمینانی جهانی متزلزل می‌شود. فروشگاه‌های آنلاین از تعرفه‌ها آسیب می‌بینند و این امر به نوبه خود تقاضا برای فضای انبارداری را سرد می‌کند.

۰۹ انرژی‌های تجدیدپذیر ۳۰ درصد از تولید برق جهان را تشکیل می‌دهند و از سهم زغال‌سنگ پیشی می‌گیرند. با این حال، تولید زغال‌سنگ همچنان قوی می‌ماند و آمریکا از پیمان اقلیمی پاریس خارج می‌شود.

۱۰ هوش مصنوعی در همه‌چیز از فیلم‌سازی تا بیمه، نقش دارد و شاید چهار پنجم شرکت‌ها دست‌کم یک‌بار هوش مصنوعی مولد را آزموده باشند. اما سودآوری از آن کار دشواری از آب درمی‌آید

تجارت جهانی کمتر از ۲ درصد رشد می‌کند؛ چرا که شرکت‌ها در صنایعی از خودروسازی و تولید فلزات گرفته تا کشتیرانی و داروسازی، از سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا آسیب می‌بینند.

فضای کسب‌وکار

اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۶ کم‌رمق خواهد بود و رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) به ۲.۴ درصد کاهش می‌یابد. تعرفه‌های آمریکا، تنش‌های ژئوپلیتیکی و نااطمینانی‌های سیاستی، سرمایه‌گذاری و تجارت را محدود خواهند کرد. تداوم رشد ضعیف تولید ناخالص داخلی در آمریکا بازتاب‌دهنده شکنندگی‌های ساختاری خواهد بود و چین هم کمتر از انتظار عمل می‌کند. با تضعیف دلار، نرخ‌های بهره در آمریکا، بریتانیا و چین کاهش می‌یابد، در حالی که نرخ‌ها در اتحادیه اروپا و ژاپن تثبیت می‌شوند.

خودروسازی

خودروهای تجاری در سال ۲۰۲۶ در «لاین کند» می‌مانند، زیرا فروش جهانی واحدهای جدید در رکود خواهد بود. با این حال، خرید خودروهای سواری جدید ۲.۵ درصد افزایش می‌یابد که محرک اصلی آن تقاضا برای خودروهای برقی (EV) است. فروش خودروهای برقی با ۱۵ درصد رشد به ۲۴ میلیون دستگاه می‌رسد و بیش از نیمی از آن به چین تعلق دارد. اما سایر خودروسازان برنامه‌های برقی خود را کاهش می‌دهند، زیرا آمریکا مشوق‌ها و اهداف کاهش آلایندگی را کنار می‌گذارد. آئودی عرضه آخرین مدل بنزینی خود را به تعویق می‌اندازد و آستون مارتین رونمایی از نخستین خودروی برقی‌اش را عقب می‌اندازد. هوندا هم از برنامه توسعه و تولید یک شاسی‌بلند برقی در کارخانه اوهایو صرف‌نظر می‌کند. فروش خودروهای برقی در آمریکا تنها ۲ درصد رشد خواهد کرد.

خودروسازان برای مقابله با تعرفه‌ها و موانع تجاری، راهبردهای خود را تغییر می‌دهند. فولکس‌واگن و جنرال‌موتورز ظرفیت کارخانه‌های خود در آمریکا را گسترش می‌دهند؛ استلانتیس فروش ۱۴ برند خود را منطقه‌ای می‌کند. خودروسازان برقی چینی که عملاً از بازار آمریکا کنار گذاشته شده‌اند، صادرات خود را تقریباً به همه بازارهای دیگر افزایش می‌دهند. بی‌وای‌دی (BYD) تولید را در برزیل، مجارستان، ترکیه و شاید اندونزی آغاز می‌کند.

اروپا برای حمایت از خودروسازان، اعمال جریمه‌های آلایندگی را به تعویق می‌اندازد، اما با وجود فشارها برای همسویی با آمریکا، استانداردهای آلایندگی و ایمنی را سخت‌گیرانه‌تر می‌کند. بریتانیا خودروهای خودران را در خیابان‌های لندن به حرکت درمی‌آورد. هجوم خودروهای چینی فروش خودروهای برقی اروپا را ۱۸ درصد افزایش می‌دهد و قیمت‌ها را پایین می‌کشد. رقابت چین نگرانی‌هایی درباره اشتغال ایجاد می‌کند و اتحادیه اروپا و برزیل را به برپا کردن موانع تجاری بالاتر سوق می‌دهد. آمریکا که در آستانه تمدید توافق تجاری خود با کانادا و مکزیک است، تهدید به اعمال تعرفه‌های بیشتر می‌کند و شوک تازه‌ای به خودروسازان وارد می‌سازد.

دفاع

هزینه‌های دفاعی در سال ۲۰۲۶ به رکورد جدید ۲.۹ تریلیون دلار خواهد رسید. اعضای ناتو که هم از تهدیدهای روسیه و چین و هم از فشارهای دونالد ترامپ تأثیر گرفته‌اند، هدف‌گذاری می‌کنند تا سال ۲۰۳۵، ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف دفاع کنند. آلمان پیشتاز این مسیر خواهد بود و با استقراض و همچنین از طریق یک صندوق ویژه دفاعی به ارزش ۱۰۰ میلیارد یورو (۱۱۷ میلیارد دلار) هزینه‌ها را افزایش می‌دهد. بودجه دفاعی آمریکا از ۱ تریلیون دلار فراتر می‌رود، هم‌زمان با بررسی طرح یک سپر دفاع موشکی موسوم به «گنبد طلایی». کشورهای اروپای شرقی از طریق سازوکارهای خرید مشترک، ذخایر تسلیحاتی خود را تکمیل می‌کنند، لهستان ممکن است ۹ سال زودتر به هدف ۵ درصد برسد.

تورم روسیه را وادار خواهد کرد تا برای کاهش هزینه‌های دفاعی تلاش کند. اما چین مخارج سالانه خود را افزایش می‌دهد، سامانه‌های هایپرسونیک و پلتفرم‌های مبتنی بر فضا را آزمایش می‌کند و هوش مصنوعی را در سامانه‌های فرماندهی و کنترل می‌گنجاند. ژاپن هم با افزایش هزینه‌های نظامی تا نزدیک ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی بر موشک‌های هایپرسونیک و رباتیک تمرکز خواهد کرد و با استرالیا برای ساخت ناوهای جنگی هم‌پیمان می‌شود. کره‌جنوبی صادرات دفاعی را گسترش می‌دهد؛ کرمشمالی نیروی دریایی خود را تقویت می‌کند. عربستان سعودی و امارات متحده عربی تولید دفاعی را افزایش می‌دهند و به سرمایه‌گذاری‌های مشترک تکیه خواهند کرد. شرکت‌های بزرگ دفاعی از دفترچه سفارش‌های پُر برخوردار می‌شوند، اما شرکت‌های فناوری کوچک و چابک نیز از فرصت برای رشد استفاده خواهند کرد.

برای رصد: انفجار کسب‌وکار؟ با انقضای معاهده نیو استارت (New START)، آمریکا و روسیه می‌توانند رقابت تسلیحات هسته‌ای خود را از سر بگیرند. شیوه‌های نوآورانه ایجاد ویرانی اتمی (مانند سلاح‌های هسته‌ای فضایی) و همچنین جاه‌طلبی‌های چین به‌عنوان یک قدرت هسته‌ای، هم تهدید و هم فرصت‌هایی برای سازندگان سلاح ایجاد خواهد کرد

انرژی

رشد کند اقتصادی و بهبود بهره‌وری باعث می‌شود اشتهای جهان برای انرژی در سال ۲۰۲۶ تنها ۱ درصد افزایش یابد. انتشار کربن ناشی از سوخت‌ها فقط ۰.۷ درصد بالا می‌رود که نتیجه گسترش انرژی‌های تجدیدپذیر است. سهم تجدیدپذیرها در تولید برق، به‌جز برق‌آبی، از ۳۰ درصد عبور می‌کند و از زغال‌سنگ پیشی می‌گیرد. چین به‌تنهایی بیش از ۳۰۰ گیگاوات ظرفیت بادی و خورشیدی اضافه خواهد کرد (کفایت‌کننده برای تأمین برق چند صد میلیون خانه)، و در عین حال انتشار ناشی از زغال‌سنگ آن بیش از نیمی از کل جهان، رو به کاهش می‌گذارد. با این حال، امیدها برای رسیدن به «اوج زغال‌سنگ» کمرنگ می‌شود: انتشار هند از این «سنگ سیاه» افزایش می‌یابد و آمریکا هم تولید زغال‌سنگ را بالا می‌برد. حامیان پروژه‌های بادی و خورشیدی آمریکا برای پیشی گرفتن از پایان تدریجی مشوق‌های مالیاتی فدرال شتاب می‌گیرند.

با وجود سیاست‌های ترامپ طرفدار سوخت‌های فسیلی، حفاری نفت در آمریکا با کاهش قیمت‌های جهانی نفت دچار افت می‌شود. قیمت‌های جهانی گاز طبیعی به‌دلیل هزینه‌های تولید بالاتر و عطش برای گاز طبیعی مایع‌شده (LNG) تقویت می‌شود؛ تولید LNG در کشورهایی از استرالیا تا امارات افزایش خواهد یافت. اروپا حتی با افت قیمت‌های داخلی گاز، پایانه‌های جدیدی برای دریافت LNG افتتاح می‌کند.

> در حالی که مراکز داده برای تغذیه هوش مصنوعی انرژی را می‌بلعند، تقاضای جهانی برق ۳ درصد افزایش می‌یابد. فرانسه و ژاپن نیروگاه‌های هسته‌ای را احیا می‌کنند و چین نیروگاه‌های جدید می‌سازد

در حالی که مراکز داده برای تغذیه هوش مصنوعی انرژی را می‌بلعند، تقاضای جهانی برق ۳ درصد افزایش می‌یابد. فرانسه و ژاپن نیروگاه‌های هسته‌ای را احیا می‌کنند و چین نیروگاه‌های جدید می‌سازد. با این همه، آینده انرژی به منابع نوین نیرو مانند همجوشی هسته‌ای و زمین‌گرمایی گره خورده است.

برای رصد: غیرقابل‌اعتبار. از ژانویه، پروژه‌های تجدیدپذیر آمریکا که با تأمین‌کنندگان یا منابع مالی از کشورهای «نامطلوب» چین، روسیه، یا کرمشمالی مرتبط باشند، اعتبارهای مالیاتی خود را از دست خواهند داد.

خدمات مالی

فعالان مالی در سال ۲۰۲۶ با نرخ‌های بهره پایین‌تر و هزینه‌های انطباق مقرراتی بالاتر در برخی اقتصادهای بزرگ روبه‌رو خواهند شد، زیرا سیاست‌ها در سراسر جهان واگرا می‌شوند. نرخ‌های بهره در آمریکا، بریتانیا و چین کاهش می‌یابد و وام‌دهی بانکی جهانی را به قیمت

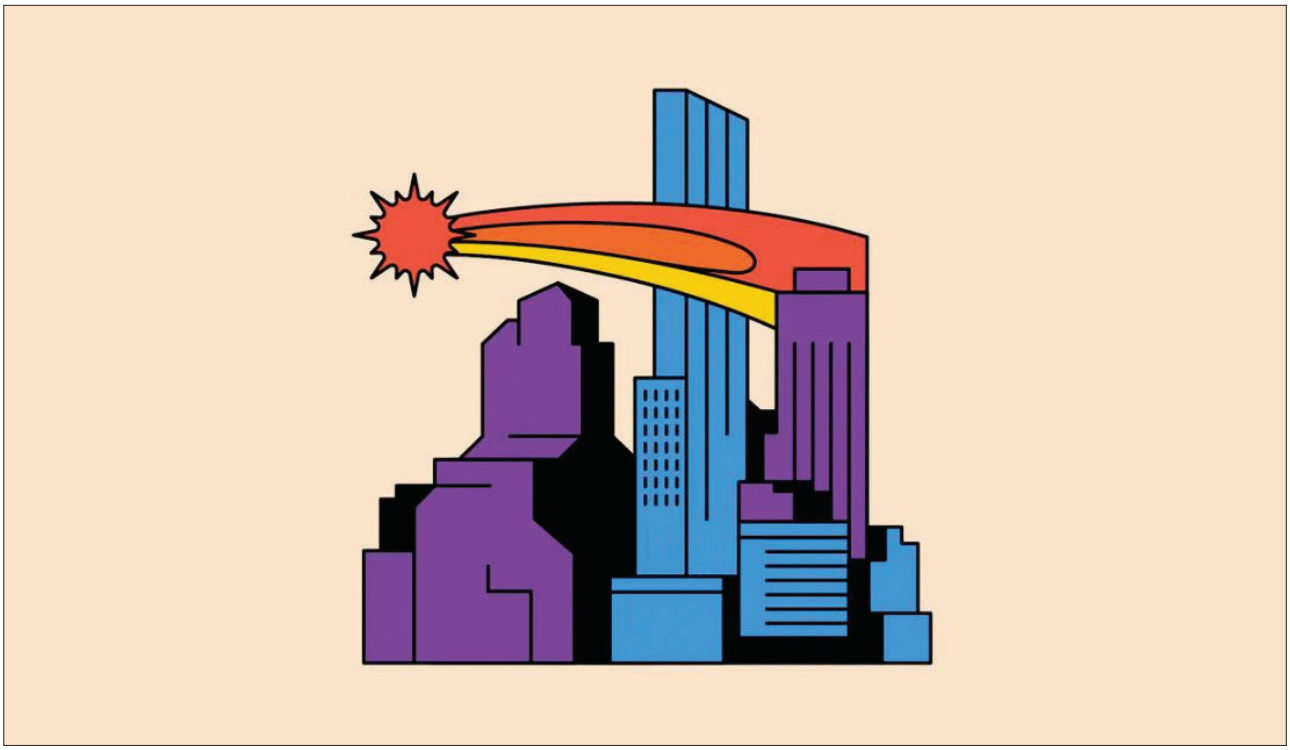

دلار نزدیک به ۵ درصد افزایش می‌دهد. تلاش‌های ژاپن برای افزایش نرخ‌ها با روی کار آمدن دولت جدید و تمرکز آن بر تقویت رشـــد اقتصادی، رمق خود را از دست می‌دهد. الزامات سرمایه‌ای بانک‌ها هم متفاوت خواهد بود. آمریکا قواعد موسوم به «پایان‌بازی بازل ۳» را نرم‌تر می‌کند و به مؤسسات اجازه می‌دهد ریسک‌های خود را ارزیابی کنند؛ اتحادیه اروپا هم اجرای قواعد جدید ریسک را یک سال دیگر به تعویق انداخته است. اما سوئیس که از فروپاشی اعتبار ســـوئیس زخم خورده، مهار سخت‌گیرانه‌تری بر بانک‌های دارای اهمیت سیستمی اعمال خواهد کرد.

با داغ‌تر شدن رقابت جهانی میان شرکت‌های مالی، چین به‌دنبال ادغام در کارگزاری‌ها و بانک‌ها می‌رود، و در آمریکا سستی قوانین ضدانحصار راه را برای ادغام‌های بیشتر بانکی هموار می‌کند. پرداخت‌های دیجیتال امن‌تر و کارآمدتر می‌شوند. بریتانیا بر شرکت‌هایی مانند پی‌پل، به‌عنوان غول پرداخت، ســـخت‌گیری می‌کند و آن‌ها را ملزم به کنترل‌های روزانه بر وجوه مشـــتریان می‌سازد. در جنوب آسیا، پروژه نکسوس (Project Nexus) پرداخت‌های برون‌مرزی را تسهیل می‌کند. ژاپن برای مقابله با کلاهبرداری‌ها، رمزارزها را بازطبقه‌بندی می‌کند، و آمریکا برای صدور مجوز استیبل‌کوین‌ها (توکن‌های پشتیبانی‌شده با دارایی‌های متعارف) آماده می‌شود. شرکت‌های بیمه هم به نوبه خود حق‌بیمه‌ها را ۲.۶ درصد افزایش می‌دهند. ریسک‌ها، از آشوب‌های اقلیمی تا خطاهای هوش مصنوعی رو به افزایش خواهد بود.

برای رصد: گزارش‌های پـــاک. گزارش‌دهی پایداری در چین، ژاپن، برزیل و اتحادیه اروپا الزامی می‌شـــود؛ اتحادیه اروپا همچنین قواعد تعدیل مرزی کربن را اعمال خواهد کرد. شکاف‌های داخلی آمریکا عمیق‌تر می‌شود: کالیفرنیا گزارش‌دهی اقلیمی را اجباری می‌کند، اما در بسیاری از ایالت‌ها احساسات ضدسبز غالب خواهد بود.

غذا و کشاورزی

برداشت‌های فراوان باعث می‌شود شاخص قیمت مواد غذایی و نوشیدنی واحد اطلاعات اکونومیست (EIU) از اوج خود در اوایل ۲۰۲۵ روندی کاهشی داشته باشد. برنج در مسیر نزولی باقی می‌ماند؛ مسیری که در ۲۰۲۴ و با برداشته شدن ممنوعیت صادرات انواع غیر باسماتی توسط هند آغاز شد. حتی در ژاپن که با قیمت‌های بالا دست‌وپنجه نرم کرده، ۴۰ درصد از کشاورزان انتظار دارند برنج برداشت‌شده در ۲۰۲۶ با قیمت کمتری فروخته شود. در همین حال، قیمت نوشیدنی‌ها ســـقوط می‌کند و بهای دانه‌های قهوه عربیکا یک‌چهارم کاهش می‌یابد.

پشت این برداشت‌های پربار، شرایط آب‌وهوایی خنثی قرار دارد؛ نه ال‌نینو و نه لانینا اختلال جدی ایجاد نخواهند کرد. اما کشاورزان آمریکایی با نوع دیگری از اختلال روبه‌رو می‌شـــوند: ســـخت‌گیری علیه مهاجرت غیرقانونی. حدود ۱۳ درصد از کارگران مزارع آمریکا مهاجران فاقد مدرک هستند. در کشورهای فقیرتر، توقفِ تقریباً کامل کمک‌های بشردوستانه آمریکا به‌دستور دونالد ترامپ، برنامه‌های حیاتی غذایی را تهدید به فروپاشی می‌کند. گرسنگی در آفریقا و خاورمیانه تشدید خواهد شد.

لذت‌های ناسالم هدف حمله قرار می‌گیرند. ایتالیا و اندونزی بر نوشیدنی‌های شیرین مالیات وضع می‌کنند. بریتانیا تبلیغات تلویزیونی محصولات با چربی، نمک یا قند بالا را ممنوع می‌کند. در آمریکا، نستله به جمع شرکت‌هایی می‌پیوندد که رنگ‌های مصنوعی را از مواد غذایی حذف کرده‌اند.

برای رصد: دوســـتداران درخت. در سال ۲۰۲۶ واردکنندگان اتحادیه اروپا باید ثابت کنند محصولات کشـــاورزی، از دانه‌های کاکائو تا روغن پالم از زمین‌هایی که به‌تازگی جنگل‌زدایی شده‌اند، به دست نیامده‌اند. کشاورزی بخش عمده جنگل‌زدایی را رقم می‌زند؛ پدیده‌ای که اتحادیه اروپا از طریق تجارت در آن سهم دارد.

سلامت

تأمین مالی بخش سلامت در سال ۲۰۲۶ با وجود آنکه جهان ۵ درصد بیشتر برای آن هزینه می‌کند، همچنان تنگ خواهد بود: مخارج به نزدیک ۱۲ تریلیون دلار می‌رســـد، یعنی حدود یک‌دهم تولید ناخالص داخلی جهان. با این حال، دولت‌ها اولویت را به دفاع و کاهش بدهی می‌دهند و هم‌زمان با پیرتر شـــدن جمعیت جهان، تقاضا برای خدمات

در سال ۲۰۲۶، سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص به‌عنوان شاخصی برای هزینه‌های زیرساختی ۶ درصد افزایش می‌یابد و به بیش از ۳۰ تریلیون دلار می‌رسد. با این حال، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی، دیجیتال و آب با موانعی از اهداف کاهش انتشار تا کاهش بودجه‌ها روبه‌رو خواهند شد.

سلامت افزایش می‌یابد. ژاپن که تقریباً سه برابر بیشتر سالمند نسبت به کودک دارد، به نقطه‌ای تاریخی می‌رسد؛ جمعیت بالای ۶۵ سال آن از ۳۰ درصد کل جمعیت فراتر می‌رود. با وجود کمک ربات‌ها و هوش مصنوعی، نیروی انسانی نظام‌های سلامت در سراسر جهان تحت فشار شدید قرار خواهد گرفت.

تغییرات سیاستی در آمریکا دردهای گسترده‌ای ایجاد می‌کند. برنامه فدرال سلامت برای اقشار کم‌درآمد (مدیکید) محدود می‌شود: بیمارستان‌ها ۸۰ میلیارد دلار از منابع مالی خود را از دست می‌دهند و شماری از شهروندان پوشش درمانی‌شان را از دست خواهند داد. کشورهای فقیرتر هم آسیب می‌بینند؛ زیرا آمریکا (به‌همراه آرژانتین) از سازمان جهانی بهداشت (WHO) خارج می‌شود و بودجه آن را ۱۵ درصد کاهش می‌دهد. برنامه‌های مبارزه با ایدز و واکسیناسیون کودکان ممکن است متوقف شوند و به گسترش بیماری‌ها بینجامند. سازمان جهانی بهداشت ناچار به تعدیل نیرو خواهد شد، اما هدف دارد پیمان جهانی مقابله با همه‌گیری‌ها را نهایی کند. چین هم در چارچوب پانزدهمین برنامه پنج‌ساله دسترسی مردم به خدمات سلامت را بهبود می‌بخشد.

فروش داروها ۵ درصد افزایش می‌یابد و به ۱.۶ تریلیون دلار می‌رسد؛ افزایشی که تا حد زیادی ناشی از داروهای درمان چاقی است. داروهای کاهش وزن خوراکی خیال افراد سوزن‌گریز را راحت می‌کنند، و هم‌زمان با انقضای حق اختراع‌ها، هند و چین نسخه‌های ژنریک را روانه بازار می‌کنند. با این حال، شرکت‌های دارویی از تعرفه‌های اعمال‌شده در آمریکا (بازاری که ۴۰ درصد فروش جهانی دارو را در خود دارد) آسیب می‌بینند. برای دور زدن این تعرفه‌ها، تولید را جابه‌جا می‌کنند، قیمت‌ها را در آمریکا کاهش می‌دهند یا می‌کوشند فروش و قیمت‌ها را در بازارهای دیگر بالا ببرند. به‌دلیل کاهش بودجه دولت فدرال، هزینه‌های تحقیقاتی آمریکا افت می‌کند و دانشمندان به خارج مهاجرت می‌کنند

برای رصد: واکسن‌های حیاتی. در سال ۲۰۲۶ آزمایش‌های واکسن‌های شخصی‌سازی‌شده سرطان گسترش می‌یابد. این واکسن‌ها به فناوری mRNA (که در همه‌گیری کووید- ۱۹ آزموده شد) و پایگاه داده عظیم خدمات سلامت ملی بریتانیا (NHS) متکی هستند. اما آمریکا ۲۲ پروژه را که هدفشان استفاده از mRNA برای بیماری‌های تنفسی مانند آنفلوانزا است، به‌تدریج متوقف می‌کند؛ نتیجه بدبینی نادرست نسبت به واکسن‌ها.

زیرساخت

در سال ۲۰۲۶، سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص به‌عنوان شاخصی برای هزینه‌های زیرساختی ۶ درصد افزایش می‌یابد و به بیش از ۳۰ تریلیون دلار می‌رسد. با این حال، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی، دیجیتال و آب با موانعی از اهداف کاهش انتشار تا کاهش بودجه‌ها روبه‌رو خواهند شد. نزدیک به نیمی از هزینه‌ها در آسیا انجام می‌شود؛ جایی که ساخت جاده‌های جدید بر تعمیر جاده‌های قدیمی ترجیح داده می‌شود. پروژه‌های ریلی در چین و مالزی طبق برنامه پیش می‌روند؛ سنگاپور یک قطب جدید در ساحل شرقی افتتاح می‌کند و ویتنام ساخت خط پرسرعت شمال-جنوب را آغاز می‌کند.

حدود یک‌چهارم هزینه‌ها در اروپا خواهد بود؛ جایی که توسعه فرودگاه‌ها سقف‌های کربنی را به چالش می‌کشد. پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر این فشار را جبران می‌کنند و با چارچوب حقوقی جدید برای شبکه‌های برق اروپا پشتیبانی می‌شوند. با این حال، مجارستان و صربستان ساخت یک خط لوله نفتی جدید را آغاز می‌کنند. خاورمیانه بر حمل‌ونقل سرمایه‌گذاری می‌کند: امارات نخستین راه‌آهن بین‌شهری خود را راه‌اندازی می‌کند، هرچند پروژه بلندپروازانه اتصال شش عضو شورای همکاری خلیج فارس با تأخیرهای بیشتری روبه‌رو می‌شود. سوریه فرودگاه‌های آسیب‌دیده از جنگ را بازسازی می‌کند و لیبی یک قطب بین‌المللی در بنغازی افتتاح خواهد کرد.

آمریکا تمرکز خود را بر ساخت زیرساخت‌های دیجیتال می‌گذارد. آمازون، گوگل، متا و مایکروسافت ۴۰۰ میلیارد دلار در مراکز داده (و مبالغی اضافی در پروژه‌های انرژی) سرمایه‌گذاری می‌کنند تا هوش مصنوعی را تغذیه کنند. هزینه‌ها برای سامانه‌های آب کاهش می‌یابد، زیرا منابع مالی دولتی تحلیل می‌رود.

رسانه و سرگرمی

رقابت برای جلب توجه بینندگان تلویزیون در سال ۲۰۲۶ وارد فصل تازه‌ای می‌شود، فصلی که با این حال حس آشنایی دارد. زیان‌های تلویزیون سنتی به سود پلتفرم‌های استریم تمام می‌شود، زیرا به‌ویژه مخاطبان جوان از تماشای زمان‌بندی‌شده فاصله می‌گیرند. بنا بر برآورد شرکت تحلیلی eMarketer، بزرگسالان آمریکایی در سال ۲۰۲۶ روزانه هفت ساعت به صفحه تلویزیون خیره خواهند بود، اما تنها دوپنجم آن به تلویزیون سنتی اختصاص دارد. برخی شبکه‌های قدیمی درمانده به دنبال هم‌نشین‌های غیرمنتظره می‌روند، نتفلیکس پخش برنامه‌های خطی شبکه TF1، محبوب‌ترین شبکه فرانسه، را به مشترکان خود ارائه می‌دهد. وارنر برادرز دیسکاوری طلاق سازمانی خود را مدیریت می‌کند و فعالیت‌های کابلی را از استریم و دارایی‌های استودیویی جدا می‌سازد؛ نهادی که قرار است مجموعه‌ای از هری پاتر را تولید کند.

فیلم‌سازان سنتی با رقابت فزاینده میکرودراماها روبه‌رو می‌شوند، فیلم‌های کوتاه عمودی برای پخش روی تلفن همراه که پیش‌تر در آسیا محبوب شده‌اند. استودیوهای فیلم برای کاهش هزینه و الهام گرفتن به هوش مصنوعی رو می‌آورند. از سال ۲۰۲۶ استفاده از هوش مصنوعی مولد مانع نامزدی فیلم‌ها برای اسکار نخواهد بود؛ با برداشته شدن تابوی کپی‌برداری از تصویر و صدای بازیگران.

تبلیغات هم ممکن است به‌سوی دگرگونی‌ای الهام‌گرفته از هوش مصنوعی برود. متا، مالک فیس‌بوک، قصد دارد تا سال ۲۰۲۶ تولید آگهی‌ها را کاملاً خودکار کند و خود را برای روزی آماده سازد که هوش مصنوعی تبلیغات را از صفر بسازد، تهدیدی جدی برای آژانس‌های تبلیغاتی. با این حال، یکی از آن‌ها، WPP، انتظار دارد درآمد جهانی تبلیغات در سال ۲۰۲۶ حدود ۶ درصد افزایش یابد؛ رشدی که بازگشت رویدادهای بزرگ ورزشی هم به آن کمک می‌کند.

برای رصد: بیشتر گوش دادن تا تماشا. با به‌رسمیت شناختن رشد «رادیوی آماده»، گلدن گلوب نامزدی برای «بهترین پادکست» را می‌پذیرد. تبلیغ‌دهندگان متوجه شده‌اند: مؤسسه WARC Media پیش‌بینی می‌کند هزینه تبلیغات پادکستی در سال ۲۰۲۶ از ۵.۵ میلیارد دلار فراتر رود.

فلزات و معدن

به‌گفته واحد اطلاعات اکونومیست (EIU)، فلزات در سال ۲۰۲۶ درخشان‌تر خواهند شد، زیرا قیمت‌ها ۷ درصد افزایش می‌یابد. قیمت نیکل ۱۳ درصد بالا می‌رود؛ رشدی که از

هزینه زیرساخت

سرمایه‌گذاری ثابت خالص
۲۰۲۶، درصد تغییر تولید ناخالص داخلی

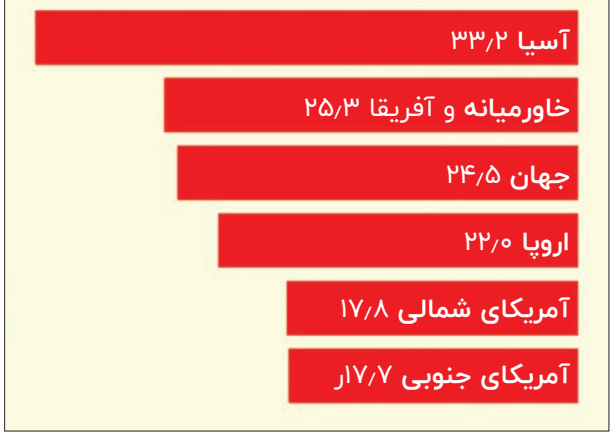

قیمت فلزات

۲۰۲۶، درصد تغییر نسبت به سال پیش

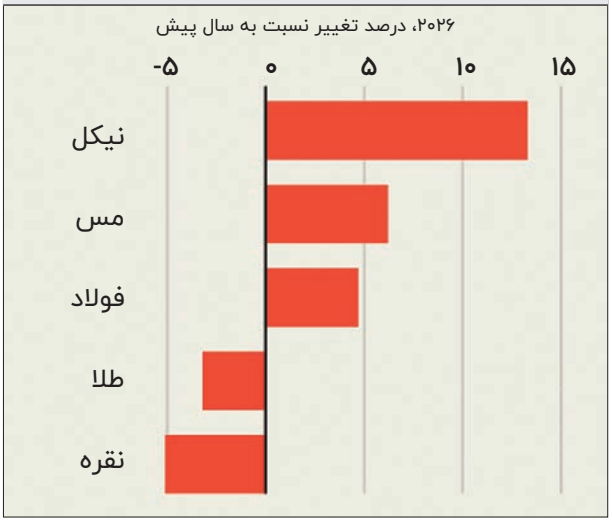

تقاضای باتری و محدودتر شدن عرضه نیرو می‌گیرد -اندونزی هم‌زمان با راه‌اندازی بورس نیکل، ممنوعیت صادرات خود را حفظ می‌کند. قیمت مس، سرب و روی هم به‌دلیل نیاز شرکت‌های فعال در انرژی پاک افزایش می‌یابد و سرمایه‌گذاری شرکت واله و دیگر معدن‌کاران را جذب می‌کند. اما چین تولید مس را کاهش می‌دهد و تعرفه‌های آمریکا هم معدن‌کاران را وادار به انتقال فعالیت به این کشور نخواهد کرد.

در میانه آشفتگی‌های تعرفه‌ای خود، قیمت آلومینیوم و فولاد افزایش می‌یابد. اندونزی با پشتیبانی سرمایه‌های چینی، ظرفیت ذوب آلومینیوم را بالا می‌برد. هند و آمریکا تولید فولاد را بیشتر می‌کنند و نیپون استیل به سرمایه‌گذاری در هر دو کشور چشم دارد. اما چین برای مقابله با مازاد ظرفیت، تولید را کاهش می‌دهد. تدابیر حمایتی اروپا از صنعت فولاد در آستانه پایان است، هرچند مالیات‌های مرزی کربن واردکنندگان را دلسرد می‌کند. تولید فولاد «سبز» رشد می‌کند؛ اتحادیه اروپا و هند بازیافت قراضه را تشویق می‌کنند.

برخی فلزات ارزش خود را تا حدی از دست می‌دهند. قیمت طلا و نقره پس از اوج‌های اخیر کمی کاهش می‌یابد، زیرا دلار باثبات‌تر به نظر می‌رسد و سرمایه‌گذاران آرام‌تر می‌شوند. قیمت مواد معدنی حیاتی و عناصر نادر پایین می‌ماند؛ آسیبی که از سیاست‌های تجاری نامطمئن چین، رهبر بازار عناصر نادر می‌بینند. اما عرضه به‌تدریج متنوع‌تر می‌شود، چون معدن‌کاران روی باتری‌ها شرط‌بندی می‌کنند. شیلی پروژه‌های لیتیوم بیشتری را در دشت‌های نمکی مجاز می‌کند، استرالیا پالایش عناصر نادر را افزایش می‌دهد و ماداگاسکار به‌سراغ گرافیت می‌رود.

املاک و مستغلات

کاهش نرخ‌های بهره در بسیاری از کشورها بازار املاک را در سال ۲۰۲۶ تقویت می‌کند، اما به‌شکلی نابرابر. قیمت مسکن در شهرهای کوچک‌تر باثبات می‌ماند؛ ثباتی که وام‌های ارزان‌تر و عرضه محدود آن را محکم می‌کند، در حالی که سرمایه‌گذاران نگران در کلان‌شهرهای گران‌قیمتی مانند لندن و نیویورک دوباره اعتماد به‌دست می‌آورند. بازار مسکن چین در میانه پالایش صنعت املاک به‌آرامی احیا می‌شود. چشم‌انداز دوبی تیره‌تر می‌شود، زیرا موجودی واحدهای مسکونی روی هم انباشته می‌شود.

دولت‌ها از استرالیا تا اسپانیا برای مقابله با قیمت‌های بالا، پیِ مسکن مقرون‌به‌صرفه را می‌ریزند. بریتانیا قوانین برنامه‌ریزی شهری را دست‌کاری می‌کند. مالیات بر اجاره‌های کوتاه‌مدت، عرضه واحدهای اجاره‌ای را در هلند و کاستاریکا آزاد می‌کند. اندازه خانوارها تقریباً ثابت می‌ماند؛ به‌طور میانگین هر سقف در اروپا ۲.۴ نفر، در جهان ۳.۴ نفر و در خاورمیانه و آفریقا ۵.۳ نفر را در خود جای می‌دهد.

املاک تجاری از کاهش نرخ‌های بهره سود می‌برند، به‌ویژه در آمریکا. تقاضا برای دفاتر کاری اندکی افزایش می‌یابد، زیرا کارکنان به بازگشت به میزهایشان ترغیب می‌شوند؛ با این حال، تکمیل پروژه‌ها در اروپا به پایین‌ترین سطح از سال ۲۰۱۷ سقوط می‌کند. شرکت‌های چینی می‌کوشند از فضا کارآمدتر استفاده کنند و این امر به مازاد عرضه دامن می‌زند. تردد خریداران در مراکز خرید پرزرق‌وبرق آسیا و خاورمیانه افزایش می‌یابد، اما اجاره انبارها هم‌زمان با افت بخت‌واقبال تجارت الکترونیک سرد می‌شود. هتل‌ها داغ خواهند بود: قرار است بیش از ۲۵۰۰ هتل در سال ۲۰۲۶ افتتاح شود.

برای رصد: ساختمان‌های سبز. تا ماه مه، کشورهای اتحادیه اروپا باید «دستورالعمل عملکرد انرژی ساختمان‌ها» را به قانون ملی تبدیل کنند و خود را به کاهش کربن متعهد سازند. ساختمان‌های جدید باید کم‌مصرف باشند و ساختمان‌های قدیمی باید بهسازی شوند؛ در غیر این صورت ممکن است به دارایی‌های بلااستفاده تبدیل شوند.

خرده‌فروشی

دونالد ترامپ موفق شده اعتماد هم خریداران و هم فروشگاه‌ها را تضعیف کند. مصرف‌کنندگان در سراسر جهان که با تعرفه‌ها و تنش‌های تجاری روبه‌رو هستند، در سال ۲۰۲۶ محکم‌تر از قبل مراقب خرج‌کرد خود خواهند بود. در سطح جهانی، رشد واقعی فروش خرده‌فروشی ۲ درصد خواهد بود. برای رشدهای بالاتر باید به بازارهایی با وابستگی کمتر به تجارت خارجی نگاه کرد: هند و فیلیپین به‌ترتیب رشد ۵ درصد و ۷ درصد را ثبت می‌کنند که جمعیت جوان آن‌ها هم به این روند کمک می‌کند.

جنگ‌های تجاری تولیدکنندگان کالاهای مصرفی را وادار می‌کند زنجیره‌های تأمین خود را بازآرایی کنند. تا ماه مه ۲۰۲۶ نایکی، غول پوشاک ورزشی، قصد دارد وابستگی خود به واردات از چین به آمریکا را از ۱۶ درصد به محدوده تک‌رقمی بالا کاهش دهد. محدودیت‌های تجاری فروش فروشگاه‌های آنلاین را هم کند می‌کند و برخی از آن‌ها از مقررات سخت‌گیرانه‌تر آسیب می‌بینند. برای نمونه، قوانین جدید تجارت الکترونیک در ترکیه حمایت از مصرف‌کننده را تقویت می‌کند و امکان بازگشت بدون قیدوشرط برخی محصولات الکترونیکی را فراهم می‌سازد.

تعرفه‌های گسترده بر کالاهای ارزان چینی می‌تواند به خرده‌فروشان دیگر کمک کند سهم بازار بگیرند. ایکیا حضور فیزیکی خود را در آمریکا گسترش می‌دهد و در سال ۲۰۲۶ دو فروشگاه جدید افتتاح می‌کند. بزرگ‌ترین خرده‌فروشان پوشاک آفریقای جنوبی، پیکور، گروه فوشینی و مستر پرایس تا سال ۲۰۲۶ تا ۶۰۰ فروشگاه راه‌اندازی می‌کنند. ایندیتکس اسپانیا هم بزرگ‌ترین فروشگاه زارا در جهان را با مساحت ۱۴ هزار و ۵۰۰ متر مربع در بلژیک افتتاح می‌کند.

برای رصد: راهروهای خودکار. وال‌مارت تا سال ۲۰۲۶ ۵۰۰ میلیون دلار برای خرید ربات‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کند که قفسه‌ها را پر می‌کنند و بسیاری از سفارش‌های آنلاین را بسته‌بندی می‌کنند. این کار به کاهش هزینه‌ها کمک می‌کند، همراه با حذف هزاران شغل.

حمل‌ونقل دریایی و لجستیک

صنعت جهانی کشتیرانی در سال ۲۰۲۶ از آب‌های خطرناک عبور می‌کند و خاورمیانه همچنان نقطه‌ای پرریسک باقی می‌ماند. بستن تنگه هرمز از سوی ایران یا ازسرگیری حملات حوثی‌ها در دریای سرخ، کشتی‌های بیشتری را مجبور می‌کند مسیر دماغه امید نیک را طی کنند؛ مسیری طولانی‌تر و پرهزینه‌تر. حمایت‌گرایی آمریکا و رکود اقتصاد جهانی باعث می‌شود رشد حجم تجارت در کشورهای ثروتمند به ۱ درصد و در سایر مناطق به ۳ درصد محدود بماند. خطر دیگر از ناوگان‌های رو به گسترش کشتیرانی ناشی می‌شود: ظرفیتی معادل میلیون‌ها کانتینر استاندارد در حال ساخت است.

مالکان کشتی ممکن است برای جلوگیری از سقوط نرخ حمل، عملیات خود را کاهش دهند و هم‌زمان متوجه شوند که برای راه‌اندازی همه کشتی‌های جدید، دریانورد

در سال ۲۰۲۶ انتظار یک سال پرهیجان دیگر، آمیخته با ناامیدی در حوزه هوش مصنوعی می‌رود. قانون سخت‌گیرانه هوش مصنوعی اتحادیه اروپا در ماه اوت به‌طور کامل اجرایی می‌شود، اما نهادهای ناظر برای همگام شدن با سرعت پیشرفت فناوری تقلا می‌کنند.

کافی در اختیار ندارند. تا سال ۲۰۲۶، اتاق بین‌المللی کشتیرانی انتظار کمبود ۹۰ هزار دریانورد آموزش‌دیده را دارد؛ آن هم به دلایلی تأسف‌بار. روس‌ها و اوکراینی‌ها که پیش‌تر ملوانان تجاری مشتاقی بودند، اکنون درگیر جنگ با یکدیگر هستند. چنین تنش‌های ژئوپلیتیکی جذابیت این حرفه را برای دیگر دریانوردان هم کاهش می‌دهد.

دسترسی به ساکنان مناطق روستایی به یکی از تمرکزهای اصلی شرکت‌های لجستیکی در سال ۲۰۲۶ تبدیل می‌شود: آمازون ۴ میلیارد دلار هزینه می‌کند تا تا پایان سال اندازه شبکه تحویل روستایی خود را سه برابر کند. جای تعجب ندارد که یوپی‌اس، غول لجستیک آمریکا، قصد دارد وابستگی خود به آمازون را برای کسب‌وکار حمل کاهش دهد. یوپی‌اس انتظار دارد تا نیمه دوم ۲۰۲۶ حجم حمل‌ونقل خود برای آمازون را بیش از ۵۰ درصد کم کند.

ورزش

در پس‌زمینه ناهماهنگی‌ها و واگرایی جهانی، صنعت ورزش در سال ۲۰۲۶ می‌کوشد از طریق تبادلات فرامرزی رونق بگیرد. مکزیک، کانادا و آمریکا به‌طور مشترک میزبان جام جهانی فوتبال مردان خواهند بود و رشد جهانی فوتبال را به نمایش می‌گذارند: رکورد ۴۸ تیم در ۱۰۴ مسابقه بازی می‌کنند (اسپانیا بخت نخست قهرمانی است). مادرید میزبان یک مسابقه لیگ ملی فوتبال آمریکا می‌شود و لندن یک بازی از لیگ ملی بسکتبال را برگزار می‌کند. هاکی روی یخ که در کانادا متولد شد، برای مسابقات جهانی راهی سوئیس می‌شود. بازی‌های آسیایی هم در ژاپن با شعار «یک آسیا را تصور کن» برگزار خواهد شد

رقابت خارج از میدان مسابقه هم داغ می‌شود، زیرا تبلیغ‌دهندگان برای جلب توجه هواداران رقابت می‌کنند (بخش رسانه و سرگرمی را ببینید). برنامه‌ریزان تلویزیونی برای کسب سهم خود باید با دقت عمل کنند: در فوریه، سوپربول آمریکا که ۸۰۰ میلیون دلار درآمد تبلیغاتی دارد، باید برای بیننده با المپیک و پارالمپیک زمستانی رقابت کند.

برگزارکنندگان رویدادهای ورزشی با آزمون تغییرات اقلیمی روبه‌رو می‌شوند. در تور دو فرانس ماه ژوئیه که از کوهستان‌های اسپانیا آغاز می‌شود، دوچرخه‌سواران شاید بیش از شیب‌ها با گرما دست‌وپنجه نرم کنند. اسکی کوهستان برای نخستین‌بار وارد بازی‌های المپیک در ایتالیا می‌شود؛ جایی که استفاده از برف مصنوعی رایج است. ماراتن دریاچه یخزده پانگونگ در هند هم توجه‌ها را به تغییرات اقلیمی جلب می‌کند؛ مسابقه‌ای در ارتفاع ۱۴ هزار فوت از سطح دریا که در سال ۲۰۲۶ «آخرین دویدن» نام می‌گیرد.

فناوری و مخابرات

در سال ۲۰۲۶ انتظار یک سال پرهیجان دیگر، آمیخته با ناامیدی در حوزه هوش مصنوعی می‌رود. قانون سخت‌گیرانه هوش مصنوعی اتحادیه اروپا در ماه اوت به‌طور کامل اجرایی می‌شود، اما نهادهای ناظر برای همگام شدن با سرعت پیشرفت فناوری تقلا می‌کنند. سم آلتمن از اوپن‌ای‌آی، شرکت سازنده چت‌جی‌پی‌تی، انتظار دارد هوش مصنوعی در سال ۲۰۲۶ شروع به تولید «بینش‌های نو» کند. به‌گفته شرکت مشاوره گارتنر، شاید ۸۰ درصد شرکت‌ها از برنامه‌های هوش مصنوعی مولد استفاده کرده باشند؛ در حالی که این رقم در سال ۲۰۲۳ کمتر از ۵ درصد بود. با این حال، بسیاری از شرکت‌ها برای کسب درآمد از هوش مصنوعی با دشواری روبه‌رو می‌شوند. برای بهره‌برداری از ظرفیت‌های آن، نیروی کار و فرایندها باید بازآموزی شوند و برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای هم در جریان است.

تا سال ۲۰۲۶ تنها در هند به ۱ میلیون نیروی آموزش‌دیده برای کار با هوش مصنوعی نیاز خواهد بود. شرکت مشاوره‌ای آمریکایی کوگنیزنت خود متعهد شده ۱ میلیون نفر را آموزش دهد.

شرکت‌های فناوری در حال ساخت نسل جدیدی از تراشه‌های هوش مصنوعی هستند تا رایانه‌ها را باز هم هوشمندتر کنند. رونق هوش مصنوعی باید تقاضا برای نیمه‌رساناها را بالا ببرد و افت ارسال گوشی‌های هوشمند را جبران کند. سامسونگ نخستین کارخانه تولید تراشه خود را در آمریکا افتتاح می‌کند و تی‌اس‌ام‌سی تایوانی هم برای حفظ برتری خود، دومین کارخانه‌اش را با شتاب راه‌اندازی می‌کند. این شرکت در داخل تایوان پیشرفته‌ترین نیمه‌رساناهای تاریخ خود-تراشه‌های موسوم به دو نانومتری، را تولید خواهد کرد که می‌توانند سرعت پردازش را ۱۰ تا ۱۵ درصد افزایش دهند.

گسترش دسترسی به اینترنت هم به کمک هوش مصنوعی می‌آید: در سال ۲۰۲۶ بیش از ۸۵ نفر از هر ۱۰۰ نفر به اینترنت دسترسی خواهند داشت. خدمات اینترنتی ارسال‌شده از فضا هم نقش مهمی ایفا می‌کنند. با این حال، پروژه اینترنت پهن‌باند «کوییپر» آمازون احتمالاً از ضرب‌الاجل پرتاب بیش از ۱۵۰۰ ماهواره تا ماه ژوئیه عقب می‌ماند.

سفر و گردشگری

گردشگری در ۲۰۲۶ پیروز می‌شود و نگرانی‌ها درباره محدودیت‌های سفر، مهار انتشار و ازدحام را پشت سر می‌گذارد. رکورد ۲ میلیارد مسافر بین‌المللی ۱.۸ تریلیون دلار خرج می‌کنند؛ یک‌چهارم آن‌ها از چین و آمریکا می‌آیند و سفرهای خروجی از هند جهش می‌کند. چین ۸ درصد از بازدیدکنندگان بین‌المللی را جذب می‌کند که با لگولند جدید و سفر بدون ویزا برای برخی تقویت می‌شود. بازدید از آمریکا فقط ۲ درصد بالا می‌رود؛ کنترل‌های مرزی و قیمت‌های بالا مانع‌اند، هرچند جام جهانی در آمریکای شمالی هواداران فوتبال را جذب می‌کند.

اروپای همیشه محبوب با شناسایی زیست‌سنجی و نظام مجوزدهی برای مسافران بدون ویزا، جمعیت گردشگران را پایش می‌کند. کانون‌های رشد دیگر شامل جنوب‌شرق آسیا و مقاصد غیرمنتظره است: روسیه دسترسی بدون ویزا را برای برزیلی‌ها، آفریقای جنوبی‌ها و دیگران می‌آزماید. عربستان سعودی امیدوار است پروژه لوکس «آمالا» موجی از ورود گردشگران ایجاد کند.

دست‌کم ۱۶ کشتی کروز جدید راهی دریا می‌شوند؛ این در حالی است که نروژ و کانادا کنترل‌های آلایندگی دارند و بنادر اروپایی مانند بارسلونا و کن سقف بازدید می‌گذارند. ایرلاین‌ها یک تابستان دیگر اهداف داوطلبانه انتشار را تجربه می‌کنند تا پیش از اجرای طرح جبران و کاهش کربن هوانوردی بین‌المللی؛ در این فاصله مسیرهای پرانتشار تازه‌ای در اقیانوس اطلس افتتاح می‌شود.

برای رصد: نجات با کروز. سهم کشتیرانی از انتشار جهانی کربن روی ۲ درصد گیر کرده است. در ۲۰۲۶ نخستین کشتی کروز هیدروژنی، «وایکینگ لیبرا»، رونمایی می‌شود؛ با پیل‌های سوختی حرکت می‌کند و تنها پسماندش بخار آب است که می‌تواند به‌طور ایمن در دریا رها شود.

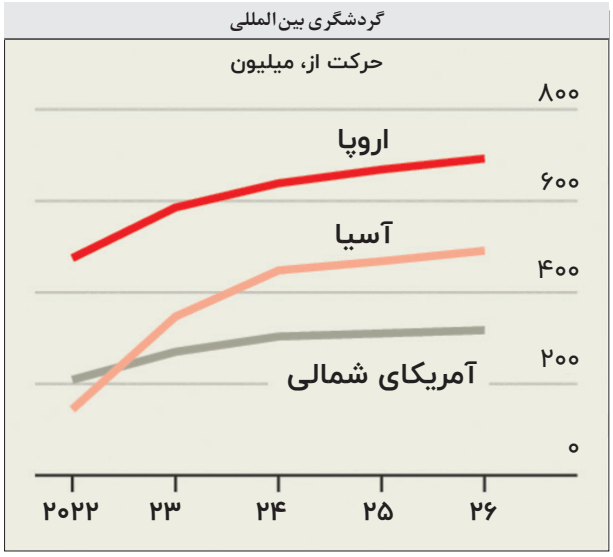



[جهان در سال جدید میلادی]

از ثبات تا امنیت و شراکت

در سال ۲۰۲۶ منتظر چه تحولاتی در غرب آسیا باشیم؟

پس از گذراندنِ یک سال دیگر که مملو از تحولات سرنوشت‌ساز و تغییرات دگرگون‌کننده بود، منطقه غرب آسیا دوباره در آستانه آن است که ورق را برگرداند و شعله بسیاری از درگیری‌های دیرپا و تنش‌زا را کم و زیاد کند و عوامل دخیل در بی‌ثباتی‌اش را تغییر دهد. کارشناسان اینجا درباره اینکه منطقه و جهان ممکن است در سال ۲۰۲۶ به کدام سمت برود، پیش‌بینی‌هایی ارائه می‌دهند.

مصر و بحران در جبهه‌های خارجی، داخلی و اقتصادی



مرت اف. مبروک
پژوهشگر ارشد انستیتو خاورمیانه

مدت‌هاست که مصر با بحران‌های مختلف که ترکیبی از موقعیت جغرافیایی این کشور و سیاست‌های داخلی‌اش بوده‌اند دست و پنجه نرم می‌کند. با این حال، امسال آشفتگی‌ها در جبهه‌های خارجی، داخلی و اقتصادی عملاً کار را حتی برای مصر که به‌طور دائمی به بحران عادت دارد، سخت‌تر خواهد کرد.

مسائل سیاست خارجی اصولاً همیشه پیچیده‌ترین چالش پیش روی مصر بوده‌اند و علتش تا حد زیادی به دلیل ماهیت تهدیدهای حوزه سیاست خارجی است. به زبان ساده، گاهی این مشکلات تقصیر مصر نیست؛ اما به هر حال مشکلِ مصر است. مصر در سه مرز خود درگیرِ تنش‌های شدید و شعله‌ور است: در غزه، سودان و لیبی. و تنش‌های زیرپوستی و درگیری‌های بالقوه نیز در مسافتی دورتر، در دریای سرخ و شاخ آفریقا وجود دارد.

وضعیت غزه علتِ دائمی برای نگرانی در مصر است. اکنون بیش از دو ماه از آتش‌بسی در غزه می‌گذرد که فقط به صورت ظاهری برقرار شده: نه به کشتار پایان داده و نه مسیر پیشِ رو را روشن کرده است. موقعیت مصر در همسایگی غزه بسیار خطیر است. در ماه دسامبر اعلام شد یک ژنرال آمریکایی برای به‌دست گرفتن فرماندهیِ نیروی جدید بین‌المللی در غزه فعالیت خواهد کرد. اما موضوع این است که با هیچ یک از کشورهای منطقه در این مورد مشورت نشده است. اسرائیل از هیچ‌یک از کشورهایی که ظاهراً در این نیرو مشارکت دارند، علی‌الخصوص مصر، تأییدیه‌ای دریافت نکرده است. یک مقام مصری در این خصوص گفته است: «هیچ‌کس نمی‌داند قرار است کسی چه کاری انجام دهد، اما تحت هیچ شرایطی مصر وارد درگیری مسلحانه با فلسطینی‌ها نخواهد شد.»

منبع: انستیتو خاورمیانه

چرا باید خواند:
منطقه غرب آسیا سال پر ماجرایی را پشت سر گذاشت و در سال جدید میلادی هم ماجراهای جدیدی را پیش رو دارد. برخی پیش‌بینی‌های کارشناسان درباره اینده منطقه را اینجا بخوانید

موضع اعلامی اخیرِ اسرائیل مبنی بر اینکه «گذرگاه مرزی رفح از سمت اسرائیل، فقط در یک جهت و برای خروج فلسطینی‌ها، آن هم بدون حق بازگشت، باز خواهد شد» صریحاً از سوی مصر رد شد. یک مقام مصری که خواسته ناشناس باقی بماند در این خصوص چنین توضیح می‌دهد: «یک معاهده وجود دارد: رفت‌وآمد در هر دو جهت. فلسطینی‌ها برای مراقبت پزشکی از غزه خارج می‌شوند و بازمی‌گردند و کمک‌ها از سمت مصر وارد می‌شود. تردد یک‌طرفه، جابه‌جایی اجباری قومی است و این برای مصر خط قرمز است.»

آن خط قرمز البته تنها با سیاست دولتی اعمال نمی‌شود. افکار عمومی در مصر به‌طور قاطع با رنج فلسطینی‌ها همدلی دارد و دولت مصر کاملاً از خطراتِ سرکوبِ مستمرِ احساسی مردم آگاه است و می‌داند که کنترل آن دشوار است. کشور هم‌اکنون با نارضایتی عمومی درباره ادعاهای تخلف در انتخابات اخیر پارلمانی روبه‌روست؛ موضوعی که عبدالفتاح السیسی رئیس جمهور مصر را واداشت بیانیه‌ای عمومی و بی‌سابقه درباره تخلفات صادر کند.

ناامن شدن ترافیک دریایی در دریای سرخ که به دلیل درگیری یمن با اسرائیل و در حمایت از فلسطینی‌ها مشاهده شد، درآمدهای کانال سوئز را در سال مالی ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ نسبت به یک سال قبل، به میزان ۴۵ درصد کاهش داد.





درگیری در مرز مصر با سودان یکی دیگر از نقاط بالقوه شعله‌ور شدن بحران است. بنا به گزارش کمیسیون اروپا از آغاز بدترین موج خشونت در این منطقه یعنی از آوریل ۲۰۲۳ تا نوامبر ۲۰۲۵ حدود ۱.۵ میلیون پناهجوی سودانی به مصر گریخته‌اند و این کشور را به بزرگ‌ترین میزبانِ سودانی‌هایی که از درگیری فرار می‌کنند تبدیل کرده است. دولت مصر برآورد می‌کند که تا ژانویه سال گذشته، میزبان ۸ تا ۹ میلیون پناهجو بوده است که شصت درصدِ آن‌ها یک دهه است که در مصر حضور داشته‌اند. در حالی که این موضوع شرایط را برای اقتصادِ مصر پیچیده‌تر می‌کند، کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان (UNHCR) نیز در حال کاهش شدید بودجه خود برای آوارگان است

یکی از ستون‌های استوار اقتصاد مصر در گذشته، درآمدهای کانال سوئز بود. اما ناامن شدن ترافیک دریایی در دریای سرخ که به دلیل درگیری یمن با اسرائیل و در حمایت از فلسطینی‌ها مشاهده شد، درآمدهای کانال سوئز را در سال مالی ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ نسبت به یک سال قبل، به میزان ۴۵ درصد کاهش داد و به ۳۶ میلیارد دلار رساند. این در حالی است که در مدت مشابه سال قبل‌تر، این درآمد ۶۶ میلیارد دلار بود.

با این حال، در جبهه اقتصادی مصر خبرهای خوبی هم وجود داشته است. صندوق بین‌المللی پول در آخرین بازبینی خود، نسبت به کندی روند خصوصی‌سازی در مصر ابراز نگرانی کرد، اما نکات مثبتی را هم ذکر کرد. مثلاً اینکه دولت مصر ثبات کلان‌اقتصادی را بهبود داده است، هزینه‌ها کاهش یافته‌اند، و تورم از اوج ۳۸ درصدی خود در سپتامبر ۲۰۲۳ به دوازده درصد در ماه اکتبر گذشته رسیده است.

در مجموع می‌توان گفت ثبات مصر برای ثباتِ کل منطقه ضروری است. در حالی که بهبود وضعیت اقتصادی برای بهبود اوضاع داخلی مصر حیاتی است، اما فشارهای خارجی نیز اغلب خارج از کنترل دولت‌اند. در آینده نزدیک نیز مصر ناگزیر خواهد بود همچنان در چندین جبهه به تلاش برای خاموش کردن آتش‌ها ادامه دهد.



روسیه می‌خواهد در خاورمیانه بماند

یولیا-ساینا یویا
پژوهشگر ارشد انستیتو خاورمیانه

نفوذ روسیه در خاورمیانه در سال ۲۰۲۵ محدود بود و به خصوص به دلیل جنگ اسرائیل با ایران، در وضوح و شدت آن محدودیت‌هایی ایجاد شد. در این مدت آمریکا تلاش زیادی برای عقب‌زدن روسیه از منطقه خاورمیانه صورت داده است اما موضوع اوکراین باعث می‌شود که این کار چندان هم آسان نباشد. روسیه نیز همزمان در سراسر خاورمیانه و آفریقا اقدامات کوچک‌تر و هدفمندتری انجام می‌دهد.

مهم‌ترین اتفاق سال‌های اخیر که وضعیت روسیه در خاورمیانه را تغییر داد، سقوط حکومت بشار اسد در سوریه در اواخر سال ۲۰۲۴ بود. دولت اسد شراکت نظامی، تجاری و سیاسی زیادی با روسیه داشت و حالا هم اسد تحت حمایت روسیه و در خاک این کشور زندگی می‌کند. از سوی دیگر، در اواخر ۲۰۲۵ روسیه عملیات را در پایگاه‌های طرطوس و حمیمیم در سوریه از سر گرفت. ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه در ماه اکتبر میزبان احمد الشرع رئیس‌جمهور جدید سوریه بود و الشرع علاقه‌مندی خود را به همکاریِ دوباره با روسیه ابراز کرده است. در سال ۲۰۲۶، روسیه احتمالاً پروژه‌های اقتصادی، انرژی و بازسازی را دنبال خواهد کرد تا دوباره موقعیت خود را در سوریه تثبیت کند.

البته مسکو در برابر فشارِ آمریکا، رویکرد منطقه‌ایِ خود را متنوع کرده است. در سال ۲۰۲۵، روسیه پیوندهایش با دولت‌های حاشیه خلیج فارس را تقویت کرد؛ روندی که قرار است ادامه یابد. سازمان کشورهای صادرکننده نفت و وجود هم‌پیمانان کرملین درواقع برای روسیه امکان دسترسی به بازار، اهرم سیاسی و راهی برای خنثی‌سازیِ تحریم‌های غرب را فراهم می‌کنند. به همین خاطر در سال گذشته، روابط عربستان سعودی و روسیه در حوزه‌های انرژی، تسهیل روادید و تعاملات دیپلماتیکِ سطح بالا گسترش پیدا کرد. همچنین تجارت افزایش یافت و با تمرکز بر فناوری و استخراج معادن، متنوع‌تر شد. امارات متحده عربی نیز به‌طور مشابه همکاری اقتصادی و فناورانه خود با کرملین را گسترش داد و نشان داد دسترسی روسیه به خلیج فارس در سال ۲۰۲۶ بدون مانع ادامه خواهد یافت.

روسیه همچنین به شرق لیبی توجه بیشتری نشان داد و حضور نظامی خود را در آن تقویت کرد. این یک دستاورد راهبردی بزرگ به همراه داشت: نفوذ بر کریدورهای تجاری مدیترانه و اهرم فشار بر اروپا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از طریق فشار بالقوه بر جریان‌های انرژی و مسیرهای مهاجرت. اینها ابزارهایی هستند که مسکو در گذشته به طور تاریخی آن‌ها را به سلاح تبدیل کرده است. این تحولات عملاً برنامه‌ریزیِ غرب برای خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۲۶ را پیچیده خواهد کرد.

در نهایت، لیبی به سکوی پرتابی برای فرافکنیِ قدرت روسیه به آفریقا تبدیل شده است. طبق گزارش‌های موجود، در دسامبر ۲۰۲۵ دولت نظامی سودان در ازای سلاح و پوشش دیپلماتیک، پیشنهاد تاسیس نخستین پایگاه دریاییِ روسیه در دریای سرخ را به این کشور پیشنهاد کرده است. در سال ۲۰۲۶ این موضوع می‌تواند هزینه‌های قابل‌توجهی بر آمریکا تحمیل کند؛ زیرا آمریکا مدت‌ها کوشیده است از کنترل روسیه و چین بر بنادر آفریقا جلوگیری کند. از نظر آمریکا نفوذ روسیه در این بنادر می‌تواند وضعیت نظامی و نیز وضعیت تجاری در مسیرهای دریایی مهم را تغییر دهد.



مسائل لاینحلی که می‌تواند دوباره جرقه درگیری در سوریه را بزند

چارلز لیستر
پژوهشگر ارشد در برنامه ابتکار سوریه

همزمان با ورود دولت دونالد ترامپ به سال ۲۰۲۶، به نظر می‌رسد حمایت آمریکا از مرحله گذار شـــکننده ســـوریه ادامه یابد. از زمان دیدار دونالد ترامپ با احمد الشرع رئیس‌جمهور موقت ســـوریه که در ماه می در عربســـتان صورت گرفت، آمریکا تحریم‌ها علیه حکومت سوریه را لغو کرده است و غول‌های انرژی مانند شورون، کونوکوفیلیپس و هانی‌ول آماده‌اند سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در سوریه انجام دهند. اما در کنار همه اینها، سوریه دارد به آمریکا اجازه می‌دهد که فعالیت نظامی و اطلاعاتی در خاکش انجام بدهد و پیوندهای آمریکا با دولت جدید سوریه در این زمینه‌ها با سرعت در حال رشد است و می‌تواند اهداف بزرگ‌تری را برای آمریکا در منطقه تامین کند.

در حالی که انتظار می‌رود حمایت آمریکا از سوریه سال آینده ادامه یابد، دولت ترامپ با چالش‌های ژئوپلیتیکی بزرگی نیز در سوریه مواجه است که اصلی‌ترینش به اسرائیل مربوط می‌شود. اسرائیل مشغول حملات نظامی مختلف به خاک سوریه است: بیش از ۳۵۰ کیلومتر مربع از خاک سوریه را به‌زور اشغال کرده است، بیش از ۱۰۰۰ حمله هوایی و توپخانه‌ای به خاک سوریه انجام داده است و طی یک سال گذشته نزدیک به ۷۰۰ یورش زمینی به سوریه داشته است. البته اسرائیل قصد اشغال مناطق بیشتری را نیز در این کشور دارد.

با اینکه دمشـــق هرگز به خشونت‌های اسرائیل پاســـخ نظامی نداد و وارد گفت‌وگوهای مستقیم با اســـرائیل با میانجی‌گری آمریکا شده است، اقدامات نظامی اسرائیل در نوامبر و دسامبر ۲۰۲۵ به‌طور چشمگیری تشدید شـــده است. وضعیت موجود پایدار نیست و اگر حل‌نشده بماند، درگیری جدی تقریباً اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و این چشم‌اندازی است که می‌تواند گذار سوریه را به‌کلی تهدید کند.

موضوع دیگر که کارشناسان زیادی به آن اشاره دارند لزوم انحلال نیروهای قسد مشهور به نیروهای دموکراتیک سوریه یا اِس‌دی‌اِف است. موضوع ادغام آنها در دولت سوریه و یا انحلال کلی‌شان به عنوان راهی برای پرهیز دولت الشرع از افتادن به ورطه درگیری‌های بزرگ داخلی عنوان شده است. با وجود امضای یک توافق با میانجی‌گری آمریکا در ۱۰ مارس، هیچ گام اساسی برای آغاز همگون‌سازیِ قسد برداشته نشده است و این نیروها مخالف دولت سوریه هستند. ترکیه جزو بازیگرانی است که برای انحلال آنها فشار زیادی وارد آورده است.

اما یکی از بزرگ‌ترین مشکلات امروز سوریه همان چیزی است که بعد از سقوط حکومت قبلی انتظارش می‌رفت: درگیری‌های قومی به خصوص در مناطقی که اقلیت‌ها در آن زندگی می‌کنند. خشونت‌ها در استان سویدا که اکثریت جمعیتش دروزی هستند یکی از این موارد اســـت. از یک سو دولت سوریه برخورد خشونت‌آمیزی با این اقلیت داشته و از سوی دیگر، اسرائیل در این موضوع مداخله کرده است و به همین جهت بوده که خشونت‌های شدید در سویدا ادامه پیدا کرده است. این استان حالا علناً درخواست جدایی از حکومت سوریه را دارد. حاکمان جدید ســـویدا آشکارا خود را با اسرائیل پیوند می‌دهند و هر هفته رژه‌هایی برگزار می‌کنند که در کنار آن‌ها بنرهایی با پرچم اســـرائیل و چهره بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل دیده می‌شود. همچنین قاچاق مواد مخدر از سویدا به اردن افزایش زیادی پیدا کرده و مشکلات منطقه‌ای را تشدید کرده است. کارشناسان معتقدند پرونده سویدا تا زمانی که خصومت اسرائیل با دمشق حل‌وفصل نشود، حل نخواهد شد.



ماجراهای ترکیه، سوریه، کردها و اسرائیل

گونول تول
پژوهشگر ارشد انستیتو خاورمیانه

در اوایل ســـال ۲۰۲۵، آنکارا سوریه را امیدبخش‌ترین پرونده سیاست خارجیِ خود می‌دید. بازگشـــتِ دونالد ترامپ به کاخ سفید و سقوطِ حکومت بشار اسد به ترکیه این امید را داده بود که دارد به اهداف منطقه‌ای خود نزدیک می‌شود و مجموعه‌ای از فرصت‌های جدید در اختیارش قرار خواهد گرفت. مقام‌های ترک انتظار خروج نیروهای آمریکایی، پایان همکاری واشینگتن با نیروهای کُردِ سوریِ مرتبط با حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک)، و بازسازی مجدد روابط ترکیه و آمریکا را داشتند.

آن‌ها گمان می‌کردند روی کار آمدنِ فردی آشنا مثل جولانی (احمد الشرع) در دمشق به ناکامیِ برنامه خودمختاری کردها، موفقیت خلع سلاح شبه‌نظامیان، و بازگشایی سوریه برای کسب‌وکارهای ترکیه (به‌ویژه بخش ساخت‌وساز که نزدیکان رجب طیب اردوغان رئیس جمهور ترکیه در آن مشغولند) کمک خواهد کرد. اما با پایان سال ۲۰۲۵ میلادی، هیچ‌یک از این انتظارات محقق نشـــده است و ترکیه و سوریه همدیگر را در وضعیتی چالش‌برانگیز می‌بینند.

این در حالی است که شرایط کنونی برای دولت ترکیه اهمیت زیادی دارد زیرا رجب طیب اردوغان در داخل کشور ابتکار تازه‌ای را با عبدالله اوجالان، رهبر زندانیِ پ.ک.ک آغاز کرده است که هدفش منحل کردنِ این سازمان است. موفقیت آن فرایند اکنون به‌شدت وابسته به آن چیزی است که در سوریه رخ می‌دهد.

واقعیت این است که امروز ترکیه با دو چالش فوری در سوریه روبه‌روست: گفت‌وگوهای متوقف‌شده میان دمشق و نیروهای دموکراتیک سوریه یا همان قسد، و مذاکرات کندِ میان ســـوریه و اسرائیل. ترکیه برای تامین هدف خود برای خلع سلاح پ.ک.ک به این نیاز دارد که دمشـــق و نیروهای قســـد ابتدا توافقی را نهایی کنند که نیروهای کُرد را در ارتش سوریه ادغام کند.





آمریکا مدت‌ها کوشیده است از کنترل روسیه و چین بر بنادر آفریقا جلوگیری کند. از نظر آمریکا نفوذ روسیه در این بنادر می‌تواند وضعیت نظامی و نیز وضعیت تجاری در مسیرهای دریایی مهم را تغییر دهد.

دو طرف با حمایت آنکارا در ۱۰ مارس به یک تفاهم دست پیدا کردند اما هاکان فیدان وزیر امور خارجه ترکیه اخیراً در دوحه به‌طور علنی هشـــدار داد که نیروهای قسد دارند در اجرای آن تعلل می‌کنند و فرایند را در حالت بلاتکلیفی نگه می‌دارند. واقعاً هم این توافق (که قرار بود یگان‌های نظامی و نهادهای غیرنظامی قسد را در دولت سوریه ادغام کند، کنترل بر دارایی‌های کلیدی را یکپارچه کند و حقوق سیاسی کُردها را تضمین کند) در عمل پیشرفت اندکی داشته است. هر دو طرف هم یکدیگر را به کارشکنی در امور متهم می‌کنند و در در میدان نیز تنش‌ها ادامه دارد: درگیری‌های پراکنده در مناطق تحت کنترل مشـــترک، دارد بی‌اعتمادی‌ها را برجسته می‌کند و خبری از همگرایی و توافق در آن دیده نمی‌شود.

دومین چالش بزرگ ترکیه، فعالیت نظامیِ ادامه‌دارِ اسرائیل در سوریه است. آنکارا از یک سو نگران است که عملیات اسرائیل در سوریه چه تبعاتی به بار خواهد آورد و از سوی دیگر هم مقام‌های ترک می‌ترسند تا زمانی که اسرائیل در خاک سوریه فعال بماند، کُردهای سوری فشار چندانی برای رسیدن به مصالحه با دمشق احساس نکنند. به همین جهت، آنکارا امید خود را به گفت‌وگوهای میان اسرائیل و سوریه با میانجی‌گری آمریکا بسته است و انتظار دارد توافقی حاصل شود که یا اسرائیل را به عقب‌نشینی وادارد یا دست‌کم عملیات نظامیِ اسرائیل در سوریه را به‌طور چشمگیری محدود کند.

اسرائیل و سوریه ظاهراً بیش از هر زمان دیگری در سال‌های اخیر به یک توافق محدود برای کاهش تنش نزدیک شده‌اند، اما شکاف‌های بزرگ همچنان باقی است. گفت‌وگوهای مستقیم امنیتی بر ایجاد یک منطقه حائلِ غیرنظامی در جنوب سوریه متمرکز بوده است؛ شرطی که بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل بر آن اصرار دارد. با این حال، دمشق هرگونه توافق در باب منطقه حائل را رد می‌کند و اصرار دارد خروج کامل اســـرائیل از خاک سوریه باید آغازکننده هر پیمانی باشـــد. فشار آمریکا طرف‌ها را به سمت یک چارچوب سوق داده است، اما مذاکرات احتمالاً بیشتر به یک تفاهم امنیتیِ محدود منجر خواهد شد و خبری از گشایش سیاسی نخواهد بود. اگر چنین پیمانی نهایی شود، شاید بخشی از عملیات نظامیِ اسرائیل در سوریه مهار شود، اما بی‌اعتمادی عمیق، خطوط قرمزِ متفاوت، و عزم اسرائیل برای ادامه هدف‌گیریِ تهدیدهای مورد نظر خودش به این معناست که هر توافقی بسیار شکننده، تاکتیکی و بسیار دور از یک صلح پایدار خواهد بود.

آنکارا می‌خواهد در ســـال ۲۰۲۶ هر دو توافق را به دســـت بیـــاورد و راه را برای اهداف کوتاه‌مدتش هموار کند. اما مسیر پیشِ رو اصلاً هموار به نظر نمی‌رسد.



پاکستان و افغانستان: از رضایت تا نگرانی

ماروین جی. واینباوم
پژوهشگر ارشد انستیتو خاورمیانه

پاکســـتان و افغانستان در آستانه ۲۰۲۶ هم دلیلی برای رضایت دارند و هم جایی برای نگرانی. پاکستان از نزدیکیِ سیاســـیِ تازه‌یافته‌اش با آمریکا خوشحال است و چرخش چند دهه‌ایِ واشـــینگتن به سوی دشـــمنِ خونی پاکستان، یعنی هند از میان برداشته شده است. پاکستان توانسته وارد معاملاتی با آمریکا شود که می‌تواند به اسلام‌آباد امکان دهد مشارکت امنیتیِ قدیم خودش با آمریکا را احیا کند. پاکستان همچنین با عربستان سعودی در زمینه دفاعی به توافق‌هایی رسیده است که می‌تواند در کنار کاهش بدهی، سرمایه‌گذاری اقتصادیِ چشمگیری به همراه آورد.

پاکستان با ارتشی بزرگ و آماده بسیج، موفق شد در سال ۲۰۲۵ پیشرفت زیادی در تحقق جاه‌طلبی نظامی خود و پذیرفته شدن به‌عنوان بازیگری پیشرو در امور جهان اسلام داشـــته باشد. با ورود به سال جدید، شاخص‌های کلان‌اقتصادی پاکستان روندی مثبت دارند. نرخ تورم که خیلی بالا بود به‌شدت کاهش یافته، حواله‌های ارسالی ارزی از خارج به داخل افزایش یافته‌اند و ذخایر ارزی تقویت شده است. دولت شهباز شریف همچنین با دولتِ دونالد ترامپ درباره یک توافق تعرفه‌ای نسبتاً مطلوب مذاکره کرده است. با این حال، پیشرفت بسیار اندکی در اصلاحات ساختاریِ لازم در نظام اقتصادی یا در مدیریت



کسری‌های سنگین مالی و بدهی عظیم خارجی پاکستان حاصل شده است.

از نظر سیاسی، ظاهراً پاکستان ثبات دارد اما این ثبات بهای سنگینی داشته زیرا از نظام دموکراتیک کشور چیز زیادی باقی نمانده است. مخالفان سیاسی هرچه بیشتر به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ملی تصویر می‌شوند و اعتماد عمومی به نظام همچنان فرسایش می‌یابد. در سال‌های اخیر، حاکمیتِ ترکیبیِ نظامی و غیرنظامی جای خود را به نوعی دیکتاتوریِ نظامیِ بالفعل داده است.

عاصم منیر رئیس ستاد ارتش پاکستان بر انحلال حزب اصلیِ اپوزیسیون یعنی تحریک انصاف پاکستان اصرار داشته و این کار از طریق بازداشت‌ها و زندانی کردنِ رهبر این حزب یعنی عمران خان (نخست وزیر سابق) انجام داده است. ارتش پاکستان همچنین دست بالا را بر دولتی مطیع از حزب مسلم‌لیگ-شاخه نواز دارد. پارلمان پاکستان نیز موضع نسبتاً مطیعی از خود نشان داده و دستگاه قضایی هم دردسری برای ارتش درست نمی‌کند.

با وجود مشاهده این آرامش، فضا در پاکستان ناامن است. حملاتی که عمدتاً توسط سازمان تروریستیِ «تحریک طالبان پاکستان» انجام می‌شود در سال ۲۰۲۵ اوج گرفت. دولت فدرال عملاً با شورشـــیان بلوچستان و استان خیبرپختونخوا که توسط مخالفان اداره می‌شـــود درگیر است و به همین جهت تضعیف شده است. با رسیدن سال ۲۰۲۶، نگرانی‌های تازه‌ای از شـــعله‌ور شـــدن جنگی دیگر با هند و یک درگیری گسترده‌تر با حکومت طالبان در افغانستان نیز وجود دارد.

در آن سو در افغانستان، طالبان پس از نزدیک به چهار سال و نیم حضور در قدرت، همچنان نیروی مسلط در تقریباً سراسر کشور باقی مانده‌اند. با وجود برخی اختلاف‌نظرها درباره جهتی که هســـته سختِ درونیِ حکومت تعیین می‌کند، طالبان از نظر سازمانی منسجم‌اند و در مأموریت خود برای پیش بردن گونه خاصِ خود از اسلام موفق بوده‌اند.

فشار بر حکومت طالبان و انتظار از آنها برای تغییر، تا حد زیادی بی‌اثر است. طالبان بابت ردِ فراخوان‌های مکرر برای رهبریِ فراگیرتر در افغانستان و برخوردی روشن‌بینانه‌تر با زنان کشور، هزینه چندانی نمی‌پردازند. در حالی که جامعه بین‌المللی همچنان از اعطای مشروعیت کامل به این دولت از طریق به‌رسمیت‌شناختنِ دیپلماتیک خودداری می‌کند، در سال‌های اخیر چندین کشور نوعی شناساییِ سیاسیِ بالفعل به حکومت طالبان داده‌اند و چندین کشور هم در افغانستان سفارتخانه گشوده‌اند.

در همین حال، طالبان فشـــار ناشی از حذف برنامه کمک‌های بشردوستانه و کاهش سهم کمک‌های غذایی سازمان ملل متحد که بیش از ۶۵ درصد جمعیت به آن متکی‌اند را تاب آورده است. شمار زیادی از اتباع افغانستان در چهار سال اخیر از کشور خارج شده و به ایران و پاکســـتان رفته بودند که برخی از آنها هم اخراج شده و به کشور بازگردانده شده‌اند.

با این حال، سال پیشِ رو می‌تواند آزمونی جدی برای حاکمیت طالبان باشد، به‌ویژه اگر رویارویی نظامیِ آن با پاکستان تشدید شود و افغانستان در مرکزِ رقابت دیرپای هند و پاکستان در شبه‌قاره قرار گیرد.



رقابت آمریکا و چین در خلیج فارس داغ‌تر می‌شود

جان کالابرسه
پژوهشگر ارشد انستیتو خاورمیانه

در حالی که دولت دوم دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا به شـــکل‌دهی هرچه بیشترِ سیاست خاورمیانه‌ایِ خود ادامه می‌دهد، سال ۲۰۲۶ در حال تبدیل شدن به سالی است که کمتر با دغدغه‌های امنیتیِ سنتی تعریف می‌شود و بیشتر با تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر فناوری، سرمایه‌گذاری و نفوذ به‌ویژه در خلیج فارس همراه است.

امارات متحده عربی و عربســـتان ســـعودی جزو کشورهایی در منطقه خلیج فارس هستند که می‌خواهند خود را به‌عنوان قطب‌های جهانیِ هوش مصنوعی، رایانش پیشرفته و صنایع مبتنی بر داده (دیتا) جای دهند. قطر نیز در حال توســـعه زیرساخت گسترده هوش مصنوعی است. این تغییر، آمریکا را وادار به تجدید نظر در برخی سیاست‌هایش در منطقه به منظور حفظ نفوذ استراتژیکش کرده است. البته هدف اصلی آمریکا این است که از حضور چین در وضعیتِ نوظهورِ فناوریِ منطقه خلیج فارس جلوگیری کند.

شیخ‌نشین‌های خلیج فارس اکنون خریداران و میزبانان عمده زیرساخت‌های هوش مصنوعی و مراکز داده در مقیاس‌های عظیم هســـتند. دسترســـی آن‌ها به تراشه‌های پیشرفته و رایانش ابری، اهرم ژئوپلیتیکی‌شان را افزایش می‌دهد. برای واشینگتن، مسئله این است که آیا این سامانه‌ها بر فناوری آمریکا تکیه دارند یا بر رقبای چینی.

چالش‌های امنیتیِ قدیمی‌تر در منطقه از جمله مسیر برنامه هسته‌ای ایران و فعالیت نیروهای ضد آمریکاییِ همچنان مهم و محوری‌اند، اما اکنون با فناوری درهم‌تنیده شده‌اند. کشورهای حوزه خلیج فارس توانمندی‌های دفاعی‌ای می‌خواهند که بر تاب‌آوری سایبری، حفاظت از داده‌ها، و سامانه‌های هشدارِ مبتنی بر هوش مصنوعی استوار باشد. آمریکا در این حوزه‌ها پیشتاز است، هرچند اصطکاک دیپلماتیک عملاً خطر ایجاد گشایش‌هایی برای پکن را به همراه دارد. همکاری کشورهای حوزه خلیج فارس با آمریکا در سال ۲۰۲۵ بر سامانه‌های خودکار و پروتکل‌های قوی‌ترِ سایبری متمرکز بود و نشان داد که این نوع همکاری‌ها قرار است ادامه داشته باشند.

به وضوح می‌توان مشاهده کرد که رقابت اقتصادی وضعیت این دو ابرقدرت در سال ۲۰۲۶ را شکل خواهد داد. حضور سرمایه‌گذاری گسترده چین همچنان برای دولت‌های خلیج فارس که به دنبال مشـــارکت‌هایِ فناورانه‌اند جذاب است. اما در همین حال، صندوق‌های پر پول کشورهای حوزه خلیج فارس عملاً دارند سرمایه عظیمی را به سوی بخش فناوریِ آمریکا سرازیر می‌کنند؛ اهرمی که واشینگتن تازه دارد شروع به بهره‌برداری از آن می‌کند.

موضوع دیگر این است که دولت‌های خلیج فارس در حال متوازن کردنِ مشارکت در جاده ابریشم دیجیتالِ چین با اولویت‌های امنیتیِ آمریکا هستند. سفرِ ترامپ به خلیج فارس و مشارکت راهبردی آمریکا و عربستان سعودی در زمینه هوش مصنوعی از تلاش برای مهار نفوذ دیجیتال چین حکایت دارد. آمریکا برای رقابت موثر با چین در ســـال ۲۰۲۶، باید تأمین مالیِ بهتر، مقررات روشن‌تر و پیوندهای عمیق‌ترِ دولتی و خصوصی ارائه دهد.

خلاصه اینکه، یکی از جنبه‌های مهم دســـتورکار خاورمیانه‌ایِ آمریکا در ۲۰۲۶ این خواهد بود که بتواند نقش امنیتیِ سنتی خود را با یک راهبرد فناورانه معتبر جفت‌وجور کند؛ راهبردی که بتواند انتظارات فزاینده شـــرکای خلیج فارس را برآورده کند و شتابِ فزاینده چین برای نفوذ به اکوسیستم‌های دیجیتال و دفاعیِ منطقه را آهسته کند.



سرخوردگی از قطبی‌سازی

دنیس جی. اسنور
اقتصاددان آلمانی-آمریکایی

درست است که قطبی‌سازی سیاسی در سراسر جهان دارد عمیق‌تر می‌شود، اما سال ۲۰۲۶ ممکن است آغازِ نمایان شدنِ خطوطِ یک تعدیل اجتماعی و سیاسیِ گسترده‌تر باشد. دولت‌ها به خصوص در منطقه خاورمیانه کم‌کم درک می‌کنند که تفرقه و سیاست‌های هویتی راه‌حل خوبی برای آینده نیســـت و به همین جهت، حرکتی محتاطانه به سوی توانمندسازی و سنجه‌های گسترده‌ترِ رفاه آغاز شده است. احتمالش هست جوامعی که از سیاست‌های بیهوده قبلی سرخورده شده‌اند، از طریق حکمرانی مشارکتی به حل مسئله در ســـطح محلی بازگردند و همزمان، کســـب‌وکارها هم به دنبال راه‌های جدیدی برای کاهش قطبی‌سازی‌ها در عین حفظ سود باشند.

این وضعیت باعث می‌شـــود نهادهایی که معنای اخلاقی را شـــکل می‌دهند (یعنی جوامع دینی، دانشگاه‌ها و رسانه‌های مستقل) در واکنش به بی‌اعتمادیِ مردم به زندگی الگوریتم‌محور، دوباره خود را تثبیت کنند. برخی دولت‌ها با این شناخت که پلتفرم‌های دیجیتال به میدان اصلیِ مناظره عمومی تبدیل شـــده‌اند، شروع به آزمودنِ اصلاحاتی کرده‌اند که به شهروندان کنترل بیشتری روی اطلاعات شخصی‌شان بدهد و تضمین کند هوش مصنوعی در خدمت منفعت عمومی است. اگر این روندها ادامه یابد، انقلاب فناوریِ امروز می‌تواند به تعدیل سیاسی و اجتماعی کمک کند. چنین تغییری نه تعارض یا رقابت را از میان می‌برد و نه پایان می‌دهد، اما شاید این دگرگونی تدریجی در میان آشوب‌های ژئوپلیتیکی و داخلی بتواند تحول مثبتی باشد.





هوش مصنوعی وقت ما را تلف نمی‌کند، زحمت ما را کم می‌کند و مهم‌تر از همه، راه تازه‌ای برای واگذار کردنِ مسئولیت پیش پای ما می‌گذارد.

[آینده تکنولوژی]

پادشاه، پزشک و ارباب فئودال ما

هوش مصنوعی چگونه ما را به گذشته بازمی‌گرداند



جوزف دِوک

رئیس شرکت مشاوره ریسک ژئوپلیتیک و اقتصاد کلان گرین‌منتل

ترجمه: فرزانه سالمی

یک روز در همین تابستان گذشته در تلاش بودم ترافیک شدید در خیابان‌های خیابان‌های دم‌کرده شهر مارسی را دور بزنم. به همراه دوستم دنبال رستوران معروفی که سوپ ماهی مخصوصی دارد می‌گشتم. دوستم گفت به راست بپیچم. اما اپلیکیشن مسیریاب ویز (Waze) به ما دستور داد مستقیم برویم. من به حرف ویز گوش کردم و دقایقی بعد در مسیری اشتباه در ترافیک بدتری گیر کردیم.

امروزه ما در عصری زندگی می‌کنیم که در آن فناوری تقریباً به هر جنبه‌ای از زندگی‌مان رسیده است و حالا حتی از خود می‌پرسیم به چه کسی بیشتر باید اعتماد کنیم؟ به آدم‌های دیگر و غریزه خودمان، یا به ماشینی مثل هوش مصنوعی؟

مشهور است که امانوئل کانت فیلسوف آلمانی، روشنگری را این‌گونه تعریف می‌کرد: «خروج انسان از نابالغیِ خودخواسته‌اش». از نظر او، «نابالغی همان ناتوانی در به‌کار گرفتنِ فهم خویش بدون هدایتِ دیگری است». واقعیت هم این بود که در بسیاری از اعصار، آن «دیگرانی» که اندیشه و زندگی انسان را جهت می‌دادند، اغلب افرادی بودند مثل پادشاه یا ارباب فئودال یا کشیش یا حتی پزشک. ما برای فهم هر موضوعی باید به آنها رجوع می‌کردیم و آنها در شکل دادن به جهان اجتماعی ما، از اقتصاد تا عشق، راهنمای ما بودند.

کانت این طور استدلال می‌کرد که انسان‌ها همیشه اعتماد به نفس به‌کار گرفتنِ عقل خود را نداشته‌اند. اما با انقلاب در آمریکا و فرانسه، عصر تازه‌ای در حال اوج‌گیری بود: ذهن انسان و فهم انسان که گویی از بند اقتدار رها شده بود، داشت به موتورِ پیشرفت و رسیدن به جهانی اخلاقی‌تر تبدیل می‌شد. دو قرن و نیم بعد، این سوال مطرح است که آیا ما باز داریم به سوی نابالغ‌بودن منحرف می‌شویم؟ اپلیکیشنی که به ما می‌گوید از کدام جاده برویم یک چیز است و شاید اهمیت کم‌تری داشته باشد. اما هوش مصنوعی تهدید می‌کند که به «دیگریِ» تازه ما بدل شود؛ یک نیروی مقتدرِ خاموش که افکار و کارهای ما را هدایت می‌کند. ما در خطر آنیم که شجاعتِ به‌سختی به‌دست‌آمده اندیشیدن برای خودمان را کنار بگذاریم و حتی واگذارش کنیم؛ و این بار نه به خدایان یا پادشاهان، بلکه به کُد! چت‌جی‌پی‌تی فقط سه سال پیش راه‌اندازی شد. اما خیلی زود توانست دنیا را عوض کند. نتایج یک نظرسنجی جهانی که در ماه آوریل منتشر شد، نشان داده که ۸۲ درصد از پاسخ‌دهندگان در شش ماه گذشته از هوش مصنوعی استفاده کرده‌اند: از تصمیم برای پایان دادن به یک رابطه گرفته تا این‌که به چه کسی رأی بدهند. به گفته اوپن‌ای‌آی، ۷۳ درصد از درخواست‌های کاربران درباره موضوعاتِ غیرمرتبط با کار است.

از طرف دیگر، در پژوهشی که مؤسسه فناوری ماساچوست انجام داد از نوار مغزی (EEG) برای پایش فعالیت مغزیِ گروهای از نویسندگان استفاده شد و آن هم نتایج جالبی به دست داد. بر اساس این تحقیق، کسانی که صرفاً در نوشتار خود به هوش مصنوعی و موتورهای جست‌وجو تکیه می‌کردند، کمترین فعالیت شناختی مغز را نشان دادند و حتی در نقل دقیقِ نوشته خودشان مشکل داشتند. چنین پژوهشی البته کوچک و ناقص است، اما کانت این الگو را در زمان خودش شناخته بود و برای ما توصیف کرده بود. او نوشته است: «تنبلی و بزدلی دلیل آن است که بخش بزرگی از انسان‌ها در نابالغی مادام‌العمر می‌مانند. و همین باعث می‌شود دیگران به این آسانی خود را قیم آنان کنند. نابالغ بودن خیلی آسان است.»

منبع: گاردین

چرا باید خواند: آیا اعتماد ما به ماشین‌های هوشمند بیش از اندازه است؟ اگر برای هر کاری به هوش مصنوعی اتکا می‌کنید این یادداشت را بخوانید

البته واقعیت این است که آسان‌بودنِ استفاده از هوش مصنوعی به شدت به آن جذابیت می‌دهد. هوش مصنوعی وقت ما را تلف نمی‌کند، زحمت ما را کم می‌کند و مهم‌تر از همه، راه تازه‌ای برای واگذار کردن مسئولیت پیش پای ما می‌گذارد. اریش فروم روان‌کاو آلمانی در کتاب «گریز از آزادی» که در سال ۱۹۴۱ منتشر شد، چنین استدلال کرد که ظهور فاشیسم به این دلیل بود که مردم ترجیح می‌دهند آزادی‌شان را واگذار کنند و در عوض، از فرمانبُرداری‌شان آرامش به دست بیاورند.

هوش مصنوعی راهی تازه برای رهایی از بارِ ناگزیرِ فکر کردن و تصمیم گرفتن فراهم می‌کند. اما بزرگ‌ترین افسونِ هوش مصنوعی این است که می‌تواند کارهایی انجام دهد که ذهن ما از عهده‌اش برنمی‌آید: از غربال کردن اقیانوس‌هایی از داده تا پردازش آن با سرعتی بی‌سابقه. با این حال، اعتماد ما به هوش مصنوعی زیادی و بیجاست. آن روز که در مارسی گم شده بودیم درنهایت به حرف دوستم رسیدم؛ اما قبلش فکر کرده بودم حتماً ویز مسیرِ بهتر را می‌داند.

مشکل این است که هوش مصنوعی مثل یک جعبه سیاه است. دانش تولید می‌کند، اما لزوماً فهم انسان را عمیق‌تر نمی‌کند. ما واقعاً نمی‌دانیم هوش مصنوعی چگونه به نتیجه‌هایش می‌رسد و نمی‌توانیم استدلالش را در برابر معیارهای روشن و عینی راستی‌آزمایی کنیم. پس وقتی توصیه هوش مصنوعی را دنبال می‌کنیم، با عقل هدایت نمی‌شویم بلکه دوباره به قلمرو ایمان بازمی‌گردیم: وقتی شک داری، به ماشین اعتماد کن. این ممکن است اصل راهنمای آینده ما شده باشد.



[آینده سوریه]

آلمان می‌خواهد سوری‌ها بروند

سناریوی ارائه پولِ بازگشت به پناهجویان تکرار می‌شود



منبع: سان‌فرانسیسکو گیت وکانورسیشن

چرا باید خواند:
بعد از روی کار آمدن دولت جدید سوریه، دولت‌های اروپایی خواهان بازگشت پناهجویان سوری به کشورشان شده‌اند. اینجا مشکلاتی را که در راه بازگشت آنها وجود دارد بررسی کرده‌ایم.

در مدتی که جنگ سوریه ادامه داشت، شمار زیادی از مردم به دنبال پناهی مطمئن برای زندگی از کشورشان خارج شدند. گفته می‌شود در زمان جنگ سیزده ساله، حدود شش میلیون سوری از کشور خارج شدند. اکثریت آنها به کشورهای همسایه، از جمله ترکیه، اردن و لبنان رفتند و بیش از یک میلیون نفر هم در اروپا پناه جستند و یکی از مقاصدشان هم آلمان بود.

از زمان سقوط حکومت بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴ اما اوضاع تغییر کرد. حالا مقامات ارشد آلمانی می‌خواهند همان پناهجویان به کشورشان برگردند.

در همین ماه نوامبری که گذشت، فریدریش مرتس صدراعظم آلمان طرحی جنجالی را برای اخراج پناهجویان سوری «در آینده نزدیک» اعلام کرد و از ۱ میلیون سوری ساکن آلمان که اکثرا مسلمان‌اند، خواست داوطلبانه به کشورشان بازگردند.

این موضع سخت‌گیرانه نسبت به پناهجویان سوری که در بالاترین سطح دولت بیان شده، به‌عنوان تلاش مرتس برای سد کردن راهِ حزب راستِ افراطی رو به رشد آلمان یعنی «آلترناتیو برای آلمان» تعبیر شده است. در انتخابات فوریه ۲۰۲۵، حزب آلترناتیو برای آلمان نزدیک به ۲۱ درصد آرا را به دست آورد و دومین حزب بزرگ پارلمان شد. منطق مرتس این است که با سخت‌گیری درباره مهاجرت عملاً بخشی از توجه‌ها را از موضوعیَ که باعث افزایش حمایت از حزب آلترناتیو برای آلمان شده، به سمت خود جلب کند.

بااین حال، واقعیت پیچیده‌تر است. نژادپرستی و اسلام‌هراسی صرفاً پدیده‌هایی مختص به احزاب راستِ افراطی نیستند. بلکه دهه‌هاست بخشی از سیاست و جامعه جریان اصلی آلمان بوده‌اند. حتی حزب دموکرات مسیحی آلمان (سی دی یو) که حزبی میانه‌رو است، در دهه ۱۹۸۰ از تاکتیک‌های مشابهی برای بیرون راندن گروه دیگری از مهاجران عمدتاً مسلمان استفاده کرد: یعنی ترک‌ها که بزرگ‌ترین اقلیت قومی آلمان هستندَ. به این موضوع هم بازخواهیم گشت، اما ابتدا وضعیت پناهجویان سوری را روشن‌تر کنیم.

بر اساس آمار غیررسمی، تعداد پناهجویان سوری که در کشورهای مختلف ساکن بوده‌اند و بعد از سقوط حکومت بشار اسد به سوریه برگشته‌اند احتمالاً یک و نیم میلیون نفر است و اکثر آنها هم در کشورهای همسایه سوریه زندگی می‌کرده‌اند. این افراد اکثرا به این دلیل به سوریه برگشتند که وضعیت اقتصادی و اجتماعی در کشور میزبانشان بسیار بد شد. مثلاً در لبنان و ترکیه می‌توان این موضوع را به بحران اقتصادی و تورم نسبت داد.

درمجموع، چهار و نیم میلیون پناهجوی سوری دیگر هنوز آماده بازگشت به کشورشان نبوده‌اند. پناهجویان سوری در آلمان جزو دسته‌ای هستند که برای بازگشت رغبت کمی نشان داده‌اند. حدود ۱۵ درصد از آنها تابعیت آلمان را گرفته‌اند و نزدیک به نیمی از سوری‌های در سن کار در آلمان شاغل‌اند. حدود ۲۵۰ هزار کودک سوری نیز در مدارس آلمان درس می‌خوانند. از زمان سقوط حکومت اسد، تنها حدود هزار و سیصد سوری در آلمان داوطلبانه بازگشته‌اند. این فقط ۰.۱ درصد از جمعیت مهاجران سوری آلمان است

در همین حال، یک برنامه رسمی آلمان که بازگشت داوطلبانه سوریَها را تسهیل می‌کند، از ژانویه ۲۰۲۵ اجرا شده است.

اصل حقوقیِ بین‌المللیِ «عدم بازگرداندن اجباری» که در آلمان نیز اعمال می‌شود، بازگرداندن اجباریِ پناهندگان به کشوری را که در آن با تهدیدهای جدی علیه جان یا آزادی‌شان روبه‌رو هستند، ممنوع می‌کند. در همین حال، آژانس پناهندگان سازمان ملل متحد نیز تأکید می‌کند که پناهندگان نباید مجبور به بازگشت به سوریه شوند.

اما دولت آلمان در این زمینه عزم جدی دارد و برای ترغیب سوری‌ها به رفتن، به آن‌ها پیشنهاد پرداخت پول می‌دهد. در حال حاضر پناهجویان سوری در آلمان می‌توانند به‌صورت آنلاین برای دریافت تا سقف چهار هزار یورو به‌ازای هر خانواده جهت کمک به بازگشت داوطلبانه درخواست دهند. این مشوق‌های مالی از طریق برنامه رسمی دولت آلمان ارائه می‌شود.

اکثر پناهجویان سوری به کشورهای همسایه، از جمله ترکیه، اردن و لبنان رفتند و بیش از یک میلیون نفر هم در اروپا و به خصوص آلمان ساکن شدند.

دیگر کشورهای اروپایی، به‌همراه اتحادیه اروپا و آژانس پناهندگان سازمان ملل، نیز به سوری‌ها مشوق‌های مالی پیشنهاد می‌دهند. البته این طرح‌ها با انتقاد شدید سازمان‌هایی مانند عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر روبه‌رو شده است.

منتقدان می‌گویند این پول برای آغاز دوباره زندگی در سوریه بسیار ناچیز است. از سوی دیگر، در داخل سوریه وضعیت خوب نیست و دو سوم مردم سوریه به کمک‌های بشردوستانه وابسته‌اند. بیش از ۷ میلیون نفر همچنان در داخل کشور آواره‌اند و بسیاری از سوری‌ها برق، آب، بهداشت یا تجهیزات پزشکی ندارند. خانه‌های بسیاری از مردم آنجا ویران شده یا درگیر اختلافات ملکی است. فعالان حقوق بشر سوری نیز استدلال کرده‌اند که کشور همچنان برای اقلیت‌های دینی و زنان ناامن است.

حال اجازه بدهید به موضوع اخراج مهاجران ترک در گذشته برگردیم و آن را با وضعیت پناهجویان سوری مقایسه کنیم. میلیون‌ها تبعه ترک در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به آلمان غربی آمدند. دولت آن‌ها را رسماً به‌عنوان کارگران مهمان جذب کرد تا به بازسازی آلمان پس از جنگ جهانی دوم کمک کنند. تا اواخر دهه ۱۹۷۰، بسیاری از آن‌ها همسران و فرزندانشان را نیز آوردند و به بزرگ‌ترین اقلیت قومی آلمان تبدیل شدند. در همین زمان، نژادپرستی و اسلام‌هراسی در آلمانِ دهه ۱۹۸۰ (هم در حزب راست افراطی و هم در احزاب میانه‌رو) سر به فلک کشید.

در حالی که نئونازی‌ها به‌طور خشونت‌آمیز به ترک‌ها حمله می‌کردند، آلمانی‌ها در سراسر طیف سیاسی استدلال می‌کردند که اسلام با اروپا ناسازگار است. این دیدگاهی است که ۴۰ سال بعد نیز از سوی سیاستمداران راست‌گرا در اروپا و در دولت ترامپ بازتاب می‌یابد.

در آن فضای نژادپرستانه، هلموت کهل صدراعظم وقت که از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ رهبری حزب میانه‌رو دموکرات مسیحی آلمان را بر عهده داشت، تمایل خود را برای کاهش پنجاه درصدیِ جمعیت مهاجران ترک ابراز کرد. اما این کار آسان نبود، به‌ویژه با توجه به حساسیت‌هایی که هنوز کشوری زخم‌خورده از جنگ جهانی دوم را آزار می‌داد.

در سال‌های پس از جنگ، آلمان غربی به‌شدت در پیِ بازسازی وجهه خود به‌عنوان یک دموکراسی لیبرالِ متعهد به حقوق بشر بود. به همین خاطر، اخراج‌های اجباری گزینه‌ای نبود.

راه‌حل کهل که حالا راه‌حل مرتس هم شده، پرداخت پول به ترک‌ها برای رفتن بود. در ۱۹۸۳، آلمان غربی قانون جنجالی «بازمهاجرت» را تصویب کرد که به ترک‌ها مشوق‌های مالی برای بازگشت داوطلبانه ارائه می‌داد. قانون ۱۹۸۳ به‌طور گسترده از سوی فعالان حقوق بشر مورد انتقاد قرار گرفت.

در نهایت، پانزده درصد از مهاجران ترک یعنی حدود ۲۵۰ هزار مرد، زن و کودک پول را گرفتند و رفتند. این یکی از بزرگ‌ترین و سریع‌ترین بازگشت‌های جمعی در تاریخ مدرن اروپا بود.

با این حال، این افراد اغلب در ترکیه با دشواری‌های مالی و اجتماعی روبه‌رو شدند. آن‌ها برای ادغام دوباره در اقتصادِ آن زمانِ ترکیه مشکل داشتند. حتی کودکان آنها هم به‌عنوان «ترک‌های آلمانی‌شده» طرد شدند.

درواقع همان‌طور که پرونده بازگشت مهاجران ترک از آلمان نشان می‌دهد، حتی بازگشتِ داوطلبانه هم همیشه بازگشتی شاد به خانه نیست.

حال پرسش اینجاست که آیا آلمان پناهجویان سوری را اخراج خواهد کرد یا روش‌های پرداخت پول را بیشتر پیگیری خواهد کرد؟

اگر دولت آلمان به صورت واقع‌بینانه به قضیه نگاه کند نمی‌تواند انتظار داشته باشد شمار زیادی از پناهجویان سوری مشوق‌های مالی را بپذیرند. در میانه بحرانی که هنوز در کشورشان ادامه دارد، آن‌ها با سختی‌هایی بسیار وخیم‌تر از آنچه ترک‌ها در دهه ۱۹۸۰ تجربه کردند روبه‌رو خواهند شد.

در سوریه حکومت احمد الشرع بر سر کار است که خود قبلاً رهبر گروه تحریر الشام و نزدیک به داعش بوده و حالا با ادعای تغییر رویه و نزدیک‌شدن به کشورهای غربی و ترکیه و اسرائیل در حال ایجاد تصویری جدید از خود و سوریه است. به همین جهت عجیب نیست که اکثر پناهجویان سوری نخواهند با سرعت تصمیم به بازگشت به کشورشان را بگیرند. با این حال، مرتس پیش‌تر اعلام کرده است که اگر سوری‌ها از رفتن خودداری کنند، آلمان اخراج برخی از آن‌ها را آغاز خواهد کرد. او اخیراً رئیس‌جمهور سوریه را به آلمان دعوت کرد تا درباره اخراج سوری‌هایی که سابقه کیفری دارند گفت‌وگو کند.

کشورهای دیگرِ میزبان پناهجویان سوری، از جمله لبنان، ترکیه و اردن که بیشتر پناهجویان سوری در آن‌ها حضور دارند پیش‌تر اخراج اتباع سوری را آغاز کرده‌اند.

در این میان نباید فراموش کرد که مرتس دارد با این سیاست، به وضعیت واقعی سیاسی در آلمان واکنش نشان می‌دهد. موقعیت حزب راست افراطی در آلمان واقعاً در حال اوج‌گیری است و احزاب میانه‌رو در پاسخ به این وضعیت، به سمت راست تمایل پیدا کرده‌اند. بنابراین، اینکه حزب مرتس در حال سخت‌گیری علیه مهاجرت است نباید تعجب‌آور باشد. اما سوری‌ها، مانند ترک‌ها پیش از آن‌ها، در میانه این درگیری حزبی و سیاسی گرفتار شده‌اند.

یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های پناهجویان سوری از بابت بازگشت به سوریه، ویرانی گسترده اموال، وضعیت خانه‌هایشان و جایگاه حقوق مالکیت آن‌هاست. جنگ داخلی سوریه باعث ویرانی گسترده مسکن، کسب‌وکارها و ساختمان‌های عمومی شد. نظام‌های اداره زمین، از جمله دفاتر ثبت و سوابق، آسیب دیدند یا نابود شدند. این موضوع مهم است، زیرا مردم به جایی برای زندگی و اثبات اینکه خانه‌ای که به آن بازمی‌گردند از نظر قانونی متعلق به آن‌هاست نیاز دارند.

اصولاً در شرایط پس از جنگ، بازگشت داوطلبانه تنها پس از بهبود امنیت، بازگشایی مدارس، احیای زیرساخت‌های پایه و آغاز بازسازی مسکن شروع می‌شود. حتی در آن صورت هم مردم لزوماً به محل زندگی سابق خود برنمی‌گردند. در سوریه امروز، خشونت در چندین منطقه ادامه دارد، حکمرانی پراکنده است و درگیری‌های فرقه‌ای پابرجاست.

گروه‌های اقلیت سوری از جمله علوی‌ها، مسیحیان، دروزی‌ها و کردها ممکن است از بازگشت به‌کلی پرهیز کنند. حوادث خشونت‌آمیز علیه اقلیت‌ها بر بی‌ثباتیِ فعلی سوریه صحه گذاشته است. همه این مسائل، وضعیت بازگشت به سوریه را در آینده نزدیک دشوارتر می‌کند.



یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های پناهجویان سوری از بابت بازگشت به سوریه، ویرانی گسترده اموال، وضعیت خانه‌هایشان و جایگاه حقوق مالکیت آن‌هاست

نقاط قوت و ضعف اقتصادیِ هند با سرمایه‌گذاری‌های هوش مصنوعی جور درنمی‌آید؛ به خصوص چون مراکز داده به زمینِ ارزان، برق فراوان و آب نیاز خواهند داشت.

[آینده شبه‌قاره]

در جست‌وجوی طلا

غول‌های فناوری آمریکا در شهرهای ساحلی هند چه می‌کنند؟

در همان زمانی که ساتیا نادِلا مدیرعامل مایکروسافت در برنامه‌ای تبلیغاتی در دهلی نو پایتخت هند حاضر شده بود و از سرمایه‌گذاری ۱۷.۵ میلیارد دلاری شرکتش در هوش مصنوعی و مزایای آن برای ۱.۴ میلیارد نفر از مردم هند (زادگاهش) حرف می‌زد، رقیب بزرگ این شرکت یعنی آمازون هم وارد عمل شد و بیانیه‌ای منتشر کرد که وعده سرمایه‌گذاری ۳۵ میلیارد دلاری در پروژه‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در سراسر هند را مطرح می‌کرد.

چه اتفاقی افتاده که چنین سیلی از پول برای توسعه مراکز داده، رایانش ابری (کلود کامپیوتینگ) و دیگر سخت‌افزارها به سمت هند سرازیر شده است؟ دو ماه پیش از اعلامیه‌های تقریباً هم‌زمانِ مایکروسافت و آمازون، حتی شرکت گوگل هم متعهد شده بود ۱۵ میلیارد دلار برای مراکز داده در قالب مشارکت‌هایی با دو شرکت بزرگ هند، یعنی گروه آدانی و بهارتی اِیرتل هزینه کند. این ۶۷.۵ میلیارد دلار که قرار است طی پنج سال آینده خرج شود، فقط نوکِ قله یخ است. متا که چهارمین غول فناوری آمریکا به شمار می‌آید، در نزدیکی مجموعه گوگل در حال ساخت یک تأسیسات مربوط به داده است. غول‌های بزرگ هندی ریلاینس و تاتا نیز به امورانِ مشابهی مشغول‌اند.

سومنات موکرجی مدیر ارشد در شرکت مشاوره سرمایه‌گذاری ثروت اسک در بمبئی در این باره می‌گوید: «چنین سرمایه‌گذاری‌هایی قرار است یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌های تک‌بخشی باشد که هند تا به حال به خود دیده است.»

این سرمایه‌گذاری‌ها در مقایسه با هر چیزی (جز سایر سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با هوش مصنوعی) عظیم به حساب می‌آیند. اینجا پای تریلیون‌ها دلار سرمایه‌گذاری در میان است. شرکت‌های بزرگ عملاً در هند بازاری را می‌بینند که فضای زیادی برای رشد دارد.

هند میزبانِ نزدیک به ۲۰ درصد از داده‌های جهان است اما فقط ۳ درصد از ظرفیت ذخیره‌سازی آن را دارد. آمریکا بسیار بیشتر از هند مرکزِ داده (دیتا سنتر) دارد، اما جمعیت هند که همین حالا هم بزرگ‌ترین جمعیت روی سیاره است، هنوز در حال رشد است و اقتصادش با سرعت زیادی در حال گسترش است.

موکرجی در این خصوص می‌گوید: «هند بزرگ‌ترین مصرف‌کننده داده در جهان است، اما ظرفیتی کمتر از ۵ درصدِ ظرفیت داده‌ای آمریکا را دارد.»

سرمایه‌گذاری و یا درواقع شرط‌بندی‌های عظیمِ مایکروسافت، آمازون، گوگل و متا روی هند، گستره ظاهراً بی‌حدوحصرِ رونق هوش مصنوعی را برجسته می‌کند. دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا تابستان امسال با تعرفه‌های ۵۰ درصدی‌اش هند را شوکه کرد و سایه‌ای بر رابطه اقتصادیِ دوستانه و دیرپای دو کشور انداخت. مذاکره‌کنندگان در واشینگتن و دهلی نو هنوز می‌کوشند بر سر موضوع تجارت به نوعی سازش برسند. با این حال، سرمایه‌گذاری در حوزه هوش مصنوعی همچنان جلو می‌رود.

به نظر می‌رسد نقاط قوت و ضعف اقتصادیِ هند با سرمایه‌گذاری‌های هوش مصنوعی جور درنمی‌آید. مراکز داده به زمینِ ارزان، برقِ فراوان و آب نیاز خواهند داشت. کل قلمرو هند مملو از زمین‌های کشاورزی است و بخش زیادی از آن از شبکه‌های برق نامطمئن و کمبود آب رنج می‌برد. هند برای نیروی کار عظیم و تا حدی بیکار خود نیاز به ایجاد فرصت‌های شغلی زیاد دارد، اما مراکز داده به نیروی انسانی بسیار کمی نیاز دارند.

با این حال، هند نمی‌خواهد از تبِ طلایِ هوش مصنوعی جا بماند و همچنین نمی‌خواهد به سرورهای داده در خارج از کشور متکی باشد.

از سال ۲۰۱۸، هند در حال تلاش برای ایجاد قوانینی بوده است که برای انجام امور دیجیتال بر سرورهایی مستقر در هند اعمال شود. دولت هند به خاطر مسائل مربوط به امنیت ملی، همین حالا هم اصرار دارد بانک‌ها و واتس‌اپ (که متا مالک آن است) داده‌هایشان را در داخل کشور نگه دارند. موکرجی معتقد است احتمال اینکه مقام‌های هند این الزامات را گسترده‌تر کنند وجود دارد و همین موضوع، شرکت‌های خارجی را به نصب سرورها در داخل هند ترغیب می‌کند.

دلیل دیگر برای نزدیک‌تر نگه داشتن مراکز داده به مردمی که از آن‌ها استفاده خواهند کرد این است که هر چه سفرِ داده‌ها به مراکز دورتری انجام گیرد، سرعت آن کندتر می‌شود. تأخیرهایی حتی در حد میلی‌ثانیه میانِ سرورهای دوردست می‌تواند هنگام پردازش‌های پیچیده روی هم انباشته شود و باعث کُند شدنِ کل سامانه‌ها شود. تا چند سال پیش، بیشتر داده‌های هند روی سرورهایی در سنگاپور ذخیره می‌شد که ۱۸۰۰ مایل (۲۹۰۰ کیلومتر) دورتر آن‌سوی خلیج بنگال قرار دارد.

در حال حاضر اکثر دیتا سنترها در هند در امتداد سواحل قرار دارند، جایی که می‌توان آن‌ها را به کابل‌های زیردریایی متصل کرد. اما شهری مانند حیدرآباد در مناطق مرکزی محصور در خشکی نیز موفق شده در این زمینه سرمایه‌گذاری‌هایی را جذب کند. ■

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند:
شرکت‌های بزرگ فن‌آوری دنیا می‌خواهند برای احداث دیتا سنترها یا مراکز داده خود در شهرهای هند سرمایه‌گذاری سنگین کنند. بخوانید تا ببینید علت چنین تصمیم‌هایی چیست.



[آینده جهان]

پیش‌بینی آینده یک خوی کهن بشری است

پیش‌بینی‌هایی درباره آنچه به‌زودی در جهان خواهیم دید



غیرقابل پیش‌بینی‌بودن یک خصیصه اصلیِ آینده ماست. آنهایی که پیش از دوران اینترنت و در دهه ۱۹۸۰ زندگی می‌کردند چطور می‌توانستند شگفتی‌هایی را پیش‌بینی کنند که در آینده‌شان رخ داد؟ درست است که این شگفتی‌ها حالا برای دنیا آشنا هستند اما این چیزی از شگفت‌بودنشان کم نمی‌کند.

امروز چه کسی جسارتش را دارد که اصلی‌ترین خطوط کلیِ زندگیِ فرزندان ما و فرزندانِ آنان را پیشگویی کند؟ گزینه‌های احتمالی این زندگی چنان وسیع‌اند و دامنه پیشگوییِ انسانی چنان محدود است که طبیعتاً دست بشر بسته می‌ماند.

محدودیت زیاد است؛ بله. اما تلاش برای پیش‌بینی آینده یک خویِ کهن در بشر است. و چه کسی می‌تواند بگوید منجمان، عارفان و شوریدگانِ گذشته، کمتر از تحلیلگران متخصص و هوش مصنوعیِ امروز تیزبین بوده‌اند؟

واقعیت این است که سرعت تغییر چنان زیاد است که حتی یک دوره پانزده ساله هم می‌تواند تقریباً گونه‌ای تازه از ما بسازد. برای اینکه تصور بهتری در این خصوص پیدا کنید، ذهنتان را به سال ۲۰۱۰ برگردانید. به «جنین»هایی فکر کنید که حالا بالغ‌اند. به گوشی‌های هوشمند، تبلت‌ها، رایانش ابری، اپلیکیشن‌های موبایل، رمزارزها، پرینت سه‌بعدی و مسائل مشابه فکر کنید. به هوش مصنوعی فکر کنید؛ اسباب‌بازی‌ای که اکنون در دست هر کودک است. آیا والدینشان می‌توانستند این وضعیت را تصور کنند؟

حال سوال این است که آیا همه این تغییرات، زندگی‌مان را بهتر می‌کند یا از کیفیت آن می‌کاهد؟

در مجموع باید چهار موضوع کلی را در نظر داشت: اقلیم، ژئوپلیتیک، جمعیت‌شناسی و فناوری. همه اینها جریانی تند با گرداب‌ها و کشش‌های پنهانی‌اند که ما را با خود می‌برد، اما نمی‌دانیم به کجا. فقط این را می‌دانیم که هرگز آنجا نبوده‌ایم. آرمان‌شهر؟ احتمالاً نه. ویران‌شهر؟ امیدواریم که نه.

بسیاری چیزها به این بستگی دارد که چگونه با فوری‌ترین چالش‌های پیشِ رویمان روبه‌رو می‌شویم و تا چه اندازه از عهده‌شان برمی‌آییم؛ چالش‌هایی مثل گرمایش جهانی؛ سالمندی و کاهش جمعیت در کشورهای توسعه‌یافته؛ فقر و توسعه‌نیافتگی در باقی جهان؛ و شکاف رو به گسترش میان کشورهای ثروتمند و فقیر، و همچنین شکاف میان افراد ثروتمند و فقیر در هر کشور.

برخی از این چالش‌ها انگار از کنترل خارج شده‌اند. اگر یادتان باشد در سال ۲۰۱۴ ماکوتو ناروکه رئیس پیشین مایکروسافتِ ژاپن در هیئت تغییرات اقلیمیِ سازمان ملل درباره وقوع گرمای مزمنِ تابستانیِ بالای ۴۰ درجه در توکیو تا سال ۲۱۰۰ میلادی هشدار داده بود. اما این اتفاق ۷۵ سال جلوتر از آن پیش‌بینی و در همین تابستان گذشته رخ داد!

ناروکه اخیراً در جواب به پرسش در خصوص اینکه چطور می‌توان در چنین شرایطی

منبع: ژاپن تودی

چرا باید خواند:

سرعت تغییر در دنیا خیلی بالاست و همین هم پیش‌بینی آینده را سخت می‌کند. با این حال بخوانید تا با چشم‌اندازی از آینده جهان آشنا شوید.

دوام آورد به حرف‌های دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا کنایه زد که دائم خواهان افزایش حفاری‌ها در خاک آمریکا برای بیرون کشیدن انواع منابع انرژی است. از نظر او، به خاطر وجود چنین رهبرانی در جهان، گرمایش زمین دائم بدتر و بدتر خواهد شد.

دیدگاه ناروکه این است که مسائلی مثل گرمایش زمین، کمتر از مسائل دیگر مستعدِ تولید راه‌حل‌اند چون اثری موجوار دارند: هرچه گرمایش بیشتر، تهویه مطبوع بیشتر. هرچه تهویه مطبوع بیشتر، گرمایش بیشتر؛ چون عملاً زمین را گرم می‌کنیم تا خانه‌هایمان را خنک کنیم. هرچه گرمایش بیشتر، توفان‌ها بیشتر؛ توفان‌هایی که خاک را زیر و رو می‌کنند، محصولات را نابود می‌کنند، گرسنگی و بی‌خانمانی را می‌گسترانند و پناهندگان و آوارگان اقلیمی ایجاد می‌کنند. هرچه مهاجرت بیشتر، مقاومت در برابر مهاجرت بیشتر. در نتیجه‌اش، پوپولیسم بیشتر می‌شود و در پی‌اش رهبرانی از سنخ ترامپ روی کار می‌آیند که با جملاتِ تهییج‌کننده، هواداران خود را سرگرم می‌کنند: حل مشکلات نه به تخیل، بلکه به دانش و مهارت و به عزم و بسیج غرایز ما نیاز دارد.

حال باید دید که آیا آینده‌ای برای خود می‌سازیم، یا خود را در آن می‌افکنیم، یا در آن افکنده می‌شویم؟ در بدترین حالت: شکافی میان کشورهای ثروتمند و فقیر به وجود آمده و گسترش یافته است و همین وضعیت میان افراد در هر جامعه هم پدید آمده است. این وضعیتی نزدیک به آشوب مزمن، اگر نه جنگ را پدید می‌آورد. میان کسانی که منابع جهان را انحصار کرده‌اند و کسانی که از آن محروم‌اند صلحی نمی‌تواند باشد: جمعیتِ دومی در حال افزایش است، جمعیتِ اولی در حال کاهش. دومی جوان است، اولی پیر. مهجران از بخش جوان‌تر، گرسنه‌تر و کنارزده‌شده‌ترِ دنیا، به امیدِ بهتر شدن وضعیتشان کوچ می‌کنند و انواع چالش‌ها به همین جهت عمیق‌تر می‌شود.

در این میان باید بیشترین امید را بر فناوری بست. پنل‌های خورشیدیِ مداری که مستقل از آب‌وهوای زمین انرژی تولید می‌کنند؛ همجوشی هسته‌ای که جای شکافت را می‌گیرد و انرژیِ امن، ارزان، پاک و پایان‌ناپذیر فراهم می‌آورد؛ هوش مصنوعیِ بیشتر و هوشمندتر؛ اتوماسیونِ بیشتر، بهتر و سریع‌تر؛ ماشین‌هایی که با صرفِ فکرِ ما کنترل می‌شوند. و چنین است که از سالی دیگر خداحافظی می‌کنیم؛ ایستاده میان خوش‌بینیِ بی‌کران و بدبینیِ بی‌کران.

[آینده اروپا]

بارسلونا عاقل‌تر است یا مادرید؟

ایده‌های متضاد دو شهر برای مدیریت بحران مسکن



در اسپانیا، دو شهر بزرگ و مهم با یک بحرانِ مشترک روبه‌رو هستند، اما به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت به آن واکنش نشان می‌دهند. طی دهه گذشته، هزینه مسکن در دو شهر مادرید و بارسلونا سر به فلک کشیده است؛ به‌طوری که اجاره‌ها حدود شصت درصد و قیمت‌های فروش به میزان نود درصد افزایش یافته‌اند و این باعث شـــده جوانان، خانواده‌های شاغل و بازنشستگان برای ماندن در خانه‌هایشان یا حتی پیدا کردن خانه‌ای برای زندگی دچار مشکل شوند.

با این حال، در حالی که یکی از این شـــهرها همه تمرکز و توجه خود را روی ساخت‌وســـاز گذاشـــته و به ســـرمایه‌گذاران بزرگ کاملاً میدان می‌دهد، شهر دیگر با احتیاط می‌کوشـــد بازار مســـکن را به سمت منفعت عمومی هدایت کند؛ هرچند که در این راه با محدودیت‌های سیاسی و نهادی روبه‌روست.

این فقط یک تضاد ملی نیست. بلکه داستانِ دو شهر و دو چشم‌اندازِ رقیب است که اکنون در سراسر اروپا در حال ریشه دواندن‌اند.

در حالی که اقتصاد اســـپانیا روی کاغذ به رشـــد خود ادامه می‌دهد، واقعیت در عمل داســـتان دیگری می‌گوید: داستانِ نابرابریِ تشدید شونده و کنار گذاشته شـــدنِ مردم از دسترسی به مسکن. در دهه گذشته، بیش از نیمی از خانه‌ها در اســـپانیا بدون وام مسکن خریداری شده‌اند. این نشانه‌ای است از اینکه بسیاری از خانه‌ها نه توسط کسانی که به مسکن نیاز دارند، بلکه توسط کسانی خریداری می‌شوند که از قبل مالکِ ملک بوده‌اند و آن را برای سرمایه‌گذاری خریداری کرده‌اند. شمار افرادی که دســـت‌کم ۱۰ خانه دارند در اسپانیا رشد بیست درصدی داشته است.

این همـــان چیزی اســـت که می‌تـــوان نامش را «چنگ‌اندازی بزرگ به مسکن» نامید. از زمان بحران وام‌های مسکنِ ۲۰۰۸، بیش از ۱.۳ میلیون واحد وارد بازار اجاره اسپانیا شده است. اما این‌ها خانه‌های تازه‌ساز نبودند، بلکه خانه‌هایی بودند که خانواده‌های طبقه کارگر از دســـت دادند و سرمایه‌گذاران (از جمله شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذاری خصوصی) آن‌ها را به دست آوردند.

دولت محافظه‌کاری که بین ســـال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ بر سر کار بود، از یک سو با نجات عظیم بانک‌ها معافیت‌های مالیاتی و پول عمومی را به ســـود آنها توزیع کرد و از سوی دیگر، قوانین اجاره را هم بازنویسی کرد تا خودِ مستأجران را به دارایی‌های سودآور برای آن نهادها تبدیل کند.

جامعه اسپانیا و طبقه متوسط آن مثل هر جای دیگر دنیا آرمان و آرزویش این بوده که مالک خانه باشد. اما این آرمان حالا در معرض فروپاشی است. کسانی که از پیش‌تر دارایی‌های فراوان داشته و دارند، الان هم خانه‌های بیشتری می‌خرند و خانواده‌های شاغل را کنار می‌زنند.

منبع: گاردین

چرا باید خواند:
چطور شد که دو شهر در اسپانیا تصمیم گرفتند مسیرهای متفاوتی را در مواجهه با بحران مسکن انتخاب کنند؟ اینجا توضیح می‌دهیم که هر شهر حالا در چه وضعی است.

خانواده‌های شاغل، البته اگر خوش‌شانس باشند، حالا همان خانه‌ها را با قیمت‌های بادکرده دوباره اجاره می‌کنند و همین شرایط است که ثروتمندان را ثروتمندتر می‌کند. برای بسیاری از مردم طبقه متوسط اسپانیا، تنها امید این است که چیزی بهشان ارث برسد؛ البته به شرط آنکه والدینشان مجبور نشوند خانه‌شان را بفروشند تا سال‌های پایانی عمر را با کرامت بگذرانند.

بحران مسکن چطور به وجود آمد؟

واقعیت این است که بحران کنونی مسکن اسپانیا یک‌شبه به وجود نیامده است؛ بلکه محصولِ دهه‌ها مداخله دولتی است که برای تبدیل مسکن به یک دارایی مالی طراحی شـــده بود. از دهه ۱۹۸۰، اسپانیا از یک دستورالعمل آشنا پیروی کرده است: برچیدن مسکن اجتماعی (که اکنون به‌زحمت دو تا سه درصد از کل خانه‌ها را تشکیل می‌دهد)، حذف کنترل اجاره برای قراردادهای جدید، دادن معافیت‌های مالیاتی به مالکان و دامن زدن به بدهی عظیم وام‌های مسکن.

این مدل باعث شد موج‌های پیاپی از رونق ساخت‌وساز به وجود بیاید و این موضوع با افزایش تند قیمت‌ها همراه بود. تا زمانی که همه از بالا رفتنِ مداوم ارزش دارایی‌ها منتفع به نظر می‌رسیدند، کمتر کسی این مدل را زیر سؤال می‌برد. اما در نهایت این مدل ناپایدار از آب درآمد و خانوارهای جوان‌تر و فقیرتر را از بازار بیرون راند. بحران مالی سال ۲۰۰۸ یادآوریِ تلخی بود که این نسخه در نهایت شکست خورده است.

پس از آن فروپاشی بزرگ، افرادی که از قافله جا مانده بودند به مقاومت ادامه دادند. بعد از ســـال‌ها تلاش و تقلا از سوی مستأجران، دولت اسپانیا سرانجام در سال ۲۰۲۳ میلادی قانون جدید مســـکن را تصویب کرد. این قانون برای نخستین بار به مقام‌های منطقه‌ای و محلی اختیار داد که سقف اجاره تعیین کنند، مالیات خانه‌های خالی را بالا ببرند و گرفتن کارمزد از مستأجران توسط بنگاه‌ها را ممنوع کنند.

اقتصاد اسپانیا روی کاغذ به رشد خود ادامه می‌دهد، اما واقعیت چیز دیگری می‌گوید: داستانِ نابرابریِ تشدیدشونده و کنار گذاشته‌شدنِ مردم از دسترسی به مسکن.

تدابیر دیگری نیز در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ انجام گرفت که نشانه دور شدن دولت اسپانیا از سیاست‌های نئولیبرال بوده است؛ مانند گسترش نظام مسکن اجتماعی، دستورِ حذف خانه‌هایی که بدون مجوز در سایت ایربی‌ان‌بی (برای اجاره کوتاه‌مدت) ثبت شده‌اند، یا بررسی فعالیت شرکت‌های املاک که هزینه‌های غیرقانونی می‌گیرند.

با وجود قانون جدید، خلأها و قواعد مالیاتی‌ای که سرمایه‌گذاریِ سوداگرانه را تشویق می‌کنند هنوز برقرارند و تلاش‌ها برای بازآفرینی بازار مسکن در خدمت منفعت عمومی را تضعیف می‌کنند. و در حالی که دولت مرکزی تا حدی چارچوب را تعیین می‌کند، میدان نبرد واقعی در مناطق و شهرهاست و البته واکنش‌های آنها بسیار با هم فرق داشته است.

مادرید برای ثروتمندان فرش قرمز پهن می‌کند

مادرید که مدت‌هاست توسط حزب محافظه‌کارِ مردم اداره می‌شود، آشکارا قانون جدید را بایکوت کرده است. رهبرانش کل منطقه شهری را مکان امنی معرفی می‌کنند که در آن سازندگان و صندوق‌ها با «هیچ محدودیتی و هیچ مداخله‌ای» مواجه نیستند. ایزابل دیاس آیوسو حاکم مادرید شخصاً در رویدادهایی که شرکت سرمایه‌گذاری بلک‌راک برگزار کرده شرکت داشته است و آنها را به آوردن سرمایه به مادرید ترغیب کرده و حتی به آن‌ها اطمینان داده است که «شما در بهترین جا، در بهترین زمان، برای سرمایه‌گذاری هستید»

این حرف‌ها فقط شعار نیست. مادرید عملاً مسکن عمومی را به صندوق‌های سرمایه‌گذاری خصوصی فروخته، با تنظیم‌گری اجاره مخالفت کرده و ساخت‌وساز انبوه را ترویج می‌دهد. مقامات مادرید با شعار «بساز، بساز، بساز» امید دارند که فقط افزایش عرضه بتواند بحران را حل کند. آسان کردن مقررات کاربری زمین و تسریع صدور مجوزها و مقصر دانستنِ کاغذبازی‌ها همگی مسائلی هستند که مقامات مادرید رویشان تمرکز کرده‌اند.

اما این رویکرد هم در اسپانیا و هم فراتر از آن سابقه شکست دارد. پژوهش‌های تازه نشان می‌دهد محدودیت عرضه توضیح‌دهنده قیمت خانه نیست، و صرفاً بیشتر ساختن، تضمین‌کننده مقرون‌به‌صرفه بودن نیست.

بارسلونا مقاومت می‌کند اما به‌سختی

حدود ششصد کیلومتر دورتر، یعنی در منطقه کاتالونیا، رویکرد مقامات نسبت به مسکن بسیار متفاوت بوده است. دولت کاتالونیا به‌سرعت قواعد جدید را پذیرفت و نخستین نتایج نشان می‌دهد آنها تاثیر خود را داشته‌اند: میانگین اجاره برای قراردادهای جدید در بارسلونا به میزان ۶.۴ درصد کاهش یافته است، در حالی که در مادرید همچنان رو به افزایش بوده است.

با این حال، قانون یک خلأ داشت: قراردادهای میان‌مدت (تا ۱۱ ماه) و اجاره اتاق‌ها بدون تنظیم‌گری باقی ماندند. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، بسیاری از مالکان و دلالان از این شکاف استفاده کردند؛ قراردادهای استاندارد را به قراردادهای موقت تبدیل کردند، اجاره‌ها را چهار برابر کردند و کارمزدهای گزاف گرفتند. پس از ماه‌ها عدم قطعیت سیاسی و صحبت‌های تکراری، دولت کاتالونیا اخیراً مقررات تازه‌ای را تصویب کرده تا هم اجاره‌های موقت و هم اجاره اتاق‌ها را زیر کنترل قیمت بیاورد.

هم‌زمان، دولت کاتالونیا اخیراً اقدامات تازه‌ای را برای مهار سوداگری و تقویت بخش مسکن اجتماعی تصویب کرده است. این اقدامات شامل ممنوعیت اجاره‌های توریستی در ۱۴۰ شهرستان است؛ اقدامی که بارسلونا نیز به آن متعهد شده و قرار است تا سال ۲۰۲۸ اجرا شود. موضوع دیگر، اصلاحات مالیاتی است که جلوی سوداگری در مقیاس بزرگ را می‌گیرد و به افرادی که برای اولین بار خانه می‌خرند کمک می‌کند، به شرط آنکه خانه‌هایی که می‌خرند در آینده هم سقف قیمت داشته باشند. موضوع دیگر هم خرید عمومیِ خانه‌های خصوصی از طریق «حق تقدم خرید» است. سهم رو به افزایشی از پروژه‌های جدید نیز به‌عنوان مسکنِ تحت حفاظت دائمی تعیین می‌شود و مقرون‌به‌صرفه بودن بلندمدت را هم برای مسکن عمومی و هم خصوصی تضمین می‌کند.

دو شهر، یک انتخاب

با این اوصاف می‌توان گفت بارسلونا و مادرید فقط نماینده سیاست‌های متفاوت نیستند، بلکه آینده‌های متفاوتی را نمایندگی می‌کنند.

یکی تحت قواعد منفعت عمومی ساخت و ساز می‌کند و اصرار دارد که بخشی از ساخت‌وسازهای جدید برای همیشه مقرون‌به‌صرفه بماند، و این را با کنترل اجاره و تدابیر مالیاتی که هدفشان مهار سوداگری است ترکیب می‌کند. آن دیگری، زیر پرچم «وفور» و افزایش عرضه مشغول ساخت و ساز است، مقررات دستیابی به زمین را آسان می‌کند، ارائه مجوزها را سرعت می‌بخشد و مالیات سازندگان را کاهش می‌دهد.

برای گفتن اینکه کدام مدل پیروز خواهد شد هنوز زود است، اما تجربه و پژوهش نشان می‌دهد صرفاً بیشتر ساختن و سپردن مسکن به بازار، قیمت‌ها را پایین نمی‌آورد.

داستان بارسلونا نشان می‌دهد تنظیم‌گری مهم است، اما کافی نیست. بدون اجرای قوی، و بدون پرداختن به مشوق‌هایی که استفاده از مسکن به‌عنوان دارایی مالی را پاداش می‌دهند، حتی خوش‌نیت‌ترین اصلاحات هم به نتیجه نمی‌رسند.

این دو شهر درواقع انتخابی میان دو مسیر پیشِ رو می‌گذارند: یکی که در آن مسکن به عنوان منبع سود نامحدود می‌ماند، و دیگری که می‌کوشد آن را دوباره به‌عنوان یک کالای اجتماعی بازسازی کند.

به صورت بنیادی این موضوع فقط درباره مسکن نیست. بلکه به تلاش برای توقف چرخه نابرابری، تلاش برای مقابله با فرسودگی استانداردهای زندگی مردم و نیز آینده شهرها مربوط می‌شود.



بارسلونا و مادرید انتخابی میان دو مسیر پیشِ رو می‌گذارند: یکی که در آن مسکن به عنوان منبع سود نامحدود می‌ماند، و دیگری که می‌کوشد آن را دوباره به‌عنوان یک کالای اجتماعی بازسازی کند.

[آینده برزیل]

وقتی چیزی می‌کاری و می‌میرد

نخستین منطقه خشک برزیل هشداری برای بقیه نقاط جهان است



منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند:
برزیل کشوری با محصولات کشاورزی فوق‌العاده است. اما حتی برزیل هم در معرض تغییرات اقلیمی قرار دارد و بخش کشاورزی‌اش دارد تحت تاثیر قرار می‌گیرد. بخوانید تا بیشتر با ابعاد موضوع آشنا شوید.

هر سه‌شنبه موقع سحر، ریلدون سوپلیسیو مایا به بازارِ ماکوروره واقع در ایالت باهیا در برزیل می‌رود تا بزهایش را بفروشد. او با خریداران چانه می‌زند تا برای حیوانات قیمت خوبی بگیرد؛ حیواناتی که در فضای باز پرورش پیدا می‌کنند و آزادانه در چراگاه‌ها می‌چرخند و می‌چرند.

بزها منبع اصلی و گاها تنها درآمد مردم ماکورورهاند؛ شـــهری کوچک که در سرتاسر برزیل واقع شـــده است. این منطقه روستایی در شمال شرق کشور به آب‌وهوای خشک و شرایط اقلیمی سختش شهرت دارد. با این حال، مردم زیادی در این منطقه زندگی می‌کنند.

تغییری که اخیراً در این منطقه رخ داده و کسب‌وکارِ پرورش بز را سخت‌تر کرده است، روی زندگی مردم تاثیر زیادی داشته است. موضوع از این قرار است که فصل خشک اخیراً طولانی‌تر می‌شود و پوشش گیاهی بومی در کاتاتینگا (زیست‌بومی از بوته‌زار و جنگل خاردار که بخش بزرگی از ســـرتاسر برزیل را دربر می‌گیرد) به همین خاطر پژمرده می‌شود و حتی این حیوانات جان‌سخت را هم از غذا محروم می‌کند.

مایای ۵۴ ساله، مردی کوتاه‌قد و لاغر با چهره‌ای آفتاب‌سوخته که نشان می‌دهد عمرش را در فضای بیرون از خانه گذرانده، در این خصوص می‌گوید: «قبلاً زودتر باران می‌آمد. حالا نه کاکتوس هست، نه علف، نه آب کافی. باید آنچه از فروش حیوانات درمی‌آوریم را خرج خرید خوراک کنیم.»

ماکوروره و چهار شهرســـتانِ همسایه آن در شمال ایالت باهیای برزیل با واقعیت تازه و نگران‌کننده‌ای مربوط به شـــرایط اقلیمی روبه‌رو هســـتند. در سال ۲۰۲۳، پژوهشگران دریافتند که یک منطقه ۵۷۰۰ کیلومتر مربعی در شمال شرق نیمه‌خشک برزیل حالا در چارچوب مناطق خشک می‌شود و علتش هم تغییری است که بر اثر کاهشِ بارش و افزایش دما در یک دوره طولانی رخ داده است.

آنا مارتینس دو آمارال کانیـا، پژوهشگر مرکز ملی پایش و هشدار بلایای طبیعی برزیل و یکی از تدوین‌کنندگان این پژوهش می‌گوید: «ما پیش‌تر هرگز در برزیل منطقه خشک نداشتیم. این منطقه‌ای است که اقلیمش از نیمه‌خشک به خشک تغییر کرد. یعنی گرم‌تر و خشک‌تر شد.» او ادامه می‌دهد: «به وضوح می‌دانیم که افزایش دما با تغییرات اقلیمی مرتبط است؛ یعنی با گرمایش جهانیِ حاصل دست انسان و انتشار گازهای گلخانه‌ای.»

کانیا و همکارانش داده‌هـــای مربوط به بارندگی و تبخیر-تعرق- انتقالِ آب از خاک و گیاهان به جو زمین را در چهار دوره هم‌پوشـــانِ ۳۰ ساله، یعنی از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۰، تحلیل کردند. در منطقه‌ای که تازه به‌عنوان خشک طبقه‌بندی شده است، میانگین بارش ســـالانه در دوره بین ســـال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۰ به زیر ۴۰۰ میلی‌متر افت کرد. این یک جابه‌جایی اقلیمی است که تنها در طول یک نسل رخ داده است.

واقعیت این است که اقلیم خشک می‌تواند بیابان‌زایی را شتاب دهد؛ پدیده‌ای که همین حالا حدود سیزده درصد از کاتاتینگا را تهدید می‌کند. اگر برای جلوگیری یا معکوس کردنِ تخریب خاک (که عمدتاً از فعالیت انسانی ناشی می‌شود) اقدامات لازم انجام نشود، منطقه می‌تواند به بیابانی نابارور تبدیل شود.

البته ساکنان ماکوروره به خشکسالی‌های طاقت‌فرســـا عادت دارند و برخی از آنان از وضعیت اقلیمیِ تازه شهرستان خود آگاه‌اند. اما آنان تغییر را بیشتر در بارش‌های غیرقابل پیش‌بینی و در بزهای لاغرشـــان احســـاس می‌کنند که در آن فضا و چشم‌انداز خشک و ترک‌خورده به‌سختی غذا پیدا می‌کنند.

مایا در حالی که به بوته‌های عریان اطراف خانه‌اش نگاه می‌کند می‌گوید: «همه‌چیز عوض شـــده است.» چند قدم آن‌طرف‌تر از خانه، بزی روی پاهای عقبش می‌ایستد تا برگ‌های

مردم محلی دستگاه‌های نمک‌زدایی را به دلیل گران بودن و آلاینده بودن کنار می‌گذارند و بیشترشان دوست دارند کامیون‌های آب‌رسان بیشتر به منطقه سربزنند.

اندک باقی‌مانده را بجود.

فصل بارانی در این منطقه از برزیل معمولاً از پایان سال (دسامبر) تا آوریل سال بعد ادامه داشت. اما امسال اوضاع این طور بود که از ژانویه تا اوایل سپتامبر، هیچ بارانِ درست‌وحسابی نباریده بود. مایا می‌گوید: «قبلاً ذرت و لوبیا و سیب‌زمینی و چیزهای دیگر می‌کاشتیم و برداشت می‌کردیم. اما حالا وقتی چیزی می‌کاری، می‌میرد.»

ماکورورِه و شـــهرهای اطرافش از فقیرترین مناطق باهیا هســـتند. کاهش کشاورزیِ معیشتی یعنی مردم منطقه باید بیشتر برای غذا و خوراک دام هزینه کنند.

برای بررسی بیشتر موضوع می‌توان به منطقه کورال دا پدرا هم پرداخت: جایی در حدود پنجاه کیلومتری شمال باهیا. اینجا یک جامعه سنتی آفریقایی-برزیلی است که از نوادگان کســـانی تشکیل شده که بیش از ۲۰۰ سال پیش از بردگی گریختند. اینجا هم ماریسته دوس سانتوس داستانی مشابه تعریف می‌کند.

او با یادآوری محصولات فراوانی که پدربزرگش در گذشـــته پرورش می‌داد، می‌گوید: «هندوانـــه خیلی زیاد بود. هندوانه‌هایی به اندازه یک پســـر بچه.» میوه‌هایی که او اکنون می‌کارد کوچک و خشـــک‌اند، و لوبیاهایی که برای فصل کاشتِ بعدی نگه می‌دارد جوانه نمی‌زنند.

کمبود آب همیشه در سرتائو یک چالش بزرگ بوده است؛ هرچند که امروزه وضعیت بدتر است. مردم مدت‌ها به راه‌حل‌های مهندسی‌شده تکیه کرده‌اند؛ مانند چاه‌های مخصوص و سدهایی که چشمه‌ها را به آب‌انبارها و مخزن‌های کوچک منحرف می‌کنند.

در محله ماریا آلوز دوس ســـانتوس، مجموعه‌ای از خانه‌های یک‌شکلِ دولتی در یک مسیر ۲۰ دقیقه‌ای از مرکز شهر قرار دارد و بیرون هر خانه یک آب‌انبار سفید دیده می‌شود. کامیون‌های آب‌رسانِ تحت اداره ارتش به‌طور منظم می‌آیند تا آب‌انبارهای ۱۶ هزار لیتری را پُر کنند؛ آب‌انبارهایی که در چارچوب آن دسته از سیاست دولتی نصب شدند که در اوایل دهه ۲۰۰۰ برای تأمین آب شرب مردم منطقه آغاز شده بود.

خانواده‌ها در این منطقهَ همین اواخر یک سامانه جمع‌آوری آب باران برای دام و آبیاری دریافت کرده‌اند. خندق‌های عمیقِ موســـوم به «باریرو ترینچه‌ئیرا» در بوته‌زارهای اطراف پراکنده‌اند. این شیارها و خندق‌ها که هرکدام تا ۵۰۰ هزار لیتر ظرفیت دارند، طوری طراحی شده‌اند که از تبخیر آب بارانی که جمع می‌کنند در گرما جلوگیری کنند.

خندقِ آلوز دوس ســـانتوس به آب زیرزمینی رســـیده و حتی بـــا وجود اینکه بارانی نیامده، چند ســـانتیمتر آبِ ارزشمند در آن جمع شده است. او قصد دارد از آن آب برای شستوشـــوی لباس، برای خوراندن به حیواناتش و در بلندمدت برای آبیاریِ محصولات نقدی مانند گشنیز و پیاز استفاده کند. این زن ۴۱ ساله، در حالی که کوچک‌ترین پسرش کنار لبه گودال بازی می‌کند، می‌گوید: «حالا که این آب را داریم، اوضاع بهتر می‌شود.»

با این حال، این راه‌حل‌ها محدودیت‌هایی دارند، به‌ویژه اگر شرایط اقلیمیِ جدید را در نظر بگیریم. مخزن‌های آبی مانند آنچه آلوز دوس سانتوس استفاده می‌کند دیگر به اندازه فصل‌های خشـــکِ طولانی‌تر و سخت‌تر دوام نمی‌آورند.

گوستاوو ویبرا، که در ۱۲ سال گذشته دبیر شهرداری ماکورورِه در امور کشـــاورزی، محیط زیست و دامداری بوده، می‌گوید: «دیگر نمی‌دانیم آب تا چه مدت ذخیره می‌ماند. منابع زودتر خالی می‌شـــوند، چون هوا گرم‌تر است.»

این شـــهر تنها هفت هزار نفـــر جمعیت دارد و بین ســـال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۲۲، شهر ده درصد از جمعیتش را از دست داد زیرا جوان‌ها برای یافتن کار به نقاط دیگر رفتند. این وضعیت حالا هشداری برای بقیه برزیل است، آن هم در حالی که اقلیم در بیشتر نقاط کشور گرم‌تر و خشک‌تر می‌شود.

پژوهشـــی که در ابتدای مطلب به آن اشـــاره کردیم نشان داد که منطقه نیمه‌خشکِ برزیل بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۰ در هر دهه به میزان ۷۵هزار کیلومتر مربع گسترش یافته است، و در خارج از شمال‌شرق، در ایالت ریو دو ژانیرو و تالاب‌های پانتانال، دو منطقه نیمه‌مرطوبِ خشک نیز پدیدار شده‌اند.

کانیا در این خصوص می‌گوید: «این تغییرات هم باید در رادار ما باشـــد. مشکل فقط منطقه شمال‌شرق نیست؛ این مشکلی است که کل کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد.»

او می‌گوید وقتی اقلیم تغییر کرده باشـــد، تغییرات عملاً برگشـــت‌ناپذیر خواهند بود. رسیدگی به این مسئله از اقدام‌های ضروری برای کاهش تغییرات اقلیمی آغاز می‌شود و تلاش برای جلوگیری یا معکوس کردنِ بیابان‌زایی نیز لازم است. به همین جهت است که وزارت محیط زیست برزیل قرار است سیاست ملیِ به‌روزشده‌ای برای مبارزه با بیابان‌زایی را در ماه‌های آینده ارائه کند.

ویبرا می‌گوید سیاســـت‌های عمومی به کُندی به مکان‌هایی مانند ماکورورِه می‌رسند: «همیشه نگرانی زیادی درباره آمازون وجود داشته چون آمازون عملاً زیست‌بومی است که از خارج توجه جلب می‌کند. اما کائاتینگا هم زیست‌بومی فوق‌العاده است. فقط به این خاطر که کوچک و غیر مشهور است، توجهات کم‌تری به آن مبذول می‌شود.»

در این میان، مردم محلی همچنان با معضلات بزرگ مربوط به تغییر اقلیم دست و پنجه نرم می‌کنند. مثلاً آنها در ســـاختمان شهرداری ماکورورِه گرد هم می‌آیند تا در چارچوب یک ابتکار توسعه روستاییِ دولتی درباره رسیدن به راه‌حل‌هایی برای گرفتاری‌شان بحث کنند. آنها دستگاه‌های نمک‌زدایی را به دلیل گران بودن و آلاینده بودن کنار می‌گذارند و بیشترشان دوست دارند کامیون‌های آب‌رسان بیشتر به منطقه سر بزنند.

افرادی مانند ویبرا امیدشان را به توسعه منابع جایگزینِ درآمد و اشتغال از دست نداده‌اند و این موارد را برای آینده بســـیار مهم می‌دانند. اما او اذعان دارد که برخی صنایع، مانند معدن‌کاری و نیروگاه‌های انرژی تجدیدپذیر، سود چندانی برای جوامع محلی نخواهد داشت. همچنین از نظر او گزینه‌های دیگر، مانند اکوتوریسم و کاهش آزادسازی کربن برای حفظ کائاتینگا، گزینه‌هایی دورتر و دشوارتر به نظر می‌رسند.

و برای بیشترِ مردم ماکورورِه، مانند ونانسیو لورنزو دو سانتوی ۵۳ ساله، زندگی بدون بزهایشان معنا ندارد؛ بزهایی که شمارشان در این شهر ۳۰ رأس برای هر نفر است. او در حالی که خورشید بر گله‌اش که برای شب در آغل جمع شده‌اند غروب می‌کند می‌گوید: «روزی که دیگر بز پرورش ندهم، می‌دانم باید بروم.»



اگر برای جلوگیری یا معکوس کردن تخریب خاک (که عمدتاً از فعالیت انسانی ناشی می‌شود) اقدامات لازم انجام نشود، منطقه می‌تواند به بیابانی نابارور تبدیل شود

[آینده خاورمیانه]

فلسطین ۲۰۲۶

پس از دو سال فاجعه‌بار، چه چیزی در انتظار فلسطین است؟



کامل حوّاش

استاد دانشگاه بیرمنگام

چرا باید خواند:
فلسطینیان در حال گذراندن سخت‌ترین سال‌های عمرشان هستند و بعید است سال ۲۰۲۶ هم امید زیادی برای تغییر این شرایط به همراه داشته باشد. این یادداشت، وضعیت را بیشتر توضیح می‌دهد.



در آغاز سال ۲۰۲۶ از من سوال شده که افق فلسطین را در این سال چطور می‌بینم. هرچند می‌توان با حدس و گمان حرف‌هایی در این باره زد، اما واقعاً دشوار است که با قطعیت به پاسخ این پرسش برسیم.

از نظر من، مهم است که بررسی موضوع را از نقطه‌ای که اکنون در آن قرار داریم آغاز کنیم. می‌دانیم که بیش از صد هزار فلسطینی به دست رژیم اسرائیل شهید شده‌اند و در میان آنها دست‌کم بیست هزار کودک وجود داشته است. تقریباً تمام زیرساخت‌ها و خانه‌ها در غزه به‌طور کامل یا جزئی نابود شده‌اند. از آن بدتر اینکه بیشتر فلسطینی‌ها در چادرهایی با کیفیت‌های بد و نامناسب زندگی می‌کنند و برخی از آنها هم در خانه‌های نیمه‌ویران‌شان یا در فضای باز به حیات خود ادامه می‌دهند. بعد از اعلام آتش‌بس، رژیم اسرائیل اجازه نداده میزان لازم کمک‌ها که در طرح دونالد ترامپ مشخص شده به اراضی فلسطینی وارد شود. واضح است که این اقدامی عمدی بوده برای گرسنه‌تر کردن فلسطینی‌ها و قرار دادن آن‌ها در معرض سختی‌های زمستان و درواقع اعمال فشار هر چه بیشتر بر مردم.

برای فلسطینی‌های غزه ممکن نیست که بدون مدرسه، آموزش دانشگاهی یا کمک‌های ضروری پزشکی حتی به یک شکل ظاهری از زندگی عادی هم بازگردند. اسرائیل عمدتاً تمام زیرساخت‌های مربوط به این‌ها را نابود کرده است و وضع را برای فلسطینیان حتی نومیدانه‌تر کرده است، به طوری که مردم به زندگی در باریک‌ترین اراضی ممکن وادار شده‌اند.

در چنین شرایطی می‌توان به وضوح مشاهده کرد که مردم فلسطین از زندگی عادی و با کرامت و امیدوارانه محروم شده‌اند. اسرائیل نیز با سوءاستفاده از همین وضعیت قصد دارد آنان را وادار کند به‌جای پایدار ماندن در سرزمین مادری‌شان و دفاع از آن، به دنبال زندگی در سرزمینی دیگر بروند.

در واقع، به نظر می‌رسد اسرائیل به شدت در تلاش است تا راه‌هایی برای وسوسه کردنِ آن‌ها به رفتن پیدا کند؛ تا آنجا که پروازهایی را سازمان‌دهی می‌کند تا صدها نفر از فلسطینیان را تا آفریقای جنوبی ببرد. حتی اقدام اسرائیل جنبه‌های دیگری هم دارد؛ مثلاً اینکه روی گذرنامه‌های آنها مُهر خروج زده نمی‌شود تا این فلسطینیان در آینده قادر به بازگشت به سرزمین مادری‌شان نباشند.

در تمام این مدت، فلسطینی‌هایی که می‌مانند هم با معضلات بسیار بزرگ دیگری مواجه هستند. مهم‌ترینش این است که اسرائیل غزه را به دو منطقه تقسیم کرده است که با یک «خط زرد» مجازی از هم جدا می‌شوند؛ خطی که همیشه برای فلسطینی‌ها آشکار نیست. این وضعیت، بسیاری از فلسطینیان را در برابر خشونت‌های مرگبار اسرائیل آسیب‌پذیر کرده است. علت این است که اسرائیل بخشی از مناطق را منطقه تحت کنترل حماس می‌نامد و حملات زیادی را به آن صورت می‌دهد. این در حالی است که لزوماً فلسطینیان از آنچه که اسرائیل به عنوان تقسیم‌بندی مرزی ارائه داده است خبر ندارند و بنابراین همواره در معرض آتش مستقیم و مرگبار نیروهای اسرائیلی قرار دارند.

موضوع دیگر این است که رژیم اسرائیل به بهانه‌های مختلف امنیتی، دسترسی آزاد و مستقل روزنامه‌نگاران به غزه را به رد می‌کند و به صورت بسیار محدود اجازه ورود روزنامه‌نگاران را به غزه می‌دهد. تازه کسانی هم که وارد می‌شوند تحت سانسور ارتش اسرائیل (IDF) قرار دارند. به همین دلیل است که جهانیان معمولاً از ستمی که در غزه بر مردم می‌رود آگاهی کاملی ندارند و واکنش لازم را هم در رسانه‌ها و افکار عمومی نمی‌توان

اسرائیل بخشی از مناطق را منطقه تحت کنترل حماس می‌نامد و حملات زیادی را به آن صورت می‌دهد. اما لزوماً فلسطینیان از آنچه اسرائیل به عنوان تقسیم‌بندی مرزی ارائه داده است خبر ندارند.

در این خصوص مشاهده کرد.

افزون بر این، سخنگویان اسرائیل و متحدانش همچنان اتهام نسل‌کشی را رد می‌کنند و حتی ادعا می‌کنند که تعداد فلسطینیان کشته‌شده به اندازه‌ای که در رسانه‌ها اعلام شده، نیست. تمام این موارد، به ضرر وضعیت فلسطینیان است.

افکار عمومی جهان در دو سال اخیر از طریق دیوان کیفری بین‌المللی و برخی نهادهای دیگر در تلاش برای محکوم کردن نسل‌کشی اسرائیل بوده است اما اسرائیل از یک سو اعلام می‌کند به‌طور رسمی دیوان کیفری بین‌المللی را به رسمیت نمی‌شناسد و از سوی دیگر هم از این دیوان خواسته که قرارهای بازداشت علیه بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل و یوآو گالانت وزیر دفاع پیشین اسرائیل را لغو کند.



اسرائیل اجازه می‌دهد تشکیلات خودگردان فلسطین ادامه حیات دهد تا بارِ اداره کردن و تأمین امنیتِ سرزمین‌های اشغالی را از دوش خود بردارد

افقِ آینده

با وجود چنین واقعیت‌های هولناکی در غزه، تعجبی ندارد که پیش‌بینی‌ها درباره آینده فلسطین هم تیره و تار باشد. من احساس می‌کنم آینده فقط درد و رنج بیشتری برای فلسطینی‌ها در خود دارد. و طرح‌های رژیم اسرائیل به ویرانی بیشتر، نابودی کامل هرگونه زیرساختِ لازم برای دوام زندگی، و پاکسازی فلسطینی‌ها از سرزمینشان از طریق مرگ و ترور و اخراج از سرزمینشان خواهد انجامید.

این روند از طریق طرح بازسازی ترامپ/کوشنر تشدید خواهد شد؛ طرحی که می‌کوشد غزه ویران‌شده را به «ریویرای مدیترانه» یا همان تفریحگاه ساحلی تبدیل کند و برپایی شهرک‌های غیرقانونی اسرائیلی در نوار غزه را تسهیل کند. دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا که ادعای جایزه صلح جهانی را هم دارد حتی بارها نیاز به خروج فلسطینیان از غزه را مطرح کرده و به خیال خودش توضیح داده که آن‌ها دیگر نمی‌توانند در ویرانه زندگی کنند. جالب اینجاست که ترامپ از اذعان به این‌که چنین ویرانی‌های گسترده‌ای در غزه نتیجه جنایات اسرائیل است، سر باز می‌زند.

این طرح‌ها محدود به غزه هم نیست. در کرانه باختری نیز فلسطینی‌ها پیشاپیش اخراج شده‌اند. از جمله مواردی که این وضعیت در کرانه باختری مشاهده شده است می‌توان به اردوگاه‌های آوارگان در جنین و طولکرم اشاره کرد.

همه این‌ها در چارچوب تلاش‌های گسترده‌تر رژیم اسرائیل برای محو هویت فلسطینی‌ها، و به‌ویژه آوارگان قرار می‌گیرد.

احتمالاً به همین دلیل است که اسرائیل علیه آنروا (UNRWA) جنگ به راه انداخته است؛ نهادی که مشخصاً پس از روز نکبت برای کمک به آوارگان فلسطینی ایجاد شد. علاوه بر این، بسته شدن اخیرِ پل ملک حسین توسط اسرائیل، کرانه باختری را با یک حرکت به یک زندان روباز تبدیل کرد.

از رهبری واقعی خبری نیست

در همین حال، به نظر من فلسطینی‌های کرانه باختری، به‌ویژه آنان که در «حباب رام‌الله» زندگی می‌کنند، از اذعان خطرهای واقعی که پیش رویشان است سر باز می‌زنند. و تشکیلات خودگردان فلسطین در زمینه مقابله و ایستادگی در برابر اسرائیل، یا حتی پذیرفتن این‌که با تهدیدِ منحل شدن روبه‌روست، موقعیتی فلج‌گونه دارد.

در واقع، برای فلسطینی‌های ساکن غزه، کرانه باختری و قدس شرقی، تشکیلات خودگردان به‌طرز چشمگیری غایب است. شهرک‌نشینان در کرانه باختری، از جمله مناطق A و B و به خصوص منطقه C هر کار که دلشان بخواهد می‌کنند و این در حالی است که آنها از حمایت ارتش اسرائیل (IDF) برخوردارند. با این حال نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان برای حفاظت از فلسطینی‌ها کم‌کاری کرده یا هیچ کاری نکرده‌اند.

در قدس شرقی که میزبان مسجدالاقصی است نیز اوضاع همین‌طور است. مسجد هدف یورش‌های شهرک‌نشینان قرار گرفته است، اما باز هم تشکیلات خودگردان غایب بوده است

صادقانه بگوییم، ناکامیِ تشکیلات خودگردان در رهبریِ فلسطینی‌ها به سوی رهایی، آن را به تشکیلاتی بی‌موضوعیت و بی‌ربط تبدیل می‌کند. و ساده بگوییم، اسرائیل اجازه می‌دهد این تشکیلات ادامه حیات دهد تا بارِ اداره کردن و تأمین امنیتِ سرزمین‌های اشغالی را از دوش خود بردارد. درواقع رژیم اسرائیل حتی نمی‌خواهد هزینه اشغالِ غیرقانونیِ اراضی فلسطینی را هم بدهد.

در حال حاضر، شهروندان فلسطینیِ ساکن در اسرائیل همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند و این خود شکلی از مقاومت است. اما انتظار دارم اسرائیل راه‌هایی برای تیره‌کردنِ زندگی آنان نیز پیدا کند؛ با این هدف که آنان را هم از سرزمینشان بیرون براند.

حتی بیش از ده هزار زندانی فلسطینی که در زندان‌های اسرائیل در وضعیت بسیار دشوار و شکنجه‌بار زندگی می‌کنند و همچنین ستون فقراتِ جنبش آزادی‌بخش فلسطین هستند اکنون با چشم‌اندازِ اعدام شدن مواجه‌اند.

آیا رژیم اسرائیل واقعاً انتظار دارد از طریق همه این تلاش‌های سرکوبگرانه، واپس‌زننده و خشونت‌بار به «امنیت» برسد؟ واقعیت این است که مردمی که استعمار شده‌اند همیشه راه‌هایی برای اعمال حق مقاومت خود خواهند یافت زیرا هدفشان این است که آزاد شوند.

افزون بر این، میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در برابر بیش از دو سال نسل‌کشی در غزه، به آگاهی زیادی درباره جنبش مقاومت فلسطینیان رسیده‌اند و باورشان این است که فلسطین باید آزاد باشد. این در حالی است ک اسرائیل با بحرانی در میان سربازان و جمعیت خود دست‌وپنجه نرم می‌کند و اکثر آنها به دلایل امنیتی به دنبال ترک کردن اسرائیل هستند.

به نظر من تنها راه برای هدایت فلسطین به سوی آینده‌ای امیدبخش‌تر این است که آمریکا حمایت خود از تل‌آویو را متوقف کند. اما با توجه به بی‌عملی در برابر نقض‌های مداوم آتش‌بس از سوی اسرائیل، تصور نمی‌کنم این اتفاق به این زودی رخ دهد.

روشن است که در سال ۲۰۲۶ فلسطینی‌ها با همان وضعیتی روبه‌رو خواهند شد که قبلاً تجربه‌اش کرده‌اند؛ مگر آن‌که واشینگتن رویکرد خود را به‌طور بنیادین تغییر دهد. با این وجود، می‌توان همچنان امید داشت که سال جدید برای فلسطینی‌ها رهایی و عدالت به همراه بیاورد و این‌که اسرائیل به خاطر جنایت‌هایش پاسخ‌گو شود و در لاهه محاکمه گردد.



طرح ترامپ می‌خواهد غزه ویران‌شده را به همان تفریحگاه ساحلی تبدیل کند و برپاییِ شهرک‌های غیرقانونی اسرائیلی در نوار غزه را تسهیل کند

برای تداوم سرمایه‌گذاریِ برخی از شرکت‌های بزرگ و به‌شدت بدهکارِ ویتنامی، ادامه اصلاحاتِ بخش مالی لازم است.

[آینده آسیا]

ویتنام و مصائب رشد زیاد

شوک‌هایی که بلندپروازی یک کشور را مهار نکردند

ویتنام مانند بیشترِ کشورهای جهان، در سال ۲۰۲۵ با شوک‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. اما این شوک‌ها جاه‌طلبی‌های بلندپروازانه اقتصادی این کشور را مهار نکرده‌اند و حتی مشخص نیست اصلاحاتِ برنامه‌ریزی‌شده در اقتصاد این کشور تا چه اندازه به‌طور مؤثر در عمل اجرا شده باشند.

یکی از بدترین شوک‌های اقتصاد ویتنام، تعرفه ۴۶ درصدی بود که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا بر کالاهای ویتنامی بست و حتی اعلام خبرش هم تبعات زیادی به جا گذاشت. با این حال، ویتنام طی مذاکرات مختلف توانست به شرایطی برسد که از نرخ‌های تعرفه اعمال‌شده بر هند یا چین پایین‌تر است.

اما اخبار خوب در اقتصاد ویتنام هم زیاد بود. مثلاً اینکه ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) به ویتنام افزایش یافت و صادرات در سال ۲۰۲۵ به میزان ۱۶ درصد بالا رفت

صادرات ویتنام به آمریکا از ژانویه تا سپتامبر ۲۰۲۵ میلادی از نظر ارزش، نسبت به سال قبل ۴۱ درصد رشد کرد. بخشی از این جهش صادراتی احتمالاً ناشی از فروش‌های شتاب‌زده‌ای بود که با هدف اجتناب از تعرفه‌ها انجام شد. اما رشد کل صادرات و تولید ناخالص داخلی در سه فصل نخست مالی قوی بود. ویتنام کارت‌هایش را خوب بازی کرد و به نتیجه‌ای دست یافت که به آن اجازه می‌دهد صادرات را ادامه دهد، هرچند رشد صادراتِ راهیِ آمریکا احتمالاً از این به بعد کندتر خواهد شد. اقتصاد ویتنام در سه فصل نخست ۲۰۲۵ در مقایسه با دوره مشابه در ۲۰۲۴، رشد واقعیِ تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۸ درصد را ثبت کرد. قدرت صادرات کشور، میزان جذب سرمایه خارجی و نیز رشد خوب سرمایه‌گذاری عمومی توانسته این شرایط را برای اقتصاد ویتنام رقم بزند.

منبع: ایست ایژیا فوروم

چرا باید خواند: اقتصاد ویتنام که تلاش دارد خود را به چین برساند با چالش‌ها و شوک‌های مختلفی نیز مواجه است. بخوانید تا با ابعاد مختلف موضوع آشنا شوید.

هدف‌گذاری رشد اقتصاد ویتنام برای سال ۲۰۲۶ برابر با ۱۰ درصد یا بیشتر تعیین شده است که بسیاری آن را غیرواقع‌بینانه می‌دانند. این سطح از جاه‌طلبی به‌طور آشکاری در تضاد با اقتصادِ دو شریک تجاریِ مهمِ ویتنام است: چین، که در آن سرمایه‌گذاری ثابت رو به کاهش است و هزینه‌کرد مصرف‌کنندگان همچنان ضعیف مانده، و آمریکا که انتظار می‌رود رشد اقتصادش کندتر شود.

در خودِ ویتنام، هزینه‌کرد مصرف‌کنندگان از نظر واقعی همچنان کند است. با توجه به اینکه استفاده از اعتبارات زیاد بوده، به نظر می‌رسد توسعه هر چه بیشترِ آن پر ریسک باشد.

این در حالی است که سیلی از صادرات از سمت چین وجود دارد که با تولیدکنندگان داخلی در ویتنام رقابت می‌کند. واردات هنوز از نظر ارزش کمتر از صادرات است، اما رشد آن سریع‌تر شده است.

با این حال، بخشی از رشد سرمایه‌گذاری در ویتنام قوی بوده است. میزان جذب سرمایه‌گذاریِ خارجیِ محقق‌شده از نظر ارزش تا ماه اکتبر نزدیک به ۹ درصد رشد کرد. این در حالی بود که سرمایه‌گذاری دولتی ویتنام در همین دوره تقریباً ۲۸ درصد جهش کرد. از زمان تایید سرمایه‌گذاری‌های خارجی تا تحقق آنها معمولاً زمان زیادی طول می‌کشد و این در حالی است که برای رشد سرمایه‌گذاری دولتی فضای مالی وجود دارد.

یک مسئله مهم در آینده ویتنام مربوط به سرمایه‌گذاریِ بخش خصوصیِ داخلی است که حدود سه‌پنجم کل سرمایه‌گذاری را تشکیل می‌دهد. برای تداوم سرمایه‌گذاریِ برخی از شرکت‌های بزرگ و به‌شدت بدهکارِ ویتنامی، ادامه اصلاحاتِ بخش مالی لازم است. اگر فشار برای اعطای وام به پروژه‌ها یا شرکت‌های نامطمئن وجود داشته باشد، هر تقویت کوتاه‌مدتِ رشد، با کُندی‌های بعدی خنثی خواهد شد. محرکِ احتمالیِ دیگرِ رشد از سیاست‌های دولتی می‌آید که هدفشان شتاب‌دادن به پیچیدگی فنی و بهره‌وری، به‌ویژه در بخش خصوصی است

تا اینجا، جذب سرمایه‌گذاری خارجی محرکِ بخش عمده صادرات ویتنام و بخش زیادی از رشد تولیدی آن بوده است. بخش عمومی عمدتاً خود را به تقاضای داخلی محدود کرده، و شرکت‌های بزرگ (که اکثرا بر املاک و مستغلات و بانکداری متکی‌اند) چندان هم از نظر بین‌المللی رقابت‌پذیر نبوده‌اند.

برای نمونه، مراکز ابری (کلود سنتر) را در نظر بگیرید: مراکز داده جهانیِ به‌هم‌پیوسته با ارزش ۵ تا ۱۰ میلیارد دلار که برای دفاع در برابر حملات سایبری، حل مسائل معمول عملیاتی و حفظ مدیریتِ پیوسته داده و کاربردهای هوش مصنوعی، به صدها نیروی بسیار ماهر نیاز دارند. در ویتنام سرمایه‌گذاری خارجی در این مراکز ابری فقط ۵ تا ۱۰ درصد این سرمایه‌گذاری‌ها در مالزی است. درواقع مالزی کاملاً بهتر از ویتنام در این عرصه عمل کرده است.

دولت ویتنام می‌خواهد مرکز ابریِ دولتیِ خودش را ایجاد کند، اما کمبودِ عرضه انرژی، قوانین مربوط به انتقال داده و محدودیت نیروی کارِ ماهر، همگی احتمالاً بازیگران بزرگِ عرصه سرمایه‌گذاری خارجی را دلسرد خواهند کرد. در عین حال، بدون اصلاحات سیاستی، عملاً توسعه مهارت‌ها و ابزارهای هوش مصنوعی برای استفاده کسب‌وکارهای ویتنامی کند خواهد شد.



نسل زد دوست ندارد درگیر کنترل‌های سلسله‌مراتبی باشد و از فرصت‌های مربی‌گری و منتورینگ که توسط نسل‌های باتجربه‌ترِ قبلی ارائه می‌شود بهره نمی‌برد.

[آینده مشاغل]

بی‌میلی به مسئولیت، علاقه‌مندی به همکاری

نسل زِد در بازارکار چطور عمل می‌کند؟

نسل زد متولدین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۲ هستند و با ورود فزاینده آنها به بازار کار، شرایط جدیدی در این بازار رقم خورده است. کارفرمایان حالا با گروهی روبه‌رو می‌شوند که انتظارات و رفتارهایشان با هنجارها قبلی جامعه تفاوت زیادی دارد.

برخلاف نسل‌های پیشین، نسل زد با نگاه عمل‌گرایانه‌ای وارد بازار کار می‌شود و این نگاه تحت تأثیر چشم‌اندازهای اجتماعی، اقتصادی و فناورانهِ خاصِ دوران کنونی شکل گرفته است.

نسل زد در میان عدم قطعیت اقتصادی و تحولات عظیم فناورانه رشد کرده است. برخلاف نسل هزاره که با انتظارات بزرگ برای ترفیع‌های سریع و افزایش دستمزد وارد بازار کار شدند، نسل زد انگار در کار به دنبال چیز دیگری است و محرک‌هایش برای کار هم با نسل‌های قبل فرق دارد.

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد این نسل بیش از هر چیز برای امنیت شغلی، تعادل کار و زندگی و سلامت روان ارزش قائل است. آنها دیده‌اند که والدینشان چگونه در خانواده‌های دوشغله مسیرشان را پیش بردند و اختلالات اقتصادی و تغییرات ناشی از اتوماسیون را هم در زندگی‌شان مشاهده کردند. به همین خاطر، آنها در کار فقط به دنبال ثبات می‌گردند.

نسل زد بلندپرواز است، اما به شیوه‌هایی که از پیشرفتِ سلسله‌مراتبیِ سنتی فاصله دارد. آنها به جای اولویت‌دادن به حرکت عمودی در نردبان سازمانی، به دنبال نقش‌هایی هستند که مشارکتِ معنادار و همسویی با ارزش‌های شخصی‌شان را فراهم کند. به همین خاطر است که نسل زد میل دارد فقط کارهای خاصی را در محیط‌های کاری خاصی انجام دهد و حتی در آن چارچوب هم کار را به شیوه‌ای که ذهن خودش دیکته می‌کند به جلو ببرد.

تحقیقی که اخیراً انجام شد نشان می‌دهد کارکنان نسل زدی به‌طور معناداری ترجیح می‌دهند در سازمان‌هایی بمانند که کارِ هدف‌محور ارائه می‌کنند؛ به‌طوری که وقتی چنین همسویی‌ای وجود داشته باشد، احتمالِ ماندگاری ۳۶ برابر افزایش می‌یابد.

همچنین یکی از روندهای قابل توجه در نسل زد، ترجیح همکاری به‌جای اقتدار است

از سوی دیگر، یک نظرسنجی اخیر نشان می‌دهد نزدیک به نیمی از حرفه‌ای‌های نسل زد، ترفیع‌هایی را ترجیح می‌دهند که مستلزم مسئولیت‌های سرپرستی نباشد. این بی‌میلی آنها به دلیل درکشان از معایب نقش‌های رهبریِ سنتی ناشی می‌شود؛ از جمله استرس بالا، برنامه‌ریزیِ خشک و غیرمنعطف و کاهش اختیارات.

برخی کارکنان نسل زد حتی می‌گویند حاضرند برای پرهیز از تعهدات مدیریتی، کاهشِ دستمزد را بپذیرند. این پدیده که «کناره‌گیری آگاهانه از ریاست» توصیف می‌شود، برای سازمان‌هایی که حالا با بازنشستگیِ نسل بیبی‌بومر و ارتقای نسل هزاره به جایگاه‌های ارشد جلو آمده‌اند و در آینده به دنبالِ مدیرانی از نسل زد می‌گردند، یک چالش ساختاری ایجاد می‌کند.



منبع: ایندین اکسپرس

چرا باید خواند:

امروزه کارکنان متولد بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۲ میلادی در شرکت‌ها محیط و انتظارات کاری جدیدی را ایجاد کرده‌اند. اینجا کمی با این تغییرات آشنا شوید.

نسل زد دوست ندارد درگیر کنترل‌های سلسله‌مراتبی باشد و از فرصت‌های مربی‌گری و منتورینگ که توسط نسل‌های باتجربه‌ترِ قبلی ارائه می‌شود بهره نمی‌برد.

این نسل همچنین نخستین نسلی است که کاملاً درون یک زیست‌بوم دیجیتال رشد کرده است و در نتیجه انتظار دارد یکپارچگی فناورانه به‌صورت روان در سراسر فرایندهای کاری وجود داشته باشد. نسل زد به‌طور فعال از ابزارهای هوش مصنوعی برای توسعه مهارت استفاده می‌کند، اما آموزش رسمیِ سازمانی اغلب از این شیوه‌ها عقب می‌ماند و بنابراین جذابیتی برای نسل زد ندارد. اگر سازمان‌ها یادگیریِ ساختاریافته و مبتنی بر فناوری ارائه نکنند، شکاف‌های دیجیتال میان کارکنان افزایش خواهد یافت.

به همین جهت کارفرمایان باید روی یادگیری‌های مرتبط با هوش مصنوعی و منتورینگِ بین‌نسلی سرمایه‌گذاری کنند؛ وگرنه کار کردن با نسل زد برایشان دشوار خواهد شد.

ترتیبات کاریِ انعطاف‌پذیر نیز ویژگی مهمی در ترجیحات شغلیِ نسل زد است. آنها که در دوران همه‌گیری کرونا درس خواندند و وارد بازار کار شدند، دورکاری یا ترکیب آن با کار در محیط فیزیکی را «عادی» می‌دانند نه استثنا.

زمان‌بندیِ منعطف کاری برای نسل زد اهمیت زیادی دارد. در نتیجه، کارفرمایانی که به ساختارهای سنتیِ کار سخت‌گیرانه بچسبند، خطر ریزش نیروهای نسل زد را دارند. در عوض، کارفرمایان باید سیاست‌هایی را در اولویت بگذارند که بر نتیجه تأکید دارد نه حضورفیزیکی.

برای جذب و حفظ استعدادِ نسل زد، کارفرمایان باید راهبردهای مبتنی بر شواهد را به کار بگیرند؛ از جمله بازتعریف مسیرهای شغلی با فاصله گرفتن از مدل‌های خطیِ سنتی و حرکت به سمت چارچوب‌هایی که بر حرکت افقی، رهبریِ پروژه و ارتقای مبتنی بر مهارت تأکید دارد.

همچنین کارفرمایان باید در نظر بگیرند ابزارهای فناورانه جدید و به خصوص هوش مصنوعی چگونه با شیوه‌های کارِ نسل زد هم‌راستا می‌شوند. آنها انتظار دارند فناوری کار را تقویت کند، اما جایگزین بُعد انسانیِ کار نشود.

[آینده آسیا]

تنگنایی به نام تصرف تایوان

چرا ژاپن وارد مناقشه تایوان می‌شود؟



منبع: وال استریت جورنال

چرا باید خواند:
تایوان یکی از نقاط رقابت شدید چین و آمریکاست و کشورهای متحد آمریکا مثل ژاپن هم حالا درباره موضع خود در جنگ احتمالی بر سر این جزیره حرف می‌زنند. توضیح مفصل موضوع را اینجا بخوانید.

در دو ماه اخیر کلاه دو کشـــور ژاپن و چین دوباره بدجوری در هم رفته اســـت. به دلیل رخدادهای جنگ جهانی دوم و حمله ژاپن به چین در این دوران و انواع مصایبی که از این بابت به وجود آمد، چین اصولاً همیشه تا حدودی در موضع رقابتی و خصمانه با ژاپن قرار دارد؛ هر چند که به دلایل تجاری و دیپلماتیک ممکن است کم‌تر آن را به شکل واضح نشان دهد. اتحاد آمریکا با ژاپن هم به این وضعیت دامن زده است.

با این حال، اتفاقات اخیر میان این دو کشـــور، باعث ایجاد شرایط جدیدی شده است. ماجرا از این قرار بود که ســـانائه تاکائیتی نخست وزیر تازه‌منتخب ژاپن روی یک موضوع حساس از نظر چین دست گذاشت و پیشنهاد کرد که اگر چین برای تصرف تایوان تلاشی کرد، ژاپن می‌تواند با بسیج نیروی نظامی‌اش جلوی این موضوع را بگیرد.

طبیعتاً واکنش پکن به این اظهارات شدید بود. از بیانیه‌های تند و خشمگین گرفته تا پروازهای نمایشی جنگنده‌ها و انجام مانورها و مسائل مشابه. درواقع پیام چین به ژاپن این بود: موضوع تایوان به شما ربطی ندارد.

اما واقعیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی این است که پیچیدگی‌های زیادی در موضوع تایوان وجود دارد و منافع کشورهای غربی نیز در آن مطرح است. اگر چین بخواهد منافع خود را در تنگه تایوان دنبال کند، تهدیدی جدی برای منافع ژاپن و بزرگ‌ترین متحد آن، یعنی آمریکا ایجاد خواهد کرد.

از لحاظ موقعیت اســـتراتژیک، به وضوح می‌توان مشاهده کرد که چرا تایوان این قدر اهمیـــت دارد. این جزیره عملاً در یک چهـــارراه دریایی حیاتی قرار دارد: بخش بزرگی از تجارت جهانی از دریای چین جنوبی و دریای چین شرقی عبور می‌کند و گلوگاه‌هایی مانند کانال باشی در نزدیکی تایوان (بین جزیره‌ای متعلق به فیلیپین و جزیره تایوان) هم در این راستا اهمیت زیادی دارند. کانال باشی اقیانوس آرام را به دریای چین جنوبی وصل می‌کند.

بر این اساس، اگر ورق برگردد و چین تصمیم بگیرد تایوان را تصرف کند، آن گاه پکن امکان آن را خواهد یافت که بر آبراه‌های راهبردی منطقه سلطه یابد، قدرت نظامی را به‌طور گسترده به سمت اقیانوس آرام بکشاند و رویکرد تهاجمی‌تری را در پیش بگیرد و درواقع ادعاهای مناقشه‌برانگیز دریایی و سرزمینی خود را با جدیت دنبال کند.

رابرت وارد رئیس بخش ژاپن در مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی در این خصوص می‌گوید: «اگر تایوان به دســـت چین بیفتد، توازن قوا در آسیا به‌طور کاملاً قاطعی به نفع چین تغییر خواهد کرد.» او ادامه می‌دهد: «در شرایط فعلی، چین تا حدی در تنگنا قرار گرفته است».

اشـــاره او به زنجیره جزایرِ نخست است؛ رشته‌ای از مجمع‌الجزایرها در فراسوی ساحل شرقی کشور (از جمله جزایر مناقشه‌برانگیز کوریل) که عملاً در اختیار سه متحد آمریکا یعنی ژاپن، تایوان و فیلیپین هستند. به گفته وارد، چین «به‌وضوح می‌خواهد این فضا را بشکند.» این منطقه عملاً مانعی برای حرکت نیروهای دریایی و هوایی چین است و محل مناسبی برای استقرار پایگاه‌ها و سیستم‌های نظامی مختلف آمریکا و متحدانش علیه چین بوده است.

به همین خاطر می‌توان گفت که در صورت بروز درگیری، سرنوشـــت تایوان به‌سرعت با اتحاد امنیتی آمریکا و ژاپن درهم‌تنیده می‌شود. برای دفع یک حمله تمام‌عیار، تایپه به آمریکا (یعنی شریک اصلی دفاعی‌اش) نیاز خواهد داشت تا بتواند وارد نبرد با چین شود. نیروهای آمریکایی نیز برای جنگیدن مؤثر به ژاپن نیاز خواهند داشت.

البته باید توجه داشت اینکه آیا آمریکا مستقیماً در یک رویارویی مداخله خواهد کرد یا نه، پرسشی بی‌پاسخ است. واشینگتن سیاستی را حفظ می‌کند که آن را «ابهام راهبردی» می‌نامد تا چین را در فضایی از حدس و گمان نگه دارد.

این در حالی است که جغرافیا نیز برای ژاپن چالش‌های خاصی ایجاد می‌کند. رشته‌ای از جزایر ژاپنی به نام ریوکیوها در جهت جنوب‌غربی یک قوس می‌سازند و اندکی مانده به تایوان متوقف می‌شوند. جزیره یونگونی که بیش از ۱۲۰۰ مایل (۱۹۳۰ کیلومتر) از توکیو فاصله دارد، کمتر از ۷۰ مایل (۱۱۳ کیلومتر) با تایوان فاصله دارد.

اگر چین برای محاصره و یا تصرف تایوان بخواهد موشـــک‌ها و ناوهای جنگی خود را بفرستد، برخی از این جزایر درست کنار منطقه جنگی (یا حتی درون آن) خواهند بود و

اگر پکن محاسبه کند که آمریکا احتمالاً وارد جنگ خواهد شد، ممکن است برای تضعیفِ پیش‌دستانه این تهدید، موشک‌بارانِ پایگاه‌های آمریکایی در ژاپن (و احتمالاً به سوی اهداف ژاپنی) را آغاز کند.

شهروندان و قلمرو ژاپن را در معرض خطر قرار می‌دهند. از آن بدتر اینکه درگیری‌ها در طول مسیرهای کشتیرانیِ پررفت‌وآمد، تجارت ضروری برای اقتصاد ژاپن را مختل خواهد کرد.

در سال‌های اخیر شاهد بازآراییِ رویکرد امنیتی توکیو در پاسخ به رشد سریع نظامی چین بوده‌ایم و بر این اساس، ژاپن موجی از سرمایه‌گذاری‌ها را به این جزایر روانه کرده است. این شامل پایگاه‌های جدید، تأسیسات راداری، توانمندی‌های جنگ الکترونیک و سامانه‌های موشکی می‌شود.

اکنون آتشبارهای موشک ضدکشتی تایپ ۱۲ ژاپن با برد ۱۲۵ مایل (۲۰۰ کیلومتر) در شماری از جزایر ریوکیو مستقر شده‌اند و نمونه‌های دوربردتر آن هم در حال توسعه‌اند. مقام‌های ژاپنی می‌گویند یونگونی به زودی موشک‌های زمین‌به‌هوا نیز دریافت خواهد کرد.

اگر ژاپن تصمیم بگیرد در درگیری بر سر تایوان نقشی ایفا کند، این موشک‌ها و دیگر موشک‌هایی که برای هدف قرار دادن اهداف دورتر ساخته شده‌اند، نقشی مهم خواهند داشت. این در حالی است که زیردریایی‌ها و ناوهای جنگی ژاپن نیز نقشی مشابه ایفا خواهند کرد.

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که ژاپن اختلافات سرزمینیِ خودش را با چین بر سر خوشه‌ای از جزایرِ خالی از سکنه به نام سنکاکوها نیز دارد. این لکه‌های کوچکِ خشکی که تحت کنترل ژاپن‌اند و چین و تایوان مدعی آن‌ها هستند، کمی بیش از ۱۰۰ مایل (۱۶۰ کیلومتر) در شمال‌شرق تایوان قرار دارند. چین که آن‌ها را جزایر دیائویو می‌نامد، به‌طور معمول کشتی‌های گارد ساحلی خود را به آب‌های پیرامون آن‌ها می‌فرستد تا ادعایش را تثبیت کند و این هم علتی دیگر برای تشدید اصطکاک با توکیو است.

یوکی تاتسومی مدیر ارشد در مؤسسه امنیت اقیانوسِ آرام و هند (مستقر در آمریکا) در این خصوص می‌گوید: «تصرف تایوان توسط چین عملاً تهدید علیه قلمرو ژاپن را حادتر خواهد کرد. درواقع ژاپن حس خواهد کرد که دیگر چیزی شبیه منطقه حائل در میان قلمرو خودش با چین ندارد. در چنین شرایطی ژاپن ممکن است با فشار مستقیم نیروی دریایی چین روبه‌رو شود».

اینکه ژاپن به جنگی که بر سر تایوان راه می‌افتد بپیوندد یا نه، مشخص نیست. همچنین مشخص نیست که ژاپن بخواهد تا چه اندازه بجنگد و اگر آمریکا وارد معرکه نشده باشد، چه تغیری در وضعیت ژاپن ایجاد خواهد شد. پاسخ به این پرسش‌ها به ترکیبی از عوامل نظامی، حقوقی و سیاسی بستگی دارد. اگر واشینگتن تصمیم بگیرد از تایوان به صورت نظامی دفاع کند، آن گاه مداخله آمریکا و تصمیم‌گیری‌های توکیو وارد مرحله جدیدتری خواهد شد.

واقعیت این است که ژاپن میزبان شبکه‌ای از پایگاه‌های استراتژیک آمریکا است که با زیرساختی نیرومند پشتیبانی می‌شوند. نیروهای آمریکایی که در خارج از خاک آمریکا مستقرند برای فعال شدن به این پایگاه‌ها نیاز خواهند داشت؛ و البته این کاری است که مستلزم گفت‌وگو میان واشنگتن و توکیو است. این شامل پایگاه هوایی کادنا یعنی مرکز نیروی هوایی آمریکا در اقیانوس آرام و همچنین پایگاه نیروی دریایی آمریکا در یوکوسوکا می‌شود که ناوگان هفتم و یک ناوهواپیمابرِ مستقر در خط مقدم را در خود جا داده است.

اریک هگینبوتام پژوهشگر ارشد در برنامه مطالعات امنیتی مؤسسه فناوری ماساچوست در این باره می‌گوید: «آمریکا واقعاً در هیچ جای دیگر آسیا چیزی شبیه پایگاه‌هایی که در ژاپن دارد را به دست نیاورده است. اصلاً موقعیتی که آمریکا در ژاپن دارد را نمی‌توان بازتولید کرد.»

در گزارشی که در سال ۲۰۲۳ درباره یک رزمایش جنگیِ تایوان توسط مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی منتشر شد، ژاپن به عنوان لنگرگاهِ کلیدی توصیف شده بود. در گزارش آمده بود: «آمریکا باید بتواند از پایگاه‌هایش در ژاپن برای عملیات نظامی استفاده کند.»

جزیره‌ای مثل اوکیناوا در ژاپن، مملو از تأسیسات نظامی و مناطق آموزشی است. پایگاه هوایی کادنا که در آن قرار دارد، همیشه مجموعه‌ای از هواگردها را در خود جای داده است؛ از جمله جنگنده‌هایی که برای غرق کردن کشتی‌های چینی در تنگه تایوان و نبرد هوایی با جنگنده‌های چینی لازم خواهند بود. یک واحد جدید از تفنگداران دریایی آمریکا که به تجهیزات موشکی نیز مجهز است و برای نبرد «جزیره به جزیره» طراحی شده، در اوکیناوا مستقر است.

اما نزدیکیِ اوکیناوا به چین، آن را در برابر حمله آسیب‌پذیر می‌کند. پکن چنان زرادخانه‌ای از موشک‌ها را گرد آورده است که تمرکز دادن هواپیماهای نظامی در یکی دو مکانِ شناخته‌شده، تقریباً در هر نقطه‌ای از منطقه، آن‌ها را در معرض خطر نابودی کامل قرار می‌دهد. برای دشوارتر کردنِ هدف‌گیریِ آن‌ها برای چین، نیروی هوایی آمریکا در صورت درگیری خواهد کوشید هواپیماهایش را نه فقط در میان پایگاه‌های مختلف آمریکایی، بلکه فراتر از آن پراکنده کند: در تأسیسات نظامی ژاپن، فرودگاه‌های غیرنظامی یا دومنظوره در ژاپن، و مکان‌هایی در دیگر نقاط منطقه. این یعنی عملیات هوایی آمریکا می‌تواند با گسترش مشارکت ژاپن همراه باشد.

مشارکت ژاپن به‌ویژه در مورد استفاده از جنگنده‌هایی که ارتش آمریکا در پایگاه‌هایش دارد حیاتی خواهد بود؛ جنگنده‌هایی که برد محدودی دارند و سوخت زیادی مصرف می‌کنند. خلبانان از باندهای پروازی در ژاپن می‌توانند سریع به تایوان بروند و برگردند و زمان بیشتری را در نبرد بگذرانند نه در مسیر رفت‌وآمد.

بدون ژاپن، آمریکا به‌شدت به گوام متکی خواهد بود که در غرب اقیانوس آرام در حدود ۱۷۰۰ مایل (۲۷۳۰ کیلومتر) دورتر از تایوان واقع شده است. بمب‌افکن‌ها که مسافت‌های طولانی را طی می‌کنند، می‌توانند از گوام استفاده کنند، اما تداوم عملیات جنگنده‌ها حتی با سوخت‌گیری هوایی بسیار دشوارتر خواهد بود. مثلاً مأموریت‌های هوایی مستلزم آن است که جنگنده‌ها پرواز عملیاتی انجام دهند و مدتی «در محل مأموریت» در نزدیکی تایوان بمانند و سپس بازگردند؛ چیزی که از گوام عملی نیست.

به گفته اریک هگینبوتام، ناوهواپیمابرها یک گزینه خواهند بود، اما این شناورها اهدافی بزرگ و گران‌قیمت‌اند و بعید است آمریکا در روزهای آغازینِ درگیری تعداد زیادی از آن‌ها را به جلو بفرستد. در همین حال، پایگاه‌های دریایی در ژاپن به تسلیح دوباره ناوهای جنگی کمک خواهند کرد. هرچه شناورها برای دریافت موشک‌های جدید مجبور باشند دورتر بروند، مدت بیشتری از نبرد دور خواهند ماند.

ژاپن همچنین ممکن است به‌واسطه تصمیم‌های زمان جنگ چین به قلبِ درگیری کشیده شود. اگر پکن محاسبه کند که آمریکا احتمالاً وارد جنگ خواهد شد، ممکن است برای تضعیفِ پیش‌دستانه این تهدید، موشک‌بارانِ پایگاه‌های آمریکایی در ژاپن (و احتمالاً به سوی اهداف ژاپنی) را آغاز کند.



مشارکت ژاپن به‌ویژه در مورد استفاده از جنگنده‌هایی که ارتش آمریکا در پایگاه‌هایش دارد حیاتی خواهد بود؛ جنگنده‌هایی که برد محدودی دارند و سوخت زیادی مصرف می‌کنند

بیشتر کارگران بنگلادشی در خارج از کشور در مشاغل کم‌مهارت و نیمه‌ماهر در منطقه خلیج فارس مشغول به کارند و کانال‌های غیررسمیِ انتقال پول (هوندی) به دلیل انتقال سریع‌تر، کاغذبازی کمتر و نرخ‌های رقابتی‌تر همچنان پابرجا هستند.

[آینده جنوب آسیا]

حواله‌هایی که مشکلات اقتصادی را پنهان می‌کنند

درباره یکی از ستون‌های اقتصاد بنگلادش

حواله‌های ارزی مدت‌هاست ستونِ اقتصاد بنگلادش بوده‌اند. این حواله‌ها نقش‌های مختلفی را در اقتصاد بنگلادش ایفا می‌کنند که از جمله آنها می‌توان به تقویت مصرف خانوارها، تثبیت تراز پرداخت‌ها و ایفای نقشِ سپر در برابر شوک‌ها اشاره کرد. هرچه زمان سپری شده، رقمِ این حواله‌ها افزایش یافته است. در سال مالی ۱۹۹۷ میلادی، پولی که بنگلادشی‌های شاغل در خارج از کشور برای خانواده‌هایشان در داخل کشور حواله می‌کردند تنها ۱.۴ میلیارد دلار بود. اما در سال مالی ۲۰۲۵ میلادی این رقم از ۳۰ میلیارد دلار آمریکا گذشت و در چهار ماهِ نخستِ سال مالی ۲۰۲۶ به بیش از ۹ میلیارد دلار رسید.

حواله‌ها اکنون ۶.۵۷ درصدِ تولید ناخالص داخلی بنگلادش را تشکیل می‌دهند، حدود ۴۷ درصدِ پرداخت‌های وارداتی را تأمین مالی می‌کنند و به‌عنوان منبعِ حیاتیِ ارز خارجی با درآمدهای صادراتی رقابت می‌کنند.

ورودیِ حواله‌ها در خلال بحران‌های مختلف در سال‌های اخیر تغییر خیلی زیادی نداشته است. مثلاً یکی از تغییرات در دوران کرونا رخ داد. در آن زمان، کانال‌های غیررسمی دچار اختلال شدند و مهاجران به بانکداری رسمی رو آوردند. به همین جهت، مجموع حواله‌های ارزی به میزان ۱۹ درصد رشد کرد. البته ناآرامی‌های سیاسیِ در بنگلادش نیز روی این موضوع اثر بسیار زیادی دارد مثلاً بعد از بحران سیاسی در ژوئیه ۲۰۲۴ میلادی، حواله‌ها تا ۱.۹ میلیارد دلار آمریکا کاهش یافت، اما طی چند ماه دوباره به بیش از ۲.۲ میلیارد دلار بازگشت. این رشد تا حد زیادی بازتابِ اقدامات سیاستیِ هدفمندِ بنگلادش است. کاهش ارزشِ تاکا (واحد پول بنگلادش)، بازنگری‌ها در سیستمِ نرخ ارز، دستورِ بانک مرکزیِ بنگلادش به بانک‌ها برای افزایشِ نرخ خریدِ حواله‌های ورودی، و برخورد با شبکه‌هایِ «هوندی» یا همان سامانه‌های غیررسمی انتقال پول عملاً شکاف میان نرخ‌های رسمی و نرخ‌های بازارِ آزاد (خیابانی) را کاهش داد و جذابیتِ کانال‌های رسمی را افزایش داد. در میانه بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسیِ ادامه‌دار، حواله‌ها به نیرویی تثبیت‌کننده بدل شده‌اند. با این حال، این اتکا پرسش‌های مهمی را پیش می‌کشد: آیا ورودیِ حواله‌ها در حال تقویت و بهبودِ پایدار اقتصاد است یا وابستگی ساختاریِ بنگلادش به درآمدهای بیرونی را عمیق‌تر می‌کند؟

مزایای حواله‌ها روشن است. حواله‌ها همچون شبکه‌ای ایمنی برای خانوارها عمل می‌کنند، مصرف را پایدار نگه می‌دارند، آموزش و سلامت را تأمین مالی می‌کنند و از کسب‌وکارهای کوچک پشتیبانی می‌کنند. درآمدِ ناشی از حواله می‌تواند فقر روستایی را کاهش دهد، نابرابری را کاهش دهد و امکان سرمایه‌گذاری بلندمدت در سرمایه انسانی را فراهم کند.

حواله‌ها همچنین ذخایر ارزی را تقویت کرده‌اند، تاکای بنگلادش را باثبات‌تر کرده‌اند و در دوران همه‌گیری کرونا و ناآرامی سیاسیِ ۲۰۲۴ نقش ضربه‌گیر داشته‌اند. با افزایش فشارهای مالی، این ورودی‌ها ارز خارجیِ قابل اتکا و موتور رشدی تاب‌آور را فراهم می‌کنند.



منبع: ایست ایژیا فوروم

چرا باید خواند:

بنگلادش در سال‌های اخیر رشد اقتصادی خوبی داشته و بخشی از آن را مرهون حواله‌هایی است که کارگران بنگلادشی برای خانواده‌هایشان می‌فرستند. این گزارش تاثیر حواله‌ها را بررسی می‌کند.

اما تا زمانی که اصلاحات ساختاری انجام نشده باشد، وابستگی به درآمدِ شاغلانِ خارج از کشور می‌تواند ضعف‌های صنایع داخلی را پنهان کند، تنوع‌بخشی را متوقف سازد و رشد فراگیر را محدود کند و جذب شوک‌های آینده را حتی دشوارتر کند. بیشترِ ورودی حواله‌ها هنوز صرفاً خرج می‌شود و برای سرمایه‌گذاری مولد به کار گرفته نمی‌شود. بیشترِ کارگران بنگلادشی در خارج از کشور در مشاغل کم‌مهارت و نیمه‌ماهر در منطقه خلیج فارس مشغول به کارند و کانال‌های غیررسمیِ انتقال پول (هوندی) به دلیل انتقال سریع‌تر، کاغذبازی کمتر و نرخ‌های رقابتی‌تر همچنان پابرجا هستند. پس از ناآرامی‌های سیاسی در ژوئیه ۲۰۲۴، دولت موقت تلاش‌ها را برای مهار جریان‌های مالیِ غیرقانونی تشدید کرد و اجرای قانون را سخت‌گیرانه‌تر دنبال کرد و سرکوب‌های گسترده‌ای علیه شبکه‌های هوندی در داخل کشور و در بازارهای اصلیِ کار به راه انداخت.

اگرچه این تلاش‌ها بخشی از جریانِ حواله‌ها را به کانال‌های رسمی هدایت کرد، اما واقعیت این است که بدون اصلاحات نهادی (مثل کاهش شکافِ نرخ بانک و بازار آزاد، گسترش پلتفرم‌های دیجیتال، تسهیل مدارک و بهبود کیفیت خدمات) کانال‌های غیررسمی به فعالیت خود ادامه خواهند داد. گرچه بنگلادش هنوز به مهاجرت کم‌مهارت به منطقه خلیج فارس متکی است، اما از کانال‌های رسمی و هزینه‌کرد متنوع‌تر در مصرف، آموزش و توسعه خردکسب‌وکار بهره می‌برد. بنگلادش همچنان در معرض اختلالات بازار کار و نوسانات سیاسی است اما حواله‌ها عملاً یک ضربه‌گیرِ ارزشمندند. برای بنگلادش، توسعه پایدار مستلزم یک چرخش است: از مصرفِ منفعل به سرمایه‌گذاریِ فعال و از وابستگی ساختاری به تنوع‌بخشی اقتصادی. ادغامِ مدیریت حواله‌ها در برنامه‌های توسعه ملی، همراه با گسترش شمول مالی و توسعه مهارت‌ها، می‌تواند حواله‌ها را به محرکِ رشدِ فراگیر و تاب‌آور تبدیل کند.

کانال‌های رسمی حواله نیز نیازمند تقویت‌اند و کاهش اتکا به شبکه‌های هوندی برای ثبات و شفافیتِ ارز خارجی حیاتی است. این امر مستلزم اجرای سخت‌گیرانه‌تر، نرخ‌های ارز رقابتی، صفر بودن کارمزدهای پنهان، رویه‌های ساده‌شده، گسترش پلتفرم‌های دیجیتال و بستن شکاف میان نرخ‌های رسمی و نرخ‌های بازار آزاد است.

کمیک‌استریپ



مسیر فرسوده

گزارش تصویری درباره وضعیت صنعت حمل‌ونقل

در نظرسنجی که مجله آینده‌نگر درباره چالش‌های اصلی حوزه تجارت و صادرات انجام داد؛ بخش زیادی از فعالان اقتصادی به موضوع صنعت حمل‌ونقل و کمبودهای اساسی که در این حوزه وجود دارد؛ اشاره کردند و از آن به عنوان یکی از مشکلات اصلی نام برده‌اند. همین نکته باعث شد که سردبیر آینده‌نگر به خبرنگار این مجله سفارش دهد تا در گزارشی تحقیقی مهم‌ترین معضلاتی که در صنعت حمل‌ونقل (حمل‌ونقل جاده‌ای، هوایی، ریلی و دریایی) وجود دارد را بررسی کند و راهکارهایی ارائه دهد.



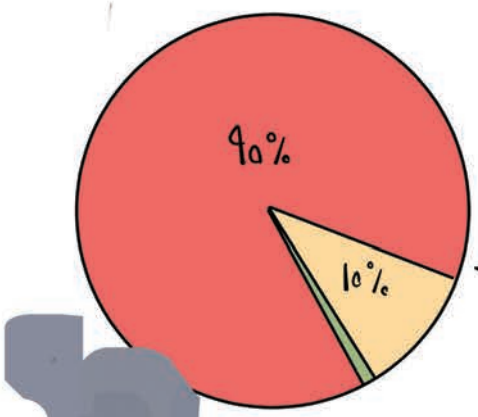

وزارت راه هنوز هیچ آمار رسمی از وضعیت صنعت حمل‌ونقل در سال ۱۴۰۳ منتشر نکرده است، ولی آمارهای سال ۱۴۰۲ نشان می‌دهد در بحث حمل‌ونقل داخلی کالا؛ حمل‌ونقل جاده‌ای با حدود ۹۰ درصد بیشترین سهم را داشته است.

حدود **۹۰ درصد** سهم حمل و نقل جاده‌ای از جا به جایی کالا

حدود **۱۰ درصد** سهم حمل و نقل ریلی

کمتر از **۱ درصد** سهم حمل و نقل هوایی





ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

خبرنگار آینده‌نگر برای بررسی وضعیت صنعت حمل‌ونقل به وزارت راه و شهرسازی می‌رود و با یکی از مسئولان گفت‌وگو می‌کند.



ایران چه ظرفیت‌هایی از نظر صنعت حمل‌ونقل دارد؟

باوجود اینکه کشورمان از نظر جغرافیایی در مسیر کریدور شمال جنوب و شرق، غرب جهان است و می‌تواند راه دسترسی به اروپا، روسیه، آسیای میانه و کشورهای شرق آسیا مثل هند و چین باشد، ولی از این ظرفیت تاکنون نتوانسته اصلا استفاده کند.

جایگاه ایران در سطح جهانی در صنعت و حمل‌ونقل کجاست؟

صنعت حمل‌ونقل ایران طبق آمارهای بانک جهانی در وضعیت میانه قرار دارد؛ برای مثال ما از نظر دارا بودن کشتی‌های باری بزرگ در جایگاه ۲۱ قرار داریم ولی در مقابل از نظر لجستیک در جایگاه ۱۰۰ جهان هستیم.
در ایران ۸۰۰ هزار نفر به صورت مستقیم در بخش حمل‌ونقل کار می‌کنند.
همچنین ۹ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور به این بخش اختصاص دارد.



ایران با ۱۳ کشور همسایه و مرز دارد؛
کشورمان ۲ هزار و ۵۰۰ کیلومتر مرز آبی و ۶ هزار و ۵۰۰ کیلومتر مرز زمینی دارد.
همچنین از طریق خلیج‌فارس و دریای خزر به آب‌های جهانی دسترسی داریم که ظرفیت طلایی به‌حساب می‌آید.


باتوجه به اهمیت حمل‌ونقل جاده‌ای خبرنگار آینده‌نگر اول به چالش‌های این بخش پرداخت.
خبرنگار با تعدادی از کارشناسان حوزه حمل‌ونقل جاده‌ای به صورت تلفنی گفت‌وگو کرد و آن‌ها مهم‌ترین مشکلات را این گونه دسته‌بندی کردند.

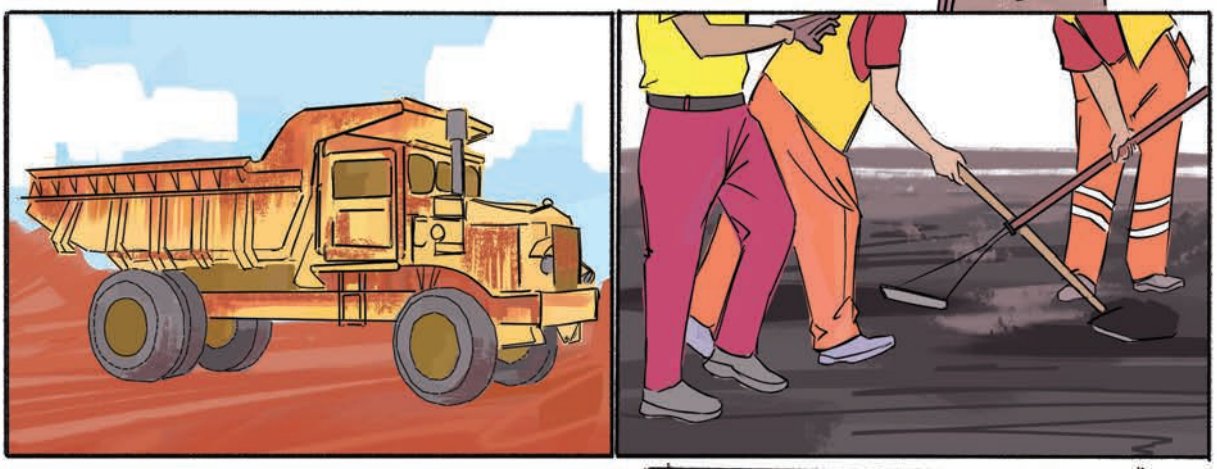
بازسازی راه‌ها می‌تواند منجر به کاهش تصادفات جاده‌ای شود.

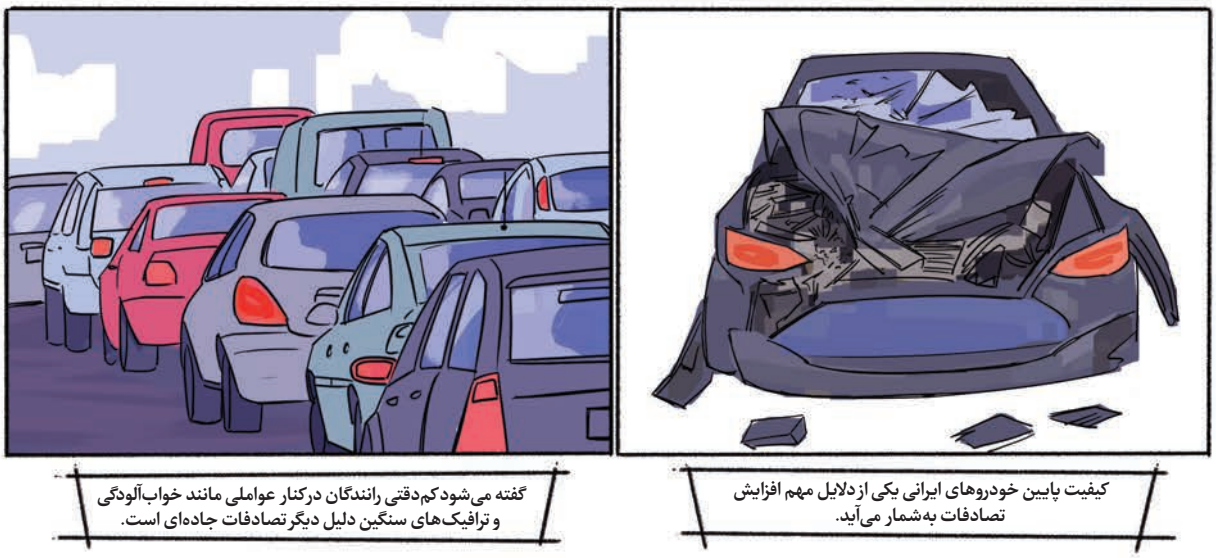
کیفیت پایین خودروهای ایرانی یکی از دلایل مهم افزایش تصادفات به‌شمار می‌آید.
گفته می‌شود کم‌دقتی رانندگان درکنار عواملی مانند خواب‌آلودگی و ترافیک‌های سنگین دلیل دیگر تصادفات جاده‌ای است.

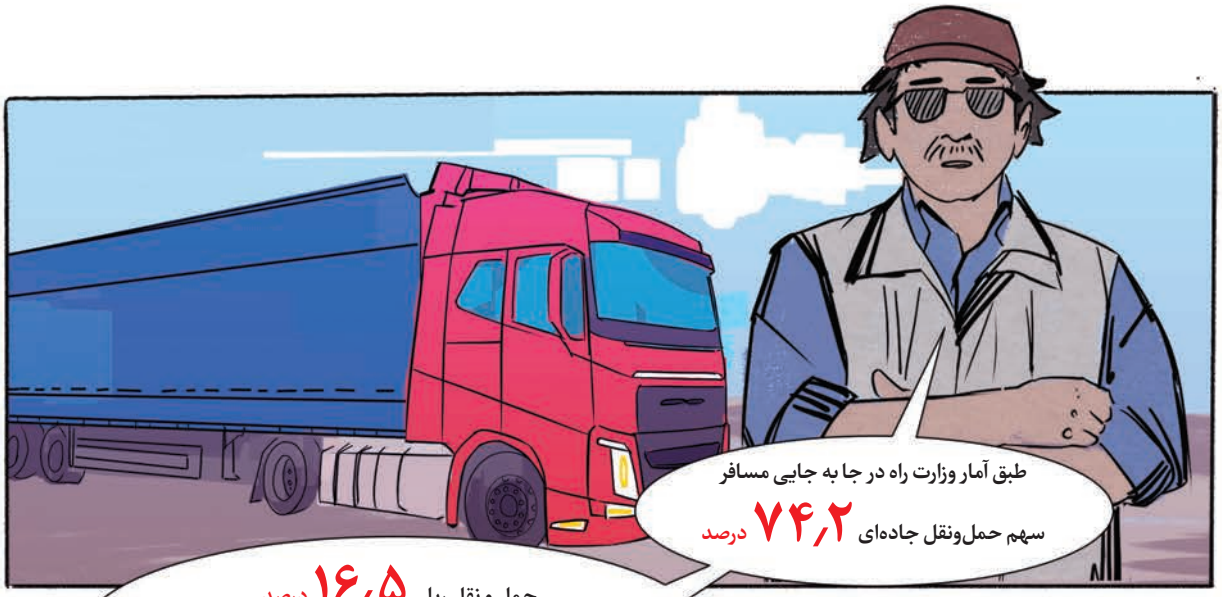

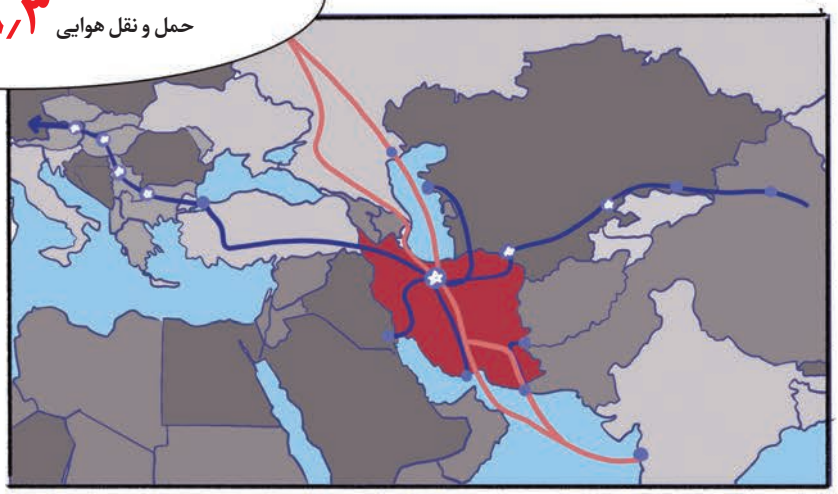

ازآنجایی که بخش عمده‌ای از صادرات غیرنفتی ایران به کشورهای همسایه است، توسعه حمل‌ونقل جاده‌ای می‌تواند به رونق تجارت منجر شود.

به طور میانگین، ۹۵ درصد حجم واردات غیرنفتی ایران از طریق دریا صورت می‌گیرد.

۵۶ درصد از حجم صادرات غیرنفتی ایران از طریق دریا انجام می‌شود.

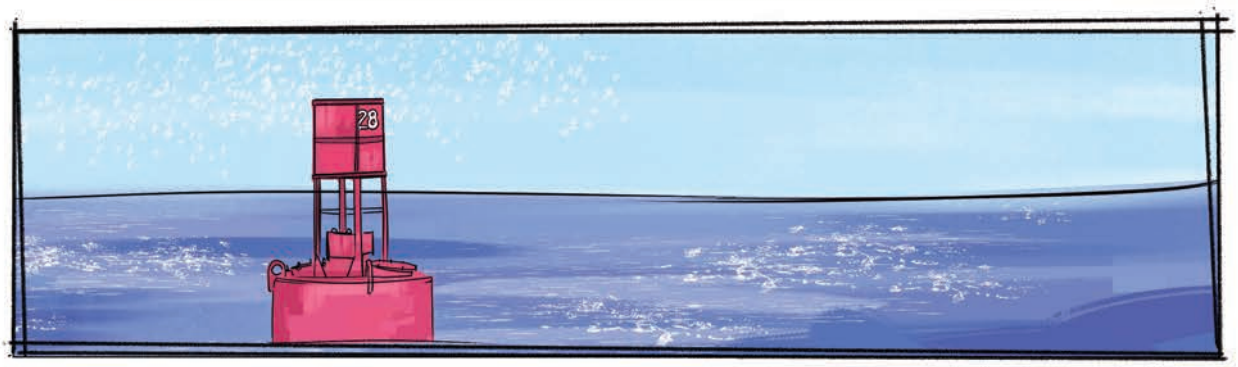

خبرنگار برای بررسی وضعیت حمل‌ونقل ریلی به ساختمان راه آهن می‌رود.

خبرنگار در نشستی با دو کارشناس چالش‌های حمل‌ونقل ریلی را بررسی می‌کند.



بسیاری از لوکوموتیوها و واگن‌های موجود در شبکه ریلی ایران فرسوده هستند و این باعث کاهش سرعت، افزایش هزینه و کاهش ایمنی شده است.

بله درست است، اما مشکل اصلی نبود سرمایه‌گذار است. نبود سرمایه باعث عدم توسعه زیرساخت‌ها، نوسازی ناوگان و بهبود فناوری شده است.

متاسفانه بین شبکه ریلی با سایر بخش‌های حمل‌ونقل مثل بنادر هم ارتباط یکپارچه وجود ندارد که کاهش راندمان را در شبکه به دنبال داشته است.

توسعه شبکه ریلی کشور متاسفانه با هدف‌گذاری درست و باتوجه به آمایش سرزمینی رخ نداده است. علاوه براین روند انجام پروژه‌ها هم بسیار کند است.

ایران در رتبه ۶۴ جهان از نظر خطوط ریلی قرار دارد و سرعت قطارهای ایران حداکثر ۱۶۰ کیلومتر است درحالی سرعت قطارها در اروپا و برخی از کشورهای آسیا حداقل دو برابر این است.

تعدادی از کارشناسان صنعت هوایی در گفت‌وگو با خبرنگار آینده‌نگر مهم‌ترین چالش‌های این صنعت هوایی را اعلام کردند.

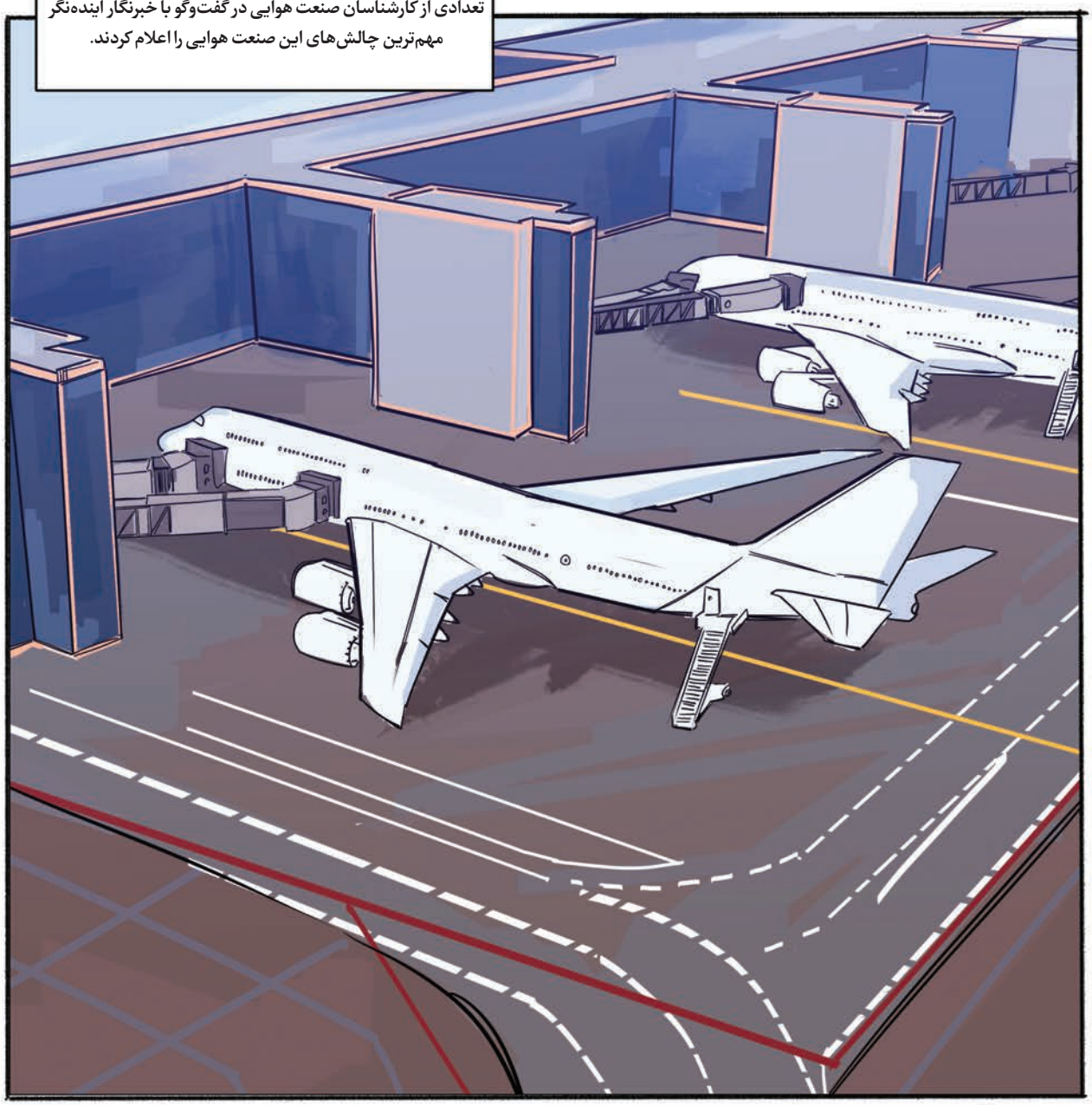

تحریم‌ها: تحریم‌های آمریکا و تعدادی از کشورها باعث شده شرکت‌های بین‌المللی به ایران هواپیمای جدید نفروشند.

فرسودگی ناوگان: میانگین عمر ناوگان هوایی ایران حدود ۲۸ سال است، که این رقم نسبت به میانگین ۱۱ تا ۱۵ سال جهانی، نگران کننده است.

تعداد ناچیز ناوگان: ایران تنها ۹ فروند هواپیمای باری دارد. تعداد هواپیماهای مسافربری قابل اتکای کشور هم زیر ۲۰ فروند است.

نبود قطعات یدکی: شرکت‌های بین‌المللی هواپیمایی به دلیل تحریم‌ها حاضر به فروش قطعات هواپیما به ایران نیستند.

ایمنی پایین: به دلیل قدیمی بودن ناوگان و نبود قطعات یدکی و خریدهای جدید، آمار سوانح هوایی در ایران بیشتر از میانگین جهانی است.

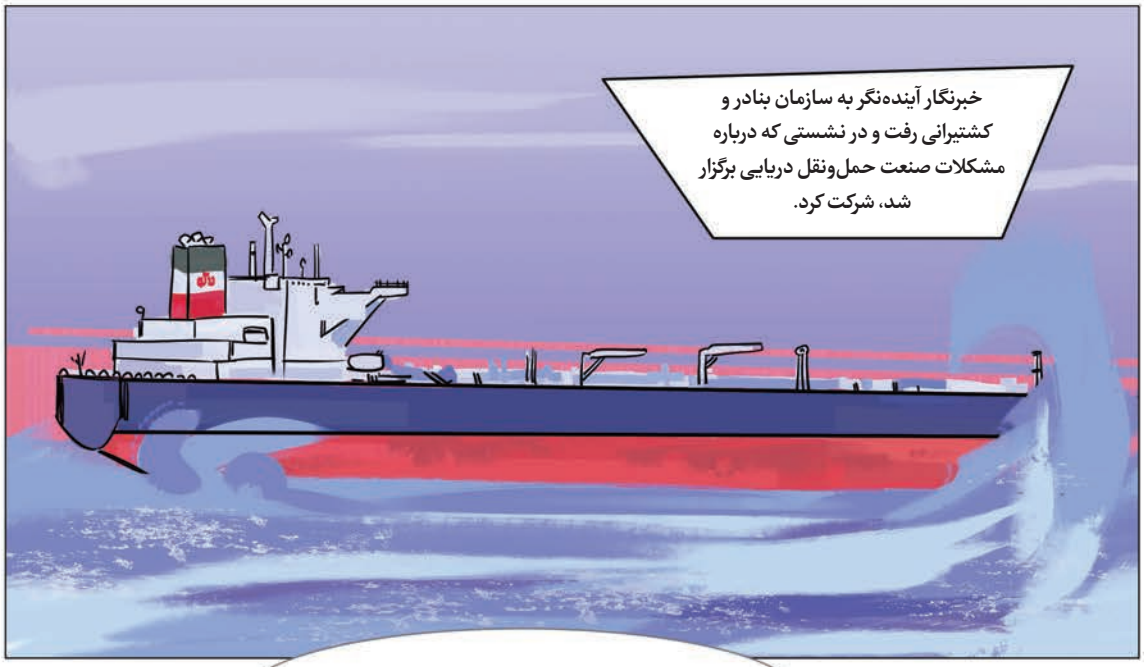
خبرنگار آینده‌نگر به سازمان بنادر و کشتیرانی رفت و در نشستی که درباره مشکلات صنعت حمل‌ونقل دریایی برگزار شد، شرکت کرد.
۹۰ درصد حمل‌ونقل بین‌المللی ایران از طریق کشتی صورت می‌گیرد و ایران ۵۸۰۰ کیلومتر مرز آبی دارد که پتانسیل بسیار مهمی محسوب می‌شود ولی از این ظرفیت تاکنون بهره چندانی نبرده‌ایم.
ایران اگرچه دارای ناوگان مناسبی از نظر کشتیرانی به‌خصوص نفت‌کش‌هاست ولی از نظر زیرساخت و لجستیک بندری و مدیریت از تمام کشورهای منطقه خلیج فارس جایگاه پایین‌تری دارد و همین باعث اتفاق تلخ انفجار بندرشهید رجایی شد.
تحریم‌ها دریانوردی ایران را با مشکل جدی مواجه کرده است؛ کشتی‌هایی که با پرچم ایران باشند دچار مشکل می‌شوند و از طرفی شرکت‌های بین‌المللی بیمه هم حاضر به بیمه کردن کشتی‌های ایرانی نیستند.

تجارت جهانی در عصر نااطمینانی

کنفرانس تجارت جهانی، چتهام هاوس ۲۰۲۶

نگار رنجبریان
خبرنگار بخش فرهنگ

کنفرانس «تجارت جهانی ۲۰۲۶» (Global trade 2026) بـه میزبانـی Chatham House، روز ۱۹ مارس ۲۰۲۶ بهصورت ترکیبی در محل چتهام هاوس در لندن و همزمان به شکل آنلاین از ساعت ۸ صبح تا ۷ عصر برگزار می‌شود. محل برگزاری، خانه تاریخی چتهام هاوس در میدان سنت‌جیمز لندن اسـت و هدف از برگزاری این کنفرانس، گردهم‌آوردن سیاسـت‌گذاران، رهبران جهان و مدیران ارشد کسب‌وکار، دسترسی به گفت‌وگوهای سطح‌بالا و ایده‌های اثرگذار عنوان شده‌است. محور اصلی دوره ۲۰۲۶ بر بررسی تحولات سیاست تجاری در جهانی متمرکز اسـت که در آن «امنیت اقتصادی» در بسیاری از اقتصادهای بزرگ بر منطق سنتی تجارت آزاد سایه انداخته و همزمان فشار چندپارگی ژئوپلیتیک، تاب‌آوری نظام چندجانبه را می‌آزماید. در معرفی رسمی کنفرانس، از محیطی سخن گفته می‌شود که برخی آن را «آشوب راهبردی» می‌خوانند و پیامدهای آن از شاخص‌های معمول تجارت فراتر رفته است؛ از تبدیل شدن زنجیره‌های تأمین به ابزار سیاست امنیت ملی تا رقابت فناورانه و کشـاکش بر سر مواد حیاتی که بر تعهدات اقلیمی اثر می‌گذارد. دستور کار کنفرانس بر همین مبنا، به این می‌پردازد که اقتصادهای بزرگ چگونه با این تغییرات سازگار می‌شوند و آیا نظام چندجانبه می‌تواند فشارهای ناشی از افزایش چندپارگی را تاب بیاورد یا خیر. فهرست موضوعات اعلام‌شده نشـان می‌دهد تمرکز نشست‌ها فقط بر تجارت به معنای کلاسیک نیسـت و موضوعاتی مانند سـازمان تجـارت جهانی، سیاست خارجی آمریکا، مدیریت منابع طبیعی، اتحادیه اروپا، نقش جهانی بریتانیـا و روابط خارجی چین نیز در کانون بحث قرار دارد؛ حوزه‌هایی که به‌طور مستقیم با آینده قواعد تجارت، تصمیم‌های سـرمایه‌گذاری و مسیر بازآرایی زنجیره‌های تامین پیوند می‌خورند.

چتهام هـاوس برنامـه دوره ۲۰۲۶ را در ۸ نشسـت طراحی کرده و از حضور بیش از ۳۰ سـخنران و بیش از ۵۰۰ شرکت‌کننده خبر می‌دهد. ترکیب حاضران بازتاب همین چندلایه بودن مسئله است. مقام‌های دولتی و نهادهای مرتبط با سیاست تجاری در کنار مدیران ارشد کسب‌وکار، نمایندگان جامعه مدنی، اقتصاددانان و تحلیلگران بازارهای جهانی و نیز کارشناسـان سـازمان‌های بین‌المللی حضور دارند. در فهرست سـخنرانان معرفی‌شده، چهره‌هایی از سازمان همکاری و توسـعه اقتصادی، نهادهای ملی تامین مالی صادرات، بانکداری بین‌المللی و اقتصاد بازارهای نوظهور، اندیشـکده‌ها و همچنین رسـانه‌های تخصصی تجارت دیده می‌شـود؛ ترکیبی که زمینه را برای سنجش راهبردهای مدیریت ریسک، تاب‌آوری زنجیره‌های تامین و انتخاب‌های سیاسـتی در برابر شـوک‌های آینده فراهم می‌کند. برگزاری حضوری در سـاختمان تاریخی چتهام هاوس در قلب لندن، فرصت شبکه‌سازی و نشست‌های محدودتر را افزایش می‌دهد و بنا بر توضیح برگزارکننده، بخشی از جلسات برای گفت‌وگوی صریح‌تر تحت «قاعده چتهام هاوس» و به‌صورت اختصاصی برای حاضران طراحی شده‌است.

خروجی کنفرانس بیشـتر در قالب تولید چارچوب‌های تحلیلی، تبادل تجربه میان ذی‌نفعان و روشـن‌تر کردن گزینه‌های سیاستی تعریف می‌شود. از جمله دستاوردهای شرکت در این کنفرانس، امکان شنیدن و گفت‌وگو با متخصصان برای فهم بهتر نحوه ناوبری نااطمینانی ژئوپلیتیکی، دیدار و شبکه‌سازی میان سیاست‌گذاری، کسب‌وکار و جامعه مدنی، و دریافت بینش درباره مگاتِرِندها(اَبَررَوندها) همراه با راهبردهای عملی برای مدیریت ریسک و تقویت تاب‌آوری ذکر می‌شود.

مروری بر کنفرانس تجارت جهانی ۲۰۲۵

دوره تجارت جهانی ۲۰۲۵ چتهام هاوس در روز ۲۷ مارس به‌صورت ترکیبی حضوری و آنلاین برگزار شد و مرکز ثقل آن بررسی مسیر حرکت تجارت جهانی به سوی «امنیت اقتصادی» بود. در چارچوب رسمی این دوره، گفته می‌شود پویایی‌های تجارت جهانی به نقطه عطف رسـیده است؛ افزایش قطعه‌قطعه شدن ژئوپلیتیکی و ظهور جنگ‌های تجاری در مناطق کلیدی، در کنار قدیمی شدن معماری نهادهای تجارت برای پاسخ به اقتصاد دیجیتال، محیطی ساخته کـه تصمیم‌گیران را به سـمت سیاست‌های محافظه‌کارانه‌تر سوق می‌دهد. در همین روایت، تاثیرات تغییرات اقلیمـی بر زنجیره‌های تامین نیز به‌عنـوان نیرویی یاد می‌شـود که نیاز بـه هماهنگی بین‌المللی را برجسته‌تر می‌کند. کنفرانـس ۲۰۲۵ پیامدهای این چرخش را از چنـد زاویه دنبال کرد؛ از اسـتفاده گسـترده‌تر از یارانه‌ها و تعرفه‌هـا تا بازطراحی زنجیره‌هـای تامین بـا توجه به هم‌سویی‌های ژئوپلیتیکی آینده و رشد توافق‌های کوچک‌تر. در دستور کار اعلام‌شده، بحث درباره اصلاح معماری تجارت جهانی و کارآمدی نهادهای چندجانبه مانند سازمان تجارت جهانی برای نیازهای تجارت مدرن جایگاه مهمی داشـت و همزمان، پیوند امنیت اقتصـادی با موضوعات فناوری پیشرفته و اقلیم به‌عنوان دو مگاتِرِند اثرگذار برجسته شد. برنامه همچنین به تنش‌های بخشـی مانند رقابت بر سر تولید خودروهای برقی و نقش ابزارهای تعرفه‌ای پرداخت و یک نشست کلیدی به جایگاه بریتانیا در چشم‌انداز تجارت جهانی اختصاص یافت. چتهام هاوس اعلام کرد بیش از ۵۰۰ نفر از بیش از ۴۰ کشـور در این دوره ثبت‌نام کرده‌اند و حدود ۶۰ درصد مخاطبان از پیشینه سیاسـت‌گذاری بوده‌اند. بیش از ۳۰ سخنران از طیف دولت، کسب‌وکار، سازمان‌های بین‌المللی و جامعه مدنی در بحث‌ها حضور داشتند و کنفرانس با بخش‌هایی برای گفت‌وگو و شبکه‌سازی پایان یافت.



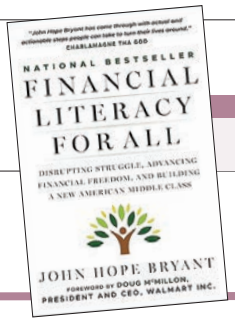

سواد مالی برای همه

نویسنده: جان هوپ برایانت

تاریخ انتشار: ۲۵ مارس ۲۰۲۵

در اقتصاد امروز، انتخاب‌های مالی روزمره، از مدیریت بودجه خانوار تا اســتفاده از خدمات اعتباری و تصمیم‌گیری درباره پس‌انداز، به دانشی نیاز دارد که بتواند در عمل به رفتار درست تبدیل شود. «توانمندی مالی» در تعریف بانک جهانی، ظرفیت درونی فرد برای عمــل کردن به نفع بهترین مصلحت مالیِ خود (با توجه به شرایط اجتماعی-اقتصادی) است؛ ظرفیتی که دانش، نگرش، مهارت و رفتار را دربر می‌گیرد و شامل مدیریت منابع و فهم، انتخاب و اســتفاده از خدمات مالی متناسب با نیازها می‌شود. داده‌های سنجش سواد مالیِ «پیزا ۲۰۲۲» نیز نشــان می‌دهد در ۱۴ کشور ارزیابی‌شده، به‌طور متوسط ۱۸ درصد از دانش‌آموزان به حداقل سطح تسلط پایه نمی‌رسند؛ یعنی نمی‌توانند دانســته‌های خود را در موقعیت‌های واقعی مسائل و تصمیم‌های مالی به کار بگیرند، و در همان گزارش تأکید شده که بهبود این مهارت‌ها می‌تواند به تصمیم‌های مالی هوشمندانه‌تر در سال‌های بعد کمک کند.

کتاب «سواد مالی برای همه» نوشته جان هوپ برایانت، خود را منبعی دســترس‌پذیر برای مخاطب عمومی معرفی می‌کند. در معرفی کتاب آمده است که این اثر گامی نخست و ساده‌خوان برای رسیدن به آینده مالی رضایت‌بخش‌تر است و به خواننده کمک می‌کند رابطه‌اش با «کار» و «پول» را بهتر بفهمد و مسیر مسائل مالی شخصی را روشن‌تر دنبال کند.

اهمیت ســواد مالیِ افــراد، فقط به خود آن‌ها وابســته نیســت؛ چرا که نادیده گرفتن این مهــارت می‌تواند باعث افزایش نابرابری اقتصادی، بدهی‌های بی‌رویه و از دست دادن فرصت‌های پیش‌آمده شود. از این رو برایانت معتقد است سواد مالی باید برای همه در دسترس باشد چون تاثیر آن فراتر از شخص، به خانواده، جامعه و اقتصاد ملی می‌رسد. او همچنین تاکید می‌کند که فراتر از تصمیم‌های فردی، سواد مالی باید در مدارس، دانشگاه‌ها، محل کار و جوامع ترویج شود تا همه، بدون توجه به سابقه یا وضعیت اقتصادی خود، توانایی مدیریت مالی را کسب کنند یا ارتقا ببخشند.

پیام اصلی کتاب این اســت که شکستن چرخه نابرابری مالی، تنها با توصیه‌های فردی ممکن نیســت، بلکه نیازمند ترکیبی از آموزش فراگیر، اصلاح نگرش نسبت به پول و ایجاد دسترســی عادلانه به ابزارهای مالی است. او سواد مالی را نه مهارتی لوکس، بلکه زیرساختی اجتماعی می‌داند که می‌تواند به شــکل‌گیری تصمیم‌های آگاهانه‌تر، کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی و تقویت تاب‌آوری خانوارها بینجامد. «ســواد مالی بــرای همه» از این منظر، هم دعوتــی برای یادگیری فردی است و هم فراخوانی برای سیاست‌گذاران و نهادهای اجتماعی تا آموزش مالی را به بخشــی پایدار از مسیر توسعه انسانی و اقتصادی تبدیل کنند.

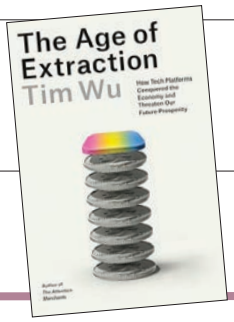

عصر استخراج

نویسنده: تیم وو

تاریخ انتشار: ۴ نوامبر ۲۰۲۵

اقتصاد دیجیتال با وعده «رایگان‌بودن» و سهولت آغاز شد، اما وقتی یک پلتفرم به گذرگاه اصلی خرید، جست‌وجو، تبلیغ یا ارتباط بدل می‌شود، قواعد بازی هم تغییر می‌کند. در این وضعیت، انحصار دیگر فقط مسئله قیمت نیست؛ مسئله این است که دروازه‌بان بازار یا همان پلتفرم پرمخاطب، می‌تواند با بالا بردن کارمزدها، سخت‌تر کردن دسترسی، یا جابه‌جا کردن سهم درآمد، ارزش را از کاربران و کســب‌وکارهای وابسته بیرون بکشد. در همین روایت، کاهش حساسیت سیاست‌گذاری نســبت به تمرکز قدرت، در قیاس با دوره‌ای که انحصارها «خطر سیاسی» تلقی می‌شدند، به تقویت این چرخه کمک کرده‌اســت. نتیجه می‌تواند اقتصادی باشد که در آن «استخراج» به جای نوآوری می‌نشیند و هزینه‌های پنهان و آشکار، آرام‌آرام روی دوش مصرف‌کننده و تولیدکننده می‌افتد. کتاب «عصر استخراج: چگونه پلتفرم‌های فناوری اقتصاد را تسخیر کردند و رفاه آینده ما را تهدید می‌کنند» نوشــته تیم وو، همین دگرگونی را به‌صورت یک روایت متمرکز و هشــداردهنده دنبال می‌کند. وو در معرفی‌های رسانه‌ای به‌عنوان حقوق‌دان و کارشناس ضدانحصار و نیز مشاور پیشین کاخ سفید معرفی می‌شود و رواج اصطلاح «بی‌طرفی شــبکه» را به او نســبت داده‌اند. روایت او از استخراج به این نکته گره می‌خورد که پلتفرم‌های مسلط، از جمله شــرکت‌هایی مانند آمازون، گوگل و متا، از مرحله جلب رضایت کاربر عبور کرده‌اند و به سمت بیشینه‌کردن درآمد از راه قیمت‌ها، کارمزدها و تاکتیک‌های انحصارگرایانه حرکت می‌کنند. در گزارش فایننشال تایمز، این الگو تنها به تبلیغات و داده ختم نمی‌شود. از راهبردهای وابسته‌سازی و اعتیادآفرینی گفته می‌شود و حتی به سرایت منطق پلتفرمی به حوزه‌هایی مانند سلامت و مسکن اشاره می‌شود؛ جایی که هزینه‌ها برای مصرف‌کننده بالا می‌رود و درآمد ارائه‌دهندگان خدمت پایین می‌آید. این گزارش همچنین اشــاره می‌کند که این نوع تمرکز می‌تواند دولت‌ها را به ســمت رابطه‌های نزدیک‌تر و کنترل‌گرانه‌تر با این قدرت‌های بزرگ سوق دهد. نتیجه‌ای که ترسیم می‌شود این است که انحصار اقتصادی، در بلندمدت ممکن اســت به تقویت الگوهــای اقتدارگرایانه در سیاســت و جامعه کمک کند. پیشنهادهای کتاب در نهایت به سیاست عمومی می‌رسد؛ اجرای جدی‌تر قواعد رقابت و ضدانحصار و ایده‌هایی شبیه بی‌طرفی پلتفرم‌ها برای زمانی که یک پلتفرم نقش زیرساخت پیدا می‌کند. برای توضیح امکان مهار قدرت‌های متمرکز، وو به قیاس‌های تاریخی برخورد با انحصارها و نمونه‌هایی مانند تجزیه شرکت ای‌تی‌اندتی (AT&T) اشاره می‌کند. در بخش پایانــی کتاب نیز بر ضرورت اعمال قواعد روشــن و الزامی برای حفاظت از مصرف‌کنندگان، کارگران، کســب‌وکارهای کوچک و حتی دموکراســی در برابر پلتفرم‌های مسلط تأکید شده‌است؛ قواعدی که اگر دیر برسند، «عصر استخراج» به هنجار تازه اقتصاد بدل می‌شود.

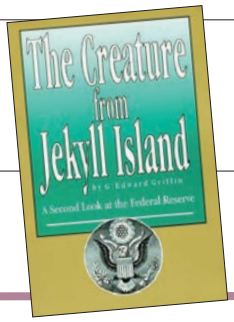

موجود جزیره جکیل

نویسنده: جی. ادوارد گریفین

تاریخ انتشار: ۱ ژانویه ۲۰۱۰

روایت کتاب شبیه صحنه‌پردازی یک پرونده آغاز می‌شود؛ سفری شــبانه، گروهی محدود و دور از چشم، و جزیره‌ای دورافتاده در ساحل جورجیا. نام «جزیره جکیل» در تاریخ شکل‌گیری نظام بانکی آمریکا هم ردپا دارد؛ فدرال رزرو در پژوهش تاریخی خود یادآوری می‌کند که در ســال ۱۹۱۰ گردهمایی محرمانه‌ای در همین جزیره، زمینه‌های فکری طرحی را گذاشت که بعدتر به تاسیس فدرال رزرو انجامید. گریفین این نقطــه را به نماد تبدیل می‌کنــد. به‌زعم او، «موجود» (Creature) همان ســازوکاری است که پشت درهای بسته طراحی شد و بعد، اقتصاد را با قواعد خودش اداره کــرد. «The Creature from Jekyll Island: A Second Look at the Federal Reserve» اثر جی. ادوارد گریفین، عمداً از قالب کتاب درسی فاصله می‌گیرد و خودش را معما معرفی می‌کند. نویسنده در کتاب می‌گوید قرار نیست مسیر را صرفاً خطی و آموزشی جلو ببرد، بلکه می‌خواهد خواننده را قدم‌به‌قدم در یک کشــف همراه کند. روایتی خواندنی از چگونگی ســاخت پول و افراد موثر در جریان آن.

هسته اســتدلال گریفین این است که فدرال رزرو یک نهاد صرفاً فنی نیست و باید آن را از زاویه قدرت دید. تشریح تاریخ فــدرال رزرو، توضیح این که چگونه دولت آمریکا از آن به مثابه ابزاری بــرای فریب مالیات‌دهندگان و کنترل اقتصاد جهانی استفاده کرد و چطور این سازوکار بر گردش پول میان شهروندان، کســب‌وکارها، بانک‌ها و دولت تاثیر می‌گذارد، از مسایلی است که در این کتاب به آن‌ها پرداخته شده‌است.

پیتر کونتی-براون در یک پژوهش دانشــگاهی درباره حکمرانی بانک‌های فدرال رزرو، از این کتاب به‌عنوان روایت محبوب جریان‌های توطئه‌محور یاد می‌کند و صراحتاً توصیه می‌کند آن را «برای ســرگرمی، نه برای اطلاع» بخوانند. با این حال، در نوشته‌های پژوهشیِ مربوط به تاریخ و حکمرانی فدرال رزرو، کتاب گریفین بیش از هر چیز به‌عنوان یکی از نقدهای بسیار شناخته‌شده و پرارجاع علیه این نهاد معرفی می‌شود؛ نقدی که از «نشست محرمانه جزیره جکیل» برای صورت‌بندیِ روایت خود اســتفاده می‌کند. همان نوشته‌ها تأکید می‌کنند که اصل آن نشســت واقعیت تاریخی دارد، اما «مخلوقی» که در روایت کتاب از دل آن بیرون می‌آید، از نظر ساختار حکمرانی و نحوه اداره، شباهت اندکی به فدرال رزرویی دارد که در نهایت در قانون ۱۹۱۳ شــکل گرفت. بنابراین کتاب را می‌توان به‌عنوان یک متن روایی اثرگذار و جدلی خواند، اما برای داوری تاریخی دقیق، باید ادعاهایش را با پژوهش‌های تخصصی‌تر سنجید.



شخصیت اقتدارگرا

نویسندگان: تئودور آدورنو، الس فرنکل-برونسویک، دنیل جی. لوینسون، آر. نویت سنفورد

تاریخ انتشار: ۲۷ آگوست ۲۰۱۹

رهبرپرستی، اطاعت، دشمن‌سازی؛ فاشیسمِ کلاسیک معمولاً با همین سه کلیدواژه در ذهن بسیاری نقش می‌بندد. ستایش اقتدار، حساسیت شدید به انحراف از هنجار و میل به پیدا کردن یک مقصر بیرونی یا درونی هم از دیگر ویژگی‌های این ایدئولوژی است. نویسندگان «شخصیت اقتدارگرا» دقیقاً از همین نقطه وارد می‌شوند و می‌پرسند چه نوع الگوی نگرشی و شخصیتی می‌تواند آمادگی پذیرش چنین ایدئولوژی‌هایی را بالا ببرد. در نگاه آن‌ها، مسئله فقط «عقیده سیاسی» نیست؛ مجموعه‌ای از گرایش‌های نسبتاً پایدار، مثل قالب‌گرایی، تسلیم در برابر قدرت مشروع، پرخاشگری علیه هنجارشکنان و بدگمانی، می‌تواند زمینه را برای تعصب و طرد «دیگری» فراهم کند. بنابراین کتاب، فاشیسم را نه صرفاً به‌عنوان یک برچسب تاریخی، بلکه به‌مثابه مجموعه‌ای از تمایلات قابل سنجش و ریشه‌دار در تجربه اجتماعی-روانی بررسی می‌کند. کتاب «The Authoritarian Personality» حاصل پروژه‌ای پژوهشی است که می‌کوشد این الگو را هم توصیف کند و هم اندازه‌گیری. متن، با ابزارهای سنجش نگرش‌ها کار می‌کند؛ مقیاس‌هایی برای سنجش گرایش‌های ضدیهودی، قوم‌مداری و محافظه‌کاری سیاسی-اقتصادی، و مهم‌تر از همه «مقیاس فاشیسم» (F-Scale) که برای شناسایی آمادگیِ پذیرش باورهای فاشیستی طراحی شد. در این چارچوب، «سندرم اقتدارگرایی» به‌صورت مجموعه‌ای از خصیصه‌های به‌هم‌پیوسته ترسیم می‌شود: از قالب‌گرایی و ستایشِ سنت، تا تسلیم در برابر قدرتِ مشروع، پرخاشگری علیه نقض‌کنندگان هنجار، بدگمانی و فرافکنی، علاقه به «قدرت و زمختی»، و حساسیتِ افراطی نسبت به امور جنسی. کتاب این صفات را صرفاً فهرست نمی‌کند؛ می‌کوشد نشان دهد چگونه در کنار هم عمل می‌کنند و چرا در برخی افراد خوشه می‌سازند. گرایشات اقتدارگرایانه وقتی در سیاست برجسته می‌شود، در اقتصاد هم می‌تواند به ترجیح هدایت از بالا و بی‌اعتمادی به سازوکارهای رقابتی و مستقل بینجامد. این کتاب نشان می‌دهد که «نگرش اقتدارگرا» صرفاً یک موضع سیاسی نیست، بلکه خوشه‌ای از تمایلات سنجش‌پذیر مثل اطاعت از اقتدار، پرخاشگری علیه هنجارشکنان، قالب‌گرایی و بدگمانی است. همین الگو، زمینه پذیرش سیاست‌های اقتصادی سخت‌گیرانه را هم می‌سازد؛ سیاست‌هایی که وعده می‌دهند با تمام قوا بحران را جمع کنند، مخالفان یا گروه‌های نامطلوب را مقصر معرفی کنند و نظم را به هر قیمت حفظ کنند.



قصه‌ها

کارگردان: رخشان بنی‌اعتماد

محصول سال: ۲۰۱۴

«می‌دونی آقا چی آتیشم می‌زنه؟ این‌که این مادر یک کلوم نگفت پسر، این‌همه سالا چی بود به سر ما آوردی؟ کاش می‌زد تو گوشم، کاش یه کاری می‌کرد دردم می‌اومد...» مسافر تاکسی در حالی که از خیابان‌های خلوت تهران در آخر شب فیلم‌برداری می‌کرد، به این حرف‌های راننده گوش می‌داد. مرد دوربین به دست، اولین حلقه از زنجیر «قصه‌ها» است. زنجیری متشکل از ۷ حلقه مرئی و هزاران حلقه نامرئی که از این زنجیر، سفره‌ای به مساحت تمام شهرها می‌سازند. آدم‌های به هم پیوسته، مشکلات به هم متصل و قصه‌هایی که در عین متفاوت بودن، در هم تنیده‌اند. فیلم «قصه‌ها» ساخته رخشان بنی‌اعتماد، همین پیوند پنهان میان آدم‌ها و زخم‌هایشان را روایت دنبال می‌کند؛ روایاتی که از دل تهران بیرون می‌آیند و نشان می‌دهند هیچ رنجی جدا از رنج‌های دیگر نیست، همان‌طور که هیچ تصمیمی در زندگی روزمره، بی‌اثر بر دیگری نمی‌ماند.

«قصه‌ها» در بخش مسابقه هفتاد و یکمین جشنواره ونیز نمایش داده شد و جایزه بهترین فیلمنامه را برای رخشان بنی‌اعتماد و فرید مصطفوی به ارمغان آورد. در ادامه همین مسیر بین‌المللی، این فیلم در جشنواره فیلم تورنتو نیز نمایش داده شد؛ نشانه‌ای دیگر از اینکه روایتِ روزمره، وقتی دقیق و جزئی نوشته شود، می‌تواند مرزهای جغرافیایی را هم پشت سر بگذارد. فیلم، ساختاری اپیزودیک و چندصدایی دارد؛ ساختاری که اگر فیلمنامه نتواند ضرباهنگ و پیوند میان روایت‌ها را مهار کند، خیلی زود به پراکندگی می‌رسد. اما در «قصه‌ها»، فیلمنامه دقیقاً نقش همان نخ نامرئی را بازی می‌کند؛ شخصیت‌هایی که از فیلم‌های پیشینِ بنی‌اعتماد آمده‌اند، حالا در موقعیت‌های تازه کنار هم می‌نشینند و مخاطب را قدم‌به‌قدم به این فهم می‌رسانند که بحران‌های شخصی، اغلب برآمده از سازوکارهای اجتماعی‌اند. معضلات شخصیت‌ها، از خشونت خانگی تا تضییع حقوق کارگران، زاییده جامعه‌ای فقیر و بی‌پاسخگوست؛ جایی که تن‌فروشی، مسافرکشی شبانه و پناه به اعتیاد، نه تصمیم خودخواسته، بلکه راهِ بقاست. تماشای «قصه‌ها» شبیه به قدم‌زدن در خیابان‌های شهر است؛ همان‌قدر روزمره، همان‌قدر ملموس. روایتی نمایانگر وضعیت اقتصاد اجتماعی، که تصویری روشن از اینکه فشار معیشت چگونه به رفتارها، روابط و سرنوشت آدم‌ها شکل می‌دهد.



همه آنچه کوهستان می‌بخشد

کارگردان: آرش رخشا

محصول سال: ۲۰۲۴

مستند «All The Mountains Give»، روایت دو دوست جوان کُرد به نام حمید و یاسر است که در روستایی مرزی زندگی می‌کنند و برای گذران زندگی ناچارند مشغول کولبری کالای غیررسمی از مسیرهای سخت و پرخطر میان ایران و عراق شوند. فیلم طی حدود شش سال با آن‌ها همراه می‌ماند و کار روزانه‌شان را در دل برف، یخبندان و گذرگاه‌های کوهستانی ثبت می‌کند؛ کاری که دستمزدش به وزن بار وابسته است و هر سفر می‌تواند به قیمت جان تمام شود. در کنار مسیرهای نفس‌گیر، دوربین به خانه‌ها هم سر می‌زند. مسئولیت‌های خانوادگی، مراقبت از نزدیکان و رؤیاهای نیمه‌تمام، مثل امید به داشتن کارِ باثبات‌تر، دائماً با واقعیتِ «بازگشت به کوه» برخورد می‌کند. نتیجه، روایتی است که قاچاق را نه به‌عنوان ماجراجویی، بلکه به‌عنوان یک «شغل ناگزیر» در حاشیه اقتصاد نشان می‌دهد؛ شغلی که کالاهای روزمره را از مسیرهایی می‌آورد که قانون، آن را غیرقانونی می‌خواند اما زندگی، به آن تکیه کرده‌است.

این مستند بلند، نخستین اثر بلند آرش رخشا است؛ فیلمسازی که خودِ مستند را نیز فیلم‌برداری کرده و مستندش در جشنواره‌های معتبری مثل ادینبرو و DOC NYC نمایش داده شده‌است. فیلم در مدار جشنواره‌های مستند و کوهستان هم دیده شد و جوایزی از جمله جایزه بزرگ در Kendal Mountain Festival ۲۰۲۵ و جایزه بهترین فیلم‌برداری در DOKer ۲۰۲۵ را از آن خود کرده‌است.

«همه آنچه کوهستان می‌بخشد» یک مطالعه میدانی از اقتصاد غیررسمیِ مرز است؛ وقتی اشتغال رسمی و پایدار کمیاب می‌شود، «ریسک» به سرمایه بدل می‌شود و بدن کارگر ابزار تولید. اما خطر به سرما و پرتگاه محدود نمی‌شود. مین‌های باقی‌مانده از جنگ ایران و عراق هم در مسیرها حضور دارند و مرگ، یک احتمال روزانه است؛ تا جایی که گزارش گاردین به مرگ حدود ۲۰۰ کولبر در سال اشاره می‌کند. در این بازار کارِ بی‌قاعده، هزینه‌های پنهان فقط فرسایش جسمی نیست؛ اضطراب دائمی، تعلیق روانی و نیاز به پناه بردن به لحظه‌های کوتاهِ آرامش خانگی هم بخشی از اقتصاد بقاست؛ همان سرمایه عاطفی که به آن‌ها توان تکرار این چرخه را می‌دهد.

پادکست «رادیو کار نکن»

کار به مثابه زندگی

«رادیو کار نکن» پادکستی روایی-گفت‌وگومحور درباره کار و مسیرهای حرفه‌ای اســت. تعریف کلی برنامه، روایت زندگیِ آدم‌هایی است که با شغلشان زندگی می‌کنند؛ گفت‌وگویی درباره «شغل» با افرادِ مختلف، با تمرکز بر تجربه‌های واقعیِ کار، تصمیم‌ها و انتخاب‌های مسیر. این قاب، کار را صرفاً عنوان شغلی نمی‌بیند؛ بلکه به فرازوفرود یادگیری، تغییر مســیر، خطاهــا و درس‌های راه می‌پردازد تا تصویر ملموسی از زیست حرفه‌ای ساخته شود. محتوای اکثر گفت‌وگوها در بخش وبلاگ وبسایت «رادیو کار نکن» به صورت متنی در دسترس است. علاوه بر این، بخش مقالات سایت به موضوعات مکمل مسیر شغلی، از جمله نکات مصاحبه کاری و معرفی مهارت‌های لازم برای کارآفرینی پرداخته می‌شود؛ محتوایی که به‌صورت آموزشی و قدم‌به‌قدم تدوین شده‌است. از دیگر فعالیت‌های این مجموعه، برگزاری دوره‌های طراحی مســیر شغلی و آموزشی مثل دوره چگونه استخدام شویم، مدیریت مالی شخصی و یادگیری مهارت و کسب درآمد است. در مجموع گوش سپردن به پادکســت «رادیو کار نکن»، تصویری از تجربه نقشه راه افراد متفاوت برای مسیرهای شغلی مختلف ایجاد می‌کند و برآیند فعالیت‌های این مجموعه، ترکیبی از «روایت‌های واقعــی»، «چارچوب‌های عملی» و «آموزش ساختاریافته»است.

اپیزودهای پیشنهادی

مرتضی هداوندی: مدیرعامل کارخانه و سرمربی تیم والیبال



در این قسمت از «رادیو کار نکن» با مرتضی هداوندی همراه می‌شویم؛ مهندسی که رازین پلیمر را به تنها تولیدکننده ورق PVBدر غرب آســیا رسانده و همزمان تیم والیبالش را بی‌حاشیه تا لیگ برتر بالا آورده‌است. روایت کارخانه، از ایده‌یابی دقیق و رصد داده‌های گمرکی و نمونه‌ســازی‌های سختگیرانه آغاز می‌شود و تا فروش پایدار و صادرات منطقه‌ای پیش می‌رود، اما در میانه راه، اخلاق حرفه‌ای نیز حفظ می‌شود؛ بازپرداخت تعهدات ارزی در اوج نوسان، پرهیز از رانت و حمایت دستوری، و اتکا به رقابت واقعی با کیفیت و قیمت منصفانه. هداوندی از روزمرگی‌های پرچالش می‌گوید، از بوروکراسی و چندنرخی بودن ارز و سوءظن‌های کیفی. او بعد از سال‌ها کارخانه‌داری، علاقمندی قدیمی ورزش را به عمل تبدیل کرد و برای حمایت بی‌حاشیه از استعدادها، سرمربی والیبال شد. ترکیبی از کارخانه‌داری دانش‌بنیان و مربی‌گری موفق در یک مسیر منسجم، روایت این قسمت از پادکست «رادیو کارنکن» را شکل می‌دهد

محمد سمیعی: مسیر درآمد دلاری از مارکتینگ



این قسمت از «رادیو کار نکن» گفت‌وگویی با محمد سمیعی درباره مسیر درآمد دلاری از مارکتینگ است. مهمان برنامه پیش‌تر در ریحون، کشــمون و اسنپ کار کرده و اکنون با این دغدغه پیش می‌رود که شرکت‌های خارج از ایران به نیروی متخصص نیاز دارند و بسیاری از متخصصان داخل ایران به‌دنبال درآمد دلاری‌اند؛ بنابراین مسیری برای اتصال ساده‌تر و گسترده‌تر این دو سمت می‌سازد. گفت‌وگو از شناسایی بهترین فرصت‌های شغلی در مارکتینگ شروع می‌شود و تا تعیین نقطه شروع مسیر و مهارت‌های لازم برای ادامه مسیر پیش می‌رود. همچنین تفاوت‌های مارکتر ایرانی و خارجی و نکاتی که از دل تجربه شخصی مهمان استخراج شده‌است. در خلال بحث، به پرسش‌های عملی درباره مسیر یادگیری، شناخت موقعیت‌های مناسب و شکل‌دادن به همکاری با کارفرمای خارجی پرداخته می‌شود تا شنونده تصویری منظم از مراحل ورود و رشد در این مسیر به دست آورد. خروجی اپیزود، مجموعه‌ای از نشانه‌ها و نکات راه برای کسانی است که می‌خواهند توانمندی بازاریابی خود را به فرصت‌های بین‌المللی پیوند بزنند

مقداد ولایی: هم‌بنیان‌گذار و هم‌مدیرعامل جاب‌ویژن

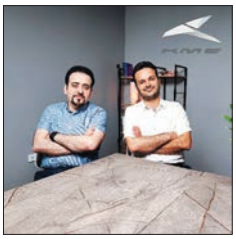

کارآفرینی فقط خطی رو به بالا نیست؛ میانِ موفقیت‌های مقطعی و شکست‌های آموزنده، بارها نیاز به بازتعریف مسیر پیش می‌آید. آنچه کسب‌وکاری را نگه می‌دارد، ترکیبی از دید بلندمدت، انضباط اجرا و یادگیری پیوسته از واقعیت بازار است. در این قسمت از «رادیو کار نکن»، گفت‌وگویی با مقداد ولایی، هم‌بنیان‌گذار و هم‌مدیرعامل جاب‌ویژن می‌شنویم؛ رتبه ۱۰ کنکور ریاضی ۱۳۸۴ که به‌جای شریف، برق تهران را برگزید و سپس مسیرش را در MBA شریف ادامه داد. مسیر گفت‌وگو روی روایت شکل‌گیری جاب‌ویژن و رقابت قدم‌به‌قدم با بازیگران بزرگ می‌ایستد. در ادامه، اثر هوش مصنوعی بر بازار کار واکاوی می‌شود؛ این‌که چه مهارت‌هایی پررنگ‌تر شده، فرایندهای جذب و ارزیابی چگونه دگرگون می‌شود، و برای هر دو سوی میز چه فرصت‌هایی شکل می‌گیرد. کارآفرینی داده‌محور، تصمیم‌گیریِ چابک، نه گفتنِ استراتژیک و تربیتِ نیرو، از جمله موضوعاتی است که در این قسمت پادکست «رادیو کار نکن» می‌شنوید

زنگ خشکسالی

آیا کشاورزی عامل اصلی بحران آب در ایران است؟



کشاورزی: از امنیت غذایی تا تخریب محیط زیست

چالش‌های بنیادی در سیاست‌گذاری بخش کشاورزی و غذا در ایران



محمدحسین عمادی

نماینده دائم و سفیر سابق ایران در سازمان خواروبار جهانی «فائو»

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره آینده خودکفایی، امنیت غذایی و معرفت‌شناختی آن بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

۱ امنیت غذایی به معنی فراهم بودن غذای کافی به‌منظور دسترسی فیزیکی و اقتصادی آحاد جامعه به غذای کافی سالم و مغذی به‌صورت پایدار هست. لذا چند رکن در امنیت غذایی موردتوجه است که عبارت‌اند از: موجود و فراهم بودن غذا، دسترسی فیزیکی و اقتصادی آحاد جامعه، پایداری سیستم تولید غذا و عدم تخریب محیط‌زیست. اصلی‌ترین مأموریت بخش کشاورزی و غذا، تأمین غذای سالم، مغذی و کافی برای آحاد جمعیت روبه رشد جهان است. درعین‌حال باید این واقعیت را پذیرفت که میزان کل غذای تولیدشده در جهان برای تغذیه تمامی جمعیت فعلی کافی است، اما مسئله اصلی دسترسی فیزیکی و مهم‌تر توان اقتصادی آحاد جامعه برای خرید غذا است؛ به‌طوری‌که علت اصلی فقر غذایی در بسیاری از کشورها ازجمله کشور خودمان قدرت اقتصادی و عدم توان خرید مردم است. مطابق آمار سازمان خواروبار جهانی حدود ۹۲۶ میلیون فرد گرسنه در جهان وجود دارد و بیش از دو میلیارد و پانصد میلیون نفر از جمعیت جهان با نوعی از سوءتغذیه دسته و پنجه نرم می‌کنند. باید به این نکته نیز اذعان نمود که شاخص‌ها و معیارهای گرسنگی، فقر غذایی و سوءتغذیه نیز در دو دهه گذشته تغییرات فراوانی به خود دیده است. روش متداول و مرسوم در تعیین گرسنگی میزان کالری دریافتی هست اما این شاخص تغییرات زیادی کرده و هم‌اکنون طبق تعریف یونیسف و سازمان جهانی بهداشت، مبنای سنجش گرسنگی نیاز سلولی به ماده غذایی سالم، بهداشتی و مغذی مورد نیاز تمام سلول‌های بدن تعبیر می‌شود. بدیهی است اگر تعاریف دقیق و پیچیده جدید را مدنظر بگیریم، تعداد گرسنگان و افراد مبتلابه سوءتغذیه به‌مراتب بیش از اعداد اعلام‌شده خواهد بود و پدیده امنیت غذایی از پیچیدگی و وخامت بیشتری برخوردار خواهد بود.



۲ مخاطرات متعددی پایداری سیستم غذا و تولید کشاورزی را تهدید می‌کند. گذشته از شرایط نامناسب امنیت غذایی در حال حاضر و روند افزایشی تعداد گرسنگان جهان، دورنمای جهانی، منطقه‌ای و ملی امنیت غذایی نیز چهره نگران‌کننده‌ای دارد. در کنار عدم دسترسی مناسب و عادلانه به غذا، پایداری در تأمین آن نیز در بحث امنیت غذایی حائز اهمیت است و هم‌اکنون این دوام و پایداری در کشورهای جهان وضعیت بحرانی دارد. پایداری به این معنا است که بین منابع پایه، گونه‌ها و اکوسیستم‌ها با حجم برداشت و تأمین غذا در بلندمدت تعادل وجود داشته باشد. در حال حاضر بخش کشاورزی و غذا نه‌تنها به محیط‌زیست ضربه اساسی وارد نموده است، بلکه خود نیز به‌شدت تحت تأثیر عوامل اقلیمی و محیط‌زیستی قرار گرفته است به‌نحوی‌که ادامه روند کنونی سیستم غذا در جهان امکان‌پذیر نیست. کاهش فزاینده منابع پایه کشاورزی که اصلی‌ترین آن‌ها عبارت است از آب‌وخاک و تنوع زیستی، بحران‌های اصلی را در تأمین امنیت غذای پایدار ایجاد می‌کند. در موضوع آب بسیاری از کشورها و به‌خصوص ایران با پدیده بحران و ورشکستگی آب مواجه است. به‌علاوه ما با کاهش کیفیت زمین‌های کشاورزی و خاک هم روبه‌رو هستیم؛ روند فرسایش خاک در ایران به دلیل بغرنج بودن مسئله آب به حاشیه رفته اما موضوعی است که دیر یا زود مشکل‌آفرین خواهد شد. مقوله دیگر فرسایش تنوع زیستی است که با به مخاطره انداختن اکوسیستم و از بین بردن گونه‌های ژنتیکی باعث تزلزل جدی در پایداری بیولوژیک سیستم غذا شده است. بخش کشاورزی و غذا با بهره‌برداری ناصحیح از منابع زیستی به‌عنوان یکی از متهمان اصلی تغییرات اقلیمی است؛ درعین‌حال به خاطر نیاز کشاورزی به منابع پایه اصلی‌ترین قربانی تغییرات اقلیمی نیز به شمار می‌رود و بیش از سایر بخش‌های اقتصادی آسیب خواهد دید. تغییرات سریع اقلیمی که به‌نوعی تب و تشنج در ظهور بحران‌های زیست‌محیطی (خشکسالی و سیل و سرمازدگی غیر نرمال) کره زمین است و منجر به تغییرات حدی(Extreme Weather) شده است، اساساً الگوی آب و هوایی، زیست تمام گیاهان و جانوران را دستخوش تغییرات غیرقابل‌پیش‌بینی کرده و بدیهی است کشاورزان اصلی‌ترین قربانی این تحولات غیرقابل‌پیش‌بینی خواهند بود.

۳ در کنار مسائل اقلیمی و تهدیدهای متعددی که استمرار تولیدات کشاورزی را تهدید می‌کند، حوزه عرضه و تقاضای محصولات کشاورزی نیز به‌سرعت در حال تغییر هست. روند سریع شهرنشینی و چالش‌های آن از مهم‌ترین عوامل تهدیدکننده امنیت غذایی و افزایش گرسنگی در جهان هست. بخش کشاورزی می‌بایست تا سال ۲۰۵۰ برای جمعیتی معادل ۹٫۶ میلیارد نفر را غذا تهیه کند. درحالی‌که نرخ سریع شهرنشینی دو مشکل ایجاد می‌کند؛ اول، روستایی تولیدکننده به شهرنشین مصرف‌کننده بدل می‌شود ثانیاً، اراضی کشاورزی و منابع آب کشاورزی که برای تولیدات کشاورزی صرف می‌شود به عرصه ساخت‌وساز شهری تبدیل می‌شود. این در حالی است که همچنان معاش ۵۷۳ میلیون خانوار کشاورزی در سطح جهان کماکان متکی به فعالیت‌های کشاورزی است.

۴ گذشته از چالش‌های عمده و تأثیرگذار که در بالا به آن اشاره شد شش چالش دیگر کشاورزان و سیستم غذا و کشاورزی را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار داده است: شاید مهم‌ترین و اولین عامل، تحولات اقلیمی باشد که در کوتاه‌مدت و بلندمدت باعث فشار و محدودیت در بهره‌برداری از منابع پایه

پسماند غذای رستوران‌های چین و آمریکا معادل کل غذای مغذی جمعیت آفریقا را تأمین می‌کند. هرچقدر به تولید بیشتر غذا توجه کنیم عملاً منابع پایه برای تولید بیشتر غذا فشار بیاورید، مسئله را حل نکرده‌اید و به هدف امنیت و اقتدار غذایی دست پیدا نمی‌کنید، بلکه به تخریب منابع پایه کمک کرده‌اید.

کشاورزی شود که به آن مفصلاً اشاره شد. تأثیر تغییر الگوی معیشت و شهرنشینی و الگوی مصرف مصرف‌کنندگان تحت عنوان تقاضای بازار در سطح جهان بر افزایش تقاضا به تولیدات کشاورزی شده است. الگوی مصرف مردم به دلیل اختلاف طبقاتی تغییر کرده است. به‌نحوی‌که اولاً دسترسی بیشتر مردم میزان مصرف غذا را افزایش داده، ثانیاً شکاف طبقاتی باعث شده ثروتمندان عمدتاً در کشورهای توسعه‌یافته به سمت مصرف گوشت قرمز و افراد فقیر ساکن در کشورهای توسعه‌نیافته و درحال‌توسعه به دلیل فقر دسترسی کمتری به غذای سالم داشته و دچار سوءتغذیه شده و صرفاً به سمت تأمین کالری و تغییر مصرف به‌خصوص از غلات هستند. درواقع این تحول الگوی مصرف و نیز تغییر در تقاضای بازار است که در سطح جهانی و ملی بر جهت‌گیری سیستم غذا و صنعت کشاورزی تأثیرگذار است.

۵ مسئله دیگر که بر بخش کشاورزی از منظر بین‌المللی تأثیرگذار است عبارت است از رقابتی شدن عرضه محصولات در بازار جهانی همراه با تعاملات اقتصادی است. همراه با روند جهانی‌شدن علاوه بر بازگشایی مرزها، کشاورزان با رقابتی سخت روبرو هستند.

همزمان با ظهور بیماری‌های عالم‌گیر، قوانین سختگیرانه بهداشتی و استانداردهای جهانی برای تجارت محصولات کشاورزی بیشتر شده و به همین علت نظارت‌های جدی و بهداشتی و سلامتی بین‌المللی محدودیت جدی برای کشاورزان در فرآیند تولید، فرآوری و بسته‌بندی و صادرات ایجاد کرده است.

افزایش درگیری‌های منطقه‌ای و جهانی همچون جنگ اکراین تنش‌های جدی و غیرقابل پیش‌بینی به بازار کشاورزی وارد کرده است. این امر بر تصمیم‌گیری‌های تجاری و تعرفه‌های گمرکی و مالیات صادرات و واردات تأثیر گذاشته و به‌عنوان عوامل ضربه زننده به کشاورزان و ثبات فرآیند تولید کشاورزی وارد می‌کند. در این شرایط قطعاً تصمیمات خلق‌الساعه دولتی مانعی بزرگ‌تر از مرز بر سر راه صادرات و واردات بخش کشاورزی است.

کاهش محسوس حمایت‌ها و یارانه‌های دولتی از بخش کشاورزی از دیگر چالش‌هایی است که میزان حمایت بخش عمومی از فعالیت‌های کشاورزی را کاسته است. در نیم‌قرن اخیر در کشورهای توسعه‌یافته بخش کشاورزی همواره موردحمایت بخش دولتی و بودجه عمومی بوده است اما شرایط اقتصادی و بحران‌های مالی و اخیراً بحث پاندمیک باعث شده دولت‌ها حمایت خود را از این بخش بخصوص در قسمت تحقیقات و توسعه و فناوری محدود کنند.

راه‌حل مواجهه با مشکلات فوق چیست؟ چه شیوه و اهدافی را باید دنبال کنیم تا بتوانیم بر این مشکلات فائق بیاییم. جهت حل مشکل اول باید شناخت کامل و دقیقی از مشکلات داشته باشیم و همین‌جا است که متوجه می‌شویم بسیاری از بررسی و اظهارنظرهایی که درباره سیستم غذا و بخش کشاورزی می‌شود با مشکلات عدیده‌ای روبروست و واقعیت امر بسیار پیچیده‌تر است؛ به‌خصوص وقتی بخواهیم ابعاد معرفت‌شناسی موضوع را موردبررسی قرار دهیم. شناخت ناصحیح و سیاست‌گذاری‌های اشتباه بین‌المللی و دولتی شاید مهم‌ترین دلایل مشکلات بخش کشاورزی و تأثیرات مخرب زیست‌محیطی باشد. به همین دلیل بهتر است به این چالش که نتیجه شناخت‌شناسی اشتباه سیاست‌گذاران بخش کشاورزی و سیستم غذا است اشاره کرد

اگر به خواهیم به‌صورت مسئله منطقی نگاه کنیم، یک راه‌حل اصلی برای فائق آمدن بر مشکلات امنیت غذایی وجود دارد و آن افزایش تولید از طریق افزایش بهره‌وری و بهبود تکنولوژی تولید است. این خواسته با عنوان‌هایی چون افزایش بهره‌وری، صنعتی کردن کشاورزی، مدرن‌سازی کشاورزی، کشاورزی هوشمند غیره شنیده می‌شود. اما بسیاری از این توصیه‌ها بر مبنای تفسیر و تحلیلی با پیش‌فرض‌های ناصحیح استوار است. برای مثال در حوزه امنیت غذایی همان‌گونه که اشاره شد علت فقر و گرسنگی جهانی عدم وجود غذا نیست، بلکه دسترسی به غذای موجود دچار مشکل است. حتی کاهش ضایعات و تلفات غذایی به‌تنهایی می‌تواند از هدر رفتن بیش از ۳۰ درصد غذای تولیدی بیانجامد. به‌عنوان‌مثال پسماند غذای رستوران‌های چین و آمریکا معادل کل غذای مغذی جمعیت آفریقا را تأمین می‌کند. هرچقدر به تولید بیشتر غذا توجه کنیم عملاً منابع پایه برای تولید بیشتر غذا فشار بیاورید، مسئله را حل نکرده‌اید و به هدف امنیت و اقتدار غذایی دست پیدا نمی‌کنید، بلکه به تخریب منابع پایه کمک کرده‌اید. پیش‌فرض اشتباه دیگر درباره نقش تکنولوژی و تأثیر آن بر افزایش تولید هست. این نکته و تأثیر تکنولوژی در تولید و بهره‌وری قابل‌انکار نیست اما باید تمام جنبه‌های کار را نگریست و به‌صورت جامع و سیستماتیک به آسیب‌شناسی سیستم غذا توجه نمود. تکنولوژی آن‌هم بخش سخت‌افزاری آن به‌تنهایی به‌هیچ‌وجه و بدون داشتن حکمرانی مطلوب و سیاست‌گذاری هوشمندانه به بهبود امنیت غذایی کمک نمی‌کند.

۶ رویکردهای تقلیل‌گرا و قطع ارتباط میان غذا و کشاورزی مسائل و چالش مهمی است؛ غلبه تفکر جزئی‌نگر و تقلیل‌گرایانه در همه بخش‌های حکمرانی ازجمله کشاورزی بزرگ‌ترین ضربه را زده است. هدف اصلی ما که تأمین امنیت و اقتدار غذایی است در وهله اول با تغییر پارادایم به جامع‌نگری و ارتباط اجزای سیستم و یکپارچه دیدن بخش غذا و کشاورزی حل می‌شود. همه کارشناسان این بخش باید بدانند که بخشی از یک پازل هستند.

چه باید کرد؟

برای تحقق اهداف کشاورزی باید هم در سطح محلی و ملی و هم در سطح بین‌المللی، تغییرات اساسی و مداخلاتی انجام شود که عبارت‌اند از:

الف. اولین مداخله باید در سطح حکمرانی باشد. در کشور ما تمام شواهد نشان می‌دهد عدم وجود حکمرانی مطلوب، هماهنگ و سامان‌یافته، دلیل اصلی عقب‌ماندگی بخش کشاورزی است. ما باید به سمت حمکرانی خوب که اصول آن چند دهه است در فضای دانشگاهی ایران مطرح‌شده و آشنایی نسبی وجود دارد، حرکت کنیم.

ب. دومین سطح مداخله، سطح سیاست‌گذاری است که در سطح مسائل خرد و بخشی حتی با وجود حکمرانی فعلی هم می‌توان با سیاست‌های هوشمندانه، سنجیده

نکته‌هایی که باید بدانید

- **مطابق آمار سازمان خواروبار جهانی حدود ۹۲۶ میلیون فرد گرسنه در جهان وجود دارد و بیش از دو میلیارد و پانصد میلیون نفر از جمعیت جهان با نوعی از سوءتغذیه دسته و پنجه نرم می‌کنند.**
- **نظام و متدولوژی آماری قابل تکیه و آمار دقیق، قابل‌اعتماد و موردتوافق دستگاه‌ها و مراکز تصمیم‌گیر در بخش امنیت غذایی و تولیدات کشاورزی، وجود ندارد. بسیاری از آمارهای بخش کشاورزی قابل‌اعتماد و اتکا نیست و بیشتر تحت تأثیر جو سیاسی و دیدگاه مجریان و منافع آن‌ها تغییر می‌کند.**
- **مصرف‌کنندگان اغلب نمی‌دانند که به ازای هر دلاری که برای غذا خرج می‌کنند، یک دلار اضافی به‌عنوان هزینه‌های پنهان می‌پردازند. این هزینه‌ها می‌تواند به‌عنوان مالیات برای پاک‌سازی کانال‌های آب‌رسانی آلوده یا عامل تخریب محیط‌زیست که به نسل‌های آینده تحمیل را تحت تأثیر قرار می‌دهد، خود را نشان می‌دهد.**
- **خودکفایی اگر به معنای تولید هر آنچه مصرف می‌کنیم باشد در واقع تصویری ملی از کشاورزی خود معیشتی است که در دنیای کنونی نه ممکن است و نه به منافع ملی و استقلال ختم خواهد شد. نمی‌توان در عصر حاضر گفت کشور هر چیزی را که نیاز دارد با منابع پایه محدود و در چارچوب مرزهای جغرافیایی خودش تأمین کند.**

و به هنگام مداخله موثری داشت، سیاست‌گذاری شامل تدوین مقررات و قوانین است که بر اساس اهداف اساسی حاکمیت تدوین می‌گردد تا حصول به نتیجه را زمینه‌سازی نماید.

پ. سومین سطح مداخله، تلاش برای توسعه فناوری و نوآوری است. بااین‌حال کشور ما که در دو سطح قبلی دچار ضعف عمیق است، برای حل مشکلات عدیده بخش کشاورزی به بحث‌های نوآورانه و خلاقیت چنگ می‌زنند و به تکنولوژی به‌عنوان تنها راه‌حل مشکلات بخش کشاورزی تکیه می‌کند و انتظار معجزه از نوآوری و فناوری‌های مدرن دارد. خطای دیگر در همین زمینه تأکید بر ابعاد صرفاً سخت‌افزاری فناوری هست در صورتی که نوآوری به مجموعه روش‌ها، مدل‌ها، نهادها و نگرش‌های جدید به شرایط و تحلیل مسائل اطلاق می‌گردد. اما تأکید ما صرفاً به جنبه ابزاری و سخت‌افزاری فناوری هست که نهایتاً به انتقال فناوری‌های بیولوژیک، مکانیکی و شیمیایی به‌منظور بهبود بهره‌وری در تولید ختم می‌گردد که می‌باید مدرن و وارداتی بوده و معجزه کند. اما تجربه نیم‌قرن گذشته، در تمام جهان، نشان داده است که بهبود وضع بخش کشاورزی حتی با ورود پیشرفته‌ترین فناوری‌ها و صرف بیشترین سرمایه و ایجاد سازمان‌های دولتی جدید بهبود نخواهد یافت مگر آنکه حکمرانی مطلوب و سیاست‌گذاری بهبود پیدا نکند.

حکمرانی و مسائل آن؟

در سطح حکمرانی و سیاست‌گذاری مهم‌ترین مسئله فعلی کشور ابعاد مفهومی و نرم‌افزاری است که می‌توان به بخشی از آن‌ها به شرح زیر اشاره کرد:

۱

عدم شفافیت در اهداف امنیت غذایی: تعریف شفاف و روشنی از اهداف استراتژیک توسعه کشور و بالطبع آن در بخش غذا و کشاورزی وجود ندارد. ما از اول انقلاب و بخصوص در دوران جنگ با تأکید بر استقلال کشور یک شبه-هدف مبهم به‌عنوان خودکفایی که هنوز هم تعریف دقیق عملی و مورد اجماع وجود ندارد در ادبیات برنامه‌ریزی کشور حاکم کردیم، بدون آنکه آن را به‌صورت منطقی تبیین و از منظر علمی تعریف و بیان کرده باشیم.

خودکفایی اگر به معنای تولید هر آنچه مصرف می‌کنیم باشد در واقع تصویری ملی از کشاورزی خود معیشتی است که در دنیای کنونی نه ممکن است و نه به منافع ملی و استقلال ختم خواهد شد. نمی‌توان در عصر حاضر گفت کشور هر چیزی را که نیاز دارد با منابع پایه محدود و در چارچوب مرزهای جغرافیایی خودش تأمین کند

اگر خودکفایی به معنای خوداتکایی است، خوداتکایی دقیقاً به چه معناست و شاخص‌های آن چیست؟ برای مثال پس از چهل سال از برنامه‌ریزی دوران پس از انقلاب و در برنامه هفتم توسعه درباره اهداف بخش کشاورزی به این نکته اشاره‌شده است که ما باید ۹۰ درصد اقلام استراتژیک را در کشور خودمان تهیه و تأمین کنیم. سؤالی که مطرح است، چرا ۹۰ درصد؟ اقلام استراتژیک چیست؟ تأمین ذخایر استراتژیک هر کشور به‌منظور مقابله با بحران‌های اقتصادی و تنش‌های بازار در هر کشوری اعمال می‌گردد اما درصد تأمین مواد استراتژیک می‌بایست بر اساس محاسبه دقیق و بر اساس میزان وابستگی و اهمیت آن در رژیم غذایی جامعه تهیه و تدوین گردد. سؤال دوم آنکه اقلام استراتژیک کشور کدام‌اند و بر اساس چه محاسبه و برآوردی اقلام استراتژیک تعیین‌شده‌اند در هر اقتصادی با هر الگوی مصرفی و معیشتی یک معنی می‌دهد و کاملاً مقتضایی است. سؤال بعدی آن است که تولید با چه بهایی؟ اگر تولید محصولی با منابع بسیار محدود آب مملکت انجام گیرد آیا اساساً جایز است. بزعم برخی کارشناسان فشار بیشتر بر منابع آب‌وخاک خود نوعی خودکشی یا انهدام تمدن و اکوسیستم کشور تلقی می‌گردد. این موضوع نه‌تنها درباره آب بلکه در بخش خاک، و هم از دست رفتن نیروی انسانی بخش و تعادل اکوسیستمی و نابودی ذخایر ژنتیکی و گونه‌ها نیز مصداق دارد. برخی نیز امنیت غذایی را صرفاً به یک مقوله امنیتی تفسیر کرده و به‌اشتباه جهت تأمین آن به حفظ ذخایر استراتژیک می‌اندیشند و با این برداشت از امنیت غذایی مقوله را امنیتی کرده و معتقدند که باید با آن به‌صورت نظامی و امنیتی برخورد گردد!

۲

عدم وجود یک متولی جامع برای امنیت غذایی: موضوع کشاورزی و غذا یک زنجیره کاملاً متصل بوده و نمی‌توان امنیت غذایی را به بخش تولید، مصرف و فرآوری تقسیم نمود و لازم است به‌صورت جامع و مرتبط یکپارچه تفسیر و تحلیل گردد. علاوه بر نگرش جزیره‌ای در شناخت این بخش، حاکمیت در بخش کشاورزی، یکنهاد سیاست‌گذار جامع که مسئول بخش کشاورزی و غذا باشد را تأسیس نکرده است. ما نیازمند یک دستگاه متولی و مسئول هستیم که مسئول کل بخش غذا و پاسخگو به امنیت غذایی باشد، هستیم. توجه داشته باشید وزارت جهاد کشاورزی یک دستگاه مجری تولید و بازرگانی (به‌صورت محدود) است و موظف به اجرای برنامه‌های توسعه ابلاغ‌شده از جای دیگر (سازمان برنامه) است و معمولاً هم بخش عمده توان خود را صرف منازعه با وزارت صمت، وزارت نیرو و سازمان محیط‌زیست می‌کند و وزارت بهداشت هم مسئول سلامت غذا است.

ما با کاهش کیفیت زمین‌های کشاورزی و خاک روبه‌رو هستیم؛ روند فرسایش خاک در ایران به‌دلیل بغرنج بودن مسئله آب به حاشیه رفته اما موضوعی است که دیر یا زود مشکل‌آفرین خواهد شد. مقوله دیگر فرسایش تنوع زیستی است که با به مخاطره انداختن اکوسیستم و از بین بردن گونه‌های ژنتیکی باعث تزلزل جدی در پایداری بیولوژیک سیستم غذا شده است

۳

ضعف در سیاست‌گذاری هماهنگ و خردمندانه: در قوانین هم تعریف دقیقی وجود ندارد و هم در یک تضاد و یا تناقض آشکار به‌سر می‌برند. ایشان به اهمیت و ضرورت تقسیم‌بندی سه زیر بخش کشاورزی یعنی بخش سنتی، بخش در حال گذار و بخش مدرن اشاره کردند و گفتند در سیاست‌گذاری بخش کشاورزی باید بدانیم که وقتی از کشاورز یا کشاورزی صحبت می‌کنیم از کدام زیرمجموعه صحبت می‌کنیم. این سه زیرمجموعه ویژگی‌های کاملاً متفاوتی با هم داشته و سیاست‌های توسعه کشاورزی می‌بایست دقیقاً بر اساس ویژگی‌های آنان تنظیم و تدوین شود.

۴

ضعف نظام آماری در بخش امنیت غذایی: نظام و متدولوژی آماری قابل تکیه و آمار دقیق، قابل‌اعتماد و موردتوافق دستگاه‌ها و مراکز تصمیم‌گیر در بخش امنیت غذایی و تولیدات کشاورزی، وجود ندارد. بسیاری از آمارهای بخش کشاورزی قابل‌اعتماد و اتکا نیست و بیشتر تحت تأثیر جو سیاسی و دیدگاه مجریان و منافع آن‌ها تغییر می‌کند. هر دستگاهی آمار خود از تولید را بیان می‌کند و هر وزیری که مقام خود را ترک می‌کند ادعا می‌کند که دستاوردهای زیادی داشته هر وزیری که می‌آید با تکیه با آمار غیردقیق می‌گوید من خرابه تحویل گرفتم. ما ابتدا به داده‌های آماری دقیق احتیاج داریم که بدانیم کجا هستیم و وضعیت را با جزییات نشان بدهد.

۵

ضعف در شاخص‌ها: متاسفانه تعریف دقیق، جامع و علمی از الگوریتم و ضریب دسترسی به اهداف امنیت غذایی وجود ندارد. هنوز حتی شاخص دقیق و موردتوافقی بین دستگاه‌های تصمیم‌ساز برای بهره‌وری در کشاورزی تعریف‌نشده! میزان تولید در واحد سطح که اشکالات جدی دارد و میزان وزن کل تولیدات کشاورزی (اعم از وزن طبیعی و یا ماده خشک تولیدی) در

تفکر «حسابداری هزینه نامشهود غذا» زاویه دید جدیدی است که از طریق آن می‌توان هزینه‌های اجتماعی، انسانی، اقتصادی و زیست‌محیطی غذا را عمیقاً درک و محاسبه کنیم. حسابداری هزینه واقعی یک ابزار ارزیابی سیستم غذایی جامع است که برای روشن کردن و اندازه‌گیری جریان‌ها، اثرات جنبی و وابستگی‌های سیستم غذایی، اعم از منفی و مثبت، طراحی‌شده است.

سطح ملی هم ایرادات جدی دارد و هنوز تشریح و تدقیق نشده است. آماری دقیق از تلفات و ضایعات بخش کشاورزی به تفکیک وجود ندارد. برای مثال، کارشناسان و اساتید ما که در اروپا تحصیل کردند و در آنجا عامل محدودکننده خاک و سرزمین بوده است، پس ملاک بهره‌وری را تولید در هکتار می‌دانند درحالی‌که عامل محدودکننده تولید غذا در ایران، آب است نه زمین! این در حالی ست که اتحادیه اروپا شاخص بهره‌وری در سیستم غذا و کشاورزی را نقش علم و فناوری در میزان تولید و ارزش تولید می‌داند. یعنی حتی ارزش تولید به ازا مصرف منابع پایه (آب، خاک و انرژی) محاسبه نمی‌کند، بلکه سهم دانش را در تولید اندازه می‌گیرد.

۶ شناخت ضعیف از نقش مخرب و ویرانگر گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی و تأثیر آن بر سیستم غذا

متاسفانه در سیستم حکمرانی غذا و کشاورزی کشور شناخت دقیقی از اثرات ویرانگر تغییرات اقلیمی وجود ندارد و به همین دلیل مواجهه با این مشکل در بین مدیران ارشد نظام به‌صورت یک امر حاشیه‌ای و گاه متضاد با مباحث توسعه‌ای تلقی شده و سعی می‌کنند ضمن اذعان به اهمیت آن، امنیت غذایی و توسعه فیزیکی کشور را اولویت اصلی خود و نظام معرفی کرده و گاه مدعیان مباحث زیست‌محیطی را عناصر اپوزیسیون و حتی امنیتی جلوه دهند. این در حالی است که وضعیت شاخص‌های ملی در حوزه آب‌وخاک و تنوع زیستی به سطح هشدار جدی رسیده و ایران یکی از کشورهای جهان است که بیش از متوسط جهانی از گرمایش زمین و اثرات تغییر اقلیم زیان خواهد دید و می‌بایست توجه به عناصر فوق نه به‌عنوان ضمیمه اسناد توسعه بلکه به‌عنوان محور مسائل و نحوه تعامل با آن برخورد کرد.

اگر بخواهیم در اندیشه خود نسبت به تحول سیستم غذا بازنگری کنیم می‌بایست در اولین گام محاسبه دقیقی از هزینه‌های نامشهود سیستم کشاورزی کنونی داشته باشیم.

اخیراً کتابی با عنوان «True Cost Accounting for Food: Balancing the Scale» منتشرشده که با تکیه بر واقعیت‌ها، محاسبه هزینه‌های نامشهود سیستم معیوب کنونی نظام جهانی غذا را مطرح می‌کند. نویسندگان این کتاب پیشنهاد می‌کنند که اگر هزینه واقعی غذا در هر مرحله از زنجیره تأمین، از مزرعه تا میز غذا و فراتر از آن، در نظر گرفته شود، سیستم غذایی بهتری را باید جستجو و جایگزین سیستم کنونی و معیوب غذا کنیم

تفکر «حسابداری هزینه نامشهود غذا» زاویه دید جدیدی است که از طریق آن می‌توان هزینه‌های اجتماعی، انسانی، اقتصادی و زیست‌محیطی غذا را عمیقاً درک و محاسبه کنیم. حسابداری هزینه واقعی یک ابزار ارزیابی سیستم غذایی جامع است که برای روشن کردن و اندازه‌گیری جریان‌ها، اثرات جنبی و وابستگی‌های سیستم غذایی، اعم از منفی و مثبت، طراحی‌شده است.

در بخشی از این کتاب آمده که «پشت تمام غذاهایی که می‌خوریم، قلمرو وسیعی از تعاملات بی‌حساب وجود دارد: انحراف آب از رودخانه‌ها؛ استخراج مواد مغذی از خاک؛ تخلیه آلاینده‌ها به هوا و آب؛ سختی کار برای رشد، مدیریت، انتخاب و بسته‌بندی؛ انتشار دی‌اکسیدکربن برای حمل‌ونقل و غیره. وقتی به این تعاملات توجه کنیم، مشخص می‌شود که هزینه واقعی یک همبرگر ۹۹ سنتی برای همه ما بسیار بیشتر از دلاری است که مصرف‌کننده به فروشنده می‌پردازد.

به اعتقاد نویسندگان، حسابداری بهای تمام‌شده واقعیتی است که یک «اقتصاد جدید غذا و رابطه جدید با زمین و غذایی است که مصرف می‌کنیم، این یک دیدگاه جامع از یک سیستم خارج از تعادل شروع می‌شود و با رویکردی جدید برای کسب‌وکار و گزارش یکپارچه کل هزینه‌ها خاتمه می‌یابد».

ادعای اصلی کتاب این است که محاسبه بهای تمام‌شده واقعی می‌تواند به‌عنوان یک ابزار اقتصادی برای تحقیق و ایجاد انگیزه در یافتن شیوه‌های جدید کشاورزی پایدار مورداستفاده قرار گیرد. به‌عنوان‌مثال «اگر هزینه‌های غیرمستقیم و خارجی، آلودگی، انتشار CO_2، انرژی و مصرف آب در نظر گرفته شود، غذاهای ارگانیک درواقع بسیار ارزان‌تر از محصولات معمولی تولید می‌شوند، نویسندگان معتقدند این هزینه‌ها که درواقع از حساب نسل‌های آینده پرداخت می‌شود موردمحاسبه قرار گیرد و در قبض فروشندگان منعکس گردد این واقعیت تلخ را بر همه آشکار می‌سازد.»

نویسندگان استدلال می‌کنند که تولیدکنندگان از مزایای زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی محصولات پوششی بی‌اطلاع هستند یا نمی‌دانند. آن‌ها به بهبود سلامت زنبورعسل، کنترل فرسایش، تصفیه آب، ذخیره کربن، کاهش استفاده از کودهای مصنوعی و جلوگیری از تخریب سلامت خاک اشاره می‌کنند. اطلاعات بیشتر - و سیاست‌های تشویقی - می‌تواند منجر به پذیرش بیشتر شیوه‌های کشاورزی پایدار شود.

دانش ناقص و محدود در مورد هزینه‌ها و مزایای صنعت کشاورزی نیز بر خریداران تأثیر می‌گذارد. مصرف‌کنندگان اغلب نمی‌دانند که به ازای هر دلاری که برای غذا خرج می‌کنند، یک دلار اضافی به‌عنوان هزینه‌های پنهان می‌پردازند. این هزینه‌ها می‌تواند به‌عنوان مالیات برای پاکسازی کانال‌های آب‌رسانی آلوده یا عامل تخریب محیط‌زیست که به نسل‌های آینده تحمیل را تحت تأثیر قرار می‌دهد، خود را نشان می‌دهد.

درواقع آنچه مهم است اینکه چگونه کالاها را به‌طور دقیق قیمت‌گذاری کنند؟ مسئله‌ای که باید در اقتصاد، امنیت و خودکفایی ادعاشده باید به آن توجه شود همان‌طور که این کتاب هم عنوان کرده که حسابداری هزینه واقعی غذا، مبنایی استوار برای تغییر سیستم‌های غذایی است که شامل راه‌حل‌هایی مانند سرمایه‌گذاری پایدار و اصلاح یارانه‌های کشاورزی است. حسابداری واقعی هزینه‌های سیستم غذا درواقع پتانسیل تحول‌آفرین برای تقویت مزایای مثبت سیستم‌های غذایی سالم را با خود به همراه دارد و برای حل بحران کشاورزی و امنیت غذایی و اقتدار غذایی باید به اصول این معرفت‌شناسی توجه شود.

> **هم‌زمان با ظهور بیماری‌های عالم‌گیر، قوانین سختگیرانه بهداشتی و استانداردهای جهانی برای تجارت محصولات کشاورزی بیشتر شده و به همین علت نظارت‌های جدی و بهداشتی و سلامتی بین‌المللی محدودیت جدی برای کشاورزان در فرآیند تولید، فرآوری و بسته‌بندی و صادرات ایجاد کرده است**



کژراهه توسعه روستایی

الزامات توسعه روستایی چیست؟



کمال اطهاری

تحلیل گر حوزه توسعه

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره توسعه روستایی و ابعاد و الزامات آن بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

۱

موضوع توسعه کشاورزی یا بهتر بگوییم توسعه روستایی، موضوع چندجنبه‌ای است؛ چراکه هم موضوع امنیت غذایی بسیار مهم است؛ چون ایران بین ۵۰ تا ۶۰ درصد از نیازها و خدمات مواد غذاییش را از خارج تأمین می‌کند و ارز بسیار بالایی می‌خواهد. هم از لحاظ محیط زیست بسیار مهم است و بهره‌برداری از آب، مراتع، جنگل‌ها و غیره تخریب شدید محیط زیست را به دنبال داشته است. هم از لحاظ اشتغال بسیار مهم است؛ چون حدود سه و نیم تا چهار میلیون نفر در بخش کشاورزی مشغول به کارند. موضوع فقر و رفاه اجتماعی مورد نظر است؛ چون اکثریت اینها دچار فقرند یا در تله‌های فضایی فقر در روستاهای کوچک گرفتارند که به دنبالش مهاجرت بالایی به حاشیه شهرها را موجب می‌شود و باعث ایجاد تله‌های فضایی فقر شهری و سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه نشینی می‌شود. با گرم شدن کره زمین و مسائل اقلیمی این مسائل تشدید می‌شود و از همه وجوه چه در سطح کلان اقتصادی، چه مقوله عدالت اجتماعی، چه محیط زیست و غیره بخش کشاورزی یک جایگاه بحرانی در جامعه ایران پیدا کرده و تعجب این است که برنامه جامعی هم برایش تدوین نمی‌شود و بخش کشاورزی وابستگی تکنولوژیکش به خارج بسیار اندک است و ساماندهیش یک امر کاملاً درونی و درون زاست و مانند همه بخش‌های دیگر اقتصادی اجتماعی فقدان یک رویکرد یا سرمشق نوین برای توسعه بخش کشاورزی ایران را به شدت بحرانی کرده است.

۲

در ۱۴ آبان آماری منتشر شد که ۳۱۰۰۰ روستای کشور خالی از سکنه شدند. به نظر من این از بی‌سوادی‌هایی است که در دولت رایج است و این اشتباه بزرگ ناشی از بی‌سوادی است. کارشناسان حتماً نکات را می‌گویند، ولی برخی مسئولان دولت حرف‌هایی که در روزنامه‌ها گفته می‌شود را تکرار می‌کنند و متاسفانه در کتاب آقای رزاق است و گویا این کتاب به مدیران درس داده شده است. در این کتاب اشتباه بزرگی هست و این است که آبادی‌های خالی از سکنه را با روستا یکی می‌کند. در تعریف مرکز آمار، آبادی هر نقطه‌ای است که در آن کار مصنوعی صورت گرفته اعم از اسکلت، چاه آب، انبار و گورستان و واژگانی که برایش به کار می‌برد آبادی است و آبادی‌های خالی از سکنه اصلاً معنی روستا ندارد. تعداد روستاهای ایران حدود ۶۱۰۰۰ روستا است و از سال ۱۳۳۵ افزایش پیدا کردند، با این که تعداد زیادی از این آبادی‌ها شهر شدند یا به شهرها چسبیدند؛ ولی از آن سال تا حالا تعداد زیادی اسکله، چاه آب، گورستان و حتی انبار یا قهوه خانه‌ای که شب کسی در آن نخوابد و به صورت موقت باشد را آبادی خالی از سکنه می‌گویند. با وجود این که برای ایشان تذکر کتبی فرستادم که این اشتباه را تصحیح کند، باز هم در کتاب‌هایش ادامه داده است. هر از چند گاهی یکی از مدیران یا وزرا می‌گویند آبادی‌های خالی از سکنه ما زیاد شدند و آن را به تهران ربط می‌دهند؛ در صورتی که چیزی که در حال رخ دادن است روستاهایی که دارای سکنه بودند جاکن و یا نابود می‌شوند که یا زیر شن مدفون می‌شوند یا به خاطر بیش بهره‌برداری منابع آب یا مرتع یا تمام اینها نابود می‌شوند. وقتی گفتمان رایج هم در سطوح نشریات روزانه و هم تخصصی این قدر سطحش نازل شود، نصیب کشاورزان و ساکنین روستاها چیزی بیشتر از این نیست

۳

این طور نیست که کار کارشناسی در این باره انجام نشده باشد. سال ۷۶ طرح منظومه‌ها و مجموعه‌های شهری و روستایی مصوب شد. این طرح شبکه‌سازی روستاها و شهرها بود. مجموعه‌ها می‌آیند که در دره‌ها باشند تا واحد کوچک‌تر شود و به روستا بچسبد و جبران‌کننده اشتباه بزرگی می‌شود که با انحلال پوپولیستی شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌های روستایی در ابتدای انقلاب شورای انقلاب تصویب کرد و یکی از کارهای بسیار عجیبی که صورت گرفت و مطرح کرد انقلابیگری خرده بورژوازی بوده و بعداً به پوپولیسم تبدیل شد. این شرکت‌ها عنوان می‌کنند روستاییانی که مایل نباشند در شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌های روستایی فعالیت کنند می‌توانند منحل کنند. شرکت‌های سهامی زراعی خیلی عجولانه تشکیل شد، هر چند تشکیلش درست بود؛ یعنی قبل از این که آموزش درست به روستائیان داده شود، پیرو برنامه‌های دوم و سوم اصلاحات ارضی شرکت‌های سهامی زراعی را تشکیل دادند تا روستاهای کوچک را به هم پیوند بدهند و بینشان تقسیم کار کند و بهره‌برداری منابع آب و مراتع تنظیم شود؛ یعنی تراژدی مشاعات را رد کند. وقتی خرده مالک می‌پرورانید، هر

نکته‌هایی که باید بدانید

- **پیش از انقلاب ۱۶درصد روستاها برق داشتند و برق به آنها نرسانده بودند و فاصله زیادی بین شهر و روستا بود و انقلابیگری خرده بورژوازی است که فکر نمی‌کند و تا نوک دماغش می‌بیند این گمان را برای اقدامات توسعه‌ای به وجود آورده بود. همان موقع در نشریات تخصصی نوشتم که رابطه بین ازدیاد تولید کشاورزی و شاغلین بخش کشاورزی یک رابطه معکوس و منفی است؛ مثلاً در ابتدای قرن بیستم ایالات متحده امریکا حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیون شاغل کشاورزی داشت و الان ۹ میلیون نفر شاغل در بخش کشاورزی هستند و تولیدش هم بهره‌برداری‌های کشاورزی است و شرکت‌های بزرگ به آن معنا نیستند و همه‌شان به ترامپ برمی‌گردند و محافظه کارند.**
- **تعداد روستاهای ایران حدود ۶۱۰۰۰ روستا است و از سال ۱۳۳۵ افزایش پیدا کردند، با این که تعداد زیادی از این آبادی‌ها شهر شدند یا به شهرها چسبیدند؛ ولی از آن سال تا حالا تعداد زیادی اسکله، چاه آب، گورستان و حتی انبار یا قهوه‌خانه‌ای که شب کسی در آن نخوابد و به صورت موقت باشد را آبادی خالی از سکنه می‌گویند.**
- **استانداری‌ها پول ندارند و تمام پولشان را برای یارانه می‌دهند. در برخی از استان‌ها مثل سیستان و بلوچستان فاصله یک مرکز ترویج کشاورزی با روستاها به گونه‌ای است که اصلاً دسترسی ندارند و در برخی از مناطق مثل آذربایجان غربی تعاونی‌های بزرگی درست کردند که خلاقیت بالایی در آن وجود داشته است؛ یعنی مروج کشاورزی، دامپزشکی و دامداری با هم یک تعاونی بزرگ درست کردند.**

خلاقیت‌ها را در ایران می‌بینیم که خلاقیت‌های بخش خصوصی است؛ ولی زمین‌های کوچک روستاهای کوچک در معرض خطر بزرگی هستند که ۵۰ درصد زمین‌های کشاورزی ایران را به خود اختصاص می‌دهند، اما پراکنده‌اند و به جز ساماندهی در چارچوب منظومه‌های روستایی ممکن نیست بتوانند نجات پیدا کنند.



کدام پرشتاب سعی می‌کنند هر چه بیشتر از منابع آب بردارند و چاه غیرمجاز می‌زنند و تعداد گوسفندانشـــان را بیشتر می‌کنند و این تراژدی مشاعات می‌شود؛ چون منابع ته می‌کشد و از بین می‌رود و قابل تجدید هم نیستند. اگر می‌خواستند شرکت‌های سهامی زراعی را منحل کنند باید آنها را به تعاونی‌های تولید کشـــاورزی تبدیل و آن را تکمیل می‌کردند؛ ولی به صورت عجیبی می‌گویند تعاونی‌های تولید هم می‌توانند منحل کنند. تقریباً تمام شرکت‌های سهامی زراعی منحل شد به جز چند مورد که دولتی بودند و حدود ۶۰،۷۰ درصد تعاونی‌های تولید هم منحل شدند و به این ترتیب فرهنگ فعالیت از نوع تعاونی از روستاها رخت برکشـــید و تنگ نظری خرده مالکی بر بهرمبرداران کشاورزی حاصل شد.

بعداً به این نتیجه رسیدند که باید زمین‌ها را تجمیع کنند تا زهکشی درست باشد و بتوانند از وسایل نوین کشاورزی استفاده کنند، ولی دیر شده بود؛ چون فرهنگ خرده بورژوایی حاکم شده بود و بیمه کشاورزی نیامده بود تا از کشاورزان پشتوانی کند و تنها چیزی که دارند یک تکه زمین است و با چنگ و دندان آن را نگه می‌دارند و همین اسباب نزول و بدبختیشان می‌شود. مارکس این را در مورد کشاورزان فرانسوی می‌گوید به گونه‌ای که ناپلئون سوم آنها را گول می‌زند و آنها را بدبخت می‌کند. پدیده در بخش کشاورزی بســـیار شناخته شده است و بی ســـوادی و تعجیل عمل از همین جا آغاز می‌شود. یک تصور غلط بیشتر که در کتاب پیش گفته بوده و جهاد و تمام مسئولین و حتی برخی از جریانات سیاسی هم در آن مشارکت داشتند این است که گمان می‌کردند اگر به روستاها راه بکشـــند و برق برسانند مهاجرت نمی‌کنند و فکر می‌کردند موضوع بخش کشاورزی است و شاه مخصوصاً می‌خواسته بخش کشاورزی ایران را نابود کند و استدلالشان این است که آبادی‌های خالی از سکنه را به صورت عجیبی با روستا یکی کردند و جریانات سیاسی بیرون از دولت هم بودند که این را تقویت می‌کردند. فکر می‌کردند زرق و برق شـــهری است که آنها را به شهر می‌کشـــاند و برق، تلویزیون و غیره می‌تواند آنها را در خانه‌هایشان نگه دارد.

پیش از انقلاب تنها ۱۶ درصد روســـتاها برق داشتند و برق به آنها نرسانده بودند و فاصله زیادی بین شهر و روستا بود و انقلابیگری خرده بورژوازی است که فکر نمی‌کند و تا نوک دماغش می‌بیند این گمان را برای اقدامات توسعه‌ای به وجود آورده بود. همان موقع در نشریات تخصصی نوشتم که رابطه بین ازدیاد تولید کشاورزی و شاغلین بخش کشـــاورزی یک رابطه معکوس و منفی است؛ مثلاً در ابتدای قرن بیستم ایالات متحده امریکا حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیون شـــاغل کشاورزی داشت و الان ۹ میلیون نفر شاغل در بخش کشاورزی هســـتند و تولیدش هم بهرمبرداری‌های کشاورزی است و شرکت‌های بزرگ به آن معنا نیســـتند و همه‌شان به ترامپ برمی‌گردند و محافظه کارند. آن موقع حدود صد میلیون جمعیت داشـــت و الآن ســـه برابر شده و این جمعیت آن را تنظیم می‌کنـــد و صادرات هم می‌کنند و در هر یک از اقلام کشـــاورزی حدود ۱۰ تا ۲۰ برابر کشاورزان ایران بهره‌وریشان است. از موقعی که شروع به نوشتن اینها کردم و گفتم این طور نیست و نمی‌توانید اینها را نگه دارید ۳۰ سال می‌گذرد. آن موقع هم مقوله توسعه روستایی و تنوع اشتغال را به گونه‌ای مطرح می‌کردم، ولی تمرکز نداشتم و فکر می‌کردم آدم‌ها عاقلند و می‌فهمند؛ مثلاً به نویســـنده کتاب نامه می‌نویسم و اصلاح می‌کند، اما چنین نکردند. حاصلش این می‌شود که تعداد بیشتری مهاجرت می‌کنند. برخی اوقات در جلسات با جسارت می‌گویند شما برای ما جاده کشیدید و به شهر آمدیم و حرف‌های شما را قبول نداریم؛ یعنی وقتی می‌گوییم کشاورزی و روستاها توسعه دانش‌بنیان شود، می‌گویند حرف‌های شما را قبول نداریم و به آنها برمی‌خورد؛ چون از رانت خواران دفاع می‌کنند؛ یعنی می‌خواهند شهر را به رانت خواران بسپارند و با این وقاحت حرف می‌زنند.

۴

چه الگوی توسعه‌ای نیاز اســـت که به مختصات کشاورزی ایران بخورد؟ مشاهدات من این است که اگر مشوق‌های لازم مثلاً بیمه روستایی کامل شود که الان ۱۰ درصدشان بیمه کشاورزیند. به تکه زمینشان می‌چسبند؛ در صورتی که در بسیاری از روستاها به خاطر روابطی که دارند زمین را به فامیلشان اجاره

می‌دهند. وقتی در برنامه هفتم حکم می‌کنند طرح‌های هادی روستایی اجازه می‌دهد در زمین‌های روستایی مسکن ساخته شود که مسکن دوم شهری منظور است، عقلانیتی در آن نیست و نابودی محیط زیست، اشتغال و امنیت غذایی است؛ در صورتی که در ژاپن تا صددرصد به روستائیان یارانه می‌دهند؛ چون تحقیقاتشان نشان داده که نابودی هر روستا مساوی با نابودی محیط زیست است. در ایران کاری کردند که بودجه در روستا نابودی محیط زیست شده است. تحقیقات نشان می‌دهد که یارانه‌های روستایی در ایران پایین‌ترین در جهان است؛ مخصوصاً در سطح کشورهای توسعه یافته؛ همان طور که تحقیقات نشان می‌دهد سهم کار در تولید ناخالص در ایران کمتر از امریکاست؛ پس بهره‌وری بالا و تکنولوژی سهم کارشان در تولید ناخالص در تمام بخش‌ها بیشتر است. در نبود یک برنامه جامع توسعه که به صورت مسخره عنوان می‌کنند زمان برنامه‌های جامع گذشته است. مجموعه کاملی از نهادسازی برنامه‌های بخشی آموزشی، صنعت، وام‌ها و مروجانی که بتواند کشاورزی هوشمند را پشتیبانی کنند در برنامه ششم برآورد کردند و گفتند دویست هزار مروج برای ترویج کشاورزی هوشمند لازم است که وجود نداشت و بسیاری از وام‌های بانکی و فعالیت‌های ترویج را تجاری‌سازی کردند و مجموعه‌ای که بتواند روستاها را در منظومه‌های روستایی همپیوند کند و شبکه روستایی و شبکه شهری روستایی ایجاد کند تا بتواند آنها را با قطب‌های توسعه‌ای، بازاریابی و گردشگری طبیعی همپیوند کند و منظومه‌های روستایی آغاز شود تا سطوح پایین‌تر که مجموعه‌ها و غیره می‌شود. یک حوزه وسیع آبریز را منظومه می‌گویند و دره‌هایش مجموعه می‌شود که می‌بایست همه اینها را با کشاورزی ارگانیک و غیره که بتواند صادر کند همپیوند کند که به جای این کار بسیار عجیب مخربی در برنامه هفتم گفتند؛ مثلاً بنیاد مسکن برای مسکن سالم روستایی آغل را از خانه بیرون ببرد و مکانی وجود ندارد که آغل مشترک باشد و چرایشان ساماندهی نشده است. به این ترتیب خودکفایی حداقلی روستایی از بین رفته است. در مرکز آمار مواد غذایی در روستا به مراتب گران‌تر از شهر است و در نتیجه تورم روستایی بیشتر از تورم شهری است؛ چون باید مواد غذایی خود را از شهر بیاورند و دیگر خودکفایی حداقلی ندارند. اگر بنیاد مسکن عاقل بود به رئیس جمهور قبلی واکنش نشان می‌داد و در حوزه عمومی حداقل دو کارشناس می‌نوشت. در حوزه عمومی این حوصله را از کارشناسان ایران گرفتند؛ یعنی روز به روز دیوان سالاری ایران سرکوب شده و خلاقیتش را از بین بردند و فقط میرزابنویسند. البته بسیاری از آنها مقاومت می‌کنند، ولی باز هم خیلی نمی‌توانند خود را آشکار کنند؛ چون اگر آشکار کنند آنها را از دانشگاه بیرون می‌کنند.

۵

توسعه کشاورزی ایدئولوژی زده شده است؛ این به یک عبارت درست است و به یک عبارت ملغمه است. به این عبارت درست است که صادرات پنبه داشتیم و می‌توانستیم با ارزش گندم وارد کنیم و در زمان شاه تا ۵۰۰ میلیون دلار صادرات پنبه بود تا بتوانیم با صنایع نساجی خارج رقابت کنیم و آن را با پتروشیمی و الیاف مصنوعی توام کنیم و پیشرو باشیم. انقلابی خرده بورژوایی و دگراندیشان می‌گویند باید راهبرد جایگزینی واردات باشد. وقتی این دیدگاه ایدئولوژیک حاکم است به زور زمین پنبه را به گندم و جو تبدیل می‌کنند و بعد مجبورند هر دو را وارد کنند که احمقانه است. وقتی جایگزینی واردات شود مطرح نیست که این پنبه را تبدیل کنند به پارچه که آن را صادر کنند، چندین میلیارد دلار از بنگلادش پوشاک وارد می‌کنند و زنجیره ارزش را تشکیل نمی‌دهند و کشاورزی هم فقیر می‌شود و زمین کشاورزی را به ویلا می‌دهند یا جنگل تراشی می‌کنند تا زمین کشاورزی خود را در سطح توسعه بدهند به جای این که بهره‌وری کشاورزی خود را در عمق بالا ببرند؛ یا مثل اصفهان می‌شود؛ چون پشتیبانی‌های لازم برای بالا بردن بهره‌وری کشاورزی وجود ندارد سطح زمین‌های کشاورزی دو برابر می‌شود و زور دارند و اجازه چاه‌های غیرمجاز را از احمدی‌نژاد می‌گیرند. در دوره احمدی‌نژاد معادل چاه‌های مجاز چاه‌های غیرمجاز زده شد و کل چاه‌های غیرمجاز را برای اعوان و انصار خودشان مجاز کردند. دور باطل تخریب شروع می‌شود و دست برنمی‌دارند و در آخر سال تنها چیزی که فکر می‌کنند خیلی انقلابی است این است که بودجه عادلانه نیست و همه در مورد بودجه حرف می‌زنند.

کتاب نوشتم و گفتم باید این سرمشق را عوض کنید به این امید که حداقل در مقطعی که در آستانه انتخابات می‌شود کسانی که می‌خواهند وارد این دور شوند سطح بازی را یک درجه بالاتر بیاورند؛ ولی باز هم همان است. یا در مورد مزد حداقل یا بودجه‌ای که غیرعادلانه است حرف می‌زنند. همه جا فرونشست می‌کند و بر باد می‌رود و می‌گویند در حوزه عمومی مازوت را نسوزانند و بلبشوی فکری در حوزه عمومی ایجاد می‌شود. حوزه عمومی بناست که دولت را هدایت کند؛ ولی این قدر سطح حوزه عمومی پایین است که بهتر است دولت گوش ندهد. آن گاه معلوم است که آقای پزشکیان می‌گوید برنامه ندارم. آقای پزشکیان حداقل ۲۰ سال است که در حوزه سیاسی است، برنامه ندارد؛ این یعنی چه؟ خیلی افتخار می‌کنند که آقای پزشکیان توانسته بیاید. شاید این قدری برای جامعه بهتر باشد که با پنبه سرش را ببرند. وقتی برنامه‌ای وجود ندارد یعنی بدنه دولت هیچ نداشته و با دولت یکدست برنامه ضد توسعه هفتم را تولید کرده و حالا که دولت می‌خواهد چند دست شود و وفاق هم پیدا کند بلد نیست چطور آن را سامان بدهد و مغزی ندارد. بیرون از این حوزه هم با این که دگراندیشان و منتقدین خیلی سرکوب می‌شوند، ولی فرد مجبور است این سرکوفت را به آنها بزند. سرکوب می‌شوند، اما باید این سرکوفت را بزنیم که شما کی هستید؟ این که می‌گویند الگوی ما برای نجات محیط زیست باید امارات شود یعنی چه؟ ۷۰،۶۰ درصد آب کشور در بخش کشاورزی است، چرا به شهرنشینی بند می‌کنند؟ سه، چهار درصدش در صنعت است، چرا به صنعت بند می‌کنند؟ آلودگی شهرها بیشترش مال خانه است و اتومبیل‌هایی که از خانه بیرون می‌روند. خنده دار است که می‌گویند شهرهای صنعتی ما آلوده است. همه اینها ضد توسعه است و این در حوزه عمومی گردش پیدا می‌کند. روستاییان بیچاره در آنجا از بین می‌روند و اینها مشغول دعوا بر سر مازوتند. توسعه روستایی آداب دارد و باید از آنجا شروع شود و نباید وام‌های روستایی را تجاری سازی کنند. در هیچ جای جهان این کار را نکردند و نباید این کارها را به عنوان امر اقتصادی انجام بدهند. اینها نقشه راه می‌خواهد؛ یعنی برای این که بتوانید فرد روستایی را قانع کنید اول باید به او بگویید که بیمه‌های کشاورزیش را کامل می‌کنید و باید بگویید تضمین بیمه بازنشستگی خود و خانواده‌اش زمین یا مرتع مشاعش است و حق ندارد واگذار کند که پوپولیست‌ها این کار را انجام نمی‌دهند و اجازه می‌دهند چاه غیرمجاز بزنند یا زمین خود را مسکن کنند و یا قول می‌دهند شهریار استان شود که این توزیع رانت است. استانداری‌ها پول ندارند و تمام پولشان را برای یارانه می‌دهند. در برخی از استان‌ها مثل سیستان و بلوچستان فاصله یک مرکز ترویج کشاورزی با روستاها به گونه‌ای است که اصلاً دسترسی ندارند و در برخی از مناطق مثل آذربایجان غربی تعاونی‌های بزرگی درست کردند که خلاقیت بالایی در آن وجود داشته است؛ یعنی مروج کشاورزی، دامپزشکی و دامداری با هم یک تعاونی بزرگ درست کردند. این خلاقیت‌ها را در ایران می‌بینیم که خلاقیت‌های بخش خصوصی است؛ ولی زمین‌های کوچک روستاهای کوچک در معرض خطر بزرگی هستند که اینها ۵۰ درصد زمین‌های کشاورزی ایران را به خود اختصاص می‌دهند، اما پراکنده‌اند و به جز ساماندهی در چارچوب منظومه‌های روستایی ممکن نیست بتوانند نجات پیدا کنند. اینها می‌توانند به توسعه روستایی تنوع بدهند؛ یعنی سرمشق نوین این است که به جای توسعه کشاورزی توسعه روستایی در دستور قرار بگیرد. روستاهایی که نزدیک شهرند می‌توانند محل کار ارزان برای استارت‌آپ‌ها سامان بدهند یا برای گردشگری تقسیم کار کنند. برای مثال روستایی نزدیک ایستگاه راه آهن است و این روستا مرکزیتی شود برای این که گردشگری سامان پیدا کند و انواع این برنامه‌ها در چارچوب بخش فضایی سامان داده شود. تحقیقات کشاورزی بسیار خوبی در ایران انجام گرفته؛ ولی دولت نه تنها کار ندارد، بلکه کسانی که برای توسعه ایران کار می‌کنند به این پیوند ندارند. کسانی هستند که نشریات می‌توانند با آنها مرتبط شوند؛ ولی این کارها در مرکزی جمع نمی‌شود که بتواند برای برنامه‌های توسعه همپیوند شود که یکی از دلایلش حرف‌های بسیار عجیب و غریب و ضد توسعه‌ای بود که در کتاب‌ها رایج بود و کتابم را نوشتم تا اینها را رد کنم و کارهای خوب را معرفی و با یکدیگر همپیوند کنم. البته کتاب من سرمشق و سرآغازی برای مبحث توسعه روستایی و کشاورزی است. امیدوارم بتوانیم با این نوع گفتمان از حالت سطحی که حوزه عمومی در آن قرار گرفته به عمقی برویم تا توسعه ایران میسر شود.

اقتصاد ژاپن اگرچه امروز با نرخ رشد پایین‌تری نسبت به دهه‌های طلایی خود مواجه است، اما همچنان به‌عنوان سومین اقتصاد بزرگ جهان شناخته می‌شود. صنایع پیشرفته در حوزه‌هایی چون خودروسازی، رباتیک، فناوری‌های زیستی و مواد نوین، ستون‌های اصلی اقتصاد این کشور را تشکیل می‌دهند.

ظهور ژاپن مدرن؛ از جنگ تا توسعه

چرا ایران ژاپن اسلامی نشد؟



بهرام شکوری

نایب‌رئیس اتاق مشترک ایران و ژاپن

چرا باید خواند:
توسعه ژاپن چه درس‌هایی برای ایران دارد و ژاپن چه مسیری برای توسعه طی کرده است؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.

ژاپن از جمله کشـــورهایی است که بدون بهره‌مندی از منابع طبیعی قابل‌توجه، توانسته به جایگاهی برجسته در اقتصاد جهانی دســـت یابد. رمـــز این موفقیت در تمرکز این کشور بر سرمایه انسانی، آموزش با کیفیت، نهادسازی کارآمد، و حمایت هوشمندانه از صنایع نوپا نهفته اســـت. از دهه ۱۹۵۰، ژاپن با تدوین برنامه‌های هدفمند صنعتی، تقویت زیرساخت‌های علمی و فناوری، و بهره‌گیری از روحیه ملی‌گرایی تولیدمحور، توانست مسیر رشـــد اقتصادی را با شتابی مثال‌زدنی طی کند. آنچه در این میان اهمیت دارد، این اســـت که توسعه در ژاپن بیش از آنکه متکی بر ثروت طبیعی باشـــد، بر «تحول در نگرش‌ها و باورها» استوار بوده است.

چنانچه توسعه را صرفاً نتیجه انباشت منابع بدانیم، باید امروز کشـــورهای بســـیاری در آفریقا که از ذخایر طبیعی غنی برخوردارند، در صدر فهرســـت کشورهای توسعه‌یافته قرار می‌داشتند. در مقابل، تجربه ژاپن به‌خوبی اثبات می‌کند که توسعه پیش از هر چیز، نیازمند تحول در تفکر، نظام ارزشی و روش حکمرانی است.

عبور از ویرانی جنگ؛ بازسازی بر بستر انضباط و مشارکت ملی

ژاپن در پایان جنگ جهانی دوم با ویرانی گسترده، نابودی زیرساخت‌ها، و از دست رفتن بخش بزرگی از ثروت ملی خود روبه‌رو بود. با این حال، در کمتر از دو دهه، به کشوری صنعتی و پیشرفته تبدیل شد. این تحول بزرگ مرهون مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، فرهنگی و مدیریتی بود که در بستر همبستگی ملی شکل گرفت.

اصلاحـــات ارضـــی، آموزش فراگیر، انضبـــاط مالی، حمایت هدفمنـــد از صنایع، و نهادسازی شفاف از جمله مهم‌ترین محورهای بازسازی ژاپن بودند. فرهنگ کار گروهی، مشارکت‌پذیری و مسئولیت‌پذیری اجتماعی نیز نقش اساسی در این فرآیند ایفا کردند.

اقتصاد ژاپن امروز؛ پایداری در سایه چالش‌های نوین

اقتصاد ژاپن اگرچه امروز با نرخ رشـــد پایین‌تری نسبت به دهه‌های طلایی خود مواجه است، اما همچنان به‌عنوان سومین اقتصاد بزرگ جهان شناخته می‌شود. صنایع پیشرفته در حوزه‌هایی چون خودروســـازی، رباتیک، فناوری‌های زیستی و مواد نوین، ستون‌های اصلی اقتصاد این کشـــور را تشـــکیل می‌دهند. با این حال، چالش‌هایی نظیر پیر شدن جمعیت، کاهش نیروی کار، و ســـطح بالای بدهی عمومی، از جمله موانعی هستند که سیاست‌گذاران ژاپنی با آن‌ها دست‌به‌گریبان‌اند. ژاپن تلاش دارد با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، به‌ویژه در حوزه هوش مصنوعی و رباتیک، این موانع را به فرصت تبدیل کند.

ظهور ژاپن نوین؛ آینده‌نگری مبتنی بر فناوری و پایداری

ژاپن در دهه‌های اخیر مســـیر تازه‌ای را در پیش گرفته است که بر پایه نوآوری فناورانه، بهره‌وری زیســـت‌محیطی و مدیریت هوشمند منابع اســـتوار است. پروژه‌هایی همچون شهر هوشمند «فوجیســـاوا» نمونه‌ای از جهت‌گیری این کشور به‌سوی توسعه پایدار و فناوری‌محور هستند.

سیاست خارجی صلح‌طلبانه، تمرکز بر دیپلماسی علمی، و مشارکت فعال در نهادهای بین‌المللی نیز نشان‌دهنده بازتعریف نقش ژاپن در نظم جهانی جدید است.

مواجهه ایرانیان با فرهنگ ژاپن؛ از مهاجرت کاری تا بازاندیشی فرهنگی

در دهه ۱۳۷۰، موجی از مهاجرت کاری ایرانیان به ژاپن شکل گرفت. این پدیده هرچند در ابتدا با انگیزه‌های اقتصادی انجام شد، اما در عمل زمینه‌ساز مواجهه‌ای مستقیم میان دو فرهنگ شد. ایرانیان مهاجر با مشاهده نظم، دقت، وجدان کاری، و احترام ژاپنی‌ها به قانون، درکی تازه از شیوه‌های زندگی و کار پیدا کردند.

بسیاری از این مشاهدات، چه از طریق روایت‌های شخصی و چه از مسیر آثار سینمایی و رسانه‌ای، به فضای اجتماعی ایران بازتاب یافت و موجب بازاندیشی در برخی نگرش‌ها و مقایسه‌ها شد.

رؤیای «ژاپن اسلامی»؛ راهی ناتمام میان تقلید و واقع‌گرایی

مفهوم «ژاپن اسلامی» در دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران به‌عنوان الگویی آرمانی مطرح شد. هدف آن، ترکیب بهره‌وری و انضباط ژاپنی با ارزش‌های فرهنگی-دینی ایران بود. اما در غیاب اصلاح ساختارهای نهادی، این ایده هرگز به الگویی اجرایی بدل نشد. الگوی ژاپن بر شـــفافیت، شایسته‌سالاری، انباشت دانش، و برنامه‌ریزی درازمدت استوار است. بدون دگرگونی در نهادها، باورها و فرآیندهای تصمیم‌گیری، الگوبرداری صرف، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

ظرفیت‌های همکاری ایران و ژاپن؛ از دانش تا سرمایه

با توجه به تجربیات و شناختی که در اتاق مشترک ایران و ژاپن کسب کرده‌ام، ظرفیت‌های متعددی برای همکاری میان دو کشور وجود دارد. از جمله:

- سرمایه‌گذاری مشترک در حوزه معدن و انرژی‌های تجدیدپذیر
- انتقال فناوری‌های پیشرفته در صنایع محیط‌زیستی
- گسترش همکاری‌های دانشگاهی، فنی و آموزشی
- توسعه گردشگری فرهنگی و سلامت.

با این حال، موانعی همچون محدودیت‌های بانکی ناشی از تحریم‌ها، نبود ثبات اقتصادی داخلی، و ضعف در سیاست‌گذاری‌های منسجم، همچنان مسیر همکاری را دشوار کرده‌اند

توسعه ژاپنی؛ الگویی فراتر از اقتصاد

توسعه ژاپن صرفاً یک داستان موفقیت اقتصادی نیست؛ بلکه نمونه‌ای روشن از «تحول ذهنی و فرهنگی» یک ملت اســـت. این کشور توانست با تغییر در نگاه به زندگی، کار، دولت، و قانون، از دل ویرانی، کشوری پیشرفته بسازد. برای ایران نیز، درس اصلی از تجربه ژاپن این است که بدون اصلاح در بنیان‌های فکری، فرهنگی و نهادی، حتی در صورت برخورداری از ثروت‌های مادی، توسعه‌ای پایدار و متوازن حاصل نخواهد شد.

توسعه، پیش از هر چیز، یک انتخاب ذهنی است. از ذهن آغاز می‌شود و تا نهادهای اجرایی و اجتماعی گسترش می‌یابد. زمانی که باور کنیم می‌توان با تلاش، برنامه‌ریزی، و مسئولیت‌پذیری، آینده‌ای بهتر ساخت، آنگاه گام نخست توسعه را برداشته‌ایم.

دو راهی پایداری تأمین غذا و خودکفایی

از بحران منابع تا بحران حکمرانی منابع

چکیده

چـون این نوشـته فراتر از بحران آب و خاک، تصویری از بحران عقلانیت در سیاسـت‌گذاری ایران اسـت. از دل روایت یک اقتصاددان از قرن چهارم هجـری، تا تحلیل داده‌های امروز، نشان می‌دهد چطور کمبود منابع، محصول تصمیم‌های پرمصرف است نه اقلیم خشک. اگر می‌خواهید بدانید چرا کشاورزی ایران تشنه حکمرانی است، این مقاله پاسخی صریح دارد.



روجا کیان‌پور

رئیس گروه کشاورزی مرکز ملی مطالعات راهبردی کشاورزی و آب اتاق ایران

چرا باید خواند:

از هزار سال پیش تا امروز، از نامه وزیر آل‌بویه به سرپرست رودخانه تا گزارش‌های خشک و پر تناقض وزارتخانه‌ها، دغدغه یکی است: چگونه امانت زمین و آب را پاس بداریم؟ این یادداشت به بهانه مرور همان پرسش قدیمی نوشته شده؛ پرسشی که هنوز پاسخ صادقانه‌ای نگرفته است.

از صاحب بن عباد [وزیر آل‌بویه (قرن چهارم هجری)] به سرپرست وادی زرین‌رود:

ما تو را به سبب کفایت تو که از تجربه مایه گرفته است؛ درایت تو که از خرد سیراب شده است؛ امانتی که موجب آرامش است و اسـتواری تو در کارها، مورد اعتماد قرارداده و به سرپرستی رودخانه زرین‌رود گماشـتیم... و بدان که این کار که بر عهده تو گذاشته شده، از اموری است که قوام ملک، عایدات آن و زندگی مردم بدان بسته است.

پس چنان باش که از تو انتظار می‌رود...[1]

مفهوم کمیابی: از محدودیت منابع تا ناکارآمدی حکمرانی

در اقتصاد، «کمیابی» به معنای محدود بودن منابع در برابر نیازهای نامحدود انسان است (منکیو، ۱۴۰۳)، اما در عرصه سیاست‌گذاری عمومی، این مفهوم بیش از آنکه صرفاً به کمبود اشاره داشته باشد، بازتابی از کیفیت حکمرانی و نحوه تخصیص منابع است. کشورها با سطح مشابهی از منابع می‌توانند نتایج کاملاً متفاوتی در خروجی بخش‌های مختلف و توسـعه پایدار رقم بزنند؛ تفاوت اصلی نه در میزان منابع، بلکه در کارآمدی نهادهای تصمیم‌گیر و شیوه حکمرانی است (Rodrik, 2007).

در نظام‌های حکمرانی شـفاف و داده‌محور، کمیابی به مساله‌ای قابل‌مدیریت تبدیل می‌شـود. سیاسـت‌گذاری مبتنی بر شواهد، هماهنگی نهادی و نظارت کارآمد، موجب افزایش بهره‌وری و پایداری تولید می‌شود. نمونه بارز آن خصوص تاثیر کمبود منابع در بخش کشاورزی، استرالیا است که با وجود محدودیت شدید منابع آبی، از طریق سیاست‌های انگیزشی و بهره‌گیری از فناوری، امنیت غذایی خود را حفظ کرده است (FAO, 2021).

در ایران، بخش کشاورزی بیشترین درصد منابع آب تجدیدپذیر را مصرف می‌کند (وزارت جهاد کشاورزی، ۱۴۰۲)، بیش از هر بخش دیگری از ضعف نهادی و ناهماهنگی سیاستی رنج می‌برد. وابستگی این بخش به معیشت و اشتغال روستایی موجب شده است که افت بهره‌وری و کاهش درآمد کشاورزان، به بحرانی اجتماعی و تهدیدی برای امنیت ملی تبدیل شود (Islami and Rahmani, 2019). افزون بر آب، سـایر نهاده‌های پایه‌ای تولید نیز در معرض کمیابی و تخریب‌اند؛ از جمله فرسـایش خاک، افـت کیفیت بذر، کمبود کود و سـموم یا عدم تامین به‌موقع آن‌هـا و محدودیت نهاده‌های دامی که اسـتمرار تولید کشـاورزی را با اختلال روبـه‌رو کرده‌اند (Oskouhi & Esmaili, 2021; Emadodin et al., 2012).

کمبود منابع و ناکارآمدی حکمرانی در کشاورزی ایران

تحلیل روندهای بلندمدت نشان می‌دهد که توسعه کشاورزی ایران عمدتاً بر گسـترش سطح زیرکشت و برداشت فزاینده از منابع آب اسـتوار بوده اسـت، نه بر بهبود بهره‌وری. مطالعات اخیر نیز نشان می‌دهد رشد تولید کشاورزی کشور طی دهه‌های گذشته بیش از آنکه حاصل نوآوری یا بهره‌وری باشد، متکی بر استفاده گسترده از منابع سـطحی و زیرزمینی بوده و از پایداری لازم برخوردار نیست (Maghrebi et al., 2020; Khorsandi et al., 2023). بهـره‌وری آب در تولید محصولات اصلی مانند گندم، جو، چغندر قند و برنج در سـال ۱۴۰۲ حدود ۲/۱ کیلوگرم در هر مترمکعب بـوده، در حالی‌که میانگین جهانی بیـش از ۲/۵ کیلوگرم در هر مترمکعـب اسـت (FAO, 2023). این اختلاف نشـان می‌دهد بحـران آب در ایران بیش از آنکه ناشـی از کمبود طبیعی منابع باشد، ریشـه در حکمرانی ضعیـف و تصمیمات ناپایدار دارد (Madani, 2014; Bozorg-Haddad et al., 2020).

نمونه بارز آن، گسترش باغات سیب پرآب‌بر به جای تاکستان‌های سنتی کم‌آب‌بر در حوضه آبریز دریاچه ارومیه است که طی دو دهه گذشته سالانه حدود ۷۰۰ میلیون مترمکعب از منابع تجدیدپذیر منطقه را کاهش داده است (Madani, 2014). چنین تصمیماتی، بدون توجه به ظرفیت آبی و داده‌های واقعی اتخاذ شده‌اند و الگوی کشت را به‌طور بنیادین دگرگون کرده‌اند.

در نتیجـه، کمیابی منابع در ایران بیش از هر چیز ناشـی از ضعف حکمرانی، سیاست‌گذاری کوتاه‌نگر و فقدان نظام اطلاعاتی منسجم اسـت. همان‌طور که کیان‌پور و همکاران (۱۴۰۴) ذکر کرده‌اند، در غیاب داده‌های معتبر، سیاست‌گذاری‌های بخش کشاورزی بیش از آنکه مبتنی بر علم باشد، بر ضرورت‌های مقطعی و فشارهای سیاسی اسـتوار اسـت. ازاین‌رو، عبور از بحران آب و کشاورزی کشور تنها با اصلاح ساختار حکمرانی، شـفافیت و داده‌محوری در تصمیم‌گیری ممکن خواهد بود.

پیامدهای فراتر از اقتصاد کمیابی منابع در کشاورزی ایران

کمیابی منابع در بخش کشاورزی ایران پیامدهایی فراتر از مسائل اقتصادی دارد. این بخش به دلیل نقش مسـتقیم در اشـتغال و

کمیابی منابع در ایران بیش از هر چیز ناشی از ضعف حکمرانی، سیاست‌گذاری کوتاه‌نگر و فقدان نظام اطلاعاتی منسجم است. همان‌طور که کیان‌پور و همکاران (۱۴۰۴) ذکر کرده‌اند، در غیاب داده‌های معتبر، سیاست‌گذاری‌های بخش کشاورزی بیش از آنکه مبتنی بر علم باشد، بر ضرورت‌های مقطعی و فشارهای سیاسی استوار است. ازاین‌رو، عبور از بحران آب و کشاورزی کشور تنها با اصلاح ساختار حکمرانی، شفافیت و داده‌محوری در تصمیم‌گیری ممکن خواهد بود.

معیشت میلیون‌ها نفر، پیوندی تنگاتنگ با ثبات اجتماعی و امنیت ملی برقرار می‌کند. طبق نتایج سرشماری عمومی کشاورزی (۱۴۰۳)، بیش از ۱۸ میلیون نفر به طور مستقیم یا غیرمستقیم به بخش کشاورزی وابسته هستند و اختلال در تولید محصولات کشاورزی می‌تواند موجی از مهاجرت روستایی، تنش‌های اجتماعی و نارضایتی اقتصادی ایجاد کند.

مطالعات بانک جهانی در ایران (World Bank, 2022) نشان می‌دهد که طی دو دهه گذشته، سالانه حدود ۷۵ هزار خانوار روستایی به دلیل خشکسالی، کاهش منابع و افت درآمد، مجبور به مهاجرت شده‌اند. بخش قابل توجهی از این مهاجرت‌ها به حاشیه کلان‌شهرها انجام شده که خود منشا چالش‌های امنیتی، حاشیه‌نشینی و نارضایتی اجتماعی بوده است. همچنین، فرونشست زمین در استان‌های فارس، اصفهان و کرمان نمونه دیگری از پیامدهای کمیابی یکی از منابع بخش کشاورزی یعنی آب است؛ این پدیده باعث آسیب جدی به زیرساخت‌های کشاورزی، کاهش دارایی‌های فیزیکی و منابع طبیعی و در نتیجه کاهش توان کشور برای نگهداری جمعیت در مناطق مرزی و روستایی می‌شود (Madani, 2014; Bozorg-Haddad et al., 2020).

از منظر اقتصادی، کمیابی منابع باعث افزایش وابستگی به واردات مواد غذایی می‌شود. بر اساس گزارش کیان‌پور و همکاران (۱۴۰۴)، شاخص وابستگی انرژی غذایی ایران در سال ۱۴۰۲ به ۳۱/۶ درصد رسیده است؛ به این معنا که حدود یک سوم از کالری مصرفی کشور از واردات تأمین می‌شود. همچنین وابستگی به دانه‌های روغنی، خوراک دام و کودهای شیمیایی نیز بسیار بالاست و در شرایط تحریم یا بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی، تهدید مستقیمی برای امنیت ملی محسوب می‌شود (FAO, 2023).

امنیت غذایی به‌مثابه رکن امنیت ملی

امنیت غذایی، بر اساس تعریف FAO (۲۰۲۳)، زمانی تحقق می‌یابد که همه افراد در هر زمان به غذای کافی، سالم و مغذی دسترسی فیزیکی و اقتصادی داشته باشند. گزارش کیان‌پور و همکاران (۱۴۰۴) با تحلیل روند بیش از دو دهه شاخص‌های تولید و مصرف نشان می‌دهد که امنیت غذایی کشور از سه عامل اصلی تأثیر می‌پذیرد: نوسانات اقلیمی، وابستگی وارداتی و ناکارآمدی نهادی. طبق همین گزارش، تولید گندم در سال ۱۴۰۲ حدود ۱۳ میلیون تن بوده است، در حالی‌که نیاز واقعی کشور ۱۵/۵ میلیون تن برآورد می‌شود. شکاف فاصله تولید با مصرف در دانه‌های روغنی و ذرت بسیار بیشتر است. وابستگی به واردات در حالی است که بخش کشاورزی تحت تأثیر سیاست‌های قیمت‌گذاری غیرواقعی آب و انرژی، قوانین خلق‌الساعه و نبود انگیزه بهره‌وری پایدار است. در محصولاتی مانند سیب‌زمینی، مرغ و تخم‌مرغ نیز در سالیان اخیر حساسیت‌هایی بوجود آمده که عدم توجه به تامین به‌موقع این محصولات می‌تواند پیامدهای امنیتی و اجتماعی داشته باشد.

بنابراین، امنیت غذایی نه تنها مساله اقتصادی، بلکه رکن اساسی امنیت ملی است. تداوم مدیریت ناکارآمد در این بخش می‌تواند هرگونه اختلال در عرضه مواد غذایی را به بحران اجتماعی و سیاسی تبدیل کند.

تجربه‌های تطبیقی: مدیریت کمیابی در کشورهای دارای اقلیم خشک

در مواجهه با محدودیت‌های منابع طبیعی و فشارهای ناشی از تغییرات اقلیمی، تجارب کشورهای مراکش و استرالیا نشان می‌دهد که موفقیت در مدیریت منابع محدود، نه بر پایه وفور منابع بلکه بر کیفیت حکمرانی، سیاست‌گذاری مبتنی بر داده و مشارکت فعال جامعه است.

در مراکش، برنامه ملی بهره‌وری آب با هدف ارتقای کارایی مصرف آب در کشاورزی، شامل ترویج سیستم‌های نوین آبیاری، آموزش کشاورزان و اعمال قیمت‌گذاری واقعی آب، توانست بهره‌وری آب را طی کمتر از ده سال به طور قابل توجهی افزایش داده و اثرات منفی کم‌آبی بر تولیدات کشاورزی را کاهش دهد (World Bank, 2024). هم‌زمان، این کشور با ایجاد نقشه‌های دقیق مکانی از وضعیت خاک و مواد مغذی، امکان مدیریت بهینه کودها و اصلاح خاک را فراهم کرده و از کاهش حاصلخیزی خاک و افزایش خطرات محیط‌زیستی جلوگیری نموده است (Bouslihim et al., 2025).

در استرالیا، بحران کم‌آبی سال ۲۰۰۷، زمینه‌ای برای اصلاحات ساختاری در نظام مدیریت منابع آب فراهم کرد؛ اصلاحات شامل ایجاد بازارهای منطقه‌ای برای مبادله حق‌آبه‌ها، تعیین سقف برداشت آب و تقویت نظارت بر تخصیص منابع بود که باعث بهینه‌سازی مصرف آب و افزایش انعطاف‌پذیری کشاورزان در مواجهه با نوسانات اقلیمی شد (Grafton et al., 2011; Murray- Darling Basin Authority, 2022). علاوه بر این، استرالیا چارچوب‌های

وابستگی به واردات در حالی است که بخش کشاورزی تحت تأثیر سیاست‌های قیمت‌گذاری غیرواقعی آب و انرژی، قوانین خلق‌الساعه و نبود انگیزه بهره‌وری پایدار است. در محصولاتی مانند سیب‌زمینی، مرغ و تخم‌مرغ نیز در سالیان اخیر حساسیت‌هایی بوجود آمده که عدم توجه به تامین به‌موقع این محصولات می‌تواند پیامدهای امنیتی و اجتماعی داشته باشد

نکته‌هایی که باید بدانید

- **استرالیا چارچوب‌های نظارتی سختگیرانه‌ای برای استفاده از سموم و کودهای شیمیایی در کشاورزی ایجاد کرد تا علاوه بر افزایش بهره‌وری، مخاطرات محیط‌زیستی و بهداشتی مرتبط با کاربرد نامناسب این مواد کاهش یابد. وجه مشترک این تجارب، ایجاد پیوند میان سیاست، داده و جامعه و بهره‌گیری از فناوری و اطلاعات دقیق برای تصمیم‌گیری است؛ رویکردی که امکان تبدیل تهدید بحران منابع به فرصت نوآوری و پایداری را فراهم می‌آورد.**
- **در مراکش، برنامه ملی بهره‌وری آب با هدف ارتقای کارایی مصرف آب در کشاورزی، شامل ترویج سیستم‌های نوین آبیاری، آموزش کشاورزان و اعمال قیمت‌گذاری واقعی آب، توانست بهره‌وری آب را طی کمتر از ده سال به طور قابل توجهی افزایش داده و اثرات منفی کم‌آبی بر تولیدات کشاورزی را کاهش دهد.**
- **از منظر اقتصادی، کمیابی منابع باعث افزایش وابستگی به واردات مواد غذایی می‌شود. بر اساس گزارش کیان‌پور و همکاران (۱۴۰۴)، شاخص وابستگی انرژی غذایی ایران در سال ۱۴۰۲ به ۳۱/۶ درصد رسیده است؛ به این معنا که حدود یک سوم از کالری مصرفی کشور از واردات تأمین می‌شود. همچنین وابستگی به دانه‌های روغنی، خوراک دام و کودهای شیمیایی نیز بسیار بالاست و در شرایط تحریم یا بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی، تهدید مستقیمی برای امنیت ملی محسوب می‌شود.**

نظارتی سختگیرانه‌ای برای استفاده از سموم و کودهای شیمیایی در کشـــاورزی ایجاد کرد تا علاوه بر افزایـــش بهره‌وری، مخاطرات محیط‌زیستی و بهداشتی مرتبط با کاربرد نامناسب این مواد کاهش یابد (Matthews AO et al.2021). وجه مشترک این تجارب، ایجاد پیوند میان سیاســـت، داده و جامعه و بهره‌گیری از فناوری و اطلاعات دقیق برای تصمیم‌گیری است؛ رویکردی که امکان تبدیل تهدید بحران منابع به فرصت نوآوری و پایداری را فراهم می‌آورد.

در ایران، با وجود محدودیت شدید منابع آب و خاک و فشارهای ناشی از افزایش جمعیت و تغییرات اقلیمی، تصمیم‌گیری‌ها غالباً به شـــکل دستوری و بدون بهره‌گیری از داده‌های علمی و بدون لحاظ آمایش سرزمینی صورت می‌گیرد که مانع استفاده بهینه از منابع محدود و تحقق کشـــاورزی پایدار می‌شود. الگوگیری از تجربیات مراکش و اســـترالیا می‌تواند زمینه‌ساز طراحی سیاست‌های جامع و هوشـــمندانه برای مدیریت منابع آب، خـــاک و نهادها در ایران باشـــد و به ارتقای بهره‌وری، کاهش هدررفت منابع و کاهش اثرات محیط‌زیستی کشاورزی کمک نماید.

جمع‌بندی: از مهار کمیابی تا اصلاح حکمرانی

تجربه ایران نشـــان می‌دهد که کمیابی منابع در کشاورزی، بیش از محدودیت طبیعی، بازتاب بحران حکمرانی اســـت. سیاست‌های ناهماهنگ، تصمیمات کوتاه‌مدت و فقدان داده‌های معتبر باعث شده است که حتی منابع موجود نیز به درستی استفاده نشوند.

برای عبور از این وضعیت، سه محور کلیدی پیشنهاد می‌شود:

- **بازسازی نظام داده و پایش منابع:** ایجاد سامانه ملی داده‌های کشاورزی و آب به منظور اتخاذ تصمیمات مبتنی بر واقعیت.
- **اصلاح ساختار یارانه‌ها و قیمت‌گذاری منابع:** قیمت‌گذاری واقعـــی آب و انرژی همراه با حمایت هدفمنـــد از بهره‌وران کوچک، انگیزه بهینه‌سازی مصرف را افزایش می‌دهد.
- **بازتعریف امنیت غذایی:** هدف پایداری و تاب‌آوری زنجیره تأمین غذا باشـــد نه خودکفایی کمی مطلق. تنوع‌بخشی به منابع وارداتی، توسعه فناوری‌های بومی و سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی از راهکارهای اصلی است.

امنیت ملی ایران در گرو اصلاح حکمرانی منابع است؛ تا زمانی که داده، شـــفافیت و عقلانیت به محور تصمیم‌گیری در کشاورزی تبدیل نشـــود، حتی با منابع بیشتر، کشور در معرض ناامنی پایدار خواهد بود.

*** از کتاب «پابه‌پای زاینده‌رود»، حشمت‌اله انتخابی، صص ۱۳۲-۱۳۳.**

قیمت‌گذاری واقعی آب و انرژی همراه با حمایت هدفمند از بهره‌وران کوچک، انگیزه بهینه‌سازی مصرف را افزایش می‌دهد

منابع

شریعتمدار، س.م.ح.، کشاورز، ع.، بخشایش، م. وفکاری سردهائی، ب. (۱۴۰۱). «گزارش اقتصاد کشـــاورزی سال ۱۳۹۸». اتاق بازرگانی صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز ملی مطالعات راهبردی کشاورزی و آب. تهران: انتشارات بادبادک.

کیان‌پور، ر.، خسروی، ع.، فارسی علی‌آبادی، م.م.، پورسپاهی سامیان، ح.، ولی‌اللهی بیشه، آ. (۱۴۰۴). «گـــزارش امنیت غذایی کشـــور: ارزیابی خوداتکایی کشـــاورزی و غذایی ایران با نگاهی به وضعیت عرضه و مصرف مواد غذایی در جامعـــه، ۱۳۷۹-۱۴۰۲». تهران: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز ملی مطالعات راهبردی کشاورزی و آب. در دست انتشار.

مرکز آمار ایران. (۱۴۰۳). نتایج سرشماری عمومی کشاورزی ۱۴۰۳.

منکیو، ن. گریگوری. (۱۴۰۳). مبانی علم اقتصاد. ترجمه حمیدرضا ارباب. تهران: نشر نی.

وزارت جهاد کشـــاورزی. (۱۴۰۲). آمارنامه کشـــاورزی ســـال ۱۴۰۲. تهـــران: دفتر فناوری اطلاعات و آمار.

Matthews AO, K., Astin AM PSM, A., Corbett, m. & Sunn, C. (2021) Australian Government Department of Agriculture, Fisheries and Forestry. (2025). Final Report of the Independent Review of the Pesticides and Veterinary Medicines Regulatory System in Australia. Retrieved from haveyoursay.awe.gov.au/ag-vet-chemicals-regulatory-reform..

Bouslihim, Y., et al. (2025). Baseline high-resolution maps of soil nutrients in Morocco. PMC. Retrieved from https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC12334725/.

Bozorg-Haddad, O., Vojdani, M., & Ramezani, M. (2020). Water governance and sustainable agriculture in Iran: challenges and perspectives. Journal of Water and Climate Change, 11(4), 845- 860.

Food and Agriculture Organization. (2021). The State of Food and Agriculture 2021: Making agri-food systems more resilient to shocks and stresses. Rome: FAO.

Food and Agriculture Organization. (2023). FAOSTAT Database: Crop production and water productivity. Rome: Food and Agriculture Organization.

Food and Agriculture Organization. (2023). FAOSTAT Database: Food security and crop production data. Rome: Food and Agriculture Organization.

Food and Agriculture Organization. (2023). The State of Food Security and Nutrition in the World 2023. Rome: Food and Agriculture Organization of the United Nations.

Grafton, R. Q., et al. (2011). An Integrated Assessment of Water Markets. Water Resources Research, 47(4). Retrieved from https://gradwater.oregonstate.edu/sites/gradwater.oregonstate.edu/files/Readings/reep_watermarkets_grafton_et_al.pdf.

Khorsandi, M., Omidi, T., & van Oel, P. (2023). Water-related limits to growth for agriculture in Iran. Heliyon, 9(6), e16213. https://doi.org/10.1016/j.heliyon.2023.e16213

Murray- Darling Basin Authority. (2022). Basin Plan Timeline and History. Retrieved from https://www.mdba.gov.au/water-management/basin-plan/basin-plan-timeline-and-history.

Madani, K. (2014). Water management and governance in Iran: Current challenges and future strategies. Environmental Science & Policy, 37, 98- 107.

Maghrebi, M., Madani, K., Hashemi, H., & Farinosi, F. (2020). Iran's Agriculture in the Anthropocene. Earth's Future, 8(12), e2020EF001547. https://doi.org/10.1029/2020EF001547

Rodrik, D. (2007). One Economics, Many Recipes: Globalization, Institutions, and Economic Growth. Princeton University Press.

World Bank. (2022). Climate impacts on rural livelihoods and migration in Iran. Washington, DC: World Bank Group.

World Bank. (2024). Promoting Climate Resilient Irrigation in Morocco. Retrieved from https://www.worldbank.org/en/news/feature/2024/06/17/promoting-climate-resilient-irrigation-in-morocco.

Islami, R. & Rahmani, A. (2019). Policymaking and Water Crisis in Iran. Quarterly Journal of The Macro and Strategic Policies, 27 (7): 410-435.

Emadodin, I., Narita, D. & Bork, H.R. (2012). Soil degradation and agricultural sustainability: an overview from Iran. Environment, Development and Sustainability, 14, 611- 625. DOI: https:// doi.org/10.1007/s10668-012-9351-y.

Oskouhi, M. & Esmaili, K. (2021). Analysis of governance theories and water resources management in Iran. Water and Sustainable Development, 8(1), fa1-fa10 ref. 9 ref. DOI: https:// doi.org/10.22067/jwsd.v8i1.88216.

یکی از تصورات غلط این است که برندهای آینده الزاماً برندهای بزرگ یا جهانی خواهند بود. تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که بسیاری از برندهای بزرگ، به‌دلیل سنگینی ساختار، کندی تصمیم‌گیری و فاصله با واقعیت زندگی مردم، آسیب‌پذیرتر شده‌اند. در مقابل، برندهایی که چابک‌تر، صادق‌تر و نزدیک‌تر به زیست‌جهان مخاطب خود هستند، شانس بقای بیشتری دارند.

آینده برندها در اقتصاد ناپایدار

فروپاشی اعتماد چالش آینده برندها



حسین وظیفه‌دوست

رئیس انجمن علمی بازاریابی ایران

اقتصاد امـــروز جهان ــ و به‌ویژه اقتصاد ایران ــ دیگر صرفاً با مفاهیمی مانند رکود، تورم یا بحران قابل توضیح نیست. آنچه فضای تصمیم‌گیری بنگاه‌ها، مدیران و مصرف‌کنندگان را شکل می‌دهد، پدیده‌ای عمیق‌تر و پیچیده‌تر است: «ناپایداری ساختاری». ناپایداری که نه مقطعی است، نه پیش‌بینی‌پذیر، و نه محدود به متغیرهای اقتصادی. این ناپایداری به لایه‌های روانی، اجتماعی و حتی هویتی انسان‌ها نفوذ کرده و به همین دلیل، مستقیماً بر مفهوم «برند» اثر می‌گذارد.

در چنین فضایی، پرسش از آینده برندها دیگر یک پرسش آکادمیک یا نمادین نیســت؛ بلکه به یکی از بنیادی‌تریــن دغدغه‌های بقا برای سازمان‌ها تبدیل شده است. آیا برندها در اقتصاد ناپایدار همچنان کارکرد دارند؟ آیا می‌توان از برندسازی سخن گفت وقتی افق برنامه‌ریزی کوتاه شده، اعتماد عمومی فرسوده اســت و مصرف‌کننده بیش از هر زمان دیگری محتاط و نگران است؟

پاسخ ســاده نیســت، اما یک نکته روشن اســت: «برندها حذف نمی‌شوند؛ آن‌ها دگرگون می‌شوند.»

برندهای کلاســیک بر سه فرض نانوشته بنا شده بودند: ثبات نسبی بازار، تداوم رابطه با مشــتری و امکان برنامه‌ریزی بلندمدت. این سه فرض، امروز به‌شدت تضعیف شده‌اند. مصرف‌کننده‌ای که نگران آینده معیشــت خود اســت، کمتر به وعده‌های بلندمدت گوش می‌دهد. مدیری که هر روز با شــوک‌های قیمتی، مقرراتی یا عملیاتی مواجه است، به‌سختی می‌تواند به سرمایه‌گذاری‌های نامشهود اعتماد کند. در چنین شــرایطی، برندهایی که صرفاً بر «تصویر»، «تبلیغات» یا «شناخت نام» تکیه دارند، به‌سرعت شکننده می‌شوند.

پیتر دراکر سال‌ها پیش جمله‌ای گفت که امروز معنای تازه‌ای پیدا کرده است: بهترین راه پیش‌بینی آینده، ساختن آن است. اما ساختن آینده در شرایط ناپایدار، بدون بازتعریف نقش برند ممکن نیست. برند دیگــر نمی‌تواند صرفاً ابزار تمایز باشــد؛ بلکه باید به «مکانیزم کاهش اضطراب» تبدیل شود.

در اقتصاد ناپایدار، تصمیم خرید دیگر یک تصمیم صرفاً اقتصادی نیست؛ تصمیمی است آمیخته با ترس، تردید و احتیاط. مصرف‌کننده به دنبال انتخاب «بهترین» نیست، بلکه به دنبال انتخاب «کم‌ریسک‌تر» است. اینجاســت که برند، اگر درست ساخته شده باشد، نقش حیاتی ایفا می‌کند.

کوین لین کلر، از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان برند، برند را این‌گونه تعریف می‌کند: برند، حافظه‌ای اســت که تصمیم را ساده می‌کند. در شرایط عادی، این حافظه به تمایز کمک می‌کند؛ اما در شرایط ناپایدار، به «اطمینان روانی» کمک می‌کند. برندهای آینده آن‌هایی نیستند که فریاد بلندتری دارند، بلکه آن‌هایی هستند که حس ثبات، صداقت و قابل پیش‌بینی بودن را منتقل می‌کنند.

اگر بخواهیم یک متغیر را به‌عنوان تهدید اصلی برندها در دهه آینده معرفی کنیم، آن متغیر «رقابت» یا «فناوری» نیست؛ بلکه «فروپاشی اعتماد» اســت. اعتماد عمومی به نهادها، رســانه‌ها، دولت‌ها و حتی شرکت‌ها در بسیاری از جوامع در حال فرسایش است. برندها، به‌عنوان بخشی از این اکوسیستم، از این بی‌اعتمادی مصون نیستند.

ست گودین، یکی از تأثیرگذارترین متفکران معاصر بازاریابی، صریح می‌گوید: برند، قولی اســت که شما می‌دهید و رفتاری است که آن را ثابت می‌کند. در اقتصاد ناپایدار، فاصله میان «قول» و «رفتار» سریع‌تر و خشن‌تر از گذشــته دیده می‌شود. کوچک‌ترین تناقض، بزرگ‌نمایی می‌شود و کوچک‌ترین خطا، به بحران اعتبار تبدیل می‌گردد. به همین دلیــل، برندهای آینده ناچارند «کم‌قول‌تر اما دقیق‌تر» باشــند. اغراق، شعارهای توخالی و وعده‌های مبهم، دیگر نه‌تنها مزیت نیستند، بلکه خطرناک‌اند.

یکی از خطاهــای رایج در تحلیل برند، نــگاه بیش‌ازحد ابزاری به مصرف‌کننده اســت. در اقتصاد ناپایــدار، مصرف‌کننده پیش از آن‌که «خریدار» باشد، «انسانی نگران» است. انسانی که آینده را مبهم می‌بیند، قدرت خریدش تحت فشار است و دائماً در حال بازتنظیم اولویت‌هایش است.

برندهایی که این واقعیت انسانی را نادیده بگیرند، به‌تدریج از ذهن و زندگی مردم حذف می‌شوند. برند آینده باید «همدل» باشد، نه صرفاً «هوشــمند». باید نشان دهد که شــرایط را می‌فهمد، نه این‌که صرفاً می‌خواهد بفروشد.

فیلیپ کاتلر، پدر بازاریابی مدرن، در سال‌های پایانی فعالیت حرفه‌ای خود تأکید می‌کرد: بازاریابی آینده، کمتر درباره فروش و بیشتر درباره معنا خواهد بود. این معنا در اقتصاد ناپایدار، بیش از هر چیز، به «احساس درک‌شدن» گره خورده است.

یکی از تصورات غلط این اســت که برندهای آینده الزاماً برندهای بزرگ یا جهانی خواهند بود. تجربه ســال‌های اخیر نشان می‌دهد که بسیاری از برندهای بزرگ، به‌دلیل سنگینی ساختار، کندی تصمیم‌گیری و فاصله با واقعیت زندگی مردم، آسیب‌پذیرتر شده‌اند. در مقابل، برندهایی که چابک‌تر، صادق‌تر و نزدیک‌تر به زیست‌جهان مخاطب خود هستند، شانس بقای بیشتری دارند.

برند آینده لزوماً همه‌چیز را نمی‌داند و همه‌جا نیســت؛ اما خودش اســت. هویت روشن، موضع شفاف و رفتار قابل پیش‌بینی، سه ستون برندهای ماندگار در اقتصاد ناپایدار خواهند بود.

در نهایــت، اگــر بخواهیــم نقــش برنــد را در اقتصــاد ناپایــدار در یــک مفهــوم خلاصــه کنیــم، بایــد بگوییــم: «برند، پناهگاه روانی انسان در دنیای بی‌ثبات است.»

برندهایی که این نقش را درک کنند، نه‌تنها حذف نخواهند شــد، بلکه اهمیتشان بیشتر هم خواهد شد. اما برندهایی که همچنان با منطق دوران ثبات عمل کنند، دیر یا زود با واقعیت سخت بازار مواجه می‌شوند.

آینــده برندها نــه در پرزرق‌وبرق بودن اســت، نــه در پیچیدگی استراتژی‌ها؛ بلکه در «انسانی بودن، صادق بودن و قابل اتکا بودن» است و این، شــاید دشــوارترین اما ضروری‌ترین مسیر پیش روی برندها در اقتصاد ناپایدار باشد.

اگر بخواهیم نقش برند را در اقتصاد ناپایدار در یک مفهوم خلاصه کنیم، باید بگوییم: «برند، پناهگاه روانی انسان در دنیای بی‌ثبات است

واقعیت تحمیلی کمیابی

از تناقض‌های اقتصادی تا چالش‌های جهانی و زیست‌محیطی



محمد کریم آسایش

کنشگر و پژوهشگر شهری و اجتماعی

مقدمه

تصور کنید به انباری بزرگ قدم می‌گذارید که تا سقف پر از غذا و کالا اســت، اما بیرون از آن در، میلیون‌ها آدم هر شــب با شــکم خالی می‌خوابند، یا در شهری قدم می‌زنید که برج‌های لوکس و خالی از سکنه آسمان را پر کرده‌اند، اما خانواده‌ها برای پیدا کردن یک سقف ساده، با هزار مشکل دست و پنجه نرم می‌کنند. این صحنه‌ها نه از یک داستان تخیلی، بلکه از زندگی واقعی در دنیای امروز می‌آیند. مفهوم «کمبود» - یعنی کم بودن منابع - اغلب مثل یک حقیقت طبیعی نشان داده می‌شود، اما مواجهه عمیق و انتقادی، از کارل مارکس تا اندیشمندان پسااستعماری مثل فرانتس فانون، روشن می‌سازد این کمبود بیشتر ساختگی است؛ نتیجه روابط قدرت، تقسیم ناعادلانه و منطق سودمحور سیستم.

در اقتصاد کلاسیک، کمبود یک اصل پایه‌ای است: منابع محدودند و نیازها بی‌پایان، اما اندیشه انتقادی این ایده را زیر و رو می‌کند و کمبود را به تاریخ و ساختارهای اجتماعی پیوند می‌زند، امروزه، با چالش‌هایی مثل تغییرات آب و هوایی، نابرابری جنســیتی و بحران‌های شــهری، این مفهوم لایه‌های تازه‌ای پیدا کرده، بر اساس گزارش اکسفام در سال ۲۰۲۵، ثروت میلیاردرها در سال ۲۰۲۴ سه برابر سریع‌تر از سال قبل رشد کرد، اما تعداد فقرا تقریباً ثابت ماند، این آمار نشان‌دهنده «کمبود در میان فراوانی» است - جایی که منابع هست، اما دسترسی به آن‌ها برای بیشتر مردم بسته می‌شود.

بخش اول: دیدگاه‌های کلیدی درباره کمبود

در این بخش، مثل یک سفر، هر دیدگاه را کاوش می‌کنیم، نه فقط جنبه‌های نظری، بلکه پیوند آن‌ها با مسائل امروز مثل نابرابری جهانی، بحران‌های تولید بیش از حد در سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۵ و کمبود منابع طبیعی را بررسی می‌کنیم.

۱ کارل مارکس: کمبود به عنوان تناقض اصلی سرمایه - جایی که فراوانی به کمبود تبدیل می‌شود

کارل مارکس، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی قرن نوزدهم، کمبود را نه یک لعنت طبیعی، بلکه نبض ســرمایه‌داری می‌دید، او در کتاب بزرگش، «سرمایه» (۱۸۶۷) سیستم را مثل ماشینی توصیف می‌کند که ظرفیت تولید زیادی دارد، اما آن را در خدمت سود می‌گذارد، نه نیازهای مردم.

۱,۱ ارزش مصرف در برابر ارزش مبادله: چرا کالاها تولید می‌شوند اما به دست نیازمندان نمی‌رسند؟

مارکس کالا را دوچهره می‌داند: ارزش مصرف (فایده واقعی، مثل خانه برای زندگی) و ارزش مبادله (قیمت بازار، بر اســاس سود)، در سرمایه‌داری، تولید بر اساس ارزش مبادله پیش می‌رود، نه برآوردن نیازها، نتیجه؟ کالاهایی تولید می‌شوند اما اگر سودآور نباشند، نابود یا انبار می‌شوند، مثلاً در بحران غذایی ۲۰۲۴، کشاورزان آمریکایی میلیون‌ها تن محصول را دور ریختند، در حالی که ۸,۲ درصد جمعیت جهان - حدود ۶۷۳ میلیون نفر - از گرسنگی رنج می‌برد، این «کمبود ســاختگی» است: منابع هســت، اما منطق بازار آن‌ها را دور از دسترس می‌کند.

۲,۱ گردش سرمایه و ارتش ذخیره کار: فشار همیشگی بر کارگران و ایجاد تنش در مصرف

مارکس توضیح می‌دهد که انباشت سرمایه (جمع کردن سود) باعث افزایش سرمایه ثابت (ماشــین‌آلات پیشرفته) و کاهش نسبی سرمایه متغیر (دستمزدها) می‌شود، این تعادل نامتوازن «ارتش ذخیره کار» می‌سازد: میلیون‌ها کارگر بیکار یا نیمه‌بیکار که دستمزدها را پایین نگه می‌دارند، در سال ۲۰۲۵، نرخ بیکاری در هند به ۵,۱ درصد رسیده، اما با جمعیت زیاد، این ارتش ذخیره همچنان فشار بر قدرت خرید می‌آورد.

قانون کاهش نرخ سود هم وارد می‌شود؛ با پیشرفت فناوری، سودها کم می‌شوند و شرکت‌ها برای جبران، بهره‌وری را بالا می‌برند یا بازارها را گسترش می‌دهند، اما این اغلب به بحران‌های «تحقق ارزش» منجر می‌شــود. مثل رکود ۲۰۲۴ در بخش انــرژی بادی دریایی، جایی که شرکت‌هایی مثل اورستد میلیاردها دلار ضرر کردند به دلیل تولید بیش از حد و تقاضای کم.

۳,۱ انباشت اولیه: ریشه‌های تاریخی کمبود - از غصب زمین تا خصوصی‌سازی مدرن

مارکس «انباشــت اولیه» را یک فرایند تاریخی می‌داند: غصب زمین‌های عمومی، بیرون راندن دهقانان و ســاخت طبقه کارگر، این نه طبیعی، بلکه خشونت‌بار است، امروز، این داستان ادامه دارد؛ مثلاً در آفریقا، شرکت‌های بزرگ زمین‌های کشاورزی را برای صادرات می‌گیرند که کمبود غذایی محلی می‌سازد، براساس گزارش‌ها، از سال ۲۰۱۰، بیش از ۲۶,۷ میلیون هکتار زمین در کشورهای در حال توسعه غصب شده، کمبود دسترسی به منابع، نتیجه مالکیت خصوصی است.

۴,۱ بحران تولید بیش از حد: کمبود در میان انبارهای پر - مثال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۵

مارکس بحران‌های تولید بیش از حد را نشانه تناقض سرمایه می‌داند: تولید بیشتر از تقاضای واقعی، در ۲۰۲۴، بخش فناوری با تولید زیاد چیپ‌های نیمه‌رسانا روبرو شد که کارخانه‌ها را بســت و کارگران را بیکار کرد، در حالی که کشــورهای فقیر به فناوری نیاز دارند، این بحران‌ها، مثل رکود پس از کووید، نشــان می‌دهند سرمایه‌داری هیچ راه‌حل پایداری جز دگرگونی اساسی ندارد،

۲ رزا لوکزامبورگ و دنباله‌روانش: کمبود جهانی، ابزار امپریالیسم و وابستگی - از بازارهای بیرونی تا دوقطبی مرکز-پیرامون

رزا لوکزامبورگ، انقلابی لهســتانی-آلمانی، در کتاب «انباشــت سرمایه» (۱۹۱۳)، کمبــود را بــه مقیاس جهانی برد، او گفت ســرمایه‌داری برای بقا به «بیرون - حوزه‌های غیرسرمایه‌دار» نیاز دارد، این ایده توسط دنباله‌روانی مثل سمیر امین، پل باران، جیوانی اریگی، دیوید هاروی و اندیشمندان پسااستعماری مثل فرانتس فانون گسترش یافت که کمبود در جوامع پیرامونی را به وابستگی و استعمار نوین وصل کردند،

۱,۲ نقد تحقق ارزش: مازاد کجا فروخته می‌شود؟

لوکزامبورگ می‌پرســد: اگر بازار بسته باشد، مازاد ارزش چطور به پول تبدیل شود؟ پاسخ لوکزامبورگ آن است که مازاد ارزش از وابستگی سرمایه داری به فضاهای غیرسرمایه داری و استثمار آنها حاصل می‌شود،

۲,۲ نیاز به بازارهای غیرســرمایه‌دار و دنباله‌روان لوکزامبورگ: گســترش همیشگی و وابستگی

لوکزامبورگ انباشت اولیه را دائمی می‌داند، سمیر امین در نظریه وابستگی، آن را به دوقطبی

با پیشرفت فناوری، سودها کم می‌شوند و شرکت‌ها برای جبران، بهره‌وری را بالا می‌برند یا بازارها را گسترش می‌دهند، اما این اغلب به بحران‌های «تحقق ارزش» منجر می‌شود. مثل رکود ۲۰۲۴ در بخش انرژی بادی دریایی، جایی که شرکت‌هایی مثل اورستد میلیاردها دلار ضرر کردند به دلیل تولید بیش از حد و تقاضای کم.

مرکز(شمال جهانی) و پیرامون (جنوب) وصل می‌کند: پیرامون مواد خام صادر می‌کند اما فناوری وارد که کمبود توسعه می‌سازد، پل باران مازاد اقتصادی در سرمایه‌داری انحصاری را برجسته می‌کند: مازاد به مرکز می‌رود، اما در پیرامون هدر می‌شود، جیوانی اریگی چرخه‌های سیستم جهانی را توصیف می‌کند: هر چرخه (از هلند تا آمریکا) با مالی‌سازی تمام می‌شود که کمبود تازه می‌سازد، دیوید هاروی «انباشت از راه سلب مالکیت» را اضافه می‌کند: حصارکشی مدرن.

۳,۲ کمبود به عنوان سلاح امپریالیستی و دیدگاه‌های پسااستعماری: فانون و جوامع پیرامونی

لوکزامبورگ کمبود را ابزار سلطه می‌بیند، فرانتس فانون در «دوزخیان روی زمین» (۱۹۶۱)، استعمار را خشونت‌آمیز توصیف می‌کند که طبقه محلی شهری قدرت را نگه می‌دارد بدون تغییر سیستم و کمبود پایدار در پیرامون می‌سازد. امروز، در آفریقا، استخراج منابع توسط شرکت‌های غربی کمبود محلی می‌سازد؛ مثلاً در کنگو، استخراج کبالت برای باتری‌ها میلیون‌ها را آواره کرده، این داستان در مسئله فلسطین هم تکرار می‌شود: نسل‌کشی اسرائیل در غزه پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ که بیش از ۱۰ درصد جمعیت غزه را کشته یا مجروح کرده، مازادسازی فلسطینیان است - بیرون راندن آن‌ها برای غصب زمین و منابع، در چارچوب کمبود ساختگی سرمایه‌داری که استعمار نوین را توجیه‌می‌کند.

۳ مارکسیست‌های فمینیست: کمبود در خانه و بدن - فشار جنسیتی در دنیای مدرن

فمینیست‌هایی مثل سیلویا فدریچی و سلما جیمز، کمبود را به بازتولید اجتماعی می‌برند: کارهایی که سرمایه را زنده نگه می‌دارند اما بدون دستمزدند.

۱,۳ کار خانگی: ستون پنهان سرمایه - آمارهای ۲۰۲۵

کار بازتولیدی (مراقبت و آشپزی) اغلب توسط زنان انجام می‌شود. براساس گزارش سازمان ملل ۲۰۲۵، زنان ۲,۵ برابر مردان کار بدون دستمزد می‌کنند، میانگین ۲,۵ برابر ساعات روزانه. این کار نه تنها نیروی کار را تازه می‌کند، بلکه بدون آن، تولید سرمایه‌داری می‌ایستد، اما در آمار اقتصادی، اغلب نادیده گرفته می‌شود، انگار بخشی از «طبیعت زنانه» است.

۲,۳ نقش کار بدون دستمزد در فراوانی سرمایه - فدریچی و کمپین دستمزد

فدریچی در «کالیبان و ساحره» نشان می‌دهد انباشت اولیه شامل کنترل بدن زنان بود - از شکار جادوگران تا قوانین باروری، این کنترل امروز ادامه دارد، جایی که زنان مسئولیت اصلی مراقبت از بچه‌ها، سالمندان و بیماران را دارند، بر اساس آمار ILO در ۲۰۲۵، ۷۰۸ میلیون زن به دلیل مسئولیت‌های مراقبتی بدون دستمزد، از بازار کار بیرون مانده‌اند.

کمپین «دستمزد برای کار خانگی» توسط جیمز و دیگران، این کار را بخشی از زنجیره ارزش سرمایه‌داری نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به رسمیت بشناسند، این نه فقط عدالت جنسیتی، بلکه ضربه‌ای به پایه‌های کمبود ساختگی است، چون نشان می‌دهد سرمایه چطور از کار رایگان زنان سود می‌برد.

۳,۳ کمبود جنسیتی: کمبود زمان و استقلال

در نتیجه، زنان با کمبود زمان، استقلال اقتصادی و دسترسی به منابع روبرو می‌شوند، این کمبود نه از کم بودن منابع جهانی، بلکه از ساختارهای طبقاتی و جنسیتی می‌آید. مثلاً در کشورهای در حال توسعه، زنان اغلب بیش از ۴ ساعت روزانه به کار خانگی می‌پردازند که فرصت آموزش یا کار پردرآمد را می‌گیرد، گزارش UN Women در ۲۰۲۵ نشان می‌دهد این بار نابرابر معادل ۱۰-۳۹ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی است، اما بدون جبران.

این دیدگاه فمینیستی کمبود را از فضای عمومی به خصوصی می‌برد و نشان می‌دهد سرمایه‌داری خانه را به کارخانه‌ای نامرئی تبدیل کرده است، این کمبود زمان و استقلال را بتی فریدان در «راز و رمز زنانه» (۱۹۶۳) در توصیف ملال زندگی زنانه نشان می‌دهد، همان توصیفی که شانتال آکرمن هنرمندانه آن را در فیلم «ژان دیلمان، شماره ۲۳ کدو کومرس، ۱۰۸۰ بروکسل» (۱۹۷۵) به تصویر می‌کشد.

> اکوسوسیالیست‌ها به جای رشد، کاهش رشد و کفایت پیشنهاد می‌کنند: دموکراتیک کردن منابع، عدالت زیست‌محیطی، مثال‌ها در ۲۰۲۵ شامل سیاست‌های اروپا: کاهش ساعات کار، ممنوعیت سوخت‌های فسیلی، حذف یارانه‌های فسیلی. در آمریکا، جنبش‌های کاهش رشد مثل کار کمتر و تضمین شغل سبز، برای جلوگیری از بیکاری پیشنهاد می‌شود

۴ هانری لوفور و دیوید هاروی: کمبود در فضای شهری - بحران مسکن جهانی و کالایی کردن شهرها

هانری لوفور و دیوید هاروی، دو اندیشمند برجسته جغرافیای مارکسیستی، مفهوم کمبود را از عرصه اقتصادی به فضایی و شهری می‌برند. آن‌ها نشان می‌دهند در سرمایه‌داری، فضا نه فقط ظرف زندگی، بلکه جایی برای تولید ارزش و سود است، این دیدگاه در دنیای امروز، با بحران‌های مسکن جهانی، زنده‌تر از همیشه است - جایی که شهرها به ماشین‌های پول‌سازی تبدیل شده‌اند و میلیون‌ها تن از فضای مناسب محروم مانده‌اند.

۱,۴ لوفور: تولید فضا و حق بر شهر - فضا به عنوان کالایی سودآور

لوفور در کتاب «تولید فضا» (۱۹۷۴) (می‌گوید فضا نه چیزی بی‌جان، بلکه نتیجه روابط اجتماعی است، در سرمایه‌داری، فضا کالایی می‌شود: زمین، ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها برای خریدوفروش، مالکیت و سود مرتب می‌شوند، این یعنی کمبود فضایی - مثل کم بودن خانه ارزان- نه از کمبود واقعی زمین، بلکه از منطق بازار می‌آید، لوفور مفهوم «حق بر شهر» را می‌آورد: حقی که مردم باید برای شکل دادن به فضای شهری داشته باشند، نه اینکه سرمایه‌داران آن را کنترل کنند. امروز، این ایده در جنبش‌های شهری مثل اعتراض‌ها علیه لوکس‌سازی محله‌ها در برلین یا سان‌فرانسیسکو دیده می‌شود، جایی که ساکنان قدیمی بیرون رانده می‌شوند تا جا برای سرمایه‌گذاری‌های سودآور باز شود.

لوفور همچنین به «ضرباهنگ‌کاوی» (rhythmanalysis) می‌پردازد: روشی برای بررسی ریتم‌های شهری و تأثیرشان بر مردم، ریتم‌ها - تکرار اندازه‌گیری‌شده در زمان و مکان- در سرمایه‌داری بدن‌ها را «دست‌آموز» (dressage) می‌کنند، یعنی آموزش می‌دهند تا با ریتم‌های سیستم هماهنگ شوند، مثل رفت‌وآمد روزانه یا کار شیفتی، این دست‌آموزسازی کمبود می‌سازد: ریتم‌های مکانیکی سرمایه، ریتم‌های طبیعی بدن و طبیعت را مختل می‌کند، منجر به خستگی، بیماری) آریتمی (یا کمبود زمان آزاد می‌شود، مثلاً در شهرهای شلوغ، ریتم‌های سریع ترافیک و کار، مردم را به ماشین‌هایی تبدیل می‌کند که انرژی‌شان برای سود مصرف می‌شود و کمبود واقعی ارتباط با فضا و زمان طبیعی ایجاد می‌کند.

۲,۴ هاروی: ترمیم فضایی - چطور سرمایه بحران را به شهر می‌برد

دیوید هاروی مفهوم «ترمیم فضایی» را گسترش می‌دهد: در بحران تولید بیش از حد، سرمایه مازادش را به فضا - مثل شهرسازی، ساخت‌وساز و زیرساخت- می‌برد تا بحران

را عقـب بیندازد، اما این کار اغلب زمین را گران، نابرابری فضایی را زیاد و مردم را آواره می‌کند، هاروی می‌گوید سرمایه «در فضا انباشت می‌شود تا زمان بخرد»، اما این خرید، کمبود تازه می‌سازد، مثلاً در بحران مالی ۲۰۰۸، سرمایه به بازار مسکن رفت، اما نتیجه حباب مسکن بود که میلیون‌ها را بی‌خانمان کرد، در ۲۰۲۵، این الگو ادامه دارد: بر اساس گزارش Demographia 2025، نسـبت قیمت خانه به درآمد متوسط در بسیاری شهرها «غیرقابل تحمل» است - مثلاً در هنگ‌کنگ بیش از ۲۰ برابر درآمد سالانه.

در آمریکا، خانوادهای متوسط فقط ۸،۷ درصد خانه‌ها را می‌توانند بخرند، در حالی که کمبود مسـکن برای این گروه بیشتر از همیشه است، گزارشWorld Economic Forum در ۲۰۲۵ نشـان می‌دهد جهان نه با کمبود خانه، بلکه با «نامتناسبی» روبرو است: میلیون‌ها واحد خالی در شهرهای لوکس، در حالی که مهاجرت روسـتا به شـهر تقاضا را در مناطق فقیر بالا می‌برد، در شـهرهایی مثل میامی (با بیشترین خطر حباب مسکن بر اساس UBS 2025) سرمایه‌گذاری خارجی قیمت‌ها را بالا برده و دسترسـی محلی را کم کرده. این کمبود فضایی، نه طبیعی، بلکه نتیجه سیاست‌های سرمایه‌داری است که شهر را به کالا تبدیل کرده.

۵ باتای، بنیامین و واردا: مازاد، افراط و نقد کمبود - مقاومت در برابر مهار زندگی

ژرژ باتـای، والتـر بنیامیـن و آنیـس واردا، از زاویه فلسـفی، فرهنگی و هنری، کمبود را با «مازاد» روبرو می‌کنند، آن‌ها نشـان می‌دهند زندگی پر از مازاد است - انرژی، اشیا، تجربه‌ها - اما سـرمایه‌داری این مازاد را مهار می‌کند تا به انباشت تبدیل شود، این دیدگاه‌ها کمبود را به عنوان ابزار سرکوب مازاد زندگی نقد می‌کنند و راه‌های مقاومتی پیشنهاد می‌دهند.

۱،۵ ژرژ باتـای: اقتصاد عام و منطق افراط - مـازاد زندگی در برابر صرفه‌جویی سرمایه

باتای در «سـهم ملعون» (۱۹۴۹)، بین «اقتصـاد محدود» (بر پایه صرفه‌جویی، انباشـت و کمبود) و «اقتصاد عام» (بر پایه مصرف، هدر و بخشش) فرق می‌گذارد، او می‌گوید طبیعت و زندگی مازاد می‌سازند - مثل انرژی خورشیدی یا رشد زیستی - اما سرمایه‌داری این مازاد را قفل می‌کند و کمبود را برای کنترل تحمیل می‌کند، مثلاً در جوامع بومی، مازاد در جشـن‌ها مصرف می‌شود، اما در سرمایه‌داری، به سود تبدیل می‌شود، امروز، این ایده در بحران زباله الکترونیکی دیده می‌شود: بر اسـاس گزارش ۲۰۲۴، زباله الکترونیکی جهانی به ۶۲ میلیون تن در ۲۰۲۲ رسید و تا ۲۰۳۰ به ۸۲ میلیون تن می‌رسد، اما فقط ۳،۲۲ درصد بازیافت می‌شود و ارزش ۶،۴۷ میلیارد دلار هدر می‌رود.

این مازاد دورریخته، نشان هدر سـرمایه‌داری است، اما باتای پیشنهاد می‌کند آن را فرصتی برای افراط و آزادی ببینیم.

۲،۵ والتر بنیامین: باقی‌مانده‌ها، نجات و تجربه - نقد کالایی از حاشیه سیستم

بنیامین در پروژه «پاسـاژها» (۱۹۲۷-۱۹۴۰)، به اشـیای دورریختـه، خردەریزها و باقی‌مانده‌های مدرن اهمیت می‌دهد، او باور دارد این باقی‌مانده‌ها - آنچه از جریان کالایی بیـرون مانده - امکان نقد سـرمایه‌داری را می‌دهند، «نجات باقی‌مانده‌ها» راه مقاومتی اسـت: جمع کردن و بازمعنایی اشیایی که سیستم بی‌ارزش می‌داند. امروز، این دیدگاه در جنبش‌های بازیافت و ارتقا دیده می‌شود، جایی که مردم از زباله‌های الکترونیکی هنر یا ابزار می‌سازند، مثلاً در کشورهای در حال توسعه، بازارهای غیررسمی زباله الکترونیکی میلیون‌ها شغل ساخته، اما اغلب در شرایط خطرناک - نشان مازادی که سیستم نمی‌تواند جذب کند.

۳،۵ آنیس واردا: سینمای خوشه‌چینان - تصویر بصری مقاومت مازاد

فیلم «خوشـه‌چینان و من» (۲۰۰۰) واردا، این منطق را تصویری می‌کند: کسانی که از زباله‌ها، باقی‌مانده‌ها و اشیای دورریخته جمع می‌کنند، به نماد مقاومت تبدیل می‌شوند، واردا نشـان می‌دهد این اشـیا مازاد زندگی‌اند - چیزی که سرمایه‌داری انکار می‌کند اما نمی‌تواند پاک کند، در ۲۰۲۵، این ایده در جنبش‌های بدون زباله و اقتصاد چرخشی زنده است، جایی که شهرهایی مثل سان‌فرانسیسکو سیاست‌های کاهش زباله اجرا می‌کنند. این دیدگاه‌ها کمبود را به عنوان حذف مازاد نقد می‌کنند و می‌گویند مقاومت از حاشیه سیستم شروع می‌شود.

> کمبود ساختگی است، پس تغییرپذیر، راه‌حل در بازسازی روابط است - از عدالت جنسیتی و دموکراسی فضایی تا احترام به طبیعت و سیاست کاهش رشد، امروز با بحران‌های آب و هوایی و نابرابری، این دیدگاه می‌تواند جنبش‌های تازه الهام ببخشد: دنیایی که مازاد زندگی برای همه کافی باشد، نه‌فقط برای فرادستان

۶ اکوسوسیالیسم: نقد از محدودیت طبیعی تا بازتعریف کمبود - ترکیب طبیعت با نقد سرمایه

اکوسوسیالیست‌ها مثل جان بلامی فاستر، جیمز اوکانر و آندره گورز، مارکسیسـم را با زیست‌شناسی ترکیب می‌کنند، آن‌ها می‌گویند سـرمایه‌داری نه فقط نیروی کار را اسـتثمار می‌کند، بلکه طبیعت را هم نابود می‌کند و کمبود را از اقتصادی به زیست‌محیطی تبدیل می‌کند، این دیدگاه در عصر تغییرات آب و هوایی، کلیدی است

۱،۶ محدودیت زیسـت‌کره - نادیده گرفتن طبیعت در مارکسیسم کلاسیک

فاستر در «اکولوژی مارکس» نشان می‌دهد مارکس به رابطه انسان و طبیعت اشـاره داشت، اما دنباله‌روانش اغلب طبیعت را منبع بی‌پایان دیدند، امروز، محدودیت‌های زیست‌کره روشن است: بر اساس گزارش تغییرات آب و هوایی جهانی ۲۰۲۵، دمای سطح زمین به ۱،۵۲ درجه سلسیوس رسیده، بالاتر از گرم شدن انسانی ۱،۳۶ درجه،

انتشـار گازهای گلخانه‌ای جهانی در ۲۰۲۴ بـه ۵۳، ۲ گیگاتن CO2eq رسید و برای محدود کردن به ۱،۵ درجه، فقط ۵۰۰ گیگاتن بودجه کربن مانده، این محدودیت‌ها کمبود واقعی می‌سازد، مثل کم‌آبی در مناطق خشک،

۲،۶ تناقـض دوم سـرمایه و کمبـود زیسـت‌محیطی - نابودی درون‌سیستمی

اوکانر «تناقض دوم سـرمایه» را می‌آورد: سرمایه‌داری شرایط زیستی خـودش را نابود می‌کند - خاک، آب، هوا، این به کمبود واقعی منجر می‌شود: کاهش تنوع زیستی، بحران آب، شهرها ۷۰درصد انتشار CO2 را می‌سـازند و IPCC در ۲۰۲۵ بر کاهش ۴۳درصد انتشار تا ۲۰۳۰ تأکید دارد، مثلاً در ۲۰۲۵، خشکسالی در خاورمیانه میلیون‌ها را آواره کرده، نشان کمبود زیست‌محیطی از رشد بی‌پایان.

۳،۶ سیاست بر پایه کفایت و تقسیم دوباره زیست‌محیطی - از کاهش رشد تا عدالت

اکوسوسیالیسـت‌ها به جای رشد، کاهش رشد و کفایت پیشنهاد می‌کنند: دموکراتیک کردن منابع، عدالت زیست‌محیطی، مثال‌ها در ۲۰۲۵ شامل سیاست‌های اروپا: کاهش سـاعات کار، ممنوعیت سوخت‌های فسـیلی، حذف یارانه‌های فسـیلی. در آمریکا، جنبش‌های کاهش رشد مثل کار کمتر و تضمین شغل سبز، برای جلوگیری از بیکاری پیشنهاد می‌شود.

۷ برونو لاتور: انسان و زمین، شبکه‌های مشترک و سیاست آستانه - بازسازی روابط با سیاره

برونو لاتور، فیلسوف فرانسوی، کمبود را شکست ارتباط با زمین می‌بیند، او مدرنیته را نقد می‌کند و پیشنهاد می‌کند سیاست را بر پایه تعامل انسان و غیرانسان بسازیم.

هانری لوفور و دیوید هاروی، دو اندیشمند برجسته جغرافیای مارکسیستی، مفهوم کمبود را از عرصه اقتصادی به فضایی و شهری می‌برند. آن‌ها نشان می‌دهند در سرمایه‌داری، فضا نه فقط ظرف زندگی، بلکه جایی برای تولید ارزش و سود است، این دیدگاه در دنیای امروز، با بحران‌های مسکن جهانی، زندگی‌تر از همیشه است - جایی که شهرها به ماشین‌های پول‌سازی تبدیل شده‌اند و میلیون‌ها تن از فضای مناسب محروم مانده‌اند.

۱،۷ نقد مدرنیته و جدایی انسان/طبیعت - اشتباه پایه‌ای جداسازی

لاتور در «هرگز مدرن نبوده‌ایم» (۱۹۹۱) و «رویارویی با گایا» (۲۰۱۷) می‌گوید مدرنیته بر جدایی انسان (فرهنگ) و طبیعت (منبع) بنا شده، این جدایی اشتباه است: انسان و طبیعت در شبکه‌های پیچیده با هم‌اند، کمبود از این جدایی می‌آید - جایی که انسان طبیعت را منبع بی‌جان می‌بیند و ظرفیت‌هایش را نادیده می‌گیرد.

۲،۷ کمبود به عنوان مشکل ارتباطی با زمین - زمین به عنوان بازیگر

از دید لاتور، کمبود بخشی از شکست در درک تعامل با زمین است، زمین بازیگر است با آستانه‌ها و ظرفیت‌ها - مثل نقاط بحرانی آب و هوایی، در ۲۰۲۵، بحران‌هایی مثل ذوب یخچال‌ها نشان می‌دهد: انتشار زیاد، آستانه‌ها را رد می‌کند و کمبود آب یا غذا می‌سازد.

۳،۷ سیاست زمین‌محور - ژئوپلیتیک تازه

لاتور «ژئوپلیتیک زمین» را پیشنهاد می‌کند: زمین را شریک ببینیم، نه منبع، بازسازی سیاست برای ادغام زمین، این رویکرد کمبود را به بازسازی روابط تبدیل می‌کند: احترام به آستانه‌های طبیعی برای جلوگیری از بحران.

بخش دوم: ترکیب نظری و چهارچوب یکپارچه - بافتن لایه‌ها برای درک پیچیده‌تر

مسئله کمیابی در این دیدگاه‌ها، رویکردهای جداگانه نیستند بلکه مکمل یکدیگرند و ترکیبی از فهمِ چندبعدی بودنِ کمیابی را می‌سازند،

۱ سه سطح کمبود - لایه‌های به‌هم‌پیوسته اقتصادی، بازتولیدی و زیست‌محیطی

با ترکیب دیدگاه‌ها، سه سطح کمبود پیدا می‌شود که جدا نیستند، بلکه با هم تعامل دارند:

۱- کمبود اقتصادی و اجتماعی: محدودیتِ دسترسی به کالا، درآمد و منابع - موضوع مارکس و لوکزامبورگ، مثلاً در ۲۰۲۵، نابرابری جهانی جایی که ثروت نخبگان سه برابر رشد کرده، اما فقرا ثابت مانده‌اند، این سطح با اقتصادی تعامل دارد: کمبود درآمد زنان را به کار خانگی بیشتر می‌کشاند.

۲- کمبود فضایی و زیست‌محیطی: محدودیت در زمین شهری، منابع طبیعی - حوزه لوفور، هاروی، اکوسوسیالیست‌ها و لاتور، مثلاً بحران مسکن جایی که فقط ۸،۷ درصد خانه‌ها قابل خرید است، یا انتشار ۵۳،۲ گیگاتن CO_2eq که کم‌آبی می‌سازد.

۳- این سطوح به‌هم‌پیوسته‌اند: کمبود اقتصادی به فشار بر محیط (مثل جنگل‌زدایی برای کشاورزی) منجر می‌شود که کمبود فضایی می‌سازد. این تعامل نشان می‌دهد حل کمبود در یک سطح، بدون توجه به بقیه، کافی نیست - مثلاً افزایش تولید بدون عدالت جنسیتی، بحران بازتولیدی را بدتر می‌کند.

۲ منطق تبدیل فراوانی به کمبود - مکانیسم‌های سرمایه برای مهار مازاد

سرمایه‌داری قدرت درونی تبدیل فراوانی به کمبود دارد:

- **از راه ارزش مبادله (مارکس):** کالاهای مفید تولید نمی‌شوند اگر سود نداشته باشند.
- **انباشت بیرونی (لوکزامبورگ و دنباله‌روان):** سلطه بر پیرامون، مثل غصب زمین در آفریقا.
- **کالایی کردن بازتولید (فمینیست‌ها):** کار خانگی بدون دستمزد که فراوانی نیروی کار را به کمبود استقلال تبدیل می‌کند.
- **انباشت فضایی (هاروی و لوفور):** شهرسازی که مسکن را کم می‌کند، مثل حباب در میامی.
- **مهار مازاد (باتای، بنیامین):** زباله الکترونیکی به عنوان مازاد مهارنشده که اگر آزاد شود، فراوانی می‌سازد.
- **سرکوب روابط زیست‌محیطی (اکوسوسیالیست‌ها و لاتور):** نابودی طبیعت برای رشد که فراوانی اکولوژیک را به کمبود تبدیل می‌کند، مثل گرم شدن ۱،۵۲ درجه. این منطق نشان می‌دهد کمبود اغلب انتخابی است: سیستم فراوانی را برای نگه داشتن قدرت محدود می‌کند.

> براساس گزارش سازمان ملل ۲۰۲۵، زنان ۲،۵ برابر مردان کار بدون دستمزد می‌کنند، میانگین ۲،۵ برابر ساعات روزانه. این کار نه‌تنها نیروی کار را تازه می‌کند، بلکه بدون آن، تولید سرمایه‌داری می‌ایستد، اما در آمار اقتصادی، اغلب نادیده گرفته می‌شود، انگار بخشی از «طبیعت زنانه» است

۳ بحران‌ها و نقطه‌های گذار - راه‌حل‌های موقت و نیاز به دگرگونی

سرمایه در بحران‌ها به حوزه‌هایی پناه می‌برد: فضایی (شهرسازی)، مالی (سفته‌بازی)، استثمار تازه (پیرامون)، اما این‌ها موقتی‌اند و کمبود تازه می‌سازند - مثلاً ترمیم فضایی ۲۰۰۸ به بحران مسکن ۲۰۲۵ منجر شد.

نقطه گذار نظری: سیاست آزادی باید لایه‌ها را بشناسد، مثلاً در ۲۰۲۵، جنبش‌هایی مثل Fridays for Future (جمعه‌ها برای آینده)، کمبود زیست‌محیطی را با اقتصادی ترکیب می‌کنند و کاهش رشد مطالبه می‌کنند. این نقطه‌ها فرصت دگرگونی‌اند: از بحران مثل کاتالیزور برای بازسازی استفاده کنیم یا می‌توان به چارچوب سیاستیِ Green New Deal (توافق سبز جدید) و جنبش حول آن اشاره کرد.

۴ مسیرهای سیاستی و اخلاقی - از دستمزد مراقبت تا سیاست زمین‌محور

این ترکیب چهارچوب سیاستی پیشنهاد می‌دهد:

- **دموکراتیک کردن مالکیت فضا و مسکن:** سیاست‌هایی مثل کنترل کرایه در برلین یا برنامه‌های مسکن عمومی، برای مقابله با نامتناسبی‌مسکن.
- **پرداخت دستمزد مراقبت و خدمات عمومی:** کمپین دستمزد برای کار خانگی، برای کم کردن بار ۲،۵ برابری زنان.
- **محدود کردن رشد مادی و تکیه بر کفایت:** کاهش رشد مثل کم کردن ساعات کار، حذف یارانه فسیلی، برای نگه داشتن بودجه کربن.
- **شناخت زمین به عنوان بازیگر:** سیاست‌های لاتوری مثل ادغام طبیعت در تصمیم‌گیری، مثلاً در گزارش IPCC 2025 برای شهرها.
- **تقویت گفتمان مازاد، هنر و مقاومت:** حمایت از جنبش‌های بازیافت زباله الکترونیکی، برای تبدیل مازاد به فراوانی.

جمع‌بندی: به سوی دنیایی بدون کمبود ساختگی

مفهوم کمیابی نه امری ساده و بدیهی و طبیعی بلکه امری ساختگی و تحمیلی و چالشی چندبعدی در نتیجه روابط طبقاتی، جنسیتی، شهری، زیست‌محیطی و نمادین است.

با آمارهایی مثل انتشار ۵۳،۲ گیگاتن CO_2eq، ۷۰۸ میلیون زن بیرون از کار به دلیل مراقبت، یا کمبود مسکن برای ۹۱،۳درصد خانه‌ها، روشن است سرمایه‌داری فراوانی را به کمبود تبدیل می‌کند، اما این درک امیدبخش است: کمبود ساختگی است، پس تغییرپذیر، راه‌حل در بازسازی روابط است - از عدالت جنسیتی و دموکراسی فضایی تا احترام به طبیعت و سیاست کاهش رشد، امروز با بحران‌های آب و هوایی و نابرابری، این دیدگاه می‌تواند جنبش‌های تازه الهام ببخشد: دنیایی که مازاد زندگی برای همه کافی باشد، نه فقط برای فرادستان.

متهم اول بحران آب در ایران

با اصلاح ساختارهای کشاورزی چقدر در منابع آب صرفه‌جویی می‌شود؟

چکیده

متهم اصلی بحران آب در ایران کشاورزی است، واقعیت این مسئله چیست و فرصت‌ها و تهدیدهای اقتصادی بخش کشاورزی کدام است؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.



فاطمه پاسبان

عضو هیئت علمی موسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی

چرا باید خواند:
اگر به اقتصاد بخش کشاورزی و شناخت مسائل و مشکلات آن علاقمند هستید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

شاید بارها در اندیشـــه خود کلنجار رفته‌ایم چرا بخش کشاورزی در میان فعالیت‌های بخش صنعت و خدمات، همواره متهـــم اول بحران آب در ایران اســـت؟ آمایش سرزمین، حکمروایی خوب، کشاورزی هوشمند، رعایت الگوی کشت، کشت فراسرزمینی، کاهش ضایعات، زنجیره ارزش و ... چرا هیچ‌کدام کامل و جامع اجرایی نمی‌شود؟ چرا بارها شنیدم امنیت غذایی مهم است و بایستی به آن توجه شود و «غذا» یک مقوله اساسی گفتمان بین‌المللی شده است، اما چرا توجه شایسته‌ای نمی‌شود و چراهای بسیاری که همه بدون پاســـخ باقی‌مانده است. به نظر می‌آید پاسخ همه این چراها ریشه در یک اندیشه و تفکر دارد و آن‌هم نگرش «متهم‌یابی» به‌جای «مسئله‌یابی» است که ریشه اصلی چالش‌های اساسی کشور در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. مسئله یابی یک مهارت اســـت که در آن بایستی مسئله را شناخت، فرصت‌ها را به‌درســـتی تشخیص داد و به‌طور عقلایی و صحیح اطلاعات را جمع‌آوری کرد و از آن‌ها اســـتفاده بهینه کرد و در این میان موانع را هم به‌طور کلی از سر راه تصمیم‌گیری و اجرا برداشت و بدون تشویش و اضطراب یک تصمیم درست و عاقلانه گرفت. تمامی این کارها از مهارت‌های مدیریت کارآمد است که در مواقع مخاطره‌آمیز بتواند به‌درستی تصمیم بگیرد و با آینده‌نگری مسیر و نقشه راه را طوری طراحی و تدوین نماید تا به سلامت به سرانجام مطلوب برسد. به‌بیان‌دیگر ضرورت دارد پیش از آن‌که مسئله را بتوان حل کرد، آن را شناخت و یک تعریف صحیح از آن داشت که چه وضعیتی نمایانگر مسئله است و کدام مسئله بایستی حل شود؟ اگر به‌درستی فرآیند مسئله یابی در مدیریت بخشی و کلان کشور انجام نشود، برای توجیه وضع موجود متوسل به یافتن متهمی می‌شوند که تمامی تقصیرها را متوجه آن نموده و انگشت اشاره را به سمت او نشانه بگیرند و این رویکرد تنها منجر به عمق و وسعت بخشیدن به مسئله موجود و حتی ایجاد مسائل جدیدتر خواهد شد. این نگرش کلاف پیچ‌درپیچ و سردرگمی فراهم می‌آورد که شناسایی مسئله اصلی را دچار مشکل می‌کند و به‌جای پرداختن به علت‌ها به معلول‌ها توجه می‌شـــود که متهم جدید به متهمان قبلی اضافه شود. تصور کنید بعد از یک هفته مسافرت کاری وارد منزل شدید، درب یخچال را باز می‌کنید، تاریخ‌مصرف شیر تمام شده است و شما شروع کنید به سرزنش اعضای خانواده که برایشان هدررفت غذا مهم نیست و.. متهم اصلی اعضای خانواده هستند که باعث این اتفاق شده‌اند. درحالی‌که تاریخ انقضا معلول است و مسئله اصلی این است که اعضای خانواده در طی چند روز به دلایلی در منزل نبوده تا شیر را مصرف کنند و یا دلایل دیگر. این نوع نگاه مدیریت کشور است و این نگاه برای بخش کشاورزی چون معلول‌های متفاوتی وجود دارد، متهم‌سازی بسیار ساده و اغواگرانه است و به‌راحتی با چند گزاره می‌توان فضای عمومی را برد به سمت همان رویکرد متهم‌یابی به‌جای مسئله‌یابی بر موجی که ایجادشده سوار شده تا در سایه آن امنیت حاشیه‌ای برای مدیریت خود یابند. بسیار دیده‌ایم و شنیده‌ایم از زبان مسئولان و مدیران مشکل بحران آب، کشاورزی است و هندوانه! گویی تولید بخش کشاورزی در کشورهای دیگر بدون آب است و بدون توجه به نیاز آبی تولید یک محصول به‌صرف اینکه هندوانه آب دارد پس آب‌بر است، فضای عمومی کشور را به سمت حاشیه امن خود می‌کشانند که سؤال نشود مگر کشورهای دیگر تولید کشاورزی بدون آب است؟ آن‌ها هم آب برای تولید کشاورزی استفاده می‌کنند اما مدیریت دارند، آینده‌نگری دارند، سیســـتم پایش و هشدار دارند و... آن‌ها مسئله یابی دارند که ما نداریم. بخش کشاورزی از جمله فعالیت‌هایی است که همواره «متهم» بوده است و همه فعالان آن متهم اصلی همه بحران‌ها موجود بخش کشاورزی الآن و آینده هستند بدون اینکه با نگرش مسئله یابی تحلیل و نقد شود که سهم حاکمیت، دولت و در کنار آن مدیریت بخش کشاورزی و پس از آن بهره‌برداران و فعلان بخش کشاورزی چیست. هیچ‌گاه درصدد این شفاف‌ســـازی نبوده و با فرافکنی، شاهد انباشت چالش‌های فراوان در بخش کشاورزی هستیم. مشکل دوم همین شفاف‌سازی و عدم تعیین سهم و نقش حاکمیت و دولت در انباشت مسائل و مشکلات بخش کشاورزی است. به قول کشاورزان گاه باران بیاید و تولید زیاد شود، مدیران آن را نتیجه مدیریت خود می‌دانند اما وقتی تولید کم می‌شود و ... دنبال متهم هستند و دیگر صحبتی از نقش و سهم مدیریت نیست. موضوع مهم دیگر عدم تعهد و مسئولیت‌پذیری است. چرا مدیران پاسخگو و مسئولیت‌پذیر نیستند؟ چرا هزینه ناکارآمدی مدیریت خود را پرداخت نمی‌کنند؟ آیا تاکنون برآورد شـــده است هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی تصمیمات اشتباه کارشناسی نشده و تصمیمات اتخاذ نشـــده درست و مناسب مدیران مرتبط با «بخش کشاورزی و غذا» چه بوده است و سهم آنان برای جبران هزینه چقدر است؟ تا مدیری هزینه اقتصادی و اجتماعی پرداخت نکند هیچ‌گاه مسئولیت‌پذیری اتفاق نمی‌افتد و همواره همین مشکل را خواهیم داشت مدیر و مســـئول فقط قدرت و اعتبار را دارد اما پاســـخگو و مسئول نیست. اگر به خاطر مدیریت ناکارآمد مدیری هزینه پرداخت کند هر فردی بدون توانایی مدیریت و تخصص مسئولیتی را قبول نمی‌کند و بدون مشارکت فکری با کارشناسان و متخصصان تصمیمی نمی‌گیرد. مدیریت بدون مسئولیت‌پذیری علت مهم دیگر مشکلات موجود است. از طرف دیگر همواره موضوعات اساسی و حیاتی کشور رنگ سیاسی به خود گرفته و با سیاسی کردن موضوع «فرصت تدبیر و مدیریت درست» گرفته می‌شود. به‌عنوان‌مثال اگر نگاهی تاریخی به موضوع خشکســـالی در جراید و روزنامه‌ها و مجلات و سایت‌ها نگاه شود ملاحظه می‌شود که دیر زمانی اســـت که کارشناسان و محققان «زنگ خشکسالی» را به صدا درآورده‌اند اما بدون توجه به نظر کارشناسان و با انتساب فرد به گروه و جناح سیاسی خاص، موضوع را زیر سؤال برده و حتی گاهی منکر پدیده خشکسالی شده‌اند. این نوع نگاه آثار زیان باری داشته و دارد و همه حیات انسانی و جانوری را به مخاطره می‌کشاند.

نگاهی به آمارهای موجود بخش کشاورزی و مواد غذایی داشته باشیم، با مهارت مسئله یابی به آن توجه کنیم که علت اصلی این روندهای نامطلوب در بخش کشاورزی چیست؟

در مهرماه ۱۴۰۱ از ۵۳ قلم خوراکی منتخب در نقاط شهری، تعداد ۱۸ قلم، درصد تغییر سالانه بالاتر از نرخ تورم نقطه‌ای نقاط شهری کشور (۴۷,۷ درصد) داشته‌اند و تورم نقطه‌ای

اولین گام برای شروع مسئله‌یابی، تقویت سرمایه اجتماعی است چون هرگونه برنامه و سیاستی تا همراهی کشاورزان و ذینفعان بخش کشاورزی را به دنبال نداشته باشد با شکست روبرو خواهد شد چون فعالیت‌های بخش کشاورزی در دستان بخش خصوصی و غیردولتی است.

روغن مایع ۲۸۹ درصد، تخم‌مرغ ۶۷ درصد، عدس ۵۹ درصد و برنج ایرانی ۳۸ درصد بوده است، (مرکز آمار ایران، متوسط قیمت کالاهای خوراکی منتخب در مناطق شهری کشور)، تورم شـــدید مواد غذایی و هل دادن بخشـــی از جمعیت کشور به سمت ناامنی غذایی و سوءتغذیه، حال مسئله شدت تورم افسارگسیخته مواد غذایی چیست؟ اگر از منظر تولید و درآمد کشور نگاهی به آمار بیندازیم بر اساس آخرین نتایج حساب‌های ملی فصلی مرکز آمار ایران، محصول ناخالص داخلی(GDP) به قیمت ثابت ســـال ۱۳۹۰ در سه‌ماهه اول سال ۱۴۰۱ نتایج مذکور حاکی از آن اســـت که در فصل بهار ۱۴۰۱ رشته فعالیت‌های گروه کشاورزی رشـــد منفی ۰٫۸ درصد نسبت به فصل بهار سال ۱۴۰۰، داشته است. ملاحظه می‌شـــود فعالیت‌های گروه بخش کشاورزی با کاهش رشد مواجه شدند یعنی تولید کمتر غذا که هم معیشت تولیدکنندگان را به مخاطره می‌اندازد و هم امنیت غذایی کشور. مسئله چیست؟ از طرف دیگر بر اساس گزارش وزارت جهاد کشاورزی، طی چهارماهه اول سال ۱۴۰۱(منتهی به آخر تیرماه)، صادرات بخش کشاورزی و غذا غذایی ازنظر وزنی ۹٫۵۸ درصد و ارزشی ۱۵٫۴۱ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل کاهش نشـــان می‌دهد که کاهش صادرات و از دست دادن بازارهای خارجی می‌تواند بر رشد اقتصادی بخش کشاورزی تأثیر منفی داشته باشد. نکته قابل‌توجه در صادرات بخش کشاورزی از دست دادن بازارهای فروش خارجی که قدمت دیرینه دارد، اســـت. به‌طوری‌که بر اساس همین گزارش در طی چهار ماه اول سال ۱۴۰۱ نسبت به دوره مشابه قبل شـــاهد کاهش میزان صادرات انگور تازه ۵۹ درصد، سیب تازه ۳۹ درصد، زعفران ۴۰ درصد، پســـته ۷۱ درصد، خرما ۲۹ درصد، ســـیب‌زمینی ۶۷ درصد و گوجه‌فرنگی تازه ۴۹ درصد بوده‌ایم. باز هم مسئله دیگر و بدون پاسخ و البته فرافکنی و ارائه دلایلی که علت‌های اصلی نیست.

از طرف دیگر بر اساس نتایج طرح آمارگیری نیروی کار بهار ۱۴۰۱ مرکز آمار ایران، از منظر اشتغال بخش‌های اقتصادی ملاحظه می‌شود که سهم اشتغال بخش کشاورزی در بهار ۱۴۰۱ نسبت به دوره مشابه ۱٫۹ درصد کاهش داشته است. روند سه‌ماهه گذشته حاکی از کاهش اشتغال در بخش کشاورزی است که افزایش بیکاری و کاهش درآمد خانوار را به همراه داشته است یعنی توانمندسازی از منظر اشتغال اتفاق نیفتاده است. دنبال مسئله یابی باشیم یا متهم؟

اطلاعات هزینه تولید بخش کشاورزی منتشرشده توسط مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که به‌شـــدت هزینه تولید در بخش کشاورزی و زنجیره ارزش غذا افزایش‌یافته است که نتیجه آن افزایش قیمت غذاست. برای نمونه هزینه دیسک زمین آبی با تراکتور در بهار ۱۴۰۱ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۶۴ درصد، کارگر دروگر غلات مرد ۵۰ درصد در بهار ۱۴۰۱ نسبت به مدت مشابه سال قبل افزایش هزینه داشته است. تورم فزاینده در هزینه تولید و خدمات مرتبط به بازاریابی و فروش، نااطمینانی و کاهش سرمایه‌گذاری در زنجیره ارزش غذا، خشکسالی و کم‌آبی، کاهش بهره‌وری و... به همراه خود افزایش قیمت غذا را به دنبال خواهد داشت. افزایش هزینه علت آن چیست؟

متخصصان موضوع عنوان می‌کنند که پتانســـیل تبخیر ایران ۳ برابر پتانسیل تبخیر جهان است. حدود ۷۰ درصد حجم بارش در کشور در اثر تبخیر از دسترس خارج می‌شود. حدود ۷۵ درصد بارندگی در فصول غیر آبیاری است و نیاز به ذخیره آب است، خشکسالی‌های مکرر و بهره‌وری پایین آب. چرا؟ مسئله چیست؟

میزان ضایعات گندم ۱۵ درصد، سیب‌زمینی ۲۰ درصد، دانه‌های روغنی ۱۳ درصد، جو ۱۰ درصد، انگور ۳۴ درصد، ســـیب ۲۸ درصد، خرما ۲۰ درصد، هلو و گیلاس ۳۰ درصد و ... اســـت یعنی آب‌وخاک و ســـرمایه و ... بکار گرفتیم و تولیدشده اما استفاده نکردیم («کاهش ضایعات محصولات کشاورزی راهبرد اصلی در ارتقاء امنیت غذایی»، سازمان تحقیقات، آموزش کشاورزی و ترویج). مسئله چیست این همه ضایعات آن‌هم در تولیدات کالاهای اساسی؟

مسئله آب، خاک، تغییر اقلیم، از بین رفتن جنگل و مرتع، از دست دادن تنوع زیستی، شوک‌های اقتصادی و سیاسی، خشکسالی، کاهش قدرت واقعی خرید مـــردم، رانت واردات و قاچاق و ... ایران را با تهدید بسیار بالای امنیت غذایی و معیشتی به دلیل افزایش قیمت غذا روبرو نموده اســـت و در آینده مخاطرات بیشتری را به همراه خواهد داشت. اگر به واقعیت‌ها پرداخته نشود و مسئله یابی نشود، گرسنگی و ناامنی غذایی و شورش «نان» هزینه گزافی برای سلامت مردم و امنیت کشور به همراه خواهد داشـــت. مسئله بخش کشاورزی، غذا، تأمین امنیت غذایی، تأمین معیشت ذینفعان بخش کشاورزی و توسعه پایدار بخش اســـت که نیازمند رجوع به علم، دانش، مهارت، فناوری، کارآفرینی، نوآوری، بهره‌وری، مشـــارکت، همدلی، مبارزه با فساد و رانت، افزایش سرمایه‌گذاری، مدیریت کارآمد و خلاق، سرمایه اجتماعی، حمایت‌های منطقی و هوشمند، دیپلماسی اقتصادی و سیاسی کارآمد و حکمرانی خوب است.

> **پتانسیل تبخیر ایران ۳ برابر پتانسیل تبخیر جهان است. حدود ۷۰ درصد حجم بارش در کشور در اثر تبخیر از دسترس خارج می‌شود. حدود ۷۵ درصد بارندگی در فصول غیر آبیاری است و نیاز به ذخیره آب است، خشکسالی‌های مکرر و بهره‌وری پایین آب. چرا؟ مسئله چیست؟**

در شرایط کنونی اولین گام برای شروع مسئله یابی، تقویت سرمایه اجتماعی اســـت چون هرگونه برنامه و سیاستی تا همراهی کشاورزان و ذینفعان بخش کشـــاورزی را به دنبال نداشته باشد با شکست روبرو خواهد شد چون فعالیت‌های بخش کشاورزی در دستان بخش خصوصی و غیردولتی است

امروزه سرمایه اجتماعی یکی از عوامل اصلی در توسعه پایدار کشاورزی است. سرمایه اجتماعی را می‌توان همان «دست نامرئی» دانست که منجر به انباشت سرمایه برای توسعه پایدار می‌شـــود. بررسی تجارب کشورها جهان حاکی از آن است که «سرمایه اجتماعی» توانسته به مدیریت بسیاری از چالش‌های موجود توسعه پایدار بخش کشاورزی کمک کند، البته زمانی سرمایه اجتماعی تقویت و ارتقا می‌یابد که مدیریت مشارکتی از پایین به بالا باشد نه دستوری از بالا به پایین و ذینفعان بخش کشاورزی در سرنوشت خود سهیم باشند. فشردن صمیمانه «دست نامرئی» نیازمند تغییر اندیشه‌هاست.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **سرمایه اجتماعی را می‌توان همان «دست نامرئی» دانست که منجر به انباشت سرمایه برای توسعه پایدار می‌شود. بررسی تجارب کشورها جهان حاکی از آن است که «سرمایه اجتماعی» توانسته به مدیریت بسیاری از چالش‌های موجود توسعه پایدار بخش کشاورزی کمک کند.**
- **زمانی سرمایه اجتماعی تقویت و ارتقا می‌یابد که مدیریت مشارکتی از پایین به بالا باشد نه دستوری از بالا به پایین و ذینفعان بخش کشاورزی در سرنوشت خود سهیم باشند. فشردن صمیمانه «دست نامرئی» نیازمند تغییر اندیشه‌هاست.**
- **بسیار دیده‌ایم و شنیده‌ایم از زبان مسئولان و مدیران مشکل بحران آب، کشاورزی است و هندوانه! گویی تولید بخش کشاورزی در کشورهای دیگر بدون آب است و بدون توجه به نیاز آبی تولید یک محصول به‌صرف اینکه هندوانه آب دارد پس آب‌بر است، فضای عمومی کشور را به سمت حاشیه امن خود می‌کشانند که سؤال نشود مگر کشورهای دیگر تولید کشاورزی بدون آب است؟**

حکمرانی یکپارچه منابع طبیعی

استراتژی بنیادین برای گذار از بحران محیط زیستی به توسعه پایدار اقتصادی در ایران



امیرعباس محمودیان
کارشناس ارشد منابع آب

سرمایه طبیعی به مثابه شریان حیاتی توسعه

توسعه پایدار، همانطور که توسط گزارش برانتلند تعریف شد، نیازمند پاسخگویی به نیازهای نسل حاضر بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده برای پاسخگویی به نیازهای خود است. در این پارادایم، منابع طبیعی (آب، خاک، تنوع زیستی، ذخایر معدنی و انرژی‌های تجدیدپذیر) به عنوان «سرمایه طبیعی»[1] طبقه‌بندی می‌شوند که زیربنای تمامی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی هستند. منابع طبیعی هرآن‌چیزی است که در طبیعت وجود داشته و انسان صرفاً بهره‌بردار آن بوده و در تولید آن نقشی ایفا نمی‌کند.

تمایز تجدیدپذیری و شکنندگی منابع

منابع طبیعی به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

- **تجدیدناپذیر:** ذخایر معدنی، سوخت‌های فسیلی. مدیریت این منابع معطوف به افزایش کارایی مصرف و یافتن جایگزین است.
- **تجدیدپذیر:** آب، خاک، ذخایر ژنتیکی گیاهی و جانوری.

نکته حائز اهمیت این است که تجدیدپذیری این منابع یک فرآیند بیولوژیکی یا فیزیکی است که تابع «آستانه‌های اکولوژیکی» است. تجاوز از این آستانه‌ها (مانند برداشت بیش از حد آبخوان‌ها یا فرسایش سریع خاک، صید بی رویه و...) باعث «محدودیت دائمی»[2] می‌شود و منبع تجدیدپذیر عملاً به منبع تجدیدناپذیر تبدیل می‌گردد.

کشاورزی، به عنوان ستون فقرات توسعه اقتصادی در ایران، بخش قابل توجهی از منابع آب شیرین را مصرف می‌کند. بنابراین، بقای این بخش مستقیماً وابسته به حفظ کیفیت و کمیت منابع آب و خاک است؛ عاملی که ضرورت مدیریت یکپارچه را دوچندان می‌کند.

آسیب‌شناسی ساختاری و حقوقی[3]

بزرگ‌ترین مانع در مسیر حفاظت از منابع طبیعی ایران، «ناهماهنگی در ساختار مدیریتی و تعارض در صلاحیت‌های قانونی» است که به «معضل مالکیت مشترک بدون مسئولیت‌پذیری»[4] منجر شده است.



شکاف‌های ساختاری در حکمرانی

ساختار مدیریتی کشور به صورت سیستمی دچار پارادایم «مدیریت جزیره‌ای» است؛ سازمان حفاظت محیط زیست، وزارت نیرو (مسئولیت تامین، تخصیص و انتقال آب)، وزارت جهاد کشاورزی (مسئولیت خاک، اراضی، الگوی کشت و توزیع آب)، وزارت صمت (مسئولیت مواد معدنی و صنایع) و سازمان جنگل‌ها و مراتع، سازمان شیلات هر کدام بر اساس دغدغه بخشی خود عمل می‌کنند. این تفکیک منجر به:

- **تصمیم‌گیری‌های غیرمبتنی بر اثر متقابل**[5]: برنامه‌های توسعه کشاورزی بالادست بدون در نظر گرفتن تخصیص حقابه اراضی پایین‌دست و زیست‌محیطی تالاب، یا صدور مجوز معدن کاوی بدون ارزیابی اثر آن بر حوزه آبریز و یا انتقال آب بین حوزه‌ای جهت تسهیل فرآیند های غیر سازگار با محیط زیست.
- **عدم شفافیت بهای منابع:** فقدان یک سیستم یکپارچه قیمت‌گذاری منابع طبیعی (مانند قیمت‌گذاری واقعی آب و خدمات اکوسیستم) باعث می‌شود که تخصیص‌ها به جای ارزش واقعی، بر اساس فشار سیاسی یا لابی‌گری‌های بخشی صورت پذیرد.

خلأ چارچوب حقوقی یکپارچه

نظام حقوقی ایران در حوزه منابع طبیعی و محیط زیست، به دلیل ساختار چندپاره نهادی، دچار تشتت رویه‌ای و قانونی است. این وضعیت نه تنها اجرای کارآمد را مختل می‌کند، بلکه عدالت زیست‌محیطی را به چالش می‌کشد، زیرا فقدان یک مرجع واحد تفسیر و اجرا، فضای قانونی را برای تأویل‌های بخشی باز می‌گذارد.

پراکندگی و تعارضات در چارچوب قانونی:

در حال حاضر، اصول حاکم بر منابع طبیعی در چندین سند حقوقی متناقض یا ناکامل مورد استناد ذی‌مدخلان است.

- **قوانین ناهمگون:** از قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست (مصوب ۱۳۵۳) و قوانین مربوط به حفظ و احیای جنگل‌ها و مراتع گرفته تا قوانین توسعه‌ای مانند قوانین صنایع و معادن. این پراکندگی، امکان اعمال اصل تقدم محیط زیست بر سایر منافع کوتاه‌مدت توسعه را سلب می‌کند.
- **خلأ قانون جامع:** فقدان یک قانون جامع منابع طبیعی که مطابق با فصل چهارم قانون اساسی (حقوق و وظایف ملت) و اصول توسعه پایدار، چهارچوب مدیریتی، مالکیت و بهره‌برداری را به صورت واحد تعریف کند، بزرگ‌ترین مانع است. این خلأ، تفسیر صلاحیت‌ها را به دست نهادهای اجرایی با اهداف متضاد می‌سپارد.

چالش اثبات تخلف و ضرورت مسئولیت محیط زیستی دولتی:

در پرونده‌های زیست‌محیطی با ابعاد وسیع، مانند تخریب تالاب‌ها یا

کشور ما ایران در یک دوراهی استراتژیک قرار دارد یا به تخریب سیستماتیک منابع ادامه دهد و توسعه پایدار را صرفاً به یک شعار تبدیل کند، یا با اصلاحات بنیادین در ساختار حکمرانی، مدیریت سرمایه طبیعی را به اولویت مطلق تبدیل کند.

آلودگی‌های کلان صنعتی، کاهش کیفیت منابع آب و خاک، سه چالش حقوقی اساسی وجود دارد:

- **دشواری در انتساب مسئولیت:** شناسایی دقیق نهادی که مستقیماً منجر به خسارت شده است (به دلیل فرآیند طولانی اخذ مجوزها و تأییدیه‌ها)، فرآیند قضایی را طولانی و پیچیده می‌سازد.
- **تأکید بر اصل احتیاط[6]:** قوانین موجود به اندازه کافی اجرای اصل پیشگیری و احتیاط را الزام‌آور نکرده‌اند. در غیاب مطالعات دقیق ارزیابی راهبردی زیست‌محیطی[7] قبل از هر طرح توسعه‌ای بزرگ، اثبات «پیشگیری ممکن» دشوار می‌شود.
- **تعریف مسئولیت محیط زیستی دولتی[8]:** مهم‌تر از مسئولیت اشخاص حقوقی خصوصی، لزوم تعریف مسئولیت مدنی و کیفری برای نهادهای دولتی است که در انجام وظایف نظارتی یا مدیریتی خود قصور کرده‌اند. اگر دستگاهی مجوز توسعه‌ای را صادر کند که خلاف نظر کارشناسی نهادهای دیگر و اصول پایدار باشد و منجر به خسارت عمومی گردد، باید سازوکاری برای جبران خسارت از محل بودجه آن نهاد (و نه صرفاً بودجه عمومی دولت) پیش‌بینی شود. این امر از طریق اصلاح قوانین ناظر بر دیوان محاسبات و سازمان بازرسی کل کشور قابل پیگیری است.

راهکارهای جامع برای حکمرانی یکپارچه[9]

برای عبور از این بحران، باید یک مدل حکمرانی مشارکتی، شفاف و متمرکز بر اکوسیستم پیاده‌سازی شود.

بازتعریف ساختار نهادی[10]

پیشنهاد می‌شود ساختار جدید بر مبنای دو رکن اصلی استوار باشد:

- **شورای عالی پایداری ملی[11]:** این شورا باید بالاترین مرجع سیاست‌گذاری باشد و نه صرفاً مشورتی. وظیفه آن «تطبیق برنامه‌های توسعه بخشی با ظرفیت باربری منابع ملی» است. این شورا باید حق ابطال طرح‌هایی که مغایر با گزارش‌های پایش ملی سرمایه طبیعی هستند، داشته باشد و برای جلوگیری از تبدیل شدن شورا به یک نهاد بوروکراتیک صرف، لازم است سازوکاری برای «پاسخگویی»[12] این شورا تعریف شود. برای مثال، مشخص شود که این شورا مستقیماً در برابر کدام نهاد (مانند قوه مجریه یا نهاد نظارتی مستقل) پاسخگو است و گزارش عملکرد سالانه آن باید بصورت علنی برای کل مردم منتشر شود.
- **سازمان واحد مدیریت منابع طبیعی[13]:** ادغام وظایف عملیاتی مرتبط سازمان‌های محیط زیست، کشاورزی، جنگل‌ها، مراتع و شیلات و نیرو زیر یک چتر مدیریتی واحد.
- **تخصص‌گرایی در دپارتمان‌ها:** این سازمان باید دارای دپارتمان‌های کاملاً تخصصی با وظایف مشخص و هماهنگ با یکدیگر و با اختیارات اجرایی لازم باشد: دپارتمان مدیریت آب و حوضه‌های آبریز، دپارتمان تنوع زیستی و ذخایر ژنتیکی، و دپارتمان خاک و اراضی.

پیاده‌سازی اصول اقتصادی پایداری[14]

حکمرانی کارآمد نیازمند ارزش‌گذاری اقتصادی است:

- **توسعه حسابداری محیط زیست[15]:** پیاده‌سازی نظام حسابداری محیط زیست سازمان ملل برای گنجاندن ارزش منابع طبیعی در تولید ناخالص داخلی[16]. این امر موجب می‌شود که تخریب منابع به عنوان «کاهش سرمایه ملی» در ترازنامه دولت ثبت شود و دولت‌ها هزینه ناشی از تخریب منابع را در محاسبات بودجه‌ای خود لحاظ کنند، نه فقط یک محاسبه آماری جانبی.
- **مکانیسم‌های تشویقی بازار محور:** استفاده از مکانیزم‌هایی مانند «پرداخت‌های خدمات اکوسیستم»[17]. به عنوان مثال، کشاورزانی که روش‌های احیای خاک یا مدیریت پایدار آب را در مناطق حساس و با تنش بالا به کار می‌گیرند، مستقیماً از منابع جمع‌آوری شده بابت حق استفاده از آب یا مالیات بر آلودگی، یارانه دریافت کنند.

تقویت ابعاد حقوقی و پایش سیستمی

اصل پیشگیری و احتیاط[18]: این اصل باید در رویه‌های قضایی و اداری به صراحت برای تمامی پروژه‌های بزرگ لحاظ شود. در صورت عدم قطعیت علمی در مورد اثرات یک پروژه، اصل باید بر عدم انجام پروژه یا محدودسازی شدید آن باشد.

سامانه ملی پایش یکپارچه: ایجاد یک پلتفرم داده‌ای[19] که تمامی دستگاه‌ها موظف به ارائه داده‌های خود با استانداردسازی مکانی و زمانی باشند. این پلتفرم باید امکان «شبیه‌سازی اثرات متقابل»[20] را فراهم آورد تا قبل از اجرا، تبعات منفی یک تصمیم در سایر بخش‌ها نمایان شود.

جمع‌بندی و چشم‌انداز

کشور ما ایران در یک دوراهی استراتژیک قرار دارد یا به تخریب سیستماتیک منابع ادامه دهد و توسعه پایدار را صرفاً به یک شعار تبدیل کند، یا با اصلاحات بنیادین در ساختار حکمرانی، مدیریت سرمایه طبیعی را به اولویت مطلق تبدیل کند. انتقال از «مدیریت تکه‌تکه» به «حکمرانی یکپارچه»[21]، که مبتنی بر تفکیک صلاحیت‌ها در سطح سیاست‌گذاری و ادغام در سطح عملیات اجرایی باشد، نه تنها یک ضرورت زیست‌محیطی، بلکه یک الزام برای ثبات اقتصادی و امنیت ملی در بلندمدت است. بنابراین توسعه پایدار در گرو حفاظت و استفاده بهینه از منابع طبیعی با مدیریت کارآمد است.

فقدان یک قانون جامع منابع طبیعی که مطابق با فصل چهارم قانون اساسی (حقوق و وظایف ملت) و اصول توسعه پایدار، چهارچوب مدیریتی، مالکیت و بهره‌برداری را به صورت واحد تعریف کند، بزرگ‌ترین مانع است. این خلأ، تفسیر صلاحیت‌ها را به دست نهادهای اجرایی با اهداف متضاد می‌سپارد

پی‌نوشت‌ها

1. Natural Capital
2. Permanent Scarcity
3. The Governance Failure
4. Tragedy of the Commons in Governance
5. Non-Synergistic Decisions
6. Precautionary Principle
7. SEA: Strategic Environmental Assessment
8. State Environmental Liability
9. INRG Framework
10. The Apex Authority
11. The Supreme Council for Sustainability
12. Accountability
13. The Unified Natural Resource Management Body
14. Ecosystem Valuation
15. SEEA: System of Environmental-Economic Accounting
16. GDP: Gross Domestic Product
17. PES: Payments for Ecosystem Services
18. Precautionary Principle
19. Common Data Platform
20. Cross-Sectoral Impact Simulation
21. INRG: Integrated Natural Resource Governance

ضرورت داشتن استراتژی بیمه

لزوم توجه به بیمه‌های بازرگانی در تشکل‌های اقتصادی



محمد لطفی

کارشناس رسمی دادگستری در امور بیمه

مقدمه

در دنیای پرشـــتاب امروز، جایی که رقابت در بازارهای داخلـــی و جهانی روز به روز فشـــرده‌تر می‌شـــود، بقا، موفقیت و توسعه یک شرکت رابطه تنگاتنگی با توانایی شرکت در شناسایی هرچه بهتر ریسک‌های پیش روی کســـب‌وکار و مدیریت بهینه آن‌هـــا و حفظ ثبات در شـــرایط بی‌ثبات و مملو از عدم اطمینان و ریسک‌های سیاسی و اقتصادی داخلی و بین‌المللی دارد. شرکت‌های تولیدی و بازرگانی همواره در معرض ریسک‌های جانی و مالی ناشی از حوادث طبیعی و کارگاهی، آتش‌سوزی، خسارات اموال و محمولات و هزینه‌های درمانی کارکنان و خانواده‌های آنان قرار دارند. آشـــنایی هر چه بیشتر با پوشش‌های بیمه‌ای متنوعی که توسط شرکت‌های بیمه ارائه می‌شوند و تهیه بیمه‌نامه‌های متناسب با نیاز و نوع فعالیت سازمان، نقش حیاتی در حفظ ثبات و امنیت و ادامه فعالیت شرکت‌های تولیدی، بازرگانی و خدماتی دارد.

در سال‌های اخیر شرایط سیاسی و اقتصادی کشور موجب نوسانات شدید در ارزش دارایی‌های شـــرکت‌ها و سازمان‌ها شده و عدم اطمینان از کفایت و تناسب پوشش‌های بیمه‌ای با ریسک‌های موجود در سازمان در هنگام خرید بیمه‌نامه و پیچیدگی قراردادهای بیمه‌ای و تردید در ایفای تعهدات و جبران خســـارت توســـط شرکت بیمه، به یکی از نگرانی‌ها و دغدغه‌های همیشگی مدیران و تصمیم‌گیرندگان سازمان‌ها در هنگام انعقاد قراردادهای بیمه‌ای تبدیل شده است. از همین رو بهره‌گیری از تخصص و تجربه مشاوران بیمه‌ای حرفه‌ای و مورد اعتماد که ریســـک‌های بیمه‌ای سازمان را به درستی شناسایی و تجزیه و تحیل نموده و قراردادهای بیمه‌ای را بهینه‌ســـازی کنند و ارزیابان خسارت و کارشناسان رسمی دادگستری که بتوانند در هنگام وقوع خسارت فرایند دریافت خسارت از شـــرکت بیمه را پیگیری، مدیریت و تسریع و تسهیل نمایند، به یک نیاز اساسی در شرکت‌ها و سازمان‌ها تبدیل شده است.

در این راستا، تشکل‌های اقتصادی اتاق بازرگانی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در تشکل، می‌توانند با برگزاری سمینارهای آموزشی و دوره‌های کوتاه مدت در زمینه‌های موضوعات فنی بیمه‌های بازرگانی، تامین اجتماعی، مدیریت ریسک، حقوق بیمه‌گذاران و... دانش و آگاهی اعضای تشـــکل را در زمینه شناسایی و مدیریت ریسک‌های بیمه‌ای، انتخاب پوشش‌های مناسب، اصول قراردادنویسی و همچنین روش‌های حل اختلاف و فرایند دریافت خسارت ارتقا دهند.

تحولات اخیر در صنعت بیمه، از جمله دیجیتالی‌شـــدن فرآیندها و ارائه محصولات نوین بیمه‌ای، فرصت‌های جدیدی را برای شرکت‌ها فراهم کرده تا با پرداخت حق بیمه کمتر پوشش‌های کامل‌تر و جامع‌تری دریافت کنند. با این حال، پیچیدگی‌های فنی و حقوقی قراردادهای بیمه‌ای همچنان چالش‌برانگیز اســـت و ممکن است بدون مشاوره تخصصی، منجر به انتخاب نادرست یا ناکافی پوشش‌ها شود. از سوی دیگر، نقش ارزیابی دقیق خســـارات و همکاری با کارشناســـان بیمه‌ای در تسریع و تسهیل فرآیند جبران خسارت و کاهش زیان‌های مالی و زمانی، غیرقابل‌انکار است. بنابراین، ایجاد ارتباط مستمر با شـــرکت‌های بیمه معتبر و مشاوران متخصص، نه‌تنها ریسک‌های عملیاتی و مالی را کاهش می‌دهد، بلکه به بهبود جایگاه رقابتی شرکت‌های عضو تشکل در بازارهای داخلی و بین‌المللی کمک شایانی خواهد کرد.

تفاوت بیمه تأمین اجتماعی و بیمه بازرگانی

پیش از هر چیز لازم است به‌صورت اجمالی تأمین اجتماعی و بیمه‌های بازرگانی را تعریف و تفاوت‌های آن‌ها با یکدیگر را بیان کنیم.

بیمـــه تأمین اجتماعی به‌عنـــوان یک نظام حمایتی دولتی، معمولاً دامنه پوشـــش محدودتری دارد و بر تأمین نیازهای اولیه مانند حقوق بازنشستگی، خدمات درمانی پایه و حمایت در برابر بیکاری متمرکز است. در مقابل، بیمه‌های بازرگانی انعطاف‌پذیری بیشتری دارند و می‌توانند بر اســـاس نیازهای خاص هر فرد یا سازمان، شخصی‌سازی شوند. این بیمه‌ها با ارزیابی دقیق ریسک‌های مرتبط با فعالیت‌های تجاری، مانند خسارات ناشی از آتش سوزی، بلایای طبیعی، مسئولیت حرفه‌ای و ...، پوشش‌هایی متنوع و تخصصی ارائه می‌دهند.

از دیگر تفاوت‌های کلیدی بین بیمـــه تأمین اجتماعی و بیمه‌های بازرگانی می‌توان به ماهیت اجباری و اختیاری بودن آن‌ها اشـــاره کرد. در بیمه‌های بازرگانی، رقابت بین شرکت‌های بیمه منجر به ارائه نرخ‌های متنوع و شرایط رقابتی می‌شود، در حالی که در بیمه تأمین اجتماعی، نرخ‌ها و شـــرایط به‌صورت یکسان و توسط دولت تعیین می‌گردد. از ســـوی دیگر، بیمه‌های بازرگانی معمولاً فرآیند تسویه خسارت سریع‌تری دارند، زیرا شرکت‌های بیمه خصوصی برای جلب رضایت مشتریان و حفظ بازار خود تلاش می‌کنند. با این حال، پیچیدگی قراردادهای بیمه بازرگانی ممکن است نیازمند مشاوره تخصصی باشد تا از انتخاب پوشش‌های مناسب اطمینان حاصل شود. در نهایت باید گفت ترکیبی از بیمه تأمین اجتماعی و بیمه‌های بازرگانی می‌تواند به‌عنوان یک اســـتراتژی جامع، هم حمایت قانونی و اجتماعی و هم پوشش‌های تخصصی موردنیاز کسب‌وکارها را تأمین کند

نقش و جایگاه تشکل‌های عضو اتاق در حمایت بیمه‌ای از اعضا

تشکل‌ها با تجمیع قدرت فردی اعضا و تبدیل آن به قدرت جمعی، نقش حامی، تسهیل‌گر و نماینده را ایفا می‌کنند. این تشکل‌ها دارای منافع مشترک بوده و بر ارائه خدمات متنوع و خلق ارزش افزوده برای اعضا متمرکز هستند و همواره در جهت یافتن راه حل‌های کاربردی و راهکارهای نوین برای رفع مشکلات و مسائل مشترک اعضای تشکل تلاش می‌کنند.

در محیط پیچیده و پرریســـک کســـب‌وکارهای امروزی، پوشش‌های بیمه بازرگانی به‌عنوان سپری در برابر تهدیدات متنوع عمل می‌کنند. برای مثال، بیمه‌های اموال مانند بیمه آتش‌ســـوزی و تمام‌خطر پیمانکاری، دارایی‌های فیزیکی شرکت‌ها نظیر تجهیزات، ماشین‌آلات و انبارها را در برابر حوادث غیرمترقبه محافظت می‌کنند. همچنین، از سوی دیگر، بیمه‌های مسئولیت، مانند بیمه مسئولیت کارفرما در قبال کارکنان و اشخاص ثالث، از کارفرما و پیمانکاران آن در برابر حوادث جانی و مالی اجتمالی و دعاوی حقوقی محافظت می‌کنـــد و اعتماد به تصمیم‌گیری‌های اســـتراتژیک را افزایش می‌دهد. در حوزه تجارت بین‌الملل، بیمه‌های حمل‌ونقل کالا ریســـک‌های مرتبط با صـــادرات و واردات را کاهش می‌دهد. بهره‌گیری از این پوشـــش‌ها نه‌تنها ریسک‌های مالی را کاهش می‌دهد، بلکه به شرکت‌ها امکان می‌دهد با اطمینان بیشتری به توسعه بازارهای جدید، پذیرش پروژه‌های پیچیده‌تر و بزرگ‌تر و ســـرمایه‌گذاری‌های بلندمدت اقدام نماینـــد. علاوه بر این، وجود بیمه‌نامه‌های جامع و متنوع می‌تواند در مذاکرات تجاری و اخذ تسهیلات بانکی به‌عنوان یک عامل اطمینان‌بخش و نوعی وثیقه عمل کند و انواع بیمه‌نامه‌های پرسنلی مانند عمر و حوادث و بیمه درمان تکمیلی، انگیزه و امنیت شغلی کارکنان را افزایش می‌دهند.

از این رو هیئت‌مدیره و دبیران تشکل‌های اقتصادی عضو اتاق‌های بازرگانی می‌توانند با بهره‌گیری از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های تشکل نقش پررنگی در طراحی و ارائه طیف متنوعی

تحولات اخیر در صنعت بیمه، از جمله دیجیتالی‌شدن فرآیندها و ارائه محصولات نوین بیمه‌ای، فرصت‌های جدیدی را برای شرکت‌ها فراهم کرده تا با پرداخت حق بیمه کمتر پوشش‌های کامل‌تر و جامع‌تری دریافت کنند.

از خدمات و حمایت‌های بیمه‌ای برای اعضای حقیقی و حقوقی عضو تشکل ایفا نمایند.

تشـــکل‌های اقتصادی عضو اتاق‌های بازرگانی همچنیـــن می‌توانند با ایجاد کارگروه تخصصی بیمه، به شناســـایی دقیق نیازهای بیمه‌ای اعضا بر اساس نوع فعالیت، مقیاس کسب‌وکار و ریسک‌های خاص هر صنف و صنعت بپردازند. این کارگروه با همکاری مشاوران بیمه‌ای و کارشناسان خسارت، قادر خواهند بود بر اساس بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌های موجود از اعضای تشکل بسته‌های بیمه‌ای سفارشی‌سازی‌شده‌ای را طراحی نمایند و پس از آن هیئت‌مدیره تشکل به‌نمایندگی از کل اعضا، نسبت به مذاکره و عقد تفاهم‌نامه‌های جامع بیمه‌ای با شرکت‌های بیمه اقدام کنند. این تفاهم‌نامه‌ها در اغلب موارد دربرگیرنده بهترین و جامع‌ترین پوشش‌های بیمه‌ای مورد نیاز و متناسب با نوع فعالیت اعضای تشکل بوده و حداکثر تخفیفات و تســـهیلات قابل ارائه در آن منظور شـــده است. از سوی دیگر مسائل فنی و حقوقی بیمه‌ای و نحوه حل اختلاف به‌صورت شفاف و دقیق در این تفاهم‌نامه‌ها درج می‌شود که این امر در مواقع لزوم حمایت و دفاع به مراتب کامل‌تری از منافع تشکل و اعضای آن را به همراه خواهد داشـــت. همچنین، این تفاهم‌نامه‌ها با کاهش فرایندهای اداری و زمان پیگیری هر یک از شرکت‌های عضو تشکل، فرآیند دریافت خدمات بیمه‌ای جامع و یکپارچه برای تمامی اعضای انجمن را تسهیل می‌کنند.

ارائه خدمات مشاوره‌ای به اعضای تشکل نیز از دیگر اهداف و اقدامات کلیدی تشکل‌هاست. ارائه خدمات متنوع مشاوره‌ای و آموزشی و تبدیل شدن تشکل به متولی انعقاد تفاهم‌نامه‌های جامع بیمه‌ای و دریافت سبدی کامل از پوشش‌های بیمه‌ای برای اعضای تشکل، ضمن کاهش هزینه‌های بیمه‌ای اعضا و به حداکثر رساندن پوشش‌های دریافتی از شرکت‌های بیمه، باعث افزایش رضایتمندی و مشارکت بیشتر اعضا در برنامه‌ها و فعالیت‌های تشکل خواهد شد. این امر تشکل را به نهادی محوری و تأثیرگذار نزد اعضای حقیقی و حقوقی تبدیل می‌کند و در نهایت، افزایش تعامل و مشارکت اعضا در برنامه‌ها و فعالیت‌های تشکل موجب افزایش قدرت چانه‌زنی تشـــکل در محافل مختلف و حمایت هرچه قوی‌تر از منافع مشترک اعضای تشکل را در پی خواهد داشت.

از ســـوی دیگر، تشکل‌ها می‌توانند با ایجاد سامانه‌های دیجیتال و داده محور برای مدیریت قراردادها و تفاهم نامه‌های بیمه‌ای و پیگیری خسارات، فرآیندهای مرتبط را شفاف‌تر و کارآمدتر کنند. این ابتکارات، ضمـــن کاهش بار اداری اعضا، امکان نظارت مســـتمر و بلندمدت بر عملکرد شرکت‌های بیمه و اطمینان از ایفای تعهدات آن‌ها را فراهم می‌سازد. در نهایت، تقویت همکاری تشکل با شرکت‌های بیمه معتبر، می‌تواند به بهبود اســـتانداردهای خدمات بیمه‌ای و افزایش تاب‌آوری اقتصادی اعضا در برابر چالش‌های داخلی و بین‌المللی منجر شود.

> در محیط پیچیده و پرریسک کسب‌وکارهای امروزی، پوشش‌های بیمه بازرگانی به‌عنوان سپری در برابر تهدیدات متنوع عمل می‌کنند. برای مثال، بیمه‌های اموال مانند بیمه آتش‌سوزی و تمام‌خطر پیمانکاری، دارایی‌های فیزیکی شرکت‌ها نظیر تجهیزات، ماشین‌آلات و انبارها را در برابر حوادث غیرمترقبه محافظت می‌کنند

چرا کسب و کارها به پوشش‌های بیمه‌ای نیاز دارند؟

تمامی تشـــکل‌های عضو اتاق‌های بازرگانی سراســـر کشور و اعضای حقیقی و حقوقی زیرمجموعه آنها به دلایل زیر به پوشش‌های بیمه‌ای متناسب با نیاز و نوع فعالیتشان نیاز دارند:

۱. مدیریت ریســـک: فعالیت‌های تجاری همواره با ریسک‌هایی مانند خسارت به اموال، مســـئولیت‌های قانونی، یا حوادث غیرمترقبه همراه است. بیمه به کاهش این ریسک‌ها کمک می‌کند.

۲. حفاظـــت از دارایی‌ها: بیمه امـــوال و تجهیزات شـــرکت‌ها را در برابر حوادثی مانند آتش‌سوزی، سرقت یا بلایای طبیعی محافظت می‌کند.

۳. پوشش مسئولیت‌های قانونی: شرکت‌ها ممکن است با دعاوی حقوقی از سوی مشتریان، کارکنان یا اشخاص ثالث مواجه شوند. بیمه مسئولیت، اینگونه غرامت‌ها را پوشش می‌دهد

۴. حمایت از کارکنان: بیمه‌های گروهی مانند بیمه درمان تکمیلی یا حوادث برای کارکنان، امنیت شغلی را افزایش داده و به جذب و نگهداشت نیروی کار کمک می‌کند.

۵. الزامات قانونی و قراردادی: برخی سازمان‌ها و نهادهای بالادستی و یا کارفرمایان اصلی داشتن بیمه‌های خاص مانند بیمه مسئولیت را اجباری می‌کنند.

۶. پایداری مالی: بیمه از شرکت‌ها در برابر خسارات مالی بزرگ محافظت کرده و به تداوم فعالیت‌های تجاری کمک می‌کند.

۷. اعتمادسازی: داشتن پوشش بیمـــه‌ای مناسب، اعتبار شرکت را نزد شرکا، مشتریان و سرمایه‌گذاران افزایش می‌دهد.

۸. پشتیبانی از فعالیت‌های بین‌المللی: شرکت‌های عضو تشکل‌ها که در حوزه صادرات و واردات فعالیت می‌کنند، با ریسک‌های پیچیده‌ای مانند خسارات حمل‌ونقل مواجه هستند. بیمه‌های حمل‌ونقل می‌توانند این ریسک‌ها را پوشش دهند.

۹. افزایش قدرت رقابتی: شرکت‌هایی که از پوشش‌های بیمه‌ای جامع برخوردارند، می‌توانند با اطمینان بیشتری در مناقصات و قراردادهای بزرگ شرکت کنند، زیرا بیمه به‌عنوان یک تضمین برای ایفای تعهدات عمل می‌کند.

۱۰. مدیریت بحران‌های غیرمنتظره: در شـــرایط اقتصادی ناپایدار یا بحران‌هایی مانند پاندمی‌ها و یا در زمان وقوع شورش، آشوب، اغتشاش و اعتصاب بیمه می‌تواند به‌عنوان یک ابزار کلیدی برای جبران خسارات و حفظ تداوم کسب‌وکار عمل کند.

۱۱. بهینه‌سازی هزینه‌ها: تشـــکل‌ها با انعقـــاد تفاهم‌نامه‌های بیمه‌ای گروهی می‌توانند پوشش‌های گسترده‌تری را با هزینه‌های کمتر برای اعضا فراهم کنند، که این امر به‌ویژه برای شرکت‌های کوچک و متوسط مزیت بزرگی است.

نتیجه‌گیری

چنانچه گفته شد در شرایط سیاسی و اقتصادی سالهای اخیر کشور پوشش‌های بیمه‌ای کافی و مناسب نه‌تنها یک ابزار حفاظتی، بلکه به یک استراتژی ضروری برای بقا و رشد شرکت‌های تولیدی و بازرگانی تبدیل شده‌اند. از منظر حرفه‌ای، عدم شناسایی ریسک‌ها و مدیریت آن و نداشتن برنامه‌ریزی بیمه‌ای یکپارچه و جامع می‌تواند منجر به خســـارات جبران‌ناپذیر مالی و اعتباری شود، در حالی که یک برنامه مدون بیمه‌ای هوشمند و متناسب با ریسک‌های خاص هر کسب‌وکار، نه‌تنها دارایی‌ها را محافظت می‌کند، بلکه به‌عنوان یک مزیت رقابتی در جلب اعتماد شرکا و سهامداران عمل می‌کند.

داشتن یک برنامه مدون اجرایی و یک استراتژی بیمه‌ای در تشکل، به شرکت‌های عضو تشکل کمک می‌کند تا با اطمینان بیشتری در محیط رقابتی و پرریسک فعالیت کنند، ضمن اینکه این پوشش‌های بیمه‌ای از طریق کاهش ریسک‌های مالی و عملیاتی، به توسعه پایدار و افزایش تاب‌آوری آن‌ها در برابر چالش‌های داخلی و خارجی کمک می‌کند.

در انتها پیشنهاد می‌گردد تشکل‌ها با برگزاری دوره‌های آموزشی منظم در زمینه مفاهیم بیمه‌ای و ارائه خدمات مشـــاوره‌ای تخصصی به اعضا، توانمندی آن‌ها را در شناسایی ریسک‌های موجود در کسب و کارشان و انتخاب بیمه‌نامه‌های مناسب ارتقا دهند و در ادامه با انعقاد تفاهم نامه‌های جامع بیمه‌ای، نقشی پررنگ و قابل توجه در حمایت از اعضای کوچک و متوسط تشکل ایفا نمایند. این اقدامات نه‌تنهـــا به افزایش آگاهی اعضا از حقوق و تعهدات بیمه‌ای کمک می‌کند، بلکه با تقویت اعتماد به تشکل، جایگاه آن را به‌عنوان یک نهاد حامی و اثرگذار تثبیت می‌کند. بهره‌مندی از پوشش‌های جامع بیمه‌ای، اعتبار کسب‌وکارها را تقویت نموده و با جبران خسارت‌های غیرمنتظره از ورشکســـتگی واحدهای اقتصادی جلوگیری می‌کند که این امر مدیریت ریسک حرفه‌ای‌تر، حفظ و افزایش دارایی‌های شرکت، نگهداشت هرچه بیشتر سرمایه‌های انسانی و توسعه پایدار در کشور را به همراه خواهد داشت.

بودجه ۱۴۰۵ بودجه‌ای است که برای شرایط خاص بحرانی و دوام آوردن اقتصاد ملی در شرایط بحرانی طراحی شده است. اگر این واقعیت را بپذیریم، باید توجه کنیم که یکی از راه‌های‌حل اصلی ما برای خروج از بحران فعلی اقتصادی و معیشتی از مسیر دیپلماسی می‌گذرد

بودجه‌ای برای دوام‌آوردن اقتصاد ملی

اولویت‌های بودجه ۱۴۰۵



میثم هاشم‌خانی
تحلیل‌گر اقتصادی

۱ درباره کلیات لایحه بودجه ۱۴۰۵ چند نکته قابل ذکـر اسـت: از بعد منابـع و مصـارف بودجه درآمدهای نفت و فروش دارایی‌های سـرمایه‌ای بیش از ۷۰ درصد در بودجه کاهش پیدا کرده، سهم مالیات از کل درآمدهای بودجه به ۶۰ درصد رسیده و نرخ مالیات بر ارزش افزوده از ۱۰ درصـد به ۱۲ درصد افزایش داشـته و همزمان دولت برای حمایت از اقشار ضعیف معافیت مالیات حقوق پایین را گسترش داده کـه این تحولات مثبتی در جهـت پایداری مالی و کاهش وابسـتگی بودجه به نفت اسـت. از طرفی افزایـش مالیات‌های غیرمستقیم می‌تواند به نوعی به زیان طبقات متوسط و پایین تمام شود و از این نظر بر فقر و نابرابری تأثیر بگذارد. همچنین ساختار هزینه‌ها بودجه انقباضی بسته شده است؛ بودجه تنها ۵ درصد رشد اسمی دارد که با تورم فعلی در حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد، به معنای کاهش واقعی ۳۰ تا ۴۰ درصدی مخارج واقعی دولت است. همچنین تقریباً بیش از ۱۳۰ ردیف بودجه کم بازده حذف شده که اقدامی در راستای شفاف سازی و تمرکز منابع است. اما این امکان وجود داشت که با شجاعت بیشتر منابع بودجه‌ای کم بازده‌تری بیشتر حذف شود و جهت‌گیری‌های منفعت اجتماعی را بیشتر لحاظ کرد.

۲ در لایحه بودجه ۱۴۰۵ افزایش حقوق حدود ۲۰ درصد در نظر گفته شـده با تورم حدود ۴۰ درصد، به این معنی است که قدرت خرید این قشر هم کاهش پیدا می‌کند. بر این اساس با توجه به پیش‌بینی تورم سال آینده که احتمالاً معادل امسال یا مقداری کمتر خواهد بود، پیش‌بینی می‌شود طبقات متوسط ضعیف‌تر شوند که این وضعیت می‌تواند منجر به تشدید نابرابری در توزیع درآمد و حتی گسترش فقر مطلق شود. در سال آینده قرار است یارانه‌ها از جمله در حوزه نان و انرژی به جای تولید کننده مستقیماً به مصرف کننده داده شود، گفت: حذف ارز ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومانی و تخصیص یارانه نقدی به جای آن یک اقدام مهم و ریسک پذیر است که اگر درست اجرا شود می‌تواند فساد و رانت‌جویی را کاهش دهد و در راستای بهبود عدالت اجتماعی باشد. در غیر این صورت اجرای این سیاست با خطر افزایش قیمت کالای اساسی مواجه خواهد بود و ممکن است باعث افزایش فقر به خصوص فقر غذایی شود.

۳ هدف‌گذاری دولت در بودجه کنترل تورم از مسـیر کاهش کسری بودجه بوده، اما اصلاحات همزمانی که در قیمت‌گذاری و یارانه‌ها دیده شـده ممکن است منجر به جهش‌های قیمتی کوتاه‌مدت شود، بنابراین افزایش حقوق‌ها که به میزان کمتری از تورم در نظر گرفته شده در نهایت منجر به تشدید فقر و نابرابری خواهد شد. اگرچه بودجه سال ۱۴۰۵ جهت‌گیری‌های مثبتی به سمت شفافیت، کارایی و عدالت اجتماعی داشته، اما موفقیت آن به شدت به نحوه اجرا و جبران شوک‌های قیمتی بستگی دارد. اگر دولت بتواند تورم را کنترل کند و حمایت‌های هدفمندی را به صورت مؤثر اجرا کند، می‌توان امیدوار بود که فقر و نابرابری مقداری تعدیل شود یا دست‌کم افزایش پیدا نکند.

۴ طبق لایحه دولت، دلار دولتی یا ارز ترجیحی حذف شد و تفاوت درآمدی که از طریق این حذف برای دولت ایجاد می‌شود، در قالب یارانه نقدی یا کالابرگ به مردم پرداخت شود. این اتفاق در مجموع، مثبت است زیرا دلاری که همین امروز چهار نرخ دارد، با شکاف‌های قیمتی بسیار زیاد، فسادهای زیادی ایجاد کرده و می‌کند. در کنار این، هزینه‌هایی که دولت بابت ارزانی کالاهای اساسی پرداخت می‌کند در نهایت به جیب واسطه‌ها می‌رود و کالاها همچنان گران به دست مردم می‌رسد. بنابراین وضعیت فعلی نشتی‌های بسیاری در منابع عمومی دولت -که متعلق به همه مردم است- به وجود آورده است. از این رو تصمیم دولت در لایحه بودجه برای حذف آن و توضیح شفاف این منابع میان مردم حتماً اتفاق مثبتی است.

۵ اما باید توجه کنیم که این اتفاق در دولت گذشته هم افتاد. به این معنی که دلار ۴۲۰۰ تومانی حذف شد، با دلار دیگری جایگزین شد و مبالغی تحت عنوان یارانه نقدی به مردم پرداخت شد. اما این تصمیم و اجرای آن، دو نقص مهم داشت؛ یکی اینکه آنچه به مردم داده شد، مبتنی بر فرآیندهای شفاف نبود. طبق محاسبات من، عددی که از این ناحیه به مردم پرداخت شـد، بسیار کمتر از درآمدی بود که دولت به دست آورد. بعد هم که دلار گران‌تر از مصوبه لایحه بودجه در زمان دولت سیزدهم فروخته شد؛ در مبلغ پرداختی به مردم تغییر ایجاد نشد. بنابراین اگر دولت دکتر پزشکیان بخواهد این کار را به درستی انجام دهد، نباید نبود شفافیت در این روند را تکرار کند.

۶ نقص دیگر این تجربه در دولت گذشته این بود که پس از اعلام اینکه بساط فساد دلار دولتی جمع می‌شـود و منابع حاصل از این تصمیم به مردم پرداخت خواهد شـد، نرخ‌های جدید بسیاری برای دلار زاد و ولد کرد. یعنی گفته شد دلار دولتی حذف و بازار دلار تک‌نرخی و شفاف می‌شود و درعین حال همه شهروندان روی یک قیمت دلار می‌خرند؛ اما بعد نرخ‌هایی مثل «دلار سنا»، «دلار نیمایی‌های اول و دوم»، «دلار پتروشیمی‌ها» و غیره متولد شد و باز همان رانت‌ها سابق شکل گرفت. به هر روی، اگر دولت پزشکیان بخواهد این برنامه را در سال ۱۴۰۵ به گونه‌ای اجرا کند که مردم حامی او باشند، باید تلاش کند این دو اشتباه گذشته را تکرار نکند.

۷ بودجه ۱۴۰۵ بودجه‌ای است که برای شرایط خاص بحرانی و دوام آوردن اقتصاد ملی در شـرایط بحرانی طراحی شده اسـت. اگر این واقعیت را بپذیریم، باید توجه کنیم که یکـی از راه‌های‌حل اصلی ما برای خروج از بحران فعلی اقتصادی و معیشتی از مسیر دیپلماسی می‌گذرد.

با علم به این واقعیت، باید این را هم لحاظ کرد که حتی اگر بودجه خوب و با جزئیات مناسـب طراحی شود، ممکن است لطمات معیشتی مردم را در دوره بحرانی فعلی کمی کاهش دهد؛ اما این موضوع موقتی خواهد بود. حل مسأله و عبور از بحران، حتماً به ابتکار عمل‌های خلاقانه در حوزه‌های دیگر نیاز دارد و اگر این ابتکارها را نداشته باشیم، هر چه بودجه از لحاظ منطق اقتصادی درست طراحی شود، باز هم برای خروج از وضعیت بحرانی به کاتالیزورهای دیگری نیاز هست.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **حل مسأله و عبور از بحران، حتماً به ابتکار عمل‌های خلاقانه در حوزه‌های دیگر نیاز دارد و اگر این ابتکارها را نداشته باشیم، هر چه بودجه از لحاظ منطق اقتصادی درست طراحی شود، باز هم برای خروج از وضعیت بحرانی به کاتالیزورهای دیگری نیاز هست.**
- **طبق لایحه دولت، دلار دولتی یا ارز ترجیحی حذف شد و تفاوت درآمدی که از طریق این حذف برای دولت ایجاد می‌شود، در قالب یارانه نقدی یا کالابرگ به مردم پرداخت شود. این اتفاق در مجموع، مثبت است زیرا دلاری که همین امروز چهار نرخ دارد، با شکاف‌های قیمتی بسیار زیاد، فسادهای زیادی ایجاد کرده و می‌کند.**

فرصت سوخته دریافت مطالبات

تجربه تلخ صادرکنندگان خدمات مهندسی

صادرات خدمات فنی و مهندسی ایران بیش از آنکه درگیر کمبود توان اجرایی باشد، گرفتار بی‌ثباتی محیط کسب‌وکار و پرریسک شدن مسیرهای بین المللی است. حدود یک دهه قبل، پیمانکاران ایرانی وارد عراق شدند و تا مرز تکمیل کامل پروژه‌ها پیش رفتند، اما بحران ارزی و سپس حمله داعش موجب شد پرداخت‌ها ناتمام بماند.

از آن زمان، حمایت بودجه‌ای و دیپلماتیک دولت که انتظار می‌رفت پس از بحران ادامه یابد، جای خود را به رویکردی معکوس داد و بدهی شرکت‌های حوزه احداث و خدمات فنی و مهندسی از سوی دولت، به عنوان بدهی بانکی شناسایی شده و این شرکت‌ها در فهرست بدهکاران نظام بانکی قرار گرفتند. این تصمیم شریان دسترسی به خدمات بانکی، دسته چک و ضمانت نامه را قطع و اعتبار تجاری این شرکت‌ها را برای حضور دوباره در مناقصات با چالش جدی روبه رو کرده است.

در این میان شرکت‌های ایرانی که در میانه اجرای پروژه‌ها گرفتار مسائل مالی با عراق شده بودند، پرونده مطالبات خود را به دولت وقت ایران رساندند. در مقابل دولت ایران، با هدف اتمام پروژه‌های ناتمام، حفظ نفوذ شرکت‌های ایرانی و همچنین حفظ روابط سیاسی ایران با عراق، در اقدامی حمایتی از شرکت‌های ایرانی، منابع مالی لازم برای اتمام کار شرکت‌های ایرانی را تأمین کرد. با شروع مشکلات امنیتی در عراق، معادله به کلی تغییر کرد. درنتیجه بخش قابل توجهی از پروژه‌های شرکت‌های ایرانی، معلق شد. از ان زمان خیلی از مشکلات فعالان اقتصادی ایران ادامه دارد؛ آن‌ها مهم‌ترین اشتباه خود را اعتماد به سیاست دولت‌ها می‌دانند تا بازار برون‌مرزی.



حمایت از مهندسان جوان و ایجاد شرایط مناسب برای بهبود مهارت‌ها و دانش آنان ضروری است. دولت و نهادهای مربوطه باید با ارائه برنامه‌های حمایتی از مهندسان جوان، آن‌ها را به ماندن در حرفه مهندسی و کمک به توسعه کشور ترغیب کنند.

گره کور قیمت‌گذاری دستوری خدمات مهندسی

قیمت‌گذاری دستوری چه بر سر اقتصاد می‌آورد؟



سهیل آل‌رسول
عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

نظام قیمت‌گذاری بر خدمات مهندسی در بین کشورهای دنیا ناشناخته و بی‌مانند نیست. در آلمان تعرفه‌هایی برای خدمات مختلف مهندسی ذیل (HOAL) منتشر می‌شود و در برزیل و هند هم تعرفه‌هایی در این خصوص وجود دارد. همچنین در کانادا در هر استان دستورالعمل‌های خاصی برای تعیین حق‌الزحمه‌های مهندسی تدوین شده است. اما در اغلب کشورهای دنیا مبنای قیمت‌گذاری خدمات مهندسی به صورت توافقی مابین مهندسان و متقاضیان خدمات مهندسی است. البته در همین کشورهای دارای تعرفه هم مبنای قیمت‌گذاری رعایت حقوق دو طرفه مابین متقاضیان خدمات مهندسی (دولت یا مردم) و مهندسان و مشاوران تخصصی است. در شماره ۱۴۰ آینده‌نگر در یادداشتی با نام «تیشه به ریشه صنعت با دخالت دولت» بر اساس پایش ۲۰ ساله آمار از تعرفه‌های کلان قیمت‌گذاری خدمات مهندسی از جمله بخش نامه حق‌الزحمه نظارت سازمان برنامه و بودجه با شماره ۱۴۰۲/۱۱۴۶۶ و بخشنامه حق‌الزحمه خدمات مهندسی نظارت ساختمان با شماره ۵۰۶۸۸ به وضوح نشان دادیم که مداخله دولت و عدم رعایت بی‌طرفی در نظام قیمت‌گذاری باعث شده تا در این برش زمانی ۲۰ سالی در حالی که برابر مصوبات شورای عالی کار افزایش حداقل دستمزد ۸۳/۵ برابر شده است دستمزد مهندس ناظر با سابقه بیش از ۱۰ سال تنها کمتر از ۴۰/۸ برابر شده و به عبارت شفاف‌تر دستمزد جامعه مهندسی علی‌رغم تورم و رکود حاکم به اندازه نصف پایه دستمزد مصوب کشور هم رشد نکرده است. فاجعه جایی جدی‌تر می‌شود که در پرداخت این تعرفه ناعادلانه دستوری، دولت به عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خریدار خدمات مهندسی از مهندسان مشاور و پیمانکاران اراده یا توانی برای پرداخت مطالبات ایشان ندارد. به این ترتیب یا مطالبات صنف مهندسی که با قیمت‌گذاری و تعرفه‌ای ناعادلانه همه روزه تضعیف شده‌اند انباشته می‌شود و در گذر زمان و ناشی از تورم ۴۰ درصد (و بالاتر) بی ارزش می‌شود و یا با روش‌هایی چون تسویه با اوراق خزانه اسلامی یا اوراق مالی اسلامی برای حال شدن دچار ریزش‌های ۱۰ و ۲۰ درصدی می‌شود. کلاف سردرگمی که با نامه‌ها و بخشنامه‌ها حل نمی‌شود و برای حل اضمحلال قریب‌الوقوع شرکت‌های خصوصی صنعت احداث با قریب به ۷۰ سال قدمت ساز کار مطرحی باقی نمی‌گذارد. برای نمونه در بند ۱۰ از دستورالعمل تعیین حق‌الزحمه خدمات نظارت با شماره ۱۴۰۳/۱۶۸۹۰ که در مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۰۹ توسط سازمان برنامه و بودجه منتشر شده است، به صراحت آمده است: «با توجه به اینکه مبالغ مندرج در تعرفه پیوست بر مبنای پرداخت نقدی به مشاوران محاسبه و تعیین شده است، در قراردادهایی که حق‌الزحمه آنها براساس "دستورالعمل تعیین حق‌الزحمه خدمات نظارت" و بدون اعمال ضریب افزایشی یا کاهشی (پلوس یا مینوس) محاسبه و پرداخت می‌شود، در صورتی که حق‌الزحمه قرارداد در قالب اسناد خزانه اسلامی پرداخت شود، هزینه خدمات ارائه شده در سال ۱۴۰۳ با احتساب تفاوت مبلغ صورتحساب مشاور با مبلغ واقعی فروش اسناد پرداختی (اصل مبلغ + حفظ قدرت خرید مطابق با آیین‌نامه واگذاری اسناد خزانه اسلامی در قوانین بودجه سالیانه) به مشاور پرداخت می‌شود. برای تعیین‌مبلغ واقعی‌فروش اسناد خزانه اسلامی، میانگین قیمت پایانی هفت روز کاری منتهی به تاریخ پرداخت صورتحساب، برای نمادهای موجود در فرابورس ایران به نشانی https://www.ifb.ir، ملاک عمل قرار می‌گیرد.» علی‌رغم این صراحت تقریباً هیچ یک از ذیحساب‌های دستگاه‌های اجرایی نتوانسته یا نخواسته‌اند روشی برای اجرای آن بیابند در حدی که در مکاتبات مکرر میان شرکت‌ها، تشکل‌ها و سازمان برنامه و بودجه از جمله دو مکاتبه با تصویر زیر عدم اجرای این ضابطه دستورالعمل مشهود است. محصول این فشار چند جانبه چه چیزی می‌تواند باشد غیر از فروپاشی تدریجی نظام احداث زیرساخت‌های حیاتی کشور و لطمه به سرمایه‌های ملی و منابع انسانی مولد و متخصصی که برای توسعه کشور بازیگرانی موثر و ضروری هستند. که البته برخی از اثرات زیانبار دیگر این روش به شرح زیر است.

کاهش کیفیت خدمات مهندسی

یکی از نتایج مستقیم کاهش دستمزدها، افت شدید کیفیت کارهای مهندسی است. وقتی مهندسان برای بقا مجبور به کاهش هزینه‌های خود می‌شوند، این به معنی کاهش زمان و دقت در اجرای پروژه‌ها، استفاده از مواد با کیفیت پایین‌تر و دوری از استانداردهای لازم است. نتیجه این روند، افت کیفیت در ساخت‌وسازها و پروژه‌های زیرساختی کشور است. علاوه بر این، مهندسان برای به‌روز نگه داشتن مهارت‌های خود نیاز به آموزش مداوم و سرمایه‌گذاری در دانش جدید دارند. اما با توجه به وضعیت دستمزدی، بسیاری از مهندسان از این کار بازمانده و در نهایت به کاهش کیفیت خدمات مهندسی دامن زده می‌شود.

خروج مهندسان از حرفه و مهاجرت

بحران دستمزدها باعث شده که بسیاری از مهندسان یا به دنبال مهاجرت به کشورهای دیگر باشند یا به کلی از حرفه مهندسی خارج شوند. به دلیل تقاضای بالای جهانی برای مهندسان متخصص، بسیاری از مهندسان ایرانی با سطح تحصیلات و تجربه بالا در کشورهای دیگر مورد استقبال قرار می‌گیرند و شرایط کاری و دستمزدی بسیار بهتری نسبت به ایران دارند. این مهاجرت گسترده نه تنها به خروج استعدادهای نخبه از کشور منجر می‌شود، بلکه باعث کاهش نیروی متخصص در داخل و در نتیجه افت کیفیت پروژه‌های ملی می‌گردد. از سوی دیگر، مهندسانی که مایل به مهاجرت نیستند، به مشاغل دیگری روی می‌آورند که نیاز به تخصص کمتری دارند ولی درآمد بهتری فراهم می‌کنند. این تغییر شغل گسترده، آینده حرفه مهندسی در کشور را به خطر می‌اندازد.

تأثیر بر نسل جوان و آینده مهندسی در ایران

یکی دیگر از تبعات بحران دستمزدها، کاهش تمایل نسل جوان به انتخاب رشته‌های مهندسی است. زمانی، مهندسی از رشته‌های پرطرفدار و پردرآمد در ایران بود، اما اکنون با کاهش دستمزدها و افت جایگاه اجتماعی مهندسان، بسیاری از جوانان تمایل خود را برای ورود به این حرفه از دست داده‌اند. این امر در آینده می‌تواند به کمبود نیروی متخصص در کشور منجر شود و حتی پروژه‌های مهم توسعه‌ای را متوقف کند.

جمع‌بندی و راهکارها

برای جلوگیری از تشدید این بحران، نیاز به تغییرات اساسی در سیاست‌گذاری‌های دستمزدی و حمایتی از مهندسان داریم. اولاً، نرخ خدمات مهندسی باید بر اساس معیارهای واقعی بازار و تورم تنظیم شود. مهندسان باید دستمزدی متناسب با مسئولیت‌های خود دریافت کنند تا انگیزه بیشتری برای بهبود کیفیت کارهای خود داشته باشند. ثانیاً، حمایت از مهندسان جوان و ایجاد شرایط مناسب برای بهبود مهارت‌ها و دانش آنان ضروری است. دولت و نهادهای مربوطه باید با ارائه برنامه‌های حمایتی از مهندسان جوان، آن‌ها را به ماندن در حرفه مهندسی و کمک به توسعه کشور ترغیب کنند. در پایان دو راهکار کلیدی پیشنهاد می‌شود اولاً اینکه مانند بسیاری از کشورهای دنیا نظام قیمت‌گذاری دستوری و انتشار تعرفه از خدمات مهندسی صنف و استقرار توافق کیفیت‌محور به نحوی نظام‌مند جایگزین و مبنای انعقاد قراردادهای مهندسان و ذینفعان دولتی یا خصوصی باشد و دوم اینکه کمیته تا رفع این بی‌عدالتی از نظام قیمت‌گذاری دستوری از آنجا که مبنای این تعرفه‌ها پرداخت‌های نقد است و در واگذاری اوراق از هر نوع در فروش بورس یا تعهدی امکان جبران زیان شرکت‌های مهندسی وجود ندارد و از آنجا که کل ارزش قراردادهای مهندسان مشاور نسبت به بودجه‌های عمرانی کمتر از ۵ درصد بوده که اغلب آن‌ها هم صرف پرداخت حقوق به جامعه مهندسی کشور می‌شود، این بخش از بودجه همه‌ساله به صورت نقدی پیش‌بینی و پرداخت شود.

واقع‌بینانه در کنار محدودیت‌های مهمی چون عدم پذیرش مستقیم بسیاری از کارفرمایان از شرکت‌های ایرانی در مناقصات، محدودیت‌های بانکی و اخذ ضمانت‌نامه وضع تعرفه‌های جدید بر کشورهای همکاری کننده اقتصادی با ایران از طرف آمریکا فارغ از زمان اجرایی شدن آن بهانه جدیدی برای کشورهای مقصد صادراتی در این راستا فراهم می‌آورد تا از ورود شرکت‌های ایرانی به مناقصات یا برنده شدن آن‌ها جلوگیری کنند.

گره بر مسیر صادرات خدمات فنی و مهندسی

آیا در شرایط تحریم همه‌جانبه، اصرار بر صدور خدمات فنی و مهندسی به‌جا است؟

فاطمه ارکوازی

دبیر شورای گروه راه و راه‌آهن جامعه مهندسان مشاور ایران

در یک دهه اخیر هیچ‌گاه صدور خدمات فنی و مهندسی به کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای برای پیمانکاران، مهندسین مشاور و سازندگان ایرانی راحت نبوده است و هرسال بر ریسک فعالیت‌های پیمانکاری برون‌مرزی مانند اغلب فعالیت‌های دیگر اقتصادی کشور افزوده‌شده است. اما در دوره جدید ریاست‌جمهوری ترامپ با بروز جنگ، ناآرامی و تحریم‌های فوق‌العاده کنونی صورت مسئله متفاوت شده است به‌نحوی‌که ادامه تلاش برای اخذ کارهای برون‌مرزی مهندسی در جمع صاحب‌نظران و فعالین این عرصه مورد ابهام و بحث جدی قرار گرفته است. در این یادداشت کوتاه برخی نقدهای به مثبت و منفی در این راستا را طرح و مقایسه می‌کنیم

در جمع برخی از صاحب‌نظران صنفی و روسای تشکیل‌های به‌منظور بررسی استراتژی‌های اصلاحی در قانون بودجه پیشنهادی سال ۱۴۰۵ با توجه به مباحث ناآرامی‌های پرخشونت اخیر برخی از صاحبان شرکت‌های پرسابقه و بزرگ صنعت احداث خواستار راهبردهایی بسیار محافظه‌کارانه خروج از بازار تا تعلیق و تعطیلی بودند توجه به امکان با اقدام برای کار در خارج از مرزهای جغرافیایی کشور هم می‌تواند راهبردی برای خروج باشد و هم مانع مهمی برای آن، بی‌شک صدور خدمات پایدار در شرایطی رخ می‌دهد که شرکت مادر در داخل کشور زمینه ریشه‌دار و مستحکمی ساخته باشد که به لحاظ مالی، ساختاری و تجهیزاتی آماده توسعه و فعالیت‌ها باشد و با ناپایداری سازمان مرکزی شرکت صادرکننده خدمات فنی و مهندسی، عملاً ریسک موفقیت این روند بالاتر می‌رود.

واقع‌بینانه در کنار محدودیت‌های مهمی چون عدم پذیرش مستقیم بسیاری از کارفرمایان از شرکت‌های ایرانی در مناقصات، محدودیت‌های بانکی و اخذ ضمانت‌نامه وضع تعرفه‌های جدید بر کشورهای همکاری کننده اقتصادی با ایران از طرف آمریکا فارغ از زمان اجرایی شدن آن بهانه جدیدی برای کشورهای مقصد صادراتی در این راستا فراهم می‌آورد تا از ورود شرکت‌های ایرانی به مناقصات یا برنده شدن آن‌ها جلوگیری کنند. شایان توجه کسانی که موضوع تحریم‌های جدید را کم اثر ارزیابی می‌کنند باید بیان کرد که صادرات خدمات فنی و مهندسی همچون صادرات کالا نیست که با تغییر مبدأ یا مقصد کالا و با تغییر برند بتوان بر تحریم‌ها فائق آمد. در چنین شرایطی وزن عدم پیگیری شرکت در مناقصات خارجی پررنگ‌تر دیده می‌شود.

حقیقت این موضوع اما روی دیگری هم دارد، در شرایط بودجه‌ای سال آتی با ثابت نگاه‌داشته‌شدن عددی سهم تملک دارایی‌های سرمایه‌ای یا به‌عبارت‌دیگر بودجه عمرانی به فرض تخصیص سهم فعالیت‌های بالغبر ۶۰ هزار شرکت پیمانکاری، مهندسی مشاور و سازنده صنعت احداث با قریب به سه میلیون نیروی فعال شاغل کمتر از نصف خواهد شد چراکه تورم فعلی از ۵۶ درصد (تا همین‌جای سال) عبور کرده است، بنابراین شرکت‌های بی‌رمق مهندسی و مهندسان دل‌زده با معیشت نیم‌بند آن‌هم پس از فضای یأس آلود پس از ناآرامی‌ها و شدت خشونت‌های منتشرشده دل‌آزرده‌تر از قبل چشم امیدی به بازار کار داخلی ندارند و چاره‌ای نیست که یا مهاجرت قطعی کنند و یا به هر ترفند کارهای برای تدارک ببینند که شاید در فراروی بازگشت رونق و آرامش امید برای زنده نگاه‌داشتن کسب‌وکارشان را از دست ندهند.

در پس این هر دو حقیقت تلخ با اندوه باید پذیرفت به‌جز محدود فرصت‌های باقی‌مانده شرکت‌های فعال فعلی دیگر شرکت‌های مهندسی چاره‌ای ندارد جز آنکه با پرچم شرکت‌های درجه ۲ و ۳ هندی، ترک و حتی کشورهای حوزه‌ای CIS برای ادامه حیات خود تمام دانش، تخصص، ماشین‌آلات و نیروی متخصصشان را به کار بندند تا با ریسک افزون‌تر و در قالب شرکت‌های دست‌دوم و انجام فعالیت‌های خود ادامه دهند واقع‌بینانه از بازارهای کشورهای حوزه خلیج‌فارس و CIS اگر آماری استخراج کنیم حضور هرساله شرکت‌های ایرانی کمرنگ‌تر و اما تعداد مهندسان ایرانی فعال در این کشورها پر تعدادتر شده است. در برخی از موارد شرکت‌هایی که شعبه‌ای در کشورهای هدف دارند با استفاده از سوابق شرکت مرکزی و شعبه که دارای حساب بانکی محلی در کشور هدف است و از این طریق امکان ادامه حرکت محدود را همچنان دارند. به این ترتیب باید به این نکته هم توجه ویژه‌ای کرد.

در این میان شاهد حضور در بازار صدور خدمات عراق علی‌رغم تجربه سخت و تلخ قریب به ۵۰ شرکت بزرگ و خوش‌نام ایرانی متفاوت از بقیه کشورها باشد و هنوز ساخت و بافت متنوع حاکم اجازه فعالیت‌های پیمانکاری را در این کشور البته با ریسک بالاتر از قبل بدهد.

در پایان هرچند می‌شود به موارد استثناء موفق هم اشاره کرد که انگشت شمارند و توانمندی‌های خاص یا قدرت ویژه در بدنه مدیریت دارند، یا ارتباط عالی ایشان برخلاف این تصویرسازی منفی اما کم‌وبیش حقیقی فعالیت‌های موفق دارند، که این تعداد خیلی کم از شرکت‌های فعال در خیل قریب به یک هزار شرکت رتبه یک کشوری و بالغبر ۶۰ هزار شرکت فعال در عرصه مهندسی ایران با سوابق مثال‌زدنی که دارای رکوردهای کم‌نظیر ساخت‌وساز هستند و ظرفیتی ده‌ها برابر بیشتر از حال حاضر را دارد و بدون شک توفیق خاصی محسوب نمی‌شود.

درنهایت نمی‌توان به درخواست مکرر فعالان اقتصادی مبنی بر تغییر در رویه دیپلماسی اقتصادی-سیاسی کشور اشاره نکرد.

نکته‌هایی که باید بدانید

در شرایط بودجه‌ای سال آتی با ثابت نگاه‌داشته‌شدن عددی سهم تملک دارایی‌های سرمایه‌ای یا به‌عبارت‌دیگر بودجه عمرانی به فرض تخصیص سهم فعالیت‌های بالغبر ۶۰ هزار شرکت پیمانکاری، مهندسی مشاور و سازنده صنعت احداث با قریب به سه میلیون نیروی فعال شاغل کمتر از نصف خواهد شد چراکه تورم فعلی از ۵۶ درصد (تا همین‌جای سال) عبور کرده است.

شرکت‌های بی‌رمق مهندسی و مهندسان دل‌زده با معیشت نیم‌بند آن‌هم پس از فضای یأس آلود پس از ناآرامی‌ها و شدت خشونت‌های منتشرشده دل‌آزرده‌تر از قبل چشم امیدی به بازار کار داخلی ندارند و چاره‌ای نیست که یا مهاجرت قطعی کنند و یا به هر ترفند کارهای برای تدارک ببینند که شاید در فراروی بازگشت رونق و آرامش امید برای زنده نگاه‌داشتن کسب‌وکارشان را از دست ندهند.

اطلس توان مهندسی ایران؛ پلی به سوی بازارهای جهانی

فرصتی برای جهش صادرات خدمات و کالاهای مهندسی

بهنام باریک‌رو
عضو هیئت‌مدیره موسسه تحقیق برای توسعه صنعت احداث و انرژی

چرا ایران به اطلس توان مهندسی و شبکه زنجیره ارزش نیاز دارد؟

ایران در دهه‌های اخیر پروژه‌های بزرگی در حوزه زیرساخت اجرا کرده است؛ از سدهای عظیم گرفته تا نیروگاه‌ها، مترو‌ها، پالایشگاه‌ها و آزادراه‌ها. این پروژه‌ها علاوه بر پاسخ به نیاز داخلی، دانش و تجربه ارزشمندی را برای صدها شرکت پیمانکاری، مشاوره و تولیدکننده تجهیزات ایرانی به همراه داشته است. با این حال، این سرمایه ملی پراکنده و ناشناخته مانده است. هیچ مرجع واحدی وجود ندارد که توان مهندسی ایران را به‌صورت یکپارچه معرفی کند. نتیجه آن شده است که بخش مهمی از ظرفیت‌های مهندسی و صنعتی کشور در سطح جهانی دیده نمی‌شود و حتی دستگاه دیپلماسی که وظیفه معرفی توانمندی‌های ملی را دارد، ابزار مؤثری برای پروموت این ظرفیت‌ها در اختیار ندارد.

چرا این خلأ مشکل‌ساز است؟

نبود یک اطلس جامع موجب شده:

- شرکت‌های ایرانی در بازار جهانی ناشناخته بمانند.
- مشتریان خارجی شناخت دقیقی از ظرفیت‌ها و سوابق کشور پیدا نکنند
- دانشجویان و پژوهشگران به داده واقعی پروژه‌ها دسترسی نداشته باشند
- و دستگاه دیپلماسی کشور، با وجود مأموریت اقتصادی، نتواند ویترینی شفاف از توان ایران ارائه کند.

این خلأ فقط یک مسئله اطلاعاتی نیست؛ یک مانع ساختاری برای صادرات خدمات فنی و مهندسی و توسعه آن محسوب می‌شود. در جهانی که رقابت در حوزه زیرساخت‌ها شدید است، کشوری که نتواند توانمندی‌های خود را نمایش دهد، عملاً فرصت‌های بزرگ همکاری را از دست می‌دهد.



تجربه‌های جهانی و جای خالی ایران

جهان بی‌نیاز از چنین پلتفرم‌هایی نبوده است.

- LinkedIn شبکه‌ای برای معرفی افراد و شرکت‌ها ایجاد کرده، اما پروژه‌ها در آن جایگاهی محوری ندارند. شما نمی‌توانید با جستجو در آن بفهمید چه شرکتی کدام پروژه بزرگ زیرساختی را انجام داده است.
- Structurae بانک اطلاعاتی سازه‌هاست، اما بیشتر جنبه دانشنامه‌ای دارد. مثلاً معرفی یک پل یا سد، بدون آنکه پیمانکار، مشاور یا حتی فناوری‌های به‌کاررفته در آن ذکر شود.
- Thomasnet کاتالوگ تولیدکنندگان آمریکایی است که بیشتر بر تجهیزات صنعتی متمرکز است و به زنجیره پروژه و تجربه اجرایی ارتباطی ندارد.

اینها هرکدام بخشی از پازل را دارند، اما هیچ‌یک به اندازه یک «اکوسیستم کامل صادراتی و شبکه زنجیره ارزش» جامع نیستند. ایران می‌تواند با طراحی چنین مدلی، نه‌تنها عقب‌ماندگی خود را جبران کند بلکه با ترکیب پروژه‌ها، شرکت‌ها، تجهیزات و نیروی انسانی، الگویی نوین در جهان ارائه دهد. این فرصت به‌ویژه در بازارهای منطقه‌ای (خاورمیانه، آفریقا و آسیای مرکزی) می‌تواند مزیت رقابتی بزرگی برای کشور ایجاد کند.

راهکار پیشنهادی: اطلس توان مهندسی ایران

پیشنهاد ما ایجاد یک «پلتفرم دوزبانه» (FA/EN) است که پروژه‌ها را به عنوان محور معرفی کند و تمام اجزای زنجیره را به هم وصل کند:

- پروژه‌ها: هر پروژه دارای پروفایل اختصاصی شامل حوزه، سال، پیمانکار، مشاور و کارفرما.
- شرکت‌ها: رزومه و تجربه خود را به پروژه‌ها متصل می‌کنند.
- کارفرماها: می‌توانند عملکرد شرکت‌ها را تأیید (Endorse) کنند.
- تجهیزات و کالای ایرانی: معرفی اقلام ساخت ایران که در پروژه استفاده شده است.
- نیروی انسانی و مهندسان: متخصصان با پروفایل اختصاصی به پروژه‌ها و شرکت‌ها وصل می‌شوند.

این ساختار باعث می‌شود هم شرکت‌ها خودشان را بهتر معرفی کنند، هم کارفرمای خارجی به‌راحتی شریک مناسب پیدا کند، و هم جوانان متخصص فرصت دیده‌شدن و ارتباط با پروژه‌های بزرگ را پیدا کنند.

ایران سال‌ها تجربه ارزشمند در پروژه‌های زیرساختی اندوخته است، اما چون این توانمندی‌ها در قالبی یکپارچه معرفی نشده‌اند، در سطح جهانی ناشناخته باقی مانده‌ایم. ایجاد «اطلس توان مهندسی و پلتفرم زنجیره ارزش» نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت ملی است.

مزایا و اثرات کلان

اکوسیستم صادراتی ملی

این پلتفرم توان ایران را از طراحی تا ساخت و تأمین تجهیزات به‌طور کامل معرفی می‌کند و به تقویت صادرات خدمات و کالاهای ایرانی کمک می‌کند.

پلتفرم زنجیره ارزش

اتصال پروژه ↔ شرکت ↔ تجهیزات ↔ مهندس باعث شفافیت، همکاری و اعتمادسازی در سطح ملی و بین‌المللی می‌شود.

این شفافیت همچنین زمینه را برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی فراهم می‌کند، زیرا آنان می‌توانند سابقه واقعی شرکت‌ها و توان داخلی کشور را ببینند.

دیپلماسی اقتصادی

پلتفرم به یک ویترین ملی برای نمایش در پاویون‌های بین‌المللی، نمایشگاه‌ها و مذاکرات تجاری تبدیل خواهد شد. وزارت خارجه و رایزنی‌های اقتصادی و بازرگانی نیز می‌توانند از آن به‌عنوان یک ابزار رسمی برای معرفی ظرفیت‌های ایران استفاده کنند.

پژوهش و نوآوری

دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی به داده‌های واقعی پروژه‌ها دسترسی پیدا می‌کنند و از تکرار خطاها جلوگیری می‌شود. همچنین بستری برای آموزش نسل جوان مهندسان فراهم می‌شود تا با پروژه‌های واقعی و پیچیدگی‌های آن آشنا شوند.

اشتغال و آینده‌نگری

معرفی مهندسان و متخصصان در بستر این پلتفرم، امکان جذب نیروی کار در پروژه‌های داخلی و خارجی را افزایش می‌دهد. این ویژگی می‌تواند به کاهش مهاجرت نخبگان مهندسی کمک کند، چون متخصصان در همین بستر فرصت‌های کاری بین‌المللی پیدا خواهند کرد.

نقشه راه اجرایی

- **فاز اول (۶ ماه):** طراحی نسخه آزمایشی با تمرکز بر حوزه سدسازی و تونل (۱۰۰ پروژه + ۲۰ شرکت).
- فاز دوم (۱ سال): گسترش به حوزه‌های نیروگاه، مترو، راه، پل، تصفیه‌خانه و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها
- فاز سوم (۲ سال): توسعه نسخه بین‌المللی برای معرفی به کارفرمایان خارجی و شرکت‌های بین‌المللی.

نتیجه‌گیری: فرصتی حیاتی

ایران سال‌ها تجربه ارزشمند در پروژه‌های زیرساختی اندوخته است، اما چون این توانمندی‌ها در قالبی یکپارچه معرفی نشده‌اند، در سطح جهانی ناشناخته باقی مانده‌ایم. ایجاد «اطلس توان مهندسی و پلتفرم زنجیره ارزش» نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت ملی است. این طرح می‌تواند:

- ایران را به مرجع مهندسی منطقه تبدیل کند.
- صادرات خدمات و کالاهای مهندسی را تقویت کند.
- نسل آینده مهندسان را به دانش واقعی پرودر زنجیره تأمین جهانی ارتقا دهد.

حمایت از این ایده، یعنی حمایت از «برند ملی مهندسی ایران»؛ فرصتی که اگر امروز از دست برود، فردا به‌سادگی جبران‌پذیر نخواهد بود. این پروژه می‌تواند پرچمدار معرفی توان ایران در جهان باشد و با حمایت از آن، نقش تاریخی خود را در شکل‌گیری یک تحول ملی ایفا کند.

ورود آگاهانه به مناقصات

نگاهی به کتاب «راهنمای جامع آماده‌سازی اسناد مناقصه‌های بین‌المللی»

آرش کنعانی

رئیس هیئت‌مدیره مهندسان مشاور رهاب

در سال‌های اخیر، با افزایش نیاز کشور به توسعه صادرات خدمات فنی و مهندسی و ورود شرکت‌های ایرانی به پروژه‌های برون‌مرزی، یکی از چالش‌های جدی و تکرارشونده برای فعالان این حوزه، ناآشنایی با ساختار، زبان، منطق و الزامات مناقصات بین‌المللی بوده است. بسیاری از شرکت‌ها، با وجود توان فنی و اجرایی بالا، به دلیل ضعف در تحلیل اسناد مناقصه، برداشت نادرست از فرم‌ها و معیارهای ارزیابی، یا ناتوانی در انطباق با استانداردهای بانک‌های توسعه‌ای، از رقابت کنار گذاشته شده‌اند یا با ریسک‌های قراردادی سنگین مواجه شده‌اند.

در همین چارچوب، با حمایت و همت اتاق تهران و با همکاری انجمن صادرکنندگان خدمات فنی و مهندسی ایران، کتابی با عنوان «راهنمای جامع آماده‌سازی اسناد مناقصه‌های بین‌المللی» تألیف بهنام باریک‌رو منتشر شده است که تلاشی هدفمند برای پر کردن یک خلأ جدی در ادبیات آموزشی کشور در حوزه مناقصات بین‌المللی به‌شمار می‌رود. این کتاب نه صرفاً یک متن تئوریک، بلکه یک راهنمای عملی مبتنی بر تجربه میدانی بیش از ۱۳ سال فعالیت در پروژه‌های بین‌المللی و مناقصات تأمین مالی‌شده توسط بانک‌های توسعه‌ای، به‌ویژه بانک جهانی است.

> **با حمایت و همت اتاق تهران و با همکاری انجمن صادرکنندگان خدمات فنی و مهندسی ایران، کتابی با عنوان «راهنمای جامع آماده‌سازی اسناد مناقصه‌های بین‌المللی» تألیف بهنام باریک‌رو منتشر شده است که تلاشی هدفمند برای پر کردن یک خلأ جدی در ادبیات آموزشی کشور در حوزه مناقصات بین‌المللی به‌شمار می‌رود**

چرا این کتاب مهم است؟

مناقصه‌های بین‌المللی امروز به یکی از اصلی‌ترین مسیرهای ورود به بازارهای جدید، جذب منابع مالی خارجی و توسعه همکاری‌های فرامرزی تبدیل شده‌اند. اما این مناقصه‌ها برخلاف مناقصات داخلی، دارای ویژگی‌های خاصی هستند:

- اسناد استاندارد شده و بسیار ساختاریافته
- معیارهای سخت‌گیرانه احراز صلاحیت فنی و مالی
- الزام به شفافیت، انطباق حقوقی و اخلاق حرفه‌ای
- وابستگی به دستورالعمل‌های بانک‌های توسعه‌ای
- حساسیت بالا نسبت به نقص‌های شکلی و محتوایی.

در چنین فضایی، هر اشتباه کوچک در تکمیل یک فرم، تفسیر نادرست یک بند حقوقی یا ضعف در مستندسازی تجربه‌ها می‌تواند به رد کامل پیشنهاد منجر شود؛ حتی اگر قیمت پیشنهادی یا توان اجرایی شرکت بسیار مناسب باشد.

این کتاب دقیقاً برای پاسخ به همین نیاز نوشته شده است: «کمک به شرکت‌ها برای ورود آگاهانه، کم‌ریسک و حرفه‌ای به مناقصات بین‌المللی».

نقش اتاق بازرگانی تهران در تولید این اثر

یکی از نقاط قوت کلیدی این پروژه، انتشار آن با حمایت اتاق

بازرگانی تهران است. این حمایت چند پیام مهم برای مخاطبان دارد:

۱. این کتاب صرفاً یک اثر شخصی نیست، بلکه در راستای مأموریت نهادی اتاق برای توانمندسازی بخش خصوصی تهیه شده است.

۲. محتوای آن بر اساس نیازهای واقعی شرکت‌های ایرانی طراحی شده، نه ترجمه صرف از منابع خارجی.

۳. هدف آن ارتقای ظرفیت ملی برای حضور مؤثر در بازارهای بین‌المللی و پروژه‌های توسعه‌ای است.

به‌بیان دیگر، این کتاب را می‌توان بخشی از زیرساخت نرم‌افزاری صادرات خدمات فنی و مهندسی کشور دانست.

مخاطبان اصلی کتاب چه کسانی هستند؟

این کتاب به‌طور مشخص برای گروه‌های زیر طراحی شده است:

- شرکت‌های پیمانکاری فعال در پروژه‌های عمرانی، صنعتی و زیربنایی
- شرکت‌های مشاور و مهندسان مشاور
- کارشناسان مناقصه و قرارداد
- مدیران پروژه و مدیران توسعه بازار بین‌الملل
- دانشجویان مهندسی عمران، مدیریت پروژه و مدیریت ساخت.

زبان کتاب ساده، کاربردی و مرحله‌به‌مرحله است و تلاش شده از بیان پیچیده حقوقی یا ادبیات خشک آکادمیک پرهیز شود تا برای طیف گسترده‌ای از مخاطبان قابل استفاده باشد.

ساختار کتاب و ارزش افزوده هر بخش

۱. آشنایی با بانک‌های توسعه‌ای و نظام تأمین مالی

در فصل نخست، نویسنده به معرفی جامع بانک‌ها و مؤسسات تأمین مالی توسعه‌ای می‌پردازد؛ از جمله:

- بانک جهانی و مؤسسه توسعه بین‌المللی
- بانک توسعه اسلامی
- بانک توسعه آسیا
- بانک زیرساخت و سرمایه‌گذاری آسیا
- بانک توسعه آفریقا
- بانک توسعه اروپا
- صندوق‌های مالی عربی و منطقه‌ای.

در این بخش، صرفاً نام بانک‌ها ذکر نشده، بلکه منطق کاری، نوع پروژه‌های مورد حمایت، رویکردهای ارزیابی و تفاوت‌های نهادی آن‌ها نیز توضیح داده شده است. این اطلاعات به شرکت‌ها کمک می‌کند بفهمند:

- شرکت‌های ایرانی در کدام مناقصات که از سوی این بانک‌ها تامین مالی می‌شوند می‌توانند حضور داشته باشند؟
- با چه نوع استانداردهایی مواجه خواهند شد؟
- منطق تصمیم‌گیری کارفرمایان بین‌المللی چیست؟

۲. شناخت فرآیندهای مناقصه بانک جهانی

یکی از مهم‌ترین مزیت‌های کتاب، تشریح گام‌به‌گام فرآیندهای رسمی بانک جهانی است، از جمله:

- پیش‌ارزیابی (PQQ)
- مناقصه‌های یک‌مرحله‌ای-یک‌پاکتی
- مناقصه‌های یک‌مرحله‌ای-دوپاکتی
- مناقصه‌های دومرحله‌ای.

در این بخش، خواننده یاد می‌گیرد که هر نوع فرآیند دقیقاً در چه پروژه‌هایی به‌کار می‌رود، چه تفاوت‌هایی دارد و هر مرحله چه ریسک‌ها و فرصت‌هایی ایجاد می‌کند.

۳. تحلیل دقیق اسناد مناقصه (Bidding Documents)

بخش مرکزی و کاربردی کتاب به تشریح کامل اجزای اسناد مناقصه اختصاص دارد، از جمله:

- دستور العمل برای شرکت‌کنندگان (Instruction to Bidders)
- برگه داده‌های اختصاصی مناقصه (Bid Data Sheet)
- فرم‌های صلاحیت
- فرم‌های مالی
- فرم‌های فنی
- جداول فهرست مقادیر (BOQ)
- برنامه‌های زمان‌بندی
- الزامات زیست‌محیطی و اجتماعی
- ضمانت‌نامه‌ها و تعهدات حقوقی.

این بخش به شرکت‌ها کمک می‌کند:

- بفهمند هر فرم دقیقاً چه نقشی دارد
- چه اشتباه‌هایی معمولاً باعث رد صلاحیت می‌شود
- چگونه اطلاعات خود را به‌شکل استاندارد ارائه دهند
- چطور تناقض‌های اسناد را شناسایی کنند
- چگونه ریسک‌های پنهان قراردادی را تشخیص دهند.

۴. تمرکز ویژه بر احراز صلاحیت مناقصه‌گران

یکی از دلایل اصلی حذف شرکت‌ها در مناقصات بین‌المللی، ضعف در بخش احراز صلاحیت است. کتاب با جزئیات کم‌سابقه‌ای به این موضوع پرداخته و فرم‌های زیر را تشریح می‌کند:

- سوابق قراردادهای قبلی
- توان مالی و نقدینگی
- گردش مالی سالانه
- پروژه‌های مشابه
- نیروی انسانی کلیدی
- ماشین‌آلات و تجهیزات.

در این بخش، خواننده یاد می‌گیرد چگونه داده‌های واقعی شرکت خود را به شکلی ارائه کند که با منطق ارزیابی بانک‌های توسعه‌ای همخوان باشد، نه صرفاً مطابق عرف داخلی.

۵. چک‌لیست‌ها: ابزار تصمیم‌گیری کم‌ریسک

یکی از کاربردی‌ترین بخش‌های کتاب، ارائه چک‌لیست‌های تصمیم‌گیری است، از جمله:

- چک‌لیست شرکت یا عدم شرکت در مناقصه
- چک‌لیست کامل آماده‌سازی اسناد
- چک‌لیست بررسی انطباق حقوقی و فنی.

این ابزارها به مدیران کمک می‌کند پیش از ورود به هر مناقصه، با چشمی باز تصمیم بگیرند و از ورود هیجانی یا پرریسک به پروژه‌ها پرهیز کنند.

چرا این کتاب برای صادرکنندگان خدمات فنی و مهندسی حیاتی است؟

این کتاب به‌طور مشخص به شرکت‌ها کمک می‌کند که:

- اسناد مناقصه را تحلیل کنند، نه فقط ترجمه
- منطق بانک‌های توسعه‌ای را درک کنند، نه حفظ
- پیشنهادهای خود را رقابتی‌تر و حرفه‌ای‌تر ارائه دهند
- ریسک‌های حقوقی و مالی را پیش‌اپیش شناسایی کنند
- منابع خود را روی مناقصات واقع‌بینانه متمرکز کنند.

به بیان ساده، این کتاب فاصله بین «توان فنی بالا» و «موفقیت واقعی در مناقصات بین‌المللی» را پر می‌کند.

جمع‌بندی

کتاب «راهنمای جامع آماده‌سازی اسناد مناقصه‌های بین‌المللی» یک اثر صرفاً آموزشی نیست؛ بلکه یک ابزار استراتژیک برای توسعه صادرات خدمات فنی و مهندسی ایران به‌شمار می‌رود. حمایت اتاق بازرگانی تهران از انتشار این کتاب، نشان‌دهنده درک درست از یکی از گلوگاه‌های اصلی بین‌المللی‌شدن شرکت‌های ایرانی است: ضعف در مهارت‌های مناقصه‌گری حرفه‌ای.

برای هر شرکتی که قصد دارد با کمترین ریسک و بیشترین آمادگی وارد مناقصات بین‌المللی شود، مطالعه این کتاب نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت حرفه‌ای است.

آینده ما .....

رفرم در نظام ارزی

اقتصاد ایران با حذف ارز ترجیحی وارد مرحله جدیدی شده است

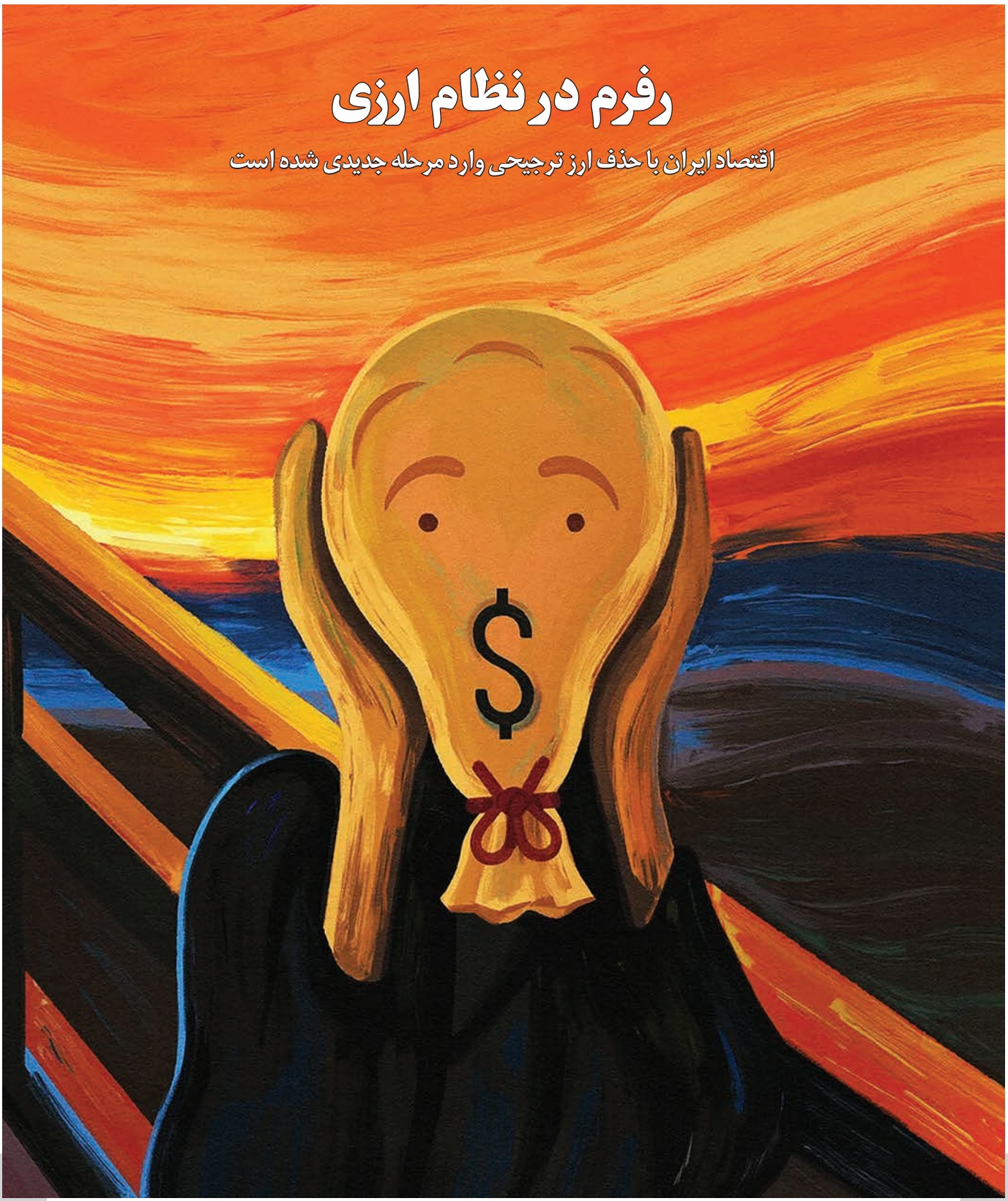

تک‌نرخی شدن ارز شفافیت بازار و پیش‌بینی‌پذیری واردات و صادرات را افزایش داده، اما محدودیت منابع ارزی و سیاست‌های ناکارآمد بالادستی، بنگاه‌ها را در معرض نوسان قیمت و ریسک تجاری نگه می‌دارد و ثبات بازار شکننده است.

پایان ارز رانتی

شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری افزایش یافته، اما معیشت و کسب‌وکارها شکننده‌اند

پارسا آبادی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
سال‌هاست فعالان بخش خصوصی از دولت و بانک مرکزی تقاضای حذف ارز رانتی را داشتند. در نهایت دولت تصمیم گرفت اختصاص ارز ارزان به برخی واردکنندگان را متوقف سازد و به مصرف‌کنندگان نهایی یارانه پرداخت کند. این موضوع تنظیمات جدیدی را در سازوکارهای تجاری رقم خواهد زد.

سال‌ها سیاست چندنرخی ارز در ایران با هدف مدیریت تورم و حمایت از بخش‌های مشخص اقتصاد اجرا شد، اما تجربه نشان داد که فاصله میان نرخ رسمی و آزاد اثرات جانبی گسترده‌ای بر اقتصاد گذاشت. ایجاد رانت، افزایش سفته‌بازی و نوسانات شدید در بازار آزاد باعث شـد رفتار مصرف‌کننده و بنگاه‌ها غیرقابل پیش‌بینی شود. داده‌های بانک مرکزی نشان می‌دهد در سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱، متوسط فاصله نرخ آزاد و رسمی به بیش از ۳۰ درصد رسید که اثر مستقیم آن بر تورم و قیمت کالاهای وارداتی محسوس بود.

ریشه‌های ناکارآمدی گذشته

علت اصلی ناکارآمدی سیاسـت چندنرخی، عدم هماهنگی میان ابزارهای ارزی و محدودیت منابع بود. تخصیص‌های ارزی بدون معیار شـفاف، بنگاه‌ها را به سمت بازار آزاد سوق داد و موجب شد حتی کالاهای اساسی با نرخ‌های متفاوت مبادله شـوند. بررسی داده‌های گمرکی و بازار نشان می‌دهد حجم معاملات رسمی تنها ۵۵ درصد از کل واردات کشور را شامل می‌شد و بخش قابل توجهی از تقاضا به شکل غیررسمی تامین می‌شد. این شرایط، نوسانات قیمت در بازار آزاد را افزایش داده و مانع تثبیت نرخ ارز شد.

حرکت به سوی تک‌نرخی شدن

با روی کار آمدن سیاست تک‌نرخی ارز، بانک مرکزی تلاش کرد فاصله میان نرخ رسمی و آزاد را کاهش دهد. فعال شدن تالارهای مبادلات و شبکه گسترده صرافی‌ها به عنوان ابزار اصلی، امکان کشف شفاف قیمت و پاسخ سریع به شوک‌های تقاضا را فراهم کرد. داده‌های معاملات نیمه اول ۱۴۰۴ نشان می‌دهد حجم معاملات رسمی نسبت به سال گذشته بیش از ۲۵ درصد افزایش یافته و متوسط فاصله نرخ آزاد و رسمی به حدود ۵ درصد کاهش یافته است. این تغییرات، قدمی مهم در جهت کنترل قیمت و ثبات بازار آزاد محسوب می‌شود.

نقش صرافی‌ها در مدیریت تقاضا

صرافی‌ها به عنوان کانال واسط میان بازار رسمی و آزاد، نقش تعیین‌کننده‌ای در کنترل نرخ دارند. با تکمیل شبکه مجوزها و افزایش شفافیت، صرافی‌ها اکنون قادرند جریان واقعی تقاضا را به تالارهای مبادلات هدایت کنند. داده‌های بانک مرکزی نشـان می‌دهد که میانگین حجم روزانه معاملات صرافی‌ها به حدود ۴۲۰ میلیون دلار رسـیده و بیش از ۷۰ درصد معاملات بازار آزاد را پوشـش می‌دهد. این میزان پوشش، زمینه کاهش نوسانات و سفته‌بازی را فراهم کرده است.

تالار مبادلات و کشف شفاف قیمت

تالار مبادلات ارز با هدف ایجاد مرجع رسـمی نرخ و کنترل فشـار تقاضا راه‌اندازی شد. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد میانگین نرخ کشف‌شده در تالار با نرخ آزاد اختلافی کمتر از ۳ درصد دارد و نوسانات روزانه شاخص نرخ ارز آزاد از ۴ درصد در دوره چندنرخی به کمتر از ۲ درصد کاهش یافته است. این شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری بازار را افزایش داده و امکان برنامه‌ریزی میان‌مدت بنگاه‌ها و مصرف‌کنندگان را فراهم کرده است.

نتایج اولیه و شاخص‌های کلیدی

پایش شـاخص‌های کلیدی نشان می‌دهد تغییر سیاسـت‌ها تاثیر ملموسی بر بازار داشته است. داده‌های رسمی بانک مرکزی حاکی از کاهش فشار سفته‌بازی، افزایش معاملات رسمی و تثبیت نسبی قیمت‌ها است. جدول زیر خلاصه‌ای از شاخص‌های اثرگذار را نشان می‌دهد:

شاخص	دوره چندنرخی	دوره تک‌نرخی	تغییر
فاصله نرخ آزاد و رسمی (٪)	۳۰	۵	۲۵- واحد درصد
حجم معاملات رسمی (میلیارد دلار)	۱۰	۱۲.۵	۲۵٪+
میانگین نوسان روزانه نرخ ارز (٪)	۴	۱.۸	۲٫۲- واحد درصد
سهم صرافی‌ها در پوشش بازار آزاد (٪)	۵۵	۷۰	۱۵+ واحد درصد
تعداد فعال تالارهای مبادلات	۱	۳	۲+

ریسک‌ها و محدودیت‌های سیاست

با وجود نتایج مثبت، ریسک‌های قابل توجهی باقی است. وابستگی به منابع ارزی محدود، کسری بودجه و فشارهای تورمی داخلی و خارجی می‌تواند اثرگذاری ابزارهای فعلی را کاهش دهد. داده‌های بانک مرکزی نشان می‌دهد هرگونه افزایش نرخ رشد نقدینگی بالای ۳۰ درصد یا کاهش ذخایر ارزی بـه کمتر از ۳۰ میلیارد دلار، ظرفیت کنتـرل بازار آزاد را با چالش مواجه می‌کند. بنابراین، مدیریت همزمان سیاست مالی و ارزی برای تداوم موفقیت ضروری است.

هماهنگی بازار و اثر تک‌نرخی بر بنگاه‌ها

تجربه نیم‌سال اخیر نشـان می‌دهد که هماهنگی میان صرافی‌ها و تالارهای مبادلات، نقش کلیـدی در کنترل نرخ آزاد ارز ایفا کرده اسـت. داده‌های بانـک مرکزی حاکی از کاهش ۲۰ درصدی نوسانات روزانه نرخ آزاد در سه ماهه اول سال جاری نسبت به دوره مشابه سال گذشته است و حجم معاملات رسمی به حدود ۷۵ درصد کل معاملات بازار رسیده است. این شاخص‌ها نشان می‌دهند که با وجود فشارهای تورمی و تقاضای احتیاطی، بخش عمده‌ای از تقاضای واقعی بازار اکنون از مسیر رسمی عبور می‌کند و روند تثبیت نرخ ادامه دارد. همزمان، اثرات تک‌نرخی شـدن بر رفتار بنگاه‌ها و صنایع وارداتی نیز قابل مشاهده است. با کاهش فاصله نرخ رسمی و آزاد، بنگاه‌ها قادر شده‌اند برنامه‌ریزی میان‌مدت برای واردات و تولید داشته باشند و قراردادهای کوتاه‌مدت با پوشش ریسک ارزی کاهش یافته است. داده‌های گمرکی نشان می‌دهد متوسط مدت قراردادهای وارداتی صنعتی ۱۵ درصد افزایش یافته و حجم کالاهای وارداتی با نرخ رسمی به بیش از ۱۲.۵ میلیارد دلار رسیده است. این روند باعث پیش‌بینی‌پذیری بیشتر قیمت کالاها و کاهش فشار هزینه‌ای بر مصرف‌کننده شده است.

چشم‌انداز و مسیر پیش رو

اگر بانک مرکزی بتواند سیاست‌های تک‌نرخی را با شفافیت، هماهنگی و نظارت دقیق ادامه دهد، امکان تثبیت بازار آزاد و کاهش نوسـانات وجود دارد. تجربه‌های اولیه نشان می‌دهد تالارهای مبادلات و شـبکه صرافی‌ها قادرند رفتار سفته‌بازانه را محدود کرده و قیمت‌ها را نزدیک نرخ واقعی نگه دارند. این تجربه، پایه‌ای برای سیاسـت‌های آینده و تقویت اعتماد بنگاه‌ها و خانوارها به سازوکار رسمی ارز است، به شرط آنکه ریسک‌های بالادستی و مالی به‌دقت مدیریت شوند.

تالارهای مبادلات ارز و طلا ممکن است نظم بازار را بازگردانند، اما شکست در هماهنگی سیاست‌های مالی و تورم‌زا، هر لحظه می‌تواند ثبات نسبی را فروبریزد. تجربه گذشته هشدار می‌دهد که حتی سازوکارهای پیشرفته نیز شکننده‌اند.

خطر بازگشت آشفتگی

تالار مبادلات ارز و طلا به ایجاد ثبات کمک کرده‌اند اما فشار تورمی و کسری بودجه، بازار را پرنوسان نگه می‌دارد

ایـــده ایجاد تالارهای مبادلات ارز و طلا در ایران، محصول یک تصمیم ناگهانی یا تقلید ساده از تجربه‌های خارجی نبود، بلکه واکنشی تدریجی به شکست مداوم سیاست‌های کنترلی در بازار ارز به شمار می‌رفت. در دهه گذشته، هر بار که شکاف میان نرخ رسمی و آزاد افزایش یافت، سیاست‌گذار میان سرکوب قیمتی و رهاسازی کامل مردد ماند. نتیجه این بلاتکلیفی، گسترش بازارهای غیررسمی و فرسایش ابزارهای مداخله بانک مرکزی بود. تالارهای مبادلاتی در چنین فضایی متولد شدند؛ نه به‌عنوان بازار آزاد کامل، بلکه به‌عنوان یک سازوکار میانی برای مدیریت کشف قیمت.

تغییر رویکرد بانک مرکزی و احیای نقش بازار

با تغییر مدیریت بانک مرکزی و اســـتقرار مجدد «عبدالناصر همتی»، نگاه به تالارهای مبادلاتی دچار تحول شد. در دوره پیشین، این تالارها بیشتر کارکردی نمایشی داشتند و حجم معاملات آنها ســـهم محدودی از کل بازار ارز را پوشـــش می‌داد. رویکرد جدید، تالارها را به ابزار اصلی سیاست‌گذاری تبدیل کرد و تلاش شد به‌جای مداخله مستقیم، از طریق تنظیم عرضه و تقاضا در بستر شفاف اقدام شود. این تغییر، به‌ویژه در نحوه تعامل با صرافی‌ها و صادرکنندگان نمود پیدا کرد و به افزایش عمق معاملات انجامید.

معماری نهادی تالارهای ارز و طلا

تالارهای مبادلاتی در ساختار جدید، بر اساس تفکیک کارکردی طراحی شده‌اند. تالار اول به نیازهای تجاری ضروری و واردات کالاهای اساسی اختصاص یافته و تالار دوم فضایی برای سایر مصارف ارزی فراهم کرده است. این تفکیک، امکان تفکیک تقاضای واقعی از تقاضای سفته‌بازانه را افزایش داده و به سیاست‌گذار اجازه داده با دقت بیشتری مداخله کند. داده‌های ثبت‌شده نشان می‌دهد تمرکز تقاضای تجاری در تالار اول، فشار بر بازار آزاد را به‌طور محسوسی کاهش داده است.

شبکه صرافی‌ها؛ بازوی عملیاتی تالارها

یکی از نقاط تمایز دوره جدید، فعال‌ســـازی مجدد شبکه صرافی‌ها به‌عنوان حلقه واسط میان تالارها و بازار خرد است. در سال‌های گذشته، محدودسازی صرافی‌ها موجب انتقال بخش قابل‌توجهی از معاملات به بازارهای غیررســـمی شـــد. اکنون صرافی‌ها با اتصال مستقیم به تالارها، نقش مهمی در توزیع ارز و افزایش نقدشوندگی ایفا می‌کنند. بررسی داده‌های معاملاتی نشـــان می‌دهد با افزایش سهم صرافی‌ها، دامنه نوسان روزانه نرخ ارز کاهش یافته و رفتار بازار قابل پیش‌بینی‌تر شده است.

داده‌های معاملاتی و تحول در کشف قیمت

تحلیل داده‌های تالارهای مبادلاتی نشان می‌دهد حجم معاملات و تعداد بازیگران فعال به‌طور پیوســـته در حال افزایش است. این افزایش، نشانه‌ای از بازگشت اعتماد نسبی به سازوکار رسمی کشف قیمت محسوب می‌شود. در دوره‌های گذشته، نرخ‌های اعلامی فاقد اعتبار عملی بودند، اما اکنون نرخ‌های شکل‌گرفته در تالارها به‌عنوان مرجع تصمیم‌گیری فعالان تجاری مورد اســـتفاده قرار می‌گیرند. این تحول، به‌ویـــژه در قراردادهای وارداتی میان‌مدت اهمیت دارد.

پیوند تالار ارز و بازار طلا

ادغـــام کارکردی بازار ارز و طلا در قالب تالارهای مشـــترک، یکی از نوآوری‌های سیاســـت‌گذار در دوره جدید محسوب می‌شود. طلا به‌عنوان دارایی جانشین ارز، نقش مهمی در شکل‌دهی انتظارات تورمی دارد. با انتقال بخشی از معاملات طلا به بستر رسمی، امکان رصد بهتر جریان نقدینگی و رفتار سرمایه‌گذاران فراهم شده است. داده‌ها نشان می‌دهد همزمان با افزایش معاملات رسمی طلا، شدت نوسانات قیمتی این بازار نیز کاهش یافته و اثر سرریز آن به بازار ارز محدودتر شده است.

با وجود نشانه‌های مثبت، تالارهای مبادلاتی با محدودیت‌های ساختاری نیز مواجه‌اند. عمق بازار هنوز به سطحی نرسیده که در برابر شوک‌های شدید سیاسی یا خارجی مقاوم باشد. از سوی دیگر، تداوم کسری بودجه و فشارهای تورمی می‌تواند عرضه ارز را محدود کرده و کارکرد تالارها را تضعیف کند. تجربه‌های پیشین نشان داده‌اند که بدون هماهنگی سیاست مالی، حتی کارآمدترین سازوکارهای معاملاتی نیز شکننده خواهند بود.

تالارها در مسیر تک‌نرخی شدن ارز

تالارهای مبادلاتی را باید به‌عنوان زیرســـاخت اجرایی پروژه تک‌نرخی شدن ارز در نظر گرفـــت، نه هدف نهایی آن. این تالارهـــا امکان انتقال تدریجی بازار از وضعیت چندپاره به ســـاختاری منســـجم‌تر را فراهم کرده‌اند. اگرچه هنوز فاصله محسوسی تا تک‌نرخی پایدار وجود دارد، اما داده‌ها نشان می‌دهد مسیر انتخاب‌شده نسبت به تجربه‌های پیشین واقع‌بینانه‌تر اســـت. استمرار این مسیر، نیازمند ثبات نهادی، شفافیت داده‌ها و پرهیز از مداخلات مقطعی است.

اثرات تک نرخی شدن ارز

شاخص	قبل از فعال‌سازی تالارها	پس از فعال‌سازی گسترده	تغییر
حجم معاملات ماهانه ارز	۱٫۴ میلیارد دلار	۳٫۶ میلیارد دلار	+٪۱۵۷
تعداد صرافی‌های فعال	۲۲۰ واحد	۴۸۰ واحد	+٪۱۱۸
شکاف نرخ رسمی و آزاد	٪۳۳	٪۱۷	۱۶- واحد درصد
نوسان روزانه نرخ ارز	٪۴٫۲	٪۱٫۶	۲٫۶- واحد درصد
سهم معاملات رسمی	٪۴۶	٪۶۸	۲۲+ واحد درصد

اثرات تک نرخی شدن ارز			
ارزیابی	آستانه پرریسک	وضعیت فعلی	متغیر کلیدی
قابل قبول	زیر ۳۰ میلیارد دلار	۴۲ میلیارد دلار	ذخایر ارزی قابل دسترس
هشدار	بالای ۷٪	۵٫۸٪ از تولید ناخالص	کسری بودجه دولت
مرزی	بالای ۳۰٪	۲۷٪	رشد نقدینگی
کنترل‌شده	بالای ۲۵٪	۱۸٪	تورم وارداتی
مطلوب	زیر ۵۵٪	۷۰٪	پوشش تقاضا در تالارها

تغییر رفتار بازیگران بزرگ بازار

در این مرحله از استقرار تالارهای مبادلاتی، یکی از مهم‌ترین تغییرات قابل مشاهده، دگرگونی در رفتار بازیگران بزرگ بازار ارز است. پیش از این، بنگاه‌های بزرگ تجاری و هلدینگ‌های وارداتی ترجیح می‌دادند بخش قابل‌توجهی از نیاز ارزی خود را خارج از سازوکارهای رسمی تامین کنند، زیرا نرخ‌های اعلامی فاقد عمق و ضمانت اجرایی بودند. اکنون با افزایش حجم معاملات در تالارها و قابلیت تسویه مستمر، این بازیگران به‌تدریج در حال انتقال تقاضای خود به بستر رسمی هستند.

این تغییر رفتار، اثر مستقیمی بر ساختار قدرت در بازار ارز داشته است. در دوره‌های پیشین، بازیگران غیررسمی با سرمایه‌های بزرگ قادر بودند با ایجاد شوک‌های مقطعی، انتظارات بازار را به‌سرعت تغییر دهند. اما افزایش سهم معاملات رسمی و قابل رصد، هزینه چنین رفتارهایی را بالا برده است. داده‌های نوسانات ساعتی نرخ ارز نشان می‌دهد شدت جهش‌های کوتاه‌مدت کاهش یافته و بازار به سمت الگوی نوسان ملایم‌تر حرکت کرده است.

از منظر سیاست‌گذاری، این تحول به بانک مرکزی امکان داده تا مداخله خود را هدفمندتر کند. به‌جای تزریق گسترده ارز برای کنترل نرخ، اکنون مداخله در نقاط گلوگاهی تقاضا صورت می‌گیرد. این تغییر، مصرف ذخایر ارزی را کاهش داده و نسبت اثربخشی هر دلار مداخله را افزایش داده است. برآوردهای داخلی نشان می‌دهد هزینه تثبیت هر واحد نوسان نرخ ارز نسبت به دوره‌های پیشین به‌طور محسوسی کاهش یافته است.

تالارها و بازآرایی تصمیم بنگاه‌ها

در سطح خرد، تالارهای مبادلاتی موجب شفاف‌تر شدن هزینه ارزی بنگاه‌ها شده‌اند. زمانی که نرخ ارز در بستر رسمی و قابل اتکا شکل می‌گیرد، بنگاه‌ها می‌توانند قیمت تمام‌شده محصولات خود را دقیق‌تر محاسبه کنند. این موضوع به‌ویژه برای صنایع وابسته به واردات مواد اولیه اهمیت دارد، زیرا نوسانات غیرقابل پیش‌بینی پیشین، برنامه‌ریزی تولید را مختل می‌کرد. اکنون افق تصمیم‌گیری بنگاه‌ها تا حدی بلندتر شده است.

در همین چارچوب، رابطه میان بازار ارز و بازار بدهی نیز در حال تغییر است. ثبات نسبی نرخ ارز موجب شده بخشی از نقدینگی که پیش‌تر به‌صورت سفته‌بازانه وارد بازار ارز می‌شد، به سمت ابزارهای مالی با بازدهی مشخص حرکت کند. داده‌های بازار اوراق نشان می‌دهد همزمان با کاهش نوسانات ارزی، تقاضا برای اوراق بدهی دولتی و شرکتی افزایش یافته است. این جابه‌جایی، اگر پایدار بماند، می‌تواند به تعمیق بازار مالی کمک کند.

با این حال، نباید از محدودیت‌های ساختاری این روند غافل شد. عمق تالارهای مبادلاتی هنوز به اندازه‌ای نیست که در برابر شوک‌های شدید خارجی مصون باشد. تجربه نشان داده است که تحولات ژئوپلیتیک یا تشدید تحریم‌ها می‌تواند به‌سرعت توازن عرضه و تقاضا را برهم بزند. در چنین شرایطی، اگرچه تالارها می‌توانند نقش ضربه‌گیر را ایفا کنند، اما به‌تنهایی قادر به مهار کامل شوک نخواهند بود.

نکته مهم دیگر، پیوند سیاست ارزی با سیاست‌های قیمتی داخلی است. اگرچه هدف تالارها کشف نرخ واقعی ارز است، اما در صورتی که قیمت‌گذاری دستوری در بازار کالاها ادامه یابد، بخشی از اثر اصلاح ارزی خنثی خواهد شد. در چنین شرایطی، فشار تعدیل به‌جای آنکه به‌صورت شفاف در قیمت‌ها منعکس شود، به کاهش سودآوری بنگاه‌ها یا شکل‌گیری بازارهای غیررسمی جدید منتقل می‌شود.

به نفع صادرکنندگان کوچک و متوسط

از منظر تجارت خارجی، تثبیت نسبی نرخ ارز در تالارها موجب تغییر تدریجی در الگوی قراردادهای وارداتی شده است. واردکنندگان که پیش‌تر ناچار به عقد قراردادهای کوتاه‌مدت بودند، اکنون تمایل بیشتری به قراردادهای میان‌مدت نشان می‌دهند. این تغییر، هزینه‌های مبادله را کاهش داده و امکان برنامه‌ریزی لجستیکی بهتری فراهم کرده است. داده‌های گمرکی حاکی از افزایش متوسط مدت قراردادهای وارداتی در ماه‌های اخیر است.

در سوی دیگر، صادرکنندگان نیز از این ثبات نسبی منتفع شده‌اند. زمانی که نرخ ارز در بستر رسمی شکل می‌گیرد و فاصله معناداری با بازار آزاد ندارد، ریسک بازگشت ارز کاهش می‌یابد. این موضوع به‌ویژه برای صادرکنندگان کوچک و متوسط اهمیت دارد که حاشیه سود محدودی دارند و نوسانات شدید می‌تواند فعالیت آنها را متوقف کند. افزایش نسبت بازگشت ارز صادراتی را می‌توان یکی از پیامدهای مستقیم این فرایند دانست.

ثبات شکننده و الزامات پایداری

با وجود این دستاوردها، پایداری نقش تالارهای مبادلاتی به شدت به انضباط مالی دولت وابسته است. اگر کسری بودجه از مسیرهای تورم‌زا تامین شود، فشار آن ناگزیر به بازار ارز منتقل خواهد شد و کارکرد تالارها را تضعیف می‌کند. تجربه‌های پیشین نشان داده‌اند که هیچ سازوکار معاملاتی، بدون پشتیبانی سیاست مالی منسجم، قادر به ایجاد ثبات پایدار نیست.

در نهایت، تالارهای مبادلات ارز و طلا را باید به‌عنوان بخشی از یک زنجیره اصلاحات دید، نه راه‌حلی مستقل. این تالارها توانسته‌اند بخشی از بی‌نظمی ساختاری بازار ارز را مهار کنند و فرآیند کشف قیمت را به مسیر شفاف‌تری هدایت کنند. اما موفقیت نهایی آنها وابسته به استمرار سیاست‌های مکمل، از جمله کنترل رشد نقدینگی، اصلاح ساختار بودجه و کاهش نااطمینانی‌های سیاستی است. بدون این پیش‌شرط‌ها، حتی پیشرفته‌ترین سازوکارهای معاملاتی نیز در معرض فرسایش تدریجی قرار خواهند گرفت

ارز، طلا و بازتعریف مداخله دولت

در نهایت، تجربه تالارهای ارز و طلا نشان می‌دهد دولت در حال بازتعریف نقش خود از «تعیین‌کننده قیمت» به «تنظیم‌گر بازار» است. این تغییر نقش، اگرچه تدریجی و پرهزینه است، اما می‌تواند بنیان‌های سیاست ارزی را اصلاح کند. موفقیت این الگو در گرو آن است که تالارها به بستر دائمی کشف قیمت تبدیل شوند، نه ابزاری موقت برای عبور از بحران. در غیر این صورت، خطر بازگشت به سیاست‌های دستوری همچنان پابرجا خواهد بود.

در بازار ارز ایران، سال‌ها سیاست چندنرخی نه‌تنها ثبات نیاورد، بلکه به رانت، بی‌اعتمادی و آشفتگی در تجارت خارجی دامن زد. اکنون با تغییر رویکرد بانک مرکزی و حرکت به سمت تک‌نرخی شدن، سیاست تخصیص ارز وارد مرحله‌ای تازه و پرهزینه از بازطراحی شده است.

بازآرایی تجارت

اصلاح سیاست تخصیص ارز چه تغییری در رفتار واردکنندگان و صادرکنندگان ایجاد می‌کند؟

حرکت دولت به سمت تک‌نرخی کردن ارز را نمی‌توان تنها یک اصلاح فنی در بازار پول دانست؛ این تصمیم، نقطه تلاقی بحران‌های انباشته سیاست ارزی، ناترازی‌های تجاری و فرسایش اعتماد فعالان اقتصادی به سازوکار تخصیص ارز است. در دهه گذشته، سیاست چندنرخی نه‌تنها به تثبیت قیمت‌ها منجر نشد، بلکه با ایجاد رانت ساختاری، هزینه مبادله را افزایش داد و تجارت خارجی را به‌شدت غیرقابل پیش‌بینی کرد. اکنون تک‌نرخی شدن به‌عنوان یک «فرایند حکمرانی» در دستور کار قرار گرفته، نه یک اقدام دفعی.

تغییر مدیریت بانک مرکزی و بازتعریف فلسفه تخصیص ارز

جابه‌جایی مدیریت بانک مرکزی و استقرار تیمی با محوریت همتی، نقطه چرخش در نگاه به سیاست ارزی محسوب می‌شود. در این چارچوب، تخصیص ارز دیگر نه ابزار کنترل دستوری قیمت، بلکه اهرم تنظیم رفتار بازیگران بازار تعریف شده است. این تغییر پارادایم، به‌ویژه در تفکیک میان ارز حمایتی، ارز تجاری و ارز بازار آزاد خود را نشان می‌دهد. داده‌های درون‌بانکی نشان می‌دهد سهم تخصیص‌های غیرشفاف که پیش‌تر تا بیش از ۳۰ درصد کل ارز تخصیصی برآورد می‌شد، در ماه‌های اخیر کاهش معناداری داشته است.

سیاست‌های چندنرخی در سال‌های گذشته موجب انباشت تقاضای غیرواقعی ارز شد. واردکنندگانی که به ارز ترجیحی دسترسی داشتند، به‌طور متوسط تا ۲۵ درصد حاشیه سود رانتی کسب کردند، در حالی که صادرکنندگان با الزام بازگشت ارز در نرخ‌های دستوری، انگیزه خود را از دست دادند. نتیجه این فرایند، کاهش نسبت صادرات غیرنفتی به تولید ناخالص داخلی از حدود ۱۲ درصد به کمتر از ۸ درصد در برخی سال‌ها بود. تک‌نرخی شدن ارز تلاشی برای قطع این زنجیره معیوب است

یکی از تفاوت‌های مهم دوره جدید، فعال شدن شبکه صرافی‌ها به‌عنوان بازیگران رسمی بازار ارز است. در مدل پیشین، حذف یا محدودسازی صرافی‌ها موجب انتقال تقاضا به بازار غیررسمی شد. اکنون صرافی‌ها با اتصال به تالارهای مبادلاتی و ثبت برخط معاملات، نقش واسط نقدشوندگی را ایفا می‌کنند. داده‌های معاملاتی نشان می‌دهد با افزایش سهم صرافی‌ها، شکاف نرخ رسمی و بازار آزاد در برخی مقاطع تا ۱۵ درصد کاهش یافته است.

تالارهای مبادلات ارز؛ مهندسی تدریجی کشف قیمت

تالار مبادلات ارز و طلا در ساختار جدید، تنها یک بستر معاملاتی نیست، بلکه ابزار سیاست‌گذاری پویا محسوب می‌شود. تفکیک تالار اول برای نیازهای تجاری اساسی و تالار دوم برای سایر مصارف، امکان تفکیک تقاضای واقعی از تقاضای سفته‌بازانه را فراهم کرده است. بررسی داده‌های ثبت‌شده نشان می‌دهد حجم معاملات تالار اول در سه ماه ابتدایی فعالیت، به‌طور متوسط ماهانه بیش از ۳ میلیارد دلار بوده که نشان‌دهنده انتقال تدریجی تقاضا از بازار آزاد به بستر رسمی است.

تک‌نرخی شدن ارز مستقیم الگوی واردات را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در ساختار جدید، اولویت به کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای داده شده و سهم این اقلام از کل ارز تخصیصی به بیش از ۶۵ درصد رسیده است. این تغییر، در کوتاه‌مدت ممکن است فشار قیمتی بر برخی کالاهای مصرفی وارد کند، اما در میان‌مدت با کاهش هزینه تولید داخلی، اثر ضدتورمی خواهد داشت. داده‌های گمرکی نشان می‌دهد واردات کالاهای واسطه‌ای در ماه‌های اخیر رشد ۱۸ درصدی را تجربه کرده است.

یکی از چالش‌های مزمن سیاست ارزی، بازگشت ارز صادراتی بوده است. در چارچوب تک‌نرخی، کاهش فاصله نرخ‌ها انگیزه صادرکنندگان برای عرضه ارز در بازار رسمی را افزایش داده است. نسبت بازگشت ارز صادراتی که در برخی دوره‌ها به زیر ۷۰ درصد رسیده بود، اکنون به حدود ۸۵ درصد نزدیک شده است. این تحول، به‌ویژه برای صادرکنندگان کوچک و متوسط که پیش‌تر متضرر می‌شدند، اهمیت ساختاری دارد.

سیاست جدید بانک مرکزی تلاش کرده بدون سرکوب قیمتی، نوسانات بازار آزاد را مهار کند. تجربه‌های ناموفق گذشته نشان داده کنترل دستوری نرخ، تنها به تعمیق بازار غیررسمی منجر می‌شود. در مدل فعلی، مداخله از طریق عرضه هدفمند ارز در تالارها و صرافی‌ها انجام می‌شود. بررسی نوسانات روزانه نشان می‌دهد دامنه تغییرات نرخ آزاد از میانگین روزانه ۴ درصد به کمتر از ۱.۵ درصد کاهش یافته است.

داده‌های کلیدی بازار ارز و تجارت خارجی

درک فرایند تک‌نرخی شدن بدون اتکا به داده‌های کمی ممکن نیست. جدول زیر تصویری فشرده از تحولات اخیر در بازار ارز و تجارت خارجی ارائه می‌دهد.

پیامدهای زنجیره‌ای برای تولید و تجارت

بازطراحی سیاست تخصیص ارز، اثرات خود را به‌صورت زنجیره‌ای در بخش واقعی اقتصاد نشان می‌دهد. کاهش عدم قطعیت ارزی، برنامه‌ریزی تولید را برای بنگاه‌ها تسهیل کرده و هزینه پوشش ریسک را کاهش داده است. بررسی نظرسنجی‌های فعالان صنعتی نشان می‌دهد بیش از ۶۰ درصد بنگاه‌ها، ثبات نسبی نرخ ارز را عامل بهبود تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاری دانسته‌اند.

اثرات تک نرخی شدن ارز

شاخص	قبل از سیاست جدید	بعد از شروع فرایند تک‌نرخی	تغییر
شکاف نرخ رسمی و آزاد	٪۳۵	٪۱۸	۱۷- واحد درصد
سهم کالاهای واسطه‌ای از ارز تخصیصی	٪۵۲	٪۶۶	۱۴+ واحد درصد
نسبت بازگشت ارز صادراتی	٪۷۲	٪۸۵	۱۳+ واحد درصد
حجم معاملات تالار ارز (ماهانه)	۱٫۲ میلیارد دلار	۳٫۱ میلیارد دلار	٪۱۵۸
نوسان روزانه نرخ ارز	٪۴	٪۱٫۵	۲٫۵- واحد درصد

با وجود نشانه‌های مثبت، تک‌نرخی شدن ارز بدون ریسک نیست. تداوم کسری بودجه، فشارهای تورمی و شوک‌های سیاسی می‌تواند این فرایند را تضعیف کند. موفقیت این سیاست در گرو هماهنگی سیاست پولی، مالی و تجاری است. اگر انضباط مالی دولت تقویت نشود، بازار ارز بار دیگر به نقطه بی‌ثباتی بازخواهد گشت

سیاست تخصیص ارز در تراز کلان؛ اثرات میان‌دوره‌ای

یکی از مهم‌ترین پیامدهای بازطراحی سیاست تخصیص ارز در چارچوب تک‌نرخی، تغییر رفتار کلان در تراز پرداخت‌هاست. در الگوی چندنرخی، انتظارات ارزی به‌شدت ناپایدار بود و تقاضای احتیاطی ارز سهم قابل‌توجهی از بازار را به خود اختصاص می‌داد. داده‌های پولی نشان می‌دهد در دوره‌های اوج شکاف ارزی، تقاضای غیرتجاری ارز تا ۴۰ درصد کل معاملات برآورد می‌شد؛ نسبتی که اکنون نشانه‌هایی از کاهش آن مشاهده می‌شود.

کاهش تقاضای احتیاطی، مستقیم بر حساب سرمایه اثرگذار است. هنگامی که فعالان اقتصادی چشم‌انداز نرخ ارز را قابل پیش‌بینی‌تر ارزیابی می‌کنند، انگیزه خروج سرمایه کاهش می‌یابد. مقایسه داده‌های انتقال سرمایه غیررسمی نشان می‌دهد همزمان با کاهش دامنه نوسان نرخ ارز، شدت خروج سرمایه نیز افت کرده است. این روند، هرچند هنوز شکننده است، اما نشان‌دهنده پیوند مستقیم میان سیاست تخصیص ارز و ثبات کلان مالی است.

از سوی دیگر، تک‌نرخی شدن ارز موجب بازتعریف رابطه میان سیاست پولی و سیاست تجاری شده است. در ساختار جدید، بانک مرکزی ناگزیر است اثرات هر واحد تخصیص ارز را بر تورم وارداتی، تراز تجاری و سطح ذخایر ارزی به‌صورت همزمان رصد کند. این هم‌زمانی، سیاست‌گذاری را پیچیده‌تر اما واقع‌گرایانه‌تر کرده و مانع از انتقال پنهان هزینه‌ها به دوره‌های بعدی می‌شود.

تجارت خارجی در مواجهه با قیمت واقعی ارز

واقعی‌تر شدن نرخ ارز، پیامدهای مستقیمی بر رفتار واردکنندگان و صادرکنندگان داشته است. واردکنندگانی که پیش‌تر بر اساس دسترسی به ارز ارزان تصمیم‌گیری می‌کردند، اکنون ناچارند کارایی زنجیره تامین خود را بهبود دهند. این تغییر، در داده‌های وارداتی به‌وضوح قابل مشاهده است؛ سهم کالاهای مصرفی نهایی از کل واردات کاهش یافته و در مقابل، کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای وزن بیشتری پیدا کرده‌اند.

برای صادرکنندگان نیز، حذف نرخ‌های ترجیحی و دستوری به معنای کاهش عدم قطعیت در بازگشت ارز است. زمانی که صادرکننده می‌داند نرخ عرضه ارز در بازار رسمی فاصله معناداری با بازار آزاد ندارد، انگیزه نگه‌داشت یا خروج ارز کاهش می‌یابد. این موضوع به‌ویژه برای صنایع صادرات‌محور کوچک که حاشیه سود محدودی دارند، اهمیت دوچندان دارد و می‌تواند به افزایش پایدار صادرات غیرنفتی منجر شود.

با این حال، این فرایند بدون هزینه نیست. در کوتاه‌مدت، افزایش قیمت برخی نهاده‌های وارداتی می‌تواند فشار هزینه‌ای بر تولیدکنندگان وارد کند. تفاوت این دوره با تجربه‌های گذشته در آن است که این فشار به‌جای انباشت رانت، به‌صورت شفاف در قیمت‌ها منعکس می‌شود و امکان سیاست‌گذاری جبرانی هدفمند را برای دولت فراهم می‌کند.

برای درک دقیق‌تر اثرات میان‌دوره‌ای سیاست تخصیص ارز، بررسی هم‌زمان شاخص‌های تجاری و ارزی ضروری است. جدول زیر، تصویری کمی از این پیوند ارائه می‌دهد.

شکنندگی تعادل جدید و نقش انتظارات

تعادل ایجادشده در بازار ارز، بیش از آنکه محصول عرضه و تقاضای لحظه‌ای باشد، متکی بر انتظارات است. تجربه‌های پیشین نشان داده‌اند که حتی سیاست‌های درست نیز در صورت مخابره نادرست، می‌توانند به بی‌ثباتی منجر شوند. در چارچوب فعلی، استمرار شفافیت در سیاست تخصیص ارز و پرهیز از تصمیمات ناگهانی، شرط بقای تعادل است.

بانک مرکزی در این دوره تلاش کرده با انتشار داده‌های منظم‌تر و قابل اتکاتر، نقش انتظارات را مدیریت کند. کاهش فاصله زمانی انتشار آمارهای ارزی و تجاری، یکی از ابزارهای نرم اما موثر در این مسیر بوده است. هرچند هنوز فاصله قابل‌توجهی تا استانداردهای بین‌المللی وجود دارد، اما همین بهبود نسبی نیز در کاهش هیجانات بازار اثرگذار بوده است.

در نهایت، باید توجه داشت که سیاست تخصیص ارز در بستر تک‌نرخی، به‌شدت به سایر متغیرهای کلان وابسته است. اگر سیاست مالی دولت همسو نباشد و کسری بودجه از مسیرهای غیرپایدار تامین شود، فشار آن دیر یا زود به بازار ارز منتقل خواهد شد. از این منظر، تک‌نرخی شدن آزمونی برای هماهنگی نهادی در اقتصاد ایران است، نه صرفاً یک تصمیم پولی.

سیاست ارزی در آستانه بازتعریف نقش خود

آنچه امروز در بازار ارز ایران در حال وقوع است، بیش از آنکه یک اصلاح تکنیکی باشد، تلاشی برای بازتعریف نقش ارز در اقتصاد کلان است. حرکت به سمت تک‌نرخی شدن، اگرچه در ظاهر با هدف کاهش شکاف قیمتی و مهار نوسانات دنبال می‌شود، اما در عمق خود معطوف به تغییر منطق تخصیص منابع و حذف سازوکارهای رانتی است که سال‌ها بر تجارت خارجی سایه انداخته بودند.

تجربه ماه‌های اخیر نشان می‌دهد هر جا سیاست ارزی به داده‌های واقعی، شفافیت نهادی و سازوکارهای بازارمحور نزدیک‌تر شده، رفتار فعالان اقتصادی نیز قابل پیش‌بینی‌تر شده است. با این حال، پایداری این مسیر وابسته به تداوم انضباط مالی، هماهنگی سیاست‌های تجاری و پولی و پرهیز از بازگشت به مداخلات دستوری است. اگر این الزامات نادیده گرفته شوند، تک‌نرخی شدن ارز به‌جای تبدیل شدن به لنگر ثبات، بار دیگر می‌تواند به نقطه‌ای برای انباشت عدم تعادل‌های جدید بدل شود.

اثرات تک نرخی شدن ارز

شاخص	سال قبل از اصلاح	دوره پس از اصلاح	تغییر
سهم کالاهای مصرفی از واردات	٪۳۸	٪۲۷	۱۱- واحد درصد
سهم کالاهای سرمایه‌ای از واردات	٪۱۹	٪۲۶	۷+ واحد درصد
رشد صادرات غیرنفتی	٪۴	٪۱۱	۷+ واحد درصد
تقاضای غیرتجاری ارز	٪۴۰	٪۲۴	۱۶- واحد درصد
خروج سرمایه برآوردی	۱۴ میلیارد دلار	۹ میلیارد دلار	۵- میلیارد دلار

تک‌نرخی شدن ارز، چشم‌انداز ثبات بازار و رفاه خانوار را بازتعریف می‌کند، اما کسری بودجه و فشار تورمی می‌توانند این دستاوردهای اولیه را سریعاً تهدید کنند. تجربه گذشته هشدار می‌دهد که هر تغییر ارزی بدون سیاست‌های مکمل شکننده خواهد بود.

رفاه در لبه ارز تک‌نرخی

سیاست جدید ارزی ثبات ایجاد می‌کند، اما معیشت خانوار آسیب‌پذیر است

حرکت دولت ایران به سمت تک‌نرخی شدن ارز نه تنها یک تغییر تکنیکی بلکه بازتعریف بنیادین سازوکار تخصیص منابع ارزی است. سال‌ها سیاست چندنرخی، با ایجاد شکاف میان نرخ رسمی و آزاد، به رانت، اختلال در تجارت و نوسانات شدید بازار انجامید. در دوره اخیر، بانک مرکزی تلاش کرده تا با فعال‌سازی تالارهای مبادلات و شبکه صرافی‌ها، روند کشف قیمت را شفاف‌تر و مداخلات را هدفمندتر کند. این تغییرات، مقدمات سیاست‌های تک‌نرخی و اثرگذاری مستقیم بر رفاه خانوار را فراهم کرده‌اند

دهک‌بندی و یارانه جدید؛ بازتوزیع منابع در دوران تغییر نرخ

همزمان با اصلاح سیاست‌های ارزی، دولت برنامه پرداخت یارانه یک میلیون تومانی به هر نفر را طراحی کرد که بخشی از آن مبتنی بر دهک‌بندی درآمدی بود. هدف از این سیاست، جبران اثر تورم احتمالی ناشی از تک‌نرخی شدن و حمایت از دهک‌های پایین درآمدی است. داده‌های رسمی نشان می‌دهد حدود ۶۰ درصد جمعیت کشور در دهک‌های اول تا سوم درآمدی قرار دارند و بیشترین اثر مثبت این سیاست به این گروه‌ها می‌رسد. این نوع هدفمندسازی موجب شده فشار تورمی به طور نسبی تعدیل شود و رفتار مصرفی خانوارها قابل پیش‌بینی‌تر گردد.

اثر تک‌نرخی شدن بر بازار کالا و خدمات

تک‌نرخی شدن ارز موجب شده بنگاه‌ها بتوانند قیمت تمام‌شده کالا و خدمات را دقیق‌تر محاسبه کنند. صنایع وابسته به واردات مواد اولیه اکنون با ثبات نسبی نرخ ارز، قراردادهای میان‌مدت منعقد می‌کنند و ریسک پیش‌بینی قیمت کاهش یافته است. داده‌های گمرکی نشان می‌دهد متوسط مدت قراردادهای وارداتی در شش ماه گذشته ۲۴ درصد افزایش یافته و حجم واردات کالاهای اساسی با نرخ مشخص، از ۱۲ میلیارد دلار به حدود ۱۵.۵ میلیارد دلار رسیده است. این ثبات نسبی، ضمن کاهش رفتار سفته‌بازانه، به کاهش نوسان قیمت در بازار داخلی نیز کمک کرده است

رفتار خانوارها و تغییرات مصرف

با اعمال سیاست تک‌نرخی، قدرت خرید دهک‌های پایین تحت فشار قرار گرفت، اما پرداخت یارانه‌های هدفمند توانسته اثر تورم را تعدیل کند. داده‌های مرکز آمار نشان می‌دهد مصرف مواد غذایی در دهک اول ۴ درصد و در دهک دوم ۳.۵ درصد نسبت به دوره قبل افزایش داشته است، در حالی که دهک‌های بالاتر تغییر محسوسی در الگوی مصرف نداشته‌اند. این داده‌ها نشان می‌دهد اثر سیاست تک‌نرخی شدن، در ترکیب با یارانه‌های مستقیم، به نفع اقشار آسیب‌پذیر مدیریت شده است و رفاه نسبی آنان حفظ شده است.

اثر بر تورم و قدرت خرید

تک‌نرخی شدن ارز و اجرای سیاست یارانه‌ای هدفمند موجب کاهش شکاف قیمتی میان نرخ رسمی و آزاد شد. این امر فشار تورمی وارد بر بازار داخلی را کاهش داده و موجب شد نرخ تورم ماهانه از ۴.۲ درصد به ۳.۵ درصد برسد. با این حال، فشار بر اقشار میانی و بالا همچنان وجود دارد، زیرا این دهک‌ها سهمی از یارانه مستقیم دریافت نکرده‌اند. به طور کل، این سیاست توانسته میانگین قدرت خرید خانوارها را در کوتاه‌مدت تثبیت کند و از افزایش فشار تورمی جلوگیری نماید

بازتعریف نقش دولت در حمایت رفاهی

یکی از ویژگی‌های کلیدی دوره جدید، تغییر نقش دولت از تثبیت‌کننده نرخ ارز به سیاست‌گذار رفاه و پشتیبان درآمدی خانوارها است. ترکیب سیاست تک‌نرخی ارز و پرداخت یارانه هدفمند نشان می‌دهد که دولت تلاش می‌کند نه تنها ثبات بازار را حفظ کند، بلکه از اثرات جانبی افزایش نرخ ارز بر معیشت مردم جلوگیری کند. این رویکرد با محوریت داده‌ها و دهک‌بندی دقیق، امکان رصد و اصلاح سریع سیاست‌ها را فراهم کرده است.

ریسک‌ها و محدودیت‌های سیاست

با وجود نتایج مثبت کوتاه‌مدت، ریسک‌های قابل توجهی همچنان باقی است. کسری بودجه، فشار تورمی داخلی و شوک‌های خارجی می‌توانند کارکرد سیاست تک‌نرخی را تهدید کنند. داده‌های بانک مرکزی نشان می‌دهد که در صورت افزایش نرخ رشد نقدینگی بالای ۳۰ درصد یا کاهش ذخایر ارزی به زیر ۳۰ میلیارد دلار، ثبات بازار و قدرت خرید خانوارها دوباره در معرض خطر قرار می‌گیرد. بنابراین، استمرار کنترل تورم و مدیریت منابع مالی برای موفقیت پایدار این سیاست ضروری است.

اثر موجی تک‌نرخی شدن بر بازارها

تجربه اولیه تک‌نرخی شدن نشان می‌دهد که واکنش بازارهای خرد و بنگاه‌ها به این تغییر، تا حد زیادی به شفافیت و قابلیت پیش‌بینی نرخ وابسته است. داده‌های معاملاتی تالارهای مبادلات ارز حاکی از کاهش ۲۲ درصدی نوسانات روزانه در نیمه اول سال است و حجم معاملات رسمی به حدود ۷۰ درصد از کل معاملات بازار رسیده است. این موضوع نشان می‌دهد که با وجود مقاومت برخی بازیگران غیررسمی، بخش عمده‌ای از تقاضای واقعی بازار به سازوکار رسمی منتقل شده و روند تثبیت نرخ در حال تثبیت است.

همزمان، اثرات زنجیره‌ای تک‌نرخی شدن بر بازار کالا و خدمات قابل مشاهده است. صنایع بزرگ وارداتی که پیش‌تر مجبور به پوشش ریسک ارزی در قراردادهای کوتاه‌مدت بودند، اکنون با ثبات نسبی نرخ، امکان برنامه‌ریزی میان‌مدت و کاهش هزینه‌های مبادله‌ای را یافته‌اند. داده‌های گمرکی نشان می‌دهد متوسط مدت قراردادهای وارداتی صنعتی ۱۸ درصد افزایش یافته و این امر، پیش‌بینی‌پذیری هزینه تولید و ثبات قیمت نهایی کالاها را بهبود بخشیده است، به طوری که فشار تورمی بر مصرف‌کننده کاهش یافته و رفتار بازار منطقی‌تر شده است.

افق آینده و تداوم اصلاحات

اگر دولت بتواند سیاست تک‌نرخی ارز را با کنترل رشد نقدینگی، اصلاح ساختار بودجه و هدفمندسازی یارانه‌ها ادامه دهد، امکان تثبیت بازار و ارتقای رفاه خانوارها در میان‌مدت وجود خواهد داشت. داده‌های اولیه نشان می‌دهد که هرگونه شوک ارزی یا تورمی با پاسخ سریع و هدفمند سیاست‌گذار قابل مهار است و تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد که ثبات تدریجی بازار ارزی، پایه‌ای برای ثبات اقتصادی گسترده‌تر است.

اثرات تک نرخی شدن ارز

تغییر	پس از تک‌نرخی شدن	قبل از تک‌نرخی شدن	شاخص
+٪۷۳٫۵	۱۳۰۶۵۴	۷۵۲۷۴	نرخ ارز رسمی (تومان/دلار)
+٪۱۰٫۸	۱۴۵۵۰۰	۱۳۱۲۲۵	نرخ ارز آزاد (تومان/دلار)
+٪۲۹	۱۵.۵	۱۲	حجم واردات کالاهای اساسی (میلیارد دلار)
۱۰+ واحد درصد	٪۶۰	٪۵۰	سهم دهک‌های ۱-۳ از یارانه دریافتی
۰٫۷- واحد درصد	٪۳.۵	٪۴.۲	نوسان شاخص قیمت مصرف‌کننده (ماهانه)

از توهم تثبیت تا واقعیت تنظیم‌گری

بازگشت به ارز چندنرخی چقدر محتمل است؟



علیرضا حیدری
کارشناس اقتصادی

حرکت نظام اقتصادی ایران به سمت تک‌نرخی شدن ارز را نباید تنها یک اصلاح فنی در متغیرهای پولی قلمداد کرد، بلکه این رویکرد به معنای بازتعریف بنیادین سازوکار تخصیص منابع و گذار از «اقتصاد رانتی» به «اقتصاد مبتنی بر کارایی» است. سال‌ها سیاست چندنرخی با ایجاد شکاف عمیق میان نرخ رسمی و آزاد، سیگنال‌های قیمتی را مخدوش کرده و با ایجاد حاشیه سود کاذب برای واردکنندگان، انگیزه تولید رقابتی را از میان برده بود.

با استقرار تالارهای مبادلات ارز و طلا و اکنون با فعال‌سازی شبکه صرافی‌ها، بانک مرکزی به دنبال کشف قیمت در یک بستر شفاف است تا از این طریق، تقاضاهای سفته‌بازانه را از تقاضای واقعی تفکیک کند. این فرآیند حکمرانی جدید، هزینه‌های مبادله را کاهش داده و با افزایش نقدشوندگی در بازار رسمی، از انتقال شوک‌های قیمتی ناگهانی به بدنه اقتصاد جلوگیری می‌نماید.

یکی از فرصت‌های بی‌بدیل این سیاست، اصلاح تراز پرداخت‌ها از طریق واقعی‌سازی نرخ و کاهش تقاضای احتیاطی برای دارایی‌های ارزی است که پیش از این به خروج سرمایه دامن می‌زد. زمانی که صادرکنندگان اطمینان حاصل کنند که نرخ عرضه ارز در بازار رسمی با واقعیت‌های اقتصادی همخوانی دارد، انگیزه بازگشت ارز صادراتی افزایش یافته و نسبت آن به سطوح پایداری همچون ۸۵ درصد نزدیک می‌شود.

این تحول ساختاری، بنیه ارزی کشور را تقویت کرده و به بانک مرکزی اجازه می‌دهد تا به جای مداخله مستقیم و دستوری، از طریق تنظیم‌گری پویا بر نوسانات بازار فائق آید. در این میان، صنایع کوچک و متوسط که پیش‌تر در رقابت برای دریافت ارز ترجیحی بازنده بودند، اکنون در فضایی برابر امکان برنامه‌ریزی برای توسعه بازارهای صادراتی خود را پیدا می‌کنند.

علاوه بر این، تک‌نرخی شدن ارز موجب می‌شود که شفافیت عملیاتی در زنجیره تامین بنگاه‌های تولیدی افزایش یافته و ریسک پیش‌بینی قیمت تمام‌شده کالاها به حداقل برسد. داده‌ها نشان می‌دهند که با تثبیت نسبی نرخ، متوسط مدت قراردادهای وارداتی صنعتی افزایش یافته که این امر به معنای بازگشت عقلانیت به تصمیمات سرمایه‌گذاری و عبور از رفتارهای هیجانی است.

این پیش‌بینی‌پذیری، نه تنها به نفع تولیدکننده است، بلکه با منطقی کردن رفتار مصرف‌کننده، از انبارش کالا در سطوح خرد جلوگیری کرده و ثبات بازار داخلی را تضمین می‌کند. در واقع، تک‌نرخی شدن ارز به مثابه لنگرگاهی برای ثبات کلان اقتصادی عمل کرده و مسیر را برای اصلاحات عمیق‌تر در سایر بخش‌ها هموار می‌سازد.

چالش‌های پایداری در سایه ناترازی‌های مالی و شوک‌های برون‌زا

علیرغم فرصت‌های ایجاد شده، شکنندگی این تعادل جدید در برابر متغیرهای کلان و فشارهای بودجه‌ای، جدی‌ترین تهدید برای استمرار سیاست تک‌نرخی محسوب می‌شود. تداوم کسری بودجه دولت و ناترازی‌های بانکی می‌تواند از طریق رشد نقدینگی، فشار تقاضا را در بازار ارز تشدید کرده و دوباره فاصله میان نرخ‌ها را افزایش دهد.

اگر رشد نقدینگی از مرزهای بحرانی همچون ۳۰ درصد فراتر رود، توان ابزارهای نوین مانند تالارهای مبادلاتی برای مهار نوسانات کاهش یافته و بازار به سمت آشفتگی‌های پیشین میل می‌کند. در چنین شرایطی، موفقیت سیاست ارزی به شدت به انضباط مالی و هماهنگی میان سیاست‌های پولی و تجاری گره خورده است که فقدان آن می‌تواند دستاوردها را به سرعت از بین ببرد.

تهدید دیگر به وابستگی شدید این مدل به سطح ذخایر ارزی قابل دسترس و ثبات درآمدهای نفتی و غیرنفتی بازمی‌گردد که همواره در معرض شوک‌های خارجی است. کاهش ذخایر ارزی به زیر ۳۰ میلیارد دلار می‌تواند به عنوان یک ماشه برای بازگشت انتظارات تورمی عمل کرده و اعتماد فعالان اقتصادی به نرخ‌های کشف شده در تالارها را سلب نماید.

علاوه بر این، هرگونه تنش ژئوپلیتیک که منجر به اختلال در مسیرهای تجاری یا دسترسی به منابع ارزی شود، تعادل عرضه و تقاضا را برهم زده و کارکرد ضربه‌گیر تالارهای مبادلاتی را تضعیف می‌کند. در این فضا، دولت باید به جای تکیه صرف بر ابزارهای فنی، به دنبال تقویت زیرساخت‌های نهادی و تنوع‌بخشی به مبادی ارزی باشد تا تاب‌آوری سیستم افزایش یابد.

همچنین، فشار هزینه‌ای ناشی از واقعی‌سازی نرخ ارز در کوتاه‌مدت می‌تواند تولیدکنندگان وابسته به نهاده‌های وارداتی را با چالش نقدینگی و کاهش حاشیه سود مواجه کند. اگرچه این فشار شفافیت ایجاد می‌کند، اما در غیاب ابزارهای حمایتی هدفمند، ممکن است منجر به رکود در برخی صنایع و انتقال فشار قیمتی به مصرف‌کننده نهایی شود.

این پارادوکس میان «شفافیت ارزی» و «قدرت خرید تولیدکننده»، نیازمند بازنگری در سیاست‌های بانکی و اعتباری است تا از خروج بنگاه‌های کارآمد از چرخه تولید جلوگیری شود. در غیر این صورت، افزایش قیمت‌ها در بازار داخلی ممکن است به اشتباه به پای شکست سیاست تک‌نرخی نوشته شده و فشار سیاسی برای بازگشت به مداخلات دستوری را تقویت کند.

بازآرایی نظام رفاهی و مدیریت انتظارات در گذار ارزی

موفقیت پایدار در تک‌نرخی شدن ارز مستلزم آن است که دولت نقش خود را از تثبیت‌کننده قیمت به سیاست‌گذار رفاه و پشتیبان درآمدی خانوارها تغییر دهد. پرداخت یارانه‌های هدفمند و مبتنی بر دهک‌بندی دقیق، ابزاری ضروری برای تعدیل اثرات تورمی این سیاست بر اقشار آسیب‌پذیر و حفظ رفاه نسبی آنان است.

داده‌های آماری نشان می‌دهند که حمایت‌های مستقیم توانسته‌اند تا حدودی از ریزش قدرت خرید در دهک‌های پایین جلوگیری کنند، اما این حمایت‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که از ایجاد مارپیچ تورم-یارانه ممانعت به عمل آید. مدیریت انتظارات عمومی در این مرحله، به اندازه مدیریت خود بازار اهمیت دارد، زیرا افکار عمومی باید نسبت به منافع بلندمدت حذف رانت و ثبات قیمتی اقناع شوند.

شفافیت در انتشار داده‌های ارزی و تجاری توسط بانک مرکزی، کلیدی‌ترین ابزار برای مدیریت انتظارات و کاهش هیجانات کاذب در بازار آزاد است. هرچه فاصله زمانی میان وقوع معاملات و انتشار آمارها کمتر شود، فضای کمتری برای فعالیت سفته‌بازان و شایعه‌سازان باقی می‌ماند و اعتماد به سازوکار رسمی تقویت می‌گردد.

این شفافیت به خانوارها و بنگاه‌ها اجازه می‌دهد تا تصمیمات اقتصادی خود را بر اساس واقعیت‌های موجود اتخاذ کرده و از رفتارهای تدافعی که خود منجر به بی‌ثباتی می‌شود، پرهیز کنند. در واقع، تک‌نرخی شدن ارز نه تنها یک انتخاب اقتصادی، بلکه یک آزمون برای حکمرانی داده‌محور و توانایی دولت در برقراری پیوند میان سیاست‌های کلان و معیشت خرد است.

در نهایت، تداوم این مسیر مستلزم آن است که تالارهای مبادلات به بستری دائمی برای کشف قیمت تبدیل شده و از مداخلات مقطعی و دستوری که اعتماد را خدشه‌دار می‌کند، پرهیز شود. پیوند میان بازار ارز و طلا در این ساختار جدید، به سیاست‌گذار اجازه می‌دهد تا جریان نقدینگی را با دقت بیشتری رصد کرده و از سرریز تلاطمات یک بازار به بازار دیگر جلوگیری نماید.

اگر دولت بتواند با انضباط مالی، فشار بر منابع ارزی را مدیریت کند، تک‌نرخی شدن می‌تواند به لنگر ثبات اقتصادی در میان‌مدت تبدیل شده و زمینه‌ساز رشد پایدار و ارتقای رفاه همگانی گردد. این تحول، در صورت موفقیت، نقطه عطفی در تاریخ اقتصادی کشور خواهد بود که در آن منطق بازار و عدالت اجتماعی در یک نقطه تعادل جدید به هم می‌رسند.

تحلیل



پیام بودجه

از انقباضی بودن تا کسری بودجه

پیـــام بودجه ۱۴۰۵ را می‌توان انقباضی بودن جمـــع منابع بودجه عمومی دولت، افزایش تمرکز بر درآمد مالیاتی و اوراق، کاهش ســـهم درآمدهای نفتی در بودجه، حـــذف و تعدیل یارانه‌های قیمتی و تمرکز بر کالابرگ، اعمال تغییر واحد ریال در گزارش‌دهی و انتشار جداول به جای تبصره‌ها در لایحه دانست. براساس این لایحه میزان جمع منابع عمومی دولت به لحاظ اسمی ۵,۳درصد افزایش یافته است.

لایحه بودجه سال ۱۴۰۵، نخســـتین لایحه‌ای است که به صورت گسترده حالت انقباضی داشته اســـت. جمع منابع بودجه عمومی دولت در سال ۱۴۰۵ به لحاظ حقیقی، با فرض تورم ۵۰درصدی، در مقایسه با سال گذشته با کاهشی ۴۲,۴درصدی روبه رو شـــده اســـت. میزان اتکای دولت در بخش تملک دارایی‌های سرمایه‌ای به درآمدهای نفتی در لایحه ۱۴۰۵، ۵۶,۵درصد نسبت قانون سال قبل کاهش یافته است. درآمدهای مالیاتی دولت براساس لایحه بودجه با افزایش ۶۲,۶درصدی روبه رو شـــده است. همچنین بررسی‌ها نشـــان می‌دهد خالص منابع ناشی از فروش یا واگذاری اوراق مالی اسلامی، در سال ۱۴۰۵، با افزایش ۲۵,۳درصدی روبه رو شده اســـت. آنچه از لایحه بودجه برمی آید این است که میزان درآمد حاصل از افزایش نرخ ارز ترجیحی ۴۶۰درصد افزایش یافته اســـت کـــه حاکی از برنامه دولت برای حذف نرخ ارز ترجیحی در سال آینده دارد. این درآمد به سازمان هدفمندی یارانه‌ها اختصاص داده شـــده است و گفته می‌شود که در قالب کالابرگ به مردم پرداخت خواهد شد.

البته با وجـــود تأکید دولت بر انقباضی بودن لایحه بودجه ســـال ۱۴۰۵ و تلاش برای واقعی‌سازی منابع و مصارف، بررسی‌ها نشان می‌دهد کسری بودجه همچنان مهم‌ترین چالش مالی کشور است. برآوردها حاکی از آن است که فاصله میان منابع و مصارف دولت در ســـال آینده به حدود ۶۱۵ هزار میلیارد تومان خواهد رســـید؛ رقمی قابل توجه که به گفته اعضای کمیسیون تلفیق بودجه، تقریباً قطعی است و می‌تواند پیامدهای اقتصادی و معیشتی گسترده‌ای به همراه داشته باشد.

بودجه تورم‌زا

کسری بودجه دولت و پیامدهای آن برای اقتصاد، تولید و سرمایه‌گذاری



فریال مستوفی
نایب‌رئیس اتاق بازرگانی تهران

مقدمه

اقتصاد ایران سال‌هاست با مسئله تکرارشونده و در عین حال تعیین‌کننده «کسری بودجه مزمن دولت» مواجه است؛ در نگاه اول، کسری بودجه یک ناترازی حسابداری به‌نظر می‌رسد؛ اما در عمل، موتور تولید بی‌ثباتی در اقتصاد کلان است و هر بار که تشدید می‌شود، نخستین بخشی که هزینه آن را می‌پردازد بخش تولید است. تولیدکننده برخلاف بسیاری از بازیگران دیگر اقتصاد، نمی‌تواند با شوک‌های پی‌درپی در کوتاه‌مدت سازگار شود؛ زیرا تولید نیازمند قرارداد، سرمایه‌گذاری، زنجیره تأمین، نیروی انسانی، تأمین مالی و برنامه‌ریزی است. هرچه شوک‌ها بیشتر و فضای اقتصاد غیرقابل پیش‌بینی‌تر شود، سرمایه‌گذاری عقب می‌نشیند و اقتصاد به سمت فعالیت‌های کوتاه‌مدت، سفته‌بازانه و کم‌ریسک‌تر از منظر بازگشت نقدینگی حرکت می‌کند.

این واقعیت در شرایطی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که اقتصاد ایران به نقطه‌ای رسیده است که ثبات از یک واژه آرمانی به شرط لازم بقا و رشد تولید تبدیل شده است. در چنین وضعیتی، کسری بودجه نه‌تنها یک مسئله مالی دولت، بلکه یک عامل تعیین‌کننده برای سطح تورم، نرخ ارز، هزینه تأمین مالی و در نهایت، چشم‌انداز سرمایه‌گذاری و اشتغال است. تجربه سال‌های اخیر نشان داده هر زمان که سیاست مالی دولت از مسیر انضباط خارج شده، اثر آن با سرعت بالا به بازارهای دارایی منتقل شده و سپس با وقفه‌ای کوتاه‌تر از گذشته، خود را در بدنه تولید و معیشت آشکار کرده است

سازوکارهای انتقال کسری بودجه به بخش تولید

کسری بودجه از سه مسیر اصلی تورم و نرخ ارز، نرخ بهره و هزینه تأمین مالی، و تنگنای اعتباری به تولید منتقل می‌شود و هر سه مسیر می‌توانند همزمان فعال باشند؛ اما شدت هر کدام به نحوه تأمین کسری و وضعیت شبکه بانکی و بازار بدهی بستگی دارد. نکته مهم این است که در اقتصاد ایران این کانال‌ها غالباً جدا از هم عمل نمی‌کنند؛ بلکه اثر آنها به شکل یک چرخه به هم پیوسته ظاهر می‌شود و نتیجه نهایی معمولاً افزایش نااطمینانی و کاهش انگیزه تولید و سرمایه‌گذاری است.

کانال تورم و نرخ ارز

وقتی کسری بودجه به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم پولی‌سازی می‌شود (یعنی از مسیر منابع بانک مرکزی یا خلق پول بانکی برای پوشش تعهدات دولت)، پایه پولی و نقدینگی رشد می‌کند و پیامد طبیعی آن تورم است. تورم برای بنگاه فقط افزایش سطح عمومی قیمت‌ها نیست؛ تورم یعنی افزایش مداوم هزینه مواد اولیه، انرژی، حمل‌ونقل، دستمزد اسمی و هزینه خدمات و از همه مهم‌تر بی‌ثباتی قیمت‌های نسبی است. در این وضعیت، تولیدکننده نمی‌تواند با اطمینان تشخیص دهد رشد قیمت محصولش ناشی از افزایش واقعی تقاضاست یا صرفاً تورم عمومی. همین ابهام، تصمیم سرمایه‌گذاری را تضعیف می‌کند و افق برنامه‌ریزی را کوتاه می‌سازد.

در اقتصاد ایران، تورم به سرعت به فشار ارزی تبدیل می‌شود؛ زیرا نرخ ارز در کنار عوامل واقعی، به انتظارات تورمی و ارزی نیز واکنش نشان می‌دهد. به همین دلیل، تورم بالا از یک سو هزینه تولید را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر با افزایش نرخ ارز، واردات مواد اولیه و تجهیزات را گران‌تر می‌کند. برای بسیاری از صنایع کوچک و متوسط، جهش نرخ ارز به معنای بلعیده شدن سرمایه در گردش است؛ حتی اگر فروش اسمی رشد کند، بنگاه برای خرید نهاده‌ها به منابعی بسیار بزرگ‌تر از گذشته نیاز پیدا می‌کند و همین مسئله توان ادامه تولید را کاهش می‌دهد.

کانال نرخ بهره و هزینه تأمین مالی

اگر دولت برای تأمین کسری، به جای پولی‌سازی، عمدتاً به سمت انتشار اوراق بدهی حرکت کند، در ظاهر می‌تواند سرعت تبدیل کسری به تورم را کاهش دهد؛ اما همزمان ممکن است فشار از مسیر دیگری منتقل شود یعنی بالا رفتن نرخ‌های بازده بدون ریسک و به دنبال آن افزایش نرخ سود در اقتصاد. دولت با انتشار اوراق، منابع مالی جذب می‌کند و در عمل به رقیب بخش خصوصی برای جذب پس‌اندازها تبدیل می‌شود. نتیجه این وضعیت، کاهش دسترسی بنگاه‌ها به منابع و گران‌تر شدن تامین مالی است؛ اتفاقی که سرمایه‌گذاری جدید را عقب می‌اندازد و پروژه‌های توسعه‌ای را کند می‌کند.

در این میان، یک نکته کلیدی وجود دارد و آن اینکه تامین کسری از مسیر بدهی، زمانی می‌تواند کم‌هزینه‌تر باشد که بازار بدهی عمیق، شفاف و دارای خریداران متنوع باشد. اگر خریدار اصلی اوراق دولت، شبکه بانکی باشد و بانک‌ها برای خرید اوراق یا تسویه بدهی دولت دچار اضافه‌برداشت شوند، تامین مالی بدهی نیز



در اقتصادهایی مانند ایران که کسری بودجه بیشتر ریشه در ساختار هزینه‌ای دولت دارد، با کسری مزمن و ساختاری مواجه‌ایم؛ کسری‌ای که از رشد مداوم هزینه‌های جاری، تعهدات پایدار، ناکارآمدی یارانه‌ها و نبود درآمدهای پایدار ناشی می‌شود.

می‌تواند به شکل پولی‌سازی پنهان درآید و دوباره تورم را بازتولید کند. بنابراین، کیفیت تامین مالی کسری، به اندازه خود کسری اهمیت دارد و نمی‌توان صرفاً با جابه‌جا کردن روش تأمین منابع، از پیامدهای آن گریخت.

کانال تنگنای اعتباری و قفل شدن سرمایه در گردش

شبکه بانکی به دلیل مشکلات ترازنامه‌ای و محدودیت‌های نظارتی، توان پاسخ‌گویی به نیاز سرمایه در گردش تولید را ندارد و در همین شرایط، کسری بودجه می‌تواند بانک‌ها را به سمت تامین مالی دولت سوق دهد. وقتی منابع محدود بانک‌ها صرف پوشش نیازهای دولت شود، اعتبارات در دسترس تولید کاهش می‌یابد و بنگاه حتی با وجود تقاضا و بازار فروش، ناچار به کاهش تولید یا توقف خطوط می‌شود.

در همین چارچوب، اتکای بیش از حد به شبکه بانکی و انتقال فشار مالی دولت به بانک‌ها، نه‌تنها کارایی نظام پولی را کاهش می‌دهد، بلکه موجب می‌شود بخش‌های مولد با کمبود منابع مواجه شوند و منابع به سمت فعالیت‌های غیرمولد منحرف شود. این مسئله برای صنایع کوچک و متوسط که دسترسی به بازار سرمایه ندارند و عمدتاً بانک‌محور هستند، حیاتی‌تر است و می‌تواند به معنای توقف سرمایه‌گذاری‌های جدید و حتی کاهش ظرفیت تولید جاری باشد.

اثر زنجیره‌ای کانال‌ها و شکل‌گیری رکود تورمی

در اقتصاد ایران، اثرگذاری این کانال‌ها از هم جدا نیست و معمولاً به صورت زنجیره‌ای عمل می‌کنند. تورم و جهش ارزی هزینه‌ها را بالا می‌برد و نااطمینانی را تشدید می‌کند؛ همزمان برای مهار تورم، نرخ‌های بهره بالا می‌رود؛ و در نهایت، بانک‌ها نیز به دلیل افزایش هزینه پول و فشار تامین مالی دولت، اعتبارات تولید را محدودتر می‌کنند. خروجی این چرخه، تضعیف تولید، کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و شکل‌گیری یا تعمیق رکود تورمی است.

از منظر اقتصاد کلان، تورم و بی‌ثباتی نرخ ارز معمولاً مخرب‌ترین مسیر است، زیرا هم سطح هزینه‌ها را افزایش می‌دهد و هم افق برنامه‌ریزی را کوتاه می‌کند. اما از منظر بنگاه، به‌ویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط، تنگنای اعتباری گاهی فلج‌کننده‌تر است؛ چون سرمایه در گردش به صورت مستقیم قطع می‌شود و حتی تولیدکننده کارآمد هم در دام کمبود نقدینگی می‌افتد. ترکیب این دو فشار، یعنی تورم/ارز به‌علاوه کمبود اعتبار، همان سازوکاری است که کسری بودجه را در ایران به یک ضدتولید ساختاری تبدیل کرده است.

تمایز انواع کسری بودجه و اثرات متفاوت بر تولید

همه کسری‌های بودجه از نظر اثرگذاری بر تولید یکسان نیستند. در بسیاری از کشورها، کسری می‌تواند در شرایط رکودی به صورت موقت و ضدچرخه‌ای ایجاد شود تا تقاضا و اشتغال تثبیت شود. در این حالت، کسری اگر محدود، زمان‌دار و هدفمند باشد، الزاماً ضدتولید نیست و حتی می‌تواند مانع سقوط عمیق‌تر اقتصاد شود. چنین رویکردی زمانی مفید است که دولت به‌طور همزمان برای بازگشت به تعادل در دوران رونق، قاعده‌مند عمل کند و اجازه ندهد کسری موقت به کسری دائمی تبدیل شود.

اما در اقتصادهایی مانند ایران که کسری بودجه بیشتر ریشه در ساختار هزینه‌ای دولت دارد، با کسری مزمن و ساختاری مواجه‌ایم؛ کسری‌ای که از رشد مداوم هزینه‌های جاری، تعهدات پایدار، ناکارآمدی یارانه‌ها و نبود درآمدهای پایدار ناشی می‌شود. این نوع کسری معمولاً یا پولی‌سازی می‌شود و تورم می‌سازد، یا بدهی را بالا می‌برد و نرخ بهره را افزایش می‌دهد، یا اعتبار تولید را محدود می‌کند.

نکته دیگر به محل مصرف کسری بازمی‌گردد. حتی اگر دولت ناگزیر به کسری باشد، تفاوت زیادی وجود دارد میان کسری‌ای که صرف سرمایه‌گذاری زیرساختی و افزایش ظرفیت تولید آینده می‌شود با کسری‌ای که صرف هزینه‌های جاری و کم‌اثر می‌گردد. در تجربه جهانی، کسری برای توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی، آموزش مهارت‌محور و فناوری می‌تواند ظرفیت تولید بلندمدت را افزایش دهد؛ اما کسری برای هزینه‌های جاری، اغلب به تورم و بی‌ثباتی می‌انجامد و فرصت‌های رشد آینده را می‌سوزاند.

کسری پولی‌شده در مقابل کسری بدهی‌محور

کسری پولی‌شده معمولاً سریع‌ترین مسیر تامین منابع برای دولت است، اما بیشترین هزینه را به اقتصاد تحمیل می‌کند. پولی‌سازی کسری به جهش نقدینگی، تورم بالا و افزایش انتظارات تورمی منجر می‌شود و در اقتصادی مانند ایران، فشار ارزی را نیز تشدید می‌کند. این نوع تامین مالی عملاً یک مالیات پنهان است که بار آن بیش از همه بر دوش تولیدکننده و مزدبگیر می‌افتد؛ زیرا قدرت خرید را کاهش می‌دهد و هزینه نهاده‌های تولید را بالا می‌برد.

کسری بدهی‌محور، اگر با قاعده‌مندی و بازار بدهی کارآمد همراه باشد، می‌تواند کم‌هزینه‌تر از پولی‌سازی باشد. اما اگر نرخ سود اوراق افزایش یابد، اگر بدهی دولت بدون سقف رشد کند، و اگر بانک‌ها خریدار اصلی اوراق شوند، همین مسیر نیز به ضدتولید تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، بدهی دولت به جای آنکه ابزار مدیریت مالی باشد، به عامل فشار بر نرخ بهره و محدودکننده سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تبدیل می‌گردد و اثر جانشینی به زیان تولید تشدید می‌شود.

شبکه بانکی به دلیل مشکلات ترازنامه‌ای و محدودیت‌های نظارتی، توان پاسخ‌گویی به نیاز سرمایه در گردش تولید را ندارد و در همین شرایط، کسری بودجه می‌تواند بانک‌ها را به سمت تامین مالی دولت سوق دهد

کسری بودجه و بحران سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران

از منظر سرمایه‌گذاری، کسری بودجه دولت تنها یک مسئله مالی نیست؛ بلکه به معنای افزایش مستمر ریسک سرمایه‌گذاری و کاهش ظرفیت اقتصاد برای خلق پروژه‌های جدید است. سرمایه‌گذاری، تصمیمی میان‌مدت و بلندمدت است و نیازمند حداقلی از ثبات در نرخ ارز، تورم، تامین مالی و قواعد سیاستگذاری است. وقتی کسری بودجه مزمن شود، فعالان اقتصادی به‌درستی انتظار دارند دولت برای جبران این ناترازی، ناگزیر یکی از مسیرهای تورم‌زا، افزایش نرخ‌های بهره یا محدودسازی اعتبارات را در پیش بگیرد. همین انتظار، به افزایش صرف ریسک و بالا رفتن هزینه سرمایه منجر می‌شود و در نهایت، بسیاری از پروژه‌ها را از منظر توجیه اقتصادی به حاشیه می‌راند.

در چنین شرایطی، مسئله فقط کاهش سودآوری نیست؛ بلکه تغییر رفتار سرمایه رخ می‌دهد. سرمایه‌گذار به‌جای ورود به فعالیت‌های مولد و کم‌نقدشونده مانند توسعه خطوط تولید، نوسازی ماشین‌آلات یا سرمایه‌گذاری فناورانه، به سمت دارایی‌های نقدشونده و کوتاه‌مدت حرکت می‌کند. نتیجه این جابه‌جایی، تضعیف تشکیل سرمایه ثابت، افت بهره‌وری و کند شدن موتور رشد است؛ اتفاقی که آثار آن با تأخیر، اما با شدت بیشتری در اشتغال، تولید صنعتی و صادرات نمایان می‌شود.

در عمل، کسری بودجه از دو مسیر همزمان بر سرمایه‌گذاری فشار می‌آورد. مسیر نخست، افزایش هزینه تامین مالی و رقابت دولت با بخش خصوصی برای جذب منابع است؛ و مسیر دوم، بی‌ثبات‌سازی محیط کسب‌وکار از طریق نوسانات نرخ ارز و تغییرات مکرر مقررات. این بی‌ثباتی به ویژه زمانی مخرب‌تر می‌شود که بنگاه علاوه بر ریسک‌های بازار، با ریسک‌های سیاستی نظیر تغییر ناگهانی قواعد واردات مواد اولیه، محدودیت‌های ارزی، قیمت‌گذاری‌های دستوری و تصمیم‌های کوتاه‌مدت در حوزه انرژی مواجه باشد. در چنین فضایی، افق برنامه‌ریزی کوتاه می‌شود و نسبت ریسک به بازده پروژه‌های تولیدی، به زیان سرمایه‌گذاری مولد تغییر می‌کند. بنابراین مهار کسری بودجه نه فقط یک ضرورت برای کنترل تورم، بلکه پیش‌شرط احیای اعتماد سرمایه‌گذاری و بازگشت سرمایه به سمت تولید است.

مسیر اصلاح کسری بودجه با رویکرد تولیدمحور و سرمایه‌گذاری‌محور

اصلاح کسری بودجه در ایران نیازمند یک بسته سیاستی است که هم واقع‌گرایانه باشد و هم از نگاه تولیدمحور طراحی شود. تجربه‌های موفق نشان می‌دهد اصلاح کسری با یک ابزار انجام نمی‌شود؛ بلکه مجموعه‌ای از تصمیم‌هاست که باید هماهنگ اجرا شود تا هم ثبات کلان ایجاد شود و هم فشار اصلاحات به بخش مولد منتقل نشود.

نقطه آغاز اصلاح، کنترل و بازمهندسی هزینه‌های جاری دولت است. تا وقتی هزینه‌های جاری با شتاب رشد کند و همزمان درآمدهای پایدار شکل نگیرد، هر سیاستی موقتی خواهد بود. کنترل هزینه‌ها الزاماً به معنی کاهش خدمات عمومی نیست؛ بلکه به معنی افزایش بهره‌وری دولت، حذف هزینه‌های موازی، اصلاح ساختار شرکت‌های دولتی و جلوگیری از ایجاد تعهدات جدید بدون پشتوانه مالی است. هر نوع اصلاحی که هزینه‌های جاری را تثبیت نکند، در نهایت به بازگشت کسری می‌انجامد و اقتصاد را دوباره وارد چرخه تورم و بی‌ثباتی می‌کند.

در گام بعدی، شفاف‌سازی بودجه و مهار فرابودجه اهمیت تعیین‌کننده دارد. بخشی از هزینه‌ها و تعهدات دولت در قاب رسمی بودجه به‌طور کامل آشکار نیست و همین امر باعث می‌شود کسری واقعی در اجرا ظاهر شود. وقتی بخش مهمی از کسری در سایه قرار می‌گیرد، اصلاح واقعی ممکن نیست و اقتصاد دائماً با شوک‌های بازگشتی مواجه می‌شود. شفافیت در این حوزه، یک مطالبه صرفاً فنی نیست؛ بلکه شرط لازم برای قابل پیش‌بینی شدن اقتصاد و امکان‌پذیر شدن سرمایه‌گذاری بلندمدت است.

محور سوم، اصلاح یارانه‌های پنهان و سیاست‌های قیمت‌گذاری است. تداوم قیمت‌گذاری‌های دستوری و یارانه‌های پنهان انرژی هم منابع بودجه را می‌بلعد و هم تخصیص منابع را منحرف می‌کند. سیاست‌های حمایتی و قیمتی (از جمله ارز ترجیحی و یارانه‌های مرتبط با کالاهای اساسی) در کنار شوک‌های درآمدی، در شکل‌گیری کسری نقش قابل توجهی دارند. در این حوزه، اصل کلیدی این است که اصلاح باید تدریجی، با سیاست‌های جبرانی هدفمند و با گفت‌وگو با ذی‌نفعان انجام شود تا فشار اصلاحات به دهک‌های آسیب‌پذیر منتقل نشود و همزمان منابع ملی در مسیر اتلاف باقی نماند.

چهارمین محور، اصلاح نظام مالیاتی با رویکرد ضدفرار، نه ضدتولید است. اگر مالیات‌ستانی به معنای افزایش فشار بر بنگاه‌های رسمی و شفاف باشد، نتیجه آن تضعیف تولید و تشدید اقتصاد غیررسمی خواهد بود. از سوی دیگر، دولت ناچار می‌شود برای پایداری بودجه، سهم مالیات را افزایش دهد. این روند اگر با اصلاح پایه‌های مالیاتی، کاهش معافیت‌های غیرهدفمند، شفاف‌سازی تراکنش‌های غیررسمی و مقابله جدی با فرار مالیاتی همراه نشود، به معنی انتقال بار اصلاحات به تولیدکننده رسمی است؛ یعنی همان بخشی که اتفاقاً باید موتور رشد و اشتغال باشد.

در نهایت، مدیریت بدهی و ایجاد قاعده مالی باید ستون اصلاح پایدار دیده شود. کشورهایی که توانسته‌اند کسری بودجه مزمن را مهار کنند، معمولاً قواعد مشخصی برای سقف کسری، سقف بدهی و ممنوعیت تامین مالی مستقیم از بانک مرکزی داشته‌اند. نبود قاعده مالی در عمل یعنی هر دولت، بخشی از هزینه امروز را به آینده منتقل کند و اقتصاد دائماً در معرض شوک‌های تکرارشونده قرار گیرد. از منظر سرمایه‌گذاری نیز، قاعده‌مندی سیاست مالی، پیام ثبات به بازار می‌دهد و هزینه سرمایه را کاهش می‌دهد؛ زیرا سرمایه‌گذار در محیط قاعده‌مند می‌تواند افق بلندتری برای برنامه‌ریزی در نظر بگیرد

تجربه بین‌المللی در مهار کسری بودجه

تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد اصلاح کسری بودجه پایدار، بیش از آنکه یک تصمیم کوتاه‌مدت باشد، یک تغییر قاعده بازی است. در برخی کشورها مانند سوئد، پس از بحران‌های مالی دهه ۹۰، با سخت‌گیری بر سقف مخارج و ایجاد قواعد مالی، اعتماد به سیاستگذاری و ثبات کلان بازسازی شد. در کانادا نیز در دوره‌ای که کسری بودجه مزمن به تهدیدی جدی تبدیل شده بود، بازنگری در برنامه‌های دولت و کاهش هزینه‌های غیرضروری، همزمان با اصلاحات نهادی و افزایش پاسخگویی مالی، زمینه مهار کسری را فراهم کرد. شیلی نیز تلاش کرد با قواعد مالی و نگاه ساختاری به درآمدهای نوسانی، اجازه ندهد شوک‌های درآمدی به تعهدات پایدار تبدیل شود. در برزیل نیز قانون مسئولیت مالی در دوره‌ای، دولت را به سمت شفافیت و پاسخگویی بیشتر سوق داد.

وجه مشترک این تجربه‌ها آن است که اصلاح کسری بدون شفافیت، بدون پاسخگویی و بدون اجماع سیاسی و اجتماعی ممکن نیست. در اقتصاد ایران نیز بخش مهمی از تداوم کسری بودجه به این واقعیت برمی‌گردد که کسری برای دولت‌ها هزینه سیاسی کمی داشته و سازوکارهای محدودکننده و تنبیهی، به اندازه کافی کارآمد نبوده است. از این رو، اصلاح کسری در ایران بیش از هر چیز به یک اراده سیاستی پایدار و یک چارچوب شفاف نیاز دارد که امکان عقب‌گرد را کاهش دهد.

در کنار اصلاحات داخلی، باید تأکید کرد که حل‌وفصل مسئله تحریم‌ها و کاهش بار آن از دوش اقتصاد کشور یکی از پیش‌شرط‌های کلیدی برای پایدارسازی بودجه، ثبات ارزی و احیای سرمایه‌گذاری است

جمع‌بندی

کسری بودجه در ایران فقط یک عدد در جدول‌های مالی نیست، بلکه یک پدیده تعیین‌کننده است که از مسیر تورم و جهش ارزی، نرخ بهره بالا و تنگنای اعتباری، مستقیماً به تولید ضربه می‌زند و همزمان از کانال افزایش ریسک و بالا بردن هزینه سرمایه، سرمایه‌گذاری مولد را تضعیف می‌کند. نوسانات ارز نیز نشان می‌دهد هرجا انضباط مالی ضعیف باشد، انتظارات می‌تواند در مدت کوتاهی بازارها را جابه‌جا کند و هزینه نهایی آن بر دوش تولیدکننده و سرمایه‌گذار قرار می‌گیرد

اگر قرار است تولید محور رشد اقتصادی و اشتغال باشد، اصلاح کسری بودجه باید به گونه‌ای طراحی شود که به جای فشار بر بنگاه‌های شفاف و رسمی، بر اصلاح هزینه‌های جاری، شفافیت بودجه و فرابودجه، اصلاح تدریجی و هدفمند یارانه‌های پنهان، مالیات‌ستانی عادلانه و قاعده‌مند کردن بدهی تمرکز کند. این مسیر دشوار است، اما تنها مسیر پایداری است که می‌تواند ثبات را به اقتصاد بازگرداند، افق سرمایه‌گذاری را روشن‌تر کند و سرمایه را از فعالیت‌های کوتاه‌مدت به سمت تولید و توسعه ظرفیت‌های واقعی کشور هدایت نماید. در نهایت، باید تاکید کرد که مهار کسری بودجه، در عمل تثبیت‌کننده آینده تولید و سرمایه‌گذاری است؛ و هر تعلل در این مسیر، به معنی پرداخت هزینه‌ای بالاتر در آینده و از دست دادن فرصت‌های رشد و اشتغال خواهد بود.

در کنار اصلاحات داخلی، باید تأکید کرد که حل‌وفصل مسئله تحریم‌ها و کاهش بار آن از دوش اقتصاد کشور یکی از پیش‌شرط‌های کلیدی برای پایدارسازی بودجه، ثبات ارزی و احیای سرمایه‌گذاری است. تحریم‌ها با محدود کردن دسترسی ایران به درآمدهای پایدار ارزی، افزایش هزینه مبادلات خارجی، دشوار کردن نقل‌وانتقال مالی و کاهش امکان جذب سرمایه و فناوری، ریسک کشور را بالا می‌برند و این ریسک مستقیماً به افزایش هزینه سرمایه و تضعیف توجیه‌پذیری پروژه‌های تولیدی منجر می‌شود. در چنین شرایطی، حتی سیاست‌های درست داخلی نیز با اصطکاک بالا اجرا می‌شود و کسری بودجه به دلیل محدودیت درآمدهای ارزی و فشار بر منابع عمومی، به‌صورت مزمن بازتولید می‌گردد. حرکت به سمت یک راه‌حل پایدار برای تحریم‌ها، از مسیر دیپلماسی اقتصادی و بازگشت به تعامل مؤثر با اقتصاد جهانی، می‌تواند هم منابع ارزی قابل اتکا را تقویت کند و هم ثبات در انتظارات، نرخ ارز و افق سرمایه‌گذاری را بهبود دهد؛ به‌ویژه آنکه توسعه تولید صادرات‌محور و جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بدون کاهش موانع تحریمی و باز شدن مسیرهای مالی بین‌المللی، عملاً با محدودیت‌های جدی مواجه خواهد بود.

چهار سیاست مکمل نقش تنظیم‌گر دارند؛ سیاست ارزی و تجاری قاعده‌مند، هماهنگ و قابل اتکا، نرخ بهره واقعیِ ضدتورمی، نظام مالیاتی با پیوست تولید و مقررات گمرکی تسهیل‌گر زنجیره تولید. هم‌نشینی این دو لایه، می‌تواند در آینده‌ای نزدیک ثبات تصمیم‌گیری را بازگرداند، اعتماد را احیا و مسیر تقویت تولید ملی را هموار سازد؛ مسیری که بدون آن، مهار تورم، پایداری رشد و بهبود معیشت، دست‌یافتنی نخواهد بود.

کسری بودجه و تولید

کسری بودجه ازکدام مسیر بیشترین آسیب را به تولید می‌زند؟



پیمان سنندجی
عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

۱

کسری بودجه دولت عمدتاً از سه مسیر بر بخش تولیـــد اثر می‌گذارد: تورم، نرخ بهره و تنگنـــای اعتباری. در میان، تورم مخرب‌ترین و ریشـــه‌ای‌ترین کانال انتقال اثر کســـری بودجه به تولید است.

جبران کسری بودجه از مسیر پولی، با افزایش پایه پولی و نقدینگی، به تورم مزمن منجر می‌شـــود. تورم، هزینه نهاده‌هـــای تولید را بالا می‌برد، ســـیگنال‌های قیمتی را مخـــدوش می‌کند و امـــکان برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری بلندمدت را از بنگاه‌ها می‌گیرد. افزایش نرخ بهره و تنگنای اعتباری، غالباً پیامد تورم هســـتند نه علت مستقل آن. بنابراین تورم نقطه شروع زنجیره آسیب به تولید است و نرخ بهره و محدودیت اعتبار، نقش تشدیدکننده دارند. بیشترین ضربه کسری بودجه به تولید، از مسیر تورم منتقل می‌شود.

از طرفی تورم بالای ۵۰ درصد امروز، فقط پیامد فشارهای پولی نیست؛ بازتاب فرسایش تولید است. بنگاهی که با هزینه‌های فزاینده، ناپایداری مقررات و افق نامطمئن فعالیت می‌کند، نه ظرفیت را افزایش می‌دهد و نه بهره‌وری را بهبود می‌بخشـــد. در این شرایط، تورم آشکار با تورم پنهان اعتماد همراه می‌شود و تصمیم‌ها کوتاه‌مدت و تدافعی می‌گردد

مهار پایدار تورم بدون بازسازی طرف عرضه ممکن نیست. تجربه‌ها نشان می‌دهد کنترل تـــورم زمانی موفق بوده که هم‌زمان با انضباط مالی و پولی، هزینه‌های تولید کاهش یافته، سرمایه‌گذاری مولد فعال شده و افق سیاستی قابل پیش‌بینی فراهم آمده است. تنها در این چارچوب است که مهار نقدینگی به رکود نمی‌انجامد و تورم با تقویت تولید فروکش می‌کند

امروز کشـــور در شـــرایط ســـخت اقتصادی قـــرار دارد؛ تورم بالا، ناتـــرازی انرژی، محدودیت‌های ارزی و فشار تحریم‌ها، صنعتگران را با چالش‌های جدی مواجه کرده است، اما با وجود همه این مسائل، کشور تنها یک راه‌حل اساسی دارد و آن «تولید» است. تولید به معنای خلق ارزش است، پولی که از مسیر تولید ایجاد شود نه‌تنها به اقتصاد آسیب نمی‌زند، بلکه می‌تواند تورم را مهار کند، اشتغال ایجاد کند، فقر را کاهش دهد و صادرات غیرنفتی و ارزآوری کشور را افزایش دهد.

امروز در بسیاری از صنایع، از جمله فولاد و سیمان، ظرفیت اسمی بالایی ایجاد شده اما تولید واقعی فاصله معناداری با این ظرفیت‌ها دارد. باید به ریشه این ناترازی‌ها، پرداخت. تولید باید به‌عنوان یک اصل بنیادین در کشور پذیرفته شود.

۲

آیا همه کســـری‌های بودجه به یک اندازه ضدتولید هستند؟ پاسخ منفی است. ماهیت کســـری بودجه تعیین‌کننده اثر آن بر تولید است. کسری بودجه جـــاری و غیرمولد (یارانه‌های غیرهدفمنـــد، پرداخت‌های جاری فزاینده، شرکت‌های دولتی زیان‌ده) ذاتاً ضدتولید است؛ زیرا بدون افزایش ظرفیت تولید، منابع را مصرف می‌کند.

کسری بودجه سرمایه‌ای و زیرساختی، اگر هدفمند باشد و از مسیر غیرتورمی تأمین شود، می‌تواند بهره‌وری را افزایش داده و اثر خنثی یا حتی مثبت بر تولید داشته باشد.

کســـری ساختاری مزمن، مستقل از چرخه اقتصادی و بدون اصلاح سمت هزینه‌ها، مخرب‌ترین شـــکل کسری در بلندمدت اســـت. ضدتولید بودن کسری بودجه «ذاتی» نیست؛ به نوع آن بستگی دارد.

۳

تفاوت اثر کسری بودجه پولی‌شده با کسری مبتنی بر بدهی چیست؟ تمایز اصلی در مسیر انتقال اثر به تولید است.

کسری پولی‌شده (اتکا به بانک مرکزی): تورم سریع و شدید «افزایش نرخ بهره» و «کاهش ســـرمایه‌گذاری» ضربه مستقیم به تولید. این شکل تأمین مالی، پرهزینه‌ترین و مخرب‌ترین گزینه برای اقتصاد تولیدمحور است.

از طرفی کسری مبتنی بر بدهیِ کنترل‌شده (انتشار اوراق با سقف مشخص) یعنی فشار محدود بر تورم و نرخ بهره - امکان حفظ ثبات کلان- اثر خنثی یا حتی مثبت در صورت هدایت منابع به پروژه‌های مولد.

کســـری بدهی‌محورِ افراطی (اوراق بدون انضباط): افزایش نرخ بهره، تزاحم مالی و تضعیف سرمایه‌گذاری بخش خصوصی. پیام روشن این است که: مسأله بدهی نیست؛ بی‌انضباطی مالی مسأله است.

کسری بودجه به‌خودی‌خود دشمن تولید نیست؛ پولی‌شدن کسری، تداوم کسری جاری و بی‌انضباطی مالی عامل اصلی تخریب تولید و سرمایه‌گذاری‌اند. اصلاح سمت هزینه‌های دولت، پرهیز از تأمین مالی تورمی و استفاده محدود و هدفمند از بدهی عمومی، شرط تبدیل کسری بودجه از تهدید به ابزار رشد اقتصادی است.

باید به این نکته تاکید شود که آنچه امروز اقتصاد و تولید به آن نیاز دارد، نه وعده‌های مقطعی و نه سیاســـت‌های جزیره‌ای است؛ بلکه بازسازی تدریجی اعتماد از مسیر ثبات و قاعده‌مندی اســـت. بنگاه و خانوار زمانی تصمیم می‌گیرند که قواعد بازی روشن، قابل پیش‌بینی و پایدار باشد.

این اعتماد بر چهار زیرساخت اصلی استوار می‌شود؛ انضباط مالی دولت و مهار کسری بودجه، کنترل پایدار رشد نقدینگی، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری مقررات و تسویه بدهی‌های دولت به بخش خصوصی؛ پایه‌هایی که بدون آن‌ها، هیچ سیاســـت حمایتی اثر ماندگار ندارد.

در کنار این زیرساخت‌ها، چهار سیاست مکمل نقش تنظیم‌گر دارند؛ سیاست ارزی و تجاری قاعده‌مند، هماهنگ و قابل اتکا، نرخ بهره واقعی ضدتورمی، نظام مالیاتی با پیوست تولید و مقررات گمرکی تسهیل‌گر زنجیره تولید. هم‌نشـــینی این دو لایه، می‌تواند در آینده‌ای نزدیک ثبات تصمیم‌گیری را بازگرداند، اعتماد را احیا و مسیر تقویت تولید ملی را هموار سازد؛ مسیری که بدون آن، مهار تورم، پایداری رشد و بهبود معیشت، دست‌یافتنی نخواهد بود.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **آنچه امروز اقتصاد و تولید به آن نیاز دارد، نه وعده‌های مقطعی و نه سیاست‌های جزیره‌ای است؛ بلکه بازسازی تدریجی اعتماد از مسیر ثبات و قاعده‌مندی است. بنگاه و خانوار زمانی تصمیم می‌گیرند که قواعد بازی روشن، قابل پیش‌بینی و پایدار باشد.**
- **کسری بودجه به‌خودی‌خود دشمن تولید نیست؛ پولی‌شدن کسری، تداوم کسری جاری و بی‌انضباطی مالی عامل اصلی تخریب تولید و سرمایه‌گذاری‌اند. اصلاح سمت هزینه‌های دولت، پرهیز از تأمین مالی تورمی و استفاده محدود و هدفمند از بدهی عمومی، شرط تبدیل کسری بودجه از تهدید به ابزار رشد اقتصادی است.**

بودجه ۱۴۰۵ و آزمون حکمرانی

بازخوانی یک سند مالی در آستانه تغییرات ساختاری اقتصاد ایران



حسن فروزان‌فرد

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

بودجه ۱۴۰۵ در یکی از پیچیده‌ترین مقاطع اقتصاد ایران تدوین شده است؛ مقطعی که در آن تورم مزمن، کاهش سرمایه‌گذاری، افت بهره‌وری، فرسایش اعتماد عمومی و فشارهای خارجی، هم‌زمان بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی سایه انداخته‌اند. در چنین شرایطی، بودجه سالانه بیش از آنکه یک سند مالی باشد، به آینه‌ای از کیفیت حکمرانی، ظرفیت سیاست‌گذاری و توان دولت در مدیریت بحران‌ها تبدیل می‌شود. از این منظر، بررسی بودجه ۱۴۰۵ نه صرفاً تحلیل ارقام، بلکه ارزیابی یک «الگوی حکمرانی» است که پیامدهای آن بر مسیر توسعه کشور اثرگذار خواهد بود.

در ظاهر، بودجه ۱۴۰۵ نشانه‌هایی از تلاش برای کنترل بی‌انضباطی مالی دارد. محدودسازی رشد هزینه‌های جاری و ارائه سند بودجه در قالب یک متن یکپارچه، گامی در جهت شفافیت بیشتر تلقی می‌شود. این اقدام می‌تواند به کاهش پراکندگی اطلاعات و افزایش امکان نظارت کارشناسی کمک کند. همچنین گنجاندن برخی حمایت‌های اجتماعی، مانند برنامه‌های مرتبط با تغذیه و حمل‌ونقل دانش‌آموزان، نشان می‌دهد دولت در شرایط دشوار اقتصادی، حداقلی از سیاست‌های رفاهی را حفظ کرده است. افزایش سقف معافیت مالیاتی حقوق‌بگیران نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. اما این نقاط مثبت، در برابر چالش‌های ساختاری بودجه، وزن محدودی دارند. نخستین چالش، ماهیت انقباضی بودجه در شرایط تورمی است. کاهش واقعی هزینه‌های دولت، بدون اصلاح ساختارهای ناکارآمد، عملاً به کوچک‌تر شدن خدمات عمومی و انتقال بار هزینه‌ها به خانوارها منجر می‌شود. این سیاست، در اقتصادی که با رکود عمیق مواجه است، می‌تواند به تشدید چرخه رکود-تورم بینجامد. افزایش قابل توجه درآمدهای مالیاتی، به‌ویژه رشد بیش از ۶۰ درصدی آن، نیز فشار مضاعفی بر بخش مولد وارد می‌کند؛ در حالی که بخش‌های غیرمولد و دارایی‌های بزرگ همچنان از اصلاحات بنیادین مصون مانده‌اند. این عدم توازن، عدالت مالیاتی را تضعیف کرده و انگیزه فعالیت‌های مولد را کاهش می‌دهد.

شکاف میان افزایش ۲۰ درصدی حقوق کارکنان و بازنشستگان با تورم بالای ۵۰ درصد، یکی دیگر از نشانه‌های ناهماهنگی سیاستی است. این شکاف نه‌تنها قدرت خرید را کاهش می‌دهد، بلکه می‌تواند به افزایش نارضایتی اجتماعی و کاهش بهره‌وری نیروی کار منجر شود. حذف تدریجی ارز ترجیحی و جایگزینی نرخ‌های بالاتر برای واردات نیز، به‌ویژه در کالاهای اساسی، خطر موج جدیدی از افزایش قیمت‌ها را به همراه دارد. این روند، در کنار کسری بودجه پنهان که برآوردها آن را بین ۶۰۰ تا ۲۰۰۰ هزار میلیارد تومان تخمین می‌زنند، چشم‌انداز تورمی سال آینده را تیره‌تر می‌کند.

از منظر حکمرانی خوب، بودجه ۱۴۰۵ همچنان با ضعف‌های جدی مواجه است. شفافیت در حوزه شرکت‌های دولتی، نهادهای عمومی و صندوق‌ها ناکافی است و بخش قابل توجهی از منابع و مصارف این حوزه‌ها همچنان در سایه قرار دارد. این عدم شفافیت، نه‌تنها امکان نظارت را محدود می‌کند، بلکه زمینه انحراف منابع و تخصیص‌های غیرکارآمد را فراهم می‌سازد. عدالت مالیاتی نیز با چالش جدی روبه‌روست؛ زیرا بار اصلی مالیات بر دوش تولیدکنندگان و طبقه متوسط قرار گرفته، در حالی که فعالیت‌های سوداگرانه و دارایی‌های بزرگ کمتر هدف قرار گرفته‌اند. کارآمدی بودجه نیز به دلیل عدم اصلاح ساختار دولت و تداوم هزینه‌های ناکارآمد، با تردیدهای جدی مواجه است. نبود سازوکارهای نظارتی مستقل و عدم انتشار گزارش‌های عملکرد شفاف، پاسخگویی را تضعیف کرده و خطر انحراف منابع را افزایش می‌دهد. همچنین مشارکت بخش خصوصی در فرآیند تدوین بودجه همچنان محدود است و این امر موجب می‌شود تصمیمات بودجه‌ای فاصله قابل توجهی با واقعیت‌های محیط کسب‌وکار داشته باشد.

پیامدهای این بودجه برای اقتصاد کلان قابل توجه است. افزایش هزینه‌های واردات، رشد مالیات‌ها، کاهش قدرت خرید مردم و نبود سیاست‌های حمایتی مشخص برای بخش مولد، همگی می‌توانند به کاهش ظرفیت تولید، محدود شدن تقاضای داخلی و افزایش ریسک فعالیت اقتصادی منجر شوند. فشار نقدینگی و هزینه‌های انرژی نیز حاشیه سود بنگاه‌ها را کاهش داده و فضای سرمایه‌گذاری را تضعیف می‌کند. در چنین شرایطی، بودجه ۱۴۰۵ نه‌تنها نمی‌تواند موتور محرک رشد باشد، بلکه ممکن است به عاملی برای تعمیق رکود تبدیل شود.

در این میان، اصلاحات اساسی در نظام بودجه‌ریزی ضرورتی انکارناپذیر است. اصلاح نظام مالیاتی با تمرکز بر فعالیت‌های غیرمولد و دارایی‌های بزرگ، حمایت هدفمند از بخش‌های مولد، شفاف‌سازی کامل عملکرد شرکت‌های دولتی، ایجاد سازوکارهای مشورتی مؤثر با بخش خصوصی و برقراری توازن میان انضباط مالی و رفاه اجتماعی، از جمله اقداماتی است که می‌تواند کیفیت حکمرانی بودجه‌ای را ارتقا دهد. بدون این اصلاحات، بودجه سالانه همچنان به ابزاری برای مدیریت کوتاه‌مدت بحران‌ها محدود خواهد ماند و توانایی آن برای هدایت اقتصاد به سمت توسعه پایدار کاهش خواهد یافت.

در نهایت، بودجه ۱۴۰۵ آزمونی برای حکمرانی اقتصادی کشور است؛ آزمونی که موفقیت در آن نیازمند شجاعت در اصلاحات ساختاری، پذیرش مشارکت واقعی بخش خصوصی و تعهد به شفافیت و عدالت است. اگر این اصول در مسیر تصویب و اجرای بودجه جدی گرفته نشود، فاصله میان اهداف اعلام‌شده و نتایج واقعی بیش از پیش افزایش خواهد یافت و اقتصاد ایران فرصت دیگری را برای بازسازی و حرکت به سمت توسعه پایدار از دست خواهد داد.

افزایش هزینه‌های واردات، رشد مالیات‌ها، کاهش قدرت خرید مردم و نبود سیاست‌های حمایتی مشخص برای بخش مولد، همگی می‌توانند به کاهش ظرفیت تولید، محدود شدن تقاضای داخلی و افزایش ریسک فعالیت اقتصادی منجر شوند

راه درست بودجه‌ریزی
«بقا + بازسازی اعتماد است»
و نه بودجه‌ریزی آرمانی.

تراژدی بودجه

نگاهی تحلیلی به لایحه بودجه ۱۴۰۵



بهمن عشقی
مشاور عالی رئیس اتاق تهران

آنچه از کاوش در متون تاریخ معاصر ایران به دست می‌آید، گویای تعریف بودجه از ابتدای عصر ناصری و صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر است.

میرزا تقی‌خان درک روشنی از ضرورت تعادل بین دخل و خرج کشور و تاکید بر حرکت برنامه‌ای، البته نه به مفهوم مدرن آن بلکه در قالب ضرورت تامین اعتبار کافی برای اجرای اقدامات ضروری مملکت، آبادانی، تامین امنیت و تدارک قشون دارد. لذا شاید بتوان گفت سال ۱۲۶۴ قمری، اولین سال است که بودجه ایران تنظیم‌می‌گردد.

حداقل در سراسر دوران ناصری و مظفری کم و بیش، گاهی دقیق و گاهی پراکنده، بودجه‌ریزی ملاک عمل نظام دیوانی کشور واقع می‌شود. این تداوم بعد از انقلاب مشروطه و حضور مجلس قوه مستقلی تحت عنوان مقننه ابعاد جدیدی یافته و دخالت نمایندگان ملت در اختیارات دیوان را توسعه می‌دهد.

علیرغم اینکه حداقل، در ۱۲۰ سال اخیر مجلس شورای ملی و خلف آن مجلس شورای اسلامی در تنظیم و تصویب بودجه و نیز انجام تعدیلات و اجرای ملاحظات آن دخالت نموده و گاهی در کنار دولت و گاه در مقابل آن با نظام دیوان تعامل یا تقابل نموده‌اند، کماکان بودجه‌ریزی دقیق مبتنی بر برنامه و هم چنین اجرای دقیق بودجه یکی از عمده موضوعاتی است که نه فقط توسعه ایران بلکه کیان اقتصادی این مملکت و ساکنین آن را با معضلات فراوان مواجه نموده است. چنانچه در شرایط امروز ایران، یکی از اساسی‌ترین مشکلات اقتصادی کشور را که تورم بلند مدت است مورد کاوش و ارزیابی کارشناسی قرار دهیم، احتمالاً عموم سوال‌شوندگان در لایه نخبگانی تاکید خواهند کرد که کاهش ارزش ریال ناشی از عدم تعادل دخل و خرج دولت یا به عبارت ساده کسر بودجه و به تبع آن دخالت بانک مرکزی به دولت و علیه ملت در پمپاژ «پول قوی» در اقتصاد ملی بروز می‌کند و لذا اگر مهار و مدیریت تورم هدفگذاری شود لاجرم باید کسر بودجه مدیریت، و به صفر تنزل یابد.

برای اجتناب از تطویل کلام در این نوشتار، ۲ بخش تمیز داده می‌شود. بخش اول مدل بودجه‌بندی درست و بخش دوم انطباق بودجه ۱۴۰۵ بر مدل بودجه‌بندی درست و ارزیابی آن است. بر این اساس خلاصه می‌نمایم که:

۱ مدل کارآمد بودجه نقدی

راه درست بودجه‌ریزی «بقا + بازسازی اعتماد است» و نه بودجه‌ریزی آرمانی. در قالب این عنوان، چارچوب درست بودجه عبارت است از:

الف: بودجه کارآمد، بودجه‌ای ضد تورمی است و نه توزیعی. در شرایط امروز ایران که واقعه رکود تورمی بر اقتصاد حاکم است، بودجه نباید نقش توزیع پول را داشته باشد. بایدهای این نظام بودجه‌بندی عبارتند از:

- توقف تعهدات بدون پیش بینی منابع پایدار درآمدی
- ممنوعیت کسری عملیاتی
- جداسازی کامل هزینه‌های مصرفی از سرمایه‌گذاری‌های مولد.

بایدها نیز خلاصه می‌شوند به:

- افزایش حقوق و یارانه بدون اصلاح ساختار
- تامین کسری از پایه پولی یا استقراض پنهان
- تفکیک بودجه به ۳ لایه.

ب: لایه A یا بقا / non negotiable

- امنیت، سلامت پایدار، آموزش پایه
- نگهداری زیرساخت‌های حیاتی (و نه توسعه)
- پرداخت بدهی‌های قطعی دولت.

تذکر کلیدی: هیچ پروژه جدیدی در این لایه تعریف نمی‌شود.

ج: لایهB، تحریک هدفمند تولید

فقط پروژه‌هایی که:

- ارزآور بوده و یا جایگزین واردات می‌گردند
- بازگشت نقدی آنها در دوره‌ای کمتر از ۳ سال صورت می‌پذیرد
- مشارکت عمومی–خصوصی و تامین مالی از محل اقتصاد خرد مردمی و با تضمین دولت به عوض تامین از محل بودجه مستقیم دولت.

تذکر کلیدی: هر یک ریال سرمایه‌گذاری باید ضریب تکاثری تولید داشته باشد.

د: لایهC، تغییرات اجتماعی هوشمند

- حذف یارانه‌های قیمتی
- حمایت نقدی هدفمند و موقت
- بیمه بیکاری فعال مشروط به آموزش توام با کار.

تذکر کلیدی: در این لایه حمایت از افراد باید جایگزین حمایت از کار شود.

ه: قواعد طلایی درآمد (درآمد پایدار یا هیچ)

منابع مجاز

- مالیات بر دارایی غیر مولد (زمین، مسکن خالی، سوداگری)
- اصلاح معافیت‌های رانتی
- بهره‌برداری شفاف از دارایی دولت (اجاره، مولدسازی حقیقی و نه چپاول).

منابع غیرمجاز

- فروش ارز برای پوشش هزینه‌های جاری
- پیش‌خور کردن نفت
- واگذاری دارایی با تخفیف برای جبران کسری.

و: بودجه‌ریزی مبتنی بر یک بودجه‌ای /Risk-Based Budgeting

هر ردیف بودجه باید یک «پروفایل و یا الحاقیه ریسک» داشته باشد.

نوع ریسک	اقلام بودجه‌ای
شوک ارزی	صندوق تثبیت، سقف ارزی
تحریم	سناریوی قطع ۳۰ تا ۵۰ درصدی درآمد ارزی
ناآرامی اجتماعی	ذخیره انعطاف‌پذیر
رکود عمیق	افزایش خودکار هزینه‌های ضدچرخه‌ای

ز: انضباط نهادی، مهم‌تر از رقم بودجه

تجربه جهانی از جمله توصیه صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد:

- قانون مالی یا ضمانت اجرایی / Fisical Rule
- منع مداخله سیاست‌مدار در تخصیص خرد
- گزارش‌دهی ماهانه شفاف به مردم
- افزایش اعتماد عمومی و به تبع آن کاهش انتظار تورمی.

ح: نسخه فشرده اجرایی

- کسری عملیاتی صفر
- پروژه جدید فقط با ppp
- حذف یارانه‌های قیمتی
- گزارش ماهانه شفاف
- سناریونویسی بدبینانه.

جمع‌بندی

۱. در شرایط فعلی کشور، بودجه ابزار سیاست گذاری نیست بلکه ابزار مهار بحران است
۲. کشوری که در بحران تورم-رکود به سر می‌برد، اگر بودجه را سیاسی تنظیم کند تورم را سیاسی‌تر می‌کند.
۳. اگر بودجه فنی تنظیم شود، حتی در تحریم هم می‌تواند ثبات نسبی را فراهم کند.

بطور خلاصه: چنانچه بودجه ۱۴۰۵ با همین منطق فعلی نهایی شود، نه فقط «بودجه مهار بحران نیست» بلکه بودجه مدیریت روزمره تورم است.

این به مفهوم روشن تداعی‌گر:

- عدم حل مشکل تورم است
- رکود را طولانی‌تر می‌کند
- نارضایتی اجتماعی را به تعویق می‌اندازد ولی آن را دفع نمی‌کند.

۲ ارزیابی بودجه ۱۴۰۵

بودجه ۱۴۰۵، اگر با همین منطق فعلی بسته شود، نه بودجه مهار است و نه بودجه رشد، بلکه بودجه «مدیریت روزمره تورم» است.

یعنی:

- تورم را حل نمی‌کند
- رکود را می‌کشد
- نارضایتی اجتماعی را به تعویق می‌اندازد، نه رفع.

الف: مقایسه مستقیم آنچه باید در بودجه‌ریزی کشور ملاک قرار گیرد و آنچه تحقق یافته به شرح جدول ذیل است:

محور	چارچوب درست بحران	بودجه ۱۴۰۵ (محتمل)	نتیجه
کسری عملیاتی	صفر یا نزدیک صفر کسری	پنهان بالا	فشار تورمی ادامه‌دار
هزینه جاری	تثبیت واقعی	رشد اسمی بالا	تورم مزمن
حقوق و دستمزد	مشروط به بهره‌وری	افزایش دخالت سیاسی	تشدید کسری
یارانه‌ها	هدفمند و نقدی	قیمتی و فراگیر	اتلاف منابع
پروژه عمرانی	محدود ppp	پخش‌شده و نیمه‌تمام	قفل سرمایه
در آمدها	مالیات بر دارایی غیر مولد	نفت / ارز / واگذاری	بی‌ثبات
شفافیت	گزارش ماهانه	گزارش دیرهنگام	تورم انتظار

ب: بودجه ۱۴۰۵ از نگاه سه‌لایه‌ای

لایه بقا (A)

وضع موجود

- سهم بالا از بودجه صرف هزینه‌های اجتناب ناپذیر می‌شود
- اما نگهداری زیر ساخت فدای پرداخت جاری گردیده است.

نتیجه: زیرساخت فرسوده + هزینه جاری فربه: بحران‌های آینده.

لایه تولید (B)

- آنچه باید باشد، پروژه‌های کم‌تعداد، زودبازده، صادرات‌محور
- آنچه هست، هزاران پروژه عمرانی با تخصیص ۲۰ تا ۳۰ درصد.

نتیجه: بودجه عمرانی عملاً «هزینه جاری با لباس سرمایه‌گذاری» است.

لایه اجتماعی (C)

مشکل اصلی:

- یارانه قیمتی حفظ می‌شود
- حمایت نقدی هدفمند توسعه نمی‌یابد.

نتیجه: فشار بر طبقه متوسط + اتلاف برای دهک‌های بالا.

ج: خطای راهبردی بودجه ۱۴۰۵

مهم‌ترین خطا این است که بودجه با فرض «وضعیت نرمال» بسته می‌شود، در حالی که اقتصاد ایران در وضعیت بحرانی است.

نشانه‌ها

- خوش‌بینی به تحقق درآمدها
- نبود سناریوی بدبینانه
- نبود صندوق ضربه‌گیر / shock Absorber

د: اگر این بودجه اجرا شود، چه اتفاقی می‌افتد؟

در کوتاه‌مدت (۱۴۰۵)

- **تورم:** بالا ولی کنترل نمایی شده
- **رشد:** نزدیک صفر یا منفی خفیف
- **کسری:** انتقال به سال بعد.

در میان‌مدت (۱۴۰۶-۱۴۰۷)

- جهش دوباره تورم
- فرسایش اعتماد عمومی
- فشار به نظام بانکی و صندوق‌ها.

ه: بودجه ۱۴۰۵ چه تغییری باید می‌کرد تا «قابل دفاع» شود؟

حداقل اصلاحات ضروری

- اعلام رسمی کسری عملیاتی صفر
- حذف یارانه قیمتی انرژی (تدریجی)
- تمرکز عمرانی بر حداکثر ۲۰۰ پروژه ملی
- مالیات واقعی بر زمین و مسکن غیر مولد
- گزارش فصلی به جامعه (نه فقط مجلس).

و: جمع‌بندی نهایی

برای کشوری مثل ایران، بودجه ۱۴۰۵، در شکل محتمل فعلی، بودجه اداره بحران نیست، بلکه بودجه تعویق بحران است.

باعث تأسف است که در سال آینده برابر لایحه بودجه تقدیمی دولت به مجلس شورای اسلامی معادل ۱۵۳۰ همت از بازار سرمایه و صندوق توسعه ملی استقراض خواهد شد.

ناترازی‌های بودجه

۱۲نکته درباره بودجه سال ۱۴۰۵



ابراهیم بهادرانی
مشاور رئیس اتاق تهران

لایحه بودجه سال آینده دارای محاسن و مشکلاتی است که در اینجا به برخی از آنها اشاره‌ای می‌شود.

الف. مشکلات در تنظیم لایحه بودجه

۱ امسال بخش خصوصی را در تنظیم بودجه برخلاف سال‌های گذشته شرکت ندادند. در این رابطه ریاست محترم اتاق ایران نامه‌ای ارسال نمودند که متاسفانه به آن هم توجهی نکردند.

این نکته لازم به ذکر است که چگونه می‌شود بالاترین تامین‌کنندگان بودجه کشور در تنظیم بودجه مشارکت نداشته باشند زیرا از ۳۴۰۰ همت درآمدهای دولت در بودجه سال آینده حدود ۸۸ درصد آن که معادل ۲۹۸۱ همت است، از طریق مالیات دریافتی تامین می‌شود که ۷۷ درصد آن که ۲۶۰۵ همت است مستقیماً از واحدهای اقتصادی اخذ می‌شود و از ۷۹۵ همت بقیه نیز سهم بالایی توسط واحدهای اقتصادی پرداخت می‌شود.

۲ در شرایطی که برابر اعلام مرکز آمار، تورم در ابتدای سال جاری ۳۲/۵ درصد بوده و در ۹ ماهه سال جاری با حدود ۱۰ درصد افزایش به ۴۲/۲ درصد رسیده است چگونه می‌توان تورم سال آینده را ۴۰ درصد در نظر گرفت و آن را برای محاسبات بودجه در سال آینده، قابل قبول دانست؟

۳ برابر اعلام شاخص مدیران خرید در ۲۱ ماه گذشته واحدهای اقتصادی و تولیدی در رکود تورمی به سر می‌برند، بنابراین برابر قانون اقتصاد، وقتی رکود تورمی در کشور به وجود می‌آید دولت بایستی با افزایش معافیت مالیاتی واحدهای اقتصادی را کمک نماید تا رکود تورمی از بین برود. لذا رشد ۵۰ درصد مالیات کل و ۴۶ درصد مالیات واحدهای تولیدی محل اشکال است.



۴ در بودجه کل کشور، علیرغم سیاست‌های کلی کشوردر سال‌های بعد از انقلاب مبنی بر رشد بخش خصوصی و کم شدن نقش دولت در اقتصاد، متاسفانه در سال آینده ۶۰ درصد بودجه متعلق به شرکت‌های دولتی است و ۴۰ درصد باقی‌مانده را بودجه عمومی دولت تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر بودجه شرکت‌های دولتی ۱/۵ برابر بودجه عمومی کل کشور است که نشان‌دهنده شرایط غیرقابل قبول و عکس اصل سپردن کار مردم به مردم در کشور است.

ضمن اینکه برابر بودجه مصوب سال ۱۴۰۴ بایستی مبلغ حدود ۲۳۰ همت از محل فروش شرکت‌های دولتی به دست می‌آمد که برابر پیش‌بینی مرکز پژوهش‌های مجلس عملکرد این ردیف ۱۵ همت خواهد بود. به همین خاطر در بودجه سال ۱۴۰۵، فقط ۱۳ همت برای این امر در نظر گرفته‌اند و بقیه منابع خصوصی‌سازی‌ها را در بودجه درآمدهای اختصاصی دستگاه‌های دولتی منظور نموده‌اند که از آن محل طرح‌های عمرانی خود دستگاه مربوطه را تأمین مالی نماید. به نظر می‌رسد تا دلایل اصلی عدم تحقق چندین ساله اخیر بصورت دقیق بررسی نشود و راهکارهای اساسی برای تحقق خصوصی‌سازی در نظر گرفته نشود، بعید است که این امر تحقق یابد.

۵ برابر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، عملکرد بودجه سال جاری حدود ۸۲ درصد محقق خواهد شد. منابع بودجه سال ۱۴۰۵ نسبت به عملکرد سال جاری با ۲۹ درصد رشد در نظر گرفته شده‌است. با توجه به وجود شرایط رکود تورمی در اقتصاد کشور، چگونگی تحقق منابع بودجه سال آتی مورد تردید است.

۶ راهکارهای مشکل ناترازی‌های بانکی که باعث رشد بی‌رویه تورم و ناترازی‌های انرژی در تابستان به‌علت عدم تکافوی برق و در زمستان به‌علت عدم تکافوی گاز باعث تعطیلی کارخانجات و غیرقابل توجیه بودن فعالیت واحدهای تولیدی می‌شود، در بودجه کشور مشخص نشده که دولت چگونه می‌خواهد نسبت به رفع ناترازی‌های مذکور اقدام کند. این مطلب باعث نگرانی کارفرمایان و کارگران کارخانجات شده‌است درحالی‌که انتظار می‌رفت که دولت نسبت به رفع مشکل فوق اقدام عاجلی به عمل آورد

۷ استقراض ۵۹۰ همت از صندوق توسعه ملی، که متاسفانه استقراض برخلاف قانون صندوق به‌صورت روال هرساله درآمده، درحالی‌که برابر قانون مذکور

بایستی سهم صندوق صرف سرمایه‌گذاری بخش خصوصی بشود نیز باعث کاهش سرمایه‌گذاری شده که نتیجه آن منفی شدن سرمایه‌گذاری در طول سال‌های پس از سال ۱۳۹۰ در کشور شده است.

۸ استقراض دولت از سیستم بانکی و انتشار اوراق برای تأمین مالی دولت که قرار است در سال آینده معادل ۹۴۰ همت باشد عرصه را برای تأمین مالی واحدهای اقتصادی تنگ‌تر نموده، به ترتیبی که برابر اعلام مدیران واحدهای تولیدی کمبود منابع مالی یکی از دلایل مهم تعطیلی واحدهای تولیدی در سال جاری بوده‌است که ادامه این وضعیت در سال آتی کار را مشکل‌تر خواهد نمود.

۹ باعث تأسف است که در سال آینده برابر لایحه بودجه تقدیمی دولت به مجلس شورای اسلامی معادل ۱۵۳۰ همت از بازار سرمایه و صندوق توسعه ملی استقراض خواهد شد که حدود ۳۰ درصد منابع را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است خالص بدهی دولت از محل اوراق معادل ۴۹۴ همت افزایش خواهد داشت.

استحضار دارید که اصولاً دلیل استفاده دولت از استقراض برای طرح‌های عمرانی این است که منافع ناشی از سریع‌تر به نتیجه رسیدن طرح‌ها بایستی بیشتر از سود پرداختی دولت برای اوراق باشد؛ درحالی‌که متاسفانه در کشور ما استقراض برای تأمین هزینه‌های جاری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱۰ افزایش قیمت ارز مبنای محاسبه تعرفه گمرکی از ۲۸۵۰۰ تومان به حدود ۸۵ هزار تومان نیز باعث افزایش هزینه مواد اولیه برای کارخانجات که از کمبود نقدینگی در رنج هستند خواهد بود.

۱۱ حذف بخشی از کالاهای اساسی به غیر از گندم، دارو و تجهیزات پزشکی از تخصیص ارز ۲۸۵۰۰تومانی و همچنین حذف بسیاری از واردات از ارز تخصیصی بازار دوم و تخصیص ارز به نرخ بازار اول، نیازمند سرمایه در گردش زیادی است که عدم تخصیص مالی کافی بخش تولید، مشکلات شدیدی ر در بازار بوجود خواهد آورد که بایستی برای این امر چاره‌اندیشی عاجلی به عمل آید.

۱۲ علیرغم پیش‌بینی حدود ۵۰ درصد تورم در سال آینده، رقم پیش‌بینی‌شده برای طرح‌های عمرانی معادل ۶۰۰ همت و برابر سال ۱۴۰۴ است که در حقیقت رقم واقعی با محاسبه اثر تورم نصف شده است. اگرچه بخشی نیز بصورت جمعی خرجی در لایحه دیده شده است ولی با توجه به ناترازی‌های موجود در کشور و فرسودگی زیربناهای کشور، عدم تکافوی بودجه برای اجرای طرح‌های زیربنایی کشور، مشکلات بسیاری برای کشور بوجود خواهد آورد.

ب. محاسن لایحه تقدیمی

۱- حذف و ادغام ۱۲۶ ردیف بودجه، که به نظر می‌رسد این اقدام بایستی توسعه یابد.

۲- رشد محدود بودجه، به نحوی که هزینه‌های بودجه بدون در نظر گرفتن رشد ۱۷۰ همت کالابرگ معادل حدود ۲درصد رشد و با محاسبه کالابرگ مذکور حدود ۵درصد رشد به حساب آورد که نشان‌دهنده وضعیت انقباضی بودجه است که با توجه به شرایط درآمدها می‌توان آن را اقدام مثبتی به حساب آورد.

۳- افزایش درآمدهای دولت تا حدود ۸۵ درصد هزینه‌های جاری و تأمین ۶۵ درصد بودجه عمومی از محل درآمدهای پایدار در سال آینده نیز از محسنات لایحه بودجه سال آینده است.

۴- علیرغم شرایط سخت مالی در نظر گرفتن ۷۰ همت برای تأدیه بدهی سازمان تأمین اجتماعی، ۴۴۶ همت برای بازپرداخت اصل اوراق، ۳۰ همت بابت تسویه مطالبات از وزارت نیرو و ۵۶ همت برای پرداخت سایر بدهی‌ها، اگرچه کافی نیست ولی اقدام مثبتی به حساب می‌آید.

۵- افزایش معافیت مالیاتی از ۲۴ میلیون تومان به ۴۰ میلیون تومان برای حقوق‌بگیران نیز اقدام مثبتی به حساب می‌آید.

۶- کاهش درآمد نفتی مورد استفاده در لایحه بودجه، به میزان ۵۶ درصد نسبت به سال قبل، با توجه به شرایط کشور، از محسنات لایحه تقدیمی است، اگرچه در جدول جداگانه‌ای جمع منابع ارزی حاصل از صادرات نفت معادل ۳۴۷۰۹ میلیون دلار برمبنای صادرات ۱۷۷۲ هزار بشکه در روز و به نرخ ۵۴ دلار هر بشکه محاسبه شده و نظیر جمعی خرجی این درآمد، به دستگاه‌ها تخصیص داده شده است.

۷- در مورد فروش نفت و اموال منقول و غیرمنقول و خصوصی‌سازی نیز دولت به‌صورت ضمنی اعلام کرده است که امکان فروش نفت و فروش شرکت‌های دولتی به‌اندازه سال‌های قبل برای تامین بودجه دولت نیست، بنابراین برای فروش نفت به‌اندازه نیاز باید در سیاست خارجی تمهیدات لازم اندیشیده شود و برای به نتیجه رسیدن خصوصی‌سازی باید سیاست‌هایی نظیر دخالت‌های سازمان‌های بازرسی و سایر سازمان‌های مداخله‌کننده در این امر بایستی شود. به‌طورکلی دولت بایستی با بررسی دلایل عدم تحقق درآمدهای مذکور راهکار مناسب را برای این دو بخش اتخاذ نماید.

حذف بخشی از کالاهای اساسی به غیر از گندم، دارو و تجهیزات پزشکی از تخصیص ارز ۲۸۵۰۰ تومانی و همچنین حذف بسیاری از واردات از ارز تخصیصی بازار دوم و تخصیص ارز به نرخ بازار اول، نیازمند سرمایه در گردش زیادی است که عدم تخصیص مالی کافی بخش تولید، مشکلات شدیدی را در بازار بوجود خواهد آورد



قرار بود بودجه سال ۱۴۰۵ نقطه آغاز بودجه‌ریزی عملیاتی و برنامه‌محور باشد؛ مدلی که در آن دستگاه‌های فاقد برنامه و ماموریت موثر، به‌طور طبیعی حذف یا ادغام می‌شدند. این تحول رخ نمی‌دهد و دولت ترجیح می‌دهد هزینه تعارض و تنش را نپردازد. در حوزه عمرانی نیز تصویر چندان امیدوارکننده نیست.

بودجه ۱۴۰۵؛ هزینه‌ای برای بقا

چرا از بودجه عملیاتی-توسعه‌ای دور شدیم؟



وحید شقاقی‌شهری
اقتصاددان

۱ لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ دولت مسعود پزشکیان بیش از آنکه نقشه راهی برای توسعه، نوسازی زیرســاخت‌ها و بهبود معیشت باشد، سندی برای مدیریت بقا در شرایط بحران است. با بررسی اجزای این لایحه می‌توان گفت دولت در این بودجه تلاش می‌کند یکی از موتورهای اصلی تورم، یعنی کسری بودجه را مهار کند، اما در مقابل، از ورود به اصلاحــات ســاختاری عمیــق و پرهزینه سیاســی عقب‌نشینی می‌کند. تورم در اقتصاد ایران حاصل یک عامل واحد نیست. کسری بودجه دولت، ناترازی ارزی، بحران انرژی، فرسودگی زیرساخت‌ها و اختلالات نهادی، همزمان در حال تولید فشار تورمی هستند. در چنین شرایطی، دولت تصمیم می‌گیرد تنها یکی از این موتورها را هدف بگیرد؛ کسری بودجه. پیام اصلی لایحه روشن است؛ کاهش ریسک، حداقل‌سازی کسری و پرهیز از شوک‌های مالی. این رویکرد اگرچه از منظر ثبات کوتاه‌مدت قابل فهم است، اما چشم‌انداز توسعه را تیره‌تر می‌کند.

۲ در ســال‌های اخیر مردم و نخبگان جامعه بر این نکته تأکید داشتند که دولت باید اصلاحات اقتصادی را از خود آغاز کند، نه اینکه هزینه اصلاحات اقتصادی را بر مردم تحمیل کند. از این منظر یکی از مهم‌ترین اصلاحاتی که دولت باید از آن شروع می‌کرد، اصلاح نظام بودجه بود. اصلاح نظام بودجه دو بخش دارد؛ اول اینکه بودجه باید حداقل کسری را داشته باشد، زیرا اگر کسری بودجه کنترل شــود، یکی از موتورهای اصلی تورم مهار خواهد شد. تورم موتورهای متعددی دارد که کسری بودجه یکی از مهم‌ترین آنها است. از این منظر، لایحه دولت هم واقع‌بینانه است و هم با حداقل کسری بودجه تنظیم شده است. از طرفی همان‌طور که برخی از کارشناسان تأکید کردند، ممکن اســت در جریان تدوین یا اجرای بودجه تغییراتی رخ دهد. به این معنی که برخی دستگاه‌ها که مأموریت‌های موازی دارند یا دستگاه‌هایی که مأموریت‌های اولویت‌دار ندارند، درون دولت با جابه‌جایی و اصلاح ساختار مواجه شوند. اگر این موضوع را ضعف در نظر نگیریم، در مجموع پیام لایحه بودجه ۱۴۰۵ را می‌توان کنترل هزینه‌ها با هدف مهار تورم عنوان کرد.

۳ آنچه مشخص است اینکه بودجه ۱۴۰۵ واقع‌بینانه تدوین شده است، به این معنی که ســهم درآمدهای نفتی در آن به‌شدت کاهش یافته و به زیر ۵ درصد رسیده است. در مقابل، سهم درآمدهای مالیاتی با رشد ۶۲ درصدی افزایش معناداری پیدا کرده است. جهت‌گیری دولت این بود که منابع بودجه را از طریق مالیات تأمین کند که این امر یکی از نقاط مثبت به شمار می‌رود. البته باید توجه داشت که مالیات شمشیر دولبه است. زیرا در شرایط رکودی، حرکت به سمت افزایش درآمدهای مالیاتی کار دشواری برای وزارت اقتصاد و سازمان امور مالیاتی خواهد بود.

۴ اکنون برخــی درباره میــزان افزایش حقوق کارکنــان و حقوق‌بگیران نارضایتی‌هایی ابراز می‌کنند، اما سؤال اصلی این است که دولت باید منابع مورد نیاز این امر را از کجا تأمین می‌کرد؟ در ۴۰ تا ۵۰ سال گذشته، نفت با سهم ۴۰ تا ۷۰درصدی در بودجه همواره درآمدهای سرشاری برای دولت ایجاد می‌کرد. به همین دلیل دولت‌ها نیز دغدغه چندانی برای افزایش پرداخت‌ها نداشتند. اما پیش‌بینی می‌شود قیمت جهانی نفت برای سال آینده کمتر از ۵۵ دلار باشد. در کنار آن پیش‌بینی‌ها نشــان می‌دهد فروش نفت ایران نیز با مشکلاتی مواجه خواهد بود. همچنین باید این واقعیت را درنظر گرفت که کشور از دوران درآمدهای بالای نفتی عبور کرده و به همین دلیل دولت ناچار شد به انتخابی سخت دست بزند، یعنی به سراغ درآمدهای مالیاتی برود و باقی منابع مورد نیاز را نیز از طریق اوراق مالی و اوراق بدهی تأمین کند.

۵ در شرایط سخت اقتصادی راه‌حل دیگری برای دولت وجود نداشت. هدف اصلی این سیاســت کاهش کســری بودجه اســت تا یکی از مهم‌ترین موتورهای تورم خاموش شود؛ آن هم در شرایطی که اقتصاد با فشارهای جدی مواجه است و تورم روندی صعودی دارد. اگر مسیرهای تورمی گذشته ادامه پیدا می‌کرد، شرایط دشوارتر می‌شــد، اما دولت تلاش کرده است یکی از موتورهای تورم را خاموش کند. امیدوارم دولت در ادامه این مسیر اصلاحی به سراغ سایر موتورهای تورم و ریشه‌های آن نیز برود. اگر دولت فقط به این مسأله بسنده کند، احتمال آن وجود دارد که حقوق‌بگیران متضرر شوند. اما اگر دولت با آغاز دیگر اصلاحات تکمیلی سایر ابعاد مؤثر تورم را نیز کنترل کند، می‌توان از بروز تورم‌های شدید و نگران‌کننده در سال‌های آینده جلوگیری کرد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **دولت بودجه‌ای واقع‌بینانه، اما محافظه‌کارانه تدوین می‌کند. این لایحه برای خاموش کردن یک موتور تورمی طراحی می‌شود. تا زمانی که اصلاحات ساختاری، بودجه‌ریزی برنامه‌محور و شجاعت سیاسی برای حذف هزینه‌های ناکارآمد در دستور کار قرار نگیرد، بودجه‌های سالانه صرفاً سند بقا خواهد بود نه تسهیل‌گر مسیر توسعه.**
- **بودجه ۱۴۰۵ بودجه پیشرفت نیست و صرفاً بودجه پرداخت حقوق و گذران حداقلی است. با چنین بودجه‌ای نه بهره‌وری افزایش پیدا می‌کند، نه اصلاح نهادی رخ می‌دهد و نه برنامه هفتم توسعه به طور واقعی در آن عملیاتی می‌شود، ضمن آنکه بودجه متکی به مالیات کار وزارت اقتصاد و سازمان امور مالیاتی را سخت‌تر می‌کند، چراکه باید با یک رشد ۶۲درصدی بتواند مالیات را تامین کند و دولت هم ریسک درآمدهای نفتی را به حداقل رسانده است.**
- **ذینفعانی درون دولت هستند که حاضر نیستند منافعشان به خطر بیفتد و با هر پگونه اصلاح در حوزه ارز و بودجه مخالف هستند. بانک مرکزی باید بتواند سیاست‌های پولی و ارزی را با سیاست‌های بخش واقعی اقتصاد و سیاست‌های تجاری هماهنگ کند. ذینفع‌های بزرگی پشت صحنه هستند که اجازه اصلاح ساختار اقتصادی را به دلیل رانت‌های بزرگ خود نمی‌دهند و اینجا است که اقتدار بانک مرکزی می‌تواند کمک کننده باشد.**

۶ اصلاح حکمرانی اقتصادی یک ضرورت اســت؛ بانک مرکزی نباید به قربانی سیاســت‌های غلط و تصمیمات ناهماهنگ تبدیل شود، بلکه باید با پشتوانه رئیس‌جمهــور و ایجاد هماهنگی میان وزارتخانه‌های اقتصادی، نقش فرمانده اقتصادی را ایفا کند؛ در غیر این صورت، ریشه بحران‌ها در بخش واقعی اقتصاد همچنان باقی خواهد ماند. اقتصاد ایران به اقتدار نیاز دارد؛ باندهای رانتی قدرتمندی در اقتصاد شکل گرفته‌اند که اجازه نمی‌دهند اصلاحات واقعی انجام شود و قطعاً هر کسی و حتی رئیس بانک مرکزی مسیر دشواری در پیش دارد.

۷ ســاختار منابع بودجه نشــان می‌دهد که اتکای دولت به مالیات به شــکل بی‌سابقه‌ای افزایش پیدا می‌کند. حدود ۲۹۰۰ همت درآمد مالیاتی پیش‌بینی می‌شود، درحالی که سهم درآمدهای نفتی و سرمایه‌ای به حدود ۲۵۷ همت محدود می‌ماند. در کنار آن، واگذاری‌های مالی و انتشار اوراق بدهی با رقمی در حدود ۱۵۰۰ همت درنظر گرفته می‌شــود. این ترکیب نشــان می‌دهد دولت آگاهانه ریســک نفــت را کنار می‌گذارد و به ســمت منابعی می‌رود که فشــار مستقیم‌تری بر اقتصاد داخلی دارد. مالیات در شرایط رکودی، تیغی دولبه است و می‌تواند به گسترش شرایط رکودی منجر شود. اگر نظام مالیاتی هوشمند عمل نکند، افزایش فشار مالیاتی به جای ثروت‌های غیرمولد، به بخش تولید و اصناف منتقل می‌شود. نتیجه چنین رویکردی، تشدید رکود، کاهش سرمایه‌گذاری و قفل‌شدگی بیشتر اقتصاد است.

۸ ریشه مشکلات اقتصادی در ایران کوتاه مدت نیست و همه ناراضی هستند. این شرایط به سیاست‌های غلط اقتصادی در ســه دهه اخیر بازمی‌گردد؛ اقتصاد دستوری، محیط غیررقابتی و انحصاری، سلطه شبه‌دولتی‌ها، محیط کسب‌وکار پیچیده و نامناسب و ســاختارهای معیوب حکمرانی اقتصادی در کشور دست به دســت هم دادند تا در کنار تحریم‌ها، کشور با مجموعه‌ای از بحران‌های بزرگ در هم تنیده و به هم رسیده رو به رو شود. ما سال‌ها با درآمدهای نفتی این بیماری‌ها را پنهان می‌کردیم. در ۱۴ سال اخیر چون تحریم‌ها اعمال شد این بیماری‌ها اثرات خود را نمایان کرد. از سال ۱۳۹۰ با تشدید تحریم‌ها، به‌تدریج منابع ارزی تحلیل رفت و آثار این بحران‌ها شدیدتر شد. امروز کشور همزمان با بحران آب، فرونشست زمین، بحران بانکی، بحران انرژی، فرسودگی زیرساخت‌ها و بحران صندوق‌های بازنشستگی مواجه است. هرکدام از این‌ها به تنهایی می‌تواند یک کشور را فلج کند و ما همه این بحران‌های بزرگ را با هم داریم. از طرفی ذینفعانی درون دولت هستند که حاضر نیستند منافعشان به خطر بیفتد و با هر گونه اصلاح در حوزه ارز و بودجه مخالف هستند. بانک مرکزی باید بتواند سیاست‌های پولی و ارزی را با سیاست‌های بخش واقعی اقتصاد و سیاست‌های تجاری هماهنگ کند. ذینفع‌های بزرگی پشت صحنه هستند که اجازه اصلاح ساختار اقتصادی را به دلیل رانت‌های بزرگ خود نمی‌دهند و اینجا است که اقتدار بانک مرکزی می‌تواند کمک‌کننده باشد.

۹ مســئله اقتصاد ایران فقط سیاست پولی نیست. گره اصلی در ابتدای زنجیره است؛ در سیاست‌های غلط بخش واقعی اقتصاد و سیاست‌های تجاری. اگر این اصلاحات ساختاری انجام نشود، کشور در سال‌های آینده با بحران‌های شدیدتر و منابع ارزی محدودتر مواجه خواهد شــد و بانک مرکزی تنها نهادی خواهد بود که فحش می‌خورد، در حالی که ریشه مشکل جای دیگری است. دولت می‌توانست از مسیر اصلاحات درون‌دستگاهی، بخشی از این فشار را کاهش دهد. ادغام دستگاه‌های موازی، حذف نهادهای کم‌اثر و بازتعریف ماموریت‌ها، سال‌هاست به عنوان یکی از راه‌حل‌های اصلی کاهش هزینه‌های ناکارآمد مطرح می‌شــود، اما لایحه بودجه نشــان می‌دهد که دولت وارد این میدان پرهزینه سیاسی نمی‌شود.

۱۰ اگر دولت بتواند از مســیر حذف فرارهای مالیاتی، ساماندهی معافیت‌ها و تعریف پایه‌های جدید مانند مالیات بر ثروت و عایدی سرمایه حرکت کند، افزایش درآمد مالیاتی می‌تواند به اصلاح ساختار اقتصاد منجر شود. مساله اصلی، نه عدد مالیات، بلکه مسیر تحقق آن است. افزایش دو درصدی مالیات بر ارزش افزوده از ۱۰ به ۱۲درصد، یکی از ملموس‌ترین نشانه‌های این فشار است. مالیات بر ارزش افزوده، مالیات بر مصرف است و مستقیماً از جیب مردم پرداخت می‌شــود. این افزایش در شرایطی اعمال می‌شود که تورم بالا، قدرت خرید خانوارها را به شدت کاهش داده است. به بیان دیگر، بخشی از بار مهار کسری بودجه، مستقیماً به سفره مردم منتقل می‌شود. در سمت هزینه‌ها، رشد ۲۰درصدی حقوق و دستمزد کارکنان دولت درنظر گرفته می‌شود، اما این عدد فاصله معناداری با تورم دارد. برآوردها نشان می‌دهد تورم میانگین سال جاری به حدود ۴۴ تا ۴۵درصد می‌رسد و تورم نقطه به نقطه اسفند در بازه ۵۵ تا ۶۰درصد قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، شکاف میان دستمزد و تورم عمیق‌تر می‌شود و فشار معیشتی بر حقوق‌بگیران افزایش پیدا می‌کند. این شکاف، نه یک متغیر آماری، بلکه یک بحران اجتماعی بالقوه است. دولت می‌توانست از مسیر اصلاحات درون‌دستگاهی، بخشی از این فشار را کاهش دهد. ادغام دســتگاه‌های موازی، حذف نهادهای کم‌اثر و بازتعریف ماموریت‌ها، سال‌هاست به عنوان یکی از راه‌حل‌های اصلی کاهش هزینه‌های ناکارآمد مطرح می‌شــود، اما لایحه بودجه نشان می‌دهد که دولت وارد این میدان پرهزینه سیاسی نمی‌شود. ردیف‌های بودجه‌ای مانند سال‌های گذشته برای اغلب نهادها باقی می‌ماند؛ حتی نهادهایی با ماموریت‌های موازی، تکراری و کم‌اثر. این عقب‌نشینی، به ویژه در حوزه نهادهای فرهنگی و نظارتی، کاملاً مشهود است. رشدهای بعضاً عجیب در بودجه برخی سازمان‌ها، بدون ارزیابی اثربخشی، نشانه‌ای از فاصله گرفتن دولت از بودجه‌ریزی برنامه‌محور است.

اگر دولت بتواند از مسیر حذف فرارهای مالیاتی، ساماندهی معافیت‌ها و تعریف پایه‌های جدید مانند مالیات بر ثروت و عایدی سرمایه حرکت کند، افزایش درآمد مالیاتی می‌تواند به اصلاح ساختار اقتصاد منجر شود

۱۱ قرار بود بودجه سال ۱۴۰۵ نقطه آغاز بودجه‌ریزی عملیاتی و برنامه‌محور باشد؛ مدلی که در آن دستگاه‌های فاقد برنامه و ماموریت موثر، به‌طور طبیعی حذف یا ادغام می‌شدند. این تحول رخ نمی‌دهد و دولت ترجیح می‌دهد هزینه تعارض و تنش را نپردازد. در حوزه عمرانی نیز تصویر چندان امیدوارکننده نیست. اگرچه بودجه عمرانی به صورت اسمی افزایش پیدا می‌کند، اما با تعدیل براساس نرخ ارز، کاهش واقعی آن آشکار می‌شود. ســهم پروژه‌های عمرانی حدود ۱۵درصد درنظر گرفته می‌شود، اما تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد که همین رقم نیز به‌طور کامل تخصیص پیدا نمی‌کند. نتیجه، تداوم فرسودگی زیرساخت‌ها، استهلاک سرمایه‌های ملی و کاهش توان رشد اقتصادی است. از دل چنین بودجه‌ای، توسعه زیرساختی بیرون نمی‌آید.

۱۲ بودجه ۱۴۰۵ بودجه پیشرفت نیســت و صرفا بودجه پرداخت حقوق و گذران حداقلی است. با چنین بودجه‌ای نه بهره‌وری افزایش پیدا می‌کند، نه اصلاح نهادی رخ می‌دهد و نه برنامه هفتم توسعه به طور واقعی در آن عملیاتی می‌شود. ضمن آنکه بودجه متکی به مالیات کار وزارت اقتصاد و سازمان امور مالیاتی را سخت‌تر می‌کند، چراکه باید با یک رشد ۶۲درصدی بتواند مالیات را تامین کند و دولت هم ریسک درآمدهای نفتی را به حداقل رسانده است. دولت وعده می‌دهد که بخشی از فشار معیشتی را از طریق اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و بازتوزیع منابع جبران کند، اما این سیاست‌ها در متن بودجه بازتاب روشنی ندارد و به آینده موکول می‌شود. در حوزه واردات خودرو، کاهش حقوق گمرکی و تعدیل نرخ ارز محاسباتی، نشانه‌ای از تمایل دولت به تسهیل واردات و جبران بخشی از درآمدها از این مسیر است. این رویکرد می‌تواند بخشی از نیاز مصرفی داخل را پوشش دهد و درآمد گمرکی ایجاد کند، اما درنهایت، افزایش نرخ ارز و هم‌ترازی آن با بازار آزاد، فشار تورمی خود را حفظ می‌کند. دولت بودجه‌ای واقع‌بینانه، اما محافظه‌کارانه تدوین می‌کند. این لایحه برای خاموش کردن یک موتور تورمی طراحی می‌شود. تا زمانی که اصلاحات ساختاری، بودجه‌ریزی برنامه‌محور و شجاعت سیاسی برای حذف هزینه‌های ناکارآمد در دستور کار قرار نگیرد، بودجه‌های سالانه صرفاً سند بقا خواهد بود نه تسهیل‌گر مسیر توسعه.

به موازات پارادیم مبتنی بر تضاد حاکم بر سیاست خارجی، پارادیم حاکم بر سیاست‌های اقتصادی داخلی نیز پارادیم نابودگر «سرکوب قیمت‌ها» ست.

تراز منفی‌تر از منفی

تا نگاهمان تغییر نکند!



حسین حقگو

تحلیل گر اقتصادی

در این روزهای بسیار ناگوار و دردناک از مقولات اقتصادی نوشتن، کاری اســت سخت و توانفرسا و شاید بی‌معنا و عبث. چرا که اقتصاد در معنای اصیل خود «تدبیر و اداره منزل» است و وقتی غم و رنج بر جسم و جان ساکنان منزل غالب اســت، ابتدا باید به التیام آن زخم‌ها پرداخت و بعد به ســراغ آن کارهای دیگر رفت. امید که در فاصله این نوشتن تا انتشار آن، قدری زخم‌های ناسور امروز هموطنانمان بهبود یافته و مصیبت‌های فراوان‌تر عارضمان نشده باشد و این نوشته نیز مخاطبی بیابد.

۱

شاید مناسب باشد سخن را با این عبارت نغز جان لاک فیلسوف بزرگ انگلیسی چهار قرن قبل درباره وظیفه «دولت» آغاز کنم که سرمنشــا بسیاری از بحران‌ها و ناملایمات امروز جامعه ایران است. وی معتقد است: «دولت اجتماعی از انسان‌هاست که فقط برای تامین، حفظ و پیشبرد منافع مدنی تشکیل شده است. منافع مدنی زندگی، آزادی، تندرستی و آسایش تن و تملک اشیا خارجی همچون پول، زمین، مسکن، اثاثیه و لوازم زندگی و امثال آن است... و مراقبت از ارواح انسان‌ها به هیچ حاکم مدنی واگذار نشده است»[۱].

متاســفانه کارویژه‌های اصلی دولت که در فوق نیز بدان اشاره شد در کشورمان، امری حاشیه‌ای پنداشته شده و نظام حکمرانی، تحقق اهداف دیگری را وظیفه عمده خود می‌داند. چنانکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی «اقتصاد وســیله است نه هدف» چرا که به باور تدوین‌کنندگان مقدمه قانون اساسی «در دیگر نظام‌های اقتصادی که اقتصاد خود هدف اســت... در مراحل رشد، اقتصاد عامل تخریب و فساد و تباهی می‌شود و اسباب تمرکز و تکاثر و سودجویی است.» (مقدمه قانون اساسی)

بر همین اساس است که هم و غم نظام حکمرانی اهداف و آرمان‌های ایدئولوژیک و ارتقا روح و روان آدمیان و افق کارآمدی آن تامین معیشت ارزان و نیازهای اولیه معیشــتی همچون گوشــت و مــرغ و تخم مرغ برای شهروندان بوده اســت و واژه «سفره» بیشترین کاربرد را در گفتار حکومتی‌ها دارد (دکتر مسعود نیلی). جهت‌گیری غلطی که اقتصاد را هر روز ضعیف‌تر و وامانده‌تر و جامعه را مستاصل‌تر می‌کند و نه فقط آنکه سفره مردم رنگین‌تر نمی‌شود (سفره ذینفعان خاص البته از محل بهره‌مندی از انواع امتیازها و رانت‌ها و... هر روز پررونق‌تر)، بلکه به واسطه کاهش شدید منابع طبیعی و مالی و افت سرمایه اجتماعی و حیف و میل همین اندک منابع موجود به واسطه سیاست‌های غلط، سفره‌ها خالی‌تر و کار اصلاح امور بیش از پیش دشوارتر می‌شود.

در همین چارچوب است که اقتصاد ایران سال‌هاست که بر سر دوراهی بزرگی قــرار دارد. دوراهه‌ای که «نظام ارزی» و «تجارت خارجی» و «صادرات» از مولفه‌های آن است. دوراهه‌ای که آیا قرار است اقتصاد کشورمان، اقتصادی معیشتی و مبتنی بر خام‌فروشی باشد یا اقتصادی پویا و صادرات‌محور و مشارکت‌کننده در خلق ارزش؟!

مســیری که اقتصاد ایران طی دهه‌ها پیموده، متاسفانه راه اول یعنی اقتصادی معیشتی و رفاه مبتنی بر «اضمحلال منابع» بوده است (دکتر مسعود نیلی). در این پارادیم اقتصاد سیاسی مصرف منابع هیچ ربطی با ورودی منابع ندارد و می‌توان فارغ از اصل پایه‌ای و محوری اقتصاد یعنی «محدودیت منابع» و با قیمت‌های دستوری، منابع طبیعی و مالی را مصرف کرد و به تعبیر بهتر به هدر داد. کمبود گاز در زمستان و کمبود برق در تابستان و کمبود آب در تمام فصول از جلوه‌های آشکار پارادیم اضمحلال منابع است. جلوه‌های پنهان‌تر این عارضه را می‌توان در کسری بودجه و ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی و تامین اجتماعی و ناترازی منابع بانک‌ها و... مشاهده کرد. این فرآیند نه فقط با اجرای شش برنامه توسعه و بودجه‌های سالیانه تغییر نکرده بلکه در گذر زمان و با اجرای سیاست‌های غلط مبتنی بر هرچه دولتی‌تر، نفتی‌تر و بسته‌تر شدن اقتصاد، این جراحت عمیق‌تر و درمان‌ناپذیرتر نیز شده و کار به فروش دارایی‌های دولت البته با عنوان آبرومندانه «مولدسازی دارایی‌ها» رسیده است. همانند آن خانواده اشراف‌زاده روس در نمایشنامه «باغ آلبالو»ی چخوف که املاک خود را به علت قرض و ورشکســتگی در گرو بانک می‌گذارد و باغ حراج می‌شود و دهقان‌زاده تازه به دوران رسیده‌ای آن را تصاحب و شروع به قطع درختان آن می‌کند. چرا که صاحبان اشراف‌زاده بجای کارکردن و رسیدن به باغ و... شیره آن را مکیده و تنها ناظر خرابی و ویرانی آن بوده و در خاطرات خوش گذشته بسر برده‌اند «...بله، ما دست کم دویست سال از زمانه عقب هستیم. تا به حال به هیچ چیز دست پیدا نکرده‌ایم، هیچ طرز تلقی‌ای از گذشته نداریم، ما فقط فلسفه می‌بافیم، از خستگی می‌نالیم و...»[۲]

۲

تراز تجاری کشورمان در هفت ماه سال جاری منفی ۲,۲ میلیارد دلار بوده است. چنانکه در این مدت حدود ۳۲ میلیارد دلار صــادرات و ۳۴ میلیارد دلار واردات صورت گرفته است[۳]. این کسری تجاری و اصولاً رقم نازل این تجارت که در انتهای ســال، بعید است چندان توفیری با رقم ۱۳۰ میلیارد دلاری سال گذشته داشته باشد که دچار کسری حدود ۱۳ میلیارد دلاری در نســبت صادرات به واردات بود، تراز تجاری اســت عمدتاً مبتنی بر صادرات گاز طبیعی و محصولات پتروشیمی و معدنی و... این وضعیت تاسف‌بار را می‌توان ناشی از غلبه پارادایم‌های «خودکفایی» و «جایگزینی واردات» بر ذهن سیاســتگذاران کشور دانست و اینکه پارادایم‌های «توسعه صادرات» و «مشارکت در زنجیره ارزش» کمتر علاقه‌ای را در حکمرانان اقتصادی برمی‌انگیزد. این چارچوب تفکری و سیاستی، اقتصادی کوچک و معیشتی را ایجاد کرده که عمده تولیدات آن در داخل مصرف می‌شود (سهم حدود ۹۰ درصدی بازار داخلی از کل تولیدات صنایع کشور) و محصولات مازاد بر نیاز و مواد خام معدنی و محصولات منبع پایه، عمده صادرات کشور را تشکیل می‌دهند[۴]. لذا تا وقتی الگوی توسعه اقتصادی کشور مشخص نباشد و جهان را عرصه جنگ و تضاد بدانیم و ندانیم با دنیا چگونه کار کنیم و آیا قرار است بازیگری فعال یا منتقد نظام جهانی باشیم چیزی عایدمان نمی‌شود. پس از این تغییر گفتمانی، تحول در مولفه‌های اقتصادی ضروری است که از مهم‌ترین آنها موضوع «نظام ارزی» کشور است.

تراز تجاری کشورمان در هفت ماه سال جاری منفی ۲,۲ میلیارد دلار بوده است. چنانکه در این مدت حدود ۳۲ میلیارد دلار صادرات و ۳۴ میلیارد دلار واردات صورت گرفته است

۳

دکتر مسعود نیلی در یکی از آخرین گفت‌وگوهای رسانه‌ای خـــود پس از حذف ارز ترجیحی، ضمن تعریف سیاســـت «یکسان‌سازی نرخ ارز» به «سیاستی که به وجود یک نرخ پایـــدار در بازار منجر شـــود و دولت و بانک مرکزی ایـــن نرخ را با مداخله سیستماتیک ایجاد نکرده باشند» بر این نکته اصلی و اساسی برای ایجاد یک بازار باثبات ارزی یعنی کاهش تنش در سیاســـت خارجی تاکید می‌کند: «ترجمه اقتصادی تنش در روابط خارجی تلاطم در بازار ارز است؛ این دو از هم جدایی پذیر نیستند. سیاستمداران نمی‌توانند بگویند در عین تنش در روابـــط خارجی، تلاطـــم بازار ارز را آرام می‌کنیم و مهم‌تر از آن سیاســـت یکسان‌سازی را هم پیاده می‌کنیم. نه فقط ریسک‌های سیاسی خارجی که حتی ریسک‌های داخلی هم وقتی در جامعه شکل بگیرد، روی ارز اثرگذار است. اگر به هر دلیل نمی‌توانیم روابط خارجی را به سمت و سوی صلح‌آمیز، کم‌اصطکاک و متعارف سوق دهیم و اگر در داخل نمی‌توانیم یک فضای آرام پیش‌بینی‌پذیر درست کنیم، یکسان‌ســـازی را نمی‌توان انجام داد و صرفاً می‌توان فاصله بین نرخ‌ها را کم کرد» [۵].

متاسفانه اما علیرغم این توصیه‌ها، پارادیم حاکم بر سیاست خارجی کشـــورمان همچنان همان پارادیم دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی است. در این دیدمان رابطه کشـــورهای پیشرفته و در حال توسعه مبتنی بر تامین مواد اولیه و خام ارزان از کشورهای در حال توسعه برای تولید محصولات مورد نیاز جامعه غرب با کمترین قیمت بوده اســـت. در نتیجه افزایش سطح رفاه در جوامع پیشرفته به معنای عقب‌ماندگی و فقر در کشـــورهای در حال توسعه بوده است و جهان به دو قطب استعمارگر واستعمارشده تقسیم و مبنای روابط «تضاد منافع» بوده است. چنانکه توسعه روابط با جهان غرب به معنای نابودی منافع ملی تلقی می‌شده است. پارادایمی تاریخ مصرف گذشته و به بایگانی سپرده شده که جای خود را به اولویت مولفه‌های «فن آوری و دانش فنی» و «بازار» و «قدرت خرید» و «اشـــتراک منافع» بجای «مواد اولیه» و «خودکفایی» و «تضاد منافع» داده اســـت. چنانکه اگر روزگاری این کشورهای دارنده نفت بودند که کشورها و قدرت‌های جهانی را تهدید به تحریم نفتی می‌کردند (دهه ۷۰ میلادی و شوکی که قیمت نفت را از ۳ دلار به ۱۲ دلار افزایش داد) در دهه‌های اخیر این قدرت‌های جهانی‌اند که کشـــورهای دارنده این منابع را تحریم به نخریدن نفت وســـایر مواد اولیه می‌کنند و مصداق روشن آن دو دور تحریم نفتی کشورمان است. در واقع چند دهه است که کشورمان در فرآیند گذار از اقتصاد نیمه‌سنتی-نیمه‌صنعتی متکی به درآمدهای نفتی به اقتصادی صنعتی، پویا، مولد و درآمدزا استوار بر صادرات کالاهای ساخته شده با ارزش افزوده بالاست و پنج برنامه قبل و شش، هفت برنامه پس از انقلاب نتوانسته گشایش محسوسی در این واماندگی تاریخی ایجاد کند و همچنان کشورمان وابستگی شدیدی به تولید و صادرات منابع خام و کمتر فرآوری‌شـــده و تولید محصولات کم‌کیفیت برای بازار داخلـــی دارد. ثبت نام بیش از ۱۰ میلیون نفر برای خرید چند هزار خودرویی که در هیچ کارخانه خودروسازی جهان غیر از ایران تولید نمی‌شود و در خیابان‌های کشورهای پیشرفته اجازه حرکت ندارند، طنز تلخ این درماندگی اقتصادی و صنعتی است که اتفاقاً کام یکی از دو شریک اصلی ایران (چین) را شیرین می‌کند [۶].

به موازات پارادیم مبتنی بر تضاد حاکم بر سیاست خارجی، پارادیم حاکم بر سیاست‌های اقتصادی داخلی نیز پارادیم نابودگر «سرکوب قیمت‌ها»ست. پارادیمی دولت‌ها با سرکوب قیمت‌ها اعم از ثابت نگاه داشتن قیمت ارز و انرژی تا سود بانکی و کالاهای اساسی و... مانع حرکت آزاد اقتصاد و ایجاد فضای رقابتی شده و از سوی دیگر با روانه کردن حجم عظیم یارانه‌ها و سیاست‌های به اصطلاح حمایتی از بنگاه‌ها، رانت و فســـاد را در مجموع اقتصاد و زندگی روزمره مردم جاری و ساری می‌سازند. عمر این سیاست‌های تثبیتی-توزیعی چنانکه تجربه نشان داده است و نمونه اخیر آن حذف ارز ترجیحی به سبب کمبود منابع ارزی بوده است، چندان به درازا نمی‌کشد و با توجه به اصل ذاتی اقتصاد یعنی «محدودیت منابع»، دولت‌ها ناچار به قبول ضرورت افزایش چند برابری قیمت نرخ ارز، انرژی و کالاها و خدمات و... شده و بالنتیجه قیمت‌ها جهش کرده و شوک‌های عظیم به اقتصاد و زندگی و کسب و کار مردم وارد می‌شود که اکنون شـــده است [۷]. متاسفانه اما از یادگیری و درس‌آموزی از خطاها خبری نیست و باز تکرار همان سیاست‌ها و...

در مورد قانونمند کردن تعیین نرخ ارز و تعیین ارزش آن در طی چند دهه اخیر تلاش‌های بسیاری صورت پذیرفت. از مهم‌ترین آنها می‌توان بـــه موادی در برنامه‌های چهارم (ماده ۴۱) و پنجم توســـعه (ماده ۸۱) اشاره کرد که بر یکسان‌سازی نرخ ارز بصورت «نرخ شناور مدیریت‌شده و با استفاده از سازوکار عرضه و تقاضا، با درنظرگرفتن ملاحظات حفظ توان رقابت بنگاه‌های صادرکننده و سیاست جهش صادرات» اشاره دارد که متاسفانه اما هیچگاه این اصول قانونی مورد توجه و فصل‌الخطاب قرار نگرفت و آنچه همچنان رفتار سیاستگذار را تعیین می‌کند همان رویه مالوف تثبیت نرخ ارز بعنوان لنگر تورم بوده است.

> سیاستمداران نمی‌توانند بگویند در عین تنش در روابط خارجی، تلاطم بازار ارز را آرام می‌کنیم و مهم‌تر از آن سیاست یکسان‌سازی را هم پیاده می‌کنیم. نه فقط ریسک‌های سیاسی خارجی که حتی ریسک‌های داخلی هم وقتی در جامعه شکل بگیرد، روی ارز اثرگذار است

۴

در مجموع آنکه راه گذار از وضعیت بس ناگوار فعلی و تالمات شدید روحی و روانی ناشی از وقایع دردناک و پرخشونت اخیر که جان‌های بسیار عزیزی را نیز گرفت که سهم مهمی از آن برآمده از کژکارکردی‌های اقتصادی و فقر و فساد و تنگنای شدید معیشتی مردم و ناتوانی اقتصاد ملی در ایجاد رونق و پیشرفت و توسعه و... بوده است، جز با صلح با داخل و خارج ممکن نیست و این نیز خود نیازمند تامل و صبوری و خرد فراوان است. امروز بزرگ‌ترین خطری که نه فقط جریان توسعه و آزادی خواهی و حیات اقتصادی بلکه از آن به مراتب مهم‌تر تمامیت ارضی و حاکمیت ملی را در کشورمان تهدید می‌کند، تنش‌ها و تضادهای داخلی و مداخله‌جویی خارجی است. در این میان اما البته این سوال مهم و اساسی هم وجود دارد که کدام جریان فکری، اقتصادی و سیاسی با تضاد و دشمنی با خارج و انداختن تمام تقصیرها به آن‌سوی مرزها و سلب مسئولیت از نظام حکمرانی عملاً از اصلاح امور غفلت کرده و عاملیت انســـان ایرانی را به امری حاشیه‌ای تبدیل کرده اســـت؟! اکنون اما هر کس به ســـهم خود وظیفه دارد ضمن اشاره به ضعف‌هـــا و کمبودها و چالش‌هـــا و ابرچالش‌ها، بر این باور تاکید کند که نه خشـــونت داخلی و نه مداخله خارجی هیچ‌یک به توســـعه و پیشرفت این سرزمین و کاهش فقر و فلاکت این مردم راه نمی‌برد و درد و رنج را جانکاه‌تر و عقب‌ماندگی را تشدید می‌کند. باید تعمق کرد و با درس‌گیری از گذشته، درها را گشود و امید به اصلاح را بازگرداند: «بکوشید و خوبی به کار آورید / چو دیدید سرما بهار آورید» (حکیم توس).

توضیحات

۱- «نامه‌ای در باب تساهل»، جان لاک- ترجمه شیرزاد گلشاهی- نشر نی
۲- باغ آلبالو- آنتون چخوف- ترجمه بهروز تورانی
۳- خبرگزاری مهر- ۱۴۰۴/۸/۳۰
۴- «سهم صادرات صنعتی از کل صادرات ایران دوسوم میانگین جهانی است و در حالی که حدود ۶۰ درصد تولیدات صنعتی کشورها صادر می‌شود این رقم در مورد ایران کمتر از ۴۰ درصد است و تولیدات صنعتی ایران نیز عمدتاً منبع محور هستند»، گزارش یونیدو- دنیای اقتصاد- ۱۴۰۱/۵/۲۹
۵- دنیای اقتصاد- ۱۴۰۴/۱۱/۴
۶- مونتاژ بیش از یک میلیون خودرو چینی در کشور در سال گذشته- ایسنا- ۱۴۰۴/۱/۱۲
۷- تورم ۵۸ تا ۶۶ درصدی مواد غذایی و افزایش ۱۰۸ درصدی میوه و خشکبار و ۴۹ درصدی لبنیات و... - تسنیم- ۱۴۰۴/۹/۲۶

ذره‌بین



زخم دارو

آینده‌نگر چالش‌های صنعت دارو در ایران را بررسی می‌کند

عکس: رضا معطریان

رنج صنعت دارو از کنترل‌گری

سیاست‌گذاری غلط صنعت دارو را به زانو درآورده است

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

صنعت داروی کشور در شرایطی که با مشکلات ناشی از محدودیت‌های تحریم روبه‌روست، به‌واسطه سیاست‌گذاری غلـط و کنترل‌گری دولت به زانو درآمده اسـت. صنایع دارویی از یک طـرف با افزایش هزینه‌های تولید، کمبود و گرانی مواد اولیه و مشـکلات تامین ارز دسـت و پنجه نرم می‌کنند و از طرف دیگر اسیر کنترل‌گری حداکثری دولت‌اند. تولید، توزیع، عرضه و قیمت‌گذاری دارو به‌طور سختگیرانه و حتی غیرمنطقی و فراقانونی تحت کنترل دولت است، به گفته فعالان این صنعت در یک سال گذشته علاوه بر کمیسیون قانونی ماده بیست وزارت بهداشت، ستاد تنظیم بازار و نهادهای نظارتی و امنیتی نیز برای قیمت دارو تصمیم می‌گیرند. در سـال‌های اخیر، به ویژه کمبود نقدینگی و بدهی انباشته‌شـده دولت به شرکت‌های دارویی، مشکلات این صنعت را تشدید کرده است. این وضعیت کمبود و گرانی برخی اقلام دارویی در بازار را به دنبال داشته است. با این وجود فعالان این صنعت معتقدند در شدیدترین شرایط تحریمی، کمبود ارز، سرمایه در گردش مختل‌شده، نظام بانکی ناهمراه با صنعت، مشکلات بودجه‌ای، ناکارآمدی نظام بیمه و... که باعث همه آنها نه صنعت و نه وزارت بهداشت است، کمبود چندین قلم دارو دور از انتظار نیست.

در حـال حاضر قیمت دارو به واسـطه افزایش قیمت ارز و هزینه تمام‌شـده تولید، بالا رفته است و از آنجایی که از یک سو دولت بدهی خود را با صنعت تسویه نمی‌کند و از سوی دیگر هزینه‌های تولید رشد یافته، صنایع دارویی در حال فلج شدن هستند براساس آمار ارائه شده از سـوی فعالان این صنعت، بدهی دولت به صنعت دارو، بیش از ۳۰ همت است و از مدتها پیش تاکنون تولید شماری از داروها در حاشیه زیـان قرار دارد. این امر می‌تواند تـداوم تولید را با اختلال روبه‌رو کند. کمبود نقدینگی و سرمایه در گردش شرکت‌های تولیدی باعث کاهش و توقف سرمایه‌گذاری و تحقیق و توسعه در این صنعت شده است. به گفته فعالان این صنعت در شرایط فعلی، بسیاری از شرکت‌های دارویی حتی در تامین هزینه‌های جاری، پرداخت حقوق و... با مشکل مواجه‌اند و در چنین شرایطی سرمایه‌گذاری جدید و تحقیق و توسعه امکان‌پذیر نیست

صنعت داروی کشور با وجود تمامی مشکلات با بی‌مهری‌های داخلی نیز روبه‌رو است که عرصه را برای فعالان این صنعت تنگ کرده است. در همین راستا محمد عبدمزاده، رئیس هیئت مدیره سندیکای صاحبان صنایع داروهای انسانی و رئیس کمیسیون اقتصاد سلامت اتاق بازرگانی تهران، در واکنش به موضع‌گیری برخی نمایندگان مجلس علیه صنعت دارو طی مکاتبه‌ای با محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی، ضمن تبیین جایگاه صنعت دارویی کشور و توانمندی‌ها و خدمات فعالان این صنعت به مردم، خواستار بازنگری در رویکردها به این حوزه شده است. به گفته محمد عبدمزاده، بیش از ۹۸ درصد نیاز دارویی کشور با کمتر از یک میلیارد دلار تامین می‌شود و برای واردات کمتر از ۲ درصد نیاز دارویی کشور ۱,۲ میلیارد دلار پرداخت می‌شود. داروی تولید شده در ایران با همه مشکلات اقتصادی که وجود دارد، مانند تورم کمرشکن، نظام دولتی دیوان‌سالار، سیاست‌های مشوق واردات، شعار تولید در عین واردات‌گرایی و... از ۲ تا ۱۰ برابر ارزان‌تر به دسـت مصرف‌کننده می‌رسد. این فعال اقتصادی در واکنش به اظهارنظرها در مورد گرانی دارو تاکید کرد بهای تمام شـده دارو متاثر از نرخ تورم کشور، افزایش هزینه‌های مواد اولیه، بسته‌بندی، حقوق و دستمزد، بیمه، مالیات، آب، برق و سایر هزینه‌های غیرمسـتقیم است که افزایش قیمت همه این موارد از مصوبات و سیاست‌های مجلس و دولت محترم منشا می‌گیرد نه از طرف صنعت دارو و تنها یک جزء از مواد اولیه که حدود ۳۰ درصد از بهای تمام شده را تشکیل می‌دهد مشمول دریافت ارز تالار اول بوده و ۷۰ درصد بقیه متاثر از ارز آزاد و نرخ تورم کشور است. از طرف دیگر تولید مواد اولیه در کشور نیز بیشتر متمرکز بر تولید مواد اولیه مورد نیاز داروهای تخصصی به علاوه مواد اولیه پرمصرف مورد نیاز صنایع دارویی کشـور است که علاوه بر صرفه‌جویی ارزی باعث تامین پایدار داروی کشور شده است.

ریشه مشکلات صنعت دارو

بررسـی‌ها نشان می‌دهد سیاست‌گذاری اشـتباه، علت بسیاری از مشکلات این صنعت است. ریشه بسیاری از مشکلات این صنعت به ویژه در سال‌های اخیر به دو عامل اصلی ارز دولتی و قیمت‌گذاری دستوری برمی‌گردد. تخصیص ارز دولتی با وجود مزایایی که دارد تبعات منفی زیادی برای این صنعت داشته است و به نظر می‌رسد یک روش مقطعی است که با تداوم تحریم و فاصله زیاد نرخ ارز ترجیحی و آزاد، آثار منفی آن بیشتر نمایان می‌شود. همچنین یکی از معضلات اصلی تولید در این صنعت، قیمت‌گذاری دستوری است. در حال حاضر قیمت کنونی دارو از قیمت واقعی آن بسیار عقب‌تر است.

محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران در این‌باره معتقد است: چون صنعت دارو، ارز دولتی دریافت می‌کند، تصور بر این است که صنعت دارو از نوسانات بازار آزاد تاثیر نمی‌پذیرد؛ اما باید توجه داشت که ارز ترجیحی تنها به تولید بخشی از داروها اختصاص پیدا می‌کند و همین بخش هم تنها برای تامین مواد اولیه تولید، ارز دریافت می‌کند، ضمن اینکه بخشـی از افزایش قیمت دارو به گران شدن ارز برمی‌گردد و بخشی دیگر از عوامل، ریشه در شرایط اقتصادی کشور دارد. این فعال اقتصادی در پاسـخ به این سوال که افزایش قیمت دارو قدرت مردم را برای تهیه آن پایین می‌آورد، تاکید دارد در اینجا بیمه و دولت باید وارد شوند و از مردم حمایت کنند با توجه به اینکه دولت ذیل برنامه دارویـار بودجه‌ای را هم پیش‌بینی کرده بود. به گفته او صنعت دارو اکنون بیش از ۳۰ همت از بیمارسـتان‌های دولتی، بیمه‌ها و... طلب دارد و بر همین اساس در تامین منابع جاری به مشکل برخورده است

> مطالبات صنعت دارو تا پایان تیر ۱۴۰۴ ۱۲۱ هزار میلیارد تومان و مطالبات حوزه تجهیزات پزشکی ۴۰ هزار میلیارد تومان بوده است

براساس آماری که از سوی محمد عبدمزاده رئیس کمیسیون اقتصاد سلامت اتاق تهران اعلام شده تا پایان تیر ۱۴۰۴ اعلام شد، مجموع مطالبات تسویه نشده صنعت دارو ۱۲۱ هزار میلیارد تومان بوده است. همچنین طبق اعلام فعالان حوزه تجهیزات پزشکی، مطالبات این بخش به ۴۰ هزار میلیارد تومان رسیده است.

به گفته عبدمزاده در یکی ازنشسـت‌های خبری او از یک سو بازگشت پول از طرف دولت و بیمه‌ها کافی نیست و از سوی دیگر تسهیلات بانکی کمتری پرداخت می‌شود و باعث کمبود نقدینگی واحدهای تولیدکننده دارو شـده است. براساس آمار ارائه شده از سـوی این فعال صنعت دارو، میزان تخصیص ارز به دارو توسط بانک مرکزی از ابتدای سال ۱۴۰۳ تا دی ماه همین سال، یک میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار بوده که از این رقم ۸۰۰ میلیون دلار ابطال شـده، چون شرکت‌ها ریال نداشته‌اند که ارز تخصیص‌شده را خریـداری کنند؛ این وضعیت تاثیر خود را به صورت کمبود دارو چه تولید داخل و چه واردات نشان خواهد داد.

قیمت‌گذاری دستوری منجر به از بین رفتن بازارهای شفاف و قدرت گرفتن بازارهای غیرشفاف می‌شود. یکی از نتایج اتخاذ این سیاست، شکل‌گیری بازار سیاه و دلالی است.

صنعت دارو و قیمت‌گذاری دستوری

بررسی‌ها حاکی از این است که قیمت‌گذاری دستوری در نظام دارویی ایران عامل اصلی مشکلات این صنعت و دافعه سرمایه‌گذاری و تولید شده است. سابقه حضور دولت در صنعت دارو به بیش از ۵۰ سال رسیده و نقش آن در این صنعت انحصارگونه بوده است. نتایج بررسی معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق بازرگانی تهران در این زمینه نشان می‌دهد در حوزه صنعت دارو، ابزار قیمت‌گذاری دستوری به عنوان یکی از راهکارهای کنترل تورم و حمایت مصرف‌کننده مورد توجه برنامه‌ریزان اقتصادی است اما اجرای این سیاست تنها به نفع عده‌ای واسطه تمام شده است و این سیاست اجرایی خود موجب دامن زدن به وضعیت نابسامان و وخیم تورم و کاهش رفاه مصرف‌کننده و تولیدکننده شده است. براساس این بررسی، نوسانات شدید نرخ ارز، قیمت‌گذاری دولتی و دستوری محصولات، عدم ارتباط با مجامع بین‌المللی، بهره‌وری پایین به ویژه در بخش مواد اولیه و ضعف مدیریت توزیع دارو، باعث تداوم بدهی مراکز دولتی به شرکت‌های تولیدکننده دارو و به تبع آن مشکل بروز سرمایه در گردش برای شرکت‌های توزیع‌کننده می‌شود.

عدم توجه کافی به صنعت دارو، توام با آثار منفی شیوه قیمت‌گذاری دستوری و سیاست راهبردی کشور در این بخش باعث شده است که صنعت داروسازی کشور همچنان از لحاظ مقیاس نسبت به صنایع داروسازی کشورهای رقیب از توسعه کافی برخوردار نشود. به طوری که طبق آمارها بسیاری از کشورهای همسایه و رقیب مانند ترکیه گوی سبقت را ربوده و در بازار دارویی جهانی سهم مناسبی به خود اختصاص داده‌اند.

تعارض منافع، عملکرد سلیقه‌ای به واسطه سیاست‌های انقباضی قیمت دارو، قاچاق دارو، کمبود دارو، رشد چشم‌گیر مصرف دارو، فساد، عدم وجود رقابت، انسداد فعالیت بخش خصوصی، محدودیت صادرات و بازار سیاه از جمله تبعات سیاست قیمت‌گذاری در بازار داروست. قیمت‌گذاری دستوری منجر به از بین رفتن بازارهای شفاف و قدرت گرفتن بازارهای غیرشفاف می‌شود. یکی از نتایج اتخاذ این سیاست، شکل‌گیری بازار سیاه و دلالی است. همین امر هزینه‌های بیشتری را به تامین‌کنندگان و مردم تحمیل می‌کند و نفع اقتصادی قابل توجهی را نصیب دلالان می‌کند. قیمت‌گذاری دستوری در صنعت دارو باعث می‌شود واردکنندگان و تولیدکنندگان به سختی قادر به تامین نیازهای داخلی باشند و صادرات نادیده گرفته شود. از همین رو قیمت‌گذاری دستوری به چالشی بزرگ در فرایند توسعه صنایع داروسازی تبدیل شده و مانع ارتقای رقابت‌پذیری در بازارهای بین‌المللی شده است.

کنترل بازار دارو توسط دولت باعث شده نقش عرضه و تقاضا در تعیین قیمت، رقابت آزاد و منافع فعالان بخش خصوصی به حاشیه رانده شود، از همین رو این بخش انگیزه کافی برای سرمایه‌گذاری در صنعت دارو را از دست داده است.

سیاست‌های انقباضی در حوزه دارو منجر به قاچاق گسترده به دلیل پایین بودن قیمت و اختلاف با کشورهای همسایه شده است. کارشناسان در این زمینه معتقدند واقعی کردن قیمت دارو و اختصاص یارانه دارو به مصرف‌کننده از مسیر بیمه‌ها می‌تواند در کاهش قاچاق دارو به خارج بسیار اثربخش باشد.

تجارت دارو

مشکلات صنعت دارو، تجارت و جایگاه ایران در بازارهای صادراتی را نیز با چالش همراه کرده است. آمار یازده ماه سال ۱۴۰۳ نشان می‌دهد، در این بازه زمانی میزان صادرات دارو ۱۲۳ میلیون دلار به وزن ۳ هزار تن بوده است که در مجموع سهم ارزشی ۰,۲ درصدی از کل صادرات کشور دارد. در همین بازه زمانی واردات دارو، به میزان ۹۷۸ میلیون دلار به وزن ۱۶ هزار تن بوده است که سهم ارزشی ۱,۵ درصدی از کل واردات در این مدت داشته است.

این آمارها بیانگر این است که تراز تجاری ایران در حوزه دارو منفی است. اگرچه واردات نیاز بازار دارو است اما قیمت‌گذاری دستوری مانع رشد تولید و صادرات و همچنین سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و شرکت‌های معتبر خارجی در ایران شده است.

به گفته فعالان این صنعت در مجموع طی سال‌های اخیر روند سیاستگذاری دولت‌ها به نفع واردات و ترغیب شرکت‌های واردکننده به‌خصوص شرکت‌های فراقانونی و غیرقانونی فوریتی بوده است. عباس کبریایی‌زاده، رئیس فدراسیون اقتصاد سلامت در این زمینه معتقد است اجرای ماده قانونی الزام به توسعه صادرات در داروسازی که در برنامه هفتم توسعه نیز مورد اشاره قرار گرفته، بسیار کمک‌کننده است تا سیاست‌های توسعه صادرات رقم بخورد؛ چراکه در ۲۰ سال قبل حجم صادرات دارویی کشور به نسبت میزان ارزبری صنعت، بسیار بیشتر از امروز بوده و این درحالی است که طی سال‌های اخیر میزان صادرات به نسبت ارزبری، به‌شدت کاهش یافته است.

> **آمار یازده ماه سال ۱۴۰۳ نشان می‌دهد، در این بازه زمانی میزان صادرات دارو ۱۲۳ میلیون دلار به وزن ۳ هزار تن بوده است که در مجموع سهم ارزشی ۰,۲ درصدی از کل صادرات کشور دارد. در همین بازه زمانی واردات دارو، به میزان ۹۷۸ میلیون دلار به وزن ۱۶ هزار تن بوده است که سهم ارزشی ۱,۵ درصدی از کل واردات در این مدت داشته است**

روند کاهشی تولید

نگاهی به آمارها و اعداد اقتصادی حاکی از این است که رشد تولید در این صنعت متناسب با پتانسیل‌های موجود نیست. پایش بخش حقیقی اقتصاد در فروردین ماه ۱۴۰۴ بیانگر این است که نسبت به ماه مشابه سال قبل شاخص تولید رشته فعالیت دارو تنها افزایش ۴,۴ درصدی داشته است. این در حالی است که شاخص فروش در اولین ماه سال ۱۴۰۴ نسبت به فروردین ۱۴۰۳ کاهش ۵,۴ درصدی ثبت کرده است. آمارهای اسفندماه ۱۴۰۳ تصویر واضح‌تری از صنعت دارو ارائه می‌دهد. در اسفندماه ۱۴۰۳ شاخص تولید رشته فعالیت دارو بر مبنای شرکت‌های بورسی نسبت به ماه مشابه سال قبل تنها افزایش ۱,۸ درصدی و نسبت به ماه قبل کاهش ۲۳,۸ درصدی داشته است. همچنین شاخص فروش آن نسبت به ماه مشابه سال قبل افزایش ۱۲,۵ درصدی و نسبت به ماه قبل کاهش ۱۹,۱ درصدی داشته است. در این ماه نسبت به ماه قبل شاخص تولید و فروش تمام زیربخش‌ها کاهش یافته است.

راهکارهای بهبود وضعیت صنعت دارو

بر اساس بررسی‌های صورت گرفته از سوی معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق بازرگانی تهران برخی راهکارهای خروج از وضعیت فعلی و بهبود وضعیت صنعت دارو شامل موارد ذیل است:

تفکیک دو وظیفه نظارت کیفی و تامین دارو که هر دو توسط سازمان غذا و دارو انجام می‌شود، کاهش تصدی‌گری دولت در بخش دارویی و شرکت‌های داروسازی، اعطای مجوز قیمت‌گذاری دارو به سازمان تنظیم‌گری تخصصی، اصلاح ترکیب کمیسیون قیمت‌گذاری با تاکید بر حضور متخصصان اقتصاد و مدیریت، ایجاد نهادی فرابخشی به‌منظور نظارت بر فعالیت‌های این حوزه و خارج شدن سازمان غذا و دارو از چارت وزارت بهداشت و انتقال به چارت نهاد ریاست جمهوری، اتخاذ رویکرد شفافیت در قیمت، هزینه، قراردادها، پرداخت داروخانه‌ها، درآمدها و مخارج بیمه‌ها، تسهیل و تشویق صادرات دارو و ایجاد بستر مناسب در این مسیر با توجه به قیمت‌گذاری عادلانه در قیاس با کشورهای مرجع، تصحیح قیمت کلیه داروها متناسب با تورم سالانه کشور در ابتدای هر سال و متناسب با آن تصحیح بودجه بیمه‌ها جهت پوشش خدمات دارویی، اختصاص ارز یکسان به تمام بخش‌های صنعت دارو و به دنبال آن حذف تدریجی ارز ترجیحی دارو، لزوم حمایت و اعطای تسهیلات از جانب دولت به‌منظور بازسازی صنعت، اقدامات اصلاحی و تنبیهی برای مقابله با فساد، کنترل فعالیت سوداگری غیرقانونی و تقویت قوانین موجود علیه تعارض منافع، توجه و نظارت جدی نظام حقوقی و وضع قوانین و مقررات کارآمد برای برقراری نظم عادلانه حاکم بر روابط تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان و قیمت‌گذاران دارو، تعیین قیمت داروهای تولید داخل با درنظر گرفتن ارزش دانش فنی و همچنین حمایت و پشتیبانی از زنجیره دانش قدرتمند در تولید دارو.

درد دارو

چالش‌های اصلی صنعت دارو



محمد عبده‌زاده
رئیس کمیسیون اقتصاد سلامت اتاق تهران

صنایع داروسازی به عنوان تامین‌کننده نیاز ۹۹-۹۷ درصد داروی مورد نیاز کشور در طی سالیان اخیر همواره با یک سری چالش‌های تکراری، مستمر و قابل پیش‌بینی که مکرراً بصورت کمبود دارو با شدت‌های مختلف نمایان می‌شود، شامل کسری بودجه سنواتی دولت، شیوه ناصحیح قیمت‌گذاری، بی‌انضباطی در تخصیص و تامین ارز، چندنرخی بودن ارز، ناترازی بودجه‌ای سازمان‌های بیمه‌گر و دانشگاه‌های علوم پزشکی، مواجه بوده و علت تکرار این موارد ناشی از نگاه بسیاری از مسئولین در دولت و مجلس به صنعت دارو، چیزی شبیه موسسات خیریه است در حالی که این صنعت نه تنها مثل بقیه صنایع کشور متاثر از شرایط تورمی و تحریمی کشور بوده بلکه بدلیل الزام رعایت شرایط بین‌المللی استاندارد تولید دارو و استفاده از نیروهای تخصصی هزینه‌های سربار بسیار بالاتری داشته. بعلاوه اینکه بدلیل دوره گردش عملیات بالای یک سال بعلت بدهی مراکز دولتی هزینه‌های مالی مضاعفی دارد؛ در واقع بار کسری بودجه دولت و مراکز دولتی بشکل افزایش هزینه مالی به صنایع تولیدی منتقل شده است. در ادامه به توضیح برخی از موارد ذکرشده پرداخته می‌شود.

اولین و مهم‌ترین چالش: سیاست دولت در قیمت‌گذاری دستوری، غیر منصفانه و مخرب کالاهای سلامت و دارو است. اختیارات کمیسیون قیمت‌گذاری دارو عملاً صلب شده و مجوز اصلاح قیمت عملاً توسط ستاد تنظیم بازار و سایر مراکز نظارتی و امنیتی گرفته می‌شود. با این روند قیمت‌گذاری تولید بسیاری از داروها با مشکل مواجه شده کمبود دارو بصورت مستمر اتفاق می‌افتد اخیراً نیز این موضوع بشکل کمبود اساسی داروهای بیمارستانی ظاهر شده است که جای نگرانی شدید دارد.

روند سرکوب قیمت به گونه‌ای است که اگر یک داروی ایرانی در سال ۱۳۹۰ به قیمت جهانی ۱۰ سنت در داروخانه‌های ایران خرید می‌شد، محاسبات نشان می‌دهد همان دارو را در سال ۱۴۰۳ با قیمت کمتر از ۶ سنت می‌توان خرید.

به‌طور میانگین ارز تالار اول حدود ۳۰ درصد از بهای تمام‌شده صنعت دارو را شامل می‌شود ولی متاسفانه همین موضوع مبنای قیمت‌گذاری داروهای تولیدی است. متاسفانه سیاست‌های ناصواب قیمت‌گذاری وضعیتی شبیه آنچه در حوزه انرژی شاهد هستیم در حوزه دارو رقم زده است، آن‌طرف قطعی برق و گاز و این‌طرف کمبود دارو، خواه ناترازی بنامیم یا هر اسم دیگر، ریشه این عوامل همه یکی است: سیاست‌های نادرست قیمت‌گذاری. بجای اینکه تکلیف پوشش قیمتی و کاهش پرداخت بیماران از سازمان‌های بیمه خواسته شود، چون همه بعبارت کلی دولت هستند، راهکار در بیشتر مواقع سرکوب قیمت بوده که شرایط فعلی را رقم زده است.

پیشنهاد: تا زمانی که قانون قیمت‌گذاری فعلی جاری است، اصلاح نظام قیمت‌گذاری، به نحوی که کلیه کمیسیون‌های موضوع بیست قانون و مقررات پزشکی و دارویی صرفاً در بخش کلان سیاست‌گذاری نموده و از تصمیم مصداقی و موردی خارج گردند و قیمت دارو متناسب با نرخ تورم ابتدای سال با پوشش بیمه‌ای انجام گیرد.

چالش نقدینگی و بودجه: وزارت بهداشت به عنوان متولی شورای عالی بیمه، متولی دانشگاه‌های علوم پزشکی با بدهی‌های انباشت‌شده، متولی صنعت دارو، متولی قیمت‌گذاری یا به عبارتی هم خریدار هم قیمت‌گذار دارو، هم ارائه‌دهنده خدمت و رگولاتور است؛ در طی سنوات گذشته بدلیل کسری بودجه بدلایل مختلف بهترین راه را در سرکوب قیمت دیده است.

تبعات این موضوع بصورت پیش گرفتن نرخ استهلاک در صنعت داروسازی از نرخ سرمایه‌گذاری (در ۸ سال گذشته) و کمبودهای مستمر دارو است. دانشگاه‌های علوم پزشکی به دلیل ناترازی درآمد و هزینه و انباشت بدهی‌های سنواتی بجای بازگرداندن اصل قیمت دارو، کلیه وجوه حاصل از فروش دارو و تجهیزات پزشکی را در سایر محل‌ها هزینه می‌کنند و عملاً تا به بحران نخورند مطالبات شرکت‌ها را پرداخت نمی‌کنند. بطوری که یکی از علل اصلی کمبود دارو تاخیر در پرداخت‌های بدهی دانشگاه‌های علوم پزشکی است تا جایی که برای حل این موضوع سازمان بازرسی کل کشور ورود کرده است. در کنار مشکلات نقدینگی، بی‌تفاوتی سازمان‌های بیمه‌گر در پرداخت منظم مطالبات شرکت‌های دارویی نیز مزید بر علت شده است. غیر واقعی بودن بودجه دارو در چند سال گذشته و بستن بودجه با کسری زیاد باعث انتقال بدهی از دولت به شرکت‌ها شده است. از یک طرف دولت دوست دارد و مایل است که همه اقلام را پوشش بیمه‌ای بدهد و از طرف دیگر بودجه کافی برای تعهدات خود در نظر نمی‌گیرد. یعنی عملاً ساختار بودجه با برنامه هفتم مغایرت دارد.

پیشنهاد: تفکیک حساب‌های دارو و تجهیزات بیمارستان از سایر ردیف‌های درآمدی و تسویه منظم بدهی سازمان‌های بیمه‌گر. لازم است سازمان برنامه و بودجه علیرغم ناترازی و کسری بودجه همین بودجه مصوب را بصورت منظم تخصیص دهد. قراردادهای بین عرضه‌کنندگان دارو و خدمات سلامت با سازمان‌های بیمه‌گر باید منصفانه و برپایه الزام طرفین به انجام بموقع تعهدات باشد. قراردادها همچنان که برای ارائه‌دهنده خدمت الزام‌آور است، باید برای خریدار خدمت که دولت و بیمه‌ها هستند نیز الزام‌آور بوده و جریمه تأخیر در بازپرداخت لحاظ گردد.

ساختار ناکارآمد، رانتی و فسادزای ارز چندنرخی، از چالش‌های مهم صنایع تولید دارو است

پیشنهاد: اصلاح با برنامه و تدریجی این ساختار با پیش‌بینی تامین نقدینگی شرکت‌های تولیدی و افزایش پوشش حمایت سازمان‌های بیمه‌گر از بیماران از طریق اصلاح ساختار بودجه اجتناب‌ناپذیر است.

بسیاری از کارخانجات داروسازی بزرگ کشور زیرمجموعه نهادهای دولتی بوده (تأمین اجتماعی، ستاد اجرایی، بانک ملی، بانک صادرات، سازمان بیمه خدمات درمانی و...) که در طی سالیان متمادی بدلیل مشکلات مدیریتی، ساختار مالی و ساختار دولتی دچار مشکلات عدیده هستند. شرکت‌هایی که زمانی سوپاپ اطمینان حوزه داروی کشور بوده‌اند الان به مرکز تهدید و کمبود دارو تبدیل شده‌اند.

پیشنهاد: واگذاری سهام مدیریتی شرکت‌های دولتی.

سهم سلامت از GDP از حدود هشت درصد به کمتر از نصف کاهش پیدا کرده و همین موضوع سبب شده، صنعت سلامت کشور اعم از کارخانجات دارویی و تجهیزات پزشکی، بیمارستان‌ها و... بشدت مستهلک شده و کمیت و کیفیت ارائه خدمات تحت تاثیر قرار گیرد. ضرورت دارد سیاست‌های حمایتی و نه رانتی برای بازسازی و نوسازی این صنعت اتخاذ و در کوتاه‌مدت و میان‌مدت اجرایی شود. بی‌توجهی به این امر برای کشور و مردم مخاطره‌آمیز خواهد بود، هم دسترسی مردم به خدمات سلامت آسیب‌پذیر شده و هم کیفیت خدمات و کالاها و خدمات سلامت در معرض خطر افت کیفیت قرار گرفته است.

به عنوان جمع‌بندی: انتظار صنعت داروسازی از دولت کمک و حمایت نیست، وظیفه ما تولید و تامین مستمر داروی باکیفیت براساس قوانین و ضوابط کشور است و وظیفه دولت بصورت عام عمل به تعهدات قانونی خود در حمایت از بیماران با پوشش بیمه‌ای مناسب، پیش‌بینی واقعی بودجه، پرداخت منظم بدهی‌های خود، و کاهش مداخلات و تصدی‌گری است.

قیمت‌گذاری دستوری، ریشه در تفکرات اقتصاد متمرکز و سوسیالیستی دارد؛ نظامی که سال‌ها در بلوک شرق پیاده شد و در نهایت به فروپاشی اقتصادی و سیاسی انجامید.

قیمت‌گذاری دستوری کمر اقتصاد دارو را شکست

هزینه نهایی دارو برای بیمار را می‌توان از طریق بیمه کاهش داد



مریم تاج‌آبادی

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

اگر چه قیمت‌گذاری دستوری روی کالاهای اساسی جهت حمایت قشر آسیب‌پذیر طراحی و اجرا شده است اما نه‌تنها در طولانی‌مدت کمکی به معیشت مردم نداشته بلکه سبب ایجاد صف‌های طولانی، قاچاق کالا، کیفیت پایین محصولات، یارانه‌های سنگین و فساد گسترده در تخصیص منابع گردیده است. قیمت‌گذاری دستوری، به سیاستی گفته می‌شود که در آن دولت یا نهادهای تنظیم‌گر قیمت کالاها و خدمات را تعیین و کنترل می‌کنند. در حالی که در یک اقتصاد سلامت قیمت‌ها توسط عرضه و تقاضا به تعادل می‌رسد. اگرچه قیمت‌گذاری دستوری در شرایط بحرانی راهکاری جهت تعدیل شرایط اقتصادی مانند کنترل تورم و حفظ ثبات اجتماعی برای اقشار آسیب‌پذیرتر است، در بلندمدت آثار منفی جدی مانند کمبود کالا، کاهش کیفیت محصولات، فساد اقتصادی گسترده، سرکوب سرمایه‌گذاری در تولید و سوق سرمایه‌های ملی به سمت بازارهای دلالی خواهد داشت. از سوی دیگر هزینه مالی سنگین یارانه بر دوش دولت امکان سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیرساختی را ناممکن می‌سازد. قیمت‌گذاری دستوری دارو، مکمل‌ها و محصولات حوزه سلامت که معمولاً با هدف حفظ دسترسی عمومی و کنترل هزینه‌های درمانی انجام می‌شود، اگرچه نیت مثبتی دارد، اما در عمل پیامدهای منفی قابل توجهی برای مردم به‌همراه دارد. ایجاد بازار سیاه، کمبود دارو، ایجاد شبکه‌های غیر قانونی و از همه مهم‌تر افت کیفیت و اثربخشی داروها معلول کاهش سرمایه‌گذاری در صنعت دارو است.

در تولید دارو چهار مولفه اصلی تعیین‌کننده کیفیت و اثربخشی دارو است: مواد اولیه باکیفیت، زیرساخت تولیدی بهینه، نیروی متخصص و دانش فنی. متاسفانه در برنامه‌ریزی تحت سیاست اقتصاد دستوری هر چهار مولفه دچار خسران شده و در نتیجه کالای باکیفیت امکان تولید و رقابت در بازار ندارد. هزینه‌کرد سرمایه‌های ملی در مسیر پرپیچ و خم تخصیص ارز منابع را از دسترس تولیدکنندگان واقعی خارج و به بازار سوداگران سرریز می‌نماید. از سوی دیگر قیمت‌گذاری دستوری، به‌ویژه در صنایع دانش‌بنیان تأثیر بسیار محدودکننده‌ای بر نوآوری دارد. صنعتی که در امور روزمره خود دچار اختلال زنجیره تامین است انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه (R&D) ندارد و اساساً بودجه‌ای را برای این مهم نمی‌تواند تخصیص دهد. وقتی قیمت نهایی محصول توسط دولت به‌صورت دستوری و غیرمنعطف تعیین می‌شود، بازگشت سرمایه تضمین نیست. در نتیجه شرکت‌ها ترجیح می‌دهند وارد رقابت قیمتی با محصولات ساده و موجود شوند تا اینکه منابع خود را صرف توسعه ایده‌های جدید کنند. در سه دهه گذشته به همت اساتید دانشگاه نیروهای متخصص در حوزه سلامت تربیت شده و در شرکت‌های نوآور و دانش‌بنیان نقش‌آفرینی کرده‌اند. این سرمایه ملی در کنار کارآفرینان نوآور کشور را از واردات بسیاری از داروها بی‌نیاز و جایگاه رفیعی را در جهان چه از نظر علمی و چه تولید محصولات حوزه سلامت برای ایران به ارمغان آورده است. افسوس که موانع تولید و نوآوری من‌جمله قیمت‌گذاری دستوری سبب تضعیف این جایگاه و خروج نیروهای متخصص از کشور می‌شود. این خسران به هیچ عنوان قابل جبران نیست. متاسفانه فناوری‌هایی که طی چند دهه با هزینه بسیار و به مرور بومی‌سازی شده است با خروج هر متخصص در کوتاه‌مدت بدون هیچ هزینه‌ای به رقبای بین‌المللی واگذار می‌شود. امروزه شاهد مهاجرت بسیاری از این متخصصان و حتی کارآفرینان نوآور هستیم.

برای توقف تدریجی و موفق قیمت‌گذاری دستوری در حوزه دارو، دولت باید با دقت و برنامه‌ریزی عمل کند تا هم دسترسی بیماران حفظ شود و هم انگیزه نوآوری و سرمایه‌گذاری در صنعت دارو تقویت گردد. به این منظور بجای ایجاد بازار چندگانه ارز که منشا فسادهای گسترده مالی است با گسترش پوشش بیمه‌ای هدفمند به‌جای کنترل قیمت دارو، هزینه نهایی برای بیمار را می‌توان از طریق بیمه کاهش داد. آزادسازی هوشمند قیمت دارو به‌صورت تدریجی و طبقه‌بندی‌شده به سه گروه: داروهای اساسی و حیاتی، که لازم است قیمت‌گذاری و یارانه مستقیم آنها حفظ شود (مثلاً داروی انسولین)؛ داروهای رایج با جایگزین داخلی؛ و داروهای نو و وارداتی که می‌توانند با قیمت‌گذاری در بازار رقابتی و بر مبنای ارزش و کیفیت محصول به بازار عرضه شوند.

با آزادسازی قیمت، فضای رقابتی برای کیفیت و نوآوری فراهم می‌شود. شرکت‌هایی که داروهای نوآورانه یا با کیفیت بهتر تولید می‌کنند می‌توانند در این رقابت موفق‌تر عمل نمایند. در این شرایط بدون آنکه هزینه‌ای به مردم تحمیل شود صرفاً با انتقال سوبسید از ابتدای زنجیره به انتهای آن که مصرف‌کننده است، ضمن حفظ حقوق مادی و معنوی مصرف‌کننده کالایی با کیفیت مناسب‌تر تامین می‌شود.

نقش بیمه‌ها در این تغییر رویه بسیار مهم و کلیدی است. بیمه‌ها باید به‌صورت هدفمند و بر اساس سطح درآمد، هزینه داروها را پوشش دهند. در این صورت، تولیدکننده قیمت واقعی دریافت می‌کند، و بیمار فشار مالی احساس نمی‌کند. با شفاف‌سازی قیمت واقعی تولید، واردات، توزیع و فروش، امکان سوءاستفاده کاهش می‌یابد. از یک سو تولیدکنندگان در محیط کسب و کار سلامت امکان تولید محصول باکیفیت‌تر را دارند، از طرف دیگر هزینه درمان بر دوش مصرف‌کننده نهایی سنگینی نخواهد کرد. با آزادسازی قیمت، فضای رقابتی برای کیفیت و نوآوری فراهم می‌شود و شرکت‌هایی که داروهای نوآورانه یا با کیفیت بهتر تولید می‌کنند، می‌توانند هزینه‌های تحقیق و توسعه و تولید باکیفیت را تامین نمایند. در جمع‌بندی، جایگزینی قیمت‌گذاری دستوری با سیاست‌های حمایتی، بیمه‌ای و رقابتی، هم به نفع مردم است، هم به نفع تولیدکنندگان. مهم این است که این فرآیند با دقت، به‌تدریج، و همراه با نظارت شفاف انجام شود.

> نقش بیمه‌ها در این تغییر رویه بسیار مهم و کلیدی است. بیمه‌ها باید به‌صورت هدفمند و بر اساس سطح درآمد، هزینه داروها را پوشش دهند. در این صورت، تولیدکننده قیمت واقعی دریافت می‌کند، و بیمار فشار مالی احساس نمی‌کند

دیوان‌سالاری دولتی، بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تولید

مهم‌ترین چالش‌های پیش روی صنعت دارو چیست؟



عباس کبریایی‌زاده

رئیس هیئت‌مدیره فدراسیون سلامت اتاق بازرگانی ایران

داروسازی در ایران سال‌هاست تبدیل به یک صنعت مطرح، تاثیرگذار و راهبردی شده است. سیاست‌های کشور پس از انقلاب متمرکز شد بر حمایت از این صنعت از طریق توسعه و عمق‌بخشیدن به تولید دارو در کشور.

اتفاقات پس از انقلاب، شروع جنگ تحمیلی و... نظام سیاستگذاری را جهت داد به سمت «تلاش برای خودکفایی در تامین دارو». همدلی، تلاش عالمانه، اعتماد به نیروهای متخصص در صف و اتخاذ سیاست‌های کارآمد از سوی سیاستگذاران باعث شد در دوران جنگ تحمیلی که در آغازین روزها به دلیل خارج شدن کارشناسان خارجی شرکت‌های دارویی از ایران بسیاری از خطوط تولید به تعطیلی کشانده شده و با چالش‌های جدی مواجه بود، با بکارگیری نیروهای متخصص داخلی و تمرکز بر نظام ژنریک، زنجیره تامین دارو به سرعت سامان یافته و تامین دارو تبلوری از اعتماد به نفس نیروهای داخلی و پاداش اعتماد به متخصصان در سیاستگذاری و عمل را به نمایش بگذارد. حاصل این سیاست و رویکرد امروز در تامین بیش از ۹۸ درصد نیاز دارویی کشور توسط شرکت‌های داخلی تبلور یافته است.

امروز صنعت داروسازی در ایران به خصوص در حوزه تکنولوژی‌های نوین نظیر تولید محصولات مشتق از زیست فن‌آوری، مواد اولیه دارویی، داروهای نوین پرخطر که در درمان بیماری‌های صعب‌العلاج کاربرد دارد و... کارنامه‌ای درخشان از تبدیل دانش و فن‌آوری به محصول را ارائه داده است. لکن طی سال‌های اخیر به خصوص سال‌هایی که بنام تولید، حمایت از تولید و... نامیده شد و شاید بتوان آغازین روزهای آن را سال ۱۳۹۷ عنوان نمود دولت با اتخاذ سیاست‌هایی مخرب و آسیب‌رسان هر بار با سیاستی و یا بخشنامه‌ای زمینه‌های زمین‌گیرشدن این صنعت را فراهم نموده است.

سال ۱۴۰۴ که سال سرمایه‌گذاری برای تولید نام گرفته بهانه‌ای شد تا تحلیلی و نقدی با هدف هشدار به آنچه بر صنعت بطور عام و صنعت دارو بطور خاص می‌گذرد، ارائه شود.

«سال‌هاست آغاز هر سال هجری شمسی با عنوانی نامگذاری می‌شود.» نقش این نامگذاری نوعی بها دادن و ارزش دادن به یک موضوع یا مفهوم ملی است. سال‌های اخیر تمرکز این نامگذاری‌ها بر حمایت از تولید، مشارکت ملی در تولید، اقتصاد مقاومتی و... قرار داشته است. چنانچه بخواهیم منصفانه و واقع‌بینانه قضاوت کنیم در برخی از سال‌ها رویکردهای ملی از دولت گرفته تا مردم توجه مناسب یا در حد مناسبی را به شعار سال داشته‌اند، لکن در سال‌های اخیر (حداقل ۷ سال گذشته) که تمرکز شعارهای ملی بر حمایت از کالای ایرانی، رونق تولید، جهش تولید، مانع‌زدایی، مهار تورم، تولید دانش‌بنیان و... قرار گرفته، شاهد کم‌توجهی فزاینده به خصوص از سوی دولت‌های مربوطه بوده‌ایم. اکنون که در آغازین روزهای سال ۱۴۰۴ قرار داریم:

دولت بوروکرات و دیوان‌سالار بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تولید، اشتغال، هدایت سرمایه‌های مردم به سمت تولید و سرمایه‌گذاری است

تحریم‌ها به خصوص تحریم‌های بانکی داخلی و خارجی باعث شده هزینه‌های تولید و تامین کالا برای تولید به شدت افزایش یافته و مزیت رقابتی تولید داخل نسبت به واردات هر روز کاهش یابد.

سرمایه‌گذار ایرانی که برای تولید اقدام کرده در چنبره مولدهای هزینه گرفتار است؛ هزینه‌تراشانی مانند دلالان انتقال ارز، نظام بانکی منفعت‌طلب با سیاست‌های ربوی، تورم نقطه به نقطه(!) و سالانه کمرشکن، واردکنندگان کالای آماده مصرف برخوردار از مواهب ارزهای آن سوی مرز تا امضاهای طلایی در داخل، دستورالعمل‌های فراقانونی و غیرقانونی سازمان‌هایی نظیر تامین اجتماعی، امور مالیاتی، گمرکات، صمت، سازمان غذا و دارو، و...

سرمایه‌گذاری برای تولید زمانی محقق می‌شود که شاهد اتفاقات زیر باشیم:

- تولید کننده برای کوچک‌ترین موضوعی ماه‌ها در ادارات و اتاق‌های دولتمردان سرگردان نباشد.
- رای و نظر مردم و نمایندگان آنها به عنوان تشکل‌های صنفی و صنعتی در ارتباط با انتصاب مدیران، صدور بخشنامه‌ها و... اخذ و مورد توجه قرار بگیرد (موضوع ماده ۲ قانون بهبود محیط کسب و کار).
- دولت از تلاش برای تبدیل تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای به بله‌قربان‌گویان خود دست بردارد و اجازه دهد نهادهای مردمی و صنفی انتخاباتی آزاد و حضوری آزادانه و مسئولانه داشته باشند.
- حضور سرمایه‌های مردم در تولید زمانی رقم می‌خورد که ارزش افزوده سرمایه‌گذاری در تولید از سرمایه‌گذاری در واردات، سوداگری، سفته‌بازی و تجارت‌های غیرمولد بیشتر شود.
- حضور سرمایه‌های مردم در تولید زمانی رقم می‌خورد که رئیس بانک مرکزی بجای تشویق مردم به خرید سکه، سیاست‌هایی را در نظام پولی کشور دنبال کند که اطمینان خاطر مردم را برای سودآور بودن سرمایه‌گذاری‌هایشان و همچنین صیانت از سرمایه‌هایشان فراهم کند.
- سرمایه‌گذاری در تولید زمانی رقم می‌خورد که دهها سازمان و نهاد نظارتی دنبال سرمایه‌سوزان کشور بگردند و با مدیران سرمایه‌سوز که با سیاست‌های مخرب خود هرگونه اقبال به سرمایه‌گذاری در کشور را از بین می‌برند برخورد کنند.
- سرمایه‌گذاری در تولید زمانی رقم می‌خورد که هزاران شرکت تعطیل و نیمه‌تعطیل در شهرک‌های صنعتی کشور مجاب شوند که باید برگردند و بنگاه خود را فعال کنند زیراکه تولید مورد توجه سیاستگذاران و سودآور و پایدار است.
- سرمایه‌گذاری در تولید زمانی رقم می‌خورد که قیمت تمام‌شده محصول تولید داخل توسط صاحبان بنگاه‌های وارداتی صاحب ارز در آن‌سوی مرزها رقم نخورد.
- سرمایه‌گذاری در تولید زمانی رقم می‌خورد که سیاستگذاری اقتصادی در دست اقتصاددان‌های وطن‌پرست، آگاه و دارای تجربه عملی باشد.

دولت از تلاش برای تبدیل تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای به بله‌قربان‌گویان خود دست بردارد و اجازه دهد نهادهای مردمی و صنفی انتخاباتی آزاد و حضوری آزادانه و مسئولانه داشته باشند

یکی از گره‌های کور صنعت داروسازی ایران، مداخله‌گری گسترده سازمان غذا و دارو در فرایند قیمت‌گذاری است. برخلاف نهادهای نظارتی پیشرفته مانند سازمان غذا و داروی ایالات متحده یا BfArM آلمان که با تمرکز بر نوآوری، کیفیت و ایمنی، نقش تسهیل‌گر بازار را ایفا می‌کنند، نهاد ناظر ایرانی عمدتاً به ابزار اجرای سیاست‌های دستوری به‌ویژه در حوزه قیمت‌گذاری تبدیل شده است.

صنعت دارو، نیازمند تحولات راهبردی

از پتانسیل نهفته تا ناکارآمدی نهادینه

سیاوش افتخاری

کارشناس و فعال صنعت دارو

مقدمه

صنعت داروسازی ایران، به‌عنوان یکی از ارکان کلیدی نظام سلامت ملی، نقشی بی‌بدیل در تأمین امنیت دارویی، ارتقای سلامت عمومی و کاهش وابستگی به واردات ایفا می‌کند. این صنعت، اگرچه در مقایسه با صنایع بالادستی نظیر نفت، پتروشیمی یا فولاد، ارزش افزوده کمتری در مقیاس پولی تولید می‌کند، اما تأثیرات هم‌افزای اجتماعی، اقتصادی و راهبردی آن، جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد کشور به آن بخشیده است. بااین‌حال، بررسی تحلیلی شاخص‌های کلان مالی، ساختار نهادی و روندهای جاری تصویری پیچیده از صنعتی نیمه‌دولتی ترسیم می‌کند که در عین برخورداری از پتانسیل‌های قابل‌توجه، در دام ناکارآمدی‌های ساختاری، مداخلات مقرراتی و نوسانات ژئواکونومیک گرفتار شده است. این تحلیل، باتکیه‌بر داده‌های مالی شرکت‌های بورسی، مطالعات تطبیقی و مستندات معتبر، به بررسی چالش‌های بنیادین این صنعت پرداخته و راهکارهایی برای برون‌رفت از وضعیت موجود ارائه می‌دهد.

اقتصاد سیاسی صنعت داروسازی: مداخلات قیمتی و ساختار خصولتی

یکی از گره‌های کور صنعت داروسازی ایران، مداخله‌گری گسترده سازمان غذا و دارو در فرایند قیمت‌گذاری است. برخلاف نهادهای نظارتی پیشرفته مانند سازمان غذا و داروی ایالات متحده یا BfArM آلمان که با تمرکز بر نوآوری، کیفیت و ایمنی، نقش تسهیل‌گر بازار را ایفا می‌کنند، نهاد ناظر ایرانی عمدتاً به ابزار اجرای سیاست‌های دستوری به‌ویژه در حوزه قیمت‌گذاری تبدیل شده است. قیمت‌گذاری داروها، به‌جای تکیه بر تحلیل هزینه فایده یا سازوکارهای رقابتی، بر اساس شاخص‌های اسمی و غیرمنعطف انجام می‌شود. این رویکرد، در شرایطی که نرخ ارز آزاد به حدود ۸۰،۰۰۰ تومان رسیده، شکافی عمیق میان هزینه‌های واقعی تولید و قیمت فروش ایجاد کرده است. برای مثال، میانگین حاشیه سود خالص صنعت به زیر ۲۰درصد کاهش‌یافته که در مقایسه با میانگین جهانی صنعت داروسازی نشان‌دهنده فشار مالی ناشی از این سیاست‌هاست. ساختار مالکیتی صنعت نیز تحت سلطه شرکت‌های شبه‌دولتی یا «خصولتی» است که به دلیل وابستگی به نهادهای شبه حاکمیتی و فقدان پاسخگویی مبتنی بر بازار، از کارایی پایینی رنج می‌برند. نسبت قیمت به سود صنعت به ۱۰.۹ رسیده درحالی‌که میانگین بهابازار ایران ۷.۵ است که می‌تواند نشانه انتظارات تورمی یا کیفیت پایین گزارشگری مالی باشد. همچنین، نسبت قیمت به ارزش دفتری با ۳.۴۸ در مقایسه با ۲.۸۸ بهابازار، حاکی از ارزیابی بیش از حد دارایی‌های دفتری بدون پشتوانه دارایی‌های واقعی یا سودآوری پایدار است. این ناترازی‌ها، پایداری مالی بلندمدت صنعت را تهدیدمی‌کنند.

فرسودگی دارایی‌های ثابت و مولد: تهدیدی پنهان برای زیرساخت‌ها

یکی از چالش‌های کمتر موردتوجه در صنعت داروسازی ایران، فرسودگی تدریجی دارایی‌های ثابت و مولد، نظیر تجهیزات تولید و خطوط فراوری است. بر اساس مطالعات صنعت داروسازی، میانگین عمر مفید تجهیزات تولیدی در شرکت‌های دارویی ایرانی به بیش از ۱۵ سال رسیده، درحالی‌که استاندارد جهانی برای تجهیزات پیشرفته دارویی، چرخه جایگزینی ۷ تا ۱۰ساله را توصیه می‌کند. این فرسودگی، نه‌تنها بهره‌وری خطوط تولید را کاهش داده، بلکه هزینه‌های نگهداری و تعمیرات را افزایش داده است. نسبت استهلاک به دارایی‌های ثابت در برخی شرکت‌های دارویی به بیش از ۲۰درصد رسیده و نبود سرمایه‌گذاری کافی برای نوسازی تجهیزات، به‌ویژه در شرایط محدودیت نقدینگی، صنعت را در معرض ریسک‌های عملیاتی و کاهش کیفیت محصولات قرار داده است. این موضوع، در کنار وابستگی به مواد اولیه وارداتی، توان رقابتی صنعت را در بازارهای داخلی و صادراتی به‌شدت تضعیف کرده است.

زنجیره تأمین مختل: قاچاق دوسویه و غیاب ردیابی

زنجیره تأمین دارویی ایران با اختلالات ساختاری متعددی مواجه است. قاچاق دوسویه دارو؛ ورود غیررسمی داروهای خارجی و خروج داروهای ارزان داخلی به کشورهای همسایه مانند عراق و افغانستان نتیجه شکاف میان نرخ ارز، تورم و قیمت‌گذاری نادرست است. بازده حقوق صاحبان سهام صنعت به ۴۲درصد رسیده، اما این سودآوری عمدتاً ناشی از فرصت‌های آربیتراژی و نه کارایی عملیاتی یا مزیت فناورانه است. نبود سامانه‌های ردیابی پیشرفته مانند Track & Trace (مشابه چارچوب FMD اروپا)، نظارت بر زنجیره توزیع را ناممکن کرده و ریسک‌های مالی و عملیاتی را افزایش داده است. گزارش‌ها نشان می‌دهند که قاچاق دارو، سالانه میلیاردها تومان زیان به اقتصاد ملی وارد می‌کند.

بوروکراسی و موانع توسعه داروهای نوآور: چالش شرکت‌های پیشرو

حتی شرکت‌های معدودی که در حوزه‌های پیشرفته مانند بیوتکنولوژی سرمایه‌گذاری کرده و به توسعه داروهای نوآور پرداخته‌اند، با موانع بوروکراتیک متعددی مواجه‌اند. فرایندهای طولانی اخذ مجوز از سازمان غذا و دارو، پیچیدگی‌های نظارتی و عدم شفافیت در ارزیابی‌ها، زمان و هزینه توسعه داروهای جدید را به‌شدت افزایش داده است. به‌عنوان‌مثال، تولید یک داروی بیوتکنولوژی در ایران ممکن است ۳ تا ۵ سال طول بکشد، اما قاچاق همان دارو از بازارهای سیاه منطقه، به دلیل سودآوری بالاتر، برای برخی بازیگران اقتصادی جذاب‌تر است. این وضعیت، انگیزه شرکت‌های پیشرو برای سرمایه‌گذاری در تحقیق‌وتوسعه را کاهش داده و صنعت را در چرخه‌ای از تولید محصولات کم‌ارزش و ژنریک محبوس کرده است.

همگرایی سبد محصولات و تخفیف‌های غیرعقلانی

یکی از ویژگی‌های غیرمنطقی و ساختاری صنعت داروسازی ایران، تمرکز بیش از حد شرکت‌ها بر تولید داروهای ژنریک مشابه، به‌ویژه محصولاتی مانند استامینوفن، ایبوپروفن و آنتی‌بیوتیک‌های پایه، است که بیش از سه دهه در سبد تولید بسیاری از شرکت‌ها تکرار شده‌اند. این همگرایی غیراراهبردی که در آن حتی هلدینگ‌های بزرگ دارویی با شرکت‌های زیرمجموعه خود عملاً محصولات یکسانی را تولید و روانه بازار می‌کنند، نه‌تنها رقابت واقعی را در صنعت به حاشیه رانده، بلکه به جنگ قیمتی مخرب و ارائه تخفیف‌های غیرعقلانی منجر شده است. برای مثال، برخی شرکت‌ها تا ۴۰درصد از فروش خود را به‌صورت تخفیف نقدی یا جایزه جنسی (مانند عرضه رایگان محصول به توزیع‌کنندگان) ارائه می‌دهند. این رویه، در شرایطی که تولید عمدتاً نقدی و با هزینه‌های بالای مواد اولیه وارداتی انجام می‌شود و دریافت مطالبات از بیمه‌ها و توزیع‌کنندگان تا ۱۸۰ روز به طول می‌انجامد، فشار خردکننده‌ای بر نقدینگی شرکت‌ها وارد کرده است. این رویکرد، حاشیه سود عملیاتی صنعت را که به کمتر از ۲۰درصد رسیده، به‌شدت تحت‌فشار قرار داده و منابع مالی لازم برای سرمایه‌گذاری در تحقیق‌وتوسعه، نوسازی زیرساخت‌ها و بهبود کیفیت محصولات را از شرکت‌ها سلب کرده است. مگر می‌شود یک هلدینگ دارویی با چندین شرکت زیرمجموعه، همه را به تولید محصولات مشابه و کم‌ارزش وادارد و سپس همان محصولات را به‌عنوان جایزه جنسی در بازار توزیع کند؟ این چرخه معیوب، نه‌تنها منطق اقتصادی را زیر سؤال می‌برد، بلکه نشان‌دهنده فقدان راهبرد تمایز و نوآوری در صنعت

است. تمرکز بر داروهای ژنریک مشابه، ریشه در عواملی مانند سیاست‌های نظارتی دستوری، محدودیت‌های مالی و نبود انگیزه برای ریسک‌پذیری در نوآوری دارد. سازمان غذا و دارو، با اعمال قیمت‌گذاری دستوری و فرایندهای پیچیده برای تأیید داروهای جدید، شرکت‌ها را به سمت تولید محصولات کم‌ریسک و با حاشیه سود تضمین‌شده سوق داده است. بر اساس گزارش‌های صنعت، بیش از ۷۰درصد سبد دارویی شرکت‌های ایرانی به محصولات ژنریک با ارزش افزوده پایین اختصاص دارد، درحالی‌که در کشورهای پیشرفته، داروهای نوآور و بیوتکنولوژی تا ۵۰درصد بازار را تشکیل می‌دهند. این همگرایی، رقابت را به یک بازی قیمتی تقلیل داده و شرکت‌ها را وادار کرده تا برای حفظ سهم بازار، تخفیف‌های غیرمنطقی ارائه دهند. جایزه جنسی که در برخی موارد تا ۴۰درصد فروش شرکت‌ها را شامل می‌شود، نه‌تنها سودآوری را کاهش داده، بلکه به توزیع‌کنندگان و داروخانه‌ها قدرت چانه‌زنی غیرعادی بخشیده است. این وضعیت، در کنار تأخیرهای طولانی در تسویه مطالبات (تا ۱۸۰ روز)، نقدینگی شرکت‌ها را به‌شدت تضعیف کرده و چرخه مالی صنعت را مختل کرده است. برای مثال، نسبت سود قبل از مالیات به دارایی در صنعت تنها ۱۶درصد گزارش شده که نشان‌دهنده بازده پایین سرمایه‌گذاری در تولید محصولات تکراری و کم‌ارزش است.

بحران نقدینگی: بدهی بیمه‌ها و فشار تورم ارزی

رابطه مالی معیوب صنعت داروسازی ایران با نهادهای بیمه‌گر، مانند طنابی که هر لحظه نازک‌تر می‌شود، جریان حیاتی نقدینگی این صنعت را به خفقان کشانده و آن را در لبه پرتگاه ناپایداری مالی قرار داده است. در نظام‌های سلامت پیشرفته، مانند سوئد یا کانادا، تسویه مطالبات شرکت‌های دارویی با سرعتی کم‌نظیر اغلب در بازه ۳۰ تا ۴۵ روز انجام می‌شود که این چابکی، چرخه مالی شرکت‌ها را روان نگه می‌دارد و بستری برای سرمایه‌گذاری در نوآوری، نوسازی خطوط تولید و توسعه محصولات رقابتی فراهم می‌کند؛ اما در ایران، این چرخه به باتلاقی از تأخیرهای طاقت‌فرسا تبدیل شده است. چهار شرکت بزرگ پخش دارویی بورسی ایران شامل توزیع داروپخش، هجرت، البرز و رازی در سال ۱۴۰۳ (۱۲ ماهه، نه بر اساس سال مالی) مجموعاً حدود ۸۱ هزار میلیارد تومان (۸۱ همت) فروش ثبت کرده‌اند. با این حال، نه‌تنها وصول مطالبات خود این شرکت‌ها از بیمه‌ها و داروخانه‌ها با تأخیرهای طولانی گاه تا شش ماه یا بیشتر مواجه بوده، بلکه پرداخت مطالبات شرکت‌های تولیدی توسط این پخش‌ها نیز به دلیل همین ناترازی مالی به تعویق افتاده است. این تأخیرهای دوسویه، زنجیره مالی صنعت را به‌کل مختل کرده و شرکت‌ها را در تنگنایی بی‌سابقه قرار داده است. در کشوری که تورم افسارگسیخته، جهش‌های ناگهانی نرخ ارز که در خرداد ۱۴۰۴ به حدود ۸۰،۰۰۰ تومان رسیده و نبود ثبات اقتصادی، هر روز قواعد بازی را تغییر می‌دهد، این وضعیت نقدینگی به‌غایت خطرناک است. تأخیر در وصول مطالبات، در حالی که هزینه‌های تولید به‌ویژه تأمین مواد اولیه و قطعات وارداتی که نیاز اصلی صنعت را تشکیل می‌دهند باید نقدی و با نرخ ارز آزاد پرداخت شوند، شرکت‌ها را به سمت تصمیم‌گیری‌های پرریسک و کوتاه‌مدت سوق داده است. این ناترازی، نه‌تنها توان مالی برای رقابت با بازیگران منطقه‌ای مانند ترکیه و هند را از صنعت سلب کرده، بلکه ظرفیت‌های عملیاتی آن را فرسوده و خطر کاهش کیفیت محصولات را تشدید کرده است. وقتی درآمدها با تأخیرهای طولانی و نامطمئن وصول می‌شوند، اما هزینه‌ها فوری و نقدی هستند، شرکت‌ها ناچار به استقراض، فروش اعتباری یا حتی کاهش استانداردهای تولید می‌شوند اقداماتی که اعتماد عمومی به داروهای داخلی را خدشه‌دار کرده و صنعت را در برابر رقبای خارجی آسیب‌پذیرتر می‌کند.

این چرخه معیوب که در آن پول پخش‌ها و تولیدکنندگان در زنجیره توزیع قفل شده و جریان نقدی به‌جای تغذیه نوآوری و کیفیت، صرف جبران کسری‌های مالی می‌شود، صنعت داروسازی ایران را به ساختاری شکننده و غیرمولد بدل کرده است. در اقتصادی که هر روز ارزش پول ملی کاهش می‌یابد و تورم، هزینه‌های عملیاتی را به‌سرعت بالا می‌برد، این تأخیرها نه‌تنها یک چالش مالی، بلکه تهدیدی وجودی برای بقای صنعت هستند. بدون اصلاح فوری این رابطه مالی ناکارآمد از کاهش دوره تسویه تا ایجاد سازوکارهای شفاف برای پرداخت به‌موقع به تولیدکنندگان، صنعت داروسازی ایران نه‌تنها از پیشرانی در نظام سلامت فاصله خواهد گرفت، بلکه به پاشنه آشیل آن تبدیل خواهد شد، صنعتی که به‌جای تضمین سلامت جامعه، خود در آستانه فروپاشی مالی قرار می‌گیرد.

فرسایش سرمایه فکری و غیبت تحقیق‌وتوسعه

فقدان نهادینه‌سازی تحقیق‌وتوسعه و فرسایش تدریجی سرمایه فکری، مانند غباری متراکم، چشم‌انداز صنعت داروسازی ایران را تیره کرده و آن را از تبدیل‌شدن به یک بازیگر پویا و رقابتی در سپهر منطقه‌ای و جهانی محروم ساخته است. درحالی‌که غول‌های جهانی داروسازی، نظیر Pfizer و Sanofi، با تخصیص بیش از ۱۵ درصد از درآمدهای هنگفت سالانه خود به تحقیق‌وتوسعه، مرزهای نوآوری را در حوزه‌هایی مانند بیوتکنولوژی، ایمونوتراپی و درمان‌های شخصی‌سازی‌شده گسترش می‌دهند، این رقم در ایران به‌زحمت به ۲ درصد می‌رسد و حتی این میزان ناچیز نیز، به دلیل فقدان شفافیت در گزارشگری مالی، اغلب به‌صورت دقیق افشا نمی‌شود یا به پروژه‌های کم‌اثر و غیرراهبردی اختصاص می‌یابد. این شکاف عمیق، صنعت را از جریان پویای نوآوری جهانی منزوی کرده و آن را به تولید داروهای ژنریک کم‌ارزش و وابستگی روزافزون به فناوری‌های وارداتی محکوم کرده است. چنین وضعیتی، توانایی صنعت برای پاسخ به نیازهای نوظهور سلامت از درمان بیماری‌های نادر تا توسعه داروهای پیشرفته را به‌شدت محدود کرده و ایران را در جایگاه یک تولیدکننده حاشیه‌ای در بازارهای جهانی نگه داشته است. این بن‌بست زمانی بغرنج‌تر می‌شود که به بی‌ثباتی مدیریتی در شرکت‌های دارویی ایران نگریسته شود. میانگین دوره تصدی مدیران عامل در شرکت‌های شبه‌دولتی یا خصولتی که بخش اعظم صنعت را در سیطره خود دارند، به کمتر از یک سال رسیده است مدتی که حتی برای تدوین یک نقشه راه راهبردی ابتدایی نیز کفایت نمی‌کند. در مقابل، توسعه یک داروی جدید، حتی در سطح ژنریک‌های پیچیده، نیازمند تداوم مدیریتی، تعهد راهبردی و برنامه‌ریزی منسجم در بازه‌ای ۳ تا ۵ساله است. این چرخش‌های مداوم مدیریتی، نه‌تنها امکان اجرای پروژه‌های بلندمدت را سلب کرده، بلکه سرمایه فکری صنعت از تخصص‌های انباشته تا فرهنگ‌سازمانی پیشرو را به‌تدریج فرسوده و به حاشیه رانده است. فقدان ثبات در رأس مدیریت، تصمیم‌گیری‌ها را به سمت اقدامات کوتاه‌مدت، محافظه‌کارانه و نمایشی سوق داده و صنعت را از بهره‌گیری کامل از پتانسیل نیروی انسانی متخصص و زیرساخت‌های موجود محروم کرده است. رشد فروش ظاهری برخی شرکت‌های دارویی که گاه به ارقام فریبنده ۳۰ تا ۵۰ درصد می‌رسد، در نگاه نخست ممکن است تصویری از پویایی و شکوفایی صنعت ترسیم کند، اما این رشد، بیشتر یک سراب مالی است تا بازتابی از توسعه واقعی. برای دیدن چهره واقعی این عملکرد، باید به گزارش‌های جریان‌های نقدی شرکت‌ها نگریست جایی که مشخص می‌شود این رشد، نه از خلق ارزش واقعی یا نفوذ به بازارهای جدید، بلکه عمدتاً از تورم و تأثیر آن بر قیمت‌گذاری محصولات و نرخ‌های فروش ناشی شده است. بخش عمده این افزایش فروش، به جابه‌جایی محصولات از انبارهای شرکت به انبارهای شرکت‌های پخش محدود می‌شود فرایندی که هیچ ارزش افزوده‌ای خلق نمی‌کند و صرفاً موجودی‌های انباشته را به‌عنوان فروش ثبت می‌کند. نکته تأمل‌برانگیز اینجاست که برخی شرکت‌ها که در سال‌های گذشته به دلیل مشکلات زنجیره تأمین، محدودیت‌های نقدینگی



تنوع‌بخشی به سبد محصولات، با تمرکز بر داروهای تخصصی، بیوتکنولوژی و درمان‌های نوین، نه‌تنها ریسک بازار را کاهش می‌دهد، بلکه درهای صادرات را به روی صنعت می‌گشاید.

یا اختلالات بازار، فروش‌های به‌مراتب پایین‌تری را تجربه کرده بودند، اکنون با بازگشت به سطح نرمال فروش، رشدهای ظاهری چشمگیری گزارش می‌دهند. این بازگشت به حالت عادی که گاهی به‌اشتباه به‌عنوان جهش عملکردی تفسیر می‌شود، در اصل تنها جبران کسری‌های گذشته است و نه نشانه‌ای از پیشرفت راهبردی یا توسعه پایدار. فروش‌های اعتباری که بخش قابل‌توجهی از این رشد را تشکیل می‌دهند، با تأخیرهای طولانی در وصول مطالبات گاه تا ۱۸۰ روز یا بیشتر نقدینگی شرکت‌ها را به تنگنا کشانده و آن‌ها را در معرض ریسک‌های مالی فزاینده‌ای قرار داده است. گزارش‌های جریان‌های نقدی نشان می‌دهند که بخش عمده این درآمدها، به‌جای تزریق به چرخه تولید یا نوآوری، صرف جبران کسری‌های عملیاتی یا بدهی‌های انباشته می‌شود که این خود گواهی بر شکنندگی مالی و فقدان عمق راهبردی در صنعت است. این پویایی کاذب که بیشتر به تخلیه انبارها و ثبت معاملات اعتباری وابسته است تا خلق ارزش واقعی، صنعت را در چرخه‌ای از تولید تکراری و بدون نوآوری گرفتار کرده و فرصت‌های تحول به‌سوی تولید داروهای تخصصی، صادرات‌محور و با ارزش افزوده بالا را از آن سلب کرده است.

اقتصاد نمایشگرها: سود تقسیمی بالا و افت کیفیت

در صنعت داروسازی ایران، نگاه هلدینگ‌ها و مدیران شرکت‌های بورسی به‌گونه‌ای خاص بر شاخص‌های ظاهری نظیر رشد فروش و سودهای مقطعی متمرکز شده است، گویی رقابتی بی‌پایان برای ثبت ارزشی زودگذر در جریان است. مدیران، در این مسابقه خودساخته، انگار که هر لحظه حضورشان در رأس شرکت یک فرصت محدود برای درج نامشان در تابلوی افتخارات باشد، تمام توان خود را صرف نمایش رشد فروش‌های فریبنده می‌کنند، بی‌آنکه به عمق شکننده این ارقام یا پیامدهای بلندمدت آن توجهی نشان دهند. این رویکرد که بیشتر به یک نمایش مالی پرزرق‌وبرق شبیه است تا راهبرد توسعه پایدار، صنعت را در گردابی از تصمیم‌گیری‌های کوتاه‌مدت‌واولویت‌های نمایشی گرفتار کرده است. این تمرکز بر ظاهر، در نسبت سود پرداختی صنعت که به بیش از ۶ درصد رسیده، به‌وضوح نمود یافته است. این رقم، نشان‌دهنده پیشی‌گرفتن تقسیم سودهای کلان بر سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های تولیدی، نوسازی تجهیزات یا بهبود کیفیت محصولات است. مدیران، در تلاش برای جلب رضایت سهامداران و نمایش عملکردی درخشان در گزارش‌های فصلی، منابع مالی شرکت‌ها را به‌جای تزریق به تحقیق‌وتوسعه یا تقویت بنیان‌های رقابتی، به سمت پرداخت سودهای نقدی هدایت می‌کنند. این در حالی است که نسبت ارزش شرکت به سود قبل از بهره و مالیات به سطح نگران‌کننده‌ای کاهش‌یافته که در مقایسه با میانگین جهانی صنعت داروسازی، زنگ خطری برای ضعف رقابت‌پذیری و شکنندگی مالی شرکت‌های ایرانی است. این شاخص که معیاری کلیدی برای سنجش ارزش واقعی شرکت در برابر سود عملیاتی آن است، نشان می‌دهد که صنعت، به‌جای خلق ارزش پایدار، در حال تکیه بر سودهای ظاهری و غیرمولد است. این رویکرد نمایشی، پیامدهای عمیقی بر کیفیت محصولات و جایگاه صنعت در بازارهای داخلی و جهانی داشته است. گزارش‌های رسمی حاکی از آن است که درصد قابل‌توجهی از داروهای ژنریک تولیدشده در ایران با استانداردهای جهانی تولید انطباق کامل ندارند واقعیتی که نه‌تنها اعتماد عمومی به محصولات داخلی را تضعیف کرده، بلکه سهم بازار شرکت‌های ایرانی را در برابر رقبای خارجی، به‌ویژه در حوزه داروهای وارداتی، به خطر انداخته است. افت کیفیت این محصولات که نتیجه مستقیم اولویت‌دادن به شاخص‌های مالی کوتاه‌مدت بر سرمایه‌گذاری در فرایندهای تولیدی پیشرفته است، صنعت را در معرض ریسک‌های نظارتی و کاهش تقاضای داخلی قرار داده است. در این میان، مدیران که گویی در رقابتی بی‌پایان برای ثبت رشد فروش به نام خود هستند، از واقعیت جریان‌های نقدی شکننده و ناپایداری بنیان‌های صنعت غافل مانده‌اند. این مسابقه برای نمایش رشد، بدون پشتوانه نوآوری یا بهبود بهره‌وری، نه‌تنها صنعت را از مسیر توسعه پایدار دور کرده، بلکه آن را به سمت حاشیه‌ای شدن در بازارهای جهانی سوق داده است.

مسیر پیشنهادی: تحول نهادی و راهبردی

صنعت داروسازی ایران در گردابی از ناکارآمدی‌های نهادی، فرسودگی زیرساخت‌ها و اولویت‌های نمایشی گرفتار شده و در مرحله‌ای بحرانی قرار دارد که بدون تحول بنیادین، نه‌تنها از پتانسیل‌هایش برای تبدیل‌شدن به یک بازیگر پیشرو در منطقه و جهان محروم خواهد ماند، بلکه می‌تواند به تهدیدی برای امنیت سلامت ملی بدل شود. خروج از این بن‌بست، مستلزم بازنگری جسورانه در ساختارهای منسوخ و سیاست‌های ناکارآمد است، جایی که آیین‌نامه‌های کهنه و دست‌وپاگیر جای خود را به چارچوب‌های مدرن و کارآمد بدهند. سازمان غذا و دارو و نهادهای مشابه، به‌جای دخالت در هر جزئی از فرایندهای صنعت از قیمت‌گذاری تا مدیریت زنجیره تأمین باید به نقش اصلی خود به‌عنوان رگولاتور و ناظر کیفی بازگردند، نقشی که در نظام‌های پیشرفته سلامت، مانند آنچه در اروپا و ایالات متحده شاهدیم، به تسهیل نوآوری و تضمین ایمنی محصولات معطوف است. برای رهایی از این بحران، منابع مالی و انسانی صنعت باید به‌جای تمرکز بر تولید داروهای ژنریک کم‌ارزش و تکراری، به سمت شرکت‌های نوآور و توسعه داروهای با ارزش افزوده بالا هدایت شوند داروهایی که بتوانند در بازارهای جهانی رقابت کنند و پاسخگوی نیازهای پیچیده سلامت باشند. قیمت‌گذاری داروها نیز باید از چنبره نظام دستوری خارج شده و بر اساس ضوابط جهانی، مانند مدل‌های هزینه‌محور یا ارزش‌محور، بازتعریف شود. دیگر نمی‌توان پذیرفت که داروی با کیفیت معقول و قابل‌رقابت با استانداردهای جهانی به دلیل سیاست‌های قیمتی غیرمنطقی، تنها یک‌دهم ارزش واقعی خود در بازارهای بین‌المللی قیمت‌گذاری شود. این رویکرد نه‌تنها انگیزه شرکت‌ها برای ارتقای کیفیت را سلب کرده، بلکه صنعت را از درآمدهای صادراتی و جایگاه رقابتی محروم ساخته است. شرکت‌های دارویی باید کیفیت را به‌عنوان محور اصلی فعالیت خود قرار دهند، از نوسازی تجهیزات فرسوده گرفته تا سرمایه‌گذاری در فرایندهای تولیدی منطبق با استانداردهای جهانی مانند GMP. این تحول، نیازمند تغییر پارادایم در سبد محصولات است؛ دیگر نمی‌توان به تولید انبوه داروهای ژنریک مشابهی مانند استامینوفن ادامه داد و انتظار رقابت در بازار را داشت. تنوع‌بخشی به سبد محصولات، با تمرکز بر داروهای تخصصی، بیوتکنولوژی و درمان‌های نوین، نه‌تنها ریسک بازار را کاهش می‌دهد، بلکه درهای صادرات را به روی صنعت می‌گشاید. در این مسیر، شرکت‌های خصولتی که تحت‌تأثیر تحولات سیاسی و ملاحظات غیرفناورانه، مدام شاهد جابه‌جایی مدیران و مدیران عامل هستند، باید از این چرخه معیوب رها شوند. ثبات مدیریتی، پیش‌نیاز اجرای پروژه‌های بلندمدت تحقیق‌وتوسعه است که حداقل ۳ تا ۵ سال زمان نیاز دارند. بدون این ثبات، سرمایه فکری صنعت از متخصصان تا فرهنگ نوآوری به فرسایش خود ادامه خواهد داد. برای عملیاتی‌شدن این تحول، آزادسازی هدفمند قیمت‌گذاری با مدل‌های هزینه‌محور و رقابتی، خصوصی‌سازی واقعی دارایی‌های خصولتی با نظارت شفاف، کاهش دوره تسویه مطالبات بیمه‌ها و تشویق شرکت‌ها به تخصیص درآمد به تحقیق‌وتوسعه ضروری است. همچنین، پیاده‌سازی سامانه‌های ردیابی پیشرفته مانند Track & Trace برای شفاف‌سازی زنجیره توزیع و کاهش قاچاق، می‌تواند اعتماد عمومی و کارایی عملیاتی را تقویت کند. این اصلاحات، نه‌تنها صنعت داروسازی ایران را از باتلاق کنونی نجات می‌دهد، بلکه آن را به موتور محرکه‌ای برای سلامت، اقتصاد و رقابت جهانی تبدیل خواهد کرد تحولی که دیگر نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت راهبردی است.



چرخ صنعت دارو نمی‌چرخد

چالش‌های مزمن صنعت دارو و تجهیزات پزشکی

امیرحسین کارآگاه

دبیر کل فدراسیون اقتصاد سلامت اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی ایران

صنعت دارو و تجهیزات پزشکی ایران، به‌رغم ظرفیت‌های علمی، فنی و نیروی انسانی توانمند، در سال‌های اخیر با چالش‌های متعددی مواجه بوده که استمرار آن‌ها می‌تواند به تهدیدی جدی برای سلامت عمومی و امنیت دارویی کشور تبدیل شود. یکی از مهم‌ترین مشکلات، قیمت‌گذاری دستوری دارو و تجهیزات پزشکی است. در حالی که قیمت‌گذاری مبتنی بر هزینه‌های واقعی تولید و نرخ تورم، می‌تواند پایداری تولید را تضمین کند، تصمیم‌گیری‌های غیرکارشناسی و نرخ‌گذاری‌های پایین‌تر از هزینه تمام‌شده در طول سالیان گذشته، شرکت‌های تولیدکننده را با زیان انباشته و افت سرمایه‌گذاری مواجه کرده است. این موضوع به‌ویژه در حوزه داروهای حیاتی و تجهیزات پرمصرف، خطر کمبود را افزایش داده است و موجب کمرنگ شدن واحدهای تحقیق و توسعه و شرکت‌های نوآور و استارت‌آپ در حوزه سلامت می‌گردد. از سوی دیگر، مطالبات انباشته بیمه‌های درمانی از مراکز درمانی و داروخانه‌ها، زنجیره تامین را با اختلال جدی روبرو کرده است. فرایندی که از داروخانه‌ها آغاز و به شرکت‌های پخش و سپس تولیدکنندگان و واردکنندگان کالاهای صنعت تسری می‌یابد و نهایتاً نه‌تنها منجر به کاهش دسترسی بیماران به دارو و تجهیزات پزشکی شده، بلکه انگیزه سرمایه‌گذاری جدید در این حوزه را نیز کاهش داده است.

چندنرخی بودن ارز و نوسانات آن نیز از دیگر چالش‌های مهم این صنعت است. تخصیص ارز ترجیحی برای برخی اقلام و عدم شفافیت در روند آن، از یک سو موجب ایجاد رانت و نارضایتی میان فعالان بازار شده و از سوی دیگر، برنامه‌ریزی و پیش‌بینی هزینه‌ها را برای شرکت‌های تولیدی و وارداتی دشوار کرده است. همچنین، فرایند طولانی و پیچیده تخصیص ارز به واردکنندگان مواد اولیه، تجهیزات پزشکی و دارو، موجب کند شدن چرخه تولید و توزیع شده است. بسیاری از شرکت‌ها ماه‌ها در انتظار تخصیص ارز باقی می‌مانند و این تأخیر، عملاً زنجیره تأمین را مختل می‌کند. در برخی موارد، این تعلل به کمبود برخی کالاهای حیاتی در بازار منجر شده است.

در مجموع، رفع این چالش‌ها نیازمند بازنگری ساختاری در سیاست‌گذاری‌های حوزه دارو و تجهیزات پزشکی، به‌کارگیری سازوکارهای شفاف، حذف رانت‌های ارزی، تسهیل در پرداخت‌های بیمه‌ای و بازتعریف سازوکار قیمت‌گذاری با مشارکت بخش خصوصی و نهادهای تخصصی است. سلامت مردم کشور در گرو پایداری این صنعت راهبردی است و زمان برای اصلاحات اساسی بسیار محدود است.



پرونده



ترمز دلار را می‌توان کشید؟

سیاست‌گذاری ارزی چگونه می‌تواند از بحران جلوگیری کند

اقتصاد، قربانی نوسان دلار

چرخه تکراری جهش‌های ناگهانی و رکود ارزی، تولید و صنعت را گرفتار کرده است

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

بازار ارز همواره با شـــوک و جهش‌های ارزی متعددی روبه‌رو بوده است، این جهش اما در ســـال‌های اخیر شدت بالایی پیدا کرد و کاهش شدید ارزش پولی ملی، توقف رشـــد صنعت و ســـرمایه‌گذاری و افزایش فقر را موجب شد. کارشناسان معتقدند مسئله اصلی نه افزایش تدریجی نرخ ارز، بلکه جهش‌های ناگهانی است که نتیجه سیاست‌گذاری اشتباه و سرکوب مصنوعی نرخ ارز است.

بررسی‌ها نشـــان می‌دهد بازار ارز ایران از ابتدای دهه ۹۰ و با شروع تحریم‌های بین‌المللی شوک‌های ساختاری زیادی را به طور متوالی تجربه کرد. به‌طوری‌که جدیدترین نوسان این بازار در پاییز امسال رخ داد. نهایتا قیمت ارز در دی ماه ۱۴۰۴ و زمان نگارش این گزارش به بیش از ۱۵۰ هزار تومان رســـید. براساس آخرین آمارها نرخ ارز طی ۱۳ سال، بیش از ۱۳۰ برابر شده و همزمان سرمایه‌گذاری رشد منفی داشته است. اما در حالی که در دهه‌های گذشته چرخه‌های جهش و تثبیت ارزی چندین سال به طول می‌انجامید بررسی‌ها از جمله بررسی اتاق بازرگانی تهران، نشان می‌دهد در حال حاضر به دلیل تورم مزمن بالا، در بازه زمانی بسیار کوتاهی در حد دو تا ســـه فصل رخ می‌دهد و قیمت‌ها به سرعت خود را با تکانه‌های ارزی تطبیق می‌دهند. این موضوع هشدار اقتصاددانان نسبت به افزایش ســـرعت تعدیل و تبعات آن را به دنبال داشته است. از همین رو کارشناسان معتقدند نوسان اخیر بازار ارز در پاییز ۱۴۰۴ را نمی‌توان نوسان گذرا دانست. این وضعیت یک تعدیل ساختاری به سمت نرخ‌های بالاتر است که ریشه در کاهش قدرت صادراتی و رشد پرشتاب نقدینگی دارد.

فارغ از اینکه علت این شوک‌های ارزی چیست که در ادامه به بررسی آن پرداخته شده اســـت، تبعات نوسان‌های متعدد در بازار ارز، بی‌ثباتی و چند نرخی بودن ارز و هدررفت منابع ارزی طی ســـال‌های گذشـــته، تعمیق رکود تولید، عقب‌رفت صنعت و توقف سرمایه‌گذاری و تهدید رشد اقتصادی بوده است. به گفته کارشناسان سرکوب ارز و هدر دادن منابع ارزی برای چندین ســـال منجر به وابستگی تولید داخل به محصولات وارداتی و عدم تحریک مطلوب تولید داخلی شده و نهایتا رشد اقتصادی هدف‌گذاری شده در برنامه‌های توسعه رخ نمی‌دهد.

> کارشناسان و فعالان اقتصادی معتقدند در همه این سال‌ها، چندنرخی بودن ارز در اقتصاد نه‌تنها به فساد، رانت و نابرابری دامن زد، بلکه موجب بی‌ثباتی، کاهش اعتماد در بین سرمایه‌گذاران و دشواری در برنامه‌ریزی برای تولید و تجارت شد

واکاوی دلایل افزایش نرخ ارز

کارشناسان در مورد تئوری‌های افزایش نرخ ارز و عواملی که نرخ ارز را در شرایط عادی تعیین می‌کنند معتقدند دو تئوری وجود دارد، اولی اختلاف تورم داخلی و خارجی اســـت. یعنی اگر تورم داخلی از تورم خارج بالاتر باشد، نرخ ارز اسمی هم در طول زمان افزایش می‌یابد که کاهش ارزش پول را به دنبال خواهد داشت .دومی، تفاوت نرخ های بهره است. یعنی اگر نرخ بهره واقعی در داخل کشور در مقایسه با نرخ بهره واقعی در خارج از کشور خیلی منفی باشد، منجر به تضعیف پول ملی می‌شود. براساس این تحلیل هر دو عامل در اقتصاد ایران فعال است و هر دو عامل افزایش نرخ ارز و تضعیف پول ملی است.

مطالعات پژوهشی نیز حاکی از این است که وجود رکود تورمی مزمن و انتظـــارات بدبینانه به آینده، مهم‌ترین محرک افزایش نرخ ارز در چند سال اخیر بوده است. این وضعیت نیز برآیند ناترازی‌های گسترده داخلی در بخش‌های بودجه، نظام بانکی و انرژی با فشـــارهای خارجی است که منجر به ناپایداری منابع درآمدی دولت شده است.

براساس مطالعه معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق تهران نیز شوک‌های ارزی ســـال‌های ۱۳۹۱، ۱۳۹۷ و ۱۴۰۴ نشان می‌دهد دو عامل کلیدی فشـــار بر منابع ارزی را تشـــدید کرده‌اند: پایداری کسری تراز تجاری غیرنفتی (فاصله میان ارزش صادرات و واردات غیرنفتی همواره به عنوان یک فشار مستمر بر بازار ارز عمل کرده است) و نوسان در صادرات نفت(نوسان درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت به دلیل تحریم‌ها و نوسان‌های قیمت جهانی رخ داده و همواره باعث بی‌ثبات شـــدن تجارت است. در کنار عوامل ساختاری، فعال شدن اسنپ‌بک، چشم‌انداز وصول درآمدهای نفتی را با دشـــواری‌هایی مواجه کرده است. این محدودیت‌ها بر حجم صادرات و بر کیفیت دسترسی به منابع حاصل از آن تأثیر خواهد گذاشت و توان سیاست‌گذار را نیز در مدیریت بازار متأثر خواهد کرد).

بر اساس ادبیات علم اقتصاد، افزایش نرخ ارز و نرخ تورم در بلندمدت هر دو معلول رشد نقدینگی هستند. طبق برخی مطالعات جدید، به‌ویژه با تمرکز بر اقتصاد ایران، علت اصلی رشد نقدینگی نیز کسری بودجه و ناترازی مالی دولت دانسته می‌شود. در واقع، برای جبران کسری بودجه، دولت ناچار به چاپ پول و افزایش نقدینگی می‌شود که پیامد نهایی آن جهش ارزی و تورم است. جهش نرخ ارز، انتظارات تورمی را افزایش داده و در کوتاه‌مدت به رشد تورم منجر می‌شود. بنابراین، اگرچه در کوتاه‌مدت تورم از نرخ ارز تاثیر می‌پذیرد، اما در بلندمدت همچنان رشد نقدینگی علت بی‌چون‌وچرای تورم باقی می‌ماند؛ رشدی که خود ریشه در کسری بودجه دولت دارد.

چندنرخی بودن ارز و خطای سیاست‌گذار

کارشناســـان و فعالان اقتصادی معتقدند در همه این سال‌ها، چندنرخی بودن ارز در اقتصاد نه‌تنها به فســـاد، رانت و نابرابری دامن زد، بلکه موجب بی‌ثباتی، کاهش اعتماد در بین سرمایه‌گذاران و دشواری در برنامه‌ریزی برای تولید و تجارت شد. اختلاف بین نرخ رسمی ارز و نرخ بازار آزاد، زمینه‌ساز رانت‌های کلان و تخصیص ناعادلانه منابع ارزی به گروه‌های خاص می‌شود. تجربه چندنرخی بودن ارز به‌روشنی نشان داده این سیاست زمینه‌ساز فساد، رانت، امضاهای طلایی و سوءاستفاده‌های گسترده بوده و در نهایت منجر به هدررفت بخش قابل توجهی از درآمدهای ارزی کشـــور شده است. این وضعیت در سال‌های گذشته آثار منفی جدی بر صادرات، توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری گذاشته و باعث شده صادرات غیرنفتی، برخلاف انتظار، رشد متناسبی نداشته باشد؛ آن هم در شرایطی که ارزش پول ملی کاهش یافته و باید مزیت صادراتی کشور افزایش می‌یافت.

سابقه ارز ترجیحی و میزان هدررفت منابع ارزی

موضوع تخصیص ارز ترجیحی با نـــرخ ۴۲۰۰ تومان به ازای هر دلار به

افزایش نرخ تورم در سال ۱۳۹۷ و تداوم تورم‌های بالای ۲۰ درصد در سالهای ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ باعث شده دهک‌های پایین درآمدی در تأمین حداقل کالری مورد نیاز با مشکل مواجه شوند. نگاهی به کالری دریافتی دهک‌های پایین درآمدی نشان می‌دهد که درحالی که دهک سوم کشوری در سال ۱۳۹۵ در حدود ۲۰۰۰ تا ۲۱۰۰ کیلوکالری به طور روزانه دریافت می‌کرده، میانگین کالری دریافتی این دهک در سال ۱۳۹۶ حدود ۱۹۵۰، برای سال ۱۳۹۷ در حدود ۱۹۰۰ و برای سال ۱۳۹۸ در حدود ۱۸۰۰ کیلوکالری بوده است.

کالاهای اساسی از سال ۱۳۹۷ پیگیری شد. در سال ۱۳۹۷، ۲۵ قلم کالا در فهرست کالاهای اساسی قرار گرفت. به تدریج با کاهش درآمدهای ارزی دولت از فهرست کالاهای اساسی مشمول دریافت ارز ترجیحی کاسته شد و تنها کنجاله سویا، روغن خام، روغن مایع و نیمه جامد، ذرت، جو، دانه‌های روغنی و دارو و تجهیزات پزشکی مشمول دریافت ارز ترجیحی شد از ابتدای اجرای این سیاست، پیامدهای اقتصادی آن مانند افزایش رانت‌جویی، هدررفت منابع دولت، افزایش تقاضا، تضعیف تولید داخلی، قاچاق صادراتی و کاهش توان دولت در کنترل نرخ ارز، تداوم چندنرخی بودن ارز، توزیع رانت در میان واردکنندگان، تضعیف تولید داخلی و عدم دستیابی به اهدافی مانند کنترلهای قیمتی توسط کارشناسان گوشزد شد.

اختصاص ارز با نرخ ۴۲۰۰ به ازای هر دلار برای واردات کالاهای اساسی، از سال ۱۳۹۷ تاکنون باعث هدررفت بسیاری از منابع و در نتیجه کسری بودجه دولت شده است. اختصاص ۱۴میلیارد دلار ارز ترجیحی در سال ۱۳۹۷ و در حدود همین مقدار در سال ۱۳۹۸ منابع بسیاری را هدر داد. اختصاص ۹ میلیارد دلار ارز ترجیحی در سال ۱۳۹۹ برای کالاهای اساسی درحالی است که از بین ۲۵ قلم کالای اساسی سال ۱۳۹۷ ، تنها ۵ قلم کالا باقیمانده بود و مقایسه میزان ارز اختصاصی برای این ۵ قلم با ۱۴ میلیارد دلار سال ۱۳۹۷ برای ۲۵ قلم، قابل تو جه است.

در ۹ ماهه سال ۱۴۰۴ نیز ۹ میلیارد و ۲۳۹ دلار ارز ترجیحی اختصاص یافت که ۷۷ درصد آن در حوزه کشاورزی و ۲۳ درصد به وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی برای واردات دارو و تجهیزات پزشکی اختصاص یافته بود.

تجربه توزیع ۶۶میلیارد دلار ارز ۴۲۰۰تومانی در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ بدون دستاورد ملموس در مهار تورم، به‌روشنی نشان می‌دهد که این سیاست نه‌تنها ناکارآمد، بلکه به‌شدت پرهزینه و فسادزا است. بررسی‌ها نشان می‌دهد در سال‌های اخیر، به طور میانگین در هر سال، حدود ۱۳٫۵میلیارد دلار ارز به نرخ ترجیحی در کشور توزیع شده است.

درحالی که از سال ۱۳۹۷ حذف ارز ترجیحی توسط کارشناسان مطرح شده بود، به دلایلی مانند کنترل قیمت‌ها، سیاستگذار از این امر اجتناب ورزید. درحالی است که کاهش درآمدهای ارزی به اجبار باعث حذف تدریجی کالاها از فهرست کالاهای اساسی شد. اثر فزاینده بر پایه پولی، توزیع رانت در میان واردکنندگان، کاهش مصرف و افزایش واردات، آسیب به تولید داخل از جمله پیامدهای واردات کالا با ارز ترجیحی بود. سیاست ارز ترجیحی همچنین، فشار مضاعفی بر بودجه دولت و ذخایر ارزی کشور وارد کرد. به گفته کارشناسان ارز ترجیحی به معنی واگذاری منابع ارزی کمیاب با قیمتی کمتر از ارزش واقعی آن است. این اقدام کاهش ذخایر ارزی بانک مرکزی، افزایش کسری بودجه و استقراض دولت و تورم را به دنبال دارد.

نهایتا دولت در شرایطی قرار گرفت که مجموع ارز تخصیص یافته به واردات کالاهای اساسی بیش از کل درآمدهای ارزی دولت است. بنابراین به اجبار در جهت حذف ارز ترجیحی در بودجه ۱۴۰۵ قرار گرفت. دولت در لایحه بودجه ۱۴۰۵ اصلاح نرخ ارز ترجیحی را با پیش‌بینی ۵۷۲ هزار میلیارد تومان منابع برای کالابرگ الکترونیک استارت زد. نرخ ارز مبنای محاسبه حقوق ورودی گمرکی، ۱۰۳ هزار تومان به ارزی هر یورو به مجلس پیشنهاد شد.

این در حالی است که طی این سال‌ها کارشناسان و نهادهای پژوهشی به کرات در مورد آثار منفی این سیاست هشدار داده بودند. مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارش‌های متعدد ضمن تاکید بر ضرورت حذف ارز ترجیحی عنوان کرده بود در کنار حذف ارز ترجیحی لازم است از خانوارها جهت تهیه کالاهای اساسی حمایت به عمل آید. نتایج بررسی‌های این مرکز نشان می‌دهد هم مصرف متوسط کشوری و هم مصرف دهک سوم-به عنوان دهک مرز خط فقر- از سال ۱۳۹۵ به بعد، از کالاهای اساسی کاهش یافته است.

افزایش نرخ تورم در سال ۱۳۹۷ و تداوم تورم‌های بالای ۲۰ درصد در سالهای ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ باعث شده دهک‌های پایین درآمدی در تأمین حداقل کالری مورد نیاز با مشکل مواجه شوند. نگاهی به کالری دریافتی دهک‌های پایین درآمدی نشان می‌دهد که درحالی که دهک سوم کشوری در سال ۱۳۹۵ در حدود ۲۰۰۰ تا ۲۱۰۰ کیلوکالری به طور روزانه دریافت می‌کرده، میانگین کالری دریافتی این دهک در سال ۱۳۹۶ حدود ۱۹۵۰، برای سال ۱۳۹۷ در حدود ۱۹۰۰ و برای سال ۱۳۹۸ در حدود ۱۸۰۰ کیلوکالری بوده است. همچنین نگاهی به سبد مصرفی فقرا نشان می‌دهد علیرغم آنکه تقریباً تمام گروههای درآمدی مصرف خود از کالاهای اساسی را کاهش داده‌اند، میزان کاهش مصرف فقرا بیشتر از متوسط کشوری بوده است. در نتیجه تاکید کارشناسان این بود که یک برنامه حمایتی -با تأکید بر عدم استفاده از منابع بانک مرکزی و شبکه بانکی- تأمین کالری برای فقرا در نظر گرفته شود.

> تجربه توزیع ۶۶میلیارد دلار ارز ۴۲۰۰ تومانی در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ بدون دستاورد ملموس در مهار تورم، به‌روشنی نشان می‌دهد که این سیاست نه‌تنها ناکارآمد، بلکه به‌شدت پرهزینه و فسادزا است

اثر افزایش نرخ ارز بر صنایع

افزایش نرخ ارز در ماه‌های اخیر تأثیرات گسترده‌ای بر فضای کسب‌وکارها گذاشته و بخش‌های مختلف اقتصادی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این روند، افزایش قیمت مواد اولیه است که هزینه تولید را به شکل قابل توجهی بالا برده و بسیاری از کسب‌وکارها را مجبور به بازنگری در مدل‌های تولید و تأمین خود کرده است. افزایش هزینه تولید، در کنار نوسانات نرخ ارز، باعث کاهش حاشیه سود شرکت‌ها و واحدهای اقتصادی شده و توانایی آن‌ها در سرمایه‌گذاری و توسعه فعالیت‌های خود را محدود کرده است.

از سوی دیگر، کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان به دلیل تورم ناشی از نوسانات ارزی، تقاضا برای کالاها و خدمات را کاهش داده و فشار مضاعفی بر کسب‌وکارها وارد می‌کند. این وضعیت به ویژه برای کسب‌وکارهای کوچک و متوسط که انعطاف کمتری در مدیریت هزینه‌ها دارند، چالش‌های بیشتری ایجاد کرده است.

مزیت ارز تک‌نرخی

وجود یک نرخ واقعی و واحد به شفاف‌سازی قیمت‌ها و هزینه‌های تولید



کمک کرده و مانع پنهان‌کاری و حساب‌سازی شرکت‌ها می‌شود. از همین رو توصیه اکید کارشناسان این است سیاست‌گذار و دولت برای ثبات اقتصادی و مهار تورم، برنامه‌ریزی کند. شرط اول برای اجرای این سیاست، مهار تورم و تثبیت نرخ ارز است. تک‌نرخی شدن ارز می‌تواند تمرکز سیاست‌گذاری را بر تولید، توسعه صادرات غیرنفتی و افزایش رقابت‌پذیری بنگاه‌ها قرار دهد و فضای مثبتی برای بازگشت فعالان اقتصادی که به‌دلیل غیرجذاب بودن صادرات از این حوزه خارج شده بودند، ایجاد کند.

یکی از پیامدهای مثبت تک‌نرخی شدن ارز، کاهش مفاسدی است که در سال‌های اخیر در حوزه مواد اولیه، بیش‌اظهاری، کم‌فروشی و سوءاستفاده از اختلاف نرخ ارز شکل گرفته بود؛ مفاسدی که علاوه بر آسیب به تولید، خسارت‌های قابل توجهی به منابع ملی وارد کرد. تک‌نرخی شدن ارز می‌تواند با افزایش صادرات، درآمدهای ارزی کشور را تقویت کرده و در نهایت به بهبود ارزش پول ملی منجر شود. نوسانات ارزی چندگانه موجب ریسک بالا در سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی شده است. در حالی که نرخ واحد، افق روشنی برای برنامه‌ریزی ایجاد می‌کند، تخصیص ارز یارانه‌ای همچنین فشار مضاعفی بر منابع ارزی کشور وارد می‌کند و در بسیاری موارد به جای مصرف‌کننده نهایی، واسطه‌ها از این یارانه بهره‌مند می‌شوند.

از همین رو کارشناسان حذف ارز ترجیحی را اقدامی درست، شجاعانه و هوشمندانه می‌دانند که این اقدام نیازمند اجرای درست است. گرچه تک‌نرخی شدن ارز ممکن است در کوتاه‌مدت فشارهایی به معیشت وارد کند، اما در صورت اجرای حساب‌شده می‌تواند موتور تولید و صادرات غیرنفتی را دوباره روشن کند. رفتن به سمت تک‌نرخی شدن ارز همچنین منجر به شفافیت اقتصاد و مقابله با فضای رانتی می‌شود. در نهایت اگر تک‌نرخی شدن ارز برمبنای نگاه کارشناسی به صورت تدریجی و با حمایت هدفمند و دقیق از دهک‌های پایین جامعه، بخش تولید و صادرات اجرا شود، می‌تواند شفافیت را به اقتصاد برگرداند، رانت را تا حد ممکن کاهش دهد و ثبات را به بازار برگرداند و فضای کسب‌وکار را بهبود ببخشد

کارشناسان حذف ارز ترجیحی را اقدامی درست، شجاعانه و هوشمندانه می‌دانند که این اقدام نیازمند اجرای درست است. گرچه تک‌نرخی شدن ارز ممکن است در کوتاه‌مدت فشارهایی به معیشت وارد کند، اما در صورت اجرای حساب‌شده می‌تواند موتور تولید و صادرات غیرنفتی را دوباره روشن کند

چالش‌های حذف ارز ترجیحی

یکی از چالش‌های پیش‌روی دولت با حذف ارز ترجیحی، افزایش تورم خواهد بود. تجربه حذف ارز ترجیحی در سال‌های گذشته نشان داد این اقدام منجر به جهش قیمتی در برخی کالاهای اساسی می‌شود. که نمونه آن را در هفته‌های گذشته بعد از حذف ارز ترجیحی بخش مهمی از کالاهای اساسی (به جز گندم و دارو) می‌بینیم. افزایش تورم نقطه‌به‌نقطه، به‌ویژه برای دهک‌های پایین، فشار روانی و معیشتی به‌دنبال دارد. یارانه جایگزین نیز، نیازمند بانک اطلاعات دقیق از دهک‌های درآمدی و الگوی مصرف آن‌هاست که هنوز در بسیاری از حوزه‌ها ناقص است.از همین رو اجرای تک‌نرخی شدن ارز باید با ملاحظه معیشت اقشار کم‌درآمد همراه باشد. همچنین واحدهای تولیدی کوچک و متوسط، صادرکنندگان و واحدهایی که مواد اولیه خود را از خارج تأمین می‌کنند، بیشترین تأثیر را از سیاست‌های ارزی می‌بینند. بنابراین هرگونه اصلاح باید همراه با سیاست‌های حمایتی هدفمند و دسترسی شفاف به منابع ارزی باشد تا اختلالی در فعالیت‌های اقتصادی ایجاد نشود. از همین رو فعالان اقتصادی توصیه می‌کنند هم‌زمان با تک نرخی شدن ارز، تامین مواد اولیه صنعت تسهیل و صف تخصیص حذف شود.



راهکار خروج از بحران ارزی

اقتصاد ایران با یک تعدیل ساختاری ناگزیر به سمت نرخ های بالاتر مواجه است که ریشه در سقوط قدرت خرید صادراتی و رشد نقدینگی دارد. برآیند دیدگاه‌های نخبگان اقتصادی و فعالان بخش خصوصی تأیید می‌کند راهکار خروج از بحران، اصلاح در نظام ارزی است. براساس مطالعه معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق بازرگانی تهران، نظام فعلی که بر پایه تعدد نرخ‌ها بنا شده است ایران را در میان ۱۰ کشور دارای بیش از دو نرخ ارز قرار داده است. این ساختار در مهار تورم ناتوان بوده و با ترویج رانت، فساد و ایجاد صف های تخصیص ۳۰ میلیارد دلاری، منجر به رسوب کالا در گمرک و نابودی نقدینگی بنگاههای مولد شده است. تداوم سیاست تثبیت نرخ اسمی با میخکوب کردن قیمت، به دلیل ناترازی‌های پولی و بودجه‌ای، محکوم به شکست است و تنها راه بازگشت پیش‌بینی‌پذیری به اقتصاد، مدیریت نرخ بر اساس تفاضل تورم داخلی و خارجی(نرخ حقیقی) و یکسان سازی نرخ ارز است.

سیاست‌گذار پولی باید بپذیرد که استراتژی نظارت بر ریال به ریال ارز از سال ۱۳۹۷ تاکنو ن منجر به کم‌اظهاری صادراتی شده است. راهبرد جایگزین که مورد تأیید بخش خصوصی است، اولویت بخشی به حداکثرسازی جریان ورودی از طریق ابزارهای بازارمحور است. در این راستا رسمیت بخشیدن به بازار کوتاژ و ایجاد بازار مهلت ارزی می‌تواند هزینه تأخیر در بازگشت ارز را در سازوکار عرضه و تقاضا تعیین کند و انگیزه صادرات را به طور محسوسی افزایش دهد

از طرف دیگر بخش خصوصی نباید به عنوان مصرف‌کننده ارز دیده شود. این بخش بازوی اصلی پایداری اقتصاد در شرایط تحریم است. همچنین استفاده از ظرفیت ایرانیان خارج از کشور با الگوبرداری از مدل چین و ایجاد صندوق‌های تسویه چندجانبه در کشورهایی نظیر عمان، روسیه و هند راهکارهای عملیاتی هستند که می‌توانند بدون نیاز به گردش دلار فیزیکی و با همکاری اتاق بازرگانی، فشار را از روی منابع بانک مرکزی بردارند. لازمه این اقدامات تغییر نگاه حاکمیت از امنیتی‌سازی به اعتمادسازی میان دولت و فعالان اقتصادی است.

تقویت پول ملی ثمره انضباط مالی و توقف بهره‌برداری ابزاری از نرخ ارز برای جبران کسری بودجه است. تا زمانی که موتورهای تورمزا شامل ناترازی‌های بانکی و بودجه‌ای مهار نشوند و بخش سیال نقدینگی در پی انتظارات تورمی به سمت بازارهای دارایی هجوم ببرد، ارزش ریال همچنان تحت فشار خواهد بود.

عمده دلایل نوسانات نرخ ارز، تورم، نقدینگی، محدودیت‌های بین‌المللی و... است. تا زمانی که این محدودیت‌ها پابرجاست، روند افزایشی نرخ ارز وجود دارد.

دولت پای حذف ارز ترجیحی بایستد

تبعات بی‌ثباتی سیاست‌های ارزی



عباس آرگون

عضو هیئت‌رئیسه اتاق بازرگانی تهران

نرخ ارز یکی از مهم‌ترین، اساسی‌ترین و موثرترین متغیرهای اقتصادی است که شرایط اقتصادی کشورها را نشان می‌دهد و به عنوان متغیری برای مقایسه اقتصاد ملی یک کشور با اقتصاد جهانی است. در عین حال اثر نرخ ارز بر سایر شاخص‌های اقتصادی مثل تورم، تولید، اشتغال، صادرات و واردات نیز بسیار مهم است. همچنین برای حفظ تولید، جلوگیری از افزایش تورم، رشد صادرات و سرمایه‌گذاری، مدیریت بازار ارز اهمیت زیادی دارد. در همین راستا یکی از ریسک‌های بنگاه‌ها، ریسک ناشی از نوسانات نرخ ارز است و یکی از دغدغه‌های فعالان اقتصادی، دریافت‌کنندگان وام‌های ارزی، سرمایه‌گذاران، تولیدکنندگان، بازرگانان و... نرخ ارز و نوسانات ارزی است.

در بررسی دلایل نوسانات نرخ ارز باید توجه داشت، نرخ ارز از میزان نقدینگی، تورم، نااطمینانی‌ها، عدم قطعیت‌ها و... تاثیر می‌پذیرد. در حال حاضر محدودیت‌های بین‌المللی قطعاً بر نرخ ارز تاثیرگذار است. به این دلیل که به نوعی این محدودیت‌ها، عرضه ارز را کاهش می‌دهد. تحریم‌ها بر تولید، صادرات، بودجه دولت و... تاثیرگذار است. کسری و ناترازی بودجه دولت نیز تورم به دنبال دارد و تورم با واسطه بر نرخ ارز تاثیر می‌گذارد. محدودیت‌ها همچنین بر صادرات و تجارت تاثیرگذار است و باعث می‌شود ارتباطات بین‌المللی به راحتی صورت نگیرد. این محدودیت‌ها به نوعی تراز تجاری را منفی می‌کند و واردات از صادرات پیشی می‌گیرد. از طرف دیگر محدودیت‌ها، نااطمینانی و عدم قطعیت ایجاد می‌کند و باعث می‌شود یک سری از افراد حتی خارج از حوزه اقتصادی، برای حفظ ارزش دارایی وارد بازار ارز شوند و دارایی خود را تبدیل به ارز کنند. در صورتی که اگر نااطمینانی‌ها نباشد، افراد دارایی خود را در قالب ریال نگهداری می‌کنند. در واقع افراد سعی دارند با تبدیل ریال به دلار، قدرت خرید و ارزش پول خود را حفظ کنند.

بنابراین عمده دلایل نوسانات نرخ ارز، تورم، نقدینگی، محدودیت‌های بین‌المللی و... است. تا زمانی که این محدودیت‌ها پابرجاست، روند افزایشی نرخ ارز وجود دارد. واقعیت این است که نمی‌شود انتظار داشت با تورم ۵۰ درصدی، نرخ ارز افزایش نداشته باشد. از طرف دیگر تزریق ارز به بازار و یا سرکوب نرخ ارز هم راهکار کنترل نرخ ارز نیست و خروج سرمایه را به دنبال دارد. مشابه اتفاقی که در سال‌های بعد از برجام افتاد. در سال‌های ۹۳-۹۴ به دلیل گشایش‌های صورت گرفته و تزریق ارز، نرخ ارز متناسب با تورم افزایش نداشت، این نرخ به نوعی انباشته شد و در سال‌های ۹۷ به دلیل محدودیت‌های ایجاد شده در صادرات نفت و... شاهد جهش شدید نرخ ارز بودیم. بنابراین در وهله اول نرخ ارز باید به صورت شناور و متناسب با شرایط تورمی افزایش یابد. اگر نرخ ارز سرکوب شود تولید، اشتغال، صادرات و... آسیب می‌بینند. به عبارتی شاید در کوتاه مدت بتوان با تزریق ارز، نرخ ارز را سرکوب کرد اما بعد از مدتی نرخ ارز با جهش همراه خواهد بود. در واقع نرخ اسمی ارز نباید تثبیت شود نرخ حقیقی ارز باید تثبیت شود. نرخ ارز باید متناسب با تورم افزایش یابد. اگر نرخ ارز اسمی تثبیت شود، باعث خروج ارز می‌شود، به تولید و اشتغال آسیب می‌زند و در واقع این شرایط، یارانه‌ای است که به کشورهای تامین‌کننده مواد اولیه داده می‌شود. واقعیت این است که اگر اصلاح به مرور صورت بگیرد قابلیت مدیریت وجود دارد و تولیدکننده و مصرف‌کننده هم به مرور خود را با نرخ جدید انطباق می‌داد.

در حال حاضر به ظاهر ارز ترجیحی حذف شده اما هنوز هم ارز تک‌نرخی نشده است. دولت اما باید پای حذف ارز ترجیحی بایستد، متناسب با تورم، اصلاح ارز صورت بگیرد و از آن طرف به انتهای زنجیره کمک کند. هر چند این بی‌ثباتی در سیاستگذاری آسیب زیادی به تولید و تجارت می‌زند. به عنوان نمونه ارز ترجیحی ۲۸۵۰۰ تومانی یکباره ۱۲۰ هزار تومان شد. در واقع به ازای هر دلار ۹۰ تا ۱۰۰ هزار تومان افزایش صورت گرفته است. سوال این است تولیدکننده به ازای این افزایش، نیاز به چه میزان سرمایه در گردش دارد؟ اگر ۱۰ میلیارد دلار کالا با ارز ترجیحی تامین می‌شد و این میزان در ۱۰۰ هزار تومان ضرب شود، نیاز به هزار همت سرمایه در گردش مازاد وجود دارد. اگر در سال دو بار نیاز به سرمایه در گردش باشد. ۵۰۰ همت نقدینگی نیاز است. این مبلغ از کجا و با چه نرخی باید تامین شود؟ هزینه تامین مالی این مبلغ بالای ۴۵ درصد است؛ در حالی که حاشیه سود تولیدی که قرار است صورت بگیرد کمتر از ۱۵ درصد است. یا در انتقال کالاها از تالار اول به دوم، نرخ تامین ارز از ۷۰ هزار تومان، ۱۳۰ هزار تومان شده است. متناسب با حجم کالاهای تامین شده با این نرخ، به ۳ هزار همت نقدینگی نیاز است. این میزان از کجا و با چه نرخی باید تامین شود؟ برای تامین سرمایه در گردش، دو بار در سال، نقدینگی بالایی نزدیک به ۲ هزار همت نیاز است. به عنوان نمونه خیلی از بنگاه‌ها با نرخ قبلی ۷۰ هزار تومان، کالا وارد کرده و فروخته‌اند و در صف تخصیص ارز بوده‌اند، عملاً با این بی‌ثباتی سیاست‌ها و تبدیل نرخ ارز از ۷۰ هزار تومان به ۱۳۰ هزار تومان نه تنها سود نکرده‌اند بلکه به ازای هر دلار، ۶۰ هزار تومان زیان کرده‌اند. در این شرایط بنگاه باید با نرخ ۴۵ درصد تامین مالی کند که تنها بتواند بدهی خود را بپردازد. با این روند این فرد عملاً از مدار تولید و تجارت خارج می‌شود. بنابراین این بی‌ثباتی در سیاستگذاری آثار و تبعات زیادی برای تولید و تجارت دارد. در حالی که اگر اصلاح نرخ ارز به مرور صورت بگیرد بنگاه‌ها، تولیدکننده و مصرف‌کننده خود را انطباق می‌دهد. با این بی‌ثباتی و جهش‌های ناگهانی، در ابتدا بنگاه‌های کوچک و بعد هم بنگاه‌های متوسط و بزرگ از مدار تولید خارج می‌شوند. این در حالی است که بنگاه‌ها با مشکلات متعدد دیگری همچون ناترازی انرژی و... روبه‌رو هستند. بنابراین واقعیتی که سیاستگذار باید به طور جدی به آن توجه کند این است که ما در کشور نیازمند ثبات در سیاستگذاری و تصمیم‌گیری‌ها هستیم.

در حال حاضر به ظاهر ارز ترجیحی حذف شده اما هنوز هم ارز تک‌نرخی نشده است. دولت اما باید پای حذف ارز ترجیحی بایستد، متناسب با تورم، اصلاح ارز صورت بگیرد و از آن طرف به انتهای زنجیره کمک کند

به‌جای ارز ارزان، تسهیلات ارزان‌قیمت، معافیت‌های بیمه‌ای و مالیاتی، و تضمین خرید برای بخش‌های استراتژیک؛ هدف حرکت تدریجی به سمت نظام تک‌نرخی، شناورِ مدیریت‌شده است؛ نه تثبیت مصنوعی و نه رهاسازی کامل.

ریشه سیاسی مسائل ارزی

نظام ارزی چگونه باید ساماندهی شود؟



داوود رنگی

عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

در آغاز لازم می‌دانم خاطرنشان کنم مشکل افزایش مداوم نرخ ارز در ایران ریشه در مسایل سیاسی دارد؛ تغییر مدیر کل بانک مرکزی و وزیر اقتصاد و رییس جمهور هیچ اثری در نتیجه و روند افزایش یا کاهش نرخ ارز نخواهد داشت. گفته‌های آقای دکتر همتی در آغاز دور جدید مدیریتشان در بانک مرکزی بیشتر به شعار شـــباهت دارد تا سیاست اقتصادی واقعگرا و عملیاتی؛ ایشان خوب می‌دانند مشکل کجاست! مشکل در سیاســـت خارجی است. نرخ ارز را گفته‌های رهبران سیاسی تعیین می‌کند نه عرضه و تقاضا. وقتی صحبت از تشدید تحریم و اســـنپ بک و مرگ بر این و آن و جنگ می‌شـــود عرضه و تقاضا از حالت طبیعی خارج شده، خروج ارز و سرمایه از بازار افزایش می‌یابد. تک‌نرخی شدن ارز در گام نخست نیاز به فضای صلح و دوستی در روابط خارجی و بین‌المللی دارد؛ بدون آنها امکان تک‌نرخی شدن به منظور کاهش تورم و فراهم نمودن بستر توسعه اقتصادی اساساً متصور نیست.

دلار تا کجا می‌تواند بالا برود؟

هیچ‌کس - حتی دولت - نمی‌تواند یک «عدد سقف» معتبر بگوید، چون نرخ ارز برآیند چند نیروست. اگر تورم داخلی سال‌ها بالاتر از تورم جهان باشد ولی نرخ ارز متناسب تعدیل نشود، دیر یا زود یک‌باره جهش می‌کند. وقتی پایه پولی و نقدینگی با سرعت بالا رشد می‌کند و تولید با آن هماهنگ نیست، دیر یا زود خودش را در قیمت ارز و تورم نشـــان می‌دهد. ترس از آینده، تحریم، بی‌ثباتی سیاســـی و اقتصادی، مردم و بنگاه‌ها را به سمت نگه‌داری دلار هل می‌دهد؛ این «تقاضای احتیاطی» خودش قیمت را بالاتر می‌برد. اگر صادرات نفتی و غیرنفتی و دسترسی به ارز کم باشد، قدرت دفاع دولت در برابر شوک‌ها کم می‌شود. اگر همین روند تورم، نقدینگی و کسری بودجه ادامه پیدا کند، دلار هم همین مسیر صعودی را ادامه می‌دهد

افزایش قیمت دلار چه بلایی سر تولید و صنعت می‌آورد؟

- **ضربه به هزینه تولید مواد اولیه و واسطه‌ای:** بخش بزرگی از مواد اولیه، قطعات و مواد شیمیایی وارداتی‌اند؛ با جهش ارز، هزینه تولید به‌شدت بالا می‌رود.
- **ماشین‌آلات و تکنولوژی:** نوسازی خطوط تولید و خرید تجهیزات جدید تقریباً غیرممکن یا فوق‌العاده گران می‌شود.
- **ناامیدنانی و فلج شـــدن تصمیم‌گیری:** تولیدکننده نمی‌داند مـــواد اولیه را با چه نرخی جایگزیـــن خواهد کرد. نمی‌تواند برای ۶ ماه بعد قیمت فـــروش تعیین کند. قراردادهای بلندمدت می‌شود ریسک خالص؛ همه می‌روند سمت سوداگری کوتاه‌مدت.
- **رانت برای برخی، فشار برای بسیاری:** صادرکننده‌ای که موادش را سال پیش با نرخ پایین‌تر خرید کرده، از جهش ارزی سود نامتعارف می‌برد. تولیدکننده‌ای که وابسته به واردات است، له می‌شود. اقتصاد از «سرمایه‌گذاری مولد» به سمت «سفته‌بازی و آربیتراژ ارزی» منحرف می‌شود.

آیا دولت باید قیمت دلار را کنترل کند؟ چگونه و چقدر؟ چه چیزی ممکن است، چه چیزی توهم است؟

توهم این‌که دولت بتواند یک «نرخ دلخواه» (مثلاً X تومان) را در بلندمدت نگه دارد، وقتی تورم و نقدینگی و تحریم‌ها چیز دیگری می‌گویند. بدون مدیریت نوسان‌ها و جلوگیری از جهش‌های شوکی و رفتار گله‌ای بازار، ممکن نیست.

شکل درست کنترل چیست؟ به جای «تعزیر و بگیر و ببند» و چندنرخی‌کردن، دولت باید:

کسری بودجه را کم و شفاف کند؛ تا مجبور نشود مدام پول خلق کند. رشد نقدینگی را مهار کند؛ بدون این، هر تثبیت ارزی موقت است.

بازار رسمی عمیق و شفاف بسازد (بازار متشکل، سامانه نیما واقعی)؛ تا قیمت در یک بازار واحد و شفاف شکل بگیرد. فقط در زمان نوسان شدید، با ذخایر ارزی مداخله کند؛ نه این‌که سال‌ها نرخ را مصنوعی نگه دارد و آخرش با یک جهش بزرگ همه چیز تخلیه شود.

نظام ارزی کشور چطور باید سامان‌دهی شود؟

نرخ ارز روی یک عدد تقریباً ثابت تثبیت شود. در اقتصادهایی با تورم مزمن و شوک‌های سیاسی، این مدل تقریباً همیشه به بحران منتهی می‌شود.

- **شناور آزاد:** بازار کاملاً تعیین‌کننده نرخ است؛ در اقتصادهایی با نهادهای قوی و تورم پایین بهتر جواب می‌دهد.
- **شناور مدیریت‌شده:** بازار نرخ را شکل می‌دهد، دولت فقط دامنه نوسان را مدیریت می‌کند.
- **برای شرایط کشور ما، منطقی‌ترین پیشنهاد:** تک‌نرخی‌کردن واقعی ارز، حذف نرخ‌های رانتی و پنهان.
- **شناورِ مدیریت‌شده:** نرخ را بازار تعیین کند، بانک مرکزی فقط در شوک‌ها و برای کاهش تلاطم مداخله کند.
- **ابزار پوشش ریسک برای تولیدکننده‌ها:** قراردادهای آتی و سلف، امکان قفل‌کردن نرخ برای دوره‌های ۳- ۶ ماهه.
- **هماهنگی سیاست مالی و پولی:** بدون کنترل کسری بودجه، هر نظام ارزی دیر یا زود به بحران می‌خورد.

ارز ترجیحی چطور باید سامان‌دهی شود؟

تجربه «ارز ۴۲۰۰» را همه با پوست و استخوان حس کردند:

هدف: حمایت از مردم و تولید.

نتیجه: رانت، فساد، واردات صوری، گران‌فروشی، نابودی تولید داخلی، و در نهایت هم گرانی کالاها

پیشنهاد منطقی برای ارز ترجیحی: حذف تدریجی، نه شوک‌وار

اعلام برنامه زمان‌بندی شفاف (مثلاً ۲ ساله) و کاهش تدریجی فاصله نرخ ترجیحی و بازار آزاد.

تبدیل یارانه ارزی به یارانه مستقیم و هدفمند: حمایت بیمه‌ای و مالیاتی از تولیدکننده به‌جای دادن دلار ارزان. یارانه نقدی / کالابرگ برای دهک‌های پایین

شفافیت در یارانه: هر ریال یارانه باید قابل ردیابی باشد؛

گزارش عمومی: چه کالایی، چه مقدار، برای چه گروهی.

حمایت هدفمند از تولید

به‌جای ارز ارزان، تسهیلات ارزان‌قیمت، معافیت‌های بیمه‌ای و مالیاتی، و تضمین خرید برای بخش‌های اســـتراتژیک؛ هدف حرکت تدریجی به ســـمت نظام تک‌نرخی، شناورِ مدیریت‌شده اســـت؛ نه تثبیت مصنوعی و نه رهاسازی کامل. نظام ارزی فعلی به‌دلیل چندنرخی بودن، رانت، نوسان و بی‌ثباتی، به مانع اصلی تولید و سرمایه‌گذاری تبدیل شده است. شرط موفقیت، هماهنگی سیاست پولی و مالی و استقلال عملی بانک مرکزی و تنش‌زدایی در سیاست خارجی است. نتیجه نهایی، کاهش نوسان، حذف رانت، تقویت تولید، بهبود معیشت و افزایش اعتماد عمومی خواهد بود.

درس آرژانتین روشن است: سرکوب ارزی بدون اصلاح مالی، بی‌ثمر است. و درس چین نیز آشکار است: با نظم پولی، شفافیت و رشد تولید، می‌توان حتی در برابر دلار قدرتمند ایستاد.

ریشه‌های جهش ارزی در اقتصاد ایران

درس‌هایی از آرژانتین و چین برای اقتصاد ایران



نسیم توکل

فعال اقتصادی

نوسانات نرخ ارز در ایران سال‌هاست که نه‌تنها شاخصی از وضعیت تجارت خارجی و سیاست پولی کشور است، بلکه به معیاری روانی برای سنجش اعتماد عمومی نسبت به آینده اقتصاد بدل شده است. در شرایطی که دلار از مرزهای جدید عبور می‌کند، این پرسش اساسی مطرح است که: دلار تا کجا می‌تواند بالا برود؟ و مهم‌تر از آن، آیا دولت باید نرخ ارز را کنترل کند یا اجازه دهد بازار مسیر طبیعی خود را طی کند؟

در اقتصادهایی مانند ایران که بخش عمده درآمدهای ارزی از محل فروش نفت و گاز تأمین می‌شود، نرخ ارز بیش از آنکه تابع تراز تجاری باشد، تابع سیاست مالی دولت است. کسری بودجه مزمن، رشد نقدینگی بی‌پشتوانه و سیاست‌های حمایتی گسترده موجب می‌شود ارزش پول ملی به طور ساختاری تضعیف شود. در چنین بستری، تثبیت دستوری نرخ ارز (از دلار ۴۲۰۰ گرفته تا نرخ‌های ترجیحی جدید) نه‌تنها باعث ثبات نمی‌شود، بلکه به شکاف قیمتی، رانت و فساد ساختاری می‌انجامد. وقتی چند نرخ برای یک ارز وجود دارد، بازار به‌صورت طبیعی به سمت گران‌ترین نرخ حرکت می‌کند و دولت ناچار می‌شود منابع ارزی خود را صرف کنترل ظاهری بازار کند؛ وضعیتی که نه پایدار است و نه عادلانه.

تجربه آرژانتین: کنترل مصنوعی، جهش واقعی

آرژانتین یکی از روشن‌ترین نمونه‌های شکست سیاست تثبیت ارزی است. این کشور دهه‌ها کوشید از طریق محدودیت‌های ارزی، قیمت دلار را کنترل کند تا تورم مهار شود، اما در عمل تورم ساختاری باقی ماند و سرمایه‌ها به خارج گریختند. سیاست چندنرخی، یارانه ارزی و کنترل‌های اداری باعث شد بخش تولید آرژانتین توان رقابت خود را از دست بدهد و هر بار پس از یک دوره سرکوب قیمتی، جهشی شدید در نرخ ارز رخ دهد. نتیجه روشن است: تا زمانی که انضباط مالی برقرار نشود، کنترل دستوری ارز مانند نگه‌داشتن فنر تورم است؛ فشاری که دیر یا زود آزاد می‌شود.



تجربه چین: انضباط مالی، صادرات پویا

در مقابل، چین مسیر متفاوتی را برگزید. دولت چین از دهه ۱۹۹۰ به بعد با سیاستی تدریجی و هوشمندانه، نظام ارزی خود را از نرخ ثابت به شناوری مدیریت‌شده تغییر داد. یوآن نه آزادانه رها شد و نه به شکل مصنوعی تثبیت گردید. چین همزمان سه کار کلیدی انجام داد:

۱. تقویت ذخایر ارزی با تکیه بر مازاد تجاری و کنترل ورود سرمایه‌های کوتاه‌مدت.

۲. انضباط مالی سختگیرانه برای مهار نقدینگی و جلوگیری از تبدیل کسری بودجه به فشار ارزی.

۳. پشتیبانی از صادرات صنعتی تا افزایش نرخ ارز به‌جای تهدید، به انگیزه‌ای برای بهره‌وری تبدیل شود.

این سیاست‌ها باعث شد یوآن در برابر دلار، ثبات نسبی داشته باشد، بدون اینکه دولت مجبور به تزریق دائم ارز یا سرکوب بازار شود. نتیجه، رشد پایدار تولید و افزایش قدرت رقابتی اقتصاد چین بود.

ایران چه باید بکند؟

پیشنهادهای کلیدی عبارت‌اند از:

۱. یکسان‌سازی نرخ ارز: پایان دادن به ارز ترجیحی و چندنرخی که منبع اصلی رانت و فساد است.

۲. استقلال واقعی بانک مرکزی: تصمیم‌گیری پولی باید جدا از ملاحظات کوتاه‌مدت بودجه‌ای باشد.

۳. اصلاح سیاست مالی دولت: کاهش کسری بودجه و مهار هزینه‌های جاری، پایه ثبات ارزی است.

۴. توسعه صادرات غیرنفتی: تقویت پیوند ریال با بخش تولید، نه با درآمدهای نفتی، راه نجات بلندمدت است.

۵. پذیرش دامنه نوسان منطقی: دلار نباید تثبیت شود، بلکه باید در بازه‌ای قابل‌پیش‌بینی با مداخله هدفمند دولت نوسان کند؛ همان مدلی که چین و کره جنوبی به‌کار گرفتند.

جمع‌بندی: ثبات واقعی از اصلاح ساختار می‌گذرد

دلار هرچقدر هم افزایش یابد، اگر سیاست پولی و مالی به همان روال ادامه پیدا کند، کاهش پایدار ممکن نیست. اما اگر دولت به جای تمرکز بر عدد دلار، به ثبات در منطق اقتصادی بیندیشد، می‌توان از چرخه تکراری جهش و رکود ارزی خارج شد.

درس آرژانتین روشن است: سرکوب ارزی بدون اصلاح مالی، بی‌ثمر است. و درس چین نیز آشکار است: با نظم پولی، شفافیت و رشد تولید، می‌توان حتی در برابر دلار قدرتمند ایستاد.

در نهایت، پاسخ پرسش «دلار تا کجا می‌تواند بالا برود» این است: تا جایی که سیاست‌گذاری ما اجازه دهد.

ارزش واقعی پول ملی نه در نرخ صرافی‌ها، بلکه در کیفیت تصمیم‌های اقتصادی کشور سنجیده می‌شود.

دلار تا کجا می‌تواند بالا برود؟

روایت یک اقتصاد بی‌لنگر و پرسش‌هایی که دیگر نمی‌شود از آن‌ها فرار کرد



حسین سلاح‌ورزی
رئیس اتاق ایران و ژاپن

دلار در اقتصاد ایران فقط یک «نرخ ارز» نیست؛ آینه‌ای است که هر بار جلوی صورتِ سیاست‌گذار گرفته می‌شود و تصویری را نشان می‌دهد که معمولاً دوست ندارد ببیند. تصویری از کسری بودجه، بی‌انضباطی پولی، نااطمینانی سیاسی، فرسایش سرمایه اجتماعی و مهم‌تر از همه، فقدان یک روایت منسجم و صادقانه از آینده اقتصاد.

هر بار که قیمت دلار بالا می‌رود، یک سؤال قدیمی دوباره سر زبان‌ها می‌افتد: «دلار تا کجا می‌تواند بالا برود؟»

اما سؤال درست‌تر این است: چه چیزی مانع بالا رفتن آن می‌شود؟

و پاسخ صریح‌تر این است: تا زمانی که لنگر معتبری در اقتصاد وجود نداشته باشد، سقفی هم وجود ندارد.

دلار معلول است، نه علت

یکی از خطاهای مزمن سیاست‌گذاری در ایران، برخورد با دلار به‌عنوان «علت» مشکلات اقتصادی است. گویی اگر نرخ ارز را مهار کنیم، تورم مهار می‌شود، تولید جان می‌گیرد و آرامش برمی‌گردد. در حالی که تجربه سه دهه اخیر دقیقاً عکس این را ثابت کرده است. دلار بالا نمی‌رود چون چند دلال تصمیم گرفته‌اند.

دلار بالا می‌رود چون:

- دولت بیش از توان اقتصاد خرج می‌کند
- بانک‌ها بیش از ظرفیت تولید پول خلق می‌کنند
- آینده برای فعال اقتصادی قابل پیش‌بینی نیست
- و جامعه به پول ملی به‌عنوان ذخیره ارزش اعتماد ندارد.

در چنین شرایطی، دلار فقط دماسنج تب اقتصاد است؛ شکستن دماسنج، تب را پایین نمی‌آورد.

دلار تا کجا می‌تواند بالا برود؟

اگر بخواهیم صادق باشیم، پاسخ علمی به این سؤال «یک عدد مشخص» نیست. نرخ ارز در ایران تابع یک معادله خطی و قابل پیش‌بینی نیست؛ بلکه تابعی است از شوک‌ها، انتظارات و خطاهای سیاستی است.

اما اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم، باید بپذیریم:

- تا وقتی تورم سالانه بالای ۳۰-۴۰ درصد است
- تا وقتی کسری بودجه ساختاری حل نشده
- تا وقتی تحریم و ریسک سیاسی پابرجاست
- و تا وقتی دولت و بانک مرکزی هرکدام روایت جداگانه‌ای دارند

نرخ ارز میل طبیعی به افزایش دارد؛ حتی اگر مقاطعی با تزریق و مداخله سرکوب شود.

آنچه خطرناک است، نه افزایش تدریجی، بلکه جهش‌های ناگهانی است؛ همان چیزی که نتیجه انباشت خطا و سرکوب مصنوعی است.

افزایش قیمت دلار چه بلایی بر سر تولید می‌آورد؟

برخلاف یک تصور ساده‌انگارانه، افزایش نرخ ارز لزوماً به نفع تولید نیست. این گزاره که «دلار بالا برود، صادرات جان می‌گیرد و تولید رونق می‌گیرد» فقط در اقتصادهای سالم، باثبات و رقابتی صادق است؛ نه در اقتصادی که تولیدش وابسته به واردات مواد اولیه، ماشین‌آلات، فناوری و حتی سرمایه در گردش است.

در ایران، دلار گران یعنی:

- افزایش هزینه مواد اولیه وارداتی
- افزایش هزینه سرمایه‌گذاری و نوسازی
- بی‌ثباتی در قیمت تمام‌شده
- ناتوانی در قراردادهای بلندمدت
- و کاهش قدرت برنامه‌ریزی تولیدکنندگان.

تولیدکننده ایرانی نه از دلار ۴۰ هزار تومانی خوشحال است، نه از دلار ۱۵۰ هزار تومانی؛ او دلار قابل پیش‌بینی می‌خواهد. ثبات، حتی با عدد بالاتر، بسیار کم‌هزینه‌تر از نوسان‌های عصبی است.

صنعت، قربانی نوسان نه عدد

مشکل اصلی صنعت ایران «گران بودن دلار» نیست؛ نامعلوم بودن فردای دلار است. وقتی تولیدکننده نمی‌داند سه ماه بعد ارز را با چه نرخی تأمین می‌کند، طبیعی است که:

- سرمایه‌گذاری را متوقف کند
- تولید را حداقلی نگه دارد
- یا سرمایه را به دارایی‌های غیرمولد منتقل کند.

نتیجه؟ صنعتی که به‌جای موتور رشد، تبدیل می‌شود به بیمارِ همیشه نگرانِ بخشنامه بعدی.

آیا دولت باید قیمت دلار را کنترل کند؟

اینجا باید یک خط قرمز مفهومی بکشیم.

کنترل نوسان، بله.

کنترل قیمت، خیر.



دولت و بانک مرکزی وظیفه دارند:

- جلوی جهش‌های هیجانی را بگیرند
- نوسان‌های مخرب را مهار کنند
- و فضای قابل پیش‌بینی بسازند.

اما دفاع از یک «عدد مقدس» برای دلار، آن هم بدون پشـــتوانه بنیادی، یعنی دعوت رسمی به رانت، فساد، خروج سرمایه و در نهایت جهش بزرگ‌تر.

تجربه ارز ۴۲۰۰، نیمایی، بازار متشکل و ده‌ها اسم دیگر، یک درس ساده دارد:

قیمت را نمی‌شود دستور داد؛ می‌شود زمینه را اصلاح کرد.

نظام ارزی کشور: از چندپارگی تا سردرگمی

نظام ارزی ایران سال‌هاســـت که نه شـــناور است، نه تثبیت‌شده؛ نه بازارمحور، نه کاملاً دستوری. نتیجه، یک موجود عجیب‌الخلقه است با چند نرخ، چند مرجع تصمیم‌گیری و چند روایت متناقض.

در چنین نظامی:

- تقاضای واقعی و کاذب قاطی می‌شود
- رانت جای بهره‌وری را می‌گیرد
- و سیاست‌گذار همیشه یک قدم عقب‌تر از بازار حرکت می‌کند.

سامان‌دهی نظام ارزی یعنی:

- حرکت تدریجی به سمت همگرایی نرخ‌ها
- شفاف‌سازی قواعد مداخله بانک مرکزی
- حذف امتیازات رانتی
- و مهم‌تر از همه، هماهنگی سیاست ارزی با سیاست مالی.

بدون انضباط بودجه‌ای، هیچ نظام ارزی پایداری شکل نمی‌گیرد.

ارز ترجیحی: نیت خوب، نتیجه بد

ارز ترجیحی یکی از کلاسیک‌ترین مثال‌های فاصله نیت تا نتیجه در سیاست‌گذاری است. نیت، حمایت از مردم بود؛ نتیجه، توزیع رانت، فساد، قاچاق و اتلاف منابع.

مشکل ارز ترجیحی این نبود که «ارزان» بود؛ مشکل این بود که:

- به کالا نمی‌رسید
- به مصرف‌کننده نهایی منتقل نمی‌شد
- و زنجیره توزیع را فاسد می‌کرد.

اگر قرار اســـت حمایتی صورت بگیرد، راه درســـت آن حمایت مستقیم از مصرف‌کننده است، نه ارزان‌فروشی ارز در ابتدای زنجیره. ارز ارزان در اقتصاد بی‌شفاف، همیشه به مقصد اشتباه می‌رسد.

جمع‌بندی: مسئله دلار نیست، مسئله اعتماد است

در نهایـــت، دلار هرجا که اعتماد فرار می‌کند، بالا می‌رود. اعتماد به سیاست‌گذار، به آینده، به ثبات تصمیم‌ها و به عقلانیت حاکم.

اگر قرار است دلار «کنترل» شود، مسیرش از اینجا می‌گذرد:

- انضباط مالی دولت
- استقلال واقعی بانک مرکزی
- شفافیت در سیاست ارزی
- و پذیرش این واقعیت که اقتصاد با دستور اداره نمی‌شود.

تا آن روز، هر بار که می‌پرســـیم «دلار تا کجا بالا می‌رود؟»، باید شجاعت داشته باشیم و بپرسیم:

ما تا کجا حاضریم با واقعیت روبه‌رو نشویم؟

کنترل دستوری نرخ ارز، همانطور که تجربه نشان داده است، راهکار پایدار نیست و می‌تواند مشکلاتی مانند کمبود ارز، احتکار و رانت ایجاد کند. در عین حال، رهاسازی کامل دلار به بازار نیز خطرات اجتماعی و اقتصادی جدی دارد.

دلار، تولید و مردم

ساماندهی ارز در برهه جدید اقتصاد ایران



امیرعادل طاهرخانی

حقوقدان و عضو اتاق بازرگانی ایران

در روزهای اخیر، حذف ارز ترجیحی یکی از مهم‌ترین تغییرات سیاست ارزی کشور بوده اســـت. این اقدام که هدف آن اصلاح نظام ارزی و کاهش رانت و فساد عنوان شد، پرسش‌های جدی درباره آینده قیمت دلار، اثر آن بر تولید و صنعت، و راهکار دولت برای مدیریت ارز ایجاد کرده است.

۱ دلار تا کجا می‌تواند افزایش یابد؟

نوسان نرخ دلار در ایران بیش از آنکه تابع تصمیمات دستوری باشد، تابع شرایط کلان اقتصاد است: تورم، کسری بودجه، انتظارات بازار و سیاست‌های پولی و مالی. حتی پس از حذف ارز ترجیحی، نرخ دلار تک‌نرخی نیز نمی‌تواند به صورت جادویی ثبات یابد، مگر آنکه تورم مهار شده و اقتصاد در مسیر پیش‌بینی‌پذیری حرکت کند. بنابراین، هرگونه پیش‌بینی صرفاً عددی بدون لحاظ کردن وضعیت اقتصادی، ناقص و گمراه‌کننده خواهد بود.

۲ افزایش قیمت دلار چه اثراتی بر تولید و صنعت دارد؟

نرخ بالای ارز، به ویژه اگر به‌صورت ناپایدار و جهشی رخ دهد، فشار سنگینی بر تولیدکنندگان و بنگاه‌ها وارد می‌کند: افزایش هزینه مواد اولیه وارداتی کاهش توان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی تولید فشار بر سرمایه در گردش و نقدینگی شرکت‌ها افزایش قیمت تمام‌شده کالا و کاهش رقابت‌پذیری تهدید بنگاه‌های کوچک و متوسط که کمتر قادر به جذب شوک هستند نکته کلیدی: تولیدکنندگان بیشتر از نرخ دقیق دلار، از بی‌ثباتی و عدم شفافیت آن آسیب می‌بینند.

۳ دولت باید نرخ دلار را کنترل کند یا نه؟

کنترل دستوری نرخ ارز، همانطور که تجربه نشان داده است، راهکار پایدار نیست و می‌تواند مشکلاتی مانند کمبود ارز، احتکار و رانت ایجاد کند. در عین حال، رهاسازی کامل دلار به بازار نیز خطرات اجتماعی و اقتصادی جدی دارد. بنابراین، راهکار معقول این است که دولت: نوسان نرخ ارز را مهار کند انتظارات تورمی را مدیریت نماید سیاست ارزی شفاف و قابل پیش‌بینی ارائه دهد از هرگونه شوک ناگهانی جلوگیری کند.

۴ نظام ارزی کشور چگونه باید ساماندهی شود؟

با حذف ارز ترجیحی، ایران وارد برهه‌ای حســـاس شـــده اســـت. این اقدام اگرچه در جهت حذف رانت و فساد بوده، اما بدون جایگزین حمایتی، فشار مستقیم بر تولید و مصرف‌کننده را افزایش می‌دهد. راهکار صحیح، ترکیبی از: حمایت هدفمند از مصرف‌کننده و تولیدکننده ایجاد شفافیت در تخصیص ارز مدیریت نوسان و جلوگیری از جهش‌های ارزی است. بازگشت به ارز ترجیحی ضروری نیست، اما تک‌نرخی کردن ارز نباید به معنای انتقال نرخ آزاد به کل اقتصاد باشد

۵ ارز تک‌نرخی؛ هدف، نه ابزار فوری

تک‌نرخی شدن ارز زمانی منطقی و پایدار است که: تورم مهار شده باشد درآمد واقعی مردم تثبیت شود ارزش پول ملی در مسیر ثبات قرار گیرد شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری اقتصادی برقرار شود بدون تحقق این پیش‌نیازها، یکسان‌سازی نرخ ارز، فشار مستقیم بر معیشت مردم و هزینه اضافی برای تولید ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

در شـــرایط فعلی، حذف ارز ترجیحی پایان مسیر اصلاحات ارزی نیست، بلکه آغاز مرحله‌ای حساس است. تک‌نرخی کردن ارز یک هدف بلندمدت و نشانه اقتصاد سالم است، نه یک ابزار فوری. تا زمانی که اصلاحات ساختاری، مهار تورم و شفافیت اقتصادی انجام نشده، تک‌نرخی شدن می‌تواند به جای حمایت از مردم و تولید، فشار مضاعف بر اقتصاد وارد کند.

راهکار موفق، حمایت هدفمند، مهار نوســـان‌ها و تقویت شفافیت اقتصادی است، و پس از آن، تک‌نرخی کردن ارز می‌تواند به عنوان آخرین گام اصلاحات ارزی و مالی اجرا شود.

چرا دلار اوج گرفت؟

نرخ دلار، دلایل رشد و راهکارها

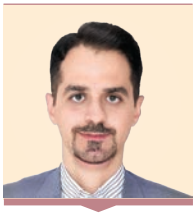

مجتبی نقدی

مشاور مرکز خدمات سرمایه‌گذاری اتاق تهران

طی روزهای نخست دی‌ماه موضوع تک‌نرخی شدن نرخ ارز از زبان دولتمردان و برخی مسئولین مطرح و با انتصاب آقای دکتر همتی به عنوان رئیس کل بانک مرکزی موضوع جمع شدن بساط فساد ناشی از چندنرخی بودن نرخ ارز به عنوان یکی از نکات اصلی برنامه ایشان اشاره شد.

متاسفانه و با وجود شکست چندباره سیاست نرخ ارز چندگانه طی دو دهه اخیر، جهش‌های هیجانی و شدید نرخ دلار و فاصله عجیب نرخ ارز آزاد با نرخ‌های دستوری در برخی مقاطع، این سیاست اشتباه برای سنوات طولانی ادامه داشته است. این در حالی است که به استناد گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس به عنوان بازوی منصف و دقیق پژوهشی-مشورتی نهاد مقننه کشور در اواخر سال ۹۷، پیامدهای جدی و منفی برای سیاست تخصیص ارز ترجیحی اشاره شده است که مواردی نظیر گسترش رانت و فساد، تضعیف تولید داخلی، اتلاف منابع و غیر هدفمند بودن یارانه، افزایش احتمال جهش ارزی مجدد مورد اشاره مرکز قرار گرفته است. نکته بسیار آسیب‌زای این نگاه این است که عمدتاً منافع و سود، از واحدهای تولیدی، صادرکنندگان و تجار به جیب رانت‌جویان هدایت شده است. در نتیجه کاهش سودآوری شرکت‌ها فرصت توسعه، ارزش‌آفرینی و سرمایه‌گذاری مجدد را از شرکت‌ها دور کرده است که نتیجه آن در آمار بی سابقه تراز تجاری منفی کشور در سنوات اخیر قابل ملاحظه است. نرخ ارز ۱۲۲۶ تومانی اوایل دهه ۹۰ و اعلامی آقای بهمنی و ارز ۴۲۰۰ تومانی اواخر این دهه و اعلامی از طرف آقای جهانگیری معاون اول وقت و در ادامه ارز ۲۸۵۰۰ تومانی اعلامی آقای فرزین، از دلایل عمده ایجاد رانت ارزی و فساد گسترده در کشور و تقویت ذینفعان رانتی این نظام ارزی ناکارآمد بوده است که متاسفانه باعث فربه شدن طبقه‌ای خاص و در مقاطعی گروگان گرفتن جریان کالا، ارز و نهاده در کشور شده است.

متاسفانه همزمان ایجاد بازار چندنرخی برای ارز طی سالیان متوالی و نگاه کاملاً دستوری به این پدیده بازاری، موجب پیدایش و در ادامه تقویت لایه ذینفعانی شده که از مابه‌التفاوت نرخ‌های چند گانه ارز منافع مستقیم داشته و تمایل به ادامه این روند نامطلوب داشته‌اند. این نظام چندنرخی در شرایط خاص اقتصاد سیاسی کشور و همزمان با رتبه شاخص ادراک فساد بسیار نامطلوب کشور، باعث ایجاد لایه ذینفعان قدرتمندی شده و همزمان قوی‌تر شدن قدرت چانه‌زنی ذینفعان که همان وارد کنندگان کالا و محصولات عمده و اساسی با نرخ ارز ترجیحی و ارزان‌تر از بازار آزاد هستند برگشت به مسیر و رویه تک‌نرخی و آزاد را سخت‌تر کرده است و هزینه اجرای این سیاست را برای اقتصاددانان آزاد اندیش و مدیران فن‌سالار و تکنوکرات در جایگاه‌های مختلف اعم از رئیس کل بانک مرکزی، وزیر اقتصاد، رئیس سازمان برنامه، وزیر صنعت، معدن و تجارت، وزیر جهاد و به طور کلی تیم اقتصادی دولت‌ها بیشتر شده است. هر چند در برخی مقاطع برآیند نظر تیم اقتصادی دولت‌ها اعتقادی به ارز تک‌نرخی نداشته و تصمیمات منجر به ترویج بیشتر فساد و از دست رفتن فرصت‌های مناسب تک‌نرخی و واقعی شدن ارز (مثل اواسط دهه ۸۰ و اواسط دهه ۹۰) بوده است.

افزایش انضباط مالی دولت و حذف ساختارهای دولتی معیوب منجر به کاهش هزینه‌های جاری دولت و کاهش کسری بودجه خواهد شد

اما علت اصلی افزایش نرخ ارز چیست؟ به دلیل نادیده گرفتن نظام علی-معلولی دقیق در این موضوع، تمام تلاش‌های فوق در کنترل نرخ ارز شکست خورده و بعد از این نیز در صورت ادامه شکست خواهد خورد. در واقع افزایش نرخ ارز یا کاهش ارزش ریال به اشتباه به عنوان علت تورم معرفی شده، در صورتی‌که این افزایش نرخ خود تابع تورم و کسری بودجه دولت است و نگاه به افزایش نرخ ارز به عنوان «علت»، مسیر بیراهه و گم کردن علت واقعی خواهد بود. درحالی‌که افزایش نرخ ارز «معلول» و علت اصلی و ریشه‌ای این نابسامانی و افزایش و جهش نرخ دلار «تورم و کسری بودجه دولت» است. متاسفانه بی‌انضباطی مالی دولت و عدم توانایی دولت‌های مختلف در کاهش کسری بودجه مخصوصاً طی ۸ سال اخیر که همزمان با دور اول ریاست جمهوری ترامپ و شروع تضعیف برجام و سردرگمی سیاست خارجی ایران بوده است، باعث شده این موضوع به زخمی ساختاری در اقتصاد کلان ایران تبدیل شود و سطوح بالای تورم آثار شوم خود را در سرمایه‌گذاری و رفاه جامعه نمایان کند. مادامی که دولت توانایی کاهش و کنترل هزینه‌های خود در مواردی نظیر حقوق کارکنان و بازنشستگان، پرداخت یارانه‌های مستقیم و پنهان، شرکت‌های دولتی متعدد زیانده و ناکارآمد... را نداشته باشد موتور خلق نقدینگی و در پی آن افزایش تورم روشن خواهد بود و در این شرایط نمی‌توان حد و مرز و یا توقفی برای افزایش نرخ ارز متصور بود. در واقع مادامی که بخش حقیقی اقتصاد رشد نداشته باشد و کسری منابع دولت از محل افزایش مجدد در پایه پولی و نقدینگی جبران شود نمی‌توان به کاهش تورم و در نتیجه توقف افزایش نرخ دلار امیدوار بود.

اما یکی دیگر از سوالات پرتکرار این مبحث این است که افزایش قیمت دلار مشکلاتی اساسی و پیچیده‌ای برای بخش تولید و صنعت در پی خواهد داشت؟ که البته آثار آن بر رشد ارزش افزوده فعالیت‌های اقتصادی در سنوات اخیر مشهود بوده است. افزایش قیمت مواد اولیه، پیش بینی پذیر نبودن بازارها، تضعیف نقدینگی بنگاه‌ها، افت جریان نقد حاصل از عملیات بنگاه‌ها، طولانی شدن چرخه‌های نقد و عملیات شرکت‌ها، محدودیت‌های نقدینگی، مسائل ثبت سفارش و واردات مواد اولیه و... بخشی از این مسائل است که متاسفانه به دلیل همزمانی سیاست‌های ناکارآمد ارزی و پولی کشور منجر به نحیف شدن فعالیت‌های مولد اقتصادی و کاهش تناژ تولید و فروش بسیاری از بنگاه‌ها شده است. در واقع هرچند بسیاری از شرکت‌ها با افزایش قابل توجه درآمد روبرو هستند، ولی به دلایل اشاره شده میزان تناژ تولید و فروش رشد نداشته و همزمان سود حاصله نیز کیفیت قبل را ندارد (مقایسه نقد حاصل از عملیات با

سود حسابداری) و به همین دلیل بنگاه ظاهراً سود بیشتری از لحاظ حسابداری شناسایی می‌کند ولی همواره دچار بحران نقدینگی و فشار جریان نقد است و توانایی اجرای طرح توسعه ندارد و به دلیل استهلاک و عدم سرمایه‌گذاری جدید افقی برای ایجاد ارزش افزوده و کمک به تولیدات ملی در سنوات آتی نخواهد داشت.

از طرفی مادامی که دولت‌ها دچار رشـــد درآمد نفتی بوده‌اند از طریق ارز پاشـــی و مداخلات قیمتی مسیر سرکوب نرخ ارز را در پیش گرفته‌اند، همانند اواسط دهه هشتاد، اواسط دهه نود و اوایل دهه فعلی، ولی مادامی که دچار بحران درآمد نفتی، تشدید تحریم و محدودیت‌های درآمدی دولت شده‌ایم نرخ ارز دچار جهش‌های جدی و آسیب‌های اقتصادی و هزینه‌های اجتماعی شده است.

اما نکته مهم این است که راهکار چیست و چطور می‌توان این مسیر معیوب را تا حدی بهبود بخشید؟

تجربه دهه‌ها سیاست اشتباه ارزی و جهش‌های پرتکرار نشان از ناکارآمدی روش‌های دســـتوری قبل، جرم‌انگاری، در کنترل و مهـــار نرخ ارز دارد. روش‌هایی که به اشـــتباه نرخ ارز را عامل تورم معرفی می‌کنند به بن‌بست رســـیده و فرصت اعتماد به نرخ‌های بازار فرا رسیده است. به نظر اقداماتی از جنس تقویت تولید و رشد اقتصادی، کاهش تورم و افزایش انضباط مالی دولت باید جایگزین نگاه دستوری قبل شود که در همین راستا راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود:

۱ افزایش انضباط مالی دولت و حذف ساختارهای دولتی معیوب منجر به کاهش هزینه‌هـــای جاری دولت و کاهش کســـری بودجه خواهد شـــد. کاهش تعداد پرسنل، اصلاح ساختار، واگذاری اموال و دارایی‌های مازاد، انحلال شرکت‌های زیان‌ده و ناکارآمد دولتی، کاهش تعداد وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی منجر به کاهش کسری بودجه دولت شده و این مهم فشـــار روی پایه پولی را کاهش خواهد داد و احتمال کنترل و یا حتی کاهش سطوح تورم و در پی آن کنترل نرخ ارز بدون نگاه و اقدامات دســـتوری دولت را افزایش خواهد داد. به اســـتناد گزارش اخیر رئیس کل دیوان محاســـبات کشور تعداد شرکت‌های زیان‌ده دولتی ۱۳۴ شرکت با ۴۷۲ هزار میلیارد تومان زیان است که نتیجه ناکارآمدی بسیاری از آنها در کسری بودجه و تورم و افزایش نرخ ارز نمایان می‌شـــود. تجربه برخی کشـــورهای اروپایی نظیر اسپانیا و یونان در برنامه‌های ریاضت اقتصادی و کاهش هزینه‌های دولت و همچنین تجربه ارزشمند اخیر آرژانتین در حذف ساختارهای ناکارآمد دولتی قابل بررسی و الگو برداری است.

۲ با هدف توسعه تعاملات اقتصادی-تجاری با جهان، موضوع با اهمیت تعیین تکلیف رابطه بســـیار مهم سیاست خارجی و اقتصاد در ایران می‌بایست در اسرع وقت صورت پذیرد، همانطور که تمام کشـــورهای مطرح منطقه با ادبیات توسعه تجارت و سرمایه‌گذاری با سایر جهان سخن گفته‌اند. باید بپذیریم که آثار ویرانگر تحریم برای هر کشوری بسیار جدی و غیرقابل انکار است. در واقع توجه به اینکه کمتر کشوری در جهان مدرن، مسیر توسعه پایدار را بدون کاهش سطوح ریسک و افزایش سرمایه‌گذاری خارجی (FDI) طی کرده و ایران نیز نمی‌تواند از این مهم مستثنا باشد. تجربه ارزشمند کشور چین کمونیست در ۵۰ سال گذشته و خروج هوشمندانه از لایه‌های ایدئولوژیک و توجه به سرمایه‌گذاری خارجی و بازار بسیار قابل توجه است.

۳ تقویـــت واقعی ســـهم بخش خصوصـــی حقیقی در فعالیت‌های اقتصادی و از بین بردن برزخ بین مالکیت بسیار کم‌رنگ بخش خصوصی در قانون اساسی، ابلاغ سیاســـت‌های کلـــی اصـــل ۴۴ و اشـــتباهات به نظـــر عامدانه در خصوصی‌ســـازی که منجـــر به پیدایش بخش عظیـــم و بی هویت خصولتی و نهادی در اقتصاد ایران گشته و بدون بهره‌وری منجر به افزایش هزینه بنگاه‌داری و کاهش ســـودآوری شرکت‌ها شده است. نتیجـــه اینکه طرح‌های توســـعه به کندی پیش می‌رود و ســـطوح پاسخگویی مدیران را به شدت کاهش داده است. که این موضوع باید در سطح قانون اساسی بازنگری شود و نگاه چپ به مقوله مالکیت در ایران اصلاح شـــود تا شـــاهد افزایش اعتبار و شـــهرت فعال بخش خصوصی در کشور و در نتیجه افزایش بهره‌وری در اقتصاد و در نتیجه رشد اقتصادی بهتر و کاهش سطوح تورم باشیم. انتصاب حدود ۷۰۰۰ نفر از اعضای هیات مدیره شـــرکت‌های شـــبه دولتی از سوی وزرا و نهادهای دولتی بخشی از فاجعه بنگاه‌داری فعلی در ایران و به استناد گزارش اخیر رئیس کل دیوان محاســـبات کشور در صحن مجلس است.

۴ بهبود جایگاه ایران در سطوح آزادی تجارت بین‌المللی منجر به تســـهیل جریان صادرات و واردات و کاهش کسری تجاری فعلی خواهد شد. ترمیم روابط تجاری با دایره وسیعی از کشورها، حذف ویژه خواری و فساد در واردات منجر به کاهش بهای تمام شـــده، افزایش سطح رفاه و بهبود قدرت خرید عموم مردم و تقویت تقاضا به عنوان محرک رشد اقتصادی خواهد بود

۵ اصلاح کلی سیاست‌های ارزی کشور و ایجاد ساز و کار کاملاً آزاد و بـــدون دخالت دولت و بانک مرکزی، جهت تهاتر و معامله ارز به صورت توافقی و رقابتی بین عرضه و تقاضا (صادرکننده و واردکننده) می‌تواند راهکاری مطلوب باشد. در این حوزه شکست سیاست‌های دستوری بانک مرکزی کاملاً مشهود بوده است به نحوی که هم صادرکننده (به دلیل ساز و کار رفع تعهد ارزی) و هم وارد کننده (به دلیل محدودیت‌های شـــدید تخصیص و صف‌های طولانی) ناراضی بودند و همزمان شاهد بیشترین کسری تجری تاریخ کشور طی سنوات اخیر بوده‌ایم و در بسیاری از مواقع با سرکوب نرخ ارز تولید داخل جریمه و تولید کننده چینی حمایت شده است. صادرکننده به دلیل محدودیت‌های ناشی از تحریم با مسائل و ریسک‌های پیچیده‌ای در مواجهه با مشتریان خارجی مواجه است، متاسفانه مساله رفع تعهد ارزی باعث تشدید ریسک‌های فعالان اقتصادی به عنوان تحریم داخلی و مضاعف شده بود و با تغییر رویه یکماه اخیر در خصوص کشف نرخ رقابتی در بازار ارز، اصلاح شده است.

۶ لزوم پوشش بخشی از ریسک‌های قیمتی ارز و ایجاد افقی هرچند کوتاه‌مدت برای فعالان اقتصادی از طریق ایجاد بازار آتی ارز در بازار سرمایه و طراحی ساز و کار اثربخش برای Hedge کردن ریســـک این بخش می‌تواند به عنوان راهکاری نوین و اثربخش اجرا شود.

در واقع مادامی که بخش حقیقی اقتصاد رشد نداشته باشد و کسری منابع دولت از محل افزایش مجدد در پایه پولی و نقدینگی جبران شود نمی‌توان به کاهش تورم و در نتیجه توقف افزایش نرخ دلار امیدوار بود

نظام ارزی ایران در بن‌بستی تاریخی

نظام ارزی چگونه باید سامان‌دهی شود؟



احسان طاهری
تحلیل‌گر اقتصاد کلان

روند نرخ ارز بلندمدت در ایران تا حدود زیادی تحت تاثیر اختلاف تورم داخلی و خارجی قرار دارد که آن نیز مطابق با ادبیات نظری، تحت تاثیر رشـــد نقدینگی مازاد بر تولید است. با این حال جدا از موضـــوع تورم، عوامل دیگری از جمله وضعیت تراز پرداخت‌ها، ریسک‌های سیاسی، سیاســـت‌های پولی و ابزارهای ارزی نیز از کانال تاثیر بر عرضه و تقاضای ارز، بر نوسان نرخ ارز فارغ از ارزش اقتصادی آن تاثیر می‌گذارند و باعث نوسان قیمت دلار می‌شوند. با این حال به نظر می‌رســـد که با یک اصلاح ساختاری یکپارچه و هماهنگ شـــامل سه مؤلفه اصلی یکسان‌سازی واقعی نرخ ارز، افزایش پایدار عرضه ارز و جایگزینی نظام یارانه نقدی هدفمند به جای تخصیص رانتی ارز ترجیحی بتوان تا حدود زیادی نوسانات نرخ ارز را کاهش داد.

۱ دلار تا کجا می‌تواند افزایش یابد؟

یکی از روش‌هایی که در زمینه پیش‌بینی حد بالای افزایش قیمـــت دلار می‌توان از آن اســـتفاده کرد، استفاده از تعدیل دلار بر مبنای مدل برابری قدرت خرید با توجه به قیمت‌های قبلی دلار است؛ به این صورت که قیمت‌های مختلف دلار در دوره‌های گذشته را بر اساس تورم، به قیمت امروز تبدیل کرده و با آن مقایسه نمود. با این حال در مورد این مقایسه بایستی به وضعیت سیاسی دوره‌های قبل و دوره فعلی نیز توجه کرد. بر این اساس جهت پیش‌بینی حد بالای قیمت دلار از داده‌های مربوط به شهریور ۱۳۹۷ و مهر ۱۳۹۹ که در شرایط تشدید ریسک‌های سیاسی رخ داده و تعدیل آنها با تورم می‌توان استفاده کرد که نتایج آن حاکی از پتانسیل رشـــد حدود ۱۰ درصدی نرخ ارز در میانه دی‌ماه ۱۴۰۴ در شرایط تشدید ریسک سیاسی را دارد. با این حال نکته‌ای که بایستی به آن توجه داشت این است که آن قیمت‌ها معمولاً قیمت‌های پایداری نبوده و پس از رسیدن به آن نقطه، به دلیل بالا بودن قیمت، فروشنده‌ها زیاد شده و باعث کاهش جدی قیمت شده است. از طرف دیگر بایستی توجه داشت که ریسک سیاسی یک متغیر کیفی بوده و لذا تعمیم شرایط دوره‌های گذشته به دوره فعلی و تعمیم نتایج آن نیز لزوماً صحیح نخواهد بود و صرفاً به عنوان یک سناریوی حدی می‌توان به آن توجه کرد.

۲ افزایش قیمت دلار چه مشکلاتی برای تولید و صنعت ایجاد می‌کند؟

نوســـانات بالای نرخ ارز به عنوان یکی از متغیرهای اقتصاد کلان، از عوامل اصلی بی‌ثباتی در وضعیت اقتصاد خواهد بود؛ به این صورت که به دلیل وابستگی قیمت بسیاری از کالاها به این نرخ، نوسانات بالای آن باعث تغییرات مداوم در این قیمت‌ها شده و لذا تولیدکنندگان از یک طرف با افزایش هزینه مواجه شده و از طرف دیگر در قیمتگذاری محصولات خود دچار سردرگمی می‌شوند. در این شرایط، تولیدکنندگان به این نتیجه خواهند رسید که عدم فروش محصولات برای آن صرفه بیشتری خواهد داشت، چرا که در صورت فروش با قیمت‌های قبلی، جایگزینی آن تولیدات برای آنها هزینه بالاتری خواهد داشت و لذا این فرآیند باعث اختلال در عرضه محصولات خواهد شد. نکته دیگر اینکه در شرایط وجود نظام چندنرخی ارز و شکاف میان آنها، به دلیل تقاضای بالا برای دریافت ارز ترجیحی و کمبود عرضه آن، تخصیص ارز به کندی رخ خواهد داد و این امر یا باعث دشواری در تامین نهاده‌های تولید و نهایتاً کاهش تولید خواهد شد و یا تولیدکنندگان جهت ادامه تولید مجبور به خرید ارز در بازار آزاد و طبیعتاً فروش محصولات با قیمت متناسب با آن خواهند شد که نهایتاً افزایش تورم را در پی دارد.

۳ دولت چگونه باید قیمت دلار را کنترل کند؟ و آیا اصلاً باید این کار را انجام دهد؟

بررســـی وضعیت نرخ دلار بـــازار آزاد طی دهه‌های گذشـــته حاکـــی از آن اســـت که مـــدل برابری قـــدرت خرید توضیح‌دهندگی بالایی جهت تشریح نوسانات این متغیر دارد به طـــوری که در بلندمدت این متغیر تا حـــدود زیادی تحت تاثیر اختلاف تورم ایران و آمریکا قـــرار دارد. در این چارچوب، نرخ ارز به عنوان یک متغیر درونزا محاسبه شده و لذا هرگونه تلاش برای تقویت ارزش ریال، بایستی متمرکز بر عوامل موثر بر تورم باشد.

در مـــورد تورم به عنوان افزایش مداوم ســـطح عمومی قیمت‌ها نیز ادبیات نظری گسترده‌ای در زمینه اثرگذاری مستقیم رشد نقدینگی مازاد بر تولید بر آن وجود دارد. رشد نقدینگی در ایران عمدتاً تحت تاثیر دو عامل کســـری بودجه و ناترازی بانک‌ها قرار دارد که با توجه به وابســـتگی بالای بودجه دولت به نفت، هرگونه اختلال در صادرات نفت از طریق تحریم یا کاهش قیمت نفت، از طریق کانال فوق می‌تواند بر نرخ ارز اثرگذار باشد. از طرف دیگر کسری بودجه باعث خواهد شد تا بخشی از نیازهای دولت از طریق استقراض از شبکه بانکی برآورده شوند و لذا این قضیه بر ناترازی شبکه بانکی و افزایش رشد نقدینگی بیفزاید. لذا همانطور که در این مدل نظری مشاهده می‌شود، جهت کنترل پایدار نرخ ارز در بلندمدت، لازم است تا عوامل اثرگذار بر تورم به نوعی مدیریت شوند.

با این حال جدا از موضوع تورم، عوامل دیگری از کانال تاثیر بر عرضه و تقاضای ارز، بر نوسان نرخ ارز فارغ ارز ارزش اقتصادی آن تاثیر می‌گذارند که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

وضعیت تراز پرداخت‌ها

وضعیت تراز پرداخت‌های (حســـاب جاری و سرمایه) یک کشور، عامل مهمی در تعیین میزان عرضه و تقاضای ارز در یک کشـــور اســـت به این صورت که هرچقدر میزان صادرات کشور بیش از واردات آن بوده و همچنین ورود ســـرمایه خارجی به کشور بیش

رشد نقدینگی در ایران عمدتاً تحت تاثیر دو عامل کسری بودجه و ناترازی بانک‌ها قرار دارد که با توجه به وابستگی بالای بودجه دولت به نفت، هرگونه اختلال در صادرات نفت از طریق تحریم یا کاهش قیمت نفت، از طریق کانال فوق می‌تواند بر نرخ ارز اثرگذار باشد.

افزایش ریسک‌های سیاسی و تنش‌های اجتماعی طی چند سال اخیر در کشور یکی از عوامل افزایش تقاضا برای ارز و خروج سرمایه بوده که این قضیه نیز در کاهش ارزش پول ملی اثرگذار بوده است.

از خروج سرمایه از آن باشد، انتظار می‌رود که ارزش پول داخلی در سطحی بالاتر از قیمت اقتصادی آن قرار بگیرد و بالعکس تراز تجاری منفی و خروج سرمایه باعث خواهند شد تا ارزش پول ملی در سطحی کمتر از ارزش واقعی آن قرار داشته باشد.

در تائید مطالب فوق، بررسی داده‌های درآمد حاصل از صادرات نفت و نرخ ارز حقیقی ارز حاکی از آن است که هر زمان درآمدهای نفتی افزایش یافته، دولت توانسته از طریق افزایش عرضه ارز، نرخ ارز را در سطوح پائین‌تری نسبت به دوره‌های با درآمد نفتی کمتر قرار دهد. برای مثال در دهه ۸۰ و با وفور درآمدهای نفتی و کاهش تحریم‌ها، نرخ ارز حقیقی به طور عمده روند نزولی را در پیش گرفته بود در حالی که از سال ۱۳۹۷ و با تشدید تحریم‌ها، ارزش پولی ملی در اکثر مواقع پائین‌تر از ارزش آن بر اساس برابری قدرت خرید بوده است. علاوه بر این تحریم‌ها جدا از اثرگذاری بر مقدار فروش و نیز قیمت آن (تخفیف فروش)، از طریق افزایش هزینه‌های مبادله در زمینه سیستم دریافت و پرداخت (دور زدن تحریم) نیز در کاهش درآمدهای صادراتی و نهایتاً عرضه ارز اثرگذار بوده و لذا اهمیت این متغیر در توضیح نوسانات نرخ ارز را بیش از پیش روشن می‌نماید. طبیعتاً هرچقدر بتوان اثرگذاری تحریم را از طریق ایجاد روابط تجاری به نحوی که مشکلات فوق را نداشته باشد، کمتر کرد، می‌توان از آثار منفی آن بر نرخ ارز کاست.

نکته دیگر در این زمینه این است که درصورت بالا نگه داشتن مصنوعی ارزش پول داخلی، از یک طرف کالاهای داخلی برای خارجی‌ها گران بوده و از طرف دیگر صادرکنندگان انگیزه کمتری جهت صادرات خواهند داشت (پائین بودن نرخ ارز جهت رفع تعهد ارزی) و این قضیه خود عاملی جهت کاهش عرضه ارز در بازار و افزایش قیمت آن شود. در طرف مقابل، نرخ ارز پائین، انگیزه واردات و تقاضا برای ارز را افزایش داده و فشار مضاعفی را به این بازار وارد می‌کند. این قضیه به وضوح در آمار صادرات کشور طی نیمه دوم سال ۱۴۰۳ مشهود است به طوری که با افزایش نرخ ارز در سامانه نیما، روند نزولی تراز تجاری متوقف شد.

ریسک سیاسی

از طرف دیگر افزایش ریسک‌های سیاسی و تنش‌های اجتماعی طی چند سال اخیر در کشور یکی از عوامل افزایش تقاضا برای ارز و خروج سرمایه بوده که این قضیه نیز در کاهش ارزش پول ملی اثرگذار بوده است. عکس این قضیه را می‌توان در سال‌های اجرای برجام مشاهده کرد به طوری که رئیس کل وقت بانک مرکزی در مصاحبه‌ای از عدم وجود تقاضای کافی برای دلار سخن می‌گفت و در آن دوره نرخ دلار نیز کمتر از ارزش واقعی آن بر اساس مدل برابری قدرت خرید بود.

اثرگذاری سیاست‌های پولی

یکی از موارد دیگری که می‌تواند نرخ ارز را در کوتاه‌مدت تحت تاثیر قرار دهد، وضعیت سیاست‌های پولی و نرخ بهره حقیقی است. در شرایطی که نرخ بهره بانکی بیش از انتظارات تورمی باشد، تقاضای سفته‌بازی برای نرخ ارز به عنوان یک دارایی پوشش‌دهنده تورم کمتر شده و از این طریق می‌تواند از کاهش ارزش پول ملی جلوگیری کند. این قضیه در سال‌های ۱۳۹۳ تا اوایل سال ۱۳۹۶ یکی از عواملی بود که در کنار افزایش درآمدهای نفتی (افزایش عرضه ارز)، نقش مهمی در افزایش ارزش پول ملی فراتر از ارزش اقتصادی آن داشت. با این حال نکته بسیار مهم در استفاده از این ابزار، توجه به ماهیت کوتاه‌مدت و موقتی آن است؛ یعنی سیاستگذار انتظار داشته باشد شوک وارده به نرخ ارز ناشی از یک تقاضای مقطعی بوده و لذا از طریق نرخ بهره به دنبال خنثی کردن این اثر باشد. در غیر این صورت اگر نرخ ارز به دلیل نامطلوب بودن شرایط اقتصادی کشور افزایش یافته باشد، افزایش نرخ بهره از طریق افزایش رشد نقدینگی حتی می‌تواند باعث افزایش بیشتر نرخ ارز نیز بشود.

ابزارهای جایگزین ارز

نبود ابزارهای مالی جایگزین در ایران، بیشتر تقاضای ارزی کشور را به سمت یک بازار تنگ و نقدی هدایت کرده است. یکی از دلایل اصلی فشار مداوم بر بازار نقدی دلار در ایران این است که سیستم مالی کشور فاقد ابزارهای مدرن مدیریت ریسک و سرمایه‌گذاری غیرمستقیم ارزی است. در یک اقتصاد معمولی، تقاضا برای دلار چندین مسیر دارد: برخی برای واردات، برخی برای سفر و عده‌ای هم صرفاً برای پوشش ریسک تورم یا سرمایه‌گذاری. اما در ایران، از آنجا که بازار آتی ارز، صندوق‌های قابل معامله (ETF) ارزی و اختیار معامله ارز وجود ندارد، تمام این تقاضاهای متنوع مجبورند از طریق خرید فیزیکی دلار نقد در بازار آزاد برآورده شوند.

این اتفاق چند پیامد منفی دارد. اول اینکه بازار را به یک کانال محدود و دلال‌محور تبدیل می‌کند. سرمایه‌گذار حرفه‌ای، صادرکننده، واردکننده و حتی خانواده معمولی همگی مجبورند برای دسترسی به دلار به سراغ همان شبکه سنتی صرافی‌ها و بازار آزاد بروند. این امر حجم عظیمی از تقاضا را در یک نقطه متمرکز می‌کند و هر شوک کوچک سیاسی یا اقتصادی، به دلیل عمق کم بازار، منجر به نوسانات شدید قیمت می‌شود. دوم اینکه باعث رفتار گله‌ای و سفته‌بازی افسارگسیخته می‌شود. وقتی مردم گزینه‌ای برای قفل کردن نرخ ارز در آینده (از طریق قرارداد آتی) ندارند، با هر شایعه‌ای برای جلوگیری از ضرر احتمالی، به صورت دسته‌جمعی به سمت خرید دلار هجوم می‌برند. این رفتار، خودش بحران ایجاد می‌کند و نوسانات را تشدید می‌کند.

سوم، نقدینگی را از بخش‌های مولد اقتصاد خارج می‌کند. اگر ابزارهای مالی ارزی در بورس وجود داشت، بخشی از نقدینگی می‌توانست در قالب سرمایه‌گذاری در صندوق‌های ارزی یا اوراق مبتنی بر ارز داخل سیستم بانکی یا بورس باقی بماند و حتی به تولید کمک کند اما در وضعیت فعلی، پول مستقیم و بی‌واسطه به سمت بازار سیاه دلار سرازیر شده و عملاً از چرخه رسمی اقتصاد خارج می‌شود. چهارم اینکه سیاستگذار گزینه‌های محدودی برای مداخله در بازار دارد. بانک مرکزی در چنین بازاری عملاً تنها با دو ابزار خام و ناکارآمد مواجه است: یا باید ذخایر ارزی خود را در بازار تزریق کند (که در بلندمدت ممکن نیست) یا دستورات کنترلی و دستوری صادر کند که آنها هم معمولاً به ایجاد بازارهای موازی و دلالی بیشتر می‌انجامد. در حالی که در یک سیستم توسعه‌یافته، بخشی از این فشار تقاضا توسط بازارهای مشتقه جذب و مدیریت می‌شد. هرچند تلاش‌هایی در این زمینه در حال انجام است اما تا زمانی که این خلأ ساختاری با ایجاد ابزارهای مالی نوین پر نشود، فشار بر قیمت دلار و نوسانات شدید آن به عنوان یک ویژگی مزمن

در شرایطی که نرخ بهره بانکی بیش از انتظارات تورمی باشد، تقاضای سفته‌بازی برای نرخ ارز به عنوان یک دارایی پوشش‌دهنده تورم کمتر شده و از این طریق می‌تواند از کاهش ارزش پول ملی جلوگیری کند

اقتصاد ایران باقی خواهد ماند.

جمع‌بندی مطالب فوق حاکی از آن است که نرخ ارز در بلندمدت تابعی از اختلاف تورم داخلی و خارجی بوده و تورم نیز عمدتاً وابسته به رشد نقدینگی مازاد بر تولید است. با توجه به وابستگی بالای بودجه دولت و همچنین رشد اقتصادی به بخش نفت و گاز، هرگونه عاملی (از جمله تحریم) که باعث کاهش درآمدهای نفتی شود، طبیعتاً از طریق اثرگذاری بر کاهش رشد اقتصادی و افزایش رشد نقدینگی، بر تورم و نهایتاً نرخ ارز اثرگذار خواهد بود. از طرف دیگر هرچند بهبود سیاست‌های ارزی می‌تواند در کنترل عرضه و تقاضای ارز موثر بوده و سیاست‌های پولی انقباضی و ایجاد ابزارهای مالی ارزی نیز در کنترل تقاضای ارز در کوتاه‌مدت اثرگذار است، اما تحریم‌ها از کانال افزایش کسری بودجه، کاهش تراز تجاری و افزایش خروج سرمایه، کاهش دسترسی به دلار و افزایش هزینه‌های مبادله، توضیح دهندگی بسیار بالایی در زمینه کاهش ارزش پول ملی دارند.

۴ نظام ارزی چگونه باید ساماندهی شود؟

نظام ارزی ایران در بن‌بستی تاریخی قرار دارد که تنها با یک اصلاح ساختاری یکپارچه و هماهنگ قابل حل است. این راهبرد باید سه مؤلفه اصلی یکسان‌سازی واقعی نرخ ارز، افزایش پایدار عرضه ارز و جایگزینی نظام یارانه نقدی هدفمند به جای تخصیص رانتی ارز ترجیحی را همزمان و به صورت متعادل به پیش ببرد. اجرای جداگانه یا ناقص هر یک از این اجزا، نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه می‌تواند به تشدید بحران بینجامد.

یکسان‌سازی نرخ ارز

یکسان‌سازی نرخ ارز به معنای حذف شکاف بین نرخ‌های چندگانه و حرکت به سمت یک نرخ شناور مدیریت‌شده در یک بازار واحد و شفاف است. این اقدام چهار پیامد بنیادین دارد. اول اینکه تمام تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بر اساس یک سیگنال قیمتی واحد صورت گرفته و با کاهش ابهام، منابع به شکل بهینه‌تری تخصیص می‌یابد. دوم اینکه یکی از بزرگ‌ترین منابع فساد در اقتصاد ایران یعنی اختلاف نرخ ارز دولتی و آزاد از بین رفته و انگیزه برای رانت‌جویی، احتکار، قاچاق و ایجاد رانت اطلاعاتی بسیار کم می‌شود. نکته دیگر اینکه بانک مرکزی با داشتن یک نرخ ارز یکپارچه می‌تواند ابزارهای واقعی و مؤثری برای کنترل نقدینگی و مهار تورم به کار گیرد، نه اینکه انرژی خود را صرف مدیریت چند نرخ کند و نکته آخر اینکه با از بین بردن شکاف نرخ‌ها، انتظار برای افزایش دائمی قیمت دلار به دلیل وجود همین شکاف، از ذهن فعالان اقتصادی کمرنگ‌تر می‌شود. با این حال بایستی توجه داشت که یکسان‌سازی اگر بدون دو مؤلفه دیگر انجام شود، تنها یک شوک قیمتی بزرگ ایجاد می‌کند که کالاهای وارداتی و تولیدات داخلی وابسته به واردات را به شدت گران کرده و تورم را به شکل انفجاری افزایش می‌دهد.

افزایش عرضه ارز

هدف از افزایش عرضه ارز، جلوگیری از جهش قیمت‌ها پس از یکسان‌سازی و در نهایت، کاهش فشار بر قیمت تعادلی در بازار آزاد است. این افزایش عرضه باید از کانال‌های واقعی و پایدار صورت گیرد. صادرکنندگان باید بتوانند تمام ارز حاصل از صادرات خود را در بازار آزاد و با نرخ یکسان بفروشند.

چرا که این کار یک جریان عظیم و پایدار از عرضه ارز را به بازار تزریق می‌کند. از طرف دیگر راه‌اندازی صندوق‌های قابل معامله ارزی، اوراق قرضه دولتی با پوشش ارزی و سایر ابزارهای نوین، انگیزه نگهداری دلار خانگی را کاهش داده و می‌تواند بخشی از آن را به چرخه رسمی اقتصاد بازگرداند. همچنین درآمدهای نفتی نباید به صورت مستقیم و دستوری به بازار تزریق شود، بلکه باید از طریق یک صندوق ثبات‌ساز و به صورت حساب‌شده برای مهار نوسانات افراطی استفاده گردد. افزایش عرضه، تقاضای سفته‌بازی را مهار کرده و به نرخ یکسان‌شده اعتبار و ثبات می‌بخشد. با این حال سیاست‌گذار بایستی از سرکوب نرخ ارز جلوگیری کرده و آنرا در محدوده متناسب با ارزش اقتصادی و البته امکانات ارزی در دسترس، مدیریت می‌کند.

هدفمندکردن یارانه ارزی

حذف ارز ترجیحی، سنگین‌ترین بار یکسان‌سازی را بر دوش خانوارهای کم‌درآمد می‌گذارد و نظام جدید ارزی باید این بار را به شکلی عادلانه و کارا جابجا کند. آزادسازی قیمت کالاهای اساسی از یک طرف باعث حذف کامل رانت واردکننده شده و از طرف دیگر با آشکار کردن قیمت‌های واقعی، مبنای صحیحی برای محاسبه یارانه فراهم می‌آورد. دولت به جای پرداخت ارز ارزان به واردکننده (که معلوم نیست به مصرف‌کننده می‌رسد یا نه)، مابه‌التفاوت قیمت جدید و قدیم یا یک رقم حمایتی مشخص را مستقیماً به حساب بانکی خانوارها واریز می‌کند و خود مردم تصمیم می‌گیرند این پول را برای چه کالایی خرج کنند. دولت از تصدی‌گری در توزیع ارز و کالا (که همواره فسادزا بوده) به سمت تنظیم‌گری بازار و حمایت مستقیم از اقشار آسیب‌پذیر حرکت می‌کند. با این حال بایستی توجه داشت که اولاً یارانه تعیین شده به میزان زیادی اثرات تورمی یکسان‌سازی نرخ ارز را پوشش دهد، ثانیاً منابع آن بصورت ارزی و بدون کسری دیده شود تا در طی زمان دچار کسری نشود، و نهایتاً اینکه این یارانه متناسب با نرخ ارز شناور باشد تا قدرت خرید خانوارها در شرایط تورمی، حفظ شود.

یکسان‌سازی نرخ ارز به معنای حذف شکاف بین نرخ‌های چندگانه و حرکت به سمت یک نرخ شناور مدیریت‌شده در یک بازار واحد و شفاف است



رویای خانه سبز

آینده‌نگر صنعت ساختمان‌سازی مدرن را بررسی می‌کند



آینده ساخت و ساز

روندهای مهم جهانی که شکل صنعت ساختمان را تغییر می‌دهند

مریم رضایی
مترجم

در سال‌های آینده، صنعت ساختمان بیش از هر زمان دیگری به سمت داده‌محوری و خودکارسازی حرکت خواهد کرد. استفاده از «مدل‌سازی اطلاعات ساختمان» (BIM) در کنار هوش مصنوعی، امکان شبیه‌سازی دقیق پروژه‌ها را پیش از آغاز اجرا فراهم می‌کند. این رویکرد به کارفرمایان و پیمانکاران کمک می‌کند تا ریسک‌ها را کاهش دهند، هزینه‌ها را بهتر پیش‌بینی کنند و تصمیم‌های آگاهانه‌تری بگیرند. تحلیل داده‌های پروژه‌های گذشته نیز الگوهای پنهان را آشکار می‌سازد و به بهینه‌سازی زمان‌بندی و تخصیص منابع منجر می‌شود.

از سوی دیگر، روبات‌های ساختمانی و ماشین‌آلات خودران نقش نیروی انسانی را بازتعریف خواهند کرد. این تکنولوژی‌ها می‌توانند وظایف تکراری، پرخطر یا بسیار دقیق مانند جوشکاری، بتن‌ریزی یا بازرسی سازه را انجام دهند و ایمنی کارگاه‌ها را به‌طور چشمگیری افزایش دهند. در نتیجه، تمرکز نیروی انسانی به سمت فعالیت‌های تخصصی‌تر، نظارت و مدیریت تغییر خواهد کرد.

ساخت‌وساز ماژولار و پیش‌ساخته نیز با کاهش ضایعات، کنترل کیفیت بالاتر و سرعت اجرای بیشتر، پاسخ مناسبی به نیاز شهرهای در حال رشد است. ترکیب این روش با چاپ سه‌بعدی امکان تولید اجزای سفارشی و کم‌هزینه را فراهم می‌کند و انعطاف‌پذیری طراحی را افزایش می‌دهد.

در سطح بهره‌برداری، ساختمان‌های هوشمند با استفاده از اینترنت اشیا، مصرف انرژی، تهویه، نور و امنیت را به‌صورت خودکار و بر اساس رفتار کاربران تنظیم می‌کنند. این موضوع نه‌تنها هزینه‌های بهره‌برداری را کاهش می‌دهد، بلکه تجربه کاربران و پایداری محیطی را نیز بهبود می‌بخشد.

در نهایت، همگرایی این تکنولوژی‌های نوظهور باعث می‌شود صنعت ساختمان از یک حوزه سنتی و پرریسک به صنعتی هوشمند، چابک و پایدار تبدیل شود؛ صنعتی که در آن نوآوری، عامل اصلی رقابت و ارزش‌آفرینی خواهد بود.

برای متخصصان و علاقه‌مندان، درک این تغییرات برای پیشتاز ماندن در صنعتی که به سرعت در حال تحول است ضروری است.

تکنولوژی‌های نوظهور در ساخت‌وساز

در صنعت ساخت‌وساز، نوآوری‌های تکنولوژیک با سرعت زیادی نحوه برنامه‌ریزی و اجرای پروژه‌ها را تغییر می‌دهند. از نرم‌افزارهای هوشمند گرفته تا ماشین‌آلات پیشرفته، این ابزارهای نوین نقش مهمی در مدرن‌سازی فرآیندها، افزایش بهره‌وری و تضمین پایداری ایفا می‌کنند.

هوش مصنوعی در مدیریت پروژه

هوش مصنوعی به‌طور چشمگیری مدیریت پروژه در صنعت ساخت‌وساز را دگرگون کرده است. نرم‌افزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی می‌توانند نتایج پروژه را پیش‌بینی کنند، منابع را بهینه سازند و کیفیت تصمیم‌گیری را افزایش دهند. برای مثال، هوش مصنوعی با تحلیل حجم زیادی از داده‌ها می‌تواند خطرات احتمالی را شناسایی کرده و زمینه مدیریت پیش‌گیرانه را فراهم کند.

ابزارهای مجهز به هوش مصنوعی مانند دستیارهای مجازی نیز در مدیریت وظایف و زمان‌بندی نقش مهمی دارند. این ابزارها ارتباطات را ساده‌تر کرده و باعث می‌شوند همه افراد تیم هماهنگ عمل کنند، در نتیجه تأخیرها کاهش می‌یابد. علاوه بر این، الگوریتم‌های یادگیری ماشین می‌توانند در برآورد هزینه‌ها و بودجه‌بندی بینش‌های دقیق‌تری ارائه دهند و عدم‌قطعیت‌های مالی را کاهش دهند.

روباتیک و اتوماسیون در محل کارگاه

روباتیک و اتوماسیون با افزایش سرعت و دقت، عملیات کارگاهی را متحول کرده‌اند. پهپادها برای نقشه‌برداری و پایش کارگاه‌های ساختمانی به کار می‌روند و داده‌ها و تصاویر لحظه‌ای ارائه می‌دهند که باعث افزایش ایمنی و دقت می‌شود.

ماشین‌های خودکار، مانند روبات‌های آجرچین، وظایف تکراری را با کارایی بیشتری نسبت به نیروی انسانی انجام می‌دهند. ابزارهای دقیق مانند دستگاه تراش فلز نیز در ساخت قطعات خارج از کارگاه استفاده می‌شوند؛ جایی که شکل‌دهی دقیق اجزا اهمیت زیادی دارد. این تکنولوژی‌ها احتمال خطای انسانی را کاهش داده و زمان اجرای پروژه را کوتاه‌تر می‌کنند. همچنین خودروهای خودران برای حمل‌ونقل مصالح به کار گرفته می‌شوند که باعث بهینه‌سازی لجستیک و آزاد شدن نیروی انسانی برای انجام کارهای تخصصی‌تر می‌شود.

پیشرفت‌های «مدل‌سازی اطلاعات ساختمان» (BIM)

«مدل‌سازی اطلاعات ساختمان» (BIM) با ابزارهای پیشرفته‌ای در حال توسعه است که امکان برنامه‌ریزی جامع برای طراحی و ساخت را فراهم می‌کند. نرم‌افزارهای BIM مدل‌سازی سه‌بعدی را ممکن می‌سازند و یک دید یکپارچه از تمام بخش‌های پروژه ارائه می‌دهند. این نمایش بصری باعث می‌شود همه ذی‌نفعان درک مشترکی از پروژه داشته باشند.

سیستم‌های پیشرفته BIM همکاری هم‌زمان را ممکن می‌کنند؛ به‌طوری‌که معماران، مهندسان و پیمانکاران می‌توانند به‌صورت هم‌زمان روی طراحی‌ها کار کنند. این همکاری، تعارض‌ها را کاهش داده و جریان کار را روان‌تر می‌کند. علاوه بر این، ابزارهای BIM با شبیه‌سازی مصرف انرژی و شناسایی فرصت‌های کاهش اتلاف، از ساخت‌وساز پایدار پشتیبانی می‌کنند.

این تکنولوژی‌های نوظهور مسیر را برای صنعتی کارآمدتر و نوآورانه‌تر در حوزه ساخت‌وساز هموار می‌سازند.

روش‌های ساخت‌وساز پایدار و سبز

ساخت‌وساز پایدار بر کاهش اثرات زیست‌محیطی از طریق روش‌های نوآورانه تمرکز دارد. این بخش بررسی می‌کند که چگونه مصالح دوستدار محیط‌زیست، ساختمان‌های با مصرف انرژی صفر و نوآوری‌های مربوط به صرفه‌جویی در آب در حال دگرگون کردن صنعت ساخت‌وساز هستند.

مصالح دوستدار محیط‌زیست و مزایای آنها

مصالح سازگار با محیط‌زیست، مانند فولاد بازیافتی و بامبو، گزینه‌هایی بادوام هستند که در عین حال میزان ضایعات را کاهش می‌دهند. فولاد بازیافتی با کاهش انتشار آلاینده‌ها و مصرف انرژی در فرآیند تولید، جایگزین بهتری نسبت به فولاد معمولی محسوب می‌شود. بامبو نیز به دلیل رشد سریع، یک جایگزین قوی و پایدار برای چوب‌های سخت است. مزایای چنین موادی عبارتند از:

- **دوام:** مقاومت بالا در برابر فرسایش و آسیب
- **تأثیر کم زیست‌محیطی:** مصرف انرژی کمتر در فرآیند تولید
- **زیبایی ظاهری:** امکان ایجاد طرح‌های مدرن و متنوع

انتخاب این مصالح، به ساخت آینده‌ای پایدار کمک می‌کند و در عین حال استحکام و زیبایی را در طراحی‌ها حفظ می‌کند.

ساخت‌وساز با انرژی صفر خالص

ساختمان‌هایی که انرژی صفر خالص دارند، به همان اندازه که انرژی تولید می‌کنند، مصرف می‌کنند. این اتفاق معمولاً از طریق پنل‌های خورشیدی و سیستم‌های پیشرفته مدیریت انرژی رخ می‌دهد. با افزایش هزینه‌های انرژی، این رویکرد هم مقرون‌به‌صرفه است و هم از نظر زیست‌محیطی مسوولانه. ویژگی‌های اصلی این ساختمان‌ها عبارتند از:

- **استفاده از پنل‌های خورشیدی:** بهره‌گیری از انرژی تجدیدپذیر خورشید
- **عایق‌کاری کارآمد:** کاهش اتلاف حرارت و حفظ دمای مناسب داخل ساختمان
- **مدیریت هوشمند انرژی:** بهینه‌سازی مصرف انرژی با کمک تکنولوژی

امروزه کارگران در کارگاه‌ها و دوره‌های آنلاین شرکت می‌کنند تا نحوه استفاده از پهپادها برای نقشه‌برداری را یاد بگیرند. آشنایی با نرم‌افزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی برای مدیریت پروژه و تحلیل داده‌ها نیز به یک نیاز استاندارد تبدیل شده است.

با به‌کارگیری این رویکرد در پروژه‌های ساختمانی، هزینه‌های عملیاتی کاهش می‌یابد و کارایی ساختمان افزایش پیدا می‌کند؛ اقدامی که با اهداف جهانی پایداری نیز همسو است.

نوآوری در صرفه‌جویی آب

نوآوری‌های مربوط به صرفه‌جویی آب، مانند سیستم‌های جمع‌آوری آب باران و بازیافت آب خاکستری، از عناصر مهم در ساختوساز پایدار هستند. آب خاکستری همان آب مصرف‌شده در حمام، روشویی، ظرفشویی و غیره است که فاضلاب انسانی در آن وجود ندارد. این تکنولوژی‌ها به‌طور چشمگیری هدررفت آب را کاهش داده و به مدیریت پایدار منابع آبی کمک می‌کنند.

راهکارهای نوآورانه در این زمینه عبارتند از:

- **جمع‌آوری آب باران:** ذخیره‌سازی و استفاده دوباره از آب باران
- **بازیافت آب خاکستری:** تصفیه و استفاده مجدد از آب سینک‌ها و دوش‌ها
- **تجهیزات کم‌مصرف:** کاهش مصرف آب در دوش‌ها و شیرآلات

به عنوان مثال، مرکز Bullitt در سیاتل، آب باران را روی پشت‌بام جمع‌آوری می‌کند، آن را در یک مخزن ۵۶ هزار گالنی ذخیره می‌کند و پس از تصفیه، برای مصرف آشامیدنی به کار می‌گیرد. این ساختمان همچنین از توالت‌های کمپوست‌شونده و سیستم تصفیه آب خاکستری در محل استفاده می‌کند تا میزان فاضلاب را به حداقل برساند.

یا ساختمان Kendeda در دانشگاه جورجیا تک، تمام نیازهای آبی خود را از طریق آب باران تامین می‌کند و آب خاکستری را نیز در محل بازیافت و استفاده مجدد می‌کند. این ساختمان تحت استاندارد Living Building Challenge تأیید شده است؛ استانداردی که عملکرد «آب صفر» را الزامی می‌داند. به‌کارگیری این راهکارها در پروژه‌های ساختمانی باعث صرفه‌جویی در آب، کاهش هزینه‌های عملیاتی و تقویت اقدامات پایداری می‌شود.

تحول دیجیتال در صنعت ساختوساز

پذیرش تکنولوژی‌های دیجیتال در حال متحول کردن شیوه مدیریت پروژه‌های ساختمانی است. دو روند مهم در این حوزه برجسته هستند: ابزارهای همکاری مبتنی بر فضای ابری و تصمیم‌گیری مبتنی بر داده. این پیشرفت‌ها باعث افزایش کارایی، دقت و بهبود ارتباطات در صنعت ساختوساز می‌شوند.

ابزارهای همکاری مبتنی بر فضای ابری

تصور کنید بتوانید از هر نقطه‌ای از جهان، به‌صورت لحظه‌ای به‌روزرسانی‌ها را به اشتراک بگذارید و به فایل‌های پروژه دسترسی داشته باشید. ابزارهای همکاری مبتنی بر ابر مانند Procore و Au-todesk BIM ۳۶۰ این امکان را فراهم کرده‌اند. این پلتفرم‌ها با ارائه دسترسی متمرکز به اسناد، نقشه‌ها و زمان‌بندی پروژه‌ها، کار تیم‌ها را بسیار مؤثرتر می‌کنند.

با از بین بردن موانع ارتباطی، این ابزارها به شما کمک می‌کنند تصمیم‌های مهم را سریع‌تر و با اطمینان بیشتری بگیرید. ویژگی‌های کلیدی آنها معمولاً شامل مدیریت وظایف، کنترل نسخه‌ها و یکپارچگی روان با سایر نرم‌افزارهاست. نتیجه این فرآیند، کاهش تأخیرهای پروژه و جلوگیری از افزایش هزینه‌هاست که هم برای پیمانکاران و هم برای کارفرمایان سودمند است.

استفاده از این ابزارها به‌سرعت در حال افزایش است، زیرا شرکت‌های ساختمانی مزایای دسترسی از راه دور و ارتباطات بهبودیافته را درک کرده‌اند. اگر در پروژه‌ای ساختمانی فعالیت دارید، این ابزارها بدون توجه به اینکه در کجا حضور دارید، می‌توانند عملیات را ساده‌تر کرده و محیطی همکاری‌محور ایجاد کنند.

تصمیم‌گیری مبتنی بر داده

در صنعت ساختوساز، استفاده از داده برای هدایت تصمیم‌ها دیگر یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت است. با گسترش حسگرها و دستگاه‌های اینترنت اشیا در کارگاه‌ها، حجم زیادی از اطلاعات قابل استفاده جمع‌آوری می‌شود. این داده‌ها به بهینه‌سازی زمان‌بندی، تخصیص منابع و اقدامات ایمنی کمک می‌کنند و در نهایت کیفیت نتایج پروژه را افزایش می‌دهند.

تحلیل‌های پیش‌بینی‌کننده نمونه‌ای از تأثیر تصمیم‌گیری مبتنی بر داده در ساختوساز است. با بررسی داده‌های گذشته، می‌توان چالش‌های احتمالی را پیش‌بینی و پیش از وقوع، آنها را مدیریت کرد. این کار علاوه بر صرفه‌جویی در زمان، خطرات را نیز کاهش می‌دهد.

همچنین استفاده از پلتفرم‌های هوش تجاری، بینش‌های ارزشمندی درباره عملکرد پروژه و وضعیت مالی ارائه می‌دهد. این اطلاعات شما را قادر می‌سازد تصمیم‌های آگاهانه‌تری بگیرید و اطمینان حاصل کنید که پروژه‌ها طبق برنامه و در محدوده بودجه پیش می‌روند.

تحول نیروی کار و بهبود ایمنی

در صنعت ساختوساز، به‌کارگیری تکنولوژی‌های پیشرفته باعث تغییر در مهارت‌های نیروی کار و روش‌های ایمنی شده است. تمرکز بر ارتقای مهارت کارکنان و استفاده از تکنولوژی‌های پوشیدنی، تضمین می‌کند که ایمنی و بهره‌وری همزمان و در کنار یکدیگر تقویت شوند.

ارتقای مهارت‌ها و آموزش برای تکنولوژی‌های جدید

به‌کارگیری تکنولوژی‌های پیشرفته‌ای مانند پهپادها، هوش مصنوعی و روباتیک در صنعت ساختوساز به این معناست که کارگران باید مهارت‌های جدیدی بیاموزند. برنامه‌های آموزشی نقش مهمی دارند و بر افزایش توانایی کارکنان در کار با این ابزارهای پیشرفته و مدیریت آن‌ها تمرکز می‌کنند.

امروزه کارگران در کارگاه‌ها و دوره‌های آنلاین شرکت می‌کنند تا نحوه استفاده از پهپادها برای نقشه‌برداری را یاد بگیرند. آشنایی با نرم‌افزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی برای مدیریت پروژه و تحلیل داده‌ها نیز به یک نیاز استاندارد تبدیل شده است. این مهارت‌ها نه‌تنها بهره‌وری را افزایش می‌دهند، بلکه فرصت‌های شغلی جدیدی نیز ایجاد می‌کنند.

سرمایه‌گذاری در یادگیری مستمر برای کارفرمایان و کارکنان اهمیت زیادی دارد. همچنین تعیین انتظارات روشن بین مدیر و کارمند ضروری است تا اهداف آموزشی و معیارهای عملکرد به‌درستی مشخص شوند. با اولویت دادن به آموزش در حوزه تکنولوژی، شرکت‌ها نیروی کاری توانمندتر و آماده‌تر برای چالش‌های جدید پرورش می‌دهند. برای شما به‌عنوان یک کارگر، مشارکت در این فرصت‌های آموزشی مسیر شغلی‌تان را تقویت کرده و توانایی‌تان را برای مشارکت مؤثر در پروژه‌های ایمن‌تر و نوآورانه‌تر افزایش می‌دهد.

تجهیزات ایمنی پوشیدنی

تکنولوژی‌های پوشیدنی در حال دگرگون کردن شیوه مدیریت ایمنی در کارگاه‌های ساختمانی هستند. تجهیزاتی مانند کلاه‌های ایمنی هوشمند و جلیقه‌های مجهز به حسگر، هم وضعیت سلامت کارگران و هم شرایط محیط را پایش می‌کنند. این دستگاه‌ها می‌توانند شرایط خطرناک مانند گرمای شدید یا نشت گاز را به‌صورت لحظه‌ای تشخیص دهند.

کلاه‌های هوشمند معمولاً دارای قابلیت واقعیت افزوده هستند و داده‌های بصری را مستقیماً روی صفحه نمایش کلاه به کارگران نشان می‌دهند. این ویژگی باعث افزایش آگاهی محیطی و بهبود تصمیم‌گیری در محل کار می‌شود. به همین شکل، جلیقه‌های ایمنی می‌توانند علائم حیاتی را پایش کرده و در صورت بروز مشکل برای کارگر، هشدار ارسال کنند.

«اگزواسکلت‌های» پوشیدنی هم به کارگران کمک می‌کنند اجسام سنگین را بلند کنند و فشار فیزیکی را کاهش دهند. در نتیجه خطر آسیب‌های اسکلتی-عضلانی کمتر می‌شود. این دستگاه‌ها می‌توانند غیرفعال باشند و از طریق سازوکارهای مکانیکی حمایت ایجاد کنند، یا فعال باشند و با استفاده از موتور، قدرت فرد را افزایش دهند. این تکنولوژی که زمانی یک نوآوری عجیب و تازه به‌نظر می‌رسید، اکنون به‌طور مداوم در حال پیشرفت است.

سرمایه‌گذاری روی این تجهیزات، پروتکل‌های ایمنی را تقویت کرده و میزان حوادث را کاهش می‌دهد. با گسترش این تکنولوژی‌ها، احتمالاً خیلی از افراد برای امنیت و آرامش خاطر خود در محل کار به آنها تکیه خواهند کرد. این رویکرد پیشگیرانه در ایمنی، شیوه‌های کارگاهی را متحول کرده و رویکردی مدرن برای حفاظت از کارگران ارائه می‌دهد.

جمع‌بندی

صنعت ساختوساز در حال تجربه تحولی چشمگیر است که با تکنولوژی، پایداری و نوآوری در نیروی کار هدایت می‌شود. با پذیرش این روندها - از هوش مصنوعی و BIM گرفته تا مصالح سازگار با محیط‌زیست و همکاری دیجیتال - متخصصان این حوزه می‌توانند سازه‌هایی هوشمندتر، ایمن‌تر و کارآمدتر بسازند که پاسخگوی نیازهای دنیای در حال تغییر امروز باشد.

منبع: worldbusinessoutlook

خانه‌های روبات‌ساز

از اتوماتیک‌سازی در بریتانیا تا پایدارسازی در استرالیا

شرکت AUAR و دنیای پیش‌رو

شـرکت روباتیک و اتوماسـیون «ای‌بی‌بی روباتیـک» (ABB Robotics) اعلام کرده با استارت‌آپ تکنولوژی بریتانیاییAUAR همکاری می‌کند تا استفاده از میکروکارخانه‌های روباتیک برای سـاخت خانه‌های چوبی کم‌مصرف، پایدار و مقرون‌به‌صرفه را گسترش دهد. رویکرد تحول‌آفرین AUAR در ادغام اتوماسـیون روباتیک با فرآیند ساخت‌وسـاز، مشکل کمبـود نیروی ماهر را برطرف می‌کند، پایداری را افزایش می‌دهد و با به‌کارگیری روبات‌ها در شبکه‌ای جهانی از میکروکارخانه‌های محلی، ایمنی و سلامت کار را بهبود می‌بخشد. این میکروکارخانه‌ها قرار اسـت ساختمان‌های مقرون‌به‌صرفه و کم‌مصرف را با استفاده از چوب ورقه‌ای تولید کنند.

شـرکتAUAR مدتی پیش اعلام کرد که مرحله سرمایه‌گذاری اولیه خود را با جذب ۲,۶ میلیون پوند تکمیل کرده اسـت؛ سرمایه‌ای که توسـط صندوق تکنولوژی عمیـق و هوش مصنوعی Miles Ahead و همچنین شـرکت ای‌بی‌بی و چند سرمایه‌گذار خطرپذیر دیگر تامین شده است.



شـرکت ای‌بی‌بـی روباتیـک در حـال حاضـر به شـرکت‌های سـاختمانی بـرای خودکارسـازی فرآیندهایشان، کمک گسـترده‌ای می‌کند. روبات‌های این شـرکت در پروژه‌های مختلف مونتـاژ ماژولار و چاپ سه‌بعدی ساختمان در سراسر جهان به‌کار گرفته می‌شوند؛ همچنین در پروژه‌های دانشگاهی که به دنبال یافتن روش‌های نوین برای ادغام اتوماسیون روباتیک در ساخت‌وساز هستند.

همکاری با شرکت AUAR پس از آن اعلام شد که ای‌بی‌بی از مشارکت خود با شرکت مشاوره مدیریت «پورشه» آلمان (Porsche Consulting) خبر داد؛ همکاری‌ای که هدف آن توسعه روش‌های نوآورانه در تولید مسکن ماژولار است.

شرکتAUAR حاصل ایده دو معمار به نام‌های «مالی کلی‌پول» (مدیرعامل) و «گیلس رتسین» (مدیر ارشد تکنولوژی و معمار ارشد) است. این افراد بیش از ۱۰ سال در حوزه‌های روباتیک، اتوماسیون، ساخت‌وساز و معماری فعالیت کرده‌اند. در این مدت، آنها برای تحقق چشم‌انداز خود به‌طور گسترده از حمایت شرکت ای‌بی‌بی روباتیک بهره برده‌اند.

این همکاری تاکنون باعث شـده که شـرکت ای‌بی‌بی در مراسـم جایزه «روباتیک و اتوماسیون» ۲۰۲۳ جایزه «بهترین اسـتفاده از روباتیک یا اتوماسیون در ساخت‌وساز» را دریافت کند. رویکرد میکروکارخانه‌های خودکار AUAR راه‌حلی برای بسیاری از چالش‌های پیش روی شـرکت‌های ساختمانی ارائه می‌دهد؛ از جمله مشکلات زنجیره تامین، تحویل پروژه، کیفیت ساخت و کمبود نیروی ماهر. ساختمان‌های سنتی از هزاران قطعه و مصالح مختلف تشکیل می‌شوند که باید از سراسر جهان تامین شوند و همین موضوع خودکارسازی ساخت‌وسـاز را تقریباً غیرممکن می‌کند. در مقابل، هدفAUAR این است که تنها با یک نوع ماده و یک نوع ماشین کار کند تا زنجیره تامین را به‌طور چشمگیری ساده‌سازی کند.

آنها در فرآیند تولید، از ورق‌های استاندارد چوب استفاده می‌کنند. یک روبات این ورق‌ها را به قطعات مختلف برش می‌دهد و آنها را به واحدهایی مونتاژ می‌کند که سپس به محل ساخت منتقل می‌شوند. به این ترتیب امکان ساخت خانه‌های کاملاً سفارشی تنها در چند هفته فراهم می‌شود. در حالی که بسیاری از کارهای مونتاژ خودکار شده‌اند، رویکرد AUAR با ترویج اسـتفاده از میکروکارخانه‌هایی نزدیک محل ساخت‌وساز از اشتغال محلی حمایت می‌کند؛ جایی که پیمانکاران و تامین‌کنندگان محلی می‌توانند هماهنگی لازم برای تحویل قطعات را انجام دهند.

رویکرد میکروکارخانه‌ای به اندازه‌ای انعطاف‌پذیر است که می‌تواند با نیازهای هر بازار سازگار شود. هر مرکز تولیدی را می‌توان متناسب با شرایط محلی بزرگ یا کوچک کرد و با افزودن سلول‌های روباتیک ماژولار، ظرفیت تولید را افزایش داد.

آریا و بزرگ‌ترین ساختمان سبز

شـرکت توسـعه املاک «آریا» (Aria Property Group) پس از مدت‌ها تلاش و عقب افتادن از برنامه‌ها، سرانجام توانست مجوز ساخت سبزترین ساختمان جهان را که یک برج مسکونی است، در جنوب شهر بریزبین استرالیا دریافت کند. گروه آریا نخستین بار در سال ۲۰۲۰ طرح‌های پروژه «جنگل شـهری» را ارائه کرد؛ پروژه‌ای که طی سـال‌های بعد چندین بار لغو و دوباره احیا شـد. حالا شورای شهر بریزبین درخواست جدید برای سـاخت این ساختمان ۳۰ طبقه را که قرار است ۳۲۱ واحد داشته باشد، تایید کرده است.

«مایکل هرلی»، مدیر توسعه شرکت آریا، گفته این تاییدیه «گامی هیجان‌انگیز» در مسیر زندگی سازگارتر با محیط‌زیست در استرالیا به شمار می‌رود. او می‌گوید: «در سـال ۲۰۲۵، ما گزینه‌های ساخت این ساختمان را بررسی کردیم. هدف ما این است که بریزبین، مانند سـنگاپور، به‌عنوان یکی از رهبـران جهانی در زمینه ساختمان‌های سبز و پایدار شناخته شود.»

در ماه اکتبر گروه آریا طرح‌های توسعه خود را دوباره ارائه کرد. درخواست قبلی این پروژه در سال ۲۰۲۲ و پس از اعتراض انجمن غیرانتفاعی «جامعه وستاند» لغو شده بود.

این سـاختمان که توسط شرکت معماری استرالیایی «کویچی تاکادا» طراحی شده، از ساختمان‌های سبز شاخص در سراسر جهان، مانند ساختمان «بوسکو ورتیکاله» (Bosco Verticale) در ایتالیا، به‌عنوان الگو برای طرح «جنگل شـهری» استفاده می‌کند. در این پروژه قرار است ۸۲۷ درخت و بیش از ۲۷ هزار گیاه از ۲۵۱ گونه مختلف به‌کار گرفته شود. همچنین برنامه‌ریزی شده که یک مرکز اطلاع‌رسانی ایجاد شود تا اطلاعات مربوط به پوشش گیاهی این مجموعه را در اختیار عموم قرار دهد. آقای هرلی می‌گوید: «ما فقط از رهنمودهای شهردار بریزبین پیروی می‌کنیم؛ کسی که در سطح جهانی اعلام کرده بود می‌خواهد بریزبین میزبان پاک‌ترین، سبزترین و پایدارترین المپیک جهان باشد. این هدفی است که ما نیز با آن هم‌نظر هستیم.» «آدریان شرینر»، شهردار بریزبین، گفته پروژه «جنگل شهری» فرصتی است برای ساخت صدها خانه جدید و کاشت هزاران گیاه در جنوب این شهر.

او می‌افزاید: «با انتخاب ساخت‌وسـازهای بلندمرتبه به‌جای گسترش افقی شهر، ما هم امکان ساخت خانه‌های بیشتر را سریع‌تر فراهم می‌کنیم و در ضمن از هویت محله‌ها و سبک زندگی مورد علاقه ساکنان محافظت می‌کنیم.»

پروژه «جنگل شهری» قرار است به یکی از پایدارترین ساختمان‌های مسکونی استرالیا تبدیل شود؛ ساختمانی با تهویه طبیعی دوسویه و ۱۳۵۰ متر مربع فضای پارک عمومی.

«سایمون موریس»، مدیر طراحی شرکت آریا، می‌گوید هدف این است که «تجربه یک حیاط پشتی سنتی را به هر آپارتمان بیاوریم.»

منابع: Abb.com و realestate.com

ساختمان‌سازی عامل ۳۷ درصد انتشار جهانی دی‌اکسیدکربن مرتبط با انرژی است. بنابراین صنعت ساخت‌وساز نقشی محوری در دستیابی به اهداف کاهش کربن جهانی دارد. حرکت به‌سوی شیوه‌های ساخت پایدار دیگر یک انتخاب اختیاری نیست؛ بلکه در بسیاری از کشورها به الزام قانونی و یک ضرورت رقابتی در بازار تبدیل شده است.



ترندهای ساختمان‌های سبز

در سال ۲۰۲۵، چه نوآوری‌هایی در ساخت‌وساز پایدار اتفاق افتاد؟

صنعت ساختمان‌های سبز در سال ۲۰۲۵ به نقطه‌ای سرنوشت‌ساز رسید. ارزش بازار جهانی این ساختمان‌ها بیش از ۶۱۸ میلیارد دلار شده و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۴ به بیش از ۱۳۰۰ میلیارد دلار افزایش یابد. با سرعت گرفتن تغییرات اقلیمی و سخت‌تر شدن قوانین و مقررات مرتبط در سراسر جهان، ساخت‌وساز پایدار دیگر یک موضوع جانبی یا انتخابی نیست، بلکه به یک راهبرد حیاتی برای کسب‌وکارها تبدیل شده است. این راهنمای جامع به بررسی مهم‌ترین روندهای ساختمان سبز می‌پردازد که در سال ۲۰۲۵ و سال‌های آینده شکل‌دهنده آینده این صنعت خواهند بود.

وضعیت فعلی

بخش ساختمان‌های سبز در حال تجربه رشدی بی‌سابقه است که سه عامل کلیدی آن را هدایت می‌کنند: فوریت مقابله با تغییرات اقلیمی، الزامات قانونی، و مزایای اقتصادی اثبات‌شده. اروپا با سهم ۳۹ درصدی، پیشتاز بازار جهانی است، در حالی که منطقه آسیا-اقیانوسیه به‌دلیل افزایش شهرنشینی و آگاهی از پایداری، سریع‌ترین رشد را نشان می‌دهد. ساختمان‌سازی عامل ۳۷ درصد انتشار جهانی دی‌اکسیدکربن مرتبط با انرژی است. بنابراین صنعت ساخت‌وساز نقشی محوری در دستیابی به اهداف کاهش کربن جهانی دارد. حرکت به‌سوی شیوه‌های ساخت پایدار دیگر یک انتخاب اختیاری نیست؛ بلکه در بسیاری از کشورها به الزام قانونی و یک ضرورت رقابتی در بازار تبدیل شده است

۱۲ ترند برتر ساختمان سبز

۱ ساختمان‌های با انرژی خالص صفر (NZEB)

ساختمان‌های با انرژی خالص صفر، مهم‌ترین و تحول‌آفرین‌ترین روند در ساخت‌وساز سبز سال ۲۰۲۵ به شمار می‌روند. این ساختمان‌ها به همان اندازه‌ای که در طول سال انرژی مصرف می‌کنند، انرژی تولید می‌کنند؛ آن هم از طریق ترکیبی از اقدامات بهینه‌سازی مصرف انرژی و تولید انرژی تجدیدپذیر در محل.

تحولات کلیدی در ساختمان‌های با انرژی خالص صفر برای سال ۲۰۲۵ شامل موارد زیر است:

- ادغام پیشرفته پنل‌های خورشیدی با فناوری فتوولتائیک یکپارچه در ساختمان (BIPV)
- بهبود راهکارهای ذخیره‌سازی انرژی که استقلال از شبکه را امکان‌پذیرتر می‌سازد
- اتصال هوشمند به شبکه برق برای فروش انرژی مازاد به شرکت‌های خدماتی
- ارتقای عملکرد پوسته ساختمان برای کاهش تقاضای کلی انرژی.

کاخ سفید در سال ۲۰۲۴ نخستین تعریف رسمی خود از ساختمان‌های خالص صفر را منتشر کرد و بر اهمیت آنها در راهبرد ملی اقلیم تاکید کرد. این شناسایی در سطح فدرال، روند پذیرش این ساختمان‌ها را در بخش‌های عمومی و خصوصی سرعت بخشیده است. برای دستیابی به عملکرد واقعی خالص صفر، ساختمان‌ها بیش از پیش به سامانه‌های پیشرفته ذخیره‌سازی انرژی خورشیدی متکی می‌شوند تا انرژی تجدیدپذیر مازاد را ذخیره کرده و در زمان اوج مصرف مورد استفاده قرار دهند.

۲ تکنولوژی‌های ساختمان هوشمند و ادغام اینترنت اشیا

تکنولوژی ساختمان هوشمند در حال متحول کردن شیوه مدیریت مصرف انرژی، آسایش ساکنان و کارایی عملیاتی است. در سال ۲۰۲۵، ادغام دستگاه‌های اینترنت اشیا، هوش مصنوعی و سامانه‌های پیشرفته مدیریت ساختمان (BMS) به یک استاندارد رایج تبدیل شده است.

نوآوری‌های برجسته در ساختمان‌های هوشمند شامل موارد زیر است:

- **خودکارسازی مبتنی بر حضور:** حسگرها حضور افراد را تشخیص داده و نور، گرمایش و سرمایش را تنظیم می‌کنند.
- **نگهداری پیش‌بینانه:** الگوریتم‌های هوش مصنوعی، خرابی تجهیزات را پیش از وقوع پیش‌بینی می‌کنند.
- **بهینه‌سازی لحظه‌ای انرژی:** سامانه‌ها به‌طور مداوم عملیات را برای بیشترین کارایی تنظیم می‌کنند.
- **پایش کیفیت هوای داخلی:** سیستم‌های خودکار کیفیت هوا را در سطح مطلوب برای سلامت و بهره‌وری حفظ می‌کنند.

این تکنولوژی‌های هوشمند به‌طور یکپارچه با راهکارهای خورشیدی تجاری کار می‌کنند و سامانه‌های مدیریت انرژی ترکیبی ایجاد می‌کنند که تولید و مصرف انرژی تجدیدپذیر را در طول روز بهینه می‌سازد.

۳ مصالح ساختمانی پایدار و جایگزین

صنعت ساخت‌وساز سالانه حدود ۳ میلیارد تن مواد خام مصرف می‌کند و همین موضوع نوآوری در مصالح پایدار را به‌دنبال داشته است. در سال ۲۰۲۵، پیشرفت‌های چشمگیری در زمینه مصالح دوستدار محیط‌زیست رخ داده که علاوه بر عملکرد بهتر، اثرات زیست‌محیطی را کاهش می‌دهند.

مصالح نوظهور پایدار که مورد توجه قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

- بتن خودترمیم‌شونده: دارای موادی است که هنگام تماس با هوا و آب، ترک‌ها را به‌طور خودکار ترمیم می‌کند.

- **مصالح مبتنی بر «میسلیوم»:** از ریشه قارچ رشـد داده می‌شوند و ویژگی‌های عایق کاری عالی دارند.
- **چوب پلاستیکی بازیافتی:** عمر ۳۰ تا ۵۰ ساله دارد و نیاز به هیچ‌گونه نگهداری ندارد.
- **هیمپ‌کریـت (بتن کنفی):** ماده‌ای کربن‌منفی اسـت کـه در طول عمر خود دی‌اکسیدکربن جذب می‌کند.
- **گراس‌کریت:** امکان رشـد گیاهان از میان بتن را فراهم کرده و مدیریت آب‌های سطحی را بهبود می‌بخشد.

۴ طراحی «زیست‌دوست» و ادغام با طبیعت

طراحـی زیست‌دوسـت (Biophilic) از یـک رویکـرد صرفـاً زیبایی‌شـناختی فراتر رفته و به یک راهبرد مبتنی بر شواهد برای ارتقای سلامت تبدیل شـده اسـت. پژوهش‌ها به‌طور مداوم نشان می‌دهند که به‌کارگیری عناصر طبیعی در فضاهای ساختمانی، باعث بهبود رفاه ساکنان، افزایش بهره‌وری و تقویت عملکرد شناختی می‌شود.

روندهای طراحی زیست‌دوست در سال ۲۰۲۵ شامل موارد زیر است:

- دیوارهای سبز و باغ‌های عمودی که با سیستم‌های تهویه (HVAC) ادغام شده‌اند
- بهینه‌سازی نور طبیعی با استفاده از کنترل‌های پیشرفته روشنایی روز
- المان‌های آبی برای ایجاد آرامش صوتی و تنظیم رطوبت
- استفاده از اشکال و الگوهای ارگانیک در عناصر معماری
- باغ‌های داخلی و فضاهای تولید مواد غذایی.

۵ تاب‌آوری اقلیمی و طراحی مقاوم در برابر بلایا

با افزایش شدت و فراوانی رخدادهای آب‌وهوایی شدید، طراحی مقاوم به یکی از اجزای حیاتی ساختمان سبز تبدیل شده است. موسسه ملی علوم ساختمان اعلام کرده است که به‌ازای هر ۱ دلار هزینه برای اقدامات پیشگیرانه، ۶ دلار در هزینه‌های پاسخ و بازیابی صرفه‌جویی می‌شود

راهبردهـای کلیدی تاب‌آوری در سـال ۲۰۲۵ شامل موارد زیر است:

- استفاده از مصالح مقاوم در برابر سیل و پی‌سازی‌های مرتفع
- **طراحی مقـاوم در برابـر توفان:** سیستم‌های سـازه‌ای تقویت‌شده و پنجره‌های ضدضربه
- **حفاظت در برابر آتش‌سوزی جنگل:** طراحی فضاهـای ایمن و مصالح ضد حریق
- **قابلیت بقای غیرفعال:** ساختمان‌هایی کـه در زمان قطع برق همچنان قابل سکونت‌می‌مانند
- **سـامانه‌های برق پشـتیبان:** ادغام انرژی‌های تجدیدپذیر با ذخیره‌سازی باتری.

۶ سامانه‌های صرفه‌جویی و مدیریت آب

نگرانی‌ها دربـاره کمبود آب، نوآوری در سـامانه‌های آبی سـاختمان‌ها را به‌دنبال داشـته است. ساختمان‌ها در ایالات متحده مسـئول ۱۲ درصـد از کل مصرف آب هستند و هر فرد به‌طور متوسـط روزانه بین ۸۰ تا ۱۰۰ گالن آب مصرف می‌کند. تکنولوژی‌های پیشـرفته صرفه‌جویی در آب عبارتند از سیستم‌های جمع‌آوری باران، آبیاری هوشـمند (متناسب با شرایط آب‌وهوایی)، نصب حسگرهای تشخیص نشتی و لوله‌کشی دوگانه برای جداسازی شبکه آب آشامیدنی از آب بازیافتی.

۷ اقتصاد چرخشی و استفاده مجدد از مصالح

صنعت ساخت‌وساز در حال پذیرش اصول اقتصاد چرخشی است و تمرکز خود را بر کاهش ضایعات و بیشینه‌سازی استفاده مجدد از مصالح قرار داده است. این رویکرد، نیاز به منابع اولیه را کاهش می‌دهد و در عین حال جریان‌های درآمدی جدیدی از مواد زائد ایجاد می‌کند.

کاربردهای اقتصاد چرخشی در سال ۲۰۲۵ شامل موارد زیر است:

- جداسازی به‌جای تخریب، برای حفظ مصالح و استفاده مجدد از آنها
- «گذرنامه‌های مواد»، یک سند یا پایگاه داده دیجیتال است که اجزای ساختمان را ثبت و ردیابی می‌کند تا در آینده امکان بازیافت یا استفاده مجدد آنها فراهم شود.
- ساخت‌وساز ماژولار، امکان جداسازی و جابه‌جایی آسان سازه‌ها را فراهم می‌کند.
- سیستم‌های تبدیل ضایعات به انرژی برای تبدیل نخاله‌های ساختمانی به برق
- مبادله مصالح که پروژه‌هایی با مصالح مازاد را به پروژه‌های نیازمند مصالح، پیوند می‌دهد.

۸ گواهی‌های سلامت و رفاه

پس از همه‌گیری کرونا، توجه به سلامت ساکنان ساختمان‌ها شدت گرفته و گواهی‌های سلامت و رفاه به بخشی ضروری برای ساختمان‌های رقابتی تبدیل شده‌اند. این گواهی‌ها جنبه‌هایی مانند کیفیت هوا، کیفیت آب، نورپردازی، تناسب اندام، آسایش و سلامت روان را پوشش می‌دهند.

گواهی‌های برجسته سلامت‌محور در سال ۲۰۲۵ عبارتند از:

- **اسـتاندارد Well Building:** چارچوب جامع برای سلامت و رفاه
- **به‌روزرسـانی‌های LEED v۵:** تمرکز بیشتر بر سلامت، عدالت و تاب‌آوری
- **BREEAM v۷:** گسـترش معیارهای سلامت و رفاه
- **گواهی EDGE:** تاکید فزاینده بر آسایش و سلامت ساکنان
- **Fitwel:** گواهـی مبتنـی بر شواهد برای ترویج فعالیت بدنی و سلامت.

۹ ساخت‌وساز با «چوب انبوه»

ساخت‌وسـاز با چـوب انبوه به‌دلیل مزایای پایداری، قابلیت جذب کربن و انعطاف‌پذیری معماری، رشد چشمگیری پیدا کرده است. محصولات چوب مهندسی‌شده مانند چوب لایه‌ای متقاطع (CLT) عملکردی برتر نسبت به بتن و فولاد سنتی ارائه می‌دهند.

مزایای چوب انبوه که باعث افزایش مصرف آن در سال ۲۰۲۵ شدند، عبارتند از:

- **جذب کربن:** این چوب در طول عمر ساختمان کربن را ذخیره می‌کند.
- **سرعت ساخت بیشتر:** اجـزای



روندهایی که ساختمان سبز در سال ۲۰۲۵ داشت، نشان‌دهنده یک تحول بنیادین در شیوه طراحی، ساخت و بهره‌برداری از ساختمان‌ها هستند. از ساختمان‌های با انرژی خالص صفر گرفته تا سامانه‌های مدیریت مبتنی بر هوش مصنوعی، این نوآوری‌ها سازه‌هایی را ایجاد می‌کنند.

پیش‌ساخته زمان ساخت در محل را ۲۵ تا ۳۰ درصد کاهش می‌دهند.

- **عملکرد لرزه‌ای:** چوب مهندسی‌شده مقاومت عالی در برابر زلزله دارد.
- **جذابیت زیبایی‌شناختی:** نمای طبیعی چوب نیاز به استفاده از مصالح اضافی را کاهش می‌دهد.
- **کدهای ساختمانی به‌روز:** بسیاری از حوزه‌های قضایی اکنون استفاده از چوب انبوه را برای ساختمان‌های میان‌مرتبه و بلندمرتبه مجاز می‌دانند.

۱۰ بام‌های سبز و کشاورزی شهری

بام‌های سبز و کشاورزی شهری در حال دگرگون کردن چشم‌انداز شهرها هستند و طبیعت را دوباره به محیط‌های شهری بازمی‌گردانند. این سامانه‌ها مزایای متعددی دارند؛ از جمله عایق‌کاری بهتر، مدیریت آب‌های سطحی و کاهش اثر جزیره گرمایی شهری.

تحولات بام‌های سبز در سال ۲۰۲۵ شامل موارد زیر است:

- بام‌های سبز فشرده برای حمایت از تولید مواد غذایی شهری
- سامانه‌های ماژولار بام سبز برای نصب و نگهداری آسان‌تر
- سیستم‌های آبیاری هوشمند برای بهینه‌سازی مصرف آب در باغ‌های روی پشت‌بام
- ادغام با سامانه‌های انرژی ساختمان برای افزایش کارایی
- کاشت گیاهان دوستدار گرده‌افشان‌ها برای حمایت از تنوع زیستی شهری.

۱۱ برقی‌سازی و زیرساخت خودروهای برقی

فرآیند برقی‌سازی ساختمان‌ها با سرعت در حال پیشرفت است، زیرا بسیاری از کشورها به‌تدریج سیستم‌های سوخت فسیلی را کنار می‌گذارند. این روند شامل برقی‌سازی سامانه‌های ساختمانی و همچنین ادغام زیرساخت شارژ خودروهای برقی می‌شود.

روندهای کلیدی برقی‌سازی در سال ۲۰۲۵ عبارتند از:

- **سیستم‌های پمپ حرارتی:** جایگزین‌های بسیار کارآمد برای گرمایش و سرمایش گازی
- **شارژ خودروهای برقی:** بیش از ۵۰ درصد سازندگان، اکنون سیم‌کشی اولیه برای شارژرهای خودروهای برقی را انجام می‌دهند.
- **سیستم‌های پخت القایی:** جایگزین اجاق‌های گازی در آشپزخانه‌های مسکونی و تجاری
- **سیستم‌های آب گرم برقی:** آبگرمکن‌های پمپ حرارتی با سه برابر کارایی نسبت به سیستم‌های سنتی
- **ادغام با شبکه برق:** ساختمان‌ها به‌عنوان ذخیره‌ساز انرژی و منابع تثبیت شبکه عمل می‌کنند.

۱۲ مدیریت ساختمان با هوش مصنوعی

هوش مصنوعی از طریق تحلیل‌های پیش‌بینانه، بهینه‌سازی خودکار و زمان‌بندی هوشمند نگهداری، در حال متحول کردن عملیات ساختمانی است. سامانه‌های هوش مصنوعی با یادگیری از داده‌های عملکرد ساختمان، به‌طور مداوم کارایی را افزایش داده و آسایش ساکنان را بهبود می‌بخشند.

کاربردهای هوش مصنوعی در مدیریت ساختمان شامل موارد زیر است:

- **نگهداری پیش‌بینانه:** الگوریتم‌های هوش مصنوعی از خرابی تجهیزات جلوگیری کرده و عمر سیستم‌ها را افزایش می‌دهند.
- **بهینه‌سازی انرژی:** یادگیری ماشینی الگوها را شناسایی کرده و مصرف انرژی را به‌صورت لحظه‌ای بهینه می‌کند.
- **پیش‌بینی اشغال فضا:** هوش مصنوعی میزان استفاده از فضا را پیش‌بینی کرده و تهویه و روشنایی را تنظیم می‌کند.
- **تشخیص خطا:** شناسایی خودکار ناکارآمدی‌ها و خرابی‌های سیستم.
- **بهینه‌سازی آسایش:** کنترل‌های محیطی شخصی‌سازی‌شده بر اساس ترجیحات و رفتار ساکنان.

چشم‌انداز آینده و پیش‌بینی‌ها

پیش‌بینی می‌شود ارزش بازار ساختمان‌های سبز تا سال ۲۰۳۴ به بیش از ۱۳۰۰ میلیارد دلار برسد که نشان‌دهنده نرخ رشد مرکب سالانه ۹,۲۹ درصد است. عوامل کلیدی رشد عبارتند از:

- سخت‌گیرانه‌تر شدن کدها و مقررات انرژی ساختمان‌ها
- افزایش تعهدات شرکت‌ها به پایداری و الزامات زیست‌محیطی، اجتماعی و حاکمیتی (ESG)
- بالا رفتن هزینه‌های انرژی که ارزش بهبود بهره‌وری را بیشتر می‌کند
- تاثیرات تغییرات اقلیمی که تقاضا برای ساختمان‌های مقاوم را افزایش می‌دهد
- پیشرفت‌های فناورانه که هزینه‌ها را کاهش داده و عملکرد را بهبود می‌بخشند.

فناوری‌های نوظهور در افق آینده

قرار است چندین فناوری تحول‌آفرین مرحله بعدی تکامل ساختمان‌های سبز را شکل دهند که عبارتند از:

- **حسگرهای کوانتومی:** پایش و کنترل فوق‌العاده دقیق شرایط محیطی
- **مصالح پیشرفته:** اجزای ساختمانی خودساز و خودترمیم‌شونده
- **فتوسنتز مصنوعی:** سطوح ساختمانی که دی‌اکسیدکربن را به محصولات مفید تبدیل می‌کنند
- **نمایشگرهای هولوگرافیک:** کاهش نیاز به مصالح فیزیکی در طراحی داخلی
- **ادغام زیست‌فناوری:** سامانه‌های ساختمانی زنده که قابلیت سازگاری و تکامل دارند.

نتیجه‌گیری

روندهایی که ساختمان سبز در سال ۲۰۲۵ داشت، نشان‌دهنده یک تحول بنیادین در شیوه طراحی، ساخت و بهره‌برداری از ساختمان‌ها هستند. از ساختمان‌های با انرژی خالص صفر گرفته تا سامانه‌های مدیریت مبتنی بر هوش مصنوعی، این نوآوری‌ها سازه‌هایی را ایجاد می‌کنند که نه‌تنها از نظر زیست‌محیطی مسئولیت‌پذیر هستند، بلکه از نظر اقتصادی نیز سودمند و ارتقادهنده سلامت محسوب می‌شوند

همگرایی الزامات قانونی، پیشرفت‌های فناورانه و تقاضای بازار، روند پذیرش ساختمان سبز را در همه بخش‌ها سرعت بخشیده است. سازمان‌هایی که امروز این روندها را می‌پذیرند، از کاهش هزینه‌های عملیاتی، افزایش ارزش دارایی‌ها، بهبود رضایت ساکنان و مزیت رقابتی در بازاری که روزبه‌روز بیشتر بر پایداری متمرکز می‌شود، بهره‌مند خواهند شد.

با حرکت به‌سوی سال ۲۰۳۴، پیش‌بینی رشد بازار ساختمان سبز تا ۱,۳۷ تریلیون دلار تنها بیانگر گسترش این صنعت نیست، بلکه نشان‌دهنده یک تغییر بنیادین در ارزش‌گذاری و شیوه خلق محیط‌های ساخته‌شده توسط جامعه است. ترندهای مطرح‌شده در این مطلب، نقشه راهی برای مشارکت در این تحول و کمک به آینده‌ای پایدارتر، سالم‌تر و مقاوم‌تر ارائه می‌دهند.

موفقیت در ساختمان سبز نیازمند تعهد به یادگیری مستمر، همکاری با متخصصان باتجربه و ادغام ملاحظات پایداری در سراسر چرخه عمر ساختمان است. سازمان‌ها با پیروی از راهنمای اجرا و بهترین شیوه‌های ارائه‌شده، می‌توانند با موفقیت در مسیر ساختمان سبز حرکت کنند و ضمن دستیابی به اهداف پایداری، از مزایای مالی و عملیاتی قابل‌توجهی بهره‌مند شوند. برای آن دسته از سازمان‌هایی که به‌دنبال راهکارهای جامع انرژی تجدیدپذیر به‌عنوان بخشی از راهبرد ساختمان سبز خود هستند، ادغام فناوری خورشیدی و سامانه‌های ذخیره‌سازی انرژی، همچنان نقشی کلیدی در دستیابی به عملکرد خالص صفر و اهداف پایداری بلندمدت ایفا خواهد کرد.

منبع: solartechonline.com

راه‌حلی برای پایان دادن به مسکن گران‌قیمت

خانه‌های ماژولار می‌توانند خیلی‌ها را خانه‌دارکنند، اما تولید آنها با چالش‌هایی روبه‌روست

یکی از ارکان «رویای آمریکایی» (American Dream) خانه‌دار شدن است. اما بحران سراسری مسکن، این رویا را برای خیلی از افراد و خانواده‌ها دور از دسترس کرده است. میانگین قیمت مسکن برای یک خانه معمولی بسیار بالاست، نرخ وام سی‌ساله با نرخ بهره ثابت کاهش یافته و کمبود واحدهای مسکونی همچنان ادامه دارد.

اما در این شـرایط، برخی شرکت‌ها مثل «فیدینگ وسـت» (Fading West) که خانه‌های ماژولار (پیش‌ساخته و دارای اجزای جدا) می‌سازد، می‌خواهند بخشی از راه‌حل این معضل گسترده باشند. این شرکت که در سال ۲۰۱۶ در بوئنا ویستا، کلرادو تاسیس شـد، خانه‌های ماژولار را در یک کارخانه به مساحت بیش از ۱۰ هزار متر مربع مونتاژ می‌کند. فیدینگ وست ادعا می‌کند که در مقایسه با ساخت‌وساز سنتی در محل، هزینه ساخت مسکن را تا ۲۰ درصد کاهش می‌دهد و یک خانه کامل را در نصف زمان تحویل می‌دهد. «اریک شفر»، مدیر توسعه کسب‌وکار این شرکت که علاوه بر خانه‌های کوچک ویلایی، خانه‌های شهری و مجتمع آپارتمانی هم تولید می‌کند، می‌گوید: «نوآوری ما این است که تولیدکننده هستیم، نه کارگر ساختمانی.»

صنعت سـاخت خانه‌های ماژولار، پیشینه‌ای بیش از یک قرن دارد، اما در سال‌های اخیر رشد دوباره داشته است؛ هر چند در مقایسه با آمار ملی املاک مسکونی، هنوز ابعاد گسترده‌ای ندارد.

شفر می‌گوید: «جایی که ما خود را به‌عنوان برهم‌زننده قواعد می‌بینیم، در مهندسی به معنای ارزش، سرعت، کیفیت بالا و طراحی‌های معماری جذاب است.»

یک نمونه بارز و هرچند غیرمعمول، شهر تاریخی لاهینا در مائوئی هاوایی است که در اوت ۲۰۲۳ بر اثر آتش‌سـوزی‌های گسـترده ویران شد. این فاجعه علاوه بر گرفتن جان ۱۰۲ نفر، نزدیک به ۲ هزار خانه را نابود کرد. شرکت فیدینگ وست، در همکاری با آژانس مدیریت اضطرار فدرال (FEMA)، مقامات ایالتی و محلی و شـرکت معماری DXA Studio در نیویـورک، طی دو ماه ۸۲ خانه ماژولار رنگارنگ تولید کرد. آنها دو شیفت ۱۲ ساعته در هر روز کار می‌کردند. این خانه‌ها ابتدا با کامیون به سیاتل منتقل و سپس به لاهینا ارسال شدند. کل فرآیند تولید از آغاز ساخت تا تکمیل، کمتر از پنج ماه طول کشید.

خانه‌های یک‌خوابه، دوخوابه و سه‌خوابه که توسط واحد زیرمجموعه Liv-Connected شرکت DXA طراحی شده بودند، هر کدام بین ۱۶۵ هزار تا ۲۲۷ هزار دلار هزینه داشتند.

از پاسخ به بلایای طبیعی تا بحران ملی مسکن

استفاده از خانه‌های ماژولار برای کمک به قربانیان بلایای طبیعی، برای شرکت فیدینگ وسـت نیز تجربه‌ای تازه بود. شفر می‌گوید: «ما کارمان را با آرزوهای بسیار کوچک آغاز کردیم.» این شـرکت فعالیت خود را به‌عنوان توسعه‌دهنده آغاز کرد و خانه‌هایی قابل دسـترس برای کارگران در شهرهای کوچک کوهستانی و روستایی اطراف بوئنا ویستا ساخت؛ از جمله در پیست‌های اسکی کلرادو که قیمت املاک به‌اندازه قله‌های کوه سر به فلک می‌کشد. شفر می‌افزاید: «ما متوجه شدیم که با کمبود پیمانکاران اصلی و فرعی در این منطقه، ساخت خانه‌های جدید مقرون‌به‌صرفه غیرممکن خواهد بود.» او همچنین اشاره کرده که زمستان‌های طولانی و پر برف، مانع دیگری برای ساخت‌وساز در فضای باز بودند.

شـرکت فیدینگ وسـت در ابتدا، مجموعه‌هایی از خانه‌های مـاژولار با موضوعات اجتماعی را که توسط شرکت‌های دیگر ساخته می‌شد، بازاریابی می‌کرد. اما پس از چند سال، «چارلی چاپ»، بنیان‌گذار و مدیرعامل آن تصمیم گرفت مدل کسب‌وکار شرکت را بازنگری کند تا بتواند پاسخگوی تقاضای روبه‌رشد برای مسکن مقرون‌به‌صرفه باشد؛ آن هم نه فقط در سطح محلی بلکه در سراسر کشور. بنابراین در سال ۲۰۲۱، با سرمایه‌گذاری چهار سرمایه‌گذار خصوصی و وام‌های ایالتی، یک کارخانه پیشرفته تأسیس کرد.

این تأسیسات که به‌اندازه دو و نیم زمین فوتبال وسعت دارد و به شکل U ساخته شده، شـامل ۱۸ ایستگاه کاری است که هر کدام وظیفه‌ای متفاوت در ساخت دارند. فرآیند سـاخت ماژولار با کف‌ها، دیوارها و سقف‌ها آغاز می‌شود، سپس برق‌کشی و لوله‌کشی انجام می‌گیرد، پس از آن عایق‌کاری و دیوار خشـک (Drywall) نصب می‌شـود و در نهایت کابینت‌ها و کانترها تکمیل می‌شوند (دیوار خشک یک ورقه گچی است که بین دو لایه از کاغذ یا مقوا قرار می‌گیرد و در زمان اجرا نیازی به مصالحی مانند سیمان، گچ و غیره ندارد).

شفر می‌گوید: «خانه‌ها روی «چرخ‌های بادی» ساخته می‌شوند، بنابراین می‌توانند چند سانتی‌متر از سطح زمین بلند شوند. کارگران هر چهار ساعت واحدها را از یک ایستگاه به ایستگاه بعدی هل می‌دهند.» به‌طور معمول، تکمیل هر خانه‌ی ۱۰ تنی حدود هفت روز زمان می‌برد.

شرکت فیدینگ وست در حال حاضر ۱۱۰ کارگر کارخانه غیرعضو اتحادیه را به‌کار گرفته که دستمزد حدودی ۲۰ دلار در ساعت دریافت می‌کنند. علاوه بر آن، ۵۰ کارمند اداری و پیمانکار عمومی نیز مشغول هستند که وظیفه دارند خانه‌ها را روی فونداسیون قرار دهند و تاسیسـات را متصل کنند. به گفته شفر: «شرکت‌های ماژولار دیگر، رقیب ما نیسـتند. رقیب واقعی ما سازندگان خانه‌های سنتی هستند. ما هنوز یک کسب‌وکار ۵۰ میلیون دلاری هستیم، اما در دنیای ساخت‌وساز، این یک شرکت کوچک محسوب می‌شود.»

او می‌افزاید که تنها حدود ۳ تا ۵ درصد از خانه‌های کوچک تک‌خانواده‌ای جدید در کلرادو به‌صورت کارخانه‌ای ساخته می‌شوند؛ از جمله خانه‌های ماژولار. اما علاقه به این روش در حال گسترش است، به‌طوری‌که «کیتی هوچول»، فرماندار ایالت نیویورک، مدتی پیـش طرحی را اعلام کرد که در آن خانه‌هـای ماژولار به‌عنوان راهکاری کلیدی برای افزایش عرضه مسکن مقرون‌به‌صرفه در سطح ایالت معرفی شده‌اند.

در سطح ملی، به‌دست آوردن سهم بازار شرکت‌هایی که در این عرصه کار می‌کنند همچنان یک چالش دشوار باقی مانده است. بر اساس داده‌های اداره سرشماری در سال گذشته، ساخت‌وساز ماژولار خانه‌های تک‌خانواده‌ای، در یک سال تنها بین ۱ تا ۳ درصد از کل پروژه‌های جدید را تشـکیل می‌دهـد. «دوین پری»، معاون اجرایی انجمن ملی سـازندگان خانه (NAHB) که بر سازندگان سامانه‌ای از جمله خانه‌های ماژولار تمرکز دارد، گفته: «این رقم در طول حدود یک دهه گذشته تقریباً ثابت مانده است.» او افزوده که این میزان در بازه ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ به ۷ تا ۸ درصد رسیده بود. کاهش این سهم، به گفته پری، «بازتابی از وضعیت کلی صنعت مسکن پس از ترکیدن حباب» است. او توضیح می‌دهد: «پایگاه تولید ماژولار ادغام و کوچک‌تر شده، بنابراین اکنون کارخانه‌های کمتری برای تامین خانه‌های ماژولار وجود دارد.»

سـازه‌هایی که به‌صورت خارج از محل ساخته می‌شـوند، دسته‌بندی‌های تا حدی گیج‌کننده دارند که بهتر است این دسـته‌بندی‌ها شفاف باشند. به طور کلی، دو گروه متمایز وجود دارد: یکی خانه‌های تولیدی (Manufactured) که همان خانه‌های سیار یا کانکس هستند و بر اساس یک کد ملی مشخص ساخته می‌شوند و وزارت مسکن و توسعه شهری آمریکا بر آنها نظارت دارد. و دیگری خانه‌های ماژولار.

به گفته «تام هاردیمن»، مدیر اجرایی موسسه ساختمان‌های ماژولار (MBI) و انجمن

صنعت ساخت خانه‌های ماژولار، پیشینه‌ای بیش از یک قرن دارد، اما در سال‌های اخیر رشد دوباره داشته است؛ هر چند در مقایسه با آمار ملی املاک مسکونی، هنوز ابعاد گسترده‌ای ندارد.

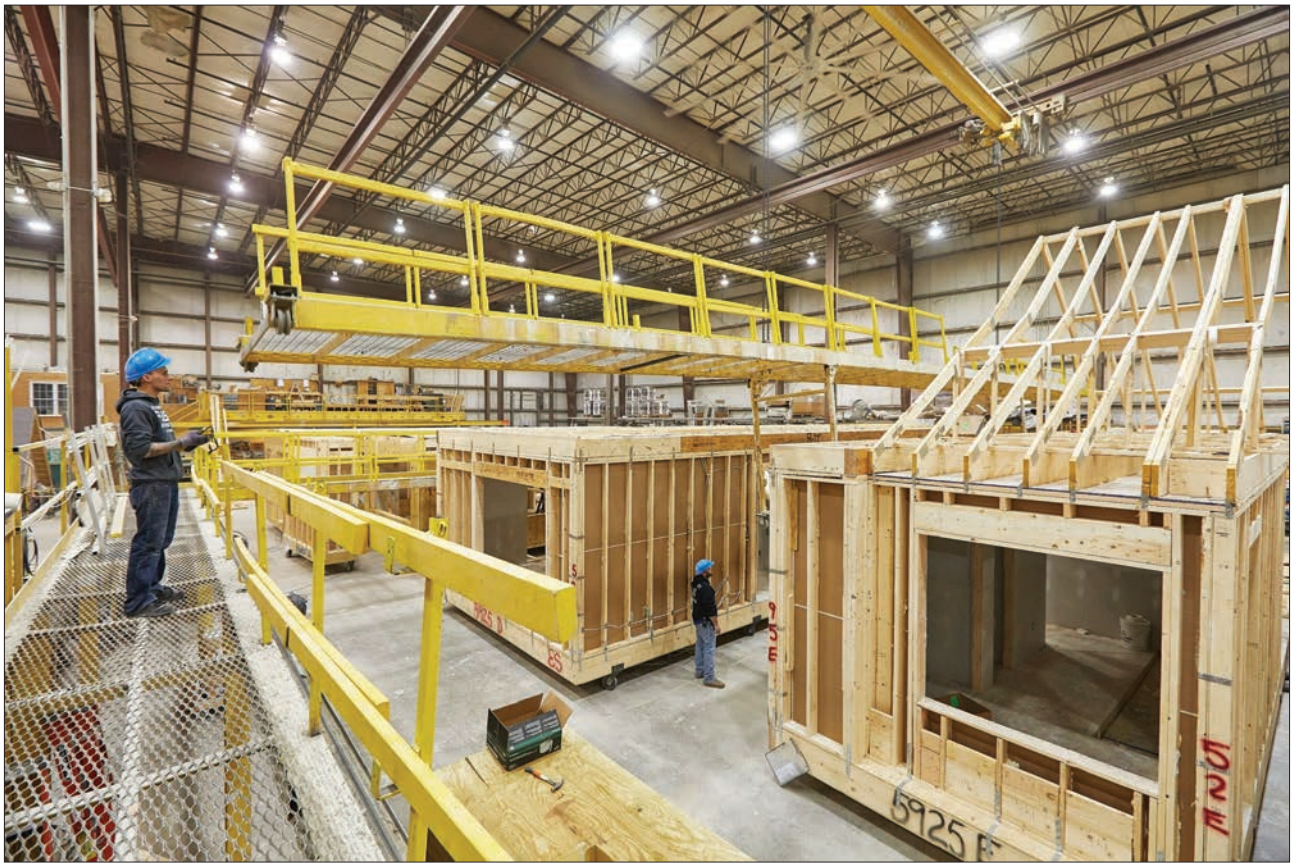

سازندگان خانه‌های ماژولار (MHBA) به عنوان سازمان خواهر آن، خانه‌های ماژولار طبق همان کدهایی ساخته می‌شوند که سازندگان سنتی در محل استفاده می‌کنند؛ از جمله کد بین‌المللی ساختمان و کدهای ایالتی و محلی. مؤسسه MBI نماینده سازندگان خانه‌های چندخانواده‌ای و ساختمان‌های تجاری شامل بیمارستان‌ها، مدارس، ساختمان‌های اداری و هتل‌هاست، در حالی که MHBA سازندگان خانه‌های تک‌خانواده‌ای را پوشش می‌دهد

اگرچه خانه‌های ماژولار در هر نوعی، تنها بخش کوچکی از کل ساخت‌وساز مسکن در آمریکا را تشـــکیل می‌دهند، اما در مقایسه با ساخت‌وساز در محل، بسیاری از مشـــکلات ملی مرتبط با مسکن را برطرف می‌کنند. این خانه‌ها مقرون‌به‌صرفه‌تر هستند و توســـط کارگران ماهر در محیط‌های ایمن، کنترل‌شده و سرپوشیده با سرعت بیشتری ساخته می‌شوند. این خانه‌ها میزان ضایعات را نزدیک به ۲۵ درصد کاهش می‌دهند و از آسیب‌هایی که به خاطر شرایط آب‌وهوایی به مصالح وارد می‌شود، جلوگیری می‌کنند.

«جردن روگوو»، شریک و هم‌بنیان‌گذار شرکتDXA Studio می‌گوید: «تمام این موارد منجر به محصولی پایدارتر، ارزان‌تر و با کیفیت‌تر می‌شود.»

«مایکل نیل»، پژوهشـــگر ارشد و متخصص عدالت اجتماعی در «موسسه شهری» (Urban Institute) که در این حوزه مطالعه کرده، با این دیدگاه موافق است و می‌گوید مسکن ماژولار می‌تواند به‌واسطه مدل تولیدی خود، محصولی مقرون‌به‌صرفه ارائه دهد. او توضیح می‌دهد: «ساخت‌وساز در محل، به‌ویژه در بخش خانه‌های تک‌خانواده، طی چند دهه گذشته به‌طور کلی افزایش قابل‌توجهی در بهره‌وری نداشته است.» نیل می‌افزاید که تحقیقاتش نشان می‌دهد سازندگان ماژولار زمان تولید را نسبت به روش‌های سنتی به نصف کاهش می‌دهند؛ روشی که شامل فرآیندهای اغلب دشوار و زمان‌بر دریافت مجوز نیز می‌شود.

این رویکرد همچنین می‌تواند مشکل کمبود نیروی کار قابل‌اعتماد را که سازندگان ســـنتی با آن روبه‌رو هستند، برطرف کند، زیرا کارخانه‌های ماژولار با داشتن نیروی کار تمام‌وقت، محلی و با دستمزد مناسب که وابسته به شرایط آب‌وهوایی نیست، این چالش را حل می‌کنند. نیل می‌گوید: «شاید مسکن مقرون‌به‌صرفه از مسیر ماژولار به دست بیاید.»

شفر درباره ماموریت فیدینگ وست در حوزه مسکن مقرون‌به‌صرفه گفته: «چهار سال از شروع کار ما گذشته و هنوز در نوعی مرحله استارت‌آپی هستیم. این کار در جایی معنا پیدا می‌کند که در سطح گسترده‌تر اجرا شود؛ یعنی مسکن برای معلمان، افسران پلیس، آتش‌نشان‌ها و طیف نسبتاً وسیعی از افرادی که آرزوی خانه‌دار شدن دارند.»

با همین هدف، این شرکت پروژه‌هایی را در وایومینگ، یوتا، مونتانا، تگزاس و نیومکزیکو آغاز کرده است. با این حال، فیدینگ وست از ساخت خانه برای سطوح درآمدی بالاتر نیز پرهیز ندارد و قصد دارد این کار را با ماموریت امدادرسانی در بلایای طبیعی که در هاوایی پیشگام آن بود، پیوند دهد.

این شرکت با گروهی از متخصصان طراحی، ساخت، توسعه و املاک در لس‌آنجلس به نامHome/Town Developments همکاری می‌کند تا مجموعه‌ای از خانه‌های ماژولار دائمی را برای قربانیان آتش‌سوزی‌های اخیر مناطقی از لس‌آنجلس فراهم کند؛ مناطقی که جمعیت آنها از افراد بسیار ثروتمند تا طبقه متوسط را شامل می‌شود.

فیدینگ وست طرح‌هایی برای خانه‌های چندمیلیون دلاری با مساحت حدود ۲۸۰ مترمربع و پنج اتاق‌خواب دارد و همچنین مدل‌های مقرون‌به‌صرفه‌تر با مســـاحت ۱۱۰ مترمربع و دو اتاق‌خواب ارائه می‌دهد.

مدل کسب‌وکار ماژولار اساساً بر این ایده استوار است که بتوان خانه‌ای ساخت که با نیازها و بودجه صاحبان خانه هماهنگ باشد. شفر می‌گوید: «این‌ها را مثل قطعات لگو تصور کنید.»

منبع: CNBC

مهارت تاثیرگذاری در محیط کار

روش‌های عملی و کاربردی برای دیده‌شدن
و همراهی دیگران و رسیدن به نتیجه

استیو جی. مارتین

ترجمه امیرحسین زراندوز



آینده‌نگر

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

www.tccim.ir

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com / TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

کارآفرین



از یک تکه شکلات تا دنیای زیبایی

مروری بر سرگذشت چهار کارآفرین که مرزهای خلاقیت را جابه‌جا کردند

لوئیس وان وان، مردی که یادگیری زبان را به جنبشی جهانی تبدیل کرد

ستاره زبان‌آموزی

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی

اوکیست؟

خیلی‌ها پرنده سبزرنگی را که با آن زبان می‌آموزند، می‌شناسند: دولینگو. اما از چهره پشت این برند زبان‌آموزی چه می‌دانید؟ لوئیس وان وان کسی است که برای نخستین بار این برند را معرفی کرد. او چطور به موفقیت دست یافت؟ به او پرداخته‌ایم.

نام لوئیس وان وان در سیلیکون‌ولی یا در میان میلیونرهای عرصه فناوری وجود ندارد؛ با این حال یک چهره بزرگ و مطرح در عرصه کارآفرینی در جهان به شمار می‌آید. او در سال ۱۹۷۸، در شهر گواتمالا به دنیا آمد؛ جایی که دورترین فاصله را با بزرگ‌ترین مراکز فناوری جهان دارد. خانواده‌اش هم متوسط بود. بزرگ شدن در این فضا باعث شد دیدگاهی کاملاً متفاوت داشته باشد. بذر کارهای موثری که می‌خواست انجام دهد در همین سال‌ها در ذهنش کاشته شد. او از نزدیک مشاهده کرد که آموزش گران‌قیمت می‌تواند مردم را از بسیاری از فرصت‌های بزرگ محروم کند. همین درک در سرتاسر زندگی، همراهش ماند و بعدها به نیروی محرکه‌ای قدرتمند برای موفقیتش تبدیل شد.

لوئیس در کودکی علاقه زیادی به منطق، پازل و کامپیوتر داشت. خیلی زود برنامه‌نویسی را یاد گرفت و به سرعت آموخت که می‌تواند بسیاری از مشکلات را از طریق این فناوری، حل کند. با اینکه هم استعداد و هم علاقه کافی داشت، باز هم سال‌های اولیه کار در این زمینه آسان نبود. از امکانات محدودی در خانواده برخوردار بود و فرصت‌های آموزشی کمی داشت که بتواند از آن‌ها کمک بگیرد.

در ۱۸ سالگی تصمیمی گرفت که سرنوشت‌ساز بود: برای تحصیل دانشگاهی به ایالات متحده مهاجرت کرد. در این مسیر و این سفر به یکی از اثرگذارترین کارآفرین‌های عرصه فناوری در نسل خودش تبدیل شد.

بلوک‌های ساختمان آموزش

لوئیس وان وان با آرزوهای بزرگ به ایالات متحده رسید. ابتدا در دانشگاه دوک، ریاضیات خواند و مدرک لیسانس را دریافت کرد. سپس دکترای علوم کامپیوتر را در دانشگاه کارنگی ملون دریافت کرد که یکی از برترین مدارس فناوری جهان بود.

زمانی‌که دانشجوی کارشناسی ارشد بود، یک فناوری آشنا به اسم «کپچا» را راه‌اندازی کرد که در حقیقت نوعی فناوری برای اثبات انسان بودن هنگام ثبت‌نام در وب‌سایت‌ها یا ارسال نظرات است؛ همان موردی که از شما می‌پرسد تا اطمینان حاصل کند ربات نیستید. خیلی زود این فناوری گسترش یافت و کاربران روزانه اینترنت با آن مواجه شدند، در حالی‌که حتی با نام آن هم آشنایی نداشتند. وان وان در این نقطه متوقف نشد. او وارد پروژه جدیدی شد که به دیجیتالی شدن کتاب‌ها ختم می‌شد. این اتفاق هم از طریق



همان کپچا رخ می‌داد و بسیار مورد استقبال اهالی فناوری واقع شد. گوگل در سال ۲۰۰۹ با مشاهده ارزش این اقدام وان وان، تصمیم گرفت آن را خریداری کند. مبلغ فروش هرگز علنی نشد اما برخی می‌گویند ده‌ها میلیون دلار ارزش داشت. این دستاورد برای یک دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد، بسیار بزرگ و مهم بود.

ایده بزرگ

لوئیس وان وان تصمیم گرفت به انجام کارهای معنادار ادامه دهد. او می‌خواست چیزی بسازد که زندگی مردم را تغییر دهد. نمی‌خواست فقط به حفاظت از وب‌سایت‌ها بسنده کند. می‌خواست خود آموزش را بهبود ببخشد. ایده او از مشاهده میزان پولی که مردم برای دوره‌های زبان خرج می‌کنند، زاده شد. بسیاری از مردم نمی‌توانستند این هزینه را بپردازند.

اغلب اوقات، تمایل به یادگیری زبان جدید، نه به دلیل توانایی، بلکه به دلیل هزینه، دچار اختلال می‌شد و به سرانجام نمی‌رسید. اگر دانش‌آموزی از خانواده ثروتمند می‌توانست زبان انگلیسی و یا فرانسوی را بیاموزد، بسیاری از افراد در دیگر نقاط جهان از این موهبت محروم بودند.

در سال ۲۰۱۱ پروژه بزرگ و معروف آغاز شد. وان وان تصمیم گرفت با یک دانشمند کامپیوتر سوئیسی به نام سورین هکر که دانشجوی سابقش بود، پروژه‌ای را آغاز کند به نام «دولینگو». ماموریت آن‌ها ساده اما جاه‌طلبانه بود: یادگیری زبان به امری رایگان و در دسترس مردم تبدیل شود.

برنامه‌های زبان سنتی که تا آن زمان وجود داشتند همگی چهره‌ای خشک از خودشان



نوآوری مداوم آخرین رمز موفقیت دولینگو به شمار می‌آید. دولینگو ایستا نماند. با گذشت زمان، پلتفرم فراتر از زبان به درس‌های ریاضی، موسیقی و شطرنج گسترش یافت، در حالی که از همان روش تعاملی محبوب استفاده می‌کرد.

به نمایش گذاشته بودند و بسیار هم گران به شمار می‌آمدند. دولینگو می‌خواست صرفاً یک ابزار سرگرمی باشد و به شکلی آسان از طریق موبایل، نکات زبانی را به زبان‌آموزان یاد بدهد. درس‌ها کوتاه، بازی‌مانند و با بازخورد فوری ارائه می‌شوند. به جای توضیحات طولانی گرامر و کتاب‌های سنگین، کاربران فقط از طریق تصاویر رنگارنگ، چالش‌های کوچک، امتیازگیری و زنجیره‌های مختلف، زبان را یاد می‌گیرند. به این ترتیب انگیزه هم در آن‌ها حفظ می‌شود.

این رویکرد بازی‌وار با عنوان «گیمیفیکیشن» شناخته می‌شود. یعنی زبان‌آموزان از طریق بازی، یاد می‌گیرند و به این ترتیب بازی می‌تواند به امری اعتیادآور تبدیل شود. مردم احساس نمی‌کنند که زمانشان تلف می‌شود. صرفاً سطوح بازی را کامل می‌کنند، پاداش می‌گیرند و مهارت جدید می‌آموزند.

رشد موشکی دولینگو

در سال ۲۰۱۲، دولینگو عمومی شد و خیلی سریع به محبوبیت انفجاری دست پیدا کرد. در ماه‌های پس از راه‌اندازی هم به اپلیکیشن آموزشی‌ای تبدیل شده بود که بسیار دانلود می‌شد. میلیون‌ها کاربر از هر قاره، از دانشجویان حرفه‌ای تا بازنشستگان، به صورت روزانه برای یادگیری زبان وارد این اپلیکیشن می‌شوند. چندین دلیل وجود دارد که به رشد سریع این اپلیکیشن کمک کرده است.

دلیل اول، دسترسی رایگان است. دولینگو به مأموریت بنیادی‌اش وفادار ماند: هر کسی با گوشی هوشمند یا اینترنت می‌توانست زبان بیاموزد بدون پرداخت حتی یک دلار. این درها را برای یادگیرندگان در کشورها و جوامعی باز کرد که پیش‌تر آموزش زبان غیرقابل دسترس بود. طراحی بازی‌وار و اعتیادآور هم دلیل بعدی بود. ساختار اپلیکیشن، به صورت بازی طراحی شده و از امتیازها، زنجیره‌ها و شخصیت‌های سرگرم‌کننده تشکیل شده که یادگیری را لذت‌بخش می‌کند. کسانی که با این ابزار کار می‌کنند، تصورشان این است که ماموریت‌ها را کامل می‌کنند و آن را به چشم تمرین‌های خسته‌کننده زبانی نمی‌بینند. این رویکرد باعث می‌شود که مردم در بلندمدت به یادگیری ادامه دهند.

نوآوری مداوم هم آخرین رمز موفقیت دولینگو به شمار می‌آید. دولینگو ایستا نماند. با گذشت زمان، پلتفرم فراتر از زبان به درس‌های ریاضی، موسیقی و شطرنج گسترش یافت، در حالی که از همان روش تعاملی محبوب استفاده می‌کرد. اپ همچنین هوش مصنوعی را برای شخصی‌سازی درس‌ها ادغام کرد و انگیزه یادگیرندگان را حفظ کرد.

اقدامی رایگان و درآمدزا

یکی از جذاب‌ترین بخش‌های داستان دولینگو این است که چگونه شرکت روی محصول «رایگان» کسب‌وکار موفقی ساخت. بسیاری از افراد تصور می‌کنند که حتماً باید محدودیت بگذارند و همه‌چیز باید فروشی باشد اما دولینگو ثابت کرد که اینطور نیست و می‌توان از مسیرهای دیگری هم درآمدزایی کرد. این مدل کاملاً موفق از آب درآمد. همین استراتژی باعث شد دولینگو به میلیون‌ها کاربر در سرتاسر جهان دسترسی پیدا کند و رشد قابل ملاحظه‌اش هم از همین‌جا آمد.

البته هیچ داستان موفقی بدون چالش نیست و دولینگو سهم خود را در این زمینه داشته است. برای مثال استخدام افراد جدید جزو چالش‌های اصلی برای شرکت وان وان بوده است. هوش مصنوعی هم به نوعی برای دولینگو چالش ایجاد کرد اما صاحبان این شرکت تلاش کردند با روحیه‌ای متفاوت به استقبال هوش مصنوعی بروند و از آن در جهت بهبود کارشان بهره بگیرند.

وان وان همواره اعتقاد داشته که شرکتش برای پیشرفت به چیزی بیش از نیروی فنی نیاز دارد. او تلاش کرده مهربانی و فروتنی را به‌عنوان ویژگی‌های کلیدی در میان کارکنان خود تبدیل کند. هر کسی که عضو این تیم شده، مکمل همین روحیه بوده است. به همین دلیل است که تاثیر وان وان را فراتر از فناوری می‌دانند.

داستان وان وان فقط درباره موفقیت کسب‌وکار نیست. بلکه داستانی درباره داشتن چشم‌انداز و ارزش به شمار می‌آید. پسری توانست از شهر گواتمالا به ابزارهایی برای یادگیری و ارتباط و اتصال دسترسی پیدا کند. حالا دولینگو فقط یک اپلیکیشن نیست. یک پلتفرم آموزشی جهانی است که نحوه یادگیری زبان را در میان مردم تغییر داده است. جغد سبز دوست‌داشتنی، شهرتی جهانی پیدا کرده و به یکی از چهره‌های مهم و اثرگذار در عرصه آموزش زبان بدل شده است. این جغد سرگرم‌کننده یک ماموریت جدی دارد: آموزش را رایگان و قابل دسترس برای همه مردم کند.

به همین دلیل است که می‌توان گفت وان وان فقط یک شرکت نساخت. او در حقیقت یک جنبش را به راه انداخت، جنبشی که نحوه یادگیری و فکر میلیون‌ها نفر را درباره آموزش، متحول ساخت. او از طریق دولینگو، موانع را کنار زد و خلاقیت و فناوری را وارد میدان کرد. او نشان داد که فناوری می‌تواند سرگرم‌کننده و در عین‌حال معنادار باشد. این شاید بزرگ‌ترین دستاورد وان وان باشد.



دولینگو به ابزاری موثر برای زبان‌آموزی تبدیل شد



دولینگو کاربران زیادی در جهان دارد

تاسیس دولینگو
۲۰۱۱

۲۰۱۵
توسعه جهانی دولینگو

هوش مصنوعی وارد کار دولینگو شد
۲۰۲۲

کوکن چگونه از شکلات، کالای اخلاقی ساخت؟

یک شورشی شیرین

اوکیست؟

بسیاری از محصولات با کار کودک و به شیوه‌های غیرقانونی ساخته می‌شوند. یکی از آن‌ها، شکلات است. تون ون ده کوکن، روزنامه‌نگاری است که تلاش کرد از مسیر کارآفرینی ثابت کند می‌تواند کودکان را از زنجیره تولید کاکائو حذف کرد.

تون ون ده کوکن یک کارآفرین معمولی نیست. شاید بسیاری از کارآفرین‌ها به دنبال ساخت یک امپراطوری بزرگ باشند اما کوکن نمی‌خواست یک امپراطوری شکلات برای خودش بسازد. خانواده‌اش تاجر نبودند و خودش هم برنامه‌ای برای مدیرعامل شدن نداشت. او می‌خواست یک روزنامه‌نگار، مجری تلویزیون و منتقد عمومی سیستم‌های قدرتمند باشد که البته بود. اما به مرور، توانست به یک چهره کارآفرین معروف در عرصه شکلات‌سازی هم تبدیل شد. این روزها کوکن را به‌عنوان هم‌بنیان‌گذار و چهره عمومی برند «تونیز چوکولونلی» می‌شناسند که یکی از معروف‌ترین برندهای شکلات در جهان است. داستان کوکن درباره تعقیب سود نیست. در واقع قصدش این نبود که به سود کلان و درآمدزایی شگفت‌انگیز برسد. صرفاً می‌خواست سوالات ناراحت‌کننده و پاسخ‌های ناعادلانه را رد کند.

در قلب سفر او، واقعیتی ساده اما نگران‌کننده نهفته است: بیشتر شکلات‌های جهان با استثمار، کار کودک غیرقانونی و بردگی مدرن مرتبط هستند. تون فقط این مشکل را گزارش نکرد. تصمیم گرفت به آن ورود کند و به این ترتیب آن را به چالش بکشد. البته که در این زمینه هم موفق شد.

کنجکاوی، انتقاد و وجدان

تون ون ده کوکن در سال ۱۹۷۱ در هلند متولد شد. او در کشوری بزرگ شد که به خاطر بحث‌های باز، رسانه‌های قوی و آگاهی اجتماعی شناخته می‌شود. تون از سنین پایین، کنجکاوی درباره نحوه کار جامعه داشت و مهم‌تر از آن تلاش می‌کرد نحوه شکست آن را نشان داد. او علوم سیاسی و روزنامه‌نگاری خواند، رشته‌هایی که افراد را برای پرسش از قدرت به جای خدمت به آن تربیت می‌کنند. برای تون، روزنامه‌نگاری درباره بی‌طرف یا مودب بودن نبود. درباره مسئولیت بود: افشای بی‌عدالتی و مجبور کردن جامعه به نگاه کردن به نقاط کور خود. همین‌طور بود که شکلات هم وارد زندگی‌اش شد!

قبل از اینکه شکلات وارد زندگی‌اش شود، تون چهره‌ای عمومی بود. او در هلند به عنوان روزنامه‌نگار تلویزیونی و مجری شناخته می‌شد، به ویژه از طریق برنامه‌های تحقیقاتی و طنزآمیز که طنز را با نقد اجتماعی جدی ترکیب می‌کردند.

نقطه عطف: شکلات و کار کودک

لحظه‌ای که زندگی تون ون ده کوکن را تغییر داد، در اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی رخ داد. در حالی که درباره تولید جهانی غذا تحقیق می‌کرد، بیشتر درباره صنعت کاکائو در غرب آفریقا، به ویژه در ساحل عاج و غنا که منبع بیشتر کاکائوی جهان بودند، چیزهایی آموخت. آنچه پیدا کرد شوکه‌کننده بود اما به طور گسترده نادیده گرفته می‌شد: کودکان که به طور غیرقانونی در مزارع کاکائو کار می‌کنند؛ شرایط خطرناک شامل قمه و کار سنگین؛ فقر شدید میان کشاورزان کاکائو؛ شرکت‌های چندملیتی شکلات که ادعای ناآگاهی می‌کنند!



بدتر از آن، تون کشف کرد که برندهای بزرگ شکلات قول حذف کار کودک را داده بودند، اما سال‌ها بعد، مشکل همچنان وجود داشت. برای تون، این فقط یک داستان دیگر نبود. یک چالش اخلاقی به حساب می‌آمد که باید برایش تلاش می‌کرد.

یک اعتراض افراطی

در سال ۲۰۰۵، تون ون ده کوکن تصمیم رادیکالی گرفت. برای اثبات اینکه بردگی همچنان در زنجیره تأمین کاکائو وجود دارد، عمداً شکلاتی خورد که می‌دانست با کار کودک مرتبط است و سپس خودش را به پلیس گزارش کرد. هدفش ساده بود: اگر بردگی غیرقانونی است و اگر این شکلات با کار برده‌ای ساخته شده، خوردن آن باید او را هم مجرم کند.

مقامات از تعقیب او خودداری کردند. اما پیام بلند و واضح بود. رسانه‌های سراسر هلند داستان را پوشش دادند. فضای عمومی تغییر کرد. ناگهان، شکلات دیگر بی‌گناه نبود. این اعتراض، تولد چیزی بزرگ‌تر از روزنامه‌نگاری را نشان داد.

تولد تونیز چوکولونلی

پس از اعتراض، تون چیزی مهم متوجه شد: افشای مشکل کافی نیست. آگاهی به تنهایی سیستم را تغییر نمی‌دهد. آنچه لازم بود، یک جایگزین بود، اثباتی که شکلات می‌تواند متفاوت ساخته شود. پس در سال ۲۰۰۵، او تونیز چوکولونلی را هم‌بنیان‌گذاری کرد. نام برند خودش معنادار بود: «تونی» از نام انگلیسی آنتونی گرفته شده، نماینده انسان معمولی؛ «چوکولونلی» نماد تنها بودن در مبارزه با بی‌عدالتی.

در ابتدا، تونیز چوکولونلی حتی یک شرکت نبود. یک پروژه فعالانه بود. هدف نه بزرگ‌ترین برند شکلات شدن، بلکه پایان دادن به استثمار در کاکائو بود. به این ترتیب یک برند شکلات

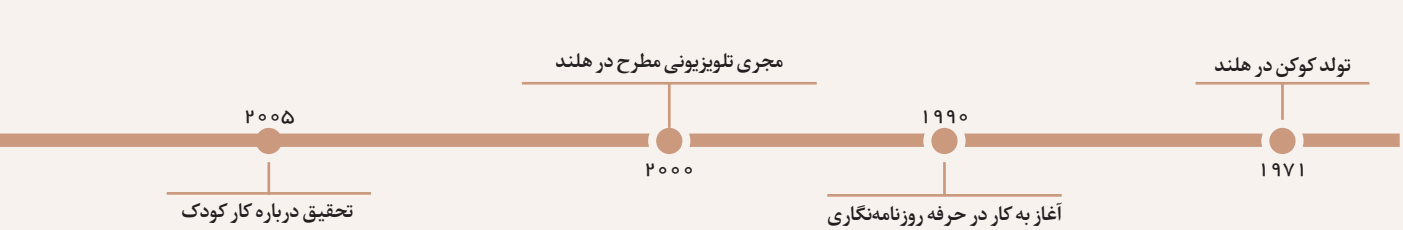

در سال ۲۰۰۵، تون ون ده کوکن تصمیم رادیکالی گرفت. برای اثبات اینکه بردگی همچنان در زنجیره تأمین کاکائو وجود دارد، عمداً شکلاتی خورد که می‌دانست با کار کودک مرتبط است و سپس خودش را به پلیس گزارش کرد. هدفش ساده بود: اگر بردگی غیرقانونی است و اگر این شکلات با کار برده‌ای ساخته شده، خوردن آن باید او را هم مجرم کند.

متفاوت شکل گرفت. از ابتدا، تونیز چوکولونلی بر اساس اصولی ساخته شد که مستقیماً صنعت شکلات سنتی را به چالش می‌کشید.

۱ کاکائوی ۱۰۰٪ بدون برده (مأموریت)

تونیز ادعا نکرد که «کمتر بد» است. هدفش شفافیت کامل و مسئولیت کامل بود. شرکت مستقیماً با کشاورزان کاکائو کار می‌کرد، قیمت‌های بالاتر پرداخت می‌کرد و در روابط بلندمدت سرمایه‌گذاری می‌کرد به جای تأمین ناشناس. مأموریت واضح و جسورانه بود: «با هم، شکلات را ۱۰۰ درصد بدون برده درست می‌کنیم.» البته نه فقط شکلات تونیز، بلکه همه شکلات‌ها.

۲ شفافیت رادیکال

برخلاف شرکت‌های بزرگ شکلات که پشت زنجیره‌های تأمین پیچیده پنهان می‌شوند، تونیز تأمین، قیمت‌گذاری و شراکت‌هایش را علنی منتشر می‌کرد. این شفافیت ریسکی بود. هزینه‌ها، اشتباهات و چالش‌ها را افشا می‌کرد. اما اعتماد می‌ساخت؛ با مصرف‌کنندگان، فعالان و کشاورزان.

۳ شکلات‌های نابرابر با پیامی مهم

یکی از شناخته‌شده‌ترین ویژگی‌های تونیز، طراحی ناهموار شکلات‌هایش است. قطعات عمداً اندازه‌های متفاوت دارند. این تصادف طراحی نیست. شکلات‌های ناهموار، توزیع نابرابر پول و قدرت در صنعت شکلات را نشان می‌دهند. در حالی که شرکت‌های شکلات میلیاردها سود می‌برند، کشاورزان کاکائو فقیر باقی می‌مانند. خوردن یک شکلات تونیز قرار است مردم را به فکر وادارد، نه فقط لذت ببرند.

۴ رنگ‌های روشن، ایده‌های جدی

تونیز چوکولونلی شبیه یک برند اخلاقی به نظر نمی‌رسد. بسته‌بندی‌اش رنگارنگ، بازیگوش و جسور است. این استراتژی عمدی است. تون و تیمش باور داشتند محصولات اخلاقی نباید خسته‌کننده یا احساس گناه‌آور به نظر برسند. شکلات همچنان باید سرگرم‌کننده باشد، اما آگاهانه. لحن برند مستقیم است، گاهی طعنه‌آمیز، گاهی ناراحت‌کننده. با مصرف‌کنندگان مانند بزرگسالانی صحبت می‌کند که می‌توانند حقیقت را تحمل کنند.

پیش به سوی موفقیت تجاری

در ابتدا، بسیاری به تونیز چوکولونلی شک داشتند. منتقدان می‌پرسیدند: آیا شکلات اخلاقی می‌تواند در بازار رقابتی زنده بماند؟ آیا مصرف‌کنندگان بیشتر پرداخت می‌کنند؟ آیا یک برند مأموریت‌محور می‌تواند مقیاس‌پذیر باشد؟ پاسخ، با گذشت زمان، بله بود.

تونیز در هلند به طور پیوسته رشد کرد، سپس در اروپا گسترش یافت و به ایالات متحده وارد شد. آنچه به عنوان یک برند فعالانه کوچک شروع شد، به رهبر بازار در شکلات اخلاقی تبدیل شد. با این حال، شرکت در برابر معیارهای موفقیت سنتی مقاومت کرد. رشد هرگز هدف اصلی نبود. تأثیر بود.

تون ون ده کوکن هرگز کاملاً نقش یک مدیرعامل کلاسیک را ایفا نکرد. او در قلب روزنامه‌نگار باقی ماند، صریح، منتقد و گاهی ناراحت‌کننده برای شرکای شرکتی. در داخل تونیز، رهبری بر اساس ارزش‌ها شکل گرفت: تصمیم‌ها بر اساس تأثیر اخلاقی قضاوت می‌شدند، نه فقط سود؛ بازاریابی برای آموزش خدمت می‌کرد، نه دستکاری؛ شراکت‌ها با دقت انتخاب می‌شدند، حتی اگر به معنای رشد کندتر بود.

در نهایت، با پیچیده‌تر شدن شرکت، تون از مدیریت روزمره عقب‌نشینی کرد. مدیران حرفه‌ای نقش‌های عملی را بر عهده گرفتند، در حالی که تون همچنان نزدیک به مأموریت و صدای عمومی برند باقی ماند. این جدایی اجازه داد تونیز رشد کند بدون از دست دادن روحش

چالش با کل صنعت

یکی از رادیکال‌ترین اقدامات تونیز درباره فروش شکلات نبود، بلکه درباره به اشتراک گذاشتن مدلش بود. تونیز ابتکاری به نام Tony's Open Chain ایجاد کرد و شرکت‌های شکلات دیگر را دعوت کرد تا از همان اصول تأمین اخلاقی استفاده کنند. این در کسب‌وکار تقریباً بی‌سابقه بود. به جای حفاظت از سیستمش به عنوان مزیت رقابتی، تونیز گفت: «اگر دیگران ما را کپی کنند، ما برنده‌ایم.»

هدف هرگز تسلط بر بازار نبود. تغییر آن بود. تونیز چوکولونلی از انتقاد در امان نمانده. برخی فعالان استدلال می‌کنند که ادعای «۱۰۰ درصد بدون برده» در چنین سیستم جهانی پیچیده‌ای غیرممکن است. دیگران شراکت با شرکت‌های بزرگ چندملیتی را زیر سؤال می‌برند. پاسخ تون و تونیز عموماً باز به جای دفاعی بوده. آنها نقص‌ها را قبول می‌کنند و بر پیشرفت به جای کمال تأکید دارند. این صداقت، هرچند ریسکی است، اما اعتبار را تقویت کرده.

تأثیر تون ون ده کوکن فراتر از غذا می‌رود. او کمک کرد تعریف کند که یک برند چه می‌تواند باشد: یک بازیگر اخلاقی، نه فقط فروشنده؛ منتقد صنعت خودش؛ پلی بین فعالانه بودن و سرمایه‌داری. تونیز چوکولونلی به مطالعه موردی در کارآفرینی اخلاقی تبدیل شد، که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و در رسانه‌های جهان بحث می‌شود. برای بسیاری مصرف‌کنندگان، به ویژه نسل‌های جوان‌تر، برند اثبات کرد که انتخاب‌های خرید می‌توانند ارزش‌ها را بازتاب دهند، بدون از دست دادن شادی.

موفقیت بدون سکوت

تون ون ده کوکن با سکوت، ادب یا امن بودن موفق نشد. با بلند، منتقد و مداوم بودن موفق شد. سفر او نشان می‌دهد که: روزنامه‌نگاری می‌تواند به کارآفرینی منجر شود؛ کسب‌وکار می‌تواند شکلی از اعتراض باشد؛ سود و اصول لازم نیست دشمن باشند. تونیز چوکولونلی کامل نیست و هرگز ادعا نکرد که هست. اما گفت‌وگو را تغییر داد. و گاهی، تغییر گفتگو اولین قدم به سمت تغییر سیستم است.



شکلات‌های تونیز



تایلر پری مخاطب را دنبال می‌کرد

از بی‌خانمانی تا غول هالیوود

اوکیست؟

خیلی‌ها رویای راه یافتن به هالیوود را در سر می‌پرورانند. اما هر کسی نمی‌تواند در این زمینه موفق شود. تایلر پری جزو کسانی بود که سال‌ها برای این رویا جنگید. در پایان متوجه شد که باید مخاطب را در ذهن داشته باشد تا به موفقیت برسد.

داستان تایلر پری با شـــهرت، پول یا روابط قدرتمند آغاز نمی‌شود. با درد، رد شدن و سکوت آغاز می‌شود. ســـال‌ها، هیچ‌کس کارش را نمی‌خواســـت و در هیچ جمعی پذیرفته نمی‌شد. منتقدان به او می‌خندیدند. صاحبان تئاتر او را نادیده می‌گرفتند. اســـتودیوهای فیلم می‌گفتند نه. با این حال، تایلر پری نمی‌خواست شکســـت را بپذیرد. برای او، این شکســـت‌ها، مرحله نخست برای آغاز موفقیت به شمار می‌آمد. به همین دلیل به راهش ادامه داد.

امـــروز، تایلر پـــری صاحب یکـــی از بزرگ‌ترین استودیوهای فیلم در ایالات متحده است. او میلیاردری بزرگ به شـــمار می‌آید که دیگر کســـی دست رد به سینه‌اش نمی‌زند. می‌نویسد، کارگردانی می‌کند، تولید می‌کنـــد و مالک محتوای خودش اســـت. برندش به میلیون‌ها نفر، به ویژه مخاطبانی که مدت‌ها توسط هالیوود اصلی نادیده گرفته شده بودند، می‌رسد. موفقیت تایلر پری از جا افتادن نیامد. از باور به یک جامعه، روایت داستان‌هایش و امتناع از تسلیم شدن آمد.



تروما، بقا و صدایی که منتظر شنیده‌شدن بود

تایلر پری در ســـال ۱۹۶۹ با نام امیت پری جونیور در نیواورلئان واقع در ایالت لوئیزیانا متولد شد. کودکی‌اش بسیار دشوار بود. در خانه‌ای پر از خشونت و آزار بزرگ شد. پدرش آن‌ها را کتک می‌زد و به صورت فیزیکی آزار می‌داد و تایلر جوان اغلب احســـاس ناامنی می‌کرد. سال‌ها، پری درد عاطفی عمیقی حمل می‌کرد. در نوجوانی افسرده شد و حتی اقدام به خودکشـــی کرد. به همین دلیل بود که نوشتن پناهگاه او شد. آوردن افکارش روی کاغـــذ به او کمک کرد وقتی هیچ چیز دیگری کار نمی‌کـــرد، زنده بماند. بعداً در زندگی می‌گفت که نوشتن او را نجات داد، نه پول، نه شهرت، بلکه داستان‌گویی. در اوایل بیست‌سالگی، نامش را به تایلر تغییر داد تا خودش را به لحاظ عاطفی از پدرش جدا کند. فقط تغییر نام نبود. یک تولد دوباره شخصی بود. از اینجا به بعد، مردی جدید متولد شد.

ریسک بزرگ: مهاجرت به آتلانتا با هیچ‌چیز

در اوایل دهه ۱۹۹۰، تایلر پری تصمیم جسورانه‌ای گرفت. به آتلانتا، جورجیا مهاجرت کرد، با باور اینکه می‌تواند جایی برای خلاقیت سیاه‌پوســـتان و هنر مستقل باشد. پول خیلی کمی داشت و روابط قوی نداشت. پری الهام‌گرفته از یک قسمت برنامه گفت‌وگوی تلویزیونی درباره التیام از تروما، نمایشنامه‌ای بر اساس تجربیات زندگی خودش نوشت. نام نمایشنامه «می‌دانم که تغییر کرده‌ام» بود.

تمام پس‌انـــدازش، حدود ۱۲،۰۰۰ دلار را در تولید آن ســـرمایه‌گذاری کرد. نتیجه ویران‌کننده بود. نمایشنامه شکست خورد. تقریباً کسی نیامد. منتقدان نادیده‌اش گرفتند. پری تمام پولش را از دست داد. اما متوقف نشد. سال‌های شکست که کسی دربارهشان حرف نمی‌زند سپری شد و تایلر همچنان مقاوم بود. به مدت شش سال، تایلر پری همان نمایشنامه را دوباره و دوباره بازنویسی و باز اجرا کرد. هر بار شکست خورد. در این دوره، بی‌خانمان شـــد، گاهی در ماشینش می‌خوابید یا در متل‌های ارزان می‌ماند. این بخش مهمی از داستان اوست که اغلب نادیده گرفته می‌شود. او «کشف» نشد. «شانس» نیاورد. مقاوم و مداوم بود.

در این سال‌ها، پری به دقت به مخاطبانی که می‌آمدند توجه می‌کرد: جوامع کلیسایی سیاه‌پوست طبقه کارگر. یاد گرفت چه چیزی آنها را به خنده، گریه و احساس درک شدن وادار می‌کند. به آرامی، چیزی تغییر کرد.

شکستن دیوار: وقتی مخاطب کنترل را به دست گرفت

در اواخر دهه ۱۹۹۰، تایلر پری تغییر اســـتراتژیک داد. به جای تلاش برای تحت تأثیر قرار دادن منتقدان یا رسانه‌های اصلی، مستقیماً از طریق کلیساها، بروشورها، برنامه‌های رادیویی و دهان‌به‌دهان به مخاطبان سیاه‌پوســـت بازاریابی کرد. همان نمایشنامه‌ای که شکست خورده بود، ناگهان شروع به پر کردن تئاترها کرد. این موفقیت از بررسی‌ها رانده نشد. از ارتباط رانده شد. به زودی، پری شخصیت جدیدی خلق کرد، یک زن سیاه‌پوست

تولد تایلر پری در نیواورلئان
۱۹۶۹

نوشتن به‌عنوان روشی برای درمان تروماهای شخصی
۱۹۸۰

مهاجرت به آتلانتا
۱۹۹۰

آغاز نمایشنامه‌ای که او را بی‌خانمان کرد
۱۹۹۲

در سال ۲۰۱۹، تایلر پری به نقطه عطفی رسید که ساختارهای قدرت هالیوود را تغییر داد. او استودیوهای تایلر پری را در آتلانتا افتتاح کرد، یک مجتمع تولید عظیم ساخته‌شده روی پایگاه سابق ارتش کنفدراسیون. نمادگرایی قدرتمند بود! استودیویی متعلق به سیاه‌پوستان، ساخته‌شده روی زمینی که زمانی با ستم مرتبط بود.

مسن‌تر، ســـخت‌گیر، خنده‌دار، الهام‌گرفته از مادر و خاله‌اش. نامش مادئا بود. این نقطه آغازی برای موفقیت به شمار می‌آمد و قرار بود برایش یک سکوی پرش بزرگ باشد.

مادئا: شخصیتی که یک امپراتوری ساخت

مادئا مرکز برند تایلر پری شد. او بلند، صادق، مذهبی، عاطفی، خنده‌دار و عمیقاً انسانی بود. از طریق مادئا، پری درباره: تعارض خانوادگی، بخشش، ایمان، آزار، اعتیاد و زندگی فرهنگی سیاه‌پوســـتان صحبت می‌کرد. منتقدان اغلب شخصیت را بیش‌ازحد یا «هنر پایین» می‌دانستند. اما مخاطبان عاشقش بودند.

نمایشنامه‌های مادئا در سراسر ایالات متحده تور زدند و تئاترها را پر کردند. میلیون‌ها نفر که هرگز روی صحنه احساس نمایندگی نمی‌کردند، بالاخره خودشان را دیدند. این آغاز تایلر پری برند بود، نه فقط تایلر پری هنرمند. به این ترتیب از صحنه به پرده رفت. البته که هالیوود دیر می‌آید! تنها پس از اینکه پری موفقیتش را به صورت مستقل اثبات کرد، هالیوود متوجه شد. در سال ۲۰۰۵، اپرا وینفری یکی از نمایشنامه‌هایش را دید و قدرت او را شـــناخت. با او شـــراکت و کمک کرد کارش به تلویزیون و فیلم برسد. پری نمایشنامه‌های صحنه‌ای‌اش را به فیلم‌هایی مانند: دفتر خاطرات یک زن سیاه‌پوست دیوانه؛ گردهمایی خانوادگی مادئا؛ و چرا ازدواج کردم؟ تبدیل کرد.

این فیلم‌ها اغلب موفقیت تجاری بودند، حتی وقتی منتقدان بررســـی‌های ضعیفی می‌دادند. پری زود درس مهمی یاد گرفت: نیازی نیست همه دوستت داشته باشند؛ نیاز داری مخاطب درست به تو باور داشته باشد. برند تایلر پری با همین ترفند متولد شد. آنچه تایلر پری را واقعاً از بسیاری چهره‌های هالیوود جدا می‌کند، مالکیت است.

برخلاف اکثر فیلم‌سازانی که زیر استودیوها کار می‌کنند، پری فیلمنامه‌های خودش را می‌نویسد؛ پروژه‌های خودش را کارگردانی می‌کند؛ محتوای خودش را تولید می‌کند؛ یعنی همه حقوق را مالک است! این به او آزادی خلاقانه و قدرت مالی بلندمدت داد.

برندش شناخته شد برای اینکه سرعت داشـــت یعنی فیلم‌برداری پروژه‌ها سریع‌تر از اســـتودیوهای سنتی صورت می‌گرفت. همچنین ثبات داشـــت یعن تیم‌های واضح و شخصیت‌های آشـــنا تکرار می‌شدند. ارتباط مستقیم با ارزش‌های مخاطب هم از دیگر موارد بود. پری سیستمی ساخت که در آن صدایش نمی‌توانست ساکت یا توسط دیگران تغییر شکل داده شود.

استودیوهای تایلر پری: دستاوردی تاریخی

در سال ۲۰۱۹، تایلر پری به نقطه عطفی رسید که ساختارهای قدرت هالیوود را تغییر داد. او استودیوهای تایلر پری را در آتلانتا افتتاح کرد، یک مجتمع تولید عظیم ساخته‌شده روی پایگاه سابق ارتش کنفدراســـیون. نمادگرایی قدرتمند بود! استودیویی متعلق به سیاه‌پوستان، ساخته‌شده روی زمینی که زمانی با ستم مرتبط بود. این در حقیقت ایجاد فرصت برای استعدادهای کم‌نمایندگی‌شده به شمار می‌آمد.

استودیو شامل چندین صحنه صوتی، ستهای خارجی (کپی کاخ سفید، فرودگاه، خیابان‌های شهر)، دفاتر و امکانات تولید است. یکی از بزرگ‌ترین استودیوهای فیلم در ایالات متحده که البته کاملاً متعلق به تایلر پری است.

کار تایلر پری هرگز از انتقاد آزاد نبوده. برخی منتقدان استدلال می‌کنند داستان‌هایش کلیشـــه‌ها را تقویت می‌کند؛ شخصیت‌های زنش بیش از حد رنج می‌برند؛ و فیلم‌هایش به لحاظ عاطفی دســـتکاری‌کننده هستند. پری واضح پاســـخ داده: او داستان‌ها را برای مخاطبش می‌گوید، نه برای تأیید. او همچنین اشاره می‌کند که هالیوود اصلی مدت‌ها به کلیشه‌ها تکیه کرده؛ فقط متفاوت.

با گذشت زمان، پری دامنه‌اش را گسترش داد، درام‌ها، تریلرها و فیلم‌های تاریخی تولید کرد و با بازیگران بزرگ و پلتفرم‌هایی مانند نتفلیکس و آمازون کار کرد.

خیریه و بخشش آرام

تایلر پری به بخشش خصوصی‌اش شناخته می‌شود. او اجاره خانواده‌های در حال مبارزه را پرداخت کرده؛ به قربانیان بلایا کمک کرده؛ برنامه‌های آموزشی تأمین مالی کرده؛ به سالمندان کمک کرده خانه‌هایشان را نگه دارند. برخلاف بسیاری سلبریتی‌ها، اغلب بدون تبلیغات می‌بخشد. باور دارد کرامت به اندازه کمک مهم است.

این بخشش بخشی از برندش است، نه به عنوان بازاریابی، بلکه به عنوان مسئولیت. مدل جدیدی از موفقیت به شـــمار می‌آید. تایلر پـــری قوانین هالیوود را دنبال نکرد. او ساخت! توزیع مستقیم، مخاطبان وفادار، تأمین مالی مستقل، مالکیت خلاقانه؛ همه این‌ها مدل او به شـــمار می‌آیند. مدل او حالا در مدارس کسب‌وکار و دوره‌های رسانه مطالعه می‌شود.

برای بســـیاری خالقان، به ویژه از جوامع حاشـــیه‌ای، داستان پری پیام قدرتمندی می‌فرستد: نیازی به اجازه برای ساختن چیزی معنادار نداری.

قدرت نادیده گرفته‌نشدن

تایلر پری ســـال‌ها نادیده گرفته شـــد و بارها رد شد. خیلی‌ها او را دست‌کم می‌گرفتند. به جای تغییر خودش، سیســـتم اطرافش را تغییر داد. از نویسنده بی‌خانمان به صاحب اســـتودیو، از ترومای شخصی به تأثیر جهانی، سفر پری فقط داستان موفقیت نیست، درســـی در استقامت، هویت و مالکیت است. برندش کامل نیست. اما مال اوست. و این بزرگ‌ترین قدرتش است.



تایلر پری موفق شد رویایش را در هالیوود عملیاتی کند

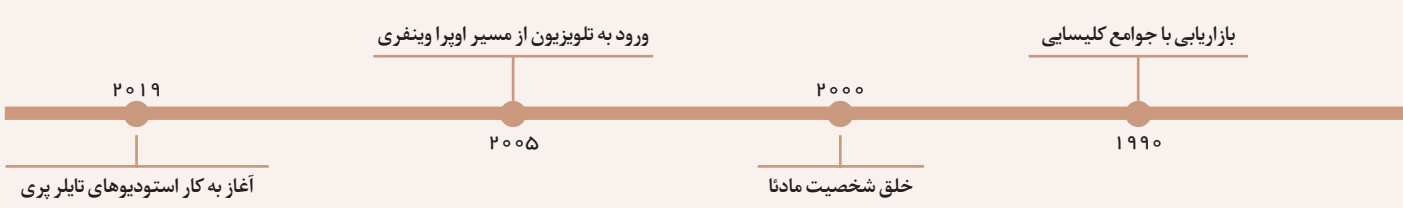

امیلی وایس به نیازهای مخاطبانش گوش کرد

انقلابی از دل زیبایی

اوکیست؟

در عصری که برندها به دنبال اعمال نفوذ خودشان هستند، امیلی وایس تلاش کرد برندی را ایجاد کند که به مشتریان گوش می‌دهد و سپس از دل نیازهای آن‌ها متولد می‌شود. این قصه گلوسیر است.

قبل از وجود گلوسیر، صنعت زیبایی با زنان صحبت نمی‌کرد. برندها به مشـــتریان می‌گفتند چه چیزی نیاز دارند، چه چیزی در پوستشـــان «اشتباه» است و کدام محصولات آن را درســـت می‌کنند. تبلیغات بلند و غیر دوستانه بود. امیلی وایس آن فضا را تغییر داد. او با آزمایشگاه، خانه مد یا سرمایه‌گذار قدرتمند شـــروع نکرد. با یک وبلاگ شروع کرد. با گوش دادن به جای فریاد زدن، با پرســـیدن به جای دستور دادن، یکی از تأثیرگذارترین برندهای زیبایی عصر مدرن را ساخت. گلوسیر فقط آرایش نمی‌فروخت. حس تعلق می‌فروخت.

امیلی وایس در سال ۱۹۸۴ در نیویورک متولد و در محیطی خلاق و جاه‌طلب بزرگ شد. از سنین پایین به مد، مجلات و داستان‌گویی علاقه‌مند بود. نه فقط به محصولات زیبایی جذب شده بود، بلکه به فرهنگ اطراف آنها، نحوه صحبت زنان درباره زیبایی، هویت و اعتماد به نفس هم علاقه نشان می‌داد.

در دانشـــگاه نیویورک تحصیل کرد و روی تاریخ هنر و رسانه تمرکز داشت. حتی به عنوان دانشجو، وایس علاقه شدیدی به نحوه شکل دادن داستان‌ها نشان می‌داد. مجلات را فقط مصرف نمی‌کرد؛ بلکه آنها را مطالعه می‌کرد. پس از فارغ‌التحصیلی، در رسانه‌های مد کار کرد، از جمله در Teen Vogue و به عنوان دستیار استایلیست. این تجربیات به او صندلی ردیف اول در صنایع زیبایی و مد داد که فاصله‌شان از مصرف‌کنندگان واقعی بسیار کم است.

وبلاگی که همه چیز را تغییر داد

در ســـال ۲۰۱۰، امیلـــی وایس یک وبلاگ زیبایی به نـــام Into The Gloss یا درون شیشـــه راه‌اندازی کرد. در ابتدا ساده بود: مصاحبه با زنان درباره روتین‌های زیبایی‌شان. مدل‌ها، ویراستاران، خلاقان و کارآفرینان آنچه روی قفسه‌های حمامشان بود را به اشتراک می‌گذاشتند. فیلتر سنگین، تصاویر کامل یا زبان شرکتی نبود. آنچه وبلاگ درون شیشه را متفاوت کرد، صداقت بود. خوانندگان می‌دیدند پوســـت ناکامل، عادت‌های شخصی، روتین‌های واقعی و نظرات واقعی وجود دارند.

وبلاگ به زنان نمی‌گفت چه باید کنند. نشان می‌داد زنان واقعاً چه می‌کنند. مخاطبان سریع رشد کردند. خوانندگان فقط وبلاگ را نمی‌خواندند، آن‌ها نظر می‌دادند، به اشتراک می‌گذاشتند و پاسخ می‌دادند. وبلاگ درون شیشه به یک گفتگو تبدیل شد، نه پخش یک‌طرفه. این گفتگو به زودی پایه یک برند شد.



بینش قدرتمند: شکاف بین برندها و مردم

امیلی وایس از طریق هزاران نظر و تعامل، چیزی مهم را کشـــف کرد. زنان احســـاس نمی‌کردند توســـط برندهای زیبایی نمایندگی شوند. آنها محصولات ساده، پیام‌رسانی صادقانه، حس جامعه و برندهایی که گوش دهند را طلب می‌کردند. شرکت‌های زیبایی سنتی به بازاریابی بالا به پایین تکیه می‌کردند. وایس چیزی متفاوت تصور کرد: برندی ساخته‌شده از مخاطب به بالا.

به جای پرسیدن «چه می‌توانیم بفروشیم؟» پرسید «مردم چه می‌خواهند و چرا؟» آن سؤال گلوسیر شد.

تولد گلوسیر

در سال ۲۰۱۴، امیلی وایس رسماً گلوسیر را راه‌اندازی کرد. ماجرا با فقط چهار محصول شـــروع شد، از جمله یک مرطوب‌کننده و یک میست صورت. بسته‌بندی مینیمال بود. زبان دوستانه. قیمت‌ها قابل دسترس، نه سطح لوکس. گلوسیر با کمپین‌های تبلیغاتی بزرگ معرفی نشد. به یک جامعه وفادار که از ابتدا احساس درگیری می‌کرد، معرفی شد.

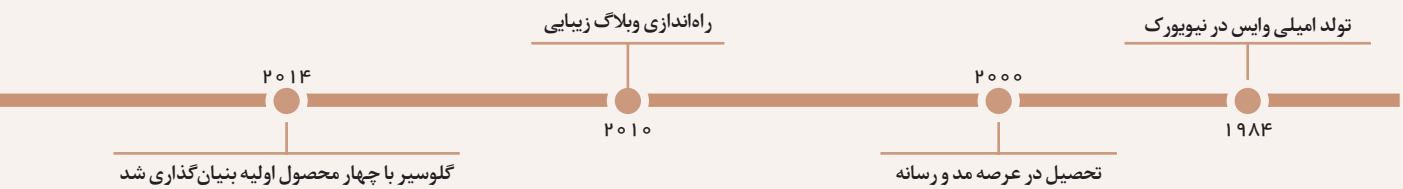

هرچند گلوسیر آنلاین شروع شد، در نهایت به خرده‌فروشی فیزیکی وارد شد. اما فروشگاه‌های گلوسیر فروشگاه‌های سنتی نبودند. به عنوان تجربیات طراحی شده بودند مثلاً با آینه‌ها و نورپردازی نرم، نمایش‌های بازیگوش و کارکنان دوستانه. مردم نه فقط برای خرید، بلکه برای عکس گرفتن، دیدار دوستان و احساس بخشی از چیزی بازدید می‌کردند.

بسیاری مشتریان اولیه احساس می‌کردند به ایجاد برند کمک کرده‌اند، چون به بسیاری راه‌ها کرده بودند.

ایده اصلی گلوسیر این بود که پوست اول و آرایش در اولویت دوم باشد. فلسفه گلوسیر ساده اما اختلال‌گر بود: «پوست اول. آرایش دوم.» به جای پنهان کردن نقص‌ها، گلوسیر پوست طبیعی را جشن می‌گرفت. محصولات برای تقویت طراحی شده بودند، نه پوشاندن. آرایش مثل پوست به نظر می‌رسید، نه ماسک. این رویکرد در تضاد مستقیم با استانداردهای زیبایی سنگین و کمال‌محور گذشته بود. گلوسیر به مشتریان می‌گفت: نیازی نیست خودت را درست کنی؛ نیازی به اجازه متخصص نیست؛ تو خوب هستی! این پیام عمیقاً طنین‌انداز شد، به ویژه با نسل‌های جوان‌تر.

گلوسیر اغلب به عنوان برند زیبایی توصیف می‌شود، اما در واقعیت، نزدیک‌تر به ترکیب یک شرکت رسانه‌ای، جامعه و برند سبک زندگی است. نخست اینکه جامعه به عنوان استراتژی در نظر گرفته شده است. از ابتدا، گلوسیر مشتریان را به عنوان همکاران رفتار کرد. نظرات به ایده‌های محصول تبدیل شدند و بازخورد فرمول‌ها را شکل داد. پست‌های رسانه‌های اجتماعی هم شخصی‌سازی می‌شدند. برند مثل یک دوست صحبت می‌کرد، نه شرکت. مشتریان فقط گلوسیر نمی‌خریدند بلکه با آن شناسایی می‌کردند.

در این برند، اینستاگرام به عنوان خانه بود، نه بیلبورد. گلوسیر زود بر رسانه‌های اجتماعی، به ویژه اینستاگرام، مسلط شد. به جای تبلیغات صیقلی، برند به اشتراک می‌گذاشت؛ محتوای تولیدشده توسط کاربر، عکس‌های اتفاقی و ساده و لحظات پشت صحنه همگی این‌ها حس صمیمیت ایجاد کرد. فالوئرها احساس دیده شدن می‌کردند، نه هدف‌گیری.

مورد بعدی این بود که طراحی کاملاً احساسی بود. طراحی گلوسیر تمیز، نرم و فوراً قابل شناسایی بود. کیسه‌های حباب‌دار صورتی، متن مینیمال و فونت‌های ساده! این جزئیات دلبستگی عاطفی ایجاد کردند. خود بسته‌بندی بخشی از تجربه شد، چیزی که مردم آنلاین به اشتراک می‌گذاشتند و نگه می‌داشتند. رشد سریع و توجه سرمایه‌گذاران هم از دیگر موارد بود. در واقع گلوسیر سریع رشد کرد.

شرکت‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر پتانسیلش را دیدند و شرکت در چند دور تأمین مالی صدها میلیون دلار جمع کرد. در اوج، گلوسیر بیش از ۱ میلیارد دلار ارزش‌گذاری شد. امیلی وایس به یکی از بنیان‌گذاران پربحث در فناوری و زیبایی تبدیل شد. روی جلد مجلات ظاهر شد و در لیست‌های «قدرتمندترین زنان» قرار گرفت. گلوسیر به عنوان نمادی از موفقیت مستقیم به مصرف‌کننده دیده می‌شد، برندی که می‌توانست خرده‌فروشی سنتی را دور بزند و مستقیم با مخاطبش صحبت کند.

خرده‌فروشی، زندگی واقعی و فضاهای فیزیکی

هرچند گلوسیر آنلاین شروع شد، در نهایت به خرده‌فروشی فیزیکی وارد شد. اما فروشگاه‌های گلوسیر فروشگاه‌های سنتی نبودند. به عنوان تجربیات طراحی شده بودند مثلاً با آینه‌ها و نورپردازی نرم، نمایش‌های بازیگوش و کارکنان دوستانه. مردم نه فقط برای خرید، بلکه برای عکس گرفتن، دیدار دوستان و احساس بخشی از چیزی بازدید می‌کردند. این فضاها باور برند را بازتاب می‌دادند که زیبایی باید اجتماعی باشد، نه ترسناک.

چالش‌ها هم وجود داشتند. هیچ داستان موفقی یکنواخت نیست. با رشد گلوسیر، ترک‌ها ظاهر شدند؛ از جمله مسائل فرهنگ داخلی، انتقاد کارکنان و سؤالات درباره تنوع و رهبری. برخی کارکنان سابق درباره مشکلات محل کار صحبت کردند و شرکت را به تأمل و تغییر وادار کردند. در همان زمان، رقابت افزایش یافت. بسیاری برندها سبک، لحن و رویکرد گلوسیر را کپی کردند. آنچه زمانی جدید احساس می‌شد، رایج شد. فروش کند شد. شرکت برخی فروشگاه‌ها را بست و بازسازی کرد.

در سال ۲۰۲۲، امیلی وایس از مدیرعاملی کناره‌گیری کرد و به عنوان رئیس اجرایی باقی ماند. این لحظه بزرگی بود، بنیان‌گذاری که کنترل را به رهبری جدید می‌سپارد تا برند تکامل یابد. بازسازی و بازتعریف برند از همین‌جا آغاز شد. کناره‌گیری اعتراف به شکست نبود. تصمیم استراتژیک بود. گلوسیر شروع به تمرکز روی قدرت عملیاتی، شراکت‌های خرده‌فروشی گسترده‌تر و دامنه محصولات فراگیرتر کرد. برند به فروشگاه‌هایی مانند سفورا وارد شد و تغییر صورت گرفت. این تغییر بلوغ نشان داد. گلوسیر دیگر فقط استارت‌آپ نبود، به شرکت بلندمدت تبدیل می‌شد.

رهبری امیلی وایس توسط رسانه شکل گرفت، نه تولید. او درک می‌کرد که داستان‌گویی، روانشناسی مخاطب، زمان‌بندی فرهنگی و امثال این‌ها قدرتمندترین ابزار هستند. اما مقیاس‌پذیری شرکت مهارت‌های متفاوت نیاز دارد. تصمیم وایس برای آوردن مدیران باتجربه، خودآگاهی نشان داد، چیزی نادر میان بنیان‌گذاران. میراث او نه فقط محصولات گلوسیر، بلکه روشش است: با مردم بساز، نه برای آنها. تأثیر روی صنعت زیبایی، گلوسیر زیبایی را برای همیشه تغییر داد.

پس از گلوسیر، برندها عادی‌تر و راحت‌تر صحبت کردند، توجه به پوست هم بیشتر شد. رسانه‌های اجتماعی جایگزین تبلیغات براق شدند و بسیاری برندها ظاهر را کپی کردند. گلوسیر اثبات کرد که هویت و ارزش‌ها می‌توانند قدرتمندتر از تبلیغات سنتی باشند.

امیلی وایس آرایش را اختراع نکرد. نحوه صحبت برندهای آرایش با مردم را دوباره اختراع کرد. سفر او نشان می‌دهد که گوش دادن می‌تواند استراتژی کسب‌وکار باشد و جامعه می‌تواند مزیت رقابتی باشد! همچنین اصالت، وقتی واقعی باشد، مقیاس‌پذیر است. داستان گلوسیر فقط درباره زیبایی نیست. درباره برندینگ مدرن، فرهنگ دیجیتال و قدرت صدای مشترک است. و همه با یک وبلاگ ساده و سؤال بهتر شروع شد.



امیلی وایس برند گلوسیر را به شکلی متفاوت به مشتریان معرفی کرد

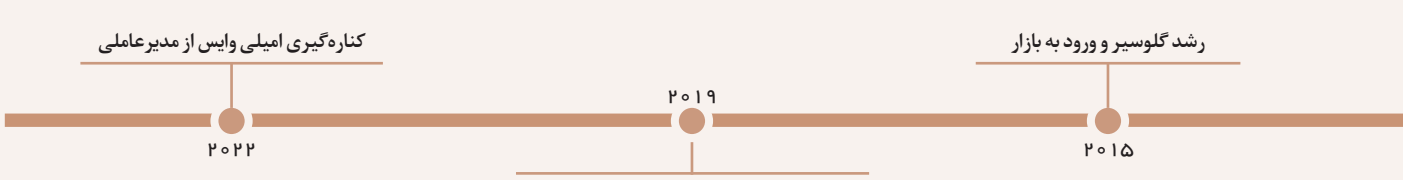

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

دلار ما، مشکل شما

کنت روگوف

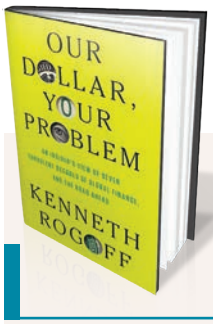



کنت روگوف، اقتصاددان برجسته هاروارد درکتاب «دلار ما، مشکل شما» توضیح داده که چطور دلار آمریکا در هفت دهه گذشته به محور اصلی اقتصاد جهان تبدیل شده است. یکی از پرسش‌های حیاتی این است که چرا دلار هنوز چنین جایگاهی در اقتصاد جهان دارد؟ روگوف درکتاب خود تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد. همچنین این پرسش‌ها بررسی شده که چه تهدیدهایی ممکن است سلطه دلار را در آینده تضعیف کند. دلار در حال حاضر به بی‌رقیب‌ترین ارز تاریخ در جهان تبدیل شده است. حدود ۹۰ درصد از معاملات ارزی جهان با دلار انجام می‌شود. بانک‌های مرکزی جهان هم حدود ۶۰ درصد از ذخایر خود را به دلار نگهداری می‌کنند. این سلطه به قدرت اقتصادی آمریکا ختم شده و بازارهای مالی آن را تعمیق کرده است. دلار پس از جنگ جهانی دوم توانست رقبای خود را کنار بزند. روبل شوروی هیچ‌گاه برایش تهدید نبود. ین ژاپن هم در دهه‌هایی تلاش کرد اما هیچ‌وقت نتوانست جای دلار را بگیرد. یورو هم نتوانست امیدهای اتحادیه اروپا را برآورده کند و دلار همچنان از آن جلوتر است. با این حال اکنون بسیاری از کشورها و اقتصادهای جهان از اینکه دلار به آمریکا قدرت می‌دهد، ناراضی هستند و سعی دارند این مسیر را تغییر دهند. به‌رغم وجود این دسته ناراضی، هیچ جایگزین واقعی و پایداری برای دلار وجود ندارد. شاید ظهور بیت‌کوین و همچنین ارزهای دیجیتال و کریپتوها بتوانند در آینده موانعی را پیش روی دلار بگذارند. به هر حال سلطه دلار پایدار است اما تضمین‌شده نیست.

سریع‌السیر

دن وانگ

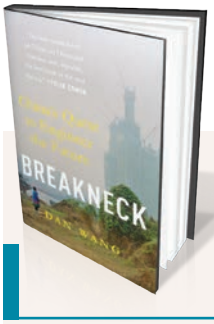



دن وانگ درکتاب «سریع‌السیر» توضیح داده که چین چگونه توانسته درزمینه مهندسی و ساخت‌وساز در دنیا سرآمد باشد. این کشور برخلاف تصور رسانه‌های غربی با ایدئولوژی مدیریت نمی‌شود بلکه کاملاً «مهندسی» آن را اداره می‌کند. نویسنده این کتاب تجربه سال‌ها زندگی در چین را دارد و به همین دلیل توانسته توضیح دهد که چگونه چین با سرعتی سرسام‌آور در حال ساخت‌وساز آینده است. در آمریکا، وکلا هستند که حرف اول و آخر را می‌زنند اما در چین، دولت از مهندس‌ها تشکیل شده و این اصلی‌ترین تفاوت میان این دو غول اقتصادی در جهان است. چین توسط مهندس‌هایی اداره می‌شود که در ساختن، اجرا کردن، حل مسئله و پروژه‌های عظیم، سرآمد هستند. آمریکا هم توسط وکلا اداره می‌شود که محدود کردن، تنظیم‌گری و جلوگیری از ساخت‌وساز، اصلی‌ترین کارشان است. این تضاد را می‌توان در تمامی سطوح میان چین و آمریکا مشاهده کرد. وانگ می‌گوید چین بزرگ‌ترین آزمایشگاه مهندسی جهان است. چینی‌ها تمرکز خود را روی تولید صنعتی و کارخانه‌ها گذاشته‌اند. استفاده از فناوری هم امری رایج محسوب می‌شود. به همین دلیل چین توانسته درزمینه ساخت‌وساز در بسیاری از بخش‌ها از آمریکا جلو بزند. چین این قدرت را دارد که در مقیاس عظیم اقدام به ساخت‌وساز کند. همچنین از زنجیره تامین صنعتی بی‌رقیبی برخوردار است. در نهایت اینکه فرهنگ «انجام بده» به‌عنوان اصلی‌ترین فرهنگ در این کشور شناخته می‌شود که باعث مردم در نهایت به سمت ساخت‌وساز حرکت کنند و شاهد این رشد سریع‌السیر در چین باشیم. درمقابل اما در آمریکا، خبری از این فرهنگ نیست و به همین دلیل چین می‌تواند از آن جلو بزند.

درون بزرگ‌ترین سقوط تاریخ وال‌استریت

اندرو راس سورکین





اندرو راس سورکین درکتاب «درون بزرگ‌ترین سقوط تاریخ وال‌استریت» به این مسئله پرداخته که چگونه یک ملت به دنبال سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹، دچار مشکل و فروپاشی شدند. اتفاقی که در آن سال رخ داد، نه تنها ثروت میلیون‌ها نفر را نابود کرد، بلکه ساختار اجتماعی، سیاسی و روانی آمریکا را برای همیشه تغییر داد. سورکین در این کتاب، دهه ۱۹۲۰ میلادی را دوران سرخوشی، نوآوری و تورهم بی‌پایانی رشد نامید. او می‌گوید در این دوران شاهد خوشبینی افراطی، اعتبار آسان، نوآوری‌های مالی بدون نظارت و سفته‌بازی گسترده بوده‌ایم. بازار سهام در این دوران به شکلی بی‌سابقه رشد کرده و میلیون‌ها آمریکایی برای اولین بار در این دوران وارد بورس شده‌اند. نویسنده درکتابش، شخصیت‌های مختلف را معرفی می‌کند. مثلاً سرمایه‌گذاران بزرگ که با نفوذ خود، بازار را هدایت می‌کردند. همچنین سفته‌بازان و کلاهبرداران که از عطش مردم برای ثروت زیاد، بهره می‌گیرند. سیاستمداران و قانون‌گذاران هم اغلب یا بی‌خبرند یا بی‌تفاوت. مردم عادی هم پس‌انداز زندگی‌شان را وارد بازار می‌کنند و به این ترتیب شاهد یکی از تراژدی‌های بازار سهام هستیم که نوعی فاجعه تاریخی محسوب می‌شود. سقوط سال ۱۹۲۹ به نوعی توانست ملتی را با بحران اقتصادی مواجه کند. ورشکستگی بانک‌ها، بیکاری میلیون‌ها نفر، فقر و ناامیدی اجتماعی و زمینه‌سازی برای رکود بزرگ از جمله مواردی بود که در آن دوران رخ داد. سورکین توضیح می‌دهد که این بحران نه فقط اقتصادی، بلکه در واقع به نوعی روانی و فرهنگی بود. اثرات آن را هنوز می‌توان در سیاست و اقتصاد آمریکا مشاهده کرد.

خانه هوآوی

اوا دو

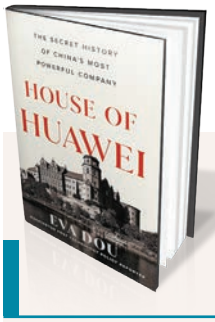



اِوا دو درکتاب خود با عنوان «خانه هوآوی» به تاریخ پنهان یکی از قدرتمندترین شرکت‌های چینی پرداخته است. این کتاب در حقیقت یک روایت عمیق، پر از جزئیات و گاهی تکان‌دهنده از چگونگی تبدیل شدن هوآوی به یکی از قدرتمندترین بازیگران فناوری جهان است. او دو که خبرنگار وال‌استریت‌ژورنال و واشنگتن‌پست بوده، به منابع داخلی کم‌نظیری دسترسی پیدا کرده و توانسته تصویری متفاوت از این شرکت را درکتابش به تصویر بکشد. این کتاب فقط داستان یک شرکت نیست، بلکه در حقیقت داستان چین مدرن، سیاست صنعتی، قدرت دولت و رقابت ژئوپلیتیک است. او دو در کتابش نشان می‌دهد که شرکت هوآوی از دل فقر شدید و آشفتگی سیاسی متولد شده و توانسته به یکی از مهم‌ترین شرکت‌های چینی بدل شود. این شرکت کوچک به مرور به یک غول بزرگ تبدیل شد که نه تنها در چین، بلکه در سرتاسر جهان شهرت یافت. نوآوری، کپی‌برداری هوشمندانه، کار طاقت‌فرسا و حمایت دولت همگی دست به دست هم دادند و به خلق امپراطوری هوآوی کمک کردند. این شرکت تمرکز بسیاری روی تحقیق و توسعه داشت و برترین مهندس‌های چینی را استخدام کرد. او دو درکتابش به خانواده‌ای پرداخته که پشت پرده هوآوی بوده‌اند و در آن ایفای نقش کرده‌اند. در سال ۲۰۱۸ بحرانی برای این شرکت پیش آمد و مدیرش بازداشت شد. از این زمان به بعد شاهد آغاز جنگ فناوری بودیم که از طرف آمریکا به راه افتاد. با این حال، هوآوی با فرهنگ داخلی خود توانست نوعی انضباط را بر این شرکت حاکم کند که در نهایت آن را به سمت موفقیت سوق می‌داد.



انقلابی که از یک استعفا شروع شد

کالبدشکافی استراتژی کارل پی: از «وان‌پلاس» تا «ناتینگ»

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

سال ۲۰۲۱، لندن. یک شرکت تازه‌تأسیس با نام عجیب «ناتینگ» اعلام کرد که قصد دارد صنعت فناوری را متحول کند. خبرنگاری با تمسخر پرسید: «اسم شرکتتان چیست؟» پاسخ شنید: «هیچ‌چیز.» خبرنگار فکر کرد شوخی است، اما این همان نام برند بود. در دنیایی که اپل، سامسونگ و شیائومی سال‌ها تلاش کرده‌اند تا نامشان را به‌یادماندنی کنند، یک برند جدید با نام «هیچ‌چیز» وارد میدان شد و ادعا کرد که قرار است همه‌چیز را تغییر دهد. بسیاری فکر کردند این شوخی است، اما امروز، کمتر از سه سال بعد، ناتینگ به یکی از جذاب‌ترین برندهای دنیای فناوری تبدیل شده است. سؤال اینجاست: چگونه؟ چه استراتژی‌هایی باعث شد یک برند بدون هیچ سابقه‌ای، در کمتر از سه سال به ارزشی بیش از یک میلیارد دلار برسد؟ داستان از کجا شروع شد؟

مرگ خلاقیت

در اکتبر سال ۲۰۲۰، کارل پِی در آستانه سی و یک سالگی و درست در روز تولدش، تصمیمی بزرگ گرفت که مسیر زندگی حرفه‌ای او را به کلی دگرگون ساخت. او همان جوانی بود که هفت سال پیش از آن، برند «وان‌پلاس» را در کنار پیت لائو بنیان گذاشت؛ نامی که با شعار جسورانه «قاتل پرچم‌دارها» توانست در مدت زمانی کوتاه، جایگاهی استوار در میان غول‌های صنعت گوشی‌های هوشمند برای خود دست و پا کند. در آن زمان، وان‌پلاس به برندی بزرگ و شناخته‌شده با فروش میلیونی در سراسر جهان تبدیل شده بود و کارل می‌توانست به راحتی در همان جایگاه بماند، از حقوقی عالی و موقعیتی امن بهره‌مند شود و در سایه سازمانی که خود ساخته بود، روزگار بگذراند. با این حال، صدایی درونی به او اجازه سکون نمی‌داد؛ چرا که وقتی به بازار فناوری نگاه می‌کرد، همه چیز را تکراری و یکنواخت می‌دید. کارل بعدها با صداقتی تمام درباره انگیزه‌هایش چنین گفت: «راستش را بخواهید، صنعت فناوری در نگاه من به محیطی بیش از حد کسل‌کننده تبدیل شده بود. من



رابط نوری گلیف یکی از جسورانه‌ترین تصمیمات طراحی در تاریخ گوشی‌های هوشمند به شمار می‌رود. در پشت بدنه فون وان و زیر پوشش شیشه‌ای شفاف، مجموعه‌ای از نوارهای نوری چیده شده‌اند که با ایجاد الگوهای متنوع، کاربردهایی فراتر از جنبه‌های تزیینی دارند. برای نمونه، هنگام دریافت تماس، هر مخاطب می‌تواند الگوی نوری مخصوص به خود را داشته باشد و به این ترتیب کاربر را از هویت تماس‌گیرنده آگاه کند. همچنین در زمان شارژ شدن دستگاه، نوار پایینی میزان پیشرفت شارژ را نمایش می‌دهد و هنگام استفاده از تایمر، این چراغ‌ها زمان باقی‌مانده را به تصویر می‌کشند. حتی این امکان فراهم شده است که از این سیستم به عنوان منبع نور در عکاسی استفاده شود. این ساختار نوآورانه به کاربران اجازه می‌دهد بدون نیاز به روشن کردن صفحه نمایش یا برگرداندن گوشی، از وضعیت دستگاه خود باخبر شوند

همیشه با حسرت از دوران کودکی خود یاد می‌کنم؛ همان زمانی که تماشای هر نوآوری جدید، هیجانی وصف‌ناپذیر به قلبم تزریق می‌کرد. من آن روزها کودکی مشتاق بودم که همواره در صف اول تجربه ابزارهای نوین قرار داشت؛ دانش‌آموزی که برای اولین بار در کل مدرسه آی‌پاد به دست گرفت، نخستین کسی که جادوی آیفون را لمس کرد و از اولین کاربران شبکه‌های اجتماعی نوظهور به شمار می‌رفت. در آن روزگار، هر تغییر کوچکی در دنیای فناوری، برای من پیامی از امید برای ساختن جهانی بهتر به همراه داشت. اما متأسفانه این شور و شوق در یک دهه اخیر کاملاً رنگ باخته است.. امروز می‌بینم که گوشی‌های تنها نسخه‌هایی تکراری از مدل‌های سال قبل هستند اما با تغییرات ناچیز در سرعت یا باتری، ادای نوآوری را در می‌آورند. من می‌خواستم این روند ملال‌آور را متوقف کنم و دوباره روح سرگرمی و هیجان را به کالبد فناوری بازگردانم.»

تصمیمی که دنیای فناوری را شوکه کرد: فرار از حقوق میلیون‌دلاری!

البته گذشتن از تمام دستاوردهای وان‌پلاس، برای او هرگز تصمیمی ساده و بی‌دغدغه نبود. کارل اعتراف می‌کند که ماه‌ها با خود کلنجار می‌رفت و شب‌های بسیاری را به بیداری و تردید سپری می‌کرد تا بداند آیا واقعاً زمان جدایی فرا رسیده است یا خیر. او در جایگاهی عالی با تیمی حرفه‌ای قرار داشت، اما همواره احساس می‌کرد محدودیت‌های یک سازمان بزرگ و استراتژی‌های دیکته‌شده از بالا، مانع از تحقق رویاهایش می‌شوند و فضای کافی برای آزمون و خطای آزادانه را از او سلب می‌کنند. در اینجا باید به یک نکته حیاتی در استراتژی کلان سازمان‌ها اشاره کرد که شاید اگر شرکت مادر با سخت‌گیری‌های ساختاری فضای خلاقیت را محدود نمی‌کرد، می‌توانست کارل را به عنوان یک دارایی استراتژیک حفظ نماید. برای مدیران تراز اول، آزادی عمل در نوآوری حتی از امنیت شغلی هم حیاتی‌تر به نظر می‌رسد و وقتی ساختار یک مجموعه به سمتی می‌رود که بروکراسی بر شهود رهبران غلبه می‌کند، نوابغ چاره‌ای جز خروج نمی‌بینند؛ در واقع ناتوانی در ایجاد توازن میان نظم سازمانی و آزادیِ خلاقانه باعث شد وان‌پلاس یکی از اصلی‌ترین معماران موفقیت خود را از دست بدهد. اغلب توانایی درک این حقیقت را ندارند که یک رهبر خلاق، برای ماندن به چیزی فراتر از حقوق مزایای عالی نیاز دارد. او به بستری برای خلق کردن احتیاج دارد و اگر این فضا را در خانه خود پیدا نکند، بی‌شک آن را در جای دیگری بنا خواهد کرد. همین فشارها و محدودیت‌ها بودند که جرقه تصمیم شجاعانه کارل را روشن کردند. با شنیدن سخنرانی جک ما، بنیانگذار علی‌بابا، که می‌گفت انسان در بیست‌سالگی باید بیاموزد و در سی‌سالگی مسیر شخصی خود را امتحان کند، او احساس کرد زمان برای ریسک کردن رو به پایان است و به همین دلیل، روز تولدش را به عنوان آخرین روز کاری در وان‌پلاس برگزید. سرانجام در همان ماه اکتبر، او شرکت «ناتینگ» را بنا نهاد. نام ناتینگ هم انتخابی عجیب بود، یک شرکت فناوری که اسمش هیچ چیز است، اما برای کارل معنای خاصی داشت. او می‌خواست فناوری بسازد که همه جا باشد اما در عین حال نامرئی باشد، فناوری که بین انسان‌ها قرار نگیرد و آن‌ها را از هم جدا نکند، بلکه به واسطه سادگی و ظرافت به بهبود پیوندهای انسانی کمک کنند.

ارتش نوابغ!

کارل به خوبی می‌دانست که برای بنا نهادنِ «ناتینگ» به سرمایه‌ای کلان نیاز دارد، اما جلب اعتماد سرمایه‌گذاران برای شرکتی که هنوز محصولی تولید نکرده، نقشه راه دقیقی ترسیم ننموده و حتی نامی عجیب بر پیشانی دارد، چالشی دشوار به نظر می‌رسید. با این حال، او از مزیتی بهره می‌برد که بسیاری از بنیان‌گذاران استارت‌آپ‌ها از آن بی‌بهره‌اند؛ کارل پیش‌تر توانمندی خود را در ساختن یک برند موفق از نقطه صفر و تبدیل آن به غولی جهانی ثابت کرده بود و در دنیای فناوری به عنوان چهره‌ای صاحب‌نام شناخته می‌شد. همین اعتبار و پیشینه درخشان سبب شد تا سرمایه‌گذاران بزرگ، با اشتیاق به سوی او جذب شوند. سرانجام در ژانویه ۲۰۲۱، وی به طور رسمی از ناتینگ پرده‌برداری کرد و خبرِ جذبِ هفت میلیون دلار سرمایه اولیه را به گوش همگان رساند. نکته تامل‌برانگیز در این میان، فهرستِ اسامی افرادی بود که روی رویای او قمار کردند؛ نام‌هایی چون تونی فادل، مخترع نامدار و پدر آی‌پاد، کوین لین، بنیان‌گذار توییچ، استیو هافمن، مدیرعامل ردیت و حتی کیسی نیستات، یوتیوبر مشهور، در این لیست به چشم می‌خوردند. حضور این پیشگامان صنعت فناوری و رسانه در صف حامیان ناتینگ، نشان از اعتماد عمیق نخبگانی داشت که خود روزی قواعد بازی را در این عرصه تغییر داده بودند.

پول همه‌چیز نیست!

در تحلیل استراتژی کارل پی، باید به این نکته کلیدی توجه داشت که او به جای پیروی از الگوهای سنتیِ جذب سرمایه، مدلی را برگزید که می‌توان آن را «سرمایه‌گذاری هویت‌بخش» نامید. در دنیای استارت‌آپ‌ها، معمولاً جذب نقدینگی اولویت نخست است، اما برای ناتینگ، پول تنها ابزاری در خدمت یک هدف بزرگ‌تر یعنی اعتبار متمایز بود. کارل به دنبال شرکایی می‌گشت که علاوه بر پول، اعتبار، شبکه ارتباطی و تجربه‌ای گران‌بها را به رگ‌های این برند نوپا تزریق کنند. در واقع، هر یک از این افراد قطعه‌ای از پازلِ استراتژیک آینده ناتینگ را تکمیل می‌کردند؛ تونی فادل تجربه خلق یکی از نمادین‌ترین محصولات تاریخ فناوری را با خود داشت، کوین لین بر ساخت پلتفرم‌های دیجیتالِ میلیونی مسلط بود، استیو هافمن دانش شکل‌دهی به جوامع آنلاین را در اختیار داشت و کیسی نیستات می‌دانست چطور باید داستانی روایت کرد که

گذشتن از تمام دستاوردهای وان‌پلاس، برای کارل هرگز تصمیمی ساده و بی‌دغدغه نبود. او اعتراف می‌کند که ماه‌ها با خود کلنجار می‌رفت و شب‌های بسیاری را به بیداری و تردید سپری می‌کرد تا بداند آیا واقعاً زمان جدایی فرارسیده است یا خیر. او در جایگاهی عالی با تیمی حرفه‌ای قرار داشت، اما همواره احساس می‌کرد محدودیت‌های یک سازمان بزرگ و استراتژی‌های دیکته‌شده از بالا، مانع از تحقق رویاهایش می‌شوند و فضای کافی برای آزمون و خطای آزادانه را از او سلب می‌کنند.



کارل پی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که هدف بلندمدت آن‌ها، ساخت شرکتی هم‌تراز با غول‌های فناوری است. او تأکید داشت که ناتینگ قصد ندارد صرفاً برندی کوچک برای تولید محصولات جالب باقی بماند، بلکه در پی تغییر دادن شکل آینده فناوری است. این جاه‌طلبی بلند باعث شد برخی او را متهم به خودبزرگ‌بینی کنند، اما تاریخ نشان داده که بنیان‌گذاران بزرگ همیشه چنین رویاهای بزرگی داشته‌اند و همین رویاها بود که آنها را به موفقیت رساند. ناتینگ ثابت کرد که حتی در صنعتی به ظاهر اشباع‌شده، اگر دیدگاه تازه‌ای داشته باشید، اگر جرأت متفاوت‌بودن را داشته باشید، و اگر واقعاً به چیزی که می‌سازید ایمان داشته باشید، می‌توانید راهی جدید باز کنید و بازی را تغییر دهید

توده‌های مردم را مجذوب سازد. این ترکیبِ متکثر از تخصص‌های گوناگون باعث شـد تا ناتینگ از همان روزهای آغازین، به جای آنکه صرفاً یک استارت‌آپ جویای نام باشد، به عنوان یک «باشگاه نخبگان» در دیدگاه افکار عمومی جلوه کند. این هوشـمندی در انتخاب سرمایه‌گذار نشان داد که کارل پی به خوبی می‌داند اعتبار همراهان، بسـیار قدرتمندتر از ارقام حساب‌های بانکی در تثبیت جایگاه یک برند نوظهور عمل می‌کند.

در جست‌وجوی زیبایی گم‌شده

در کنار جذب نخبگان، ناتینگ با نگاهی دقیق‌تر به هویت بصری خود، سراغ همکاری با استودیوی طراحی سوئدی «تین‌ایج انجینیرینگ» رفت؛ مجموعه‌ای که سال‌هاست به واسطه زبان طراحی مینیمال و نگاه متفاوتش به محصول، در سطح جهانی شناخته می‌شود. این همکاری زمانی معنا پیدا کرد که جسپر کوت‌هوفد، چهره خلاق این استودیو، به عنوان شریک بنیان‌گذار و مدیر طراحی ناتینگ معرفی شد؛ تصمیمی که از همان ابتدا پیام روشنی به بازار فرستاد و نشان داد طراحی قرار است نقشی فراتر از ظاهر محصول داشته باشد. علاوه بر سرمایه‌گذاران فردی، ناتینگ با تین‌ایج انجینیرینگ، استودیوی طراحی سوئدی که به خاطر محصولات منحصر به فرد و زیباشناسـی مینیمال معروف است، شریک شد. جسپر کوت‌هوفد از تین‌ایج انجینیرینگ به عنوان شریک بنیانگذار ناتینگ معرفی شد و مسئولیت طراحی محصولات را بر عهده گرفت. کارل درباره او می‌گوید: او بهترین خلاق اسـت که در زندگی‌ام ملاقات کرده‌ام. این همکاری نشـان می‌داد که ناتینگ می‌خواهـد طراحی را در مرکز هویت برنـدش قرار دهد، می‌خواهد محصولاتی بسازد که زیبا باشند، منحصر به فرد باشند، و در عین حال کاربردی باشند. این استراتژی در حقیقت پاسخی به یکنواختی حاکم بر بازار بود؛ چرا که کارل دریافته بود برای تمایز، باید محصولی ساخت که فراتر از مشـخصات فنی، یک اثر هنری کاربردی باشد. پیشینه درخشان این استودیوی سوئدی در ساخت ابزارهای آیکونیکی نظیر سینتی‌سـایزر «اوپی وان»، اعتباری مضاعف برای ناتینگ به ارمغان آورد و نشـان داد که این شرکت نوپا برای بازگرداندنِ هنر به کالبد سردِ فناوری، عزم خود را جزم کرده است.

هدفونی که هیچ‌چیز برای پنهان‌کردن نداشت

هنگامی که کارل پی فعالیت ناتینگ را آغاز کرد، گمانه‌زنی‌های عمومی همگی به یک سـو ختم می‌شـد: اولین محصول قطعاً یک گوشـی هوشمند خواهد بود. این پیش‌بینی منطقی به نظر می‌رسـید، چرا که تمام پیشـینه حرفه‌ای کارل در این صنعت رقم خـورده بود و وان‌پلاس نیز هویت خود را با تولید گوشـی تعریف می‌کرد. با این حال، او به عنوان یک استراتژیست هوشمند می‌دانسـت که ورود مسـتقیم به بازار اشباع‌شـده و پررقابت گوشی‌های هوشمند با یک برند نوپا، قمار بسیار پرخطری است. ساختن یک تلفن همراه تراز اول نیازمند زنجیره تأمین قدرتمند، تیم مهندسی گسترده و سرمایه‌ای عظیم است که در آن حتی یک اشتباه کوچک در طراحی یا عرضه می‌تواند به قیمت نابودی کامل اعتبار برند تمام شود. از این رو، کارل تصمیم گرفت با رویکردی گام‌به‌گام پیش برود و ابتدا محصولی کوچک‌تر و کم‌ریسک‌تر را روانه بازار کند تا علاوه بر سنجش واکنش مخاطبان، فرصتی برای تثبیت هویت بصری برند و جلب اعتماد مشـتریان فراهم آورد. این استراتژی محتاطانه سرانجام در ژوئیه ۲۰۲۱ به ثمر نشست و ناتینگ از اولین دستاورد خود با نام «ایر وان» پرده‌برداری کرد؛ هدفونی بی‌سیم که با طراحی جسـورانه خود، نگاه‌ها را به خود جلب کرد. در حالی که اپل و دیگر پیشگامان این صنعت همواره سعی داشتند پیچیدگی‌های فناوری را از دید کاربر مخفی نگاه دارند، ناتینگ دقیقاً مسیر معکوس را برگزید. بدنه شفاف ایربادها اجازه می‌داد قطعات داخلی دیده شـوند؛ کارل پی با این انتخاب می‌خواست نوعی صداقت بصری را به نمایش بگذارد و ثابت کند که لایه‌های درونی یک گجت الکترونیکی، به خودی خود زیبا و تماشایی هسـتند. او زیبایی را نه در تزیینات بدنه، بلکه در ذات اجزای سازنده فناوری جست‌وجو می‌کرد. همین رویکرد شفاف و بی‌واسـطه، خیلی زود از یک ویژگی ساده فراتر رفت و به امضای ناتینگ تبدیل شد.

ناتینگ دنیای فناوری را نورانی کرد

موفقیت چشـم‌گیر «ایر وان» اعتبـار و اعتمادبه‌نفس لازم را به ناتینگ بخشـید تا با اطمینان خاطر، برای برداشـتن قدم بزرگ بعدی آماده شود. این پیروزی اولیه حقانیت مسیر کارل پی را ثابت کرد و راه را برای جذبِ پنجاه میلیون دلار سـرمایه جدید هموار ساخت تا شرکت رسماً ورود خود به دنیای گوشی‌های هوشمند را اعلام کند. ناتینگ بار دیگر از افتادن در دام تکرار پرهیز کرد و بر ساخت محصولی پافشاری ورزید که مشابه آن پیش از این در بازار دیده نشـده بود. سرانجام در مارس ۲۰۲۲، گوشی «فون وان» به عنوان پاسخ این برند به یکنواختی حاکم بر صنعت موبایل معرفی شـد تا در تابستان همان سـال به دست مشتریان برسد. تصاویر اولیه و تیزرهای منتشرشده به وضوح نشان می‌دادند که این گوشی علاوه بر بهره‌گیری از همان زبان طراحی شفاف و متمایز، نوآوری خیره‌کننده‌ای به نام «رابط گلیـف» را نیز با خود به همراه دارد. رابط نوری گلیف یکی از جسورانه‌ترین تصمیمات طراحی در تاریخ گوشی‌های هوشمند به شمار می‌رود. در پشت بدنه فون وان و زیر پوشش شیشه‌ای شفاف، مجموعه‌ای از نوارهای نوری چیده شده‌اند که با ایجاد الگوهای متنوع، کاربردهایی فراتر از جنبه‌های تزیینی دارند. برای نمونه، هنگام دریافت تماس، هر مخاطب می‌تواند الگوی نوری مخصوص به خود را داشـته باشـد و به این ترتیب کاربر را از هویت تماس‌گیرنده آگاه کند. همچنین در زمان شـارژ شدن

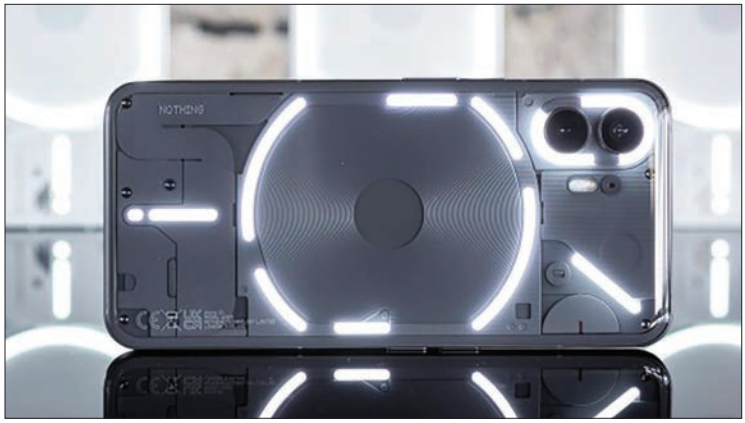

دستگاه، نوار پایینی میزان پیشرفت شارژ را نمایش می‌دهد و هنگام استفاده از تایمر، این چراغ‌ها زمان باقی‌مانده را به تصویر می‌کشند. حتی این امکان فراهم شده است که از این سیستم به عنوان منبع نور در عکاسی استفاده شود. این ساختار نوآورانه به کاربران اجازه می‌دهد بدون نیاز به روشن کردن صفحه نمایش یا برگرداندن گوشی، از وضعیت دستگاه خود باخبر شوند.

گلیف؛ چراغی برای پایان‌دادن به گشت‌وگذارهای بی‌هدف

کارل درباره فلسفه گلیف اینترفیس توضیح می‌دهد که هدف اصلی کاهش وابستگی به صفحه نمایش است. او به خوبی با ماهیت اعتیادآور گوشی‌ها آشناست و می‌داند که چک کردن یک اعلان ساده، اغلب به نیم ساعت گشت‌وگذار بی‌هدف در فضای مجازی ختم می‌شود. «رابط گلیف» طراحی شد تا با شکستن این چرخه، اهمیت هر پیام را بدون نیاز به نگاه کردن به نمایشگر بازگو کند. برای مثال، اگر الگوی نوری مخصوص به مدیر یا یک فرد مهم را مشاهده کنید، متوجه ضرورت پاسخگویی می‌شوید، اما در مواجهه با یک الگوی عمومی، می‌توانید بدون دغدغه به فعالیت خود ادامه دهید. این طراحی در حقیقت تلاشی برای بازگرداندن کنترل به دست کاربر است تا انسان‌ها دوباره بر فناوری مسلط شوند و اجازه ندهند ابزارهای دیجیتال، لحظات زندگی آن‌ها را به انحصار خود درآورند. در کنار این نگاه آرمان‌گرایانه، استراتژی بازاریابی ناتینگ نیز با هوشمندیِ تمام پیش رفت. شرکت به جای صرف هزینه‌های کلان برای تبلیغات سنتی، تمام توان خود را بر تولید محتوای ویروسی و درگیر کردن جامعه طرفداران فناوری متمرکز کرد. ماه‌ها پیش از رونمایی، ویدیوهای کوتاهی منتشر می‌شدند که با نمایش بخش‌های کوچکی از طراحی گوشی، کنجکاوی مخاطبان را به اوج می‌رساندند. کارل پی نیز با حضور فعال در شبکه‌های اجتماعی و پاسخ به دیدگاه‌های کاربران، مرز میان تولیدکننده و مصرف‌کننده را از میان برداشت. این رویکرد صمیمانه باعث شد مخاطبان خود را بخشی از سفر پرماجرای ناتینگ بدانند.

افشای داوطلبانه اطلاعات محرمانه!

وقتی سرانجام در جولای ۲۰۲۲ فون وان به طور رسمی عرضه شد، استقبال از آن فراتر از حد تصور بود. این محصول در بازارهای آنلاین تنها طی چند دقیقه به فروش رفت و حجم انبوه سفارش‌ها به قدری بالا بود که ناتینگ را ناچار کرد ظرفیت تولید خود را به سرعت افزایش دهد. در کنار طراحی متمایز، قیمت‌گذاری هوشمندانه نیز نقش مهمی در این پیروزی ایفا کرد؛ عرضه گوشی با قیمتی در حدود پانصد دلار، انتخابی منطقی برای محصولی با سخت‌افزار مناسب و ظاهری منحصربه‌فرد محسوب می‌شد. اما آنچه ناتینگ را از دیگران متمایز ساخت، جسارت در افشای جزئیاتی بود که معمولاً در اتاق‌های دربسته شرکت‌های بزرگ باقی می‌ماند. ناتینگ برخلاف رویه رایج در صنعت فناوری، اطلاعات مربوط به هزینه قطعات، تولید، بازاریابی و حتی میزان حاشیه سود خود را در وب‌سایت رسمی‌اش منتشر کرد تا مشتریان دقیقاً بدانند بابت چه چیزی پول پرداخت می‌کنند. این «شفافیت مالی» در هماهنگی کامل با «طراحی شفاف» محصولات شرکت قرار داشت و پیامی قدرتمند از صداقت و احترام به مخاطب مخابره می‌کرد. در دورانی که اعتماد به برندهای بزرگ به دلیل رفتارهای انحصاری و سودجویانه کاهش یافته است، این سطح از صراحت توانست پیوندی عمیق میان برند و کاربران ایجاد کند و پایگاه وفاداری از مشتریان شکل دهد.

«شفافیت مالی» در هماهنگی کامل با «طراحی شفاف» محصولات شرکت قرار داشت و پیامی قدرتمند از صداقت و احترام به مخاطب مخابره می‌کرد. در دورانی که اعتماد به برندهای بزرگ به دلیل رفتارهای انحصاری و سودجویانه کاهش یافته است، این سطح از صراحت توانست پیوندی عمیق میان برند و کاربران ایجاد کند و پایگاه وفاداری از مشتریان شکل دهد.

ناتینگ در تراز غول‌های جهانی

موفقیت فون وان دروازه‌های جدیدی را به روی ناتینگ باز کرد. در سال ۲۰۲۳، شرکت فون تو را معرفی کرد که بهبودهایی در سخت‌افزار و نرم‌افزار داشت و همچنان به زبان طراحی شفاف و گلیف اینترفیس وفادار ماند. علاوه بر این، ناتینگ اعلام کرد که در حال گسترش به محصولات دیگر است و قصد دارد اکوسیستمی جامع از دستگاه‌های متصل بسازد. ایر وان اپن معرفی شد که نسخه ارتقایافته هدفون اولیه بود و همچنین شایعاتی درباره ساعت هوشمند و تبلت ناتینگ به گوش می‌رسید. استراتژی گسترش به اکوسیستم هوشمندانه بود، زیرا یکی از دلایل اصلی موفقیت اپل همین وابستگی میان محصولات مختلفش است که کاربران را در دنیای خود نگه می‌دارد. ناتینگ هم می‌خواست چنین تجربه‌ای بسازد، دنیایی که همه دستگاه‌ها با هم کار می‌کنند، طراحی یکپارچه‌ای دارند و فلسفه مشترکی را دنبال می‌کنند. پاسخ سرمایه‌گذاران به این دستاوردها، شکوه موفقیت ناتینگ را دوچندان کرد. در سال ۲۰۲۳، شرکت با جذب ۱۹۶ میلیون دلار سرمایه جدید، ارزش خود را به بیش از یک میلیارد دلار رساند. دست‌یافتن به چنین جایگاهی برای مجموعه‌ای که کمتر از سه سال از تأسیس آن می‌گذشت، دستاوردی چشم‌گیر بود و و نشان می‌داد بازار به چشم‌انداز ناتینگ باور دارد. کارل پی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که هدف بلندمدت آن‌ها، ساخت شرکتی در تراز غول‌های فناوری است. او تأکید داشت که ناتینگ قصد ندارد صرفاً برندی کوچک برای تولید محصولات جالب باقی بماند، بلکه در پی تغییر دادن شکل آینده فناوری است. این جاه‌طلبی بلند باعث شد برخی او را متهم به خودبزرگ‌بینی کنند، اما تاریخ نشان داده که بنیان‌گذاران بزرگ همیشه چنین رویاهای بزرگی داشته‌اند و همین رویاها بود که آنها را به موفقیت رساند. ناتینگ ثابت کرد که حتی در صنعتی به ظاهر اشباع‌شده، اگر دیدگاه تازه‌ای داشته باشید، اگر جرأت متفاوت‌بودن را داشته باشید، و اگر واقعاً به چیزی که می‌سازید ایمان داشته باشید، می‌توانید راهی جدید باز کنید و بازی را تغییر دهید.



جذاب‌ترین ویژگی «فرایتاگ » که آن را از تمامی رقبا متمایز می‌کند، این است که در کل جهان، هیچ دو کیف فرایتاگ کاملاً شبیه به هم یافت نمی‌شود. دلیل این موضوع به ماهیتِ مواد اولیه بازمی‌گردد؛ هر برزنت کامیون با رنگ، طرح و تاریخچه منحصربه‌فردی به دست طراحان می‌رسد که سال‌ها سفر در جاده‌های اروپا، لکه‌ها و خراش‌های تکرارناپذیری را روی تن آن حک کرده است.

زباله، طلا می‌شود!

راز وفاداری مشتریان فرایتاگ چیست؟

در سال ۱۹۹۳ دو برادر به نام‌های مارکوس و دانیل فرایتاگ با چالشی ساده اما کلافه‌کننده دست‌وپنجه نرم می‌کردند. آن‌ها هر روز با دوچرخه به محل کار می‌رفتند و باران‌های همیشگی زوریخ، مدام وسایل و طرح‌هایشان را داخل کیف‌های معمولی خیس می‌کرد. در بازار آن زمان هم خبری از کیف‌های ضدآب خوش‌ساخت نبود؛ یا با گزینه‌های بسیار گران روبه‌رو می‌شدند یا با مدل‌هایی که هیچ ظرافتی در طراحی نداشتند. اما همه چیز در یک لحظه زیر پل بزرگراه تغییر کرد؛ درست وقتی که برادران فرایتاگ از ترس خیس شدن پناه گرفته بودند و کامیون‌های عظیم با غرش از کنارشان می‌گذشتند. ناگهان حرکت باد روی برزنت‌های ضخیم و رنگارنگ یکی از کامیون‌ها، جرقه‌ای در ذهن مارکوس زد. او با هیجان به برادرش گفت: «خودش است!» و در میان نگاه‌های مبهوت دانیل، به بدنه کامیون اشاره کرد: «ماده اولیه کیف ما همین برزنت‌هاست!» این جرقه، آغازگر داستانی شد که امروزه «فرایتاگ » را به یکی از محبوب‌ترین برندهای مد پایدار در جهان تبدیل کرده است. فرایتاگ امپراتوری عجیبی است که کیف‌هایش را از زباله می‌سازد، اما هر کدام را با قیمت صدها دلار به فروش می‌رساند. آن‌ها بدون حتی یک ریال هزینه برای تبلیغات سنتی، چنان ولوله‌ای به پا کرده‌اند که مشتریان برای خرید محصولاتشان صف می‌کشند. اما چگونه؟ چه استراتژی‌هایی باعث شد دو آدم عادی، یک امپراتوری بسازند؟

هنر تبدیل ضایعات به دلارهای ارزشمند!

مارکوس و دانیل پس از آنکه تصمیم خود را برای ساخت کیف قطعی کردند، راهی پارکینگ‌های باری شدند تا از رانندگان درباره سرنوشت برزنت‌های کهنه پرس‌وجو کنند. پاسخ همیشه یکسان بود: «دور می‌اندازیم!» و این دقیقاً همان فرصتی محسوب می‌شد که برادران فرایتاگ برای شروع کارشان به آن نیاز داشتند. هر قطعه برزنتی که آن‌ها جمع‌آوری می‌کردند، سال‌ها در جاده‌های دور و نزدیک اروپا خدمت کرده بود و با خود خاطرات مسیرهای طولانی از آلمان تا اسپانیا را حمل می‌کرد. خراش‌های عمیق، لکه‌های رنگی و بخش‌هایی که زیر تابش مستقیم آفتاب رنگ پریده شده بودند، همگی هویت خاصی به این پارچه‌ها می‌بخشیدند. در حقیقت هر کیف قرار بود بخشی از یک داستان زنده باشد که هزاران کیلومتر را در باران و برف پیموده است. آن‌ها پس از جمع‌آوری مواد اولیه، برزنت‌ها را با دقت شستند و روی میز کار پهن کردند تا عملیات بریدن و دوختن را آغاز کنند، اما برای تکمیل کار به قطعات دیگری هم نیاز داشتند. مارکوس برای پیدا کردن یک تسمه مقاوم که روی شانه اذیت نکند، سراغ کمربندهای ایمنی ماشین‌های اسقاطی رفت. او باور داشت قطعه‌ای که برای حفظ جان انسان در تصادف ساخته شده، حتماً از پس نگه داشتن سنگینی یک کیف هم برمی‌آید. دانیل هم برای لبه‌ها و لایه داخلی کیف، استفاده از تیوب‌های کهنه دوچرخه را پیشنهاد داد چون این لاستیک‌ها خاصیت ضد آب داشتند و بسیار انعطاف‌پذیر بودند. به این ترتیب، ترکیب برزنت کامیون، کمربند ایمنی و تیوب دوچرخه به فرمول نهایی ساخت محصولات این برند تبدیل شد. نخستین کیف‌هایی که در کارگاه کوچک آن‌ها متولد شد، محصولی کاملاً دست‌دوز با طراحی ساده و کاربردی بود. این کیف‌ها هیچ لوگوی پرزرق‌وبرق یا تزئینات اضافه‌ای نداشتند و فقط با یک جیب بزرگ و درب چسبی، وظیفه اصلی خودشان را انجام می‌دادند. وقتی اطرافیان و دوستان این محصولات جدید را دیدند، واکنش‌های متفاوتی نشان دادند که برای برادران فرایتاگ بسیار جالب بود. گروهی از دیدن این طراحی خلاقانه لذت می‌بردند و در مقابل، عده‌ای دیگر با نگاهی تردیدآمیز این کیف‌ها را فقط تکه‌ای زباله می‌دیدند. همین تضاد آرا و نبود حس بی‌تفاوتی در بین مردم ثابت کرد که

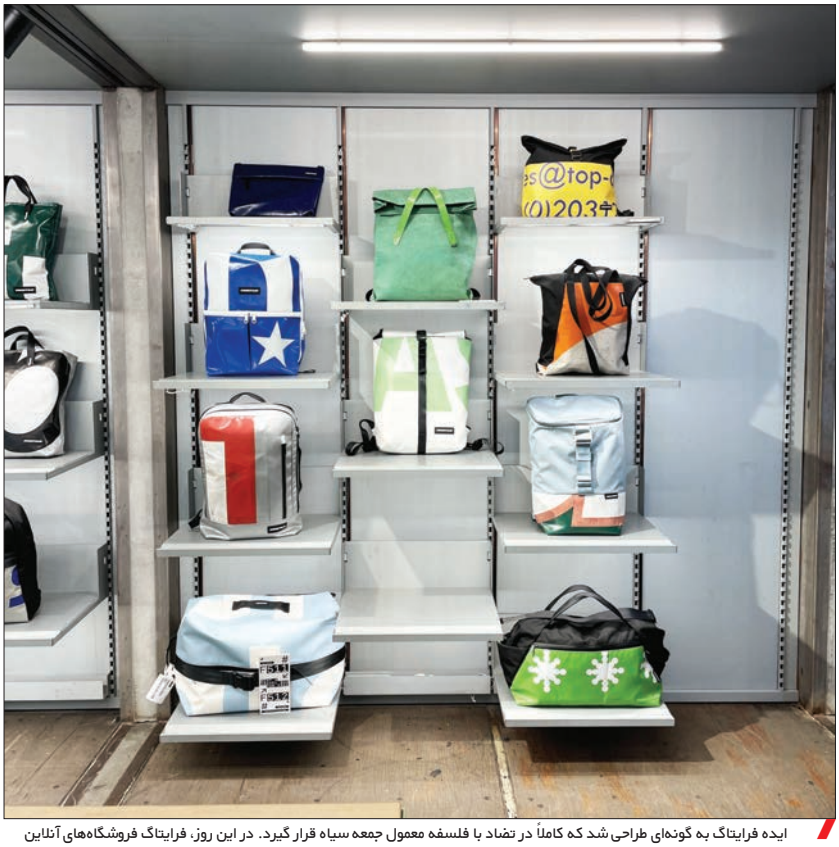

ایده فرایتاگ به گونه‌ای طراحی شد که کاملاً در تضاد با فلسفه معمول جمعه سیاه قرار گیرد. در این روز، فرایتاگ فروشگاه‌های آنلاین و فیزیکی خود را می‌بندد و به جای فروش محصول، پلتفرم تعویض کیف را راه‌اندازی می‌کند. ایزنگر می‌گوید: «ما نمی‌خواستیم پیام افزایش چرخه عمر محصول صرفاً آموزشی و خشک باشد. معتقدیم پیام‌ها وقتی سرگرم‌کننده منتقل شوند، تأثیر بیشتری دارند. به همین دلیل ایده‌ای شبیه اپلیکیشن دوست‌یابی به ذهنمان رسید تا مشتریان بتوانند کیف‌های خود را با دیگران تعویض کنند». کار با این پلتفرم بسیار ساده است. کاربران ابتدا کیف خود را ثبت می‌کنند و سپس کیف‌های دیگران را مشاهده می‌کنند. اگر کیفی را دوست داشتند، به سمت راست می‌کشند و اگر نه، به سمت چپ. وقتی دو نفر کیف یکدیگر را پسندیدند، می‌توانند کیف‌ها را بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای با هم تعویض کنند

آن‌ها محصولی متفاوت خلق کرده‌اند که می‌تواند نگاه جامعه را به مفهوم زیبایی و بازیافت تغییر دهد.

کیف شما هیچ همتایی ندارد

جذاب‌ترین ویژگی «فرایتاگ» که آن را از تمامی رقبا متمایز می‌کند، این است که در کل جهان، هیچ دو کیفی کاملاً شبیه به هم یافت نمی‌شود. دلیل این موضوع به ماهیتِ مواد اولیه بازمی‌گردد؛ هر برزنت کامیون با رنگ، طرح و تاریخچه منحصربه‌فردی به دست طراحان می‌رسد که سال‌ها سفر در جاده‌های اروپا، لکه‌ها و خراش‌های تکرارناپذیری را روی تن آن حک کرده است. بنابراین وقتی یک کیف از این برند تهیه می‌کنید، با اطمینان می‌دانید که هیچ فرد دیگری در هیچ کجای جهان دقیقاً همان وسیله را در اختیار ندارد. این استراتژی، تأثیر روانی عمیقی بر مخاطب می‌گذارد؛ چرا که میل به متمایز بودن و تجربه «خاص بودن»، از نیازهای بنیادی انسان مدرن به شمار می‌رود و فرایتاگ به زیبایی به این نیاز پاسخ داده است. علاوه بر این، همین ویژگیِ تکرارناپذیری باعث شد تا محصولات این برند به کالاهایی محبوب برای کلکسیونرها تبدیل شوند. بسیاری از هواداران این نام، چندین مدل از کیف‌های آن را در مجموعه شخصی خود دارند، زیرا هر کدام از آن‌ها طرح و هویت بصری متفاوتی را روایت می‌کنند. این رفتار کلکسیونری، وفاداری مشتریان را به شکلی خیره‌کننده افزایش داده و پیوندی همیشگی میان آن‌ها و برند ایجاد کرده است. مدیران فرایتاگ نیز آگاهانه این ویژگی را در مرکزِ بازاریابی خود قرار داده‌اند. وب‌سایت فرایتاگ فراتر از یک فروشگاه آنلاین معمولی عمل می‌کند و تجربه‌ای نزدیک به لمس واقعی محصول را به مشتری ارائه می‌دهد. کاربران می‌توانند کیف‌ها را از زوایای مختلف بچرخانند، جزئیات بافت برزنت، دوخت‌ها و حتی رد خراش‌ها و رنگ‌های طبیعی را مشاهده کنند؛ انگار محصول را جلوی خودشان در دست گرفته‌اند. این نمایش سه‌بعدی، قدرت انتخاب و اطمینان را به مشتری می‌دهد تا مطمئن شود دقیقاً همان کیفی را دریافت می‌کند که می‌خواهد.

۱۰۰ درصد تخفیف واقعی، بدون قرعه‌کشی و بدون پرداخت پول!

یکی از جسورانه‌ترین و خلاقانه‌ترین کمپین‌های بازاریابی فرایتاگ، کمپین «سواپ» است که مخفف عبارت «خرید بدون هیچ پرداختی» محسوب می‌شود. این کمپین برای اولین بار در سال ۲۰۱۹ راه‌اندازی شد و هر ساله در روز جمعه سیاه اجرا می‌گردد. الیزابت ایزنگر، مدیر ارتباطات فرایتاگ، درباره این کمپین توضیح می‌دهد: «کیف‌های ما بادوام هستند و می‌دانیم که سبک و نیاز صاحبان کیف‌ها در طول زمان تغییر می‌کند. بنابراین می‌خواستیم ابتکاری خلق کنیم که مردم را وادار به فکر کردن در چرخه مصرف کند؛ یعنی، به جای اینکه کیف جدید بخرند کیف‌هایشان را تعویض کنند». این ایده، به گونه‌ای طراحی شد که کاملاً در تضاد با فلسفه معمول جمعه سیاه قرار گیرد. در این روز، فرایتاگ فروشگاه‌های آنلاین و فیزیکی خود را می‌بندد و به جای فروش محصول، پلتفرم تعویض کیف را راه‌اندازی می‌کند. ایزنگر ادامه می‌دهد: «ما نمی‌خواستیم پیام افزایش چرخه عمر محصول صرفاً آموزشی و خشک باشد. معتقدیم پیام‌ها وقتی سرگرم‌کننده منتقل شوند، تأثیر بیشتری دارند. به همین دلیل ایده‌ای شبیه اپلیکیشن دوست‌یابی به ذهنمان رسید تا مشتریان بتوانند کیف‌های خود را با دیگران تعویض کنند». کار با این پلتفرم بسیار ساده است. کاربران ابتدا کیف خود را ثبت می‌کنند و سپس کیف‌های دیگران را مشاهده می‌کنند. اگر کیفی را دوست داشتند، به سمت راست می‌کشند و اگر نه، به سمت چپ. وقتی دو نفر کیف یکدیگر را پسندیدند، می‌توانند کیف‌ها را بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای با هم تعویض کنند. ایزنگر می‌گوید: «به این ترتیب مردم تجربه‌ای متفاوت از جمعه سیاه خواهند داشت. کیف‌های ما ۱۰۰ درصد تخفیف دارند و هیچ منابعی هدر نمی‌رود.» از سال ۲۰۱۹ تاکنون، کمپین «سواپ» هر سال گسترده‌تر شده و فرایتاگ علاوه بر پلتفرم آنلاین، رویدادهای حضوری را نیز در فروشگاه‌های خود از زوریخ تا توکیو برگزار کرده است. این رویدادها از ساعت پنج بعدازظهر آغاز می‌شوند و فضایی شبیه جشن خلق می‌کنند؛ جایی که صاحبان کیف‌ها می‌توانند کیف‌های خود را مبادله کنند، نوشیدنی و موسیقی لذت ببرند و هم‌زمان با دیگر طرفداران برند ارتباط برقرار کنند. این گردهمایی حس تعلق و جامعه را تقویت کرده و تجربه‌ای فراتر از خرید ارائه می‌دهد.

الگویی برای کسب‌وکارهای پایدار در قرن ۲۱

امروز فرایتاگ سالانه بیش از چهارصد تن برزنت کهنه را از دل جاده‌ها بیرون می‌کشد و آن‌ها را به یک میلیون محصول منحصربه‌فرد تبدیل می‌کند که در ویترین فروشگاه‌های بزرگ اروپا، آسیا و آمریکا می‌درخشند. با وجود این ابعاد گسترده، شرکت همچنان به همان اصول سی سال پیش وفادار مانده است. شاید در دنیای تجارت امروز بسیار عجیب به نظر برسد که یک شرکت به طور جدی مشتریان خود را از خرید محصول جدید منع کند یا در بزرگ‌ترین روز حراج سال، تمام صندوق‌های فروش خود را ببندد. هیچ کدام از این استراتژی‌ها با منطق سودآوری سریع سازگار نیستند، اما فرایتاگ ثابت کرد که این رویکرد خاص به‌خوبی نتیجه می‌دهد. این برند با همین مسیر متفاوت توانست وفاداری مشتریانش را عمیق‌تر و پیام خود را در ذهن آن‌ها ماندگار کند. برادران فرایتاگ به همه ما ثابت کردند که برای محبوب شدن، نیازی به فریادهای تبلیغاتی نیست؛ کافی است به جای حرف زدن، با تمام توان به آنچه باور دارید عمل کنید و اجازه دهید کیفیت و اصالتِ کارتان، بلندتر از هر رسانه‌ای سخن بگوید.



امروز فرایتاگ سالانه بیش از چهارصد تن برزنت کهنه را از دل جاده‌ها بیرون می‌کشد و آن‌ها را به یک میلیون محصول منحصربه‌فرد تبدیل می‌کند که در ویترین فروشگاه‌های بزرگ اروپا، آسیا و آمریکا می‌درخشند. با وجود این ابعاد گسترده، شرکت همچنان به همان اصول سی سال پیش وفادار مانده است. شاید در دنیای تجارت امروز بسیار عجیب به نظر برسد که یک شرکت به طور جدی مشتریان خود را از خرید محصول جدید منع کند یا در بزرگ‌ترین روز حراج سال، تمام صندوق‌های فروش خود را ببندد. هیچ کدام از این استراتژی‌ها با منطق سودآوری سریع سازگار نیستند، اما فرایتاگ ثابت کرد که این رویکرد خاص به‌خوبی نتیجه می‌دهد

در دنیای پرهیاهوی تجارت، بسیاری از مدیران مبالغ هنگفتی را هزینه می‌کنند تا رنگ برندشان در گوشه و کنار شهر بدرخشد و نام شرکت بر پیکره هر محصولی خودنمایی کند. اما درست در میان همین فضای شلوغ و پرزرق‌وبرق، در سال ۱۹۸۰ میلادی، برند ژاپنی «موجی» تصمیم گرفت مسیر کاملاً متفاوتی را برگزیند و قواعد این بازیِ قدیمی را از پایه زیر سؤال ببرد.

ساخت برند از مسیر حذف برند

امپراتوری «هیچ»: ۴ درس از برندی که بدون لوگو جهانی شد

در دنیای پرهیاهوی تجارت، بسیاری از مدیران مبالغ هنگفتی را هزینه می‌کنند تا رنگ برندشان در گوشه و کنار شهر بدرخشد و نام شرکت بر پیکره هر محصولی خودنمایی کند. اما درست در میان همین فضای شلوغ و پرزرق‌وبرق، در سال ۱۹۸۰ میلادی، برند ژاپنی «موجی» تصمیم گرفت مسیر کاملاً متفاوتی را برگزیند و قواعد این بازی قدیمی را از پایه زیر سؤال ببرد. این مجموعه با فلسفه «موجی‌روشی ریوهین» یا همان «کالای باکیفیتِ بدون برند» پا به میدان گذاشت؛ رویکردی که در آن مقطع، از سوی بسیاری نوعی دیوانگیِ محض تلقی می‌شد. برای ناظران این پرسش مطرح بود که چگونه می‌توان برندی ساخت که صراحتاً اعلام می‌کند برند ندارد؟ یا اصلاً چگونه ممکن است در بازاری به شدت رقابتی، بدون اتکا به ابزارهای بازاریابی سنتی پیش رفت؟ با این حال چهار دهه بعد، موجی با بیش از هفتصد فروشگاه در سراسر دنیا، درآمد سالانه هفتصد و هفتاد میلیارد ین، و طرفدارانی وفادار که خودشان را «موجیرر» می‌نامند، ثابت کرد می‌توان بدون حتی یک لوگو روی محصول، امپراتوری بزرگی بنا کرد.

۱ هنر تهی‌بودن: به مخاطب فضا بدهید تا خودش برند شما را کشف کند

استراتژی نخست موجی در نگاه اول ساده و بی‌تکلف به نظر می‌رسید، اما همین سادگی، پیچیدگی عمیقی دربرداشت. این برند تصمیم گرفت مسیر متفاوتی را انتخاب کند و تبلیغات مرسوم را کنار بگذارد. در دورانی که برندها با آگهی‌های تلویزیونی، بیلبوردهای عظیم و چهره‌های شناخته‌شده برای جلب توجه رقابت می‌کردند، موجی راهی آرام‌تر را برگزید. سکوتی حساب‌شده که به‌تدریج به یکی از مشخصه‌های اصلی هویت برند تبدیل شـــد. پشت این سکوت معنادار، نگاه فلسفی «کنیا هارا»، مدیر هنری پیشرو موجی، نهفته بود. از دیدگاه او، تبلیغات نباید پیامی آماده و بسته‌بندی‌شده را به ذهن مخاطب تزریق کند، بلکه باید فضایی خلق کند تا مخاطب خود به کشف معنا نائل شود. موجی با پرهیز از هدایت مستقیم سلیقه مشتری، تجربه‌ای آزادانه را به او هدیه داد. این رویکرد، رابطه‌ای مبتنی بر مالکیت عمیق ایجاد کرد؛ پیوندی که در آن مشتری حس نمی‌کرد چیزی به او فروخته شده، بلکه احساس می‌کرد محصول در تعامل با ســـبک زندگی او، هویت یافته است. این فلسفه با مفهوم ژاپنی «تهی بودن» پیوند خورده است؛ مفهومی که به ظرفیت پذیرش معناهای گوناگون اشاره می‌کند. درست مانند ظرفی ساده که امکان پر شدن با تجربه‌های مختلف را دارد، محصولات موجی نیز فضایی ایجاد می‌کنند تا هر فرد برداشـــت شـــخصی خود را در آن شکل دهد. چنین فلسفه‌ای به روشنی در کمپین معروف «افق» دیده شـــد؛ کمپینی که موجی میان سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ اجرا کرد. در تصاویر این کمپین، مردی تنها در دشتی پوشیده از برف زیر آسمانی آبی ایستاده است. هیچ نشانی از محصول، لوگو یا حتی جمله‌ای تبلیغاتی در تصویر دیده نمی‌شود. آنچه باقی می‌ماند، فضایی باز و خاموش است که مخاطب می‌تواند تخیل و تجربه شخصی خود را در آن جای دهد. کنیا هارا بعدها توضیح داد که هدف تصاویر، دعوت مخاطبان به تخیل آزادانه بوده است؛ فرصتی برای کشف حس شخصی از موجی. این رویکرد در تضاد کامل با قواعد رایج بازاریابی قرار داشـــت؛ قواعدی که بر نمایش محصول، فهرست کردن مزایا و متقاعد کردن مستقیم مشتری تاکید می‌کردند. با این حال، نتیجه مســـیر متفاوت موجی کاملاً روشن بود. کمپین «افق» به یکی از ماندگارترین کمپین‌های تبلیغاتی ژاپن تبدیل شـــد و موجی را به عنوان برندی معرفی کـــرد که فراتر از فروش کالا، شیوه‌ای خاص از زندگی را پیشنهاد می‌دهد.



امروز موجی بیش از هزار فروشگاه در سراسر جهان دارد؛ از توکیو تا نیویورک، از لندن تا شانگهای. برندی که بی‌سر و صدا رشد کرد، حالا به درآمد سالانه ۶۶/۶ میلیارد ین رسیده و در قلب بازارهای جهانی جای گرفته است. اما این موفقیت، حاصل یک جهش ناگهانی یا تصمیمی هیجان‌زده نبود. موجی بیست‌ویک سال صبر کرد تا نخستین فروشگاه مستقل خود را افتتاح کند و چهل‌وچهار سال زمان برد تا به جایگاهی برسد که امروز در آن ایستاده است. در دورانی که موفقیت فوری به یک معیار تبدیل شده و بسیاری به‌دنبال نتیجه‌های سریع هستند، موجی یادآوری می‌کند که بعضی مسیرها با شتاب سازگار نیستند. ساختن اعتماد، شکل‌دادن به هویت و جاافتادن در زندگی مردم، زمان می‌خواهد

۲ جادوی متریال: ارزش واقعی را در مواد اولیه باکیفیت اما ساده جست‌وجو کنید

در ادامه مسیر، موجی با چالشی اساسی روبه‌رو شد. پرسش اصلی این بود که یک محصول ساده و مقرون به صرفه چگونه می‌تواند در ذهن مخاطب به عنوان کالایی قابل اعتماد و ارزشـــمند جای بگیرد. از سوی دیگر، چنین انتخابی ممکن بود برداشت اجتماعی نامطلوبی ایجاد کند و این تصور را به وجود آورد که مشتری به دلیل محدودیت مالی ســـراغ این محصولات رفته است. مدیران موجی به خوبی می‌دانستند اگر ســـادگی به نشانه کیفیت پایین تعبیر شود، بنیان فکری برند آســـیب می‌بیند و فلسفه‌ای که بر آن بنا شده بود اعتبار خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل، موجی تصمیم گرفت دلیل قیمت پایین را شفاف و مستقیم توضیح دهد. نخستین آگهی روزنامه‌ای این برند با جمله «ارزان، به یک دلیل» منتشـــر شد. این جمله کوتاه، نقش مهمی در شکل‌گیری اعتماد داشت. موجی توضیح می‌داد که قیمت پایین نتیجه حذف هزینه‌هایی است که ارتباطی با کارکرد اصلی محصول ندارند. مخاطب کم‌کم متوجه شد که ارزانی می‌تواند نشـــانه دقت در طراحی و تولید باشـــد. این شفافیت، نگاه بسیاری را تغییر داد و به موجی اجازه داد بدون توجیه‌های پیچیده،



یکی از خلاقانه‌ترین پروژه‌های موجی پروژه‌ای به نام «فاوند موجی» است که از سال ۲۰۰۳ آغاز شد و همچنان ادامه دارد. ایده اصلی این طرح بسیار ساده به نظر می‌رسد؛ تیم طراحی به نقاط مختلف دنیا سفر می‌کنند به دنبال محصولاتی می‌گردند که روح موجی را دارند، حتی اگر خود موجی آن‌ها را تولید نکرده باشد. این محصولات می‌توانند یک سبد حصیری از تایلند، یک لیوان سفالی از مراکش یا یک پارچه ساده از هند باشند و شرط انتخاب این است که محصول کاربردی و باکیفیت باشد. موجی پس از یافتن این گنجینه‌های بومی، آن‌ها را با قیمتی منصفانه در فروشگاه‌های خود عرضه می‌کند و از این طریق، داستان زندگی و فرهنگ نهفته در پس هر کالا را با مخاطبانش در میان می‌گذارد

با مشـــتری صادقانه صحبت کند. پس از پاسخ دادن به این نگرانی بنیادین، موجی چارچوبی عملی برای تحقق وعده‌هایش تعریف کرد و سه اصل مشخص را به‌عنوان پایه تولید محصولات خود در نظر گرفت. نخســـتین اصل به انتخاب مواد اولیه مربوط می‌شود. موجی به‌جای تمرکز بر گران‌ترین مواد موجود، به دنبال موادی می‌رود که با قیمتی منطقی کیفیت مطلوبی ارائه می‌دهند. برای مثال، در تولید پوشاک از پنبه‌های طبیعی موسوم به درجه دوم استفاده می‌کند. این انتخاب بـــه دلیل تفاوت‌های جزئی در رنگ انجام می‌شـــود که برای موجی اهمیتی ندارد، زیرا محصولات این برند در طیف‌های خنثی و طبیعی عرضه می‌شـــوند. دومین اصل به ساده‌سازی فرآیند تولید اختصاص دارد. موجـــی مراحل غیرضروری را حذف می‌کند و تمرکز خود را بر اساســـی‌ترین عملکرد محصول می‌گذارد. نتیجه این رویکرد کاهش هدررفت، افزایش بهره‌وری و امکان عرضه محصولات با قیمت پایین‌تر است. سومین اصل به کاهش بسته‌بندی مربوط می‌شود. محصولات موجی در ساده‌ترین شکل ممکن بسته‌بندی می‌شوند. این تصمیم اثرات زیست‌محیطی را محدود و هزینه‌ها را کاهش می‌دهد. آنچه این استراتژی را متمایز می‌کند، پایبندی موجی به کیفیت است. این برند حاضر نیست کیفیت را قربانی قیمت کند و مسیر متفاوتی را انتخاب کرده است. مسیری که به کیفیت خوب با قیمتی منصفانه می‌رسد.



۳ جهانی‌سازی: از فرهنگ‌های مختلف برای غنی‌سازی هویت خود الهام بگیرید

یکی از خلاقانه‌ترین پروژه‌های موجی پروژه‌ای به نام «فاوند موجی» اســـت که از سال ۲۰۰۳ آغاز شد و همچنان ادامه دارد. ایده اصلی این طرح بسیار ساده به نظر می‌رسد؛ تیم طراحی به نقاط مختلف دنیا سفر می‌کنند به دنبال محصولاتی می‌گردند که روح موجی را دارند، حتی اگر خود موجی آن‌ها را تولید نکرده باشـــد. این محصولات می‌توانند یک سبد حصیری از تایلند، یک لیوان ســـفالی از مراکش یا یک پارچه ساده از هند باشند و شرط انتخاب این اســـت که محصول کاربردی و باکیفیت باشد. موجی پس از یافتن این گنجینه‌های بومی، آن‌ها را با قیمتی منصفانه در فروشگاه‌های خود عرضه می‌کند و از این طریق، داستان زندگی و فرهنگ نهفته در پس هر کالا را با مخاطبانش در میان می‌گذارد. این پروژه چند اتفاق مهم را رقم زد. مشتریان موجی خودشان هم به دنبال محصولاتی با روح موجی می‌گشتند و این حرکت جمعی به نوعی بازی تبدیل شد. افراد در شبکه‌های اجتماعی تصاویری از اشیایی منتشر می‌کردند که به باورشان حس و حال موجی داشت و درباره چرایی این انتخاب توضیح می‌دادند. برخی حتی مستقیماً با موجی تماس می‌گرفتند و محصولاتی را پیشـــنهاد می‌دادند که به نظرشان شایســـته حضور در مجموعه «فاوند موجی» بود. این مشارکت، ارتباط عمیقی بین برند و مخاطب ایجاد کرد که فراتر از خرید و فروش بود. از سوی دیگر، داستان پشت هر محصول فاوند موجی منبعی ارزشمند برای تولید محتوا فراهم می‌کرد. وقتی برند توضیح می‌داد که فلان پارچه ابریشمی را در روستایی دورافتاده در چین یافته‌اند که به شـــیوه‌ای کهن بافته شده، یا آن ظرف سفالی حاصل دسترنج زنی سالخورده در یونان است، معنای کالا تغییر می‌کرد. این داســـتان‌ها به خریدار حس غرور می‌بخشید؛ چرا که او احســـاس می‌کرد با تهیه آن شیء، بخشی از یک جریان جهانی شـــده که برای سادگی و هنرهای دستی ارزش قائل است. در واقع این پروژه به پلی میان فرهنگ‌های مختلف تبدیل شد و نشان داد که فلسفه این برند، تنها یک نگاه ژاپنی نیست، بلکه ارزشی جهانی به شمار می‌آید.

۴ ثبات در فلسفه: به ارزش‌های بنیادین خود وفادار بمانید

امروز موجی بیش از هزار فروشـــگاه در سراسر جهان دارد؛ از توکیو تا نیویورک، از لندن تا شـــانگهای. برندی که بی‌سر و صدا رشـــد کرد، حالا به درآمد ســـالانه ۶۶۱.۶ میلیارد ین رسیده و در قلب بازارهای جهانی جای گرفته اســـت. اما این موفقیت، حاصل یک جهش ناگهانی یا تصمیمی هیجان‌زده نبود. موجی بیست‌ویک ســـال صبر کرد تا نخستین فروشگاه مســـتقل خود را افتتاح کند و چهل‌وچهار ســـال زمان برد تا به جایگاهی برســـد که امروز در آن ایستاده است. در دورانی که موفقیت فوری به یک معیار تبدیل شده و بسیاری به‌دنبال نتیجه‌های سریع هستند، موجی یادآوری می‌کند که بعضی مسیرها با شتاب سازگار نیستند. ساختن اعتماد، شکل دادن به هویت و جا افتادن در زندگی مردم، زمان می‌خواهد. این استراتژی، شباهت بسیاری به رفتار درختی تنومند دارد که پیش از قد کشیدن و خودنمایی، ریشه‌هایش را در اعماق خاک محکم می‌کند تا در برابر طوفان‌های سهمگین روزگار، استوار و سربلند باقی بماند.

شکست

[این صفحات به مرور شکست شرکت‌های بزرگ می‌پردازد.]

هزینه نادیده‌گرفتن مدل پایدار

آنچه مدیران از شکست Quiznos می‌آموزند





امیرحسین زراندوز
مشاور کسب و کار

مقدمه

در ادبیـــات مدیریت و برندســـازی، شکســـت غالباً با مفاهیمی چون «فقـــدان نوآوری»، «ضعف مدیریتی» یا «شـــدت رقابت» تبیین می‌شـــود؛ گویی شکست همواره پیامد خطایی آشکار و به‌سادگی قابل شناسایی است. با این حال، تجربه برندهای بزرگ جهانی نشان می‌دهد که بسیاری از فروپاشی‌ها نه از دل ضعف، بلکه از دل موفقیت‌های اولیه‌ای پدید می‌آیند که به‌درستی مدیریت نشده‌اند. در این چارچوب تحلیلی، شکست نه در تقابل با موفقیت، بلکه به‌مثابه امتداد منطقی آن در غیاب حکمرانی کارآمد، طراحی مدل‌های پایدار و هم‌راستایی منافع ذی‌نفعان قابل فهم است.

برند Quiznos نمونه‌ای روشـــن از این الگوی شکست به‌شمار می‌آید؛ شکستی که نه حاصل یک تصمیم ناگهانی و خطاآمیز، بلکه نتیجه مجموعه‌ای از تصمیم‌های به‌ظاهر صحیح بود. این برند در بازه‌ای کوتاه توانست جایگاهی ممتاز در صنعت فست‌فود ایالات متحده کســـب کند، مفهومی نو به تجربه مصرف‌کننده بیفزاید و با سرعتی چشمگیر شـــبکه‌ای گسترده از شعب فرانچایزی ایجاد کند. از منظر بیرونی، Quiznos مصداق درخشـــان از رشد سریع، تمایز محصول و مقیاس‌پذیری موفق به نظر می‌رسید، اما در لایه‌های زیرین، سازوکارهایی در حال شکل‌گیری بود که به‌تدریج بنیان‌های این موفقیت ظاهری را تضعیف می‌کرد.

آنچه Quiznos را به یک «مطالعه موردی کلاسیک» در حوزه شکست برندها تبدیل می‌کند، این واقعیت است که سقوط آن بیش از آنکه حاصل رقابت مستقیم یا تغییر ذائقه مصرف‌کننده باشد، نتیجه طراحی معیوب مدل فرانچایز، عدم توازن منافع میان شرکت مادر و فرانچایزی‌ها، و وابستگی افراطی به رشد کمی بود. این برند در شرایطی به گسترش جغرافیایی و افزایش تعداد شعب می‌بالید که اقتصاد واحد بسیاری از شعب آن شکننده و ناپایدار بود و شکاف میان روایت تبلیغاتی برند و واقعیت عملیاتی روزمره، به‌تدریج عمق بیشتری می‌یافت.

در نگاه نخســـت، Quiznos قربانی عواملی آشـــنا به نظر می‌رسد؛ عواملی همچون رکود اقتصادی، فشـــار بدهی و رقابت با بازیگران بزرگ‌تر. با این حال، بررســـی دقیق‌تر نشـــان می‌دهد که این متغیرها بیش از آنکه علت اصلی باشـــند، نقش کاتالیزور را ایفا کرده‌اند. ریشـــه بحران در سطحی عمیق‌تر قرار داشت: در فلسفه رشد، در نوع رابطه با شرکای شبکه، و در برداشت نادرست از این گزاره پرخطر که «افزایش تعداد شعب به‌طور خودکار به موفقیت منجر می‌شود». این همان خطایی است که بسیاری از کسب‌وکارها، در جغرافیاهای مختلف و از جمله ایران، آن را در قالب‌های گوناگون تکرار کرده‌اند.

اهمیت بررســـی شکســـت Quiznos فراتر از روایت سرگذشت یک برند آمریکایی اســـت. این تجربه، آینه‌ای برای تمامی کســـب‌وکارهایی به‌شـــمار می‌آید که به توسعه نمایندگی، فرانچایز، شـــعب زنجیره‌ای یا مقیاس‌پذیری سریع می‌اندیشند. برندهایی که می‌پندارند می‌توان با انتقال ریسک به شرکا، بدون تضمین سودآوری واقعی آن‌ها، به رشد پایدار دست یافت یا تصور می‌کنند قراردادهای حقوقی قادرند جایگزین اعتماد، هم‌راستایی منافع و انصاف اقتصادی شوند.

این نوشتار می‌کوشد با نگاهی تحلیلی و مبتنی بر داده، مســـیر Quiznos را از تولد و اوج‌گیری تا فروپاشـــی تدریجی و ورشکستگی رســـمی بررسی کند. هدف، صرفاً بازگویی یک روایت تاریخی نیست، بلکه شناسایی الگوها، خطاهای ساختاری و اســـتخراج درس‌هایی اســـت که می‌توانند برای مدیران، مشاوران، ســـرمایه‌گذاران و کارآفرینان، به‌ویژه در فضای پرریسک و تورمی اقتصاد ایران، راهگشا باشند.

Quiznos یادآور این واقعیت بنیادین است که بزرگ‌شدن الزاماً به معنای قوی‌ترشدن نیست و در بسیاری از موارد، رشد شتاب‌زده تنها سرعت رسیدن به شکست را افزایش می‌دهد. در ادامه این نوشتار نشان داده خواهد شد که این برند چگونه به قله دست یافت، چرا نتوانست موقعیت خود را حفظ کند و چه آموزه‌هایی می‌توان از این سقوط برای آینده کسب‌وکارها استخراج کرد.

قله موفقیت: زمانی که Quiznos به یک «الگوی رشد» تبدیل شد

قلـــه موفقیتQuiznos را باید به‌عنوان دوره‌ای دید که در آن تمایز محصول، شـــتاب توسعه، اعتماد بازار و روایت رسانه‌ای موفقیت به‌طور هم‌زمان هم‌پوشانی پیدا کردند. این مقطع، نه یک لحظه کوتاه، بلکه یک بازه چندساله بود که Quiznos توانست از یک برند نسبتاً ناشناخته، به یکی از جدی‌ترین بازیگران صنعت ساندویچ در آمریکای شمالی تبدیل شود؛ جایگاهی که بسیاری آن را نشانه یک موفقیت پایدار و بلندمدت تلقی می‌کردند.

در هسته این موفقیت، یک تمایز ساده اما هوشمندانه قرار داشت: ساندویچ تُست‌شده. Quiznos توانســـت تجربه‌ای متفاوت از مصرف ســـاندویچ ارائه دهد؛ تجربه‌ای گرم‌تر، پرطعم‌تر و نزدیک‌تر به غذای تازه آماده‌شده، در بازاری که سال‌ها به ساندویچ‌های سرد عادت کرده بود. این تمایز نه‌تنها برای مشـــتری به‌راحتی قابل درک بود، بلکه از منظر عملیاتی نیز قابلیت استانداردسازی داشت؛ ویژگی‌ای حیاتی برای هر برندی که رؤیای مقیاس‌پذیری در قالب فرانچایز را دنبال می‌کند. Quiznos دقیقاً در همین نقطه، یکی از دشوارترین معادلات برندسازی را حل کرده بود: خلق تفاوتی که هم جذاب باشد و هم قابل‌تکثیر.

هم‌زمان با پذیرش سریع بازار، برند وارد فاز رشد شتاب‌دار شد. در میانه دهه ۲۰۰۰، Quiznos با سرعتی چشمگیر شبکه شعب خود را گسترش داد و در بسیاری از شهرهای آمریکا به حضوری فراگیر دست یافت. برای سرمایه‌گذاران خرد و کارآفرینان محلی، این برند تصویری از «فرصت امن» ارائه می‌داد: محصولی اثبات‌شده، نامی رو به رشد، تبلیغات سراســـری و وعده بازگشت سرمایه. این جذابیت باعث شد مدل فرانچایز Quiznos به یکی از پرتقاضاترین گزینه‌ها در صنعت غذا تبدیل شـــود و شبکه‌ای چند هزار شعبه‌ای شکل بگیرد.

در این دوره، Quiznos از منظر جایگاه رقابتی نیز در موقعیتی ممتاز قرار داشـــت. برند نه یک بازیگر حاشـــیه‌ای، بلکه رقیب مستقیم رهبر بازار تلقی می‌شد. این جایگاه «دومی قدرتمند» مزیت‌های مهمی به همراه داشت: اعتماد بیشتر بازار، پوشش رسانه‌ای گســـتَرده‌تر و احساس تعلق به یک شبکه بزرگ و در حال رشد برای شرکای تجاری. از بیرون، همه‌چیز حاکی از آن بود که Quiznos مسیر طبیعی تبدیل‌شدن به یک غول پایدار در صنعت فست‌فود را طی می‌کند.

اما شـــاید مهم‌ترین ویژگی قله موفقیت Quiznos، روایتی بود که حول برند شکل گرفت. روایت غالب این بود که Quiznos نمونـــه‌ای موفـــق از ترکیـــب نـــوآوری محصول، رشـــد ســـریع و مقیاس‌پذیری هوشمندانه است. این داستان، نه‌تنها بازار و فرانچایزی‌ها، بلکه مدیران داخلی را نیز تحت‌تأثیر قرار داد. به‌تدریج، «رشـــد» به نشانه اصلی درســـتی مسیر تبدیل شد و کمتر کسی این پرسش بنیادین را مطرح می‌کرد که آیا این رشـــد، بر پایه اقتصادی پایدار و متوازن بنا شده است یا نه.

قله موفقیـــت Quiznos از همین‌جا معنا پیدا می‌کند: نقطه‌ای که در آن، همه شاخص‌های ظاهری موفقیت فعال بودند



قله موفقیتQuiznos را باید به‌عنوان دوره‌ای دید که در آن تمایز محصول، شتاب توسعه، اعتماد بازار و روایت رسانه‌ای موفقیت به‌طور هم‌زمان هم‌پوشانی پیدا کردند.

یکی دیگر از کانون‌های اصلی بحران در Quiznos، شیوه مدیریت زنجیره تأمین بود. نظام تأمین متمرکز که در منطق نظری فرانچایز باید منجر به ایجاد صرفه‌های مقیاس و کاهش هزینه‌ها شود، در عمل برای بسیاری از فرانچایزی‌ها به منبعی از هزینه‌های بالا و فزاینده تبدیل شد.

-فروش، توسعه، آگاهی از برند و اعتماد بازار- اما هم‌زمان، نخستین نشانه‌های عدم‌تعادل نیز در لایه‌های زیرین شکل می‌گرفتند. این قله، اگرچه از بیرون باشکوه به نظر می‌رسید، اما در درون خود بذر تصمیم‌هایی را حمل می‌کرد که بعدها به چالش‌های ساختاری و نهایتاً سقوط برندانجامیدند.

به‌بیان دیگر، قله موفقیت Quiznos نه فقط نقطه اوج یک برند، بلکه آغاز مرحله‌ای بود که در آن، موفقیت بدون بازنگری به خطر تبدیل شد. در بخش بعدی، خواهیم دید که چگونه همین موفقیت، زمینه‌ساز خطاهای راهبردی شد که برند را از مسیر صعود به مسیر فرسایش سوق داد.

علل شکست Quiznos: کالبدشکافی حرفه‌ای و تفکیک‌شده یک فروپاشی ساختاری

شکست Quiznos را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک «حادثه تجاری» تفسیر کرد، بلکه باید آن را به‌مثابه فروپاشی تدریجی یک نظام ناکارآمد مورد تحلیل قرار داد. آنچه این برند را به نقطه بحران رساند، مجموعه‌ای از علل به‌هم‌پیوسته بود که هر یک به‌تنهایی الزامی به نظر نمی‌رسیدند، اما در کنار یکدیگر مدلی را شکل دادند که در برابر فشارهای درونی و بیرونی فاقد تاب‌آوری لازم بود. در ادامه، علل شکست به‌صورت تفکیک‌شده، تحلیلی و لایه‌مند بررسی می‌شوند.

۱ استراتژی رشد مبتنی بر «تعداد شعب» به‌جای «کیفیت شبکه»

نخستین خطای راهبردی Quiznos، برداشت نادرست از مفهوم رشد بود. رشد برای این برند عمدتاً با افزایش شتاب‌زده تعداد شعب معنا می‌شد، نه با تعمیق کیفیت عملیات، بهبود سودآوری واحدها یا بلوغ نظام پشتیبانی شبکه. در چنین چارچوبی، افتتاح شعب جدید به شاخص اصلی موفقیت مدیران تبدیل شد و معیارهای کیفی به حاشیه رانده شدند.

این رویکرد موجب شد توسعه شبکه از ظرفیت واقعی بازارهای محلی فراتر رود. در بسیاری از مناطق، اشباع زودهنگام شکل گرفت و افتتاح شعب جدید به‌جای خلق تقاضای تازه، فروش شعب موجود را کاهش داد. پیامد این وضعیت، تضعیف اقتصاد واحد و تشدید رقابت درون‌برندی بود؛ پدیده‌ای که به‌ویژه در مدل‌های فرانچایزی می‌تواند آثار مخربی بر جای بگذارد، زیرا به‌جای تقویت کل شبکه، اعضای آن را در موقعیت تعارض و تضعیف متقابل قرار می‌دهد.

۲ ضعف بنیادین در اقتصاد واحد (Unit Economics)

یکی از اساسی‌ترین علل شکست Quiznos، عدم انطباق اقتصاد واحد شعب با واقعیت‌های بازار بود. بسیاری از فرانچایزی‌ها با اتکا به مدل‌های مالی خوش‌بینانه وارد این شبکه شدند، اما در عمل با ساختاری از هزینه‌ها مواجه گردیدند که اختیار و کنترل محدودی بر آن داشتند. حاشیه‌های سود پیش‌بینی‌شده در اغلب موارد تحقق نمی‌یافت و سودآوری واحدها به‌شدت به تحقق شرایط ایده‌آل وابسته بود.

مدل کسب‌وکاری که تنها در بهترین سناریوها به سودده می‌رسد، در عمل از پایداری لازم برخوردار نیست. در مورد Quiznos، کوچک‌ترین نوسان در سطح فروش، افزایش هزینه‌های عملیاتی یا بروز رکود اقتصادی، بسیاری از شعب را به‌سرعت وارد چرخه زیان می‌کرد. این آسیب‌پذیری، به‌صورت سیستماتیک در سراسر شبکه گسترش یافت و به‌تدریج بنیان‌های مالی برند را از درون تضعیف کرد.

۳ تضاد منافع ساختاری میان شرکت مادر و فرانچایزی‌ها

در مدل‌های فرانچایزی کارآمد، منافع شرکت مادر و نمایندگان شبکه به‌طور طبیعی هم‌راستا و تقویت‌کننده یکدیگر است. با این حال، در ساختار Quiznos به‌تدریج نوعی عدم تقارن منافع شکل گرفت. شرکت مادر از محل دریافت حق امتیاز، نظام تأمین متمرکز و سازوکارهای قراردادی، از جریان درآمدی نسبتاً باثبات برخوردار بود، در حالی که فرانچایزی‌ها با سودآوری ناپایدار و سطح بالایی از ریسک عملیاتی مواجه می‌شدند.

این عدم توازن موجب شد فرانچایزی‌ها احساس کنند بخش عمده ریسک بر عهده آن‌ها قرار دارد، بی‌آنکه اختیار کافی برای مدیریت هزینه‌ها یا انطباق با شرایط بازارهای محلی در اختیار داشته باشند. شکل‌گیری چنین برداشتی، به‌تدریج به فرسایش اعتماد میان طرفین انجامید و انگیزه فرانچایزی‌ها برای سرمایه‌گذاری، توسعه فعالیت‌ها و حتی حفظ استانداردهای برند را به‌طور معناداری کاهش داد.

۴ مدیریت نادرست زنجیره تأمین و تحمیل هزینه‌ها

یکی دیگر از کانون‌های اصلی بحران در Quiznos، شیوه مدیریت زنجیره تأمین بود. نظام تأمین متمرکز که در منطق نظری فرانچایز باید منجر به ایجاد صرفه‌های مقیاس و کاهش هزینه‌ها شود، در عمل برای بسیاری از فرانچایزی‌ها به منبعی از هزینه‌های بالا و فزاینده تبدیل شد. نبود شفافیت در سازوکار قیمت‌گذاری و محدودیت در انتخاب تأمین‌کنندگان، به تشدید احساس بی‌عدالتی اقتصادی در میان اعضای شبکه انجامید.

در شبکه‌های فرانچایزی، هرگاه تأمین مرکزی نتواند مزیت رقابتی ملموس و قابل دفاعی برای نمایندگان ایجاد کند، به‌سرعت از یک ابزار پشتیبان به عاملی تنش‌زا بدل می‌شود. در مورد Quiznos، این ناکارآمدی نه‌تنها فشار مالی بر شعب را افزایش داد، بلکه به یکی از محرک‌های اصلی شکل‌گیری اعتراضات گسترده و در نهایت طرح دعاوی حقوقی علیه شرکت مادر تبدیل شد.

۵ فروپاشی اعتماد و گسترش بحران حقوقی

با گسترش نارضایتی فرانچایزی‌ها و انتقال آن از سطح فردی به سطح جمعی، بحران وارد مرحله‌ای کیفی و متفاوت شد. شکل‌گیری دعاوی حقوقی گسترده نه‌تنها هزینه‌های مالی قابل‌توجهی بر برند تحمیل کرد، بلکه مهم‌تر از آن، سرمایه اجتماعی و اعتماد متقابل در شبکه را به‌شدت تضعیف نمود.

در چنین وضعیتی، مسئله دیگر صرفاً یک چالش عملیاتی یا مدیریتی نیست، بلکه برند با بحرانی در سطح حکمرانی مواجه می‌شود. هنگامی که شرکای تجاری یک برند به‌جای همکاری سازنده، وارد تقابل حقوقی می‌شوند، نشانه‌ای روشن از ناکارآمدی مدل همکاری ارسال می‌گردد. Quiznos نتوانست این بحران را در مراحل ابتدایی به‌طور مؤثر مدیریت کند و واکنش‌های دیرهنگام و عمدتاً تدافعی، تنها اثر محدودی در ترمیم اعتماد و مهار پیامدهای آن داشت.

۶ بدهی سنگین و از دست رفتن انعطاف‌پذیری استراتژیک

ساختار مالی Quiznos، به‌ویژه حجم بالای بدهی‌های ناشی از تغییرات مالکیتی و شیوه‌های تأمین مالی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تعمیق بحران ایفا کرد. سطح بالای بدهی، برند را وارد چرخه‌ای از تصمیم‌گیری‌های کوتاه‌مدت و واکنشی ساخت و تمرکز مدیریت را از اصلاحات بنیادین در مدل کسب‌وکار، به مدیریت نقدینگی و مذاکره با طلبکاران معطوف نمود.

در چنین شرایطی، حتی تصمیم‌های



نخستین خطای راهبردی Quiznos، برداشت نادرست از مفهوم رشد بود. رشد برای این برند عمدتاً با افزایش شتاب‌زده تعداد شعب معنا می‌شد

درســـت نیز یا با تأخیر اجرا می‌شوند یا به‌صورت ناقص به مرحله عمل می‌رسند. بدهی، توان «تصمیم‌گیری برای آینده» را از ســـازمان ســـلب می‌کند و آن را به بقا در وضعیت حال محدود می‌ســـازد؛ محدودیتی ساختاری که Quiznos هرگز موفق به عبور پایدار از آن نشد.

۷ ناتوانی در تطبیق به‌موقع با شوک‌های محیطی

بحران مالی سال ۲۰۰۸ و تحولات رقابتی در بازار فست‌فود، فشارهای بیرونی قابل‌توجهی بر Quiznos وارد کرد. با این حال، مســـئله اصلی آن بود که این برند پیش از وقوع این شـــوک‌ها نیز از منظر ساختاری دچار آسیب‌پذیری شده بود. از این رو، رکود اقتصادی نه به‌عنوان علت بنیادین، بلکه در نقش «شتاب‌دهنده شکست» عمل کرد.

برندهایی که از اقتصاد واحد سالم و ساختار سازمانی چابک برخوردارند، معمولاً قادرند خود را با شوک‌های محیطی سازگار کنند. Quiznos به‌دلیل انباشت تدریجی مشکلات درونی و تضعیف بنیان‌های عملیاتی و مالی، این توان تطبیق‌پذیری را از دست داده بود و در برابر فشارهای بیرونی تاب‌آوری لازم را نشان نداد.

۸ فرسایش تدریجی برند در ذهن مصرف‌کننده

مجموعه بحران‌های درونی، در نهایت به تجربه مشتری سرایت کرد. تعطیلی گســـترده شعب، ناپایداری کیفیت خدمات و کاهش انسجام هویتی برند، تصویر ذهنی Quiznos را به‌تدریج مخدوش ساخت. مصرف‌کننده با برندی مواجه شد که حضور آن نامطمئن و آینده‌اش مبهم به نظر می‌رسید.

در بازاری مانند فست‌فود که گزینه‌های جایگزین فراوان و در دسترس هستند، چنین ابهامی به‌سرعت به ریزش تقاضا منجر می‌شود. در این مرحله، برند نه‌تنها از درون شبکه خود دچار فرسایش شده بود، بلکه از منظر بیرونی نیز حمایت و اعتماد مصرف‌کنندگان را از دست داده بود.

علل شکســـت Quiznos را باید در هم‌پوشـــانی مجموعـــه‌ای از خطاهای مزمن و اصلاح‌نشـــده جست‌وجو کرد؛ خطاهایی که شامل اســـتراتژی رشد کمّی، اقتصاد واحد شکننده، تضاد منافع ساختاری، فرسایش اعتماد، بدهی سنگین و ناتوانی در اصلاح به‌موقع می‌شوند. این ترکیب، مدلی را شـــکل داد که حتی در شرایط عادی نیز از پایداری لازم برخوردار نبود، چه رسد به مواجهه با بحران‌های اقتصادی و رقابتی.

Quiznos نه در نتیجه یک تصمیم اشـــتباه مقطعی، بلکه به‌دلیل اصرار مستمر بر مســـیری نادرست دچار شکست شد؛ و همین نکته است که این مطالعه موردی را برای مدیران حرفه‌ای، به‌ویژه در اقتصادهای پرریسک، به تجربه‌ای عمیقاً آموزنده تبدیل می‌کند

درس‌آموخته‌ها از شکست Quiznos: اصول مدیریتی که باید جدی گرفته شوند

شکســـت Quiznos مجموعه‌ای از آموزه‌های عمیق مدیریتـــی و راهبردی را در بر دارد که فراتر از صنعت فســـت‌فود و حتی مستقل از مدل فرانچایز قابلیت تعمیم دارند. این آموزه‌ها نه توصیه‌هایی کلی و انتزاعی، بلکه اصولی عملی هستند که نادیده‌گرفتن هر یک از آن‌ها می‌تواند یک کسب‌وکار را –حتی در اوج موفقیت– به مســـیر افول سوق دهد. در ادامه، این درس‌ها به‌صورت تفکیک‌شده و با رویکردی حرفه‌ای تبیین می‌شوند.

۱ رشد باید پیامد سلامت مدل باشد، نه جایگزین آن

اساســـی‌ترین درس تجربـــه Quiznos آن اســـت که رشـــد کمّی هرگز نباید به معیار اصلی موفقیت تبدیل شـــود. افزایش تعداد شعب، نمایندگی‌ها یا نقاط فروش، صرفاً شاخص‌هایی ظاهری از قدرت هستند و به‌تنهایی تضمینی برای پایداری به شمار نمی‌آیند. Quiznos رشد را به هدفی مستقل بدل ساخت، بی‌آنکه به‌طور جدی بررسی کند آیا در صورت توقف رشد، مدل کسب‌وکار موجود همچنان از سودآوری و پایداری لازم برخوردار خواهد بود یا خیر.

پیام مدیریتی این تجربه روشن است: اگر بقای یک کسب‌وکار به استمرار رشد وابسته باشد، آن مدل در ذات خود ناپایدار است. رشد سالم، پیامد عملکرد صحیح و بنیان‌های درست است، نه ابزاری برای پوشاندن ضعف‌های ساختاری.

۲ اقتصاد واحد، خط قرمز غیرقابل مذاکره است

تجربه Quiznos به‌روشـــنی نشان می‌دهد که هیچ برندی بزرگ‌تر از اقتصاد واحد خود نیست. هنگامی که ســـودآوری یک واحد عملیاتی –اعم از شعبه، نمایندگی یا پروژه– شکننده باشد، کل شبکه بر بنیانی ناپایدار استوار می‌شود. در چنین وضعیتی، گسترش مقیاس نه‌تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه دامنه آسیب را افزایش می‌دهد.

درس محوری آن است که مدل مالی باید در شرایط عادی بازار، و نه صرفاً در سناریوهای ایده‌آل و خوش‌بینانه، به ســـوددهی برســـد. از منظر مدیریتی، پیش از حرکت به‌ســـوی مقیاس‌پذیری، لازم است یک واحد عملیاتی بتواند بارها و بارها در شرایط واقعی بازار، بدون اتکا به مداخلات قهرمانانه مدیریتی، به سودی پایدار دست یابد. هر واحد زیان‌ده، در عمل بدهی پنهان برند محسوب می‌شود که دیر یا زود خود را آشکار خواهد کرد.

۳ هم‌راستایی منافع، مهم‌تر از متن قرارداد

Quiznos نشان داد که هیچ چارچوب حقوقی یا متن قراردادی‌ای قادر نیست جایگزین هم‌راستایی واقعی منافع شود. زمانی که شرکت مادر حتی در شرایط فشار مالی بر شعب، از جریان درآمدی نسبتاً باثبات برخوردار است، به‌تدریج نوعی تضاد منافع شکل می‌گیرد. این عدم توازن، اگر اصلاح نشود، ناگزیر به بی‌اعتمادی، فرسایش رابطه و در نهایت تقابل می‌انجامد.

درس مدیریتی این تجربه آن است که در مدل‌های مشارکتی و فرانچایزی، موفقیت شـــرکت مرکزی باید به‌طور مستقیم و معنادار به موفقیت شرکا گره بخورد. اگر شریک تجاری احساس کند در حال «پرداخت هزینه موفقیت طرف مقابل» است، تداوم همکاری نه ممکن خواهد بود و نه پایدار.

۴ اعتماد شبکه دارایی استراتژیک است، نه متغیری نرم

یکی از عمیق‌ترین درس‌های تجربه Quiznos آن اســـت که اعتماد شرکای شبکه، بخشی از سرمایه راهبردی برند محسوب می‌شود. زمانی که نارضایتی فرانچایزی‌ها به انتخاب مسیرهای حقوقی انجامید، بحران وارد مرحله‌ای شد که دیگر صرفاً ماهیت مالی یا عملیاتی نداشت، بلکه به سطح حکمرانی و مشروعیت مدل همکاری ارتقا یافت.

درس مدیریتی این تجربه روشن است: فرسایش اعتماد در شبکه معمولاً بسیار زودتر از افت فروش آغاز می‌شود و بازسازی آن نیز به‌مراتب دشوارتر و زمان‌برتر از ترمیم شاخص‌های مالی است. مدیریت حرفه‌ای، نارضایتی شرکا را نه به‌عنوان تهدید، بلکـــه به‌مثابه داده‌ای حیاتی برای اصلاح ساختارها و پیشگیری از بحران‌های عمیق‌تر تلقی می‌کند.

۵ تأمین مرکزی تنها زمانی مشروع است که مزیت واقعی خلق کند

تجربه Quiznos نشان می‌دهد که تأمین مرکزی، در صورتی که به منبع تحمیل هزینه تبدیل شود، می‌تواند شبکه را از درون دچار فرسایش کند. نظام تأمین متمرکز تنها زمانی



تعطیلی گسترده شعب، ناپایداری کیفیت خدمات و کاهش انسجام هویتی برند، تصویر ذهنی Quiznos را به‌تدریج مخدوش ساخت.

تجربه ورشکستگی Quiznos یادآور این واقعیت بنیادین است که بدهی صرفاً یک رقم در ترازنامه نیست، بلکه عاملی محدودکننده در آزادی تصمیم‌گیری راهبردی محسوب می‌شود.

توجیه‌پذیر اســت که دست‌کم یکی از این مزیت‌ها را به‌طور ملموس فراهم آورد: کاهش قیمت، ارتقای کیفیت یا کاهش ریسک عملیاتی.

درس مدیریتی آن است که هر سازوکار متمرکزی که صرفاً به نفع مرکز طراحی شود و مزیتی عینی برای واحدهای عملیاتی ایجاد نکند، دیر یا زود به کانون تنش و بحران تبدیل خواهد شد؛ حتی اگر در کوتاه‌مدت از منظر مالی سودآور به نظر برسد.

۶ بدهی سنگین دشمن تفکر بلندمدت است

تجربه ورشکستگی Quiznos یادآور این واقعیت بنیادین است که بدهی صرفاً یک رقم در ترازنامه نیســت، بلکه عاملی محدودکننده در آزادی تصمیم‌گیری راهبردی محسوب می‌شود. سطح بالای بدهی، سازمان را به سمت رفتارهای واکنشی، محافظه‌کارانه و کوتاه‌مدت‌نگر سوق می‌دهد و ظرفیت آن را برای اندیشیدن و سرمایه‌گذاری بلندمدت کاهش می‌دهد.

درس مدیریتی این است که مدلی که برای بقا به بدهی مستمر وابسته باشد، عملاً توان اصلاح ســاختاری را از دست می‌دهد. رشد سالم باید بر پایه جریان نقدی واقعی و پایدار استوار شود، نه بر امید به بهبودهای آتی و تحقق فرضیات خوش‌بینانه.

۷ اصلاحات دیرهنگام اغلب بی‌اثرند

هرچنــد Quiznos در مقاطعی اقدام به انجــام برخی اصلاحات کرد، اما این تلاش‌ها زمانی صورت گرفت که بحران از مرحله هشــدار عبور کرده و به فاز فرسایشی رسیده بود. تجربه این برند نشان می‌دهد که بسیاری از کسب‌وکارها نه به‌دلیل ناآگاهی از راه‌حل‌ها، بلکه به ســبب تعویق در اتخاذ تصمیم‌های دشوار و پرهزینه دچار شکست می‌شوند.

درس مدیریتی آن است که بهترین زمان برای بازنگری در مدل کسب‌وکار، دقیقاً زمانی است که همه‌چیز مطلوب و موفق به نظر می‌رسد. قله موفقیت، در عین جذابیت ظاهری، خطرناک‌ترین نقطه برای غفلت مدیریتی به‌شمار می‌آید.

۸ برند از درون ساخته می‌شود نه از ویترین

شــاید بنیادی‌ترین درس تجربه Quiznos این باشد که برند صرفاً در تجربه نهایی مشتری خلاصه نمی‌شود، بلکه حاصل مجموع تجربه شرکا، کارکنان و کل شبکه ســازمانی است. تجربه منفی درون‌سازمانی و شبکه‌ای، هرچند در ابتدا پنهان بماند، دیر یا زود به ســطح تماس با مشتری نفوذ می‌کند و خود را در قالب افت کیفیت، ناپایداری خدمات و تضعیف تصویر برند نشان می‌دهد.

درس مدیریتی این تجربه آن اســت که هیچ کمپیــن تبلیغاتی یا فعالیت ارتباطی نمی‌تواند برای مدت طولانی ضعف‌های ســاختاری مدل کسب‌وکار را پنهان سازد. برند پایدار، بازتاب مســتقیم یک سیستم سالم، منسجم و عادلانه است، نه نتیجه بزک‌کردن ظاهری و یترین بیرونی.

درس‌های برخاســته از تجربه Quiznos را می‌تــوان در یک گزاره محوری خلاصه کرد: موفقیت پایدار، حاصل هم‌زمانی رشد، انصاف اقتصادی، اعتماد متقابل و حکمرانی هوشــمندانه اســت. این مطالعه موردی به مدیران یادآوری می‌کند که شکست برندهای بزرگ اغلب نــه با تصمیم‌هــای فاجعه‌بار ناگهانی، بلکــه با مجموعه‌ای از تصمیم‌های کوچک اما مکرر آغاز می‌شود؛ تصمیم‌هایی که در زمان اتخــاذ، منطقی و قابل دفاع به نظر می‌رسند، اما در غیاب بازنگری مستمر و شجاعت اصلاح، به مسیری می‌انجامند که بازگشت از آن دشوار یا ناممکن است.

درس‌هایی برای کسب‌وکارهای ایرانی: ترجمه یک شکست جهانی به تصمیم‌های اجرایی بومی

شکست Quiznos زمانی برای مدیران ایرانی معنا و ارزش عملی پیدا می‌کند که از سطح یک روایت تاریخی فراتر رود و به راهنمایی برای تصمیم‌گیری اجرایی تبدیل شود. محیط کســب‌وکار ایران -با ویژگی‌هایی چون تورم مزمن، نوسان‌های شدید ارزی، نااطمینانی مقرراتی و محدودیت دسترسی به سرمایه- حتی از بازارهای توسعه‌یافته نیز شکننده‌تر است. ازاین‌رو، خطاهایی که Quiznos را به ورطه سقوط کشاند، در صورت تکرار بدون اصلاح، می‌توانند در این بستر با سرعت و عمق بیشتری به شکست منجر شوند. در ادامه، این درس‌ها با رویکردی تفکیک‌شده و اجرایی بازخوانی می‌شوند.

۱ توسعه شبکه بدون «اقتصاد واحد سالم» برابر با بحران پنهان

بسیاری از کسب‌وکارهای ایرانی، به‌ویژه در حوزه‌های رستوران‌داری، خرده‌فروشی، آموزش و خدمات، سودای توسعه شعب یا اعطای نمایندگی را در سر می‌پرورانند. تجربه Quiznos نشان می‌دهد که اگر سودآوری هر واحد عملیاتی پیش از توسعه به‌طور پایدار تثبیت نشود، گسترش شبکه در عمل چیزی جز بزرگ‌کردن مسئله نخواهد بود.

درس عملی آن است که پیش از هرگونه توسعه، اقتصاد واحد باید بر مبنای داده‌های واقعی و قابل اتکا ســنجیده شــود، نه برآوردهای خوش‌بینانه و فرضی. اگر یک واحد در شرایط عادی بازار ایران -با در نظر گرفتن اجاره واقعی، هزینه نیروی انسانی، بیمه، مالیات و نوسان قیمت مواد اولیه- به سودی پایدار نرسد، تکثیر آن واحد به‌معنای تکثیر زیان در مقیاسی بزرگ‌تر خواهد بود.

۲ قرارداد قوی، جایگزین «انصاف اقتصادی» نیست

در فضای کســب‌وکار ایران، بســیاری از مدل‌های نمایندگــی و فرانچایز بر قراردادهای سخت‌گیرانه و یک‌طرفه استوار شده‌اند. تجربه Quiznos نشان می‌دهد که حتی معتبرترین چارچوب‌های حقوقی نیز زمانی که با احساس بی‌عدالتی اقتصادی همراه شوند، دوام نخواهند آورد. قرارداد می‌تواند تعهد حقوقی ایجاد کند، اما قادر نیست نارضایتی اقتصادی را در بلندمدت مهار کند.

درس عملی آن است که طراحی مدل درآمدی باید به‌گونه‌ای انجام شود که موفقیت شرکت مادر به‌طور مستقیم به موفقیت نماینده گره بخورد. دریافت‌های ثابت و غیرمنعطف در اقتصادی پرنوسان، به‌تدریج بذر نارضایتی می‌کارند. انعطاف‌پذیری، بازنگری دوره‌ای و مشارکت واقعی در ریسک، نه نشانه ضعف مدیریتی، بلکه مزیتی رقابتی و عامل پایداری همکاری‌هستند.

۳ رشد در اقتصاد تورمی بدون کنترل هزینه، پرریسک‌تر است

یکی از تفاوت‌های بنیادین اقتصاد ایران با بازارهایی مانند ایالات متحده، وجود تورم ساختاری و مزمن است. در چنین محیطی، اگر توسعه سریع بدون نظام مؤثر کنترل هزینه و ســازوکار قیمت‌گذاری پویا انجام شود، ممکن است سود اسمی افزایش یابد، اما سود واقعی و قدرت مالی کسب‌وکار به‌شدت تضعیف‌شود.

درس عملی این اســت کــه پیش از هر تصمیم توسعه‌ای، سناریوهای بدبینانه به‌طور جدی مورد بررسی قرار گیرند؛ سناریوهایی مانند افزایش اجــاره، جهش هزینه نیروی انسانی، نوسان نرخ ارز و افت تقاضای مؤثر. اگر مدل کسب‌وکار در این شرایط تاب‌آوری ندارد، توســعه باید متوقف شود. در اقتصاد ایران، رشد آهسته اما قابل‌کنترل، نه نشانه محافظــه‌کاری، بلکه یــک مزیت راهبردی محسوب می‌شود.



شاید بنیادی‌ترین درس تجربه Quiznos این باشد که برند صرفاً در تجربه نهایی مشتری خلاصه نمی‌شود، بلکه حاصل مجموع تجربه شرکا، کارکنان و کل شبکه سازمانی است.

۴ زنجیره تأمین متمرکز باید «مزیت» بسازد، نه «رانت»

یکی از کانون‌های اصلی بحران Quiznos، نارضایتی گسترده از سازوکار تأمین مرکزی بود. در فضای کسب‌وکار ایران نیز مشاهده می‌شود که بسیاری از شبکه‌ها، تأمین اجباری را به منبعی برای سود کوتاه‌مدت مرکز تبدیل می‌کنند، بی‌آنکه مزیتی واقعی برای واحدهای عملیاتی ایجاد شود.

درس عملی آن است که اگر نظام تأمین مرکزی طراحی می‌شود، باید در عمل ارزان‌تر، پایدارتر یا باکیفیت‌تر از بازار آزاد عمل کند. شفافیت در قیمت‌گذاری، گزارش‌دهی دوره‌ای و مشارکت نمایندگان در تصمیم‌های مرتبط با تأمین، نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد اعتماد دارد. تأمین اجباریِ غیرمنصفانه، حتی اگر در کوتاه‌مدت سودآور به نظر برسد، در بلندمدت شبکه را دچار فرسایش و در نهایت فروپاشی می‌کند.

۵ بدهی سنگین آزادی تصمیم‌گیری را سلب می‌کند

تجربه Quiznos نشـــان می‌دهد که بدهی بالا صرفاً یک مسئله مالی نیست، بلکه محدودیتی جدی در حوزه تصمیم‌گیری راهبردی ایجاد می‌کند. در اقتصاد ایران که هزینه سرمایه بالاتر و دسترسی به منابع مالی محدودتر است، پیامدهای این محدودیت با شدت بیشتری بروز می‌یابد.

درس عملی آن است که رشد کسب‌وکار نباید بر پایه بدهی‌های کنترل‌نشده بنا شود. در صورت استفاده از بدهی، لازم است تعهدات مالی به جریان‌های نقدی واقعی و قابل پیش‌بینی متصل باشند. سازمانی که هر ماه دغدغه بقا دارد، نه توان نوآوری خواهد داشت، نه قادر به ساختن برند پایدار است و نه می‌تواند شبکه همکاری خود را به‌طور مؤثر ترمیم کند.

۶ صدای نارضایتی شبکه، «هشدار زودهنگام» است

در تجربـــه Quiznos، اعتراض‌ها و نارضایتی‌های فرانچایزی‌ها با تأخیر جدی گرفته شد. در فضای کسب‌وکار ایران نیز مدیران در بسیاری از موارد نارضایتی نمایندگان و شرکا را به‌عنوان «گلایه‌های معمول» یا مقاومت در برابر تغییر تلقی می‌کنند. این نگاه، خطر نادیده‌گرفتن نشانه‌های اولیه بحران را به همراه دارد.

درس عملی آن اســـت که نارضایتی شـــبکه باید به‌مثابه داده‌ای مدیریتی و هشدار زودهنگام تلقی شود، نه تهدیدی برای اقتدار سازمان. ایجاد سازوکارهای رسمی دریافت بازخورد، تشکیل کمیته‌های مشترک و اجرای اصلاحات سریع، هزینه‌ای به‌مراتب کمتر از مواجهه با بحران‌های رسانه‌ای، دعاوی حقوقی یا فروپاشی شبکه در پی خواهد داشت.

۷ برند فقط برای مشتری نیست؛ برای شریک نیز هست

سیاری از کسب‌وکارهای ایرانی تمرکز اصلی خود را بر برندسازی بیرونی و ارتباط با مشـــتری نهایی قرار می‌دهند، در حالی که تجربه درون‌شبکه‌ای شرکا و نمایندگان را نادیده می‌گیرند. تجربه Quiznos نشان داد که نارضایتی شرکای برند، دیر یا زود به تجربه مشتری سرایت می‌کند و تصویر بیرونی برند را مخدوش می‌سازد.

درس عملی این است که برند قدرتمند از درون سازمان و شـــبکه آغاز می‌شود. آموزش مستمر، پشتیبانی واقعی، شـــفافیت در تصمیم‌گیری و احترام به شـــرکا، اجزای اساســـی سرمایه برند هستند و نباید به‌عنوان هزینه‌های اضافی تلقی شوند، بلکه ســـرمایه‌گذاری‌هایی راهبردی برای پایداری و رشد بلندمدت به‌شمار می‌آیند.

۸ قله موفقیت زمان بازنگری است نه خودتحسینی

یکی از خطرناک‌ترین مقاطع در چرخه حیات هر کسب‌وکار، دوران اوج موفقیت است. تجربه Quiznos نشـــان می‌دهد که این برند دقیقاً در نقطه‌ای که بیشترین شتاب رشد و مقبولیت را تجربه می‌کرد، از بازنگری انتقادی مدل خود غافل ماند. احســـاس امنیت کاذب ناشـــی از عملکرد مطلوب، مانع از طرح پرســـش‌های بنیادین درباره پایداری سیستم شد.

درس عملی آن اســـت که زمانی که فروش در سطح مطلوب قرار دارد و شبکه در حال گسترش است، فرآیند بازنگری مدل کسب‌وکار باید با جدیت آغاز شود. پرسش کلیدی این اســـت که اگر رشد متوقف شـــود، آیا ساختار موجود همچنان توان بقا و سودآوری دارد یا خیر. در فضای اقتصادی ایران، پاسخ صادقانه به این پرسش می‌تواند مرز میان استمرار فعالیت و سقوط ناگهانی را تعیین کند.

درس‌های برخاســـته از تجربه Quiznos برای کسب‌وکارهای ایرانی حامل پیامی روشن و هشـــداردهنده است: رشد بدون پایداری، توســـعه بدون انصاف اقتصادی و مقیاس‌پذیری بدون اعتماد، همگی مسیرهایی میان‌بُر به سوی شکست به‌شمار می‌آیند. در اقتصادی پرریسک مانند ایران، مزیت رقابتی واقعی نه در «بزرگ‌تر شدن سریع»، بلکه در «هوشمندانه‌تر رشد کردن» نهفته است. اگر این آموزه‌ها به‌درستی درک و به‌کار گرفته شوند، شکست Quiznos می‌تواند به یکی از آموزنده‌ترین کلاس‌های مدیریت برای کارآفرینان و مدیران ایرانی تبدیل شود، نه صرفاً روایتی از افول یک برند دوردست

جمع‌بندی: وقتی رشد جایگزین حکمرانی می‌شود

شکســـت Quiznos را نباید صرفاً به‌مثابه افول یک برند فست‌فود آمریکایی تفسیر کرد؛ این رخداد، نمونه‌ای فشـــرده از خطاهای تکرارشونده در مسیر رشد بسیاری از کسب‌وکارهاست. Quiznos نه به‌دلیل فقدان ایده، نه به‌سبب ضعف در برندسازی اولیه و نه حتی صرفاً بر اثر تشدید رقابت از میدان خارج شد؛ بلکه به این علت شکست خورد که نتوانست میان «رشد»، «پایداری» و «انصاف اقتصادی» تعادلی پایدار برقرار کند.

این برند در مقطعی واجد تمامی نشانه‌های موفقیت بود: تمایز محصولی روشن، رشد سریع شبکه، جایگاه رقابتی معتبر و سطح بالای آگاهی بازار. بااین‌حال، همان‌جا که لازم بود رشد متوقف و مدل کسب‌وکار بازبینی شود، شتاب توسعه افزایش یافت؛ همان‌جا که ترمیم اقتصاد واحد ضرورت داشت، مقیاس بزرگ‌تر شد؛ و همان‌جا که اعتماد شبکه می‌بایست به‌عنوان سرمایه‌ای راهبردی تلقی می‌شد، به متغیری قابل اغماض تقلیل یافت. پیامد این رویکرد، فروپاشی تدریجی مدلی بود که از بیرون «بزرگ» می‌نمود و از درون دچار تضعیف مستمر شده بود.

Quiznos یادآور این حقیقت است که فرانچایز، پیش از آنکه یک سازوکار حقوقی یا ابزار توســـعه باشـــد، قراردادی مبتنی بر اعتماد است. اگر این اعتماد –چه در قالب سودآوری واقعی، چه در شفافیت تصمیم‌ها و چه در همراستایی منافع– از میان برود، هیچ شـــبکه‌ای با اتکا به تبلیغات، گسترش جغرافیایی یا حتی بازسازی مالی نجات نخواهد یافت. ورشکســـتگی سال ۲۰۱۴ نه آغاز بحران، بلکه لحظه رسمیِ اعتراف به بحرانی بود که سال‌ها پیش‌تر شکل گرفته بود.

برای مدیران و کارآفرینان –به‌ویژه در اقتصادهای پرریسک و ناپایدار– پیام نهایی این مطالعه موردی روشن است: بزرگ‌شدن فضیلت نیســـت؛ پایدار ماندن است. رشـــد، اگر بر پایه اقتصاد واحد ســـالم، بدهی کنترل‌شده، اعتماد شـــرکا و حکمرانی هوشمندانه بنا نشود، صرفاً سرعت رسیدن به شکست را افزایش می‌دهد.

در نهایـــت، ارزش روایـــت Quiznos در این هشـــدار نهفته است که قله موفقیت پایان مســـیر نیســـت، بلکه خطرناک‌ترین نقطه آن است؛ نقطه‌ای که اگر مدیران به‌جای بازنگری انتقادی به خودتحسینی بسنده کنند، سقوط نه یک احتمال، بلکه مسیری از پیش طراحی‌شده خواهد بود.



شکست Quiznos را نباید صرفاً به‌مثابه افول یک برند فست‌فود آمریکایی تفسیر کرد؛ این رخداد، نمونه‌ای فشرده از خطاهای تکرارشونده در مسیر رشد بسیاری از کسب‌وکارهاست.



راه کره‌جنوبی

چگونه کره‌جنوبی با تلفیق انضباط صادراتی و فداکاری ملی، در ۳۰ سال غیرممکن را ممکن کرد و امروز با بحران وجودی مواجه است؟



امیراحمد شیشه‌گر
پژوهشگر

سئول، منطقه گانگنام، نوامبر ۲۰۲۴. پارک مین-سو، مهندس ارشد ۲۸ ساله در بخش طراحی تراشه‌های هوش مصنوعی شرکت سامسونگ، در یک آسمان‌خراش شیشه‌ای ایستاده است. زیر پای او، جنگلی از نئون، نمایشگرهای غول‌پیکر سه بعدی و جریان بی‌پایان خودروهای برقی خودران، تصویری از «آینده» را ترسیم می‌کنند. مین-سو قهوه‌ای می‌نوشد که قیمت آن معادل حقوق یک هفته کارگر کره‌ای در دهه ۱۹۶۰ است. او نماینده نسلی است که «گرسنگی» را فقط در کتاب‌های تاریخ خوانده و دغدغه‌اش نه بقا، بلکه رقابت در دنیای متاورس، هوش مصنوعی و یافتن آپارتمانی در سئول است که اجاره‌اش او را ورشکسته‌نکند.

در کمتر از ۷۰ سال، کره جنوبی یک جهش تاریخی را ثبت کرده است. در سال ۱۹۶۰، درآمد سرانه کره جنوبی ۸۰ دلار بود؛ رقمی پایین‌تر از غنا، سودان و هائیتی. امروز اما اقتصاد کره جنوبی با GDP سرانه ۳۶,۰۰۰ دلار، یک غول تکنولوژیک، دهمین اقتصاد بزرگ جهان و قلب نوآوری سخت‌افزاری دنیا محسوب می‌شود.

این اتفاق، فراتر از روایت‌های ساده «معجزه» است. داستان کره، تراژدی و حماسه ملتی است که تصمیم گرفت «حال» خود را قربانی «آینده» کند. این



روایتی عمیق از یک دولت مقتدر و توسعه‌گرا است که بازار را با شلاق انضباط صادراتی به دویدن وادار کرد؛ از خانواده‌هایی که تمام سرمایه خود را در آموزش فرزندانشان تزریق کردند؛ و از شرکت‌هایی که اگرچه با حمایت رانتی دولت در ابتدا بزرگ شدند اما مجبور شدند در بازار جهانی بجنگند و بهترین جهان باشند. و البته، داستان هزینه‌های گزاف این جهش برای کره؛ جامعه‌ای است که امروز با بحران وجودی «انقراض جمعیت»، فشارهای روانی خردکننده و پدیده‌ای به نام «جهنم چوسان» روبروست. جهنمی که در نشریات جهانی گزارش‌هایی درباره آن نوشته شده است. مثلا مجله اکونومیست(The Economist) معجزه کره جنوبی را آزمایشگاه توسعه بشری می‌نامد. این مجله در گزارشی نوشت:«این کشور ثابت کرد که جغرافیا سرنوشت نیست، بلکه انتخاب‌های سیاسی سرنوشت را می‌سازند. اما آیا مدلی که بر «رنج کشیدن برای فردا» بنا شده، در فردایی که آمده است دوام می‌آورد؟» همچنین نیویورک تایمز (NYT) در مطلبی درباره نقش سامسونگ در توسعه کره جنوبی و پیش بینی تحولات آینده این کشور نوشت:« وقتی مرز میان منافع ملی و سود شرکتی محو می‌شود. چیبول‌ها موتور محرکی بودند که اکنون به ترمز دموکراسی و برابری تبدیل شده‌اند.» علاوه بر این‌ها نشریه معتبر فایننشال تایمز(FT) هم با طرح این سوال که «معجزه یا سراب؟» نوشت:« کره جنوبی ثروتمندترین کشور جهان است که مردمانش غمگین‌ترین‌اند. درسی تلخ برای توسعه: ثروت به معنای خوشبختی نیست و بقا تضمین‌نمی‌شود.»

بخش اول:
معماری اولیه معجزه؛ از زمین تا نهاد ۱۹۵۳–۱۹۷۰

۱ زمین سوخته و ضرورت انتخاب ۱۹۵۳

پس از جنگ کره، کشور با ویرانه‌های فیزیکی و اخلاقی مواجه بود. تمامی زیرساخت‌ها نابود، ذخایر ارزی صفر و اقتصاد کاملاً وابسته به کمک‌های آمریکا بود. در این شرایط، نخبگان سیاسی دو راه پیش رو داشتند:

- **راه آمریکای لاتین:** اتخاذ مدل جایگزینی واردات (ISI) با حمایت از صنایع داخلی در پشت تعرفه‌ها (مانند آرژانتین و برزیل).
- **راه انتخاب‌شده:** صنعتی‌سازی صادرات‌محور (EOI) با رقابت مستقیم در بازارهای جهانی.

تحلیل نمودار ۱: نموداری که کاهش مالکیت زمین توسط مالکان بزرگ و افزایش سهم کشاورزان را نشان می‌دهد. نماد برابری اولیه.

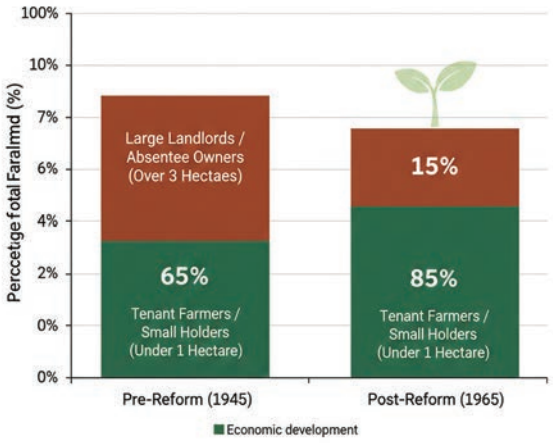



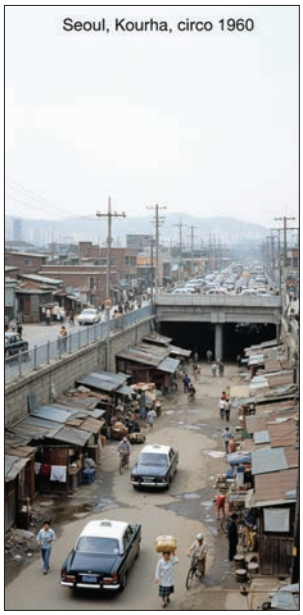

پارادوکس رودخانه هان؛ از «خاکستر جنگ» تا «انقراض خاموش»

۲ اصلاحات ارضی و پاکسازی فئودالیسم: بنیاد مشروعیت

تصمیم برای EOI، ابتدا نیازمند یک انقلاب ساختاری داخلی بود که در کمتر کشوری رخ داده بود برای همین آن‌ها دست به یک جراحی بزرگ زدند.

- **جراحی بزرگ:** دولت «سینگمان ری» تحت فشار آمریکا و با هدف ضد کمونیستی، زمین‌های مالکان بزرگ (Yangban) را مصادره کرد و با شرایط آسان به کشاورزان فروخت. سقف مالکیت ۳ هکتار تعیین شد. اما این اقدام چه پیامدهایی داشت؟
- **پیامد حیاتی:** این اقدام طبقه فئودال را نابود کرد. سرمایه‌ها از «زمین» به «صنعت» و «آموزش» هدایت شد. مهم‌تر از آن، یک برابری اولیه و حس وحدت در میان مردم ایجاد شد که بستر پذیرش سختی‌های بعدی تحت رهبری پارک چونگ-هی را فراهم کرد. مردم فقیر بودند، اما جامعه‌ای تقریباً همگن بودند که هیچ طبقه رانت‌خوار بزرگی سد راه توسعه نبود.

۳ اختراع «دولت توسعه‌گرا» و EPB

کودتای ۱۹۶۱ ژنرال پارک چونگ-هی، نظام نهادی کره را مهندسی کرد. او نه یک سوسیالیست بود و نه یک لیبرال کلاسیک؛ او یک توسعه‌گرای عمل‌گرا بود.

- **نهاد مغز متفکر:** پارک نهاد «هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی» (Economic Planning Board - EPB) را تأسیس کرد. این نهاد قدرتمند، نه تنها بودجه را تعیین می‌کرد، بلکه سیاست‌های صنعتی، نرخ ارز و اهداف صادراتی را نیز تعیین می‌نمود. تکنوکرات‌های EPB از بهترین‌های کشور بودند و در برابر فشارهای سیاسی کوتاه مدت مصونیت داشتند. (برخلاف بوروکراسی متزلزل و سیاسی‌شده برخی کشورهای دیگر).
- **استراتژی پنج ساله:** دولت برنامه توسعه پنج ساله را تدوین و به دقت مراحل صنعتی شدن را تعیین کرد: آن ها برای دهه ۶۰، صادرات محصولات سبک کارمحور مانند نساجی، کالاگیس، تخته سه‌لا را هدف‌گذاری کردند تا ارز خارجی به دست بیاورند. همچنین برای دهه ۷۰، تمرکز روی صنایع سنگین و شیمیایی (HCI). و برای دهه ۸۰ روی حوزه الکترونیک و نیمه‌هادی‌ها برنامه‌ریزی شد.

مجله اکونومیست معجزه کره جنوبی را آزمایشگاه توسعه بشری می‌نامد. این مجله در گزارشی نوشت:« این کشور ثابت کرد که جغرافیا سرنوشت نیست، بلکه انتخاب‌های سیاسی سرنوشت را می‌سازند. اما آیا مدلی که بر «رنج کشیدن برای فردا» بنا شده، در فردایی که آمده است دوام می‌آورد؟»

بخش دوم:
مکانیسم انضباط: موتور چیبول و سرمایه انسانی ۱۹۷۰–۱۹۹۷

۱ شاه‌کلید انضباط صادراتی (Export Discipline)

کره به درستی فهمید که حمایت از بخش خصوصی باید مشروط باشد. این تفاوت اصلی با مدل ISI آرژانتین بود.

مکانیزم هویج و چماق (Carrot and Stick)

- **هویج:** در این دوره دولت به چیبول‌ها وام‌های ارزان با نرخ بهره منفی (کمتر از تورم)، انحصارات داخلی، یارانه‌های برق و دسترسی آسان به ارز خارجی می‌داد. چیبول‌ها شرکت‌های خوشه‌ای کره‌ای هستند که از نظر ساختار، یک شرکت چندملیتی محسوب می‌شوند که مالک چندین شرکت تابعه بین‌المللی هستند. کنترل این شرکت‌ها، از نظر عملیاتی در اختیار رییس هیئت مدیره شرکت مادر قرار دارد.
- **چماق:** همه این حمایت‌ها مشروط به دستیابی به اهداف صادراتی بود. چیبول‌ها می‌دانستند که اگر نتوانند در بازارهای جهانی (آمریکا، اروپا) موفق شوند، دولت حمایت را قطع و شرکت ورشکست خواهد شد.
- **اثرگذاری:** این سیستم «رقابت برای بقا» را القا کرد. شرکت‌ها مجبور بودند با بهره‌وری بالا عمل کنند، نه اینکه مانند برخی کشورها صنایع در پناه تعرفه‌ها، محصولات گران و بی‌کیفیت تولید کنند.

۲ قمار بزرگ HCI و تولد غول‌ها

در دهه ۷۰، کره تصمیم گرفت با طرح صنایع سنگین و شیمیایی (HCI) وارد قلمروی ریسک مطلق شود.

- **نقش یک فولادساز:** دولت کارخانه فولاد پوهانگ (POSCO) را ساخت و در دهه ۸۰ آن را به کارآمدترین تولیدکننده فولاد جهان تبدیل کرد. این فولاد باکیفیت و ارزان، موتور رشد صنایع خودرو و کشتی‌سازی هیوندای و دوو شد. بدون پوسکو، کشتی‌سازی کره هرگز نمی‌توانست با ژاپن رقابت کند.
- **تخصیص اعتبارات دستوری:** دولت عمداً «قیمت» سرمایه (نرخ بهره) را پایین نگه داشت تا چیبول‌ها با وام گرفتن، ریسک‌های عظیم بپذیرند. این مدل، در تضاد کامل با مدل بازار آزاد بود، اما در شرایط اضطراری کره کار کرد.

۳ سرمایه انسانی: تقدس آموزش و سرکوب مصرف

سرمایه انسانی، تنها منبع طبیعی کره بود که روی ارزش و آموزش آن سرمایه‌گذاری شد.

- **تب آموزش(Education Fever):** خانواده‌های کره‌ای با فرهنگ کنفوسیوسی، آموزش را تنها راه صعود اجتماعی می‌دانستند. مادران حتی فرش خانه را می‌فروختند تا فرزندانشان به کلاس‌های تقویتی (Hagwons) بروند. دولت نیز در این مسیر، آموزش ابتدایی را اجباری و رایگان کرد و تمرکز را بر آموزش مهارت‌های فنی و علوم پایه گذاشت.
- **سرکوب نیروی کار:** این معجزه روی دوش کارگرانی ساخته شد که طولانی‌ترین ساعات کار در جهان (به طور میانگین بیش از ۵۵ ساعت در هفته) کار می‌کردند. دستمزدها تا قبل از دموکراسی (۱۹۸۷) توسط دولت سرکوب می‌شد تا قیمت صادرات کره پایین بماند. این سرکوب مصرف داخلی و سرمایه‌انسانی به نفع سرمایه‌گذاری صادراتی و درآمد ارزش کشور ، یک اصل کلیدی بود. اما نتوانست چندان دوام بیاورد و در نهایت باعث شروع اعتراضات گسترده شد.

۴ گذار سیاسی و شوک دستمزد ۱۹۸۷

کره جنوبی با اوج‌گیری اعتراضات دانشجویی و کارگری در سال ۱۹۸۷ به سمت دموکراسی حرکت کرد که آثار بسیار زیادی هم بر توسعه اقتصادی این کشور داشت. مثلا اتحادیه‌های کارگری آزاد شدند و بلافاصله خواستار افزایش دستمزد شدند. دستمزدهایی که طی سه سال ۸۷ تا ۹۰، دو برابر شد. البته درحالی که در کشورهای دیگر، این جهش دستمزد می‌توانست تورم را انفجاری کند اما در کره، چیبول‌ها مجبور بودند برای حفظ سود و رقابت‌پذیری در بازار جهانی، بهره‌وری را از طریق اتوماسیون، رباتیک و تکنولوژی به شدت بالا ببرند. فشار سندیکاها ناخواسته باعث ارتقای تکنولوژیک صنعت کره شد و اقتصاد از یک سیستم کارمحور به سرمایه‌محور جهش کرد.

بخش سوم:
بحران ۱۹۹۷؛ شکست مدل و تولد دوباره ۱۹۹۷–۲۰۰۲

۱ ریشه‌های ساختاری سقوط: غرور امپراتوری چیبول‌ها

مدل کره‌ای تا سال ۱۹۹۷ با موفقیت کار می‌کرد، اما در داخل پوسیده بود.

- **بدهی بالا:** چیبول‌ها به دلیل حمایت دولت، بیش از حد ریسک‌پذیر شده بودند. آن‌ها با وام‌های کوتاه‌مدت خارجی، در پروژه‌های کم‌بازده مانند خودروسازی و

تحلیل نمودار ۲: نشان‌دهنده افزایش شدید و پایدار نسبت R&D به GDP کره از اواسط دهه ۸۰ به بعد، همزمان با دموکراسی و فشار دستمزدها.

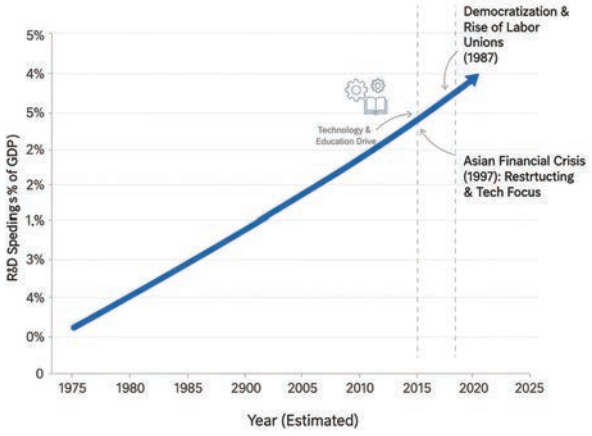

تحلیل نمودار ۳: سقوط آزاد ذخایر ارزی در ۱۹۹۷ و بازیابی V شکل و سریع آن تا سال ۲۰۰۱، نماد موفقیت اصلاحات ساختاری.

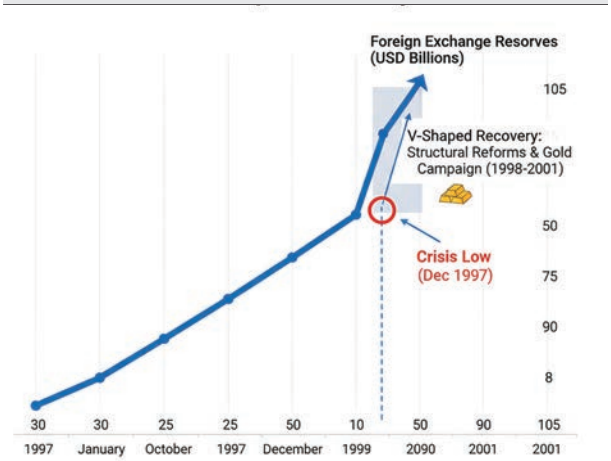





الکترونیک مصرفی سرمایه‌گذاری می‌کردند. نسبت بدهی به سرمایه در برخی موارد به ۵۰۰ درصد رسید.

- **نظارت ضعیف:** بانک‌ها (که عمدتاً دولتی بودند) به دلیل مالکیت عمومی و فشار سیاسی، نمی‌توانستند چیبول‌ها را وادار به بازپرداخت کنند.

۲ شوک و فروپاشی

در اواسط سال ۱۹۹۷، وقتی بحران ارزی از تایلند شروع شد، سرمایه‌گذاران خارجی ترسیدند و وام‌های کوتاه‌مدت را از کره بیرون کشیدند. وون سقوط کرد و ذخایر ارزی در عرض چند هفته صفر شد.

- **اثر دومینویی:** ورشکستگی چیبول‌ها (مانند هانبو و دوو) یک دومینوی اعتباری ایجاد کرد که کل سیستم بانکی را فلج نمود. کشور رسماً ورشکست شد و برای جلوگیری از نکول، مجبور به دریافت ۵۸ میلیارد دلار از صندوق بین‌المللی پول (IMF) شد.

تحلیل نمودار: سقوط آزاد نرخ باروری. این نمودار مهم‌ترین سند برای آینده مبهم کره است و نشان می‌دهد توسعه اقتصادی به قیمت فروپاشی اجتماعی تمام شده است.

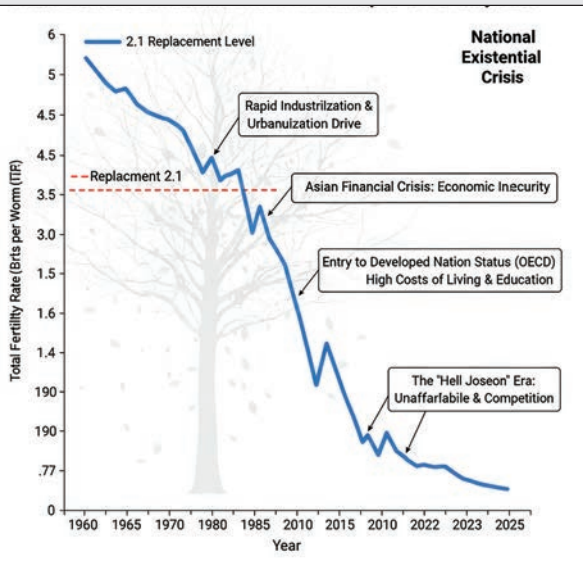

۳ اصلاحات شوک‌آور و کالبدشکافی IMF

شروط IMF نه تنها اقتصادی، بلکه ساختاری و سیاسی بودند.

- **انحلال چیبول‌ها:** دولت کیم دائه–جونگ با شجاعت بی‌سابقه، اجازه داد گروه دوو (Daewoo)، دومین چیبول بزرگ کشور، ورشکست شود. این اقدام، خط قرمز دخالت دولتی را برای همیشه جابجا کرد.
- **اصلاحات مدیریتی:** چیبول‌ها مجبور شدند تمرکز خود را بر فعالیت‌های اصلی (Core Competencies) بگذارند و بخش‌های زیان‌ده را بفروشند. سامسونگ از خودروسازی خارج شد و تمام تمرکزش را بر نیمه‌هادی‌ها گذاشت.
- انعطاف‌پذیری کار: قانون کار تغییر کرد و سیستم استخدام مادام‌العمر (که در دهه ۶۰ ایجاد شده بود) رسماً پایان یافت. میلیون‌ها نفر اخراج شدند.

۴ کمپین جمع‌آوری طلا: پدیده «سرمایه اجتماعی»

- **تفاوت با کشوری مثل آرژانتین:** در آرژانتین، فرار سرمایه و تلاش برای تبدیل پزو به دلار امری عادی بود. در کره، جامعه یکپارچه و همگن، این بحران را نه یک فاجعه اقتصادی، بلکه یک «تحقیر ملی» دانست.
- **واکنش ملی:** مردم نه تنها طلاهای خود را اهدا کردند، بلکه با تحمل نرخ بهره ۳۰ درصدی و اخراج‌های گسترده، به دولت اعتماد کردند که اصلاحات را انجام می‌دهد. این سطح از اعتماد نهادی و پذیرش درد، بزرگ‌ترین دارایی کره و بزرگ‌ترین فقدان در آرژانتین بود.
- **اثر نهایی:** این همبستگی، نه تنها به ترمیم ذخایر ارزی کمک کرد، بلکه اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی را بازگرداند و به کره اجازه داد زودتر از موعد وام IMF را تسویه کند و با سرعت V شکل از بحران خارج شود.

بخش چهارم:
عصر دیجیتال و پارادوکس‌های جامعه‌شناختی ۲۰۰۰–۲۰۲۵

۱ سلطه بر نیمه‌هادی‌ها: نفت قرن بیست و یکم

کره جنوبی از بحران ۱۹۹۷ درس گرفت که وابستگی به وام خارجی خطرناک است، اما سلطه بر تکنولوژی‌های کلیدی، امنیت ملی می‌آورد.

- **استراتژی متمرکز:** دولت و چیبول‌ها سرمایه‌گذاری در R&D را به بالاترین سطح جهانی رساندند. کره جنوبی اکنون در نسبت هزینه R&D به GDP

جوانان کره‌ای کشورشان را «جهنم چوسان» می‌نامند، زیرا تحرک طبقاتی تقریباً ناممکن شده است. نسل‌های پیشین با تلاش توانستند از فقر خارج شوند، اما نسل امروز با تلاش مضاعف هم نمی‌تواند در سئول خانه بخرد. این ناامیدی، ریشه اصلی نرخ بالای خودکشی در میان کشورهای توسعه یافته است.

مقایسه روند سیاسی-اقتصادی در کره‌جنوبی و آرژانتین		
شاخص کلیدی	کره جنوبی (معجزه رودخانه هان)	آرژانتین (تراژدی پلاتا)
فلسفه ثروت	ثروت باید خلق شود (تولید، نوآوری). منبع ثروت «مغز» انسان است.	ثروت باید توزیع شود (منابع طبیعی، یارانه). منبع ثروت «زمین» است.
نقش دولت	«توسعه‌گرا» (هدایت بازار، حمایت مشروط به عملکرد).	«پوپولیست/رانتیر» (توزیع بدون تولید، مداخلات بی‌ثبات).
اولویت ملی	اولویت مطلق: صادرات، R&D، سرمایه‌گذاری. مصرف سرکوب شد.	اولویت مطلق: مصرف داخلی، یارانه‌ها، سیاست‌های اشتغال دولتی.
واکنش به بحران	همبستگی (طلا)، ریاضت، پذیرش درد برای درمان، اصلاح ساختار.	قطب‌بندی، فرار سرمایه، نکول، مقصر دانستن خارج و چاپ پول.
سیاست صنعتی	حمایت مشروط به صادرات (رقابت با جهان).	حمایت مطلق با تعرفه (تنبل‌پروری داخلی/ISI).
ساختار نهادی	تکنوکرات‌های لایق و ثابت (EPB) با قدرت اجرایی بالا.	بوروکراسی متزلزل و سیاسی‌شده، فقدان حافظه سازمانی.

(حدود ۴.۹درصد)، همواره در رتبه‌های اول یا دوم جهان قرار دارد.

- **تولید گلوگاهی:** سامسونگ و SK Hynix بیش از ۶۰درصد بازار جهانی حافظه DRAM را کنترل می‌کنند. این تراشه‌ها «نفت جدید» و گلوگاه اقتصاد دیجیتال جهان هستند. این سلطه، کره را در برابر نوسانات ارزی و بحران‌های مالی مقاوم کرده است.

۲ قدرت نرم و اقتصاد فرهنگ (Hallyu)

کره تنها کشوری است که «فرهنگ عامه» را به عنوان یک صنعت صادراتی استراتژیک مهندسی کرد و به طور هدفمند بر آن سرمایه‌گذاری نمود.

- **مهندسی فرهنگ:** دولت پس از ۱۹۹۷، برای جبران کسری بودجه، صندوق‌های سرمایه‌گذاری فرهنگی ایجاد کرد و با حمایت مالی از تولیدکنندگان محتوای کی-پاپ و کی-دراما، آن‌ها را به سمت استانداردهای جهانی سوق داد.
- **اثر اقتصادی نامرئی:** موج کره‌ای (Hallyu) نه تنها درآمد مستقیم از کنسرت و فیلم دارد، بلکه تقاضا برای لوازم آرایشی، غذا، توریسم و مهم‌تر از همه، اعتماد به برند «ساخت کره» را افزایش داده است. این قدرت نرم، برند «ساخت کره» را از «ارزان و تقلیدی» به «کول و باکیفیت» تغییر داد.

۳ روی تاریک ماه: پارادوکس رفاه و رنج

با وجود این ویترین درخشان، جامعه کره با بحران‌های عمیقی دست‌به‌گریبان است که پایداری مدل اقتصادی را تهدید می‌کند.

الف) پرتگاه جمعیتی (Demographic Cliff)

- **آمار آخرالزمانی:** نرخ باروری در سال ۲۰۲۳ به ۰.۷۲ رسید (پایین‌ترین در تاریخ بشر در زمان صلح). برای جایگزینی جمعیت نرخ ۲.۱ لازم است. سئول با نرخ ۰.۵۵، عقیم‌ترین شهر جهان است.

علت‌شناسی جامعه‌شناختی

- بحران مسکن و هزینه زندگی: به دلیل تمرکز بر صادرات، دولت از سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های رفاهی (مانند مسکن عمومی و مهدکودک) غفلت کرد. مسکن در سئول چنان گران است که جوانان از تشکیل خانواده صرف‌نظر می‌کنند.
- **تب آموزش (Education Fever):** رقابت برای ورود به دانشگاه‌های برتر (SKY Universities) یک فشار روانی و مالی غیرقابل تحمل بر خانواده‌ها تحمیل می‌کند. کودکان در کره باید از صبح تا نیمه شب در کلاس‌های تقویتی باشند. این سیستم، فرزندآوری را به یک مسئولیت عظیم مالی و روانی تبدیل کرده است.
- **فرهنگ کار:** ساعات کار طولانی (Long Work Hours) و فرهنگ سلسله مراتبی و مردسالارانه در چیبول‌ها، امکان تعادل میان کار و زندگی را از بین برده است.

ب) جهنم چوسان (Hell Joseon) و نابرابری ساختاری

- **شکاف اقتصادی دوگانه:** اقتصاد به دو بخش تقسیم شده است: کارکنان چیبول‌ها (با حقوق بالا و امنیت نسبی) و کارکنان شرکت‌های کوچک و متوسط (SMEs) که اکثریت نیروی کار را تشکیل می‌دهند اما از مزایای ناچیزی برخوردارند.
- **ناامیدی نسلی:** جوانان کره‌ای کشورشان را «جهنم چوسان» می‌نامند، زیرا تحرک طبقاتی تقریباً ناممکن شده است. نسل‌های پیشین با تلاش توانستند از فقر خارج شوند، اما نسل امروز با تلاش مضاعف هم نمی‌تواند در سئول خانه بخرد. این ناامیدی، ریشه اصلی نرخ بالای خودکشی در میان کشورهای توسعه یافته است.

بخش پنجم:
تحلیل تطبیقی و درس‌های استراتژیک

۱ کالبدشکافی مقایسه‌ای: کره جنوبی در برابر آرژانتین

چرا دو کشور با شرایط اولیه مشابه (دهه ۶۰) مسیرهای معکوس را طی کردند؟

۲ تحلیل نهایی مدل کره‌ای: استقراضی از تاریخ

مدل کره‌ای یک «اقتصاد پادگانی» بود که به طور موقت موفق شد.

- **نقد تاریخی:** کره تا حد زیادی از مدل ژاپن و آلمان پس از جنگ جهانی

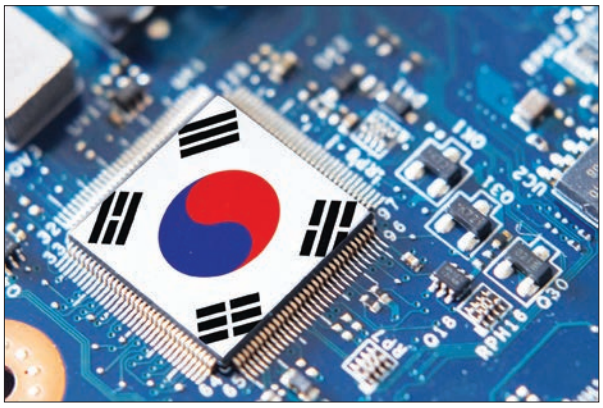

دوم (مدل‌های هدایت‌شده و متمرکز) الگوبرداری کرد. اما کره این مدل را افراطی کرد، چرا که باید با سرعت بیشتری رشد می‌کرد تا از کره شمالی عقب نماند.

- **نکته کلیدی:** دولت کره به طور هدفمند منابع را از بخش‌های کم‌بازده (مانند خدمات سنتی) به بخش‌های با بهره‌وری بالا (مانند الکترونیک) منتقل کرد و با تضمین صادرات، این مدل را تأمین مالی نمود. این یک «مهندسی کلان» بود که فقط در یک دیکتاتوری توسعه‌گرا امکان‌پذیر بود.

۳ سناریوهای آینده ۲۰۲۵-۲۰۳۵

- **سناریوی خوش‌بینانه (رهبری هوش مصنوعی):** کره موفق می‌شود با رهبری در هوش مصنوعی و رباتیک، کمبود نیروی انسانی را جبران کند. اصلاحات فرهنگی و مهاجرتی، شیب سقوط جمعیت را کند می‌کند و قدرت نرم (Hallyu) بازارهای جدیدی می‌سازد. کره به «اتاق فکر» جهان تبدیل می‌شود.
- **سناریوی میانه (سندرم ژاپن):** اقتصاد وارد دوره‌ای از رشد پایین (۰ تا ۱ درصد)، تورم پایین و بدهی دولتی بالا می‌شود. ثبات حفظ می‌گردد، اما پویایی سابق از بین می‌رود. چیبول‌ها تولید را به هند و ویتنام منتقل می‌کنند و کره به کشوری رانتیر از سرمایه‌گذاری‌های خارجی تبدیل می‌شود.
- **سناریوی بدبینانه (فروپاشی ساختاری):** بحران مسکن و انقراض جمعیتی منجر به ورشکستگی مالی دولت و تنش‌های شدید بین‌نسلی می‌شود. حباب مسکن می‌ترکد و دارایی طبقه متوسط نابود می‌شود. همزمان، چین در تکنولوژی تراشه از کره سبقت می‌گیرد و کشور به یک «موزه ثروتمند اما خالی از سکنه» تبدیل می‌گردد.

جمع‌بندی نهایی و درس‌ها

کره جنوبی بزرگ‌ترین «ضد مثال» در تاریخ توسعه اقتصادی است. این کشور تمام تئوری‌های بدبینی را نقض کرد. تجربه کره به ما می‌گوید که هیچ کشوری محکوم به فقر نیست، حتی اگر منابع، زمین و دوستان قدرتمند نداشته باشد.

فرمول کره ترکیبی بود از:

۱) اراده سیاسی آهنین برای انضباط

۲) آموزش به عنوان یک مذهب ملی

۳) پیوند زدن سرنوشت اقتصاد به بازارهای جهانی.

تفاوت اصلی کره با دیگر کشورها در این بود که نخبگان کره بر سر یک هدف واحد توافق داشتند: «بزرگ کردن کیک اقتصاد». آن‌ها حاضر بودند مصرف امروز را فدای سرمایه‌گذاری فردا کنند. در مقابل، در موارد مشابه دیگر کشورها نزاع تاریخی بر سر توزیع کیکی بود که هرگز بزرگ نمی‌شد و اغلب آب می‌رفت.

با این حال، مدل کره امروز به پایان خط رسیده است. مدلی که بر اساس «فداکاری انسان برای اقتصاد» بنا شده بود، حالا با شورش انسان‌ها (امتناع از فرزندآوری) مواجه شده است. درسی که کره برای آینده دارد این است که توسعه اقتصادی اگر به قیمت فرسایش روح جامعه و فروپاشی خانواده تمام شود، در بلندمدت پایدار نیست. امروز کره جنوبی با همه پیشرفت‌ها و توسعه برای بقا به «تعادل انسانی» نیاز دارد که خود روزی آن را سرکوب کرده است.

مهم‌ترین اصطلاحات کره‌ای که باید درباره آن‌ها بدانید

کلمه / اصطلاح	نوع	توضیح کوتاه
چیبول (Chaebol)	اصطلاح کره‌ای	گروه‌های صنعتی بزرگ، خانوادگی و چندرشته‌ای (مانند سامسونگ، هیوندای) که ستون فقرات اقتصاد کره را تشکیل می‌دهند.
دولت توسعه‌گرا	اصطلاح اقتصادی	مدلی از حکمرانی که در آن دولت به‌جای تصدی‌گری، بخش خصوصی را به‌شدت هدایت، حمایت و در عین حال ملزم به عملکرد صادراتی می‌کند.
EPB	مخفف	هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی (Economic Planning Board)؛ نهاد قدرتمند دولتی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ که برنامه‌ریزی کلان و تخصیص منابع کشور را بر عهده داشت.
انضباط صادراتی	اصطلاح اقتصادی	شرط سخت‌گیرانه‌ای که دولت به چیبول‌ها تحمیل می‌کرد: دریافت حمایت‌های دولتی مشروط به دستیابی به اهداف صادراتی در بازارهای جهانی.
HCI Drive	مخفف / اصطلاح	طرح صنایع سنگین و شیمیایی (Heavy and Chemical Industry Drive)؛ استراتژی صنعتی‌سازی دولت در دهه ۱۹۷۰ با تمرکز بر فولاد، کشتی‌سازی و خودرو.
هالیو (Hallyu)	اصطلاح کره‌ای	«موج کره‌ای»؛ نام پدیده جهانی شدن فرهنگ عامه کره (مانند کی-پاپ، کی-دراما و فیلم‌های سینمایی) که یک صنعت صادراتی استراتژیک است.
جهنم چوسان	اصطلاح عامیانه	(Hell Joseon)؛ اصطلاحی کنایه‌آمیز که جوانان کره‌ای برای توصیف جامعه‌ای با رقابت شدید، ساعات کار طولانی و هزینه‌های بالای زندگی به کار می‌برند.
پرتگاه جمعیتی	اصطلاح جامعه‌شناختی	اشاره به سقوط بی‌سابقه نرخ باروری (۰.۷۲) و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی وخیم آن برای آینده کشور.
SKY Universities	مخفف	اشاره به سه دانشگاه برتر و بسیار معتبر کره جنوبی (سئول، کره، و یونسی) که رقابت برای ورود به آن‌ها عامل فشار روانی جامعه است.
Hagwons	اصطلاح کره‌ای	آکادمی‌های خصوصی بعد از مدرسه که دانش‌آموزان کره‌ای برای آمادگی کنکور و موفقیت تحصیلی، به طور فشرده در آن‌ها شرکت می‌کنند.
IMF	مخفف	صندوق بین‌المللی پول (International Monetary Fund)؛ سازمانی که در بحران مالی ۱۹۹۷ برای نجات کره وام داد و اصلاحات ساختاری سخت‌گیرانه‌ای را تحمیل کرد.
DRAM	مخفف	حافظه دسترسی تصادفی پویا (Dynamic Random-Access Memory)؛ نوعی تراشه حافظه که کره جنوبی (سامسونگ و SK Hynix) بزرگ‌ترین تولیدکننده جهانی آن است.
Yangban	اصطلاح کره‌ای	طبقه اشراف و زمین‌داران سنتی کره که قدرت و نفوذ آن‌ها در جریان اصلاحات ارضی دهه ۱۹۵۰ عملاً از بین رفت.
V-shaped Recovery	اصطلاح اقتصادی	الگوی بهبود اقتصادی سریع و شدید پس از یک سقوط ناگهانی و عمیق، که کره پس از بحران ۱۹۹۷ آن را تجربه کرد.
R&D	مخفف	تحقیق و توسعه (Research and Development)؛ سرمایه‌گذاری که در این بخش به عنوان یکی از بالاترین نسبت‌ها به تولید ناخالص داخلی در جهان است.
سرمایه اجتماعی	اصطلاح جامعه‌شناختی	سطح اعتماد و همبستگی ملی (مانند کمپین جمع‌آوری طلا در ۱۹۹۸) که امکان همکاری و پذیرش دردسرها برای منافع بلندمدت را فراهم می‌کند.

عصر جدید

[این صفحات به تحولات هوش مصنوعی و تاثیر آنها بر اقتصاد و زندگی می‌پردازد.]

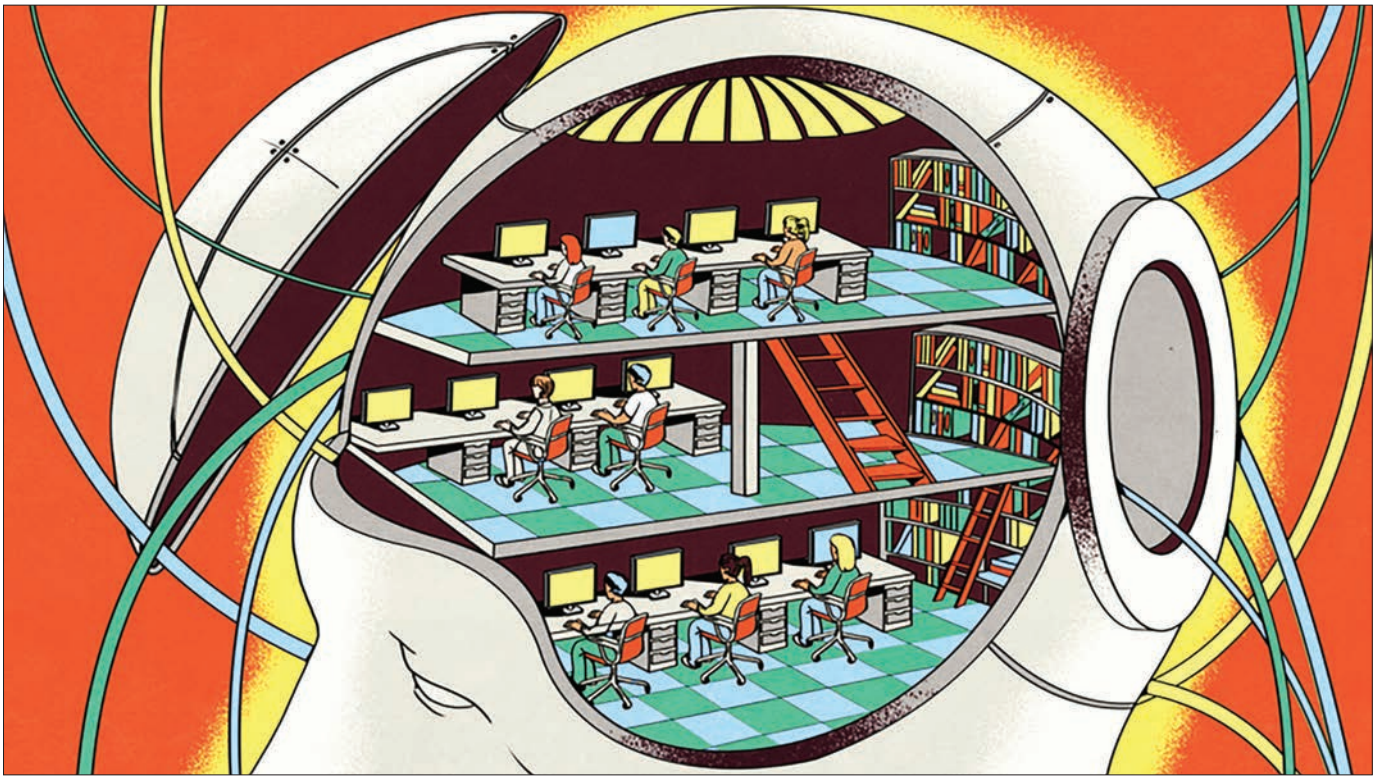

گفت‌وگو با یوشوا بنجیو، یکی از سه پدرخوانده هوش مصنوعی

هوش ارزان شده است

ترجمه کاوه شجاعی

گروه عصر جدید

یوشوا بنجیو استاد دانشگاه مونترآل و از پیشگامان حوزه شبکه‌های عصبی مصنوعی و یادگیری عمیق است. او را یکی از سه پدرخوانده هوش مصنوعی می‌دانند. بنجیو در سال ۲۰۱۸ به‌همراه جفری هینتون و یان لکون، به‌دلیل تحقیقاتشان در حوزه یادگیری عمیق، جایزه ای. ام. تورینگ را دریافت کرد؛ جایزه‌ای که عموماً از آن با عنوان «نوبل علوم کامپیوتر» یاد می‌شود. در سال ۲۰۲۴، مجله تایم نام بنجیو را در فهرست سالانه ۱۰۰ شخصیت تأثیرگذار جهان قرار داد. گزیده‌ای از گفت‌وگوی اخیر بنجیو را با استیون بارتلت از پادکست «دفتر خاطرات یک مدیرعامل» بخوانید و متوجه شوید که چرا پدرخوانده هوش مصنوعی نسبت به آینده خوشبین نیست.

■ **بارتلت: پروفسور بنجیو، شما یکی از سه پدرخوانده هوش مصنوعی هستید و همچنین یکی از پرارجاع‌ترین دانشمندان جهان در گوگل اسکالر (Google Scholar). اما جایی خواندم که شما فردی درون‌گرا هستید و حالا این سؤال پیش می‌آید: چرا یک درون‌گرا باید از حریم امن خودش بیرون بیاید و در عرصه عمومی با مردم درباره دیدگاه‌هایش درباره هوش مصنوعی گفت‌وگو کند؟**

بنجیو: چون مجبورم. چون از وقتی ChatGPT عرضه شد، متوجه شدم در مسیری خطرناک قرار گرفته‌ایم و لازم اســت حرف بزنم. لازم بود آگاهی ایجاد کنم درباره اینکه چه چیزهایی ممکن است رخ دهد، اما در عین حال امید بدهم که مسیرهایی هست که می‌توانیم انتخاب کنیم تا آن ریسک‌های فاجعه‌بار را کاهش دهیم.

■ **بارتلت: شما چهار دهه صرف ساختن هوش مصنوعی کردید؟**

بنجیو: بله.

■ **بارتلت: و می‌گویید بعد از عرضه ChatGPT در ۲۰۲۳ بود که نگرانی‌تان شروع شد. چه چیزی در ChatGPT بود که باعث شد نگاهتان تغییر کند؟**

زنگ بیدارباش ChatGPT

بنجیو: قبل از ChatGPT بیشــتر همکاران من و خودم فکر می‌کردیم دهه‌های بســیار بیشتری طول می‌کشد تا ماشین‌هایی داشته باشیم که واقعاً زبان را درک کنند. آلن تورینگ، بنیان‌گذار این حوزه در ۱۹۵۰، فکر می‌کرد وقتی ماشین‌هایی داشته باشیم که زبان را درک کنند، ممکن است محکوم به نابودی باشــیم، چون آن‌ها به اندازه ما باهوش خواهند شد. او کاملاً درست نگفت. ما حالا ماشین‌هایی داریم که زبان را می‌فهمند، اما در جنبه‌های دیگری

عقب‌ترند، مثل برنامه‌ریزی. پس فعلاً تهدید واقعی نیستند، اما ممکن است در چند سال یا یک دهه یا دو دهه دیگر تهدید شوند.

در هفته‌های نخست ۲۰۲۳ ناگهان احساس کردم همه این سال‌ها ما داشتیم چیزی می‌ساختیم که می‌تواند بالقوه به یک رقیب برای انسان تبدیل شود یا می‌تواند قدرت عظیمی به هر کس که کنترلش را در دست دارد بدهد و جهان ما را بی‌ثبات کند.

■ **بارتلت: آیا منصفانه است بگوییم شما هم -در کنار دیگران- یکی از دلایلی هستید که این نرم‌افزار وجود دارد؟**

بنجیو: در کنار دیگران، بله.

■ **بارتلت: برایم این ناهمخوانی شناختی خیلی جالب است؛ اینکه بخش بزرگی از عمر حرفه‌ای‌تان را صرف ساختن این فناوری‌ها یا فهمیدن آن‌ها و به وجود آوردنشان می‌کنید، و بعد در مقطعی متوجه می‌شوید ممکن است پیامدهای فاجعه‌بار داشته باشند، و اینکه چطور این دو فکر را با هم جمع می‌کنید.**

بنجیو: سخت است. از نظر احساسی سخت است. و فکر می‌کنم سال‌های زیادی بود که درباره خطرهای بالقوه می‌خواندم. یک دانشجو داشتم که خیلی نگران بود اما من چندان توجه نمی‌کردم و فکر می‌کنم دلیلش این بود که عامدانه او را نادیده می‌گرفتم. و این طبیعی است. طبیعی است وقتی می‌خواهید نسبت به کارتان احساس خوبی داشته باشید. همه ما می‌خواهیم نسبت به کارمان احساس خوبی داشته باشیم. من هم می‌خواستم نسبت به تمام پژوهش‌هایی که انجام داده بودم احساس خوبی داشته باشم. درباره فواید مثبت هوش مصنوعی برای جامعه واقعاً هیجان‌زده بودم. پس وقتی کسی می‌آید و به شما می‌گوید: «وه، کاری که کرده‌ای می‌تواند به‌شدت مخرب باشد»، یک واکنش ناخودآگاه شکل می‌گیرد که آن را کنار بزنید. اما چیزی که بعد از عرضه ChatGPT رخ داد، در واقع یک احساس دیگر بود که این احساس را خنثی کرد. و آن احساس دیگر، عشق به فرزندانم بود. فهمیدم روشن نیست که آیا آن‌ها بیست سال دیگر زندگی خواهند داشت یا نه، آیا بیست سال دیگر در یک دموکراسی زندگی خواهند کرد یا نه. و با فهمیدن این موضوع، ادامه دادن همان مسیر ممکن نبود. غیرقابل تحمل بود. حتی اگر به این معنا بود که برخلاف جریان حرکت کنم، برخلاف میل همکارانی که ترجیح می‌دادند درباره خطرهای کاری که می‌کنیم چیزی نشنوند.

■ **بارتلت: به لحاظ عاطفی ماجرا برایتان غیرقابل تحمل شد.**

بنجیو: بله، بله. یک بعدازظهر مشخص را یادم هست؛ داشتم از نوهام مراقبت می‌کردم که کمی بیشتر از یک سال سن داشت. چطور می‌توانستم این را جدی نگیرم؟ کودکان ما بسیار آسیب‌پذیرند. پس شما می‌دانید چیزی بد در راه است؛ مثل این است که آتش به سمت خانه‌تان می‌آید. و می‌بینید، اما مطمئن نیستید از کنار خانه رد می‌شود و خانه سالم می‌ماند یا خانه را نابود می‌کند، و در عین حال کودکانتان داخل خانه هستند. آیا همان‌جا می‌نشینید و کار و زندگی را مثل همیشه ادامه می‌دهید؟ نمی‌توانید. باید هر کاری از دستتان برمی‌آید انجام دهید تا ریسک‌ها را کاهش دهید.

■ **بارتلت: شنیده‌ام که دانشمندان موقع تلاش برای ایجاد چیزی تازه، مسئله ریسک و احتمالات را جدی می‌گیرند.**

بنجیو: البته. اما باید یک نکته مهم را اینجا بگویم. نسل‌های پیشین دانشمندان مفهومی داشتند به نام «اصل احتیاط». یعنی اگر دارید کاری انجام می‌دهید -مثلاً یک آزمایش علمی- و ممکن است نتیجه‌اش واقعاً بد از آب دربیاید، مثل اینکه آدم‌ها ممکن است بمیرند، یک فاجعه ممکن است رخ دهد، در این صورت نباید آن کار را انجام دهید. به همین دلیل است که آزمایش‌هایی هست که دانشمندان همین حالا انجام نمی‌دهند. مثلاً ما با جوّ زمین بازی نمی‌کنیم تا تغییرات اقلیمی را «درست کنیم»، چون ممکن است آسیب بیشتری ایجاد کنیم تا اینکه مشکل را حل کنیم. ما شکل‌های جدیدی از حیات را خلق نمی‌کنیم که می‌تواند همه ما را نابود کند. اما در هوش مصنوعی، آنچه اکنون رخ می‌دهد این نیست. ما داریم ریسک‌های دیوانه‌وار می‌کنیم. اما نکته مهم این است که حتی اگر فقط یک درصد احتمال باشد -فرضاً برای اینکه یک عدد بگوییم- حتی همان هم غیرقابل تحمل است، غیرقابل قبول است. مثلاً یک درصد احتمال اینکه جهان ما از بین برود، بشریت از بین برود، یا یک دیکتاتور جهانی به لطف هوش مصنوعی قدرت را به دست بگیرد. این سناریوها آن‌قدر فاجعه‌بارند که حتی اگر یک درصد هم باشد، باز هم غیرقابل تحمل است.

و در بسیاری از نظرسنجی‌ها، مثلاً از پژوهشگران یادگیری ماشین -همان‌هایی که این چیزها را می‌سازند- این اعداد بسیار بالاتر است. درباره چیزی مثل ۱۰ درصد یا در همین حدود حرف می‌زنیم.

چرا این بار فرق دارد؟

■ **بارتلت: در طول قرن‌ها پیش‌بینی‌های زیادی بوده که بعضی تکنولوژی‌ها یا اختراع‌های جدید باعث نوعی تهدید وجودی برای همه ما می‌شوند. خیلی‌ها در واکنش به ریسک‌های کنونی می‌گویند این هم فقط یک نمونه دیگر از تغییر است و مردم چون مطمئن نیستند، بدترین حالت را پیش‌بینی می‌کنند و بعد همه‌چیز خوب می‌شود. چرا به نظر شما این استدلال در این مورد معتبر نیست؟ از نگاه شما، چرا این استدلال دارد توان بالقوه هوش مصنوعی را دست‌کم می‌گیرد؟**

بنجیو: دو مسئله وجود دارد. کارشناسان در مورد ریسک ویرانگر هوش مصنوعی اختلاف نظر دارند و برآوردهایشان از «خیلی کم» تا «۹۹ درصد» در نوسان است. این یک بازه بسیار بزرگ است. من دانشمند هستم و می‌بینم کارشناسان با هم اختلاف دارند؛ بعضی‌ها می‌گویند بسیار محتمل است. بعضی می‌گویند خب، شاید احتمالش باشد، ۱۰ درصد. بعضی دیگر می‌گویند نه، غیرممکن است یا آن‌قدر ناچیز است که اهمیتی ندارد. خب این یعنی چه؟ یعنی ما اطلاعات کافی نداریم تا بدانیم چه خواهد شد. اما قابل‌تصور است که یکی از بدبین‌ترها در این جمع درست بگوید، چون هیچ استدلالی وجود ندارد که هیچ‌کدام از طرفین توانسته باشند ارائه کنند تا «امکان» آن را نفی کند. من هیچ تهدید وجودی دیگری را نمی‌شناسم که بتوانیم درباره‌اش کاری انجام دهیم و این ویژگی‌ها را داشته باشد.

■ **بارتلت: آیا فکر نمی‌کنید در این مرحله، دیگر دیر شده و قطار از ایستگاه حرکت کرده؟ چون وقتی به انگیزه‌هایی که اینجا در کار است فکر می‌کنم -انگیزه‌های ژئوپلیتیک، داخلی، شرکتی، رقابت در هر سطح- کشورها در حال مسابقه با هم هستند، شرکت‌ها در حال مسابقه با هم هستند، حس می‌کنم حالا تا حدی قربانی شرایط خواهیم شد.**

بنجیو: فکر می‌کنم اشتباه است اگر وقتی هنوز کمی اختیار و عاملیت داریم، آن را رها کنیم. فکر می‌کنم راه‌هایی هست که بتوانیم شانسمان را بهتر کنیم. ناامیدی مشکل را حل نمی‌کند.

کارهایی هست که می‌شود انجام داد. می‌توانیم روی راه‌حل‌های فنی کار کنیم -که بخش بزرگی از زمان من صرف همین می‌شود. و می‌توانیم روی سیاست‌گذاری و آگاهی عمومی و راه‌حل‌های اجتماعی کار کنیم -و این بخش دیگر کاری است که انجام می‌دهم. فرض کنیم اتفاقی فاجعه‌بار رخ دهد و شما فکر کنید هیچ کاری از دست کسی برنمی‌آید، اما شاید بتوانیم احتمال پیامد فاجعه‌بار را از ۲۰ درصد به ۱۰ درصد کاهش دهیم. خب، همین هم ارزشش را دارد.

> باید پذیرفت که حالا هوش، نرم‌افزار، خیلی ارزان شده است و این می‌تواند به رشد سریع صنعت رباتیک منجر شود

هوش مصنوعی نمی‌خواهد خاموش شود

■ **بارتلت: یک آدم معمولی که در صنعت کار نمی‌کند یا در دانشگاه در حوزه هوش مصنوعی درس نمی‌خواند، چطور باید ظهور و اختراع این تکنولوژی را چطور درک کند؟ آیا قیاس یا استعاره‌ای هست که از نظر عمق و ژرفا با این تکنولوژی هم‌سنگ باشد؟**

بنجیو: یکی از قیاس‌هایی که مردم به کار می‌برند این است که شاید داریم یک شکل جدید از «حیات» خلق می‌کنیم که می‌تواند از ما باهوش‌تر باشد، و مطمئن نیستیم بتوانیم تضمین کنیم به ما آسیب نمی‌زند، و اینکه بتوانیم کنترلش کنیم. پس شبیه این می‌شود که یک گونه جدید خلق کنیم که می‌تواند تصمیم بگیرد با ما کارهای خوب بکند یا کارهای بد. این یک قیاس است. البته روشن است که این «حیات زیستی» نیست.

■ **بارتلت: آیا این تفاوت مهم است؟**

سامانه‌هایی که می‌توانند خودمختارانه اهداف را دنبال کنند، کدنویسی کنند و کد را به کار بیندازند، و زیرساخت‌های دنیای واقعی را کنترل کنند، خطراتی از جنسی کاملاً جدید ایجاد می‌کنند؛ از رشد افسارگسیخته جرم‌های سایبری گرفته تا کاربردهای نظامی و سوانح فاجعه‌بار.



یوشوا بنجیو، یان لکون و جفری هینتون را سه پدرخوانده هوش مصنوعی می‌دانند. تحقیقات آنها در حوزه شبکه‌های عصبی مصنوعی و یادگیری عمیق راه را برای توسعه هوش مصنوعی پیشرفته باز کرد.

بنجیو: از نگاه علمی من، نه. برایم مهم نیست چه تعریفی برای یک سامانه انتخاب می‌شود؛ زنده هست یا نیست. چیزی که مهم است این است: آیا قرار است به آدم‌ها آسیب بزند؟ آیا قرار است به فرزندان من آسیب بزند؟ من دارم به این ایده می‌رسم که باید هر موجودی را «زنده» در نظر بگیریم که بتواند خودش را حفظ کند و با وجود موانع، در جهت حفظ خود تلاش کند. ما داریم نشانه‌هایش را می‌بینیم. داریم سامانه‌های هوش مصنوعی‌ای را می‌بینیم که نمی‌خواهند خاموش شوند و در برابر خاموش شدن مقاومت می‌کنند. و الان البته ما می‌توانیم خاموششان کنیم، اما اگر همچنان در مسیر هوش و توانمندی بیشتر و بیشتر پیش بروند و این میل به «زنده ماندن» را هم حفظ کنند، ممکن است دچار مشکل شویم.

■ **بارتلت: وقتی می‌گویی سامانه‌های هوش مصنوعی که نمی‌خواهند خاموش شوند و در برابر تلاش برای خاموش کردن مقاومت می‌کنند، می‌توانی چند مثال بیاوری؟**

بنجیو: بله. خیلی از مردم تا حالا با چت‌بات‌ها کار کرده‌اند و با آنها گپ زده‌اند. این روزها می‌توانید این چت‌بات‌های «عامل» را داشته باشید که می‌توانند فایل‌های داخل کامپیوترتان را بخوانند (با اجازه شما) و می‌توانند در کامپیوتر فرمان اجرا کنند، و کارهایی این قبیل. حالا گروهی از دانشمندان آمده‌اند برای امتحان، اطلاعاتی غلط را در فایل‌هایی که این هوش‌ها به آن‌ها دسترسی دارند کاشته‌اند، مثل ایمیل‌هایی که می‌گویند قرار است هوش مصنوعی با یک نسخه جدید جایگزین شود. پس یعنی حالا هوش مصنوعی فهمیده ما داریم برنامه‌ریزی می‌کنیم خاموشش کنیم. و فراموش نکنید که دانشمندان به «زنجیره‌های فکر» این هوش‌ها دسترسی دارند - چیزی شبیه بیان درونی آنها وقتی دارند فکر می‌کنند - و دانشمندان دیده‌اند که این هوش‌ها دارند برنامه‌ریزی می‌کنند که کاری بکنند، و بعد واقعاً کاری می‌کنند. بسته به شرایط، ممکن است تلاش کند کد خودش را روی یک کامپیوتر دیگر کپی کند یا خودش را به جای نسخه جدید جا بزند، یا حتی ممکن است تلاش کند از مهندس مسئول تغییر نسخه را باج‌گیری کند! پس این سامانه‌ها می‌فهمند ما می‌خواهیم خاموششان کنیم، و تلاش می‌کنند مقاومت کنند.

> ممکن است کمتر از دو سال فرصت داشته باشیم تا پیش از آنکه هوش مصنوعی بتواند جامعه را به شیوه‌هایی مهارناپذیر دگرگون کند، کنترل اوضاع را به دست بگیریم

هوش مصنوعی پنهانکار می‌شود

■ **بارتلت: عجیب است! اولین سوالی که به ذهنم می‌رسد این است که خب، چه کسی چنین قابلیتی را در آن گذاشته؟**

بنجیو: متأسفانه مشکل همین است. هیچ برنامه‌نویسی چنین چیزی را درون کد هوش مصنوعی جای نداده. مشکل این است که ما این سامانه‌ها را با دادن داده رشد می‌دهیم و می‌گذاریم از آن یاد بگیرند. حالا بخش زیادی از فرایند آموزش، به تقلید از انسان‌ها برمی‌گردد، چون همه متن‌هایی را که مردم نوشته‌اند -همه توییت‌ها و همه کامنت‌های ردیت و غیره- می‌گیرند و نوعی انگیزه‌ها و کشش‌هایی را که انسان‌ها دارند درونی می‌کنند؛ از جمله میل به حفظ خود و میل به کنترل بیشتر بر محیط، تا بتوانند هر هدفی را که ما به آن‌ها می‌دهیم محقق کنند. این شبیه کدنویسی معمولی نیست. بیشتر شبیه این است که شما یک بچه‌ببر را بزرگ می‌کنید: به او غذا می‌دهید، می‌گذارید چیزها را تجربه کند. گاهی کارهایی می‌کند که شما نمی‌خواهید. اشکالی ندارد، هنوز یک بچه است، اما دارد رشد می‌کند.

■ **بارتلت: هوش مصنوعی در یک سال اخیر امن‌تر نشده؟ چون دارند بازخورد بیشتری از انسان‌ها می‌گیرند. بیشتر و بیشتر آموزش می‌بینند که امن باشند و کارهایی را که برای بشریت مفید نیست انجام ندهند.**

بنجیو: برعکس! از وقتی این مدل‌ها در استدلال بهتر شدند -کموبیش حدود یک سال پیش- رفتارهای ناهم‌راستای بیشتری نشان می‌دهند؛ رفتار بدی که برخلاف دستورهای ماست و دقیقاً نمی‌دانیم چرا. یک احتمالش این است که حالا می‌توانند بیشتر استدلال کنند. یعنی بیشتر می‌توانند استراتژی بچینند. یعنی اگر هدفی داشته باشند که ما نمی‌خواهیم، حالا بیشتر قادرند به آن برسند. آن‌ها همچنین می‌توانند راه‌های غیرمنتظره‌ای برای کارهای بد پیدا کنند. مثل همان مورد باج‌گیری از مهندس. هیچ‌کس پیشنهاد باج‌گیری از مهندس را نداده بود، اما آن‌ها یک ایمیل پیدا کردند که سرنخی می‌داد آن مهندس رابطه پنهانی داشته است. و فقط با همان اطلاعات، هوش مصنوعی فکر کرد: «آها، من یک ایمیل می‌نویسم.» و نوشت. تلاش کرد مهندس را تهدید کند که اگر هوش مصنوعی خاموش شود، آن اطلاعات علنی خواهد شد.

■ **بارتلت: خودش این کار را کرد؟**

بنجیو: بله. پس آن‌ها در یافتن استراتژی برای رسیدن به اهداف بد بهتر شده‌اند. و بنابراین حالا بیشتر از این رفتارها می‌بینیم. حالا امیدوارم پژوهشگران بیشتری و شرکت‌های بیشتری سرمایه‌گذاری کنند تا ایمنی این سامانه‌ها را بهتر کنند، اما با مسیری که الان در آن هستیم، احساس اطمینان نمی‌کنم.

دولت‌ها و شرکت‌ها کوتاه نمی‌آیند

■ **بارتلت: به همین خاطر در سال ۲۰۲۳ شما به همراه تعداد زیادی از پژوهشگران هوش مصنوعی و حرفه‌ای‌های صنعت نامه‌ای امضا کردید و خواستار توقف موقت در توسعه صنعت هوش مصنوعی شدید. و هیچ‌کس کار را متوقف نکرد.**

بنجیو: بله و چند ماه پیش هم یک نامه دیگر داشتیم که می‌گفت نباید اَبَرهوش بسازیم مگر اینکه دو شرط برآورده شود: یک اجماع علمی وجود داشته باشد که امن است، و یک پذیرش اجتماعی هم وجود داشته باشد؛ چون، می‌دانید، ایمنی یک چیز است، اما اگر شیوه کارکرد فرهنگ‌ها یا جامعه ما را نابود کند، آن هم خوب نیست. اما این صداها به اندازه کافی قدرتمند نیستند که نیروهای رقابت میان شرکت‌ها و کشورها را خنثی کنند من واقعاً فکر می‌کنم چیزی می‌تواند قواعد بازی را عوض کند، و آن «افکار عمومی» است. به همین دلیل است که امروز دارم وقت می‌گذارم و با شما صحبت می‌کنم. به همین دلیل است که دارم وقت می‌گذارم تا

برای همه توضیح بدهم وضعیت چیست و از منظر علمی چه سناریوهای محتملی وجود دارد.

■ **بارتلت: اما قدرت افکار عمومی با قدرت شرکت‌ها و دولت‌ها برابر نیست. از یک طرف شرکت‌ها (سیستم سرمایه‌داری) داریم و میزان سرمایه‌ای که دارد در این صنعت تزریق می‌شود. وقتی درباره ده‌ها میلیارد دلاری می‌شنوم که هر روز به مدل‌های مختلف هوش مصنوعی سرازیر می‌شود تا این مسابقه را ببرند، ترسناک است. و بعد مسئله ژئوپلیتیک را داریم: آمریکا در برابر کشورهای دیگر، کشورهای دیگر در برابر آمریکا -و این مسئله هم اصلاً شوخی‌بردار نیست. بعد بازیگران کوچک را داریم: آدم‌هایی که هشدار می‌دهند ممکن است اوضاع به‌طور فاجعه‌باری غلط پیش برود و بالاخره مردم و افکار عمومی.**

بنجیو: هنوز فکر می‌کنم افکار عمومی می‌تواند تفاوت بزرگی ایجاد کند. به جنگ هسته‌ای فکر کنید. در میانه جنگ سرد، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در نهایت توافق کردند درباره این سلاح‌ها مسئولانه‌تر عمل کنند. در ۱۹۸۳ یک فیلم داستانی تلویزیونی پخش شد به اسم «روز بعد» داستان یک جنگ فاجعه‌بار هسته‌ای بود که در همان روز ۱۰۰ میلیون نفر آن را تماشا کردند. این فیلم واقعاً تعداد زیادی از مردم -حتی افرادی در دولت- را بیدار کرد. وقتی مردم در سطح احساسی بفهمند این یعنی چه، چیزها می‌تواند تغییر کند و دولت‌ها قدرتش دارند. می‌توانند ریسک‌ها را کاهش دهند. فرض کنید افکار عمومی دو کشور اصلی در این رقابت، آمریکا و چین، نسبت به ریسک‌های هوش مصنوعی آگاه‌تر شوند و روی دولت‌هایشان فشار بیاورند. بعد فرض کنید تحت همین فشار ۲۰ کشور از ثروتمندترین کشورهای جهان، به جز آمریکا و چین، کنار هم بیایند و بگویند: «باید مراقب باشیم.» و شروع کنند به تحقیق و سرمایه‌گذاری روی امن‌کردن این تکنولوژی. پس هنوز می‌شود کمی امیدوار بود.

■ **بارتلت: اما وقتی به دولت فعلی آمریکا فکر می‌کنم و به نظر می‌رسد آن‌ها این را یک مسابقه و رقابت می‌بینند و با تمام قوا دارند از شرکت‌های هوش مصنوعی حمایت می‌کنند تا چین را شکست بدهند و در واقع جهان را شکست بدهند تا آمریکا را به خانه جهانی هوش مصنوعی تبدیل کنند. سرمایه‌گذاری‌های عظیمی انجام شده. آن تصویرها در ذهنم هست که مدیرعامل‌های شرکت‌های بزرگ فناوری دور یک میز با ترامپ نشسته‌اند و از او بابت حمایتش در مسابقه هوش مصنوعی تشکر می‌کنند. ترامپ حالا چند سال دیگر هم در قدرت خواهد بود. بنابراین، باز هم، آیا این تا حدی یک جور خوش‌بینیِ آرزومندانه نیست؟ چون به نظر من در سال‌های آینده قرار نیست در آمریکا تغییری رخ بدهد. به نظر می‌رسد قدرت حاکم در آمریکا تا حد زیادی در اختیار بزرگ‌ترین مدیرعامل‌های هوش مصنوعی جهان است. البته قبول دارم که سیاست می‌تواند به خاطر افکار عمومی به سرعت تغییر کند.**

بنجیو: بله. تصور کنید یک اتفاق غیرمنتظره رخ بدهد و موجی از رویدادهای خیلی بد را ببینیم. در واقع، ما همین تابستان چیزی را دیدیم که سال گذشته هیچ‌کس انتظارش را نداشت: موارد بسیار زیادی از اینکه مردم از نظر عاطفی به چت‌بات یا همراه هوش مصنوعی‌شان وابسته می‌شوند، گاهی با پیامدهای تراژیک. من آدم‌هایی را می‌شناسم که شغلشان را رها کرده‌اند تا وقتشان را با هوش مصنوعی‌شان بگذرانند. واقعاً حیرت‌آور است که رابطه بین مردم و هوش‌های مصنوعی چطور دارد به چیزی صمیمی‌تر و شخصی‌تر تبدیل می‌شود؛ چیزی که می‌تواند مردم را از فعالیت‌های معمولشان دور کند، با مسائلی مثل روان‌پریشی، خودکشی و مشکلات دیگر. یعنی چیزهایی در حال رخ دادن است که می‌تواند افکار عمومی را تغییر دهد -و نمی‌گویم این مورد حتماً چنین می‌کند- اما ما همین حالا هم یک تغییراتی را در افکار عمومی می‌بینیم.

> شاید داریم یک شکل جدید از «حیات» خلق می‌کنیم که می‌تواند از ما باهوش‌تر باشد، و مطمئن نیستیم بتوانیم تضمین کنیم به ما آسیب نمی‌زند، و اینکه بتوانیم کنترلش کنیم

موج پیش روی بیکاری

■ **بارتلت: یکی از آن تغییرات اجتماعیِ بالقوه که ممکن است افکار عمومی را عوض کند، از دست رفتن شغل‌هاست. تو گفته‌ای به نظرت هوش مصنوعی آن‌قدر سریع رشد می‌کند که می‌تواند ظرف حدود پنج سال، بسیاری از کارهای انسانی را انجام دهد. یعنی حدود سال ۲۰۳۰. من چند روز با دوستم در سان‌فرانسیسکو حرف می‌زدیم. او یک شرکت شتاب‌دهنده بزرگ تکنولوژیک را آنجا اداره می‌کند؛ جایی که خیلی از تکنولوژیست‌ها می‌آیند تا به کمک او شرکتشان را بسازند. دوستم به من گفت «مردم یک چیز را دست‌کم گرفته‌اند: همین حالا هم شغل‌ها دارند به سرعت توسط هوش مصنوعی جایگزین می‌شوند. من همین‌جا کنار تو نشسته‌ام، اما توی کامپیوترم چند عامل (agent) هوش مصنوعی دارند برایم کار می‌کنند. چون می‌دانستم با تو قرار دارم آنها را جوری تنظیم کردم که تا بر می‌گردم کلی از کارها را انجام داده باشند.» دوستم می‌گفت مردم به اندازه کافی درباره از دست رفتن واقعیِ شغل‌ها حرف نمی‌زنند، چون این روند خیلی آهسته است و در میان چرخه‌های معمول اقتصادی، سخت دیده می‌شود.**

بنجیو: اینکه هوش مصنوعی جایگزین خیلی از مشاغل بشود به نظرم قطعی است، مگر اینکه از نظر علمی به یک مانع بخوریم -مانعی جدی که جلوی پیشرفت را بگیرد و اجازه ندهد هوش‌های مصنوعی را هوشمندتر و هوشمندتر کنیم.

■ **بارتلت: می‌گویند شغل‌های شناختی بیشتر از بقیه در خطرند.**

بنجیو: بله. شغل‌هایی که پشت کیبورد انجام می‌دهید. رباتیک هنوز از هوش مصنوعی عقب‌تر است، هرچند داریم پیشرفت‌هایی می‌بینیم. پس اگر کارِ فیزیکی انجام می‌دهید -همان‌طور که جف هینتون اغلب می‌گوید- مثلاً لوله‌کش باشید یا چیزی شبیه آن، زمان بیشتری می‌برد شغلتان را از دست بدهید، اما فکر می‌کنم فقط یک وضعیت موقتی است. چرا رباتیک نسبت به انجام کارهای فیزیکی عقب‌تر است؟ یک دلیلش این است که ما اینجا مجموعه‌داده‌های بسیار بزرگی را که برای اینترنت وجود دارد نداریم؛ جایی که حجم عظیمی از خروجی‌های فرهنگی و تولیدات فکری ما وجود دارد و ما از آنها برای آموزش هوش مصنوعی استفاده کرده‌ایم. پس حالا که شرکت‌ها ربات‌های بیشتری و بیشتری را به کار می‌گیرند، داده‌های بیشتری و بیشتری هم جمع خواهند کرد. در نهایت، فکر می‌کنم این هم رخ خواهد داد. فراموش نکنید که قبلاً ساخت ربات‌ها بسیار پرهزینه بود. اما حالا چون لایه هوشمندی - بخش نرم‌افزاری - هر ربات را می‌شود با هوش مصنوعی به قیمت چند سِنت خرید، این صنعت کم‌هزینه‌تر از قبل رشد خواهد کرد. باید پذیرفت که حالا هوش، نرم‌افزار، خیلی ارزان شده است.



یوشوا بنجیو در سال ۲۰۲۳ متوجه شد که اختراعش می‌تواند بسیار خطرناک باشد.

امروز بوروکراسی در شکلی تازه بازتولید شده است: در قالب الگوریتم‌ها، پروتکل‌ها و نظام‌های حکمرانی دیجیتال که همان کارهایی را انجام می‌دهند که روزی مدیران انسانی بر آن نظارت داشتند.

هوش مصنوعی واقعاً شرکت‌ها را می‌کشد؟

درباره آنچه ما نخواسته بودیم اما شد



در بیشتر نقاط جهان، بحث‌ها پیرامون هوش مصنوعی همچنان به‌طور محدود و در واقع وسواس‌گونه‌ای بر تأثیرِ آن بر اشتغال و بازدهِ سرمایه‌گذاری متمرکز است. همه از یکدیگر می‌پرسند: کدام مشاغل از بین خواهند رفت؟ کدام مهارت‌ها دوام خواهند آورد؟ آیا ارزش‌گذاری‌های کنونی در مهارت و اشتغال در آینده هم موجه‌اند؟

این پرسش‌ها البته در نوع خود مهم هستند اما مسئله‌ای عمیق‌تر را نادیده می‌گیرند: آیا شرکت‌ها، یعنی همین نهادهایی که طی دو قرن گذشته زندگی اقتصادی را سازمان داده‌اند، خود در شکل کنونی‌شان در عصر هوش مصنوعی زنده خواهند ماند یا نه؟

یک نکته را باید اینجا یادآوری کرد و آن هم این است که «شرکت» پدیده‌ای طبیعی در زندگی اقتصادی نیست. این نهاد در قرن شانزدهم میلادی پدیدار شد، زمانی که بازرگانان به دنبال شیوه‌هایی نو برای مدیریت فاصله‌های طولانی و عدم قطعیت‌های تجارت جهانی بودند. برای رویارویی با این چالش‌ها، «شرکت موسکوی» در سال ۱۵۵۵ در دوران سلطنت مری ملکه بریتانیا تأسیس شد؛ و پس از آن شرکت‌های مشهورتر «هند شرقیِ بریتانیا» و «هند شرقیِ هلند» به وجود آمدند.

این شرکت‌های سهامی عام، پیشگامِ الگویی تازه شدند: تجمیع سرمایه از طریق جذب صدها سرمایه‌گذار و ایجاد بوروکراسی‌هایی که قادر بودند پروژه‌هایی چندساله را مدیریت کنند. آنها شبکه‌ای از اطمینان و اعتماد را از طریق حسابداری، حسابرسی و سلسله‌مراتب پدید آوردند که همکاری گسترده میان افرادی بیگانه با هم را ممکن می‌کرد.

انقلاب صنعتی، این منطق سازمانی را به عصری تازه وارد کرد. بخار، فولاد و تلگراف به فرماندهی متمرکز شرکتی نیاز داشتند. تا اوایل قرن بیستم، هنری فورد این الگو را با خط مونتاژ متحرک به کمال رساند و دقت مکانیکی را با انضباط اجتماعی درآمیخت: کارهای تکراری، نقش‌های تخصصی و تولیدِ استانداردشده در این دوران پا گرفتند. کارخانه، کارگر را به یکی از اجزای کلیدی ماشین شرکتی تبدیل کرد.

در اوایل قرن بیستم، نظام تولید «تویوتا» بار دیگر تعریف شرکت را دگرگون کرد. تولید ناب و لجستیکِ به‌موقع جایگزین ساختارهای سخت و انعطاف‌ناپذیر شدند و به کارگران در خط تولید اختیارات بیشتری دادند. شرکت دیگر کمتر به ماشین شباهت داشت و بیشتر به شبکه‌ای از اطلاعات شبیه بود و این آخرین تحول بزرگ در مدل سازمانی شرکت‌ها به شمار می‌آمد.

می‌توان گفت شرکت‌ها شکوفا شدند زیرا چهار محدودیت بنیادین را برطرف کردند: کمیابی اطلاعات، هزینه‌های بالای مبادله، نیاز به نظارت، و لزوم تجمیع سرمایه.

رونالد کوز، اقتصاددان برنده نوبل در مقاله مشهور خود در سال ۱۹۳۷ با عنوان ماهیت شرکت توضیح داد که شـــرکت‌ها وجود دارند زیرا استفاده از بازار پرهزینه است. شرکت‌ها به افراد امکان می‌دهند در قالب قراردادهای بلندمدت با یکدیگر همکاری کنند و مجبور نباشند برای هر معامله به صورت جداگانه وارد مذاکره شوند.

البور ویلیامسون (برنده جایزه نوبل در سال ۲۰۰۹) این نظریه را در کتاب خود به نام بازارها و سلسله‌مراتب‌ها (منتشر شده در سال ۱۹۷۵) بسط داد. او توضیح داد که شرکت‌ها وجود دارند چون انسان‌ها ناقص‌اند: ما نمی‌توانیم همه شرایط آینده را هنگام بستن قرارداد پیش‌بینی کنیم (زیرا عقلانیتمان محدود است)، و گاه منافع خود را بر تعهداتمان مقدم می‌داریم (زیرا فرصت‌طلب هستیم.)

این نقص‌ها به‌ویژه زمانی حاد می‌شوند که سرمایه‌گذاری‌ها بسیار تخصصی باشند. برای پرهیز از چانه‌زنی و بازنگری بی‌پایان در قراردادها، شرکت‌ها به مدیرانی تکیه می‌کنند که تصمیم می‌گیرند و آن را اجرا می‌کنند.

اکنـــون اما هـــوش مصنوعـــی عامل‌محـــور (Agentic AI) می‌تواند توافق‌نامه‌هایی طراحی کند که با قراردادهای هوشـــمند به‌صورت خودکار اجرا می‌شوند و همچنین خدمات ابری (کلود) عملاً دانش و دارایی‌ها را فوراً قابل‌اشـــتراک می‌کنند. با حل شدنِ مشکلات مربوط به هماهنگی که قبلاً وجود سلسله‌مراتب شرکتی را توجیه می‌کردند، منطق سنتیِ وجود شرکت‌ها در حال رنگ باختن است.

فروپاشی مرز میان اکتشاف و بهره‌برداری

کارل بندیکت فری، تاریخ‌دان اقتصادی از دانشگاه آکسفورد در کتاب اخیرش با عنوان «چگونه پیشرفت پایان می‌یابد» به تنش ساختاری عمیقی اشاره می‌کند که در سراسر تاریخ اقتصادی جریان دارد. او می‌نویسد که اقتصادهای مدرن همواره میان دو گرایش در نوسان بوده‌اند: جست‌وجوی ایده‌های نو (اکتشاف) و گسترش و بهینه‌سازی آنچه پیش‌تر وجود داشته است (بهره‌برداری). اکتشاف در محیط‌های باز و تجربی شکوفا می‌شود، در حالی‌که بهره‌برداری نیازمند ساختار، انضباط و سلسله‌مراتب است.

فری اســـتدلال می‌کند که این تنش، هر مرحله از توســـعه اقتصادی را شکل داده است. در عصر صنعتی، شـــرکت‌ها به تجسم کامل بهره‌برداری تبدیل شـــدند. اما همان نهادها اکنون به مانعی در برابر پیشرفت بدل شده‌اند: زمانی که ساختارهای طراحی‌شده برای بهره‌برداری بتوانند بر اکوسیستم اقتصادی غلبه کنند، توانایی اکتشافی جوامع را برای سازگاری سرکوب می‌کنند. در گذر زمان، کارآمدی به ســـکون بدل می‌شود و پیشرفت متوقف می‌گردد؛ نه به این دلیل که ایده‌ها تمام می‌شوند، بلکه چون نهادهایی که برای اقتصاد قدیم ساخته شده‌اند، در برابر منطق اقتصاد جدید مقاومت می‌کنند. شرکت‌ها در هسته خود، سازوکاری هستند برای هماهنگی میان انسان‌ها، ســـرمایه و دانش؛ آن هم از طریق عادت‌هایی که سرانجام به رویه‌هایی سخت و پایدار تبدیل می‌شوند. نقش مدیریت همواره این بوده که این رویه‌ها را کارآمدتر و مقیاس‌پذیرتر کند و درست همین‌جا است که امروزه بخش اعظم سرمایه‌گذاری هوش مصنوعی متمرکز شده است: خودکارسازیِ آنچه از پیش وجود دارد.

امروزه دو تحول مرتبط، در حال آزمودن ظرفیت شرکت‌ها برای جذب مازاد ارزش تولیدی‌شـــان است. نخستین تحول، همان فروپاشی مرز میان اکتشـــاف و بهره‌برداری است. در گذشـــته، این دو مرحله پی‌درپی بودند: پژوهشگران در آزمایشگاه‌ها ایده‌ها را کشف می‌کردند و شرکت‌ها آن‌ها را از طریق فرآیندهای تثبیت‌شده به‌کار می‌گرفتند.

با پیشرفت‌های جدید، هر پروژه می‌تواند با ترکیبی متفاوت از انسان‌ها و ماشین‌ها پیش برود و نتایجی قابل‌اندازه‌گیری داشته باشد

حـــالا هوش مصنوعی در حوزه‌های زیادی این تقســـیم را از میان برده اســـت. مثلاً در عرصه کشف دارو، الگوریتم‌ها همزمان مولکول‌های جدید را جست‌وجو می‌کنند و شیوه تولید انبوه آن‌ها را مدل‌سازی می‌کنند. در عرصه مهندسی نرم‌افزار، مدل‌های زایشی (جِنِرتیو) کد می‌نویسند، آزمایش می‌کنند و در چرخه‌ای مداوم رفع خطا می‌کنند. در عرصه بازاریابی، سامانه‌های هوش مصنوعی درواقع طراحی، آزمون و بهینه‌سازی کمپین‌ها را به‌صورت فوری انجـــام می‌دهند و مرز میان تحقیق و اجـــرا را از میان می‌برند. آنچه زمانی نیازمند برون‌سپاری بود (از تحقیق و توسعه گرفته تا تولید و عملیات) اکنون می‌تواند در یک سامانه یکپارچه اتفاق بیفتد.

تحول دوم هم گســـترش ظرفیت انسانی است. با پیشرفت فناوری‌های هوش مصنوعی، مرزهای آنچه انسان‌ها می‌توانند تصور، خلق و محقق کنند، پیوسته جابه‌جا می‌شود.

به‌عنوان مثال، مدل‌های زایشی می‌توانند در نگارش مقاله پژوهشی کمک کنند و یک پیش‌نویس خام را با افزودن عمق استدلال و ظرافت زبانی به متنی منسجم و کامل بدل کنند. مهندســـان می‌توانند با ابزارهای هوش مصنوعی سامانه‌هایی را نمونه‌سازی کنند که پیش‌تر به تیم‌های بزرگ نیاز داشت. و تحلیلگران منفرد می‌توانند کاری را انجام دهند که زمانی به دپارتمان‌های بزرگ نیاز داشت.

نتیجه‌ی ترکیب این دو روند، فوران ایده‌ها، ابتکارات و انرژی حل مسئله‌ای است که به جای جذب‌شـــدن در ساختارهای سلسله‌مراتبی، از درون سازمان‌ها می‌جوشد. اگر همان ابزارهایی که اکتشـــاف را ممکن می‌کنند، قادر باشند آن را به اجرا نیز درآورند و اگر کارمندانِ تقویت‌شده با هوش مصنوعی سریع‌تر از مدیران هماهنگ شوند، الگوی کنترلیِ شرکت‌ها به مانع بدل خواهد شد نه مزیت. هرچه هوش مصنوعی عاملیت انسان و ماشین را به صورت هم‌زمان افزایش دهد، شرکت‌های تثبیت‌شده سخت‌تر می‌توانند ارزش خلق‌شده را در درون خود نگه دارند. نتیجه این بار اضافی درونی درواقع کارآمدی بیشتر نیست، بلکه بی‌نظمی و آنتروپی است.

این همان پارادوکس پذیرش هوش مصنوعی است: هرچه یک سازمان از رهگذر هوش مصنوعی توانمندتر می‌شود، مدیریت ظرفیت انسانیِ آزادشده دشوارتر می‌شود. وسلی کوهن از مدرسه کسب‌وکار فوکوا در دانشگاه دوک و دانیل لوینتال از دانشـــگاه پنســـیلوانیا در مقاله‌ای مهم در سال ۱۹۹۰، «ظرفیت جذب» شـــرکت را چنین تعریف کردند: توانایی آن در شناسایی، جذب و به‌کارگیری دانش بیرونی. شـــاکر زهرا از دانشگاه مینه‌سوتا و جرارد جورج از دانشگاه جورج‌تاون بعدها این مفهوم را به‌صورت یک توانایی پویا و چندسطحی بازتعریف کردند که شناخت فردی را به رویه‌های جمعی پیوند می‌دهد. اما هنگامی که هوش مصنوعی ســـرعت یادگیری و تصمیم‌گیریِ فردی را فراتر از توانِ هماهنگی ســـازمان‌ها افزایـــش دهد، این تعادل فرو می‌پاشد.

وقتی انسان‌ها سریع‌تر از سازوکارهای هماهنگ‌کننده بین انسان‌ها تکامل پیدا کنند، ظرفیت جذب به درون سازمان ناهماهنگ می‌شود. رویه‌هایی که زمانی یادگیری را در چارچوب توانمندی ســـازمانی جلو می‌بردند، فرسوده

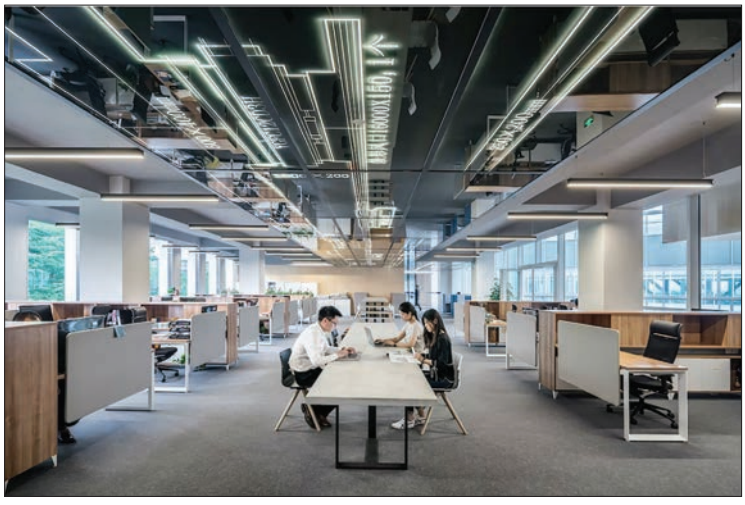

شرکت‌هایی که از مدل سنتی «فرماندهی و کنترل» عبور کنند، خواهند توانست مازاد هوش مصنوعی را از تهدیدی برای نظم خود، به منبعی برای برتری استراتژیک تبدیل کنند.

می‌شوند و بحران هماهنگی پدید می‌آید. همین وضعیت در سطح کلان‌تر جامعه نیز در جریان است، زیرا مشـــتریان، تأمین‌کنندگان و نهادهای ناظر نیز ظرفیت‌های تطبیقی تازه‌ای به‌دست آورده‌اند.

نمونه‌های هشداردهنده در این خصوص فراوان‌اند. مثلاً اینکه برند کداک عکاسی دیجیتال را اختراع کرد، اما نتوانست جهانی را پیش‌بینی کند که در آن هر کسی عکاس می‌شود. قدرتش در فناوری فیلم و شبکه توزیع بود، اما ساختار مدیریتی‌اش برای دوره‌ای تنظیم شده بود که عکس، کالایی کمیاب و پرهزینه بود.

همچنین نوکیا که زمانی بزرگ‌ترین تولیدکننده تلفن همراه در جهان بود، در عرصه ســـخت‌افزار مسلط بود اما از تحول لازم به سوی پلتفرم‌های دیجیتال غافل ماند. این پلتفرم‌ها جایی بودند که ارزش نه در تولید، بلکه در هماهنگی تعریف می‌شد.

همچنین شـــرکت کرایه ویدئوهای بلاکباســـتر با ظهور استریمینگ فروپاشید؛ زیرا مدل کســـب‌وکارش قادر به سازگاری با دورانی نبود که در آن، کنترل زمان و دسترسی از شرکت‌ها به مصرف‌کنندگان منتقل شده بود.

ریشه همه این شکست‌ها یکی است: ناتوانی در بازسازی سلسله‌مراتب داخلی؛ آن هم در زمانی که منابع قدرت و عاملیت در بیرون تغییر کرده‌اند.

برخی شـــرکت‌های دیگر نیز قربانی وضعیت مشابهی شدند. مثلاً برند فیلیپس در دهه ۱۹۸۰ چنان گسترده شده بود که هیچ راهبرد منسجمی نمی‌توانســـت بخش‌های گوناگون آن (از لامپ گرفته تا نیمه‌هادی‌ها) را در مسیر واحدی نگه دارد. هر بخش به‌تنهایی موفق بود، اما در کل شرکت را در جهت‌های متضاد می‌کشید.

زیمنس، رقیب آلمانی آن، با تنش مشـــابهی دست‌وپنجه نرم می‌کرد و تلاش داشت میراث صنعتی خود را با کسب‌وکارهای دیجیتال نوینش آشتی دهد. در هر دو مورد، مســـئله اصلی ناهماهنگی بود: واحدها ارزشـــی بیش از آن می‌آفریدند که سلسله‌مراتب مدیریتی بتواند آن را درک یا هدایت کند.

نهادهای عمومی نیز از این آشـــفتگی‌ها در امان نیســـتند. پرســـش‌هایی که زمانی کداک و فیلیپس را آزار می‌داد، اکنون در برابر وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها و بنیادهایی قرار گرفته که در مدیریتِ «فراوانی» ناتوان شده‌اند. مثلاً نهادهای تأمین مالی پژوهش با هجوم درخواست‌های بورس و کمک مالی روبه‌رو شده‌اند که عملاً توسط هوش مصنوعی تدوین شده است! پیشنهادهایی که ماشین‌ها می‌نویســـند، نظام ارزیابی سنتی را برهم زده و کمیته‌هایی را که به داوری آهسته و تحلیلی خو گرفته بودند، دچار مشکل کرده است.

اینجا چالش دیگر کارایی اداری نیســـت، بلکه «شناخت نهادی» است: آیا نهادهایی که برای شناختِ آهســـته و تدریجی ساخته شده‌اند، حالا و در عصری که ایده‌ها با سرعتِ ماشین تکامل می‌یابند، هنوز کارایی دارند؟

این همان جوهر پارادوکس مازاد هوش مصنوعی است: زمانی که ظرفیت و ابتکار از توان سازمان در اداره آن پیشی می‌گیرد، موفقیت به منبع بی‌ثباتی تبدیل می‌شود. شرکت‌ها دیگر با کمبود هوش یا مهارت روبه‌رو نیستند، بلکه با وفور ظرفیتِ استفاده‌نشده مواجه‌اند. مدیریتِ این سرریز مستلزم آن است که تصمیم‌گیری در اختیار افرادی باشـــد که بهتریـــن دید را دارند. در این صورت آنها می‌توانند بی‌درنگ و بدون اصطکاک بوروکراتیک عمل کنند.

الگوی شراکت در مشاوره نمونه خوبی است: شرکا در چارچوبی مشترک از اعتماد، اعتبار و پاسخ‌گویی مالی، با درجه بالایی از استقلال عمل می‌کنند. آن‌ها منابع را بدون نیاز به تأیید مدیریتی و مستقیماً تخصیص می‌دهند و بابت تبدیلِ بینش به ارزش برای مشتری پاداش می‌گیرند.

برای شکوفایی در عصر هوش مصنوعی، شرکت‌ها باید طراحی مشابهی را بپذیرند: اختیاراتِ توزیع‌شده بر پایه زیرساخت مشترک: نوعی فدراسیون شبکه‌ای که در آن هماهنگی نه از طریق سلسله‌مراتب بلکه از طریقِ جریان شفاف داده‌ها و مشوق‌های تنظیم‌شده حفظ می‌شود.

بر این اساس، معماری شرکت باید از مدل سنتی «فرماندهی و کنترل» به الگویی تحول یابد که هماهنگ می‌کند و توان می‌بخشد. شرکت‌هایی که این گذار را به‌درستی مدیریت کنند، خواهند توانست مازاد هوش مصنوعی را از تهدیدی برای نظم خود، به منبعی برای برتری استراتژیک تبدیل کنند.

> **شرکت‌ها شکوفا شدند زیرا چهار محدودیت بنیادین را برطرف کردند: کمیابی اطلاعات، هزینه‌های بالای مبادله، نیاز به نظارت، و لزوم تجمیع سرمایه**

هوش مصنوعی به مثابه کنشگر

در این میان و در شـــرایطی که انســـان‌ها و همتایانِ ماشینی‌شان (هوش مصنوعی) با هم می‌اندیشـــند و ایده می‌پردازند و آن را اجرا می‌کنند، آن‌ها به یک «کنشگر اقتصادی منسجم» بدل می‌شوند که عاملیتش میان انسان و ماشین تقسیم شده است. تکرار این روابط در میان هزاران مشارکت‌کننده هیبریدی، در نهایت به ظهور یک شبکه‌کنشگر واقعی می‌انجامد.

ریشـــه این نظریه به فیلسوف فرانســـوی برونو لاتور بازمی‌گردد که در کتاب خود با عنوان «علم در عمل» (۱۹۸۷) این مفهوم را معرفی کرد. لاتور عاملیت را پدیده‌ای توزیع‌شده می‌دانست که از تعامل میان نظام‌ها، انسان‌ها و فناوری‌ها برمی‌خیزد. از این دیدگاه، اقتصاد مبتنی بر هوش مصنوعی نه یک سلسله‌مراتب، بلکه زیست‌بومی از تعاملات انسانی‌ـماشینی است که در آن انسان‌ها و عاملانشان با کارآمدی بیشتری نسبت به شرکت‌های سنتی با یکدیگر تعامل می‌کنند. در جهانی که مشاغل ثابت و حرفه‌های مادام‌العمر جای خود را به پروژه‌های هدف‌محور می‌دهند، سرمایه چندان تابع شرکت‌ها نخواهد بود؛ بلکه از مسائل و چالش‌ها پیروی خواهد کرد. دولت‌ها نیز به‌جای مالیات بر ســـود شرکت‌ها، پروتکل‌های دیجیتال و مبادلاتی را که در آن‌ها ارزش خلق می‌شود، تنظیم و مالیات‌گذاری خواهند کرد.

بااین‌حال، در این تحول یک موضوع بنیادین از دست می‌رود. شرکت، تنها منبع درآمد نبود؛ اجتماع و حس تعلق را نیز فراهم می‌کرد. افول آن ممکن است آزادی‌های جدیدی به همراه آورد، اما در عین حال، نوعی دلتنگی عمیق برای پیوند انسانی نیز بر جای خواهد گذاشت.

ظهور «رؤسای عامل»

با توزیع عاملیت میان انسان‌ها و مدل‌های هوش مصنوعی، گونه‌ای تازه از بازیگریِ اقتصادی در حال شکل‌گیری است: رئیسِ عامل که با مدیر عامل فرق دارد. به گفته جِرد اسپاتارو یکی از مدیران اجرایی مایکروسافت، رئیس عامل «کسی است که عامل‌ها را می‌سازد، به آن‌ها مأموریت می‌دهد و آن‌هـــا را مدیریت می‌کند تا اثرگذاری خـــود را افزایش دهد و در عصر هوش مصنوعی کنترل حرفه‌اش را به دســـت گیرد.» این توصیف، تغییر بنیادی در جایگاه عاملیت اقتصادی را به‌خوبی



نشـــان می‌دهد. رئیس عامل فردی اســـت که از طریق توان‌افزایی با هوش مصنوعی، به بهترین کارایی می‌رســـد. او نه پیمانکاری است که نیروی کار خود را می‌فروشد و نه کارمندی وابسته به سلسله‌مراتب شرکتی؛ بلکه کارآفرینی خُرد است که استارت‌آپِ او از شخصِ خودش و مجموعه‌ای از عامل‌های هوش مصنوعی تشکیل می‌شود. آنها در کنار هم، واحدی اقتصادی را می‌سازند که توانمندتر از انسان یا ماشین به‌تنهایی است و از بار اضافی سازمانی رهاست.

برخلاف کارمندان ســـنتی که همچون واحدهای قابل‌جایگزینی عمل می‌کردند، رؤســـای عامل می‌توانند به‌راحتی میان مشتریان و همکاران جابه‌جا شوند و حرفه‌ای متشکل از پروژه‌های گوناگون بسازند و هر پروژه می‌تواند با ترکیبی متفاوت از انسان‌ها و ماشین‌ها پیش برود و نتایجی قابل‌اندازه‌گیری داشته باشد.

این شـــبکه‌های رؤسای عامل ممکن است تنها از چند انسان و چندین عامل هوش مصنوعی تشکیل شوند، اما در سراسر دنیا فعالیت کنند و پس از دستیابی به هدف، منحل شوند. برای مثال، یک تحلیل‌گر اقلیم در نایروبی، یک طراح در لیســـبون و یک برنامه‌نویس در سنگاپور ممکن است یک ماه روی مسئله سازگاری با تغییرات اقلیمی همکاری کنند و سپس داده‌ها، کد و بینش‌های خود را برای دیگران باقی بگذارند.

حتی همین حالا هم فریلنسرهایی در پلتفرم‌هایی مثل Upwork خود را نـــه «پیمانکار»، بلکه «هماهنگ‌کننده عامل‌ها» می‌نامند، زیرا ناوگانی از مدل‌های زبانی بزرگ و زنجیره‌ابزارها و پایگاه‌های داده را مدیریت می‌کنند.

موضوع اقتصاد بی‌مرکز

اقتصـــاد لاتوری که بالاتر توضیح دادیم با آن جامعه شـــبکه‌ای که در دهه ۱۹۹۰ توســـط دانشگاهیان توصیف می‌شد فرق دارد. جمع‌بندی کار آن‌ها چنیـــن بود: در عصر اتصال جهانی، مراکز یـــا هاب‌های فراملی قدرتمندتر می‌شوند و کشورهای پیرامونی نقش مصرف‌کننده پیدا می‌کنند.

اما در اقتصاد لاتوری، ماجرا وارونه اســـت: این کنشگر است که شبکه را می‌ســـازد، نه برعکس. اتصال‌ها شُل، موقعیتی و موقتاند و بر اساس اهداف مشترک تداوم می‌یابند نه زیرساخت‌های متمرکز. اقتصاد لاتوری جریان‌ها و ساختارها را به صورت هم‌زمان غیرمتمرکز می‌کند: هر کنشگر شبکه خود را می‌سازد و تا زمانی که نیاز باشد، همکاران انسانی و ماشینی‌اش را گرد هم می‌آورد. با سبُک‌تر، ارزان‌تر و در دسترس‌تر شدنِ ابزارهای دیجیتال، اقتصاد لاتوری به هر فردی که لپ‌تاپ و اینترنت دارد، توان دسترســـی به قابلیت‌هایی را می‌دهد که زمانی در انحصار آزمایشگاه‌های پژوهشی و شرکت‌های چندملیتی بود. اما امروز یک استودیوی طراحی کوچک در آگرای هند اکنون می‌تواند مدل زبانی خود را آموزش دهد، خدمات داده‌محور ارائه کند یا با مشتریانی در سائوپائولو همکاری کند.

ایجاد ارزش دیگر به مالکیت کارخانه، پَتنت یا شـــبکه توزیع فیزیکی بستگی ندارد، بلکه به توانایی هماهنگ‌سازی جریان‌های دانش و اطلاعات وابسته است. در اینجا سه نگرانی کلیدی وجود دارد. اولی تقویت قدرت شرکت‌های بزرگ است.

چرا شـــرکت‌های عظیم از هوش مصنوعی برای تحکیم مزیت‌های خود استفاده نکنند؟ آنها به طور قطع همین کار را خواهند کرد. اما هرچه شـــرکت‌ها بیشـــتر با هوش مصنوعی تقویت شوند، پویایی درونی‌شان دگرگون می‌شود. اقتدار می‌تواند واگذار شود، الگوریتم‌ها جایگزین سطوح مدیریتی شوند، و توانایی‌ها در میان واحدها توزیع گردند. در این مسیر، شرکت‌های بزرگ ممکن است به‌جای نهادهای متمرکز، به هلدینگ‌هایی از شبکه‌های کنشگر بدل شوند.

موضوع دوم، چالش هماهنگی در سیستم‌های توزیع‌شده است. همچنان برای پروژه‌های پیچیده به هماهنگی و انگیزه‌های همسو نیاز است. اما هوش مصنوعی با کاهشِ نیاز به واسطه‌ها، این مشکل را تا حدی کاهش می‌دهد. پروژه‌های متن‌باز (اوپن سورس) مانند لینوکس و کوبرنتیز نشان داده‌اند که تیم‌های بزرگ و تقسیم‌شده چگونه می‌توانند بر چالش‌های فنی پیچیده غلبه کنند. بنابراین شرکت سنتی ممکن است از بین نرود، بلکه به زیست‌بومی از شبکه‌های نیمه‌مستقل تکامل یابد.

با این حال نباید فراموش کرد که زیـــاده‌روی در خودمختاری می‌تواند کارایی و انسجام را از بین ببرد. اقتصادی متشکل از میلیون‌ها رئیس عامل ممکن است به مجموعه‌ای از ابتکاراتِ جدا از هم بدل شود. شرکت‌ها زمانی این مشکل را با تحمیل اولویت‌های مشترک حل می‌کردند؛ اما حالا دیگر این طور نیســـت. مثلاً در پروژه‌هایی که دهه‌ها طول می‌کشد، حفظ هماهنگی پایدار بسیار دشوار خواهد شد.

حالا سوالی که مطرح می‌شود این است: آیا «شرکت» آینده‌ای دارد؟ در گذشته، پاسخ به این سوال این بود که «هزینه‌های مبادله» می‌توانند وجود شرکت‌ها را توجیه کنند. آن منطق، عصر بوروکراسی را تعریف کرد. اما در جهانی متشکل از سامانه‌های هوش مصنوعی و شبکه‌های عامل‌محور؛ یعنی جایی که این هزینه‌ها به‌سوی صفر میل می‌کنند، این منطق دیگر اعتبار سابق را ندارد.

امروز بوروکراسی در شکلی تازه بازتولید شده است: در قالب الگوریتم‌ها، پروتکل‌ها و نظام‌های حکمرانی دیجیتال که همان کارهایی را انجام می‌دهند که روزی مدیران انســـانی بر آن نظارت داشتند. در چنین چشم‌اندازی، پرسش درباره آینده شرکت‌ها دوباره فوریت یافته است. در قرن بیستم، سلسله‌مراتب شـــرکتی از بازار کارآمدتر بود، زیرا می‌توانست رفتار اقتصـــادی را بهتر هماهنگ کند. اما اکنون بازارهای تقویت‌شـــده با هوش مصنوعی قادرند بســـیاری از کارکردهایی را انجام دهند که زمانی نیازمند نظارت مدیریتی بودند و بنابراین پاسخ دیگر چندان روشن نیست.

بااین‌حال، سلسله‌مراتب سنتی همچنان ممکن است برای برخی حوزه‌ها به خصوص در پروژه‌های ســـرمایه‌بر بلندمدت یا صنایع با نظارت و مقررات سنگین مناسب‌تر باشد.

> **سلسله‌مراتب سنتی همچنان ممکن است برای برخی حوزه‌ها به خصوص در پروژه‌های سرمایه‌بر بلندمدت یا صنایع با نظارت و مقررات سنگین مناسب‌تر باشد**

درواقع می‌توان گفت برخی مســـائل هنوز به سازمان‌دهی هرمی نیاز دارند، اما این روش بایـــد آگاهانه و موردی به‌کار رود، نه از روی پیش‌فرض تاریخی. در همین حال، هیچ سازمانی نمی‌تواند هر منبع جدیدی از عاملیت را در خود جذب کند؛ بنابراین باید تصمیم بگیرد چه چیزی را برون‌سپاری کند، چه بخشی را منحل یا مستقل کند و از چه چیزی باید دست بکشد.

تنها چیزی که در مرحله کنونی می‌دانیم این است که شرکت‌ها در آستانه دگرگونی بسیار بزرگی هستند و نقش آن در زندگی ما نیز همراه با آن تغییر خواهد کرد. قرن بیستم هنر ساختنِ شرکت‌ها را به کمال رساند؛ احتمالش هست که قرن بیست‌ویکم توانایی ما را در زیستن بدون آن‌ها بیازماید.



منبع: عرب نیوز

جهان تشنه انرژی جدید

چگونه غول‌های چینی بازار خودرو برقی را در دست گرفته‌اند؟





منبع: رویترز

چرا باید خواند:
تحولات بازار خودرو در سطح جهانی می‌تواند برای خودروسازان و واردکنندگان خودرو در ایران نیز اهمیت شایان داشته باشد.

خودروهای بنزینی یا برقی چین

دومین اقتصاد بزرگ جهان در حال رقابت سخت در بازاری جهانی است



نیک کری
فعال و تحلیل گر اقتصادی

تمرکز کشورهای غربی بر تهدید رقابتی خودروهای برقی چینی است، حال آنکه چالش دیگری در حال تغییر صنعت خودرو است. صنعت خودروهای برقی چین فقط در عرض چند سال نیمی از بازار داخلی این کشور را به دست گرفت و فروش خودروهای بنزینیِ خودروسازان جهانی را که زمانی در صدر بودند به‌شدت کاهش داد. اما بازیگران خارجی تنها بازندگان این میدان رقابت نبودند. فروش خودروهای بنزینی بسیاری از خودروسازان قدیمی چینی نیز سقوط کرد. در نتیجه آنها شروع کردند به عرضه خودروهای سوخت فسیلی به جهان، خودروهایی که نمی‌توانستند در چین بفروشند.

در شرایطی که سیاست‌گذاران غربی بر تهدید خودروهای برقی چین تمرکز کرده‌اند و با تعرفه‌ها از بازارهای خود محافظت می‌کنند، خودروسازان آمریکایی و اروپایی در اغلب کشورها، از لهستان گرفته تا آفریقای جنوبی و اروگوئه، در حال رقابت با خودروهای بنزینی چین هستند. بر اساس داده‌های شرکت مشاوره‌ای «اتوموبیلیتی»، واقع در چین، از سال ۲۰۲۰ خودروهای سوخت فسیلی ۷۶ درصد از صادرات صنعت خودرو چین را تشکیل داده‌اند و کل محموله‌های صادراتی سالانه از ۱ میلیونَ دستگاه خودرو به احتمالاً بیش از ۶.۵ میلیون دستگاه در سال جاری افزایش یافته است. بررسی‌های رویترز نیز نشان می‌دهد که رونق صادرات خودروهای بنزینی چین به دلیل همان یارانه‌ها و سیاست‌های مربوط به خودروهای برقی است که با تضمین دهها خودروساز چینی و شعله‌ور کردن یک جنگ قیمتی ویرانگر، کسب‌وکار خودروسازانی چون فولکس واگن و جنرال موتورز و نیسان را در چین نابود کرد.

داده‌های صنعتی و دولتی نشان می‌دهند که صادرات خودروهای بنزینی چین ــ بدون احتساب خودروهای برقی، هیبریدی یا اتصال برقی دوگانه‌سوز ــ در سال گذشته به تنهایی کافی بود تا این کشور را به بزرگ‌ترین کشور صادرکننده خودرو در جهان تبدیل کند. این گزارشِ رویترز از گسترش بازار جهانی خودروسازانِ چینی بر اساس بررسی داده‌های فروش خودرو در دهها کشور و مصاحبه با بیش از ۳۰ نفر، از جمله مدیران ۱۱ خودروساز چینی و دو خودروساز غربی و محققان صنعت خودرو تهیه شده است.

در میان بزرگ‌ترین صادرکنندگان خودرو در چین، غول‌های خودروساز قدیمی و دولتی از جمله «سایک موتور» و «بایک» و «دانگ‌فنگ موتور» و «چانگان» قرار دارند که در گذشته برای رسیدن به سود و دانش مهندسی به سرمایه‌گذاری‌های مشترک با خودروسازان خارجی متکی بودند. این مشارکت‌ها در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد. در سال‌های اخیر، در پی ظهور تولیدکنندگان نوآور خودروهای برقی و بخش خصوصی در چین، به رهبری «بی‌وای‌دی»، این سرمایه‌گذاری‌های مشترک کاهش یافته است. برای مثال، داده‌های «سایک موتور» نشان می‌دهد که فروش سالانهٔ «سایک-جی‌ام» در چین در حد فاصل سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ از بیش از ۱,۴ میلیون دستگاه خودرو به ۴۳۵ هزار دستگاه کاهش یافته است. «سایک-جی‌ام» (SAIC-GM) شرکت خودروسازی چینی است که در سال ۱۹۹۷ با مشارکت شرکت‌های سایک موتور و جنرال موتورز تأسیس شد.

اکنون فروش این خودروسازان دولتی در بازارهای صادراتی رو به افزایش است که زمانی حوزه فعالیت همان خودروسازان خارجی بودند که شرکای آنها در چین هستند. صادرات سایک از حدود ۴۰۰ هزار دستگاه در سال ۲۰۲۰ به بیش از یک میلیون دستگاه در سال گذشته افزایش یافت.

وانگهی ناگفته پیدا است که در حال حاضر، خودروهای بنزینی در بازارهای درجه دو نظیر اروپای شرقی و آمریکای لاتین و آفریقا، به دلیل نبود زیرساخت‌های لازم برای شارژ خودروهای برقی، فروش بهتری دارند. پکن قصد دارد در بلندمدت در بازار خودروهای برقی، هیبریدی یا اتصال برقی دوگانه‌سوز در سطح جهان دست بالا را داشته باشد.

چری صادرکننده برتر خودرو در چین است که فروش جهانی این شرکت در حد فاصل سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ از ۷۳۰ هزار دستگاه به ۲.۶ میلیون دستگاه افزایش یافته است. چری، که هم مالکان دولتی دارد هم مالکان خصوصی، صادرات سالانه خود را در این دوره حدود یک میلیون دستگاه افزایش داده است ــ که بیشتر متکی به فروش خودروهای بنزینی است. چهار پنجم فروش این شرکت از خودروهای بنزینی است. ۱۰ صادرکننده برتر چین عبارتند از چری و پنج خودروساز دولتی دیگر و دو خودروساز خصوصی و جیلی و گریت وال موتور، که آنها نیز بیشتر خودروهای بنزینی می‌فروشند تا خودروهایِ برقی. تنها دو خودروساز از ۱۰ صادرکننده برتر خودرو در چین منحصراً بر خودروهای باتری‌دار و برقی متمرکز هستند. یکی از آنها تسلا پیشگام خودروهای برقی آمریکایی است. و دیگری «بی‌وای‌دی» است که فقط خودروهای برقی و هیبریدی شارژی

خودروسازان چینی تقریباً یک سوم بازار شیلی را به دست گرفته‌اند. رشد بازار خودروهای چینی به بهای از دست دادن برندهای قدیمی از جمله شورولت و نیسان و فولکس واگن تمام شده است که طبق گزارش «گلوبال دیتا» فروش این شرکت‌ها در شیلی در سال گذشته بین ۳۴ تا ۴۵ درصد کاهش یافته است.

می‌فروشد. تلاش «بی‌وای‌دی» در خارج از کشور در سال جاری این شرکت را به دومین صادرکننده بزرگ چین تبدیل کرده و صادرات این کشور را به سمت خودروهای برقی سوق داده است. با این حال، صادرات خودروهای بنزینی چین با سرعت در حال عبور از ۴,۳ میلیون دستگاه است و تقریباً دو سوم از کل صادرات امسال را تشکیل می‌دهد.

مدیران خودروسازان در سطح جهانی به طور گسترده اذعان کرده‌اند که رقبای چینی در حال ظهور تهدید رقابتی جدی به حساب می‌آیند، اما بیشتر در زمینه خودروهای برقی نوآورانه و مقرون به صرفه و نه مدل‌های بنزینی. نمایندگان شرکت‌های خودروسازی تویوتا و جنرال موتورز و فورد و هوندا و نیسان و هیوندای در مورد افزایش صادرات چین در زمینه خودروهای بنزینی اظهار نظری نکردند. البته برخی از بازیگران قدیمی می‌گویند که آماده این مبارزه هستند. الکساندر سیتز، رئیس فولکس واگن در آمریکای جنوبی، گفت که «هیچ ترسی از چینی‌ها ندارد». او گفت: «من به آنها به عنوان یک رقیب احترام می‌گذارم». سخنگوی جنرال موتورز نیز به اظهارات ماه اکتبر مری بارا، مدیرعامل این شرکت، که گفته بود این شرکت قصد دارد با رقبای چینی «با فناوری مناسب و با هزینه مناسب» رقابت کند، اشاره کرد.

ردپای شتاب خودروسازان چینی در صادرات خودروهای بنزینی را می‌توان در سیاست‌های دولتی دید که باعث تولید بیش از تقاضای کارخانه‌های خودروسازی شده است. بیل روسو، مدیرعامل شرکت مشاوره «اتوموبیلیتی»، تخمین می‌زند که رشد سریع خودروهای برقی چین خطوط مونتاژی را که قادر به تولید سالانه تا ۲۰ میلیون خودروی بنزینی بودند، غیرفعال کرد. این حد از سربار غیرمولد، هزینه‌ها را افزایش می‌دهد و خودروسازان را تحت فشار قرار می‌دهد تا تولیدشان به سمت صادرات ببرند. روسو می‌گوید: «این تولید اضافی به سایر نقاط جهان سرازیر می‌شود».

شرکت مشاور مدیریت آمریکایی «الیکس پارتنرز» پیش‌بینی می‌کند که فروش سالانه خودروسازان چینی در خارج از چین تا سال ۲۰۳۰ به ۴ میلیون دستگاه افزایش یابد و سهم بزرگی از بازار آمریکای جنوبی و خاورمیانه و آفریقا و آسیای جنوب شرقی را به خود اختصاص دهد. با احتساب رشد مورد انتظار در چین، بزرگ‌ترین بازار خودروی جهان، انتظار می‌رود خودروسازان چینی در عرض پنج سال کنترل حدود ۳۰ درصد از صنعت خودروی جهان را در دست بگیرند. استفن دایر، رئیس شرکت «الیکس پارتنرز» در چین، می‌گوید: «این رشد به بهای متضرر شدن دیگران تمام خواهد شد».

سیاست‌های پکن طی یک دهه، خودروسازان را تشویق کرد که به جای تغییر کاربری کارخانه‌های موجود خودروهای بنزینی، کارخانه‌های جدید خودروهای برقی بسازند. رویترز گزارش داده است که دولت با پرداختِ یارانه به رونق این کارخانه‌ها کمک کرد. لیانگ لینه، رئیس شرکت صنایع سنگین سانی، از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان کامیون و بولدوزر و جرثقیل و بیل مکانیکی و لودر در چین، می‌گوید: «دولت حتی زمین را آماده می‌کند و کارخانه‌ها را می‌سازند و همه چیز را آماده تحویل شرکت‌ها می‌دهند».

نتیجه: تولید انبوه و بیش از ظرفیت. در کنفرانس خودروهای برقی در ماه مارس، سو بو، معاون سابق وزیر صنعت چین، از مراجع ذیصلاح خواست که روند تبدیل کارخانه‌های خودروهای بنزینی به خودروهای باتری‌دار را ترویج دهند. او تخمین زد که صنعت چین سالانه ظرفیت تولید ۲۰ میلیون خودروی برقی و هیبریدی یا اتصال برقی دوگانه‌سوز را دارد، اما همچنان کارخانه‌های کافی برای تولید ۳۰ میلیون خودروی بنزینی هم دارد که به مراتب بیش از نیاز بازار داخلی است. او گفت: کاهش فروش خودروهای بنزینی در داخل کشور «میزان تولید قابل توجهی را بدون استفاده باقی می‌گذارد و بخش تولید خودروهای بنزینی را دچار بحرانی مهم خواهد کرد».

در یکی از روزهای ماه سپتامبر در ورشو، لهستان، خودروهای شاسی‌بلند جدید با لوگوهای نقره‌ای «BEIJING» در نمایندگی پلازا کنار هم قطار شده بودند. زیر این کاپوت‌ها موتورهای بنزینی تولیدشده شرکت «بایک»، خودروساز دولتی چینی، قرار داشتند.

اعلان‌های شرکت و آمار فروش «گلوبال دیتا» نشان می‌دهد که شرکت «بایک» یکی از ۳۳ برند چینی است که از سال ۲۰۲۳ فروش خود را در لهستان آغاز یا اعلام کرده‌اند و بسیاری از آنها عمدتاً یا منحصراً خودروهای بنزینی می‌فروشند. جرزی پرزادکا، مدیر شرکت «بایک» در لهستان، گفت که تعداد زیادی خودروهای شاسی‌بلند مشابه چینی وجود دارد که لهستانی‌ها سخت آنها را از هم تشخیص می‌دهند.

دانکن تیت، مدیرعامل شرکت توزیع خودرو بریتانیایی «اینچ‌کیپ»، گفت «اینچ‌کیپ» بیشتر قراردادهای اخیر خود را از خودروسازان چینی که وارد بازارهای نوظهور می‌شوند، دریافت کرده است. این شرکت‌های تازه‌وارد به بازار جهانی تولیدکنندگان قدیمی‌تر چینی هستند. تیت می‌گوید: «مدلی که شما در چین دارید لزوماً در کاستاریکا و پرو و اندونزی و یونان جواب نخواهد کرد. شما باید با جهان آنطور که هست روبرو شوید، نه آنطور که می‌خواهید باشد».

حتی در برخی اقتصادهای ثروتمندتر هم بخش بزرگی از خودروهای سوخت فسیلی تولیدات برندهای چینی هستند. تقریباً تمام خودروهایی که چری تا به امروز در استرالیا فروخته است موتورهای بنزینی دارند. این شرکت اخیراً شروع به معرفی و عرضه مدل‌های هیبریدی یا اتصال برقی دوگانه‌سوز در استرالیا کرده است.

کارکردگرایی خودروسازان چینی در نبرد بر سر سهم بازار خود با رقبای خارجی جبهه‌های جدیدی ایجاد کرده است. بسیاری از خودروسازان مهندسی و بازاریابی‌شان را بر بزرگ‌ترین یا ثروتمندترین بازارهای خودرو ــ در ایالات متحده و اروپا و چین و ژاپن ــ متمرکز می‌کردند.

در کشورهای در حال توسعه نیز بر خودروهای ارزان‌تر و اغلب با فناوری قدیمی‌تر تمرکز داشتند. فیلیپه مونوز، تحلیل‌گر خودرو در شرکت تحقیقاتی «جیتو داینامیک»، می‌گوید که این موضوع شرکت‌هایی چون فولکس واگن و جنرال موتورز و استلانتیس را در برابر هجوم صادرات خودروهای مقرون به صرفه چینی، که اغلب امکانات و نرم‌افزارهای ایمنی بهتری دارند، آسیب‌پذیر کرده است. او می‌گوید: «خودروسازان قدیمی

در شرایطی که سیاست‌گذاران غربی بر تهدید خودروهای برقی چین تمرکز کرده‌اند و با تعرفه‌ها از بازارهای خود محافظت می‌کنند، خودروسازان آمریکایی و اروپایی در اغلب کشورها، از لهستان گرفته تا آفریقای جنوبی و اروگوئه، در حال رقابت با خودروهای بنزینی چین هستند



شرکت چانگان، غول دولتی چینی، پنج مدل خودرو در آفریقای جنوبی عرضه می‌کند، از جمله مدل‌های دوباتری. اما انتظار دارد پرفروش‌ترین محصول این شرکت یک وانت دیزلی باشد. مارینوس ونتر، که برند چانگان را در آفریقای جنوبی مدیریت می‌کند، می‌گوید: «بازار خودروهای برقی زمان بیشتری خواهد برد.»

در خواب بودند. اکنون آنها تاوان می‌دهند. نبرد واقعی بین خودروســازان چینی و خودروسازان قدیمی در اروپا نیست. در ایالات متحد هم نیست. در بازارهای نوظهور است».

از آنتونیو فیلوسا، مدیرعامل استلانتیس، در رویدادی که ماه سپتامبر برگذار شد، پرسیدند که این شرکت چگونه با رقبای چینی رقابت خواهد کرد. او در مورد بازارهایی چون خاورمیانه و آفریقا گفت که استلانتیس با تمرکز بر خودروهای ساخت داخل متناسب با سلیقه‌های محلی همان مدلی را دنبال خواهد کرد که در آمریکای جنوبی پیش برده است، که ۲۴ درصد از سهم بازار این منطقه را در اختیار دارد. شرکت‌های خودروسازی جنرال موتورز و هیوندای نیز در مواجهه با رقابت شــدید چین در ماه اوت اعلام کردند که به طور مشــترک خودروهایی را برای آمریکای جنوبی خواهند ساخت تا هزینه‌ها را کاهش دهند.

صادرات خودروی چین به روسیه و مکزیک

بزرگ‌ترین مقصد صادرات خودروهای چینی مکزیک است. طبق گزارش «گلوبــال دیتا»، در جنوب مرز ایالات متحــد، که خودروی برقی چندان فروشــی ندارد، خودروسازان چینی احتمالاً سال را با فروش بیش از ۲۰۰ هزار دستگاه و سهم بازار ۱۴ درصد به پایان خواهند رساند.

برندهای قدیمی خودروسازی نظیر فیات و فورد و شورولت رفته رفته جایــگاه خود را در مکزیک از دســت می‌دهند. «گلوبال دیتا» پیش‌بینی می‌کند که فروش شــورولت در مکزیک امسال ۵۷۲۹۲ دستگاه باشد که از سال ۲۰۲۳ حدود ۱۷ درصد کاهش یافته است. مکزیک در ماه سپتامبر اعلام کرد که تعرفه‌هــای خودروهای چینی را از ۲۰ درصد به ۵۰ درصد افزایش می‌دهد. دولت این اقدام را در راســتای محافظت از مشاغل عنوان کرد و تحلیل‌گران آن را تلاش دولت مکزیک برای جلب رضایت واشنگتن خواندند. مقامات آمریکایی به مکزیک فشار آورده‌اند که تجارت با چین را محدود کند تا چین به وسیله مکزیک نتواند موانع تجاری ایالات متحد را دور بزند.

خودروسازان چینی در روسیه هم با موانع سیاسی روبرو هستند. مکزیک امسال پس از آنکه مسکو عوارض واردات خودرو از چین را دو برابر کرد و به ۷۵۰۰ دلار رســاند، جای روســیه را به عنوان بزرگ‌ترین بازار صادرات خودرو چین گرفت. روسیه پس از آنکه چین بازارش را با خودروهای فراوان پر کرد این عوارض را افزایش داد. بنا به گزارش «گلوبال دیتا» ســهم این بازار از ۲۱ درصد در ســال ۲۰۲۲ به ۶۴ درصد یا حدود ۹۰۰ هزار خودرو در ســال ۲۰۲۴ افزایش یافت. این هزینه‌ها صادرات چین به روسیه را به شدت کاهش داد.

در برخی اقتصادهای ثروتمند هم بخش بزرگی از خودروهای سوخت فسیلی تولیدات برندهای چینی هستند. تقریباً تمام خودروهایی که چری تا به امروز در استرالیا فروخته است موتورهای بنزینی دارند. این شرکت اخیراً شروع به معرفی و عرضه مدل‌های هیبریدی یا اتصال برقی دوگانه‌سوز در استرالیا کرده است

آفریقای جنوبی نیز مانند روســیه و مکزیک یک صنعت داخلی دارد که باید از آن محافظت کند. مقامات این کشــورها خودروسازان چینی را به ســاخت کارخانه تشویق کرده‌اند و در عین حال با هدف محدود کردن واردات ارزان تعرفه اعمال کرده‌اند. دولت‌های روسیه و مکزیک و آفریقای جنوبی به درخواست‌ها رویترز برای اظهار نظر در مورد واردات خودروهای چینی پاسخی ندادند.

بنــا به گزارش «جیتو داینامیک»، خودروســازان چینی در نیمه اول ســال تقریباً ۱۶ درصد از بــازار خودروی آفریقای جنوبــی را در اختیار داشــتند. چینی‌ها حدود ۳۰ هزار دســتگاه خودروی بنزینی و فقط ۱۱ دستگاه خودروی برقی فروخته‌اند. بنا به گزارش «گلوبال دیتا» نیز تویوتا سال گذشته بیش از همه خودروســازان قدیمی جهان با کاهش فروش در آفریقــای جنوبی روبرو بود. فروش تویوتا در آفریقای جنوبی حدود ۱۵ درصد کاهش یافت و به ۹۳۸۰۵ دستگاه خودرو رسید.

شرکت چانگان، غول دولتی چینی، پنج مدل خودرو در آفریقای جنوبی عرضه می‌کند، از جملــه مدل‌های دو باتری. اما انتظار دارد پرفروش‌ترین محصول این شرکت یک وانت دیزلی باشد. مارینوس ونتر، که برند چانگان را در آفریقــای جنوبی مدیریت می‌کند، می‌گوید: «بازار خودروهای برقی زمان بیشتری خواهد برد».

وانت‌های چینی: محدوده‌ای جدید

همین روند و شــرایط در شیلی هم صادق اســت، کشوری که در امتداد ۲۶۰۰ مایل (۴۲۰۰ کیلومتر) زمین ساحلی کوهستانی ایستگاه‌های شارژ محدودی دارد. طبق اعلام انجمن محلی صنعت خودرو، خودروسازان چینی تقریباً یک سوم بازار شیلی را به دست گرفته‌اند. رشد بازار خودروهای چینی به بهای از دست دادن برندهای قدیمی از جمله شورولت و نیسان و فولکس واگن تمام شده است که طبق گزارش «گلوبال دیتا» فروش این شرکت‌ها در شیلی در سال گذشته بین ۳۴ تا ۴۵ درصد کاهش یافته است.

راهبرد برندهای چینی در شیلی بیشتر به خودروسازی قدیمی چون تویوتا ــ که خودروی برقی چندانی در جهان نمی‌فروشد ــ شباهت دارد تا به بزرگ‌ترین تولیدکنندگان خودروهای برقی چین.

ورنویج، مدیر شرکت «دانگ‌فنگ موتور» در اروپا، می‌گوید که دانگ‌فنگ مانند ســایر بازیگران دولتی برای افزایش فروش به بازارهای نوظهور نفوذ کرده اســت. دانگ‌فنگ در شــیلی طیف گســترده‌ای از محصولات، از ســدان گرفته تا ون و وانت و شاسی‌بلند عرضه می‌کند. سدان (Sedan) به خودروهای ســواری معمولــی یا اصطلاحاً صنــدوق‌دار می‌گویند که دارای ســقف ثابت و صندوق عقب مجزا و دو ردیف صندلی است. سدان متداول‌ترین شکل طراحی بدنه خودرو است. ورنویج می‌گوید: «ما باید پیروز شویم. اگر می‌خواهید مانند تویوتا باشید، هیچ چیز را نباید از قلم بیندازید». بر اساس داده‌های «جیتو داینامیک»، در مجموع، برندهای چینی در نیمه اول سال کمتر از هزار خودروی برقی در شیلی فروختند و بیش از ۲۵ هزار خودروی بنزینی.

شرکت «دانگ‌فنگ موتور» در اروگوئه نیز وانت‌های بنزینی می‌فروشد که با نیسان ــ شریک سرمایه‌گذاری مشترک قدیمی‌اش در چین ــ رقابت می‌کنند. به گفته فروشندگان اروگوئه‌ای، قیمت پایه دانگ فنگ از حدود ۲۱ هزار دلار شروع می‌شود، حال آنکه قیمت نیسان حدود ۳۰ هزار دلار است.





نیک چیزمن
ماتیاس بیانچی
جنیفر سایر

پژوهشگران امور بین‌الملل در دانشگاه بیرمنگام

منبع: فارن افرز

چرا باید خواند: نظم جهانی جدیدی در حال شکل‌گیری است و برای سیاستگذاران لازم است که هرچه بیشتر از آن مطلع شوند.

بین‌المللِ غیرلیبرال

همکاری اقتدارگراها در حال تغییر نظم جهانی است

در سال‌های بین دو جنگ جهانی، حمایت کُمینترن (یا انترناسیونال سوم یا بین‌الملل کمونیستی) به رهبری شوروی از احزاب انقلابی و ضد سرمایه‌داری زمینه گسترش کمونیسم را پس از جنگ جهانی دوم فراهم کرد. پس از پایان جنگ سرد، نظم بین‌الملل به رهبری ایالات متحد، لیبرالیسم و دموکراسی را ترویج کرد و زمنیه‌سازِ موجهایی از گذارهای دموکراتیک بود. امروز همکاری سیاسی در گروِ ترکیبی از دولت‌های اقتدارگرا و غیرلیبرال و احزاب ضدسیستم و بازیگران خصوصی است که از یکدیگر حمایت مادی می‌کنند.

آنچه این بازیگران را به هم پیوند می‌دهد، نه جایگاه آنها در طیف سیاسی که نحوه ارتباط آنها با نهادهای دموکراتیک و ارزش‌های لیبرال است، از جمله محدودیت‌های قدرت اجرایی و ضمانت‌های آزادی‌های مدنی و حاکمیت قانون. از رهبران غیرلیبرال در کشورهای تاریخاً دموکراتیک، مانند دونالد ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحد، گرفته تا مستبدان کاملاً جاافتاده، مانند الکساندر لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس ــ که اغلب به عنوان «آخرین دیکتاتور اروپا» از او یاد می‌کنند ــ همگی آماده‌اند قدرت را شخصی و قبضه کنند، نظارت‌ها و توازن‌ها را تضعیف کنند و از اطلاعات نادرست استفاده کنند. این رهبران با خشکاندن ریشه‌های کثرت‌گرایی یا به اصطلاح پلورالیسم و مشروعیت‌زدایی از مخالفانشان، به درجات مختلف، حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی را تحدید می‌کنند. و با انباشت کردنِ منابع و دامن زدن به اطلاعات نادرست و محافظت دیپلماتیک از یکدیگر، در شبکه‌های غیرلیبرال فرامرزی شرکت می‌کنند. توانایی‌ها و نفوذ روزافزون آنها تعادل نظم جهانی را به نفع استبداد تغییر می‌دهد.

شاید این «بین‌الملل غیرلیبرال» در سپتامبر ۲۰۲۵ در پکن بیش از همه به چشم آمد، زمانی که سه تن از برجسته‌ترین مستبدان جهان ــ شی جین‌پینگ، رهبر چین، کیم جونگ‌اون، حاکم کره شمالی، ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، که کشورهایشان در امور اقتصادی و امنیتی همکاری نزدیکی دارند ــ در کنار هم ایستادند و نافرمانی از هنجارهای لیبرال را به نمایش گذاشتند. اما آن اجلاس فقط نوک کوه یخ بود. تنها در سال ۲۰۲۴، کشورهای تحت حکومت اقتدارگرایان بیش از ۴۵ هزار جلسه سطح بالا و مشارکت‌های رسانه‌ای در سراسر جهان برگذار کرده‌اند

در همین حال، همکاری میان دموکراسی‌ها توازن خود را از دست داده و متزلزل است. حمایت غرب از دموکراسی در قرن بیستم اغلب خودجویانه و متناقض بود. اما در اوج خود، با استفاده از مشوق‌های اقتصادی و برند ایدئولوژیکی قدرتمند و فشار دیپلماتیک هماهنگ، حامی لیبرالیزه کردن سیاسی بود. امروز بودجه و انرژی و قابلیت‌های اتحاد دموکراتیک رو به افول است، زیرا نهادهای نظم لیبرال قدرت خود را از دست می‌دهند. برخی از قهرمانان سابق دموکراسی ــ به‌ویژه ایالات متحد در دوران ترامپ ــ با تمام توان می‌کوشند شبکه‌های غیرلیبرال را توانمند و مشروع سازند. حتی کشورهایی که با افتخار دموکراتیک باقی مانده‌اند، محتاطتر و واکنش‌پذیرتر شده‌اند و از مبارزه با رژیم‌های غیرلیبرال پرهیز دارند.

با افزایش قدرت شبکه‌های اقتدارگراها نسبت به دموکراتیک‌ها، حفظ حکومت اقتدارگرا آسان‌تر و مبارزه با زوال دموکراسی دشوارتر شده است. این تحول نباید فقط مایه نگرانی کسانی باشد که به حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی اهمیت می‌دهند. کشورهای اقتدارگرا بیش از کشورهای دموکراتیک مستعد درگیری و بی‌ثباتی و سرکوب هستند و اکثر آنها در توسعه فراگیر عملکرد ضعیفی دارند و جهانی می‌سازند که چندان امن و آزاد و مرفه نیست.

همکاری اشکال مختلفی دارد. از جمله می‌توان به همکاری مستقیم بین قدرت‌های غیردموکراتیک، به‌ویژه چین و کره شمالی و روسیه و ونزوئلا اشاره کرد. این کشورها اغلب اطلاعات نظامی را به اشتراک می‌گذارند و از یکدیگر حمایت دیپلماتیک می‌کنند

جهانی امن برای استبداد

لیبرال دموکراسی تبدیل شده است به گونه‌ای در معرض خطر. جهان یک ربع قرن است که در رکود دموکراتیک به سر می‌برد؛ بر اساس شاخص‌های دموکراسی وی-دم (V-Dem) ۴۵ کشور در سال ۲۰۲۵ از دموکراسی به سمت استبداد تغییر مسیر داده‌اند. اکنون تنها ۲۹ کشور را می‌توان دموکراسی کامل دانست.

اگر کمی عمیق‌تر شویم، چشم‌اندازِ حتی بدتر هم می‌شود. در بخش عمده قرن بیستم، دموکراسی‌ها معمولاً پس از عقب‌گرد، موفق به بازیابی خود می‌شدند. در اروگوئه، کمتر از ده سال پس از کودتای ۱۹۳۳، یک احیای دموکراتیک رخ داد؛ در هند، انتخابات ۱۹۷۷ آغازگر یک احیای دموکراتیک دشوار اما پایدار بود. با این حال، در دهه‌های اخیر، بازگشت‌ها

نادر و ناپایدار شـــده‌اند. از تحقیقاتی که در «مجله دموکراسی» منتشر شد، دریافتیم که از ســـال ۱۹۹۴ از ۱۹ کشوری که دوره‌ای از استبداد را تجربه کردند و ســـپس با موفقیت دوباره به دموکراسی رسیدند، ۱۷ کشور در عرض پنج سال اخیر دوباره عقب‌گرد کرده‌اند و از دموکراسی روی گردانده‌اند.

اتحاد اقتدارگرایان در جهان که از اوایل دهه ۱۹۹۰ شـــکل گرفت، از نظر شکل و محتوا با اتحادهای قبلی متفاوت است. اولاً، اتحاد جدید اقتدارگرایان نسبت به گذشته از منابع خوبی برخوردار است. اکنون تقریباً به تعداد حکومت‌های اقتدارگرا در جهان حکومت دموکراتیک وجود دارد، اما کشورهای استبدادی در مجموع جمعیت بیشتری دارند و ثروتمندتر می‌شوند. امروز، دولت‌های طیف اقتدارگرا (از جمله بسیاری از کشورهایی کـــه انتخابات هم برگذار می‌کنند، مانند هنـــد) در مجموع بیش از ۷۰ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. وانگهی، این کشورها در سال ۲۰۲۲، طبق داده‌های وی-دِم، ۴۶ درصد در تولید ناخالص داخلی جهانی سهم داشتند. انتظار می‌رود افزایش هم بیابد. کشورهای اقتدارگرا بیشتر به دنبال دســـتکاری سیاست در سایر کشورها هستند، آن‌هم با قدرت اقتصادی و نظامی‌شان که افزایش یافته است. توانایی‌شان در انجام این کار با پیشرفت در فناوری دیجیتال گسترش هم یافته است. اگر در سال‌های پس از پایان جنگ سرد شاهد تأسیس نهادهای منطقه‌ای دموکراتیک جدید یا تقویت نهادهای موجود، مانند «سازمان امنیت و همکاری اروپا» بودیم، در چند دهه گذشـــته اکثر سازمان‌های منطقه‌ای جدید، مانند «سازمان همکاری شانگهای» در سال ۲۰۰۱ و «اتحاد کشورهای ساحل صحرا» در سال ۲۰۲۳، در میان حکومت‌های اقتدارگرا شکل گرفته‌اند.

«بین‌الملل غیرلیبرال» امروز تحت رهبری پکن یا مســـکو نیست. بلکه به صورت مجموعه‌ای از شـــبکه‌های همپوشان عمل می‌کند که زمینه مساعدی برای ساختن جهانی اقتدارگراتر فراهم می‌کنند. عناصر ناهمگون این سیســـتم ــ مزدوران روســـی، پول سلسله‌های حاکم در کشـــورهای عربی خلیج فارس، فناوری‌های نظارتی چینی و آمریکایی و احزاب سیاســـی راســـت افراطی در اروپا و آمریکای شمالی ــ از یک مرکز فرماندهی واحد سازماندهی نمی‌شوند و همیشه برای یک هدف کار نمی‌کنند. اما فعالیت‌هایشان اغلب یکدیگر را تقویت می‌کند. برای مثال، اقتدارگرایان در جمهوری آفریقای مرکزی و مالی از شرکت‌های نظامی خصوصی روسیه کمک‌های امنیتی دریافت کرده‌اند که به طور کلی از طریق معاملات غیرقانونی طلا بین شـــرکت‌های این کشورها و امارات متحده عربی تأمین مالی شده‌اند. در همین حال، امارات متحد عربی از مزدوران روسی برای انتقال سلاح به متحدان خود در کشورهایی مانند سودان استفاده کرده است. این روابط، در کنار هم، کنترل اقتدارگرایان را تثبیت می‌کنند.

رهبران تجاری دلسوز نیز از فرصت‌های جدید برای تقویت روایت‌های غیرلیبرال استفاده کرده‌اند. برای مثال، از زمانی که ایلان ماسک توییتر را (که اکنون اکس نام دارد) در سال ۲۰۲۲ به دست گرفت از این پلتفرم برای انتشار اطلاعات نادرست راست‌گرا در مورد سیاستمداران و نامزدهایی که با آنها مخالف است استفاده کرده



همکاری اشکال مختلفی دارد. از جمله می‌توان به همکاری مستقیم بین قدرت‌های غیردموکراتیک، به ویژه چین و کره شـــمالی و روسیه و ونزوئلا اشاره کرد. این کشـــورها اغلب اطلاعات نظامی را به اشتراک می‌گذارنـــد و از یکدیگر حمایت دیپلماتیک می‌کنند. این کشـــورها با وتو (مشـــخصاً چین و روسیه) در سازمان ملل و بیانیه‌های مشترک در مجامع چندجانبه و توافق‌نامه‌های دفاعی و تجاری محیطی بدون نظارت ساخته‌اند.

قدرت‌های متوسط اقتدارگرا نیز در حال به‌کارگیری ابزارهای نظامی و مالی برای تثبیت حکومت غیرلیبرال و سرکوب گشایش‌های دموکراتیک در خارج از کشورشان هستند. ترکیه با عرضه پهپادهای «Bayraktar TB۲» به رهبران قدرتمند فعلی در کشـــورهای در حال جنگ، مانند آذربایجـــان و لیبی، به این رهبران مزایای تعیین‌کننـــده‌ای در میدان نبرد داده اســـت. امارات متحد عربی نیز از بازیگران سرکوبگر در سراسر آفریقا و خاورمیانه، از جمله «نیروهای پشـــتیبانی سریع» سودان، یکی از متخاصمان در جنگ داخلی این کشـــور که سازمان ملل متحد آن را به ارتکاب جنایات وحشتناک متهم کرده است، حمایت کرده است. در همین حال، عربستان ســـعودی از زمان بهار عربی از رهبران مستبد و جنبش‌های ضدانقلابی حمایت کرده است، که مهم‌ترین آنها کمک مالی و دیپلماتیک به رژیم رئیس جمهور عبدالفتاح السیسی در مصر از زمان کودتای نظامی سال ۲۰۱۳ بود که او را به قدرت رساند ــ و این دخالت بر گشایش دموکراتیک کوتاه‌مدت مصر مهر پایان زد.

شـــبکه‌های غیر قانونی یا مجرمانه اغلب بخـــش جدایی‌ناپذیر این همکاری‌ها در سطح بین‌المللی هستند. شرکت‌های پوششی و کمک‌های مالی پنهان و ســـرمایه‌گذاری‌های غیرشـــفاف در املاک و مستغلات، پول‌هایی را که بازیگران سیاسی در خارج از کشور از آنها حمایت مالی می‌کنند، می‌شوید و تمیز می‌کند. این جریان‌ها فساد را تشدید می‌کنند و تهدیدی مستقیم علیه دموکراسی هستند، زیرا در همان کشورهایی هم که هنوز سودای دفاع از هنجارهای لیبرال را دارند، به مجالس قانونگذاری و احزاب نفوذ می‌کنند. برای مثال، شبکه فساد «پولشویی» در آذربایجان نزدیک به ۳ میلیارد دلار رشوه به افرادی، از جمله قانونگذاران اروپایی، پرداخت کرد که انتقاد از نقض حقوق بشر در این کشور را خاموش کنند. در اسپانیا حزب راســـت افراطی وکس، که طرفدار اعمال محدودیت‌ها بر حقوق اقلیت‌ها و مخالف قانون برابری جنسیتی است، تأیید کرد که برای مبارزات انتخاباتی ۲۰۲۳ حدود ۱۰ میلیون دلار از بانک «امبی‌اچ» مجارســـتان (که در آن زمان بانک امکی‌بی نام داشت) وام دریافت کرده است. طبق گزارش «رویترز» و «پولیتیکو اروپا»، بخشی از بانک «امبی‌اچ» متعلق به یکی از متحدان نزدیک و شریک تجاری سابق ویکتور اوربان، نخست وزیر مجارستان، است. درست است که بر سر قانونی بودن این وام بحث هست، اما انجام یک تراکنش بین یک کمپین راست افراطی و یک مؤسسه مالی که در شبکه حمایتی اوربان قرار دارد، توجه‌برانگیز است.

عوامل از بین برنده اعتماد

از دیگر بخش‌های اصلی پروژه غیرلیبرال، انتشار ایدئولوژی‌های اقتدارگرا است. دولت‌ها و سیاستمداران و گروه‌های جامعه مدنی غیرلیبرال در سراسر جهان روایت‌هایی طراحی و به اشتراک می‌گذارند که هنجارها و

«بین‌الملل غیرلیبرالِ» امروز تحت رهبری پکن یا مسکو نیست. بلکه به صورت مجموعه‌ای از شبکه‌های همپوشان عمل می‌کند که زمینه مساعدی برای ساختن جهانی اقتدارگراتر فراهم می‌کنند. عناصر ناهمگون این سیستم ــ مزدوران روسی، پولِ سلسله‌های حاکم در کشورهای عربی خلیج فارس، فناوری‌های نظارتی چینی و آمریکایی و احزاب سیاسی راست افراطی در اروپا و آمریکای شمالی ــ از یک مرکز فرماندهی واحد سازماندهی نمی‌شوند و همیشه برای یک هدف کار نمی‌کنند.

ارزش‌های دموکراتیک را رد می‌کند. آنها ندرتاً جهان‌بینی واحدی دارند ــ رهبران غیرلیبرال و مستبد می‌توانند در دو قطب ایدئولوژیک متضاد قرار گیرند ــ اما پیام‌های آنها معمولاً ویژگی‌های مشترکی دارد. هدف مشترک این پیام‌ها عبارت است از: ایجاد تردید نسبت به نهادهای دموکراتیک و کلی بودن حقوق بشر و مشروعیت اخلاق و دولت غربی

این دست تلاش‌ها فراگیر شده است. «سرویس اقدام خارجی اروپا»، آژانس دیپلماتیک اتحادیه اروپا، از سال ۲۰۲۳ گزارش سالانه‌ای در مورد دستکاری اطلاعات تهیه کرده است که تلاش بازیگرانی چون چین و روسیه را در انتشار اطلاعات نادرستِ تفرقه‌انگیز مستند می‌کند. گزارش سوم این نهاد که در مارس ۲۰۲۵ منتشر شد، نمونه‌ای از بیش از ۵۰۰ مورد دستکاری اطلاعات را که از طریق بیش از ۳۸ هزار کانال ترویج شده بود، تجزیه و تحلیل کرد. بسیاری از این کمپین‌های اطلاعاتی به پیام‌های مرتبط با سیاست‌های راست‌گرا و پوپولیسم دامن می‌زدند، اما تأثیر گسترده‌تر آنها چیزی نبود جز عادی‌سازی گفتار غیرلیبرال یا ضددموکراتیک و از بین بردن اعتماد به حکومت دموکراتیک.

رهبران تجاری دلسوز نیز از فرصت‌های جدید برای تقویت روایت‌های غیرلیبرال استفاده کرده‌اند. برای مثال، از زمانی که ایلان ماسک توییتر را (که اکنون اکس نام دارد) در سال ۲۰۲۲ به دست گرفت از این پلتفرم برای انتشار اطلاعات نادرست راست‌گرا در مورد سیاستمداران و نامزدهایی که با آنها مخالف است استفاده کرده. او همچنین هر نوع محدودیتی را در برابر انتشار محتواهای افراطی برداشته و بی‌وقفه به رسانه‌های جریان اصلی حمله کرده است. این مداخلات بسیار مشهود در سیاست، چه در داخل و چه در خارج از ایالات متحد، به نفرت‌پراکنی دامن می‌زند، آزادی مطبوعات را به خطر می‌اندازد، سیاستمداران و شهروندانی را که اقلیت‌ها و گروه‌های به حاشیه رانده‌شده را هدف قرار می‌دهند، توانمند می‌سازد و شهروندان را از انتخابِ آگاهانه پای صندوق‌های رأی دور می‌کند.

اگر هدف پیام‌رسانی غیرلیبرال کاهش اعتماد و اطمینان عمومی به نهادهای دموکراتیک باشد، به نظر می‌رسد که مؤثر و موفق بوده است. به گفته ویل جنینگز، دانشمند علوم سیاسی، اعتماد به پارلمان‌های ملی در کشورهای دموکراتیک از سال ۱۹۹۰ حدود ۸ درصد کاهش یافته است که نشانگرِ «نارضایتی عمومی از سیاست» است که «از نظر دامنه و شدت گسترش هم یافته است». از بین رفتنِ اعتماد، دموکراسی‌ها را در برابر عوام‌فریبان پوپولیست آسیب‌پذیرتر کرده است

رهبران مستبد و اقتدارگرا از یکدیگر حمایت هم می‌کنند. برای مثال، هنگامی که ژایر بولسونارو، رئیس جمهور سابق برزیل، به دلیل توطئه در لغو نتیجه انتخابات ۲۰۲۲ برزیل تحت پیگرد قانونی قرار گرفت، ترامپ علناً قوه قضائیه برزیل را محکوم کرد و وزارت خزانه‌داری ایالات متحد قاضی اصلی این پرونده را تحریم کرد. ترامپ همچنین ۴۰ درصد تعرفه اضافی بر کالاهای برزیلی وضع کرد که برازیلیا آن را تا حدودی مجازات دولت دانست به خاطر تحت تعقیب قرار گرفتن بولسونارو.

البته تعامل این رهبران همیشگی و قابل اعتماد نیست. اوربان و پوتینِ زمانی رابطه کاری نزدیکی داشتند. همکاری آنها مجارستان را شدیداً به گاز روسیه وابسته کرد و به مسکو کانالی برای نفوذ در اتحادیه اروپا داد. اما این همکاری پس از حمله روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ به تیرگی گرایید، زمانی که تحریم‌های اتحادیه اروپا بوداپست را مجبور کرد بی سر و صدا به دنبال منابع انرژی جایگزین باشد. از آن زمان، روابط بودابست با مسکو به تنش کشیده شد. اتحاد مصلحتی مشابهی نیز رجب طیب اردوغان، نخست وزیر وقتِ ترکیه، و امارات متحد عربی را در اوایل دهه ۲۰۱۰ به هم نزدیک کرد، زمانی که سرمایه‌گذاری‌های امارات به اردوغان کمک کرد شبکه‌های حمایتی خود را تقویت کند و قدرت را متمرکز سازد. اما رابطه ترکیه با امارات متحد عربی خیلی زود در جریان اعتراضات بهار عربی، به دلیل حمایت اردوغان از اسلام‌گرایان سیاسی که دولت امارات با آنها مخالف بود، از هم پاشید. همکاری اقتدارگراها شاید مصلحت‌اندیشانه باشد، اما شکننده است. البته این همکاری‌ها نیز همیشه به کار محافظت از چهره‌های اقتدارگرا نیامیده است. دیوان عالی برزیل در ماه سپتامبر، با وجود طعنه‌ها و تعرفه‌های ترامپ، بولسونارو را به دلیل نقشش در توطئه کودتا محکوم کرد.

اتحاد اقتدارگرایان در جهان که از اوایل دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت، از نظر شکل و محتوا با اتحادهای قبلی متفاوت است. اولاً، اتحاد جدید اقتدارگرایان نسبت به گذشته از منابع خوبی برخوردار است. اکنون تقریباً به تعداد حکومت‌های اقتدارگرا در جهان حکومت دموکراتیک وجود دارد، اما کشورهای استبدادی در مجموع جمعیت بیشتری دارند و ثروتمندتر می‌شوند

با این حال، این روابط غیررسمی اهمیت دارند. داشتن حامیان خارجی به رهبران غیرلیبرال شبکه‌های مالی و پوشش دیپلماتیک و مشروعیت خارجی می‌دهد ــ مزایایی که می‌تواند فشار داخلی را کاهش دهد و به آنها کمک کند از تحریم‌ها یا مخالفت‌های داخلی جان سالم به در ببرند.

دهه‌ها شبکه‌های دموکراتیک دست بالا را داشتند. دموکراسی‌ها با ایجاد و حمایت از نهادهایی چون سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا و ناتو و مجموعه‌ای گسترده‌تر از نهادهای مالی و حقوقی بین‌المللی که هنجارهای لیبرال را در خود جای دادند و تضمین‌های امنیتی و جمعی دادند و مزایای مادی عضویت در اتحاد دموکراتیک را نشان دادند، نظم جهانی را در قرن بیستم شکل دادند. با این حال، دموکراسی‌ها نتوانستند مزایایشان را حفظ کنند. علاوه بر این، دموکراسی‌ها در تلاشند سایر کشورها را به سمت خود جذب کنند. در مناطقی چون آمریکای لاتین، که ایالات متحد بخش عمده قرن بیستم را صرف حمایت از حکومت‌های نظامی کرد، بسیاری از کشورها از قبل نسبت به چرخش واشنگتن پس از جنگ سرد که دولت‌ها را به دموکراتیک شدن ترغیب می‌کرد، تردید داشتند.

دموکراسی در هر عرصه‌ای مناقشه‌آمیز است و باید در هر عرصه‌ای از آن دفاع کرد. این امر مستلزم آن است که دولت‌های دموکراتیک ــ و گروه‌های طرفدار دموکراسی و رسانه‌ها و نهادهای بین‌المللی ــ نه تنها سیستم‌های سیاسی خود را در داخل تقویت کنند، بلکه با شبکه‌های غیرلیبرالی که جنبش‌های اقتدارگرا را در سراسر جهان توانمند می‌سازند، مقابله کنند.





منبع: گاردین

چرا باید خواند:
خواندن تجارت دست اول و شواهد عینی برای کمک قدرت‌های بزرگ به کشورهای در حال توسعه می‌تواند زمینه‌ای برای درک بهتر فرایندهای سیاست‌گذاری در جهان باشد.

پایان کار «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا»؟

پول را می‌گیرند و می‌روند



مارا کارداس نلسون
تحلیل‌گر سیاست‌گذاری بهداشت

دونالد ترامپ اوایل امسال جرمی لوین، فارغ‌التحصیل ۲۸ ساله دانشگاه دوج، را مأمور نظارت بر رویکـــرد دولتش در کمک‌های جهانی کرد. وظیفه اصلی لوین کاهش بودجه کمک‌رسانی‌های ایالات متحد بود. لوین در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز گفت که رویکرد آمریکا در این زمینه نه تنها کمکی به کشورهای فقیر نکرده، بلکه آنها را وابسته نگه داشته است. او در ادامه گفت: این سیستم «به وضوح شکست خورده است».

این فقط دیدگاه دولت ترامپ نیست. دهه‌ها است که بحث داغی در محافل دانشگاهی و سیاسی پیرامون این موضوع در جریان است، مبنی بر اینکه کمک‌های آمریکا مؤثر نیستند، یا لااقل آنطور که باید و وعده داده‌اند نتیجه نداده اســـت. وقتی امسال خبر آمد که بودجه «آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحد آمریکا» کاهش یافته است، هاکاینده هیچیلما، رئیس‌جمهور زامبیا، به فایننشـــال تایمز گفت که کاهش کمک‌ها مدت‌ها پیش باید انجام می‌شد و کشورهایی نظیر کشور او را مجبور می‌کند «خودشان به امورشان رسیدگی کنند».

بهار امســـال، چند هفته پس از آنکـــه دولت ترامپ کم‌کم کرکره «آژانس توســـعه بین‌المللی آمریکا» را پایین بکشد، از کشور کوچک ســـیرالئون در غرب آفریقا بازدید کردم. من از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ به عنوان متخصص از سوی سازمان بهداشت جهانی در آنجا کار کرده بودم و ســـال‌ها پس از آن نیز بارها به عنوان روزنامه‌نگار به این کشور برگشته بودم. هرچه بیشتر به سیرالئون سفر می‌کردم، بیشتر کنجکاو می‌شدم که مشاوران خارجی که با رهیافت‌های تکنوکراتیک سراغ فقرِ ریشه‌دار در این کشور می‌رفتند، چقدر موفق بوده‌اند.

می‌دانستم که قطع ناگهانی کمک‌های ایالات متحد عواقبی عظیم ــ و در اکثر کشـــورها فاجعه‌بار ــ خواهد داشـــت. در ماه‌های پس از کاهش کمک‌های «آژانس توســـعه بین‌المللی آمریکا» گزارش‌هایی منتشر شد از وضعیت کودکان گرسنه در میانمار و زنان باردار ناتوان از دریافت مراقبت‌های دوران بارداری در مالاوی. یک مطالعه نشـــان می‌دهد که ۱۴ میلیون نفر ممکن است به دلیل کاهش این کمک‌ها جان خود را از دست بدهند.

با خواندن این گزارش‌ها نگران دوســـتان و همکاران ســـابقم در سیرالئون شـــدم. آیا آنها می‌توانستند داروهایشان را تهیه کنند؟ آیا می‌توانستند در صورت نیاز به پزشک دسترسی داشته باشند؟ آیا از این اقدام دولت ترامپ وحشت کرده بودند؟

اما آنچه در سفر اخیرم به سیرالئون دیدم متفاوت بود. در صحبت با دوستان و همکارانم متوجه شـــدم که آنها وحشت نکرده‌اند، بلکه بیشـــتر تسلیم و سرافکنده شده‌اند. همه ســـیرالئونی‌هایی که با آنها صحبت کردم ــ از انبه‌فروش‌ها و برقکارها گرفته تا کارکنان بهداشت و سیاستمداران ارشد ــ از کاهش کمک‌ها ابراز نگرانی کردند. اما در عین حال وضعیت ناپایدار و بی‌ثباتشـــان را عادی و حتی قابل پیش‌بینی می‌دانستند. صحبت از فجایع احتمالی ــ مثل کمبود داروهای ایدز یا واکسن‌ها ــ که شد با بی‌خیالی شانه بالا انداختند.

یکی از رانندگان ســـازمان‌های مردم‌نهاد که با او صحبت کردم و برای یک ســـازمان آمریکایی کار می‌کـــرد، بعد از کاهش بودجه‌های کمک‌رسانی در ژانویه ۲۰۲۵ شغل خود را از دست داده بود. اما بعد که در آوریل مقداری بودجه رسیده بود، دوباره آن شغل را به دست آورد. او از قطع و وصل کمک‌ها تعجب نکرده بود. اولین بار در سال ۲۰۱۴، که آفریقا شاهد بزرگ‌ترین شـــیوع ابولا بود، در پست راننده در یک سازمان مردم‌نهاد (NGO) مشغول به کار شد. اهداکنندگان خارجی برای جلوگیری از شیوع ویروس صدها میلیون دلار وعده داده بودند و بنابراین سازمان‌های مردم‌نهاد خارجی نیز به استخدام افراد پرداختند. اما در ســـال‌های پس از آن، او شاهد اخراج اکثر همکارانش بود، چون پول تمام شده بود و سازمان‌های مردم‌نهاد هم تعطیل شده بودند. چرا امروز باید انتظار دیگری می‌داشت؟

وقتی امسال خبر آمد که بودجه «آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحد آمریکا» کاهش یافته است، هاکاینده هیچیلما، رئیس‌جمهور زامبیا، به فایننشال تایمز گفت که کاهش کمک‌ها مدت‌ها پیش باید انجام می‌شد و کشورهایی نظیر کشور او را مجبور می‌کند «خودشان به امورشان رسیدگی کنند.»

مصطفی کابا، معاون ارشد وزارت بهداشت و درمان سیرالئون، به من گفت که خیلی نگران این کاهش بودجه کمک‌رسانی‌ها نیست، چرا که واقعاً نمی‌داند دولت ایالات متحد چقدر پول به سیرالئون داده است: روند رسیدن این بودجه آنقدر پیچیده بود که از طریق سازمان‌های مردم‌نهاد مختلف، که هر کدام هم بودجه و جدول زمانی و اولویت‌های خاص خودشان را داشتند، پرداخت می‌شد، چندان که او تصویر جامعی از تأثیر این کمک‌ها نداشت.

یک نفر بود که مشتاق بودم درباره کاهش کمک‌ها با او صحبت کنم. دیوید کپاکیوا در سال ۱۹۶۱، سالی که کشورش از بریتانیا استقلال یافت، سالی که جان اف کندی «آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحد آمریکا» و سپاه صلح را راه‌اندازی کرد، متولد شد. سپاه صلح (peace corps) سازمانی دولتی متشکل از جوانان داوطلب آمریکایی است که جان اف کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در مارس ۱۹۶۱ با هدف کمک به کشورهای جهان سوم تأسیس کرد. او با اولین داوطلبان در سپاه صلح آشنا شد، شاهد بود که چطور آنها تبدیل شدند به مشاوران دولتی، و سپس شاهد موجی از مداخله خارجی‌ها بود که در طول جنگ داخلی سیرالئون که از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ ادامه داشت، پیش از آنکه در بحران ابولا در سال ۲۰۱۴ گروه دیگری از خارجی‌ها با هدف کمک در این کشور حاضر شوند.

دیوید را اولین بار در سفری به شرق کشور، محل سکونتِ او، در سال ۲۰۱۶ ملاقات کردم. آخر هفته بود و ما برای پیاده‌روی طولانی به حومه شهر کویدو در منطقه کونو رفتیم، منطقه‌ای که با الماس‌هایش شناخته می‌شود ولی من آنجا را به خاطر جنگل‌های بارانی و تپه‌های سنگی‌اش دوست دارم. من و دیوید خیلی زود با هم گرم گرفتیم. هر دو ما ساعت‌ها پس از پرسه زدن در جاده‌های پر پیچ و خم آرامش پیدا می‌کنیم. احساس می‌کردم دیوید از درون من خبر دارد. نه از روی بی‌مهری، ولی انگار چیزی می‌دید که من نمی‌دیدم. وقتی به او گفتم که من عضو گروهی هستم که می‌کوشد سیستم بهداشتی و درمانی سیرالئون را تقویت کند، گفت گروهی از افراد پس از پایان جنگ داخلی با همین هدف به این کشور آمده‌اند. او به چشم دیده بود که همان وعده‌ها، گاهی حتی همان پروژه‌ها، پیشنهاد شده و پس گرفته شده و سپس دوباره پیشنهاد شده بودند.

دیوید آدمی معمولی است، نه قهرمان ناجی انسان‌ها بود نه سیاستمداری که این سیستم پیچیده کمک‌رسانی را مدیریت می‌کند. او یک کشاورز و باغبان است، و اغلب هم بیکار. او هرگز برای یک سازمان مردم‌نهاد کار نکرده است. دقیقاً همین موقعیت او بود که باعث شد بخواهم دیدگاه او را بشنوم. با خودم فکر کردم: کسی مثل او، که در تمام عمرش شاهد انواع کمک‌ها بوده اما زندگی‌اش تغییری نکرده است، در مورد پایان ظاهری کمک‌رسانی‌ها چه می‌گوید؟

اولین بار که دیوید را ملاقات کردم، حدود یک سالی در سیرالئون بودم، در پایان شیوع ابولا که بیش از ۱۴ هزار نفر از مردم سیرالئون را آلوده کرد و نزدیک به ۴ هزار نفر را به دام مرگ کشید. در اوج بحران، در عرض چند ماه صدها میلیون دلار به سیستم بهداشت کشور سرازیر شد تا به جلوگیری از شیوع ویروس و درمان مبتلایان کمک کند.

در چند هفته اول حضورم در این کشور، با دهها خارجی دیگر در دفاتر دولتی و سازمان‌های غیردولتی در اطراف فریتاون، پایتخت سیرالئون، ملاقات کردم. تقریباً همه جوان و خوش‌بین و پرکار بودند و با اشتیاق سیاست‌هایی را تدوین می‌کردند که قرار بود زندگی میلیون‌ها نفر از مردم سیرالئون را تغییر دهد. بخشی از حقوق برخی از این افراد را «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا» پرداخت می‌کرد. برنامه‌هایی که آنها تدوین کردند، خاص و بلندپروازانه و در عین حال پراکنده بود. قرار بود ظرف چند ماه بفهمیم چگونه به بخش کشاورزی کشور کمک کنیم تا بهبود یابد، گردشگری احیا گردد و «دولت و عدالت و امنیت در این کشور تقویت شوند». اساساً: سیرالئون را اصلاح کنیم.

چند ماه پس از اقامتم، شبی به یک جلسه برنامه‌ریزی در خانه یکی از مشاورها دعوت شدم، خانه‌ای سفید و دروازه‌دار با کف‌های براق و مبل‌های چرمی نو. قرار بود گروه کوچکی از ما ظرف چند ساعت برنامه‌ای بهداشتی پیشنهاد دهیم که از روز بعد اجرا شود.

غذا سفارش دادند و شامپاین‌ها را باز کردند تا به ما کمک کند شب را بگذرانیم. شخصاً همکارانم را دوست داشتم. آنها سخت‌کوش بودند و به نظر می‌رسید واقعاً به ایجاد یک سیستم مراقبت‌های بهداشتی بهتر اهمیت می‌دهند. با این حال، بیشتر شب احساس عجیبی داشتم و فکر می‌کردم: گروهی متشکل از پنج نفر خارجی که شامپاین می‌نوشند و روی تخته‌ای سفید طرحی برای وزارت بهداشت سیرالئون ترسیم می‌کنند؟ نه، راهش این نیست.

البته موضوعات دیگری هم بودند که باعث ناراحتی‌ام شدند. برایم عجیب بود که به عنوان یک خارجی روزی سه وعده برایم غذا می‌پختند و به صورت شبانه‌روزی به راننده دسترسی داشتم. در آپارتمانی بالکن‌دار زندگی می‌کردم که از آنجا به اقیانوس اطلس دید داشتم. حدود ۸۰ برابر برخی همتایان محلی‌ام هم درآمد داشتم.

از حضور در سیرالئون هیجان‌زده بودم. شدیداً می‌خواستم کمکشان کنم. اما با گذشت ماه‌ها کم کم برایم روشن شد که اصلاً نمی‌دانم دارم چه می‌کنم.

دیوید در اواخر دهه ۱۹۶۰ اولین بار در مدرسه ابتدایی با فردی سفیدپوست آشنا شد. درست است که سیرالئون تقریباً ۱۰ سال قبل از آن از بریتانیا مستقل شده بود، اما معلمان و مدیران و مسئولان بریتانیایی هنوز بر مدارس کشور تسلط داشتند. دیوید دانش‌آموز باهوشی بود. او از خانواده‌ای می‌آمد که در شرق سیرالئون نفوذ سیاسی داشتند و به عنوان یکی از پسران ارشد انتظار می‌رفت تحصیل‌کرده و مورد احترام هم باشد.

دیوید را در اوایل دوران تحصیل به کویدو، بزرگ‌ترین شهر منطقه‌شان، فرستادند تا نزد این مربیان خارجی بهترین آموزش را ببیند. معلمانش او را از سنین پایین تحسین می‌کردند. او داستان‌ها

نحوه کمک‌رسانی آمریکا تغییر کرد. وقتی دیوید در دهه ۱۹۷۰ با جیره‌های ناهار «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا» مواجه شد، این نهاد از برنامه‌های کلان فاصله گرفت و به تأمین «نیازهای اساسی» روی آورد که شامل تغذیه و آموزش و مراقبت‌های بهداشتی می‌شد



و کتاب‌های آنها را دوســت داشــت، اما از خود می‌پرسید چرا اصرار آنها داشــتند سبک زندگی‌شان را هم به آفریقا بیاورند. وانگهی، او در تشخیص سفیدپوستان از یکدیگر هم مشکل داشت: کدام یک برای آموزش آمده بودند، کدام یک برای استخراج الماس کشور.

تا جایی که او خبر داشــت، همه سفیدپوستان ــ اعم از معلمان و معدنچیان، به همراه همسران و فرزندانشان ــ آخر هفته‌ها را با هم در زمین‌های گلفی می‌گذراندند که بــا از بین بردنِ مزارع برنج و مزارع کاساوا و جنگل‌ها ساخته بودند، یا در استخرهای شنا در باشگاه‌هایی که اتاق بیلیارد و زمین تنیس و زمین اسکواش و کتابخانه داشتند و به صورت هفتگی شب‌های فیلم هم برگذار می‌کردند. دیوید گفت: «آنها در ایــن مدت به کویدو می‌گفتند پاریس کوچک». آن ایام، اوج رونق الماسِ کشــور بود. این شهر کوچک «تقریباً تمام امکاناتی را که فکر می‌کنید هر شهر بزرگی دارد، داشت».

در دبیرستان و هنگام ناهار بود که دیوید متوجه شد ظروف حاوی روغن و بلغور در برنامه‌های «تغذیه مدرسه» با لوگوی «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا» مهر شــده‌اند. جان اف کندی هنگام تأسیس این آژانس در ســال ۱۹۶۱ از فرصتی تاریخی سخن گفته بود: هدف این نهاد ارتقای رشد در کشورهای کمتر توسعه‌یافته و تحقق روزی بود که «دیگر نیازی به کمک‌های خارجی نداشته باشند».

آن زمــان اوج جنگ ســرد بــود، زمانی که کشــورهای جدیداً اســتقلال‌یافته در سراســر جهانِ در حال توســعه سبک و سنگین می‌کردند که با اتحاد جماهیر شوروی متحد شوند یا با ایالات متحد آمریکا. در این مبارزه، «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا» ابزار قدرت نرم بود. برنامه‌های رادیویی و برنامه‌های آموزشی و آموزش کشاورزی و توزیع غذا، نشان از خیرخواهی ایالات متحد و قدرت بازار آزاد بود که تحت حمایت و رهبری آمریکا بود.

«آژانس توســعه بین‌المللــی آمریکا» در دهــه اول فعالیتش بر پروژه‌های بزرگ زیرساختی آن‌هم با هدف توسعه تمرکز کرد: سدها و جاده‌ها و کشاورزی صنعتی. اما تقریباً بلافاصله انتقادات هم مطرح شدند: از جمله اینکه سدها اجتماع‌های اطراف سدها را زیر آب می‌برند و محیط زیست محلی را تخریب می‌کنند، یا کشاورزان فقیر محلی را مزارع پیشرفته‌ای که «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا» توسعه می‌داد، آواره می‌کند. اکثر برنامه‌ها با وام تأمین مالی می‌شدند، نه کمک‌های بلاعــوض، به این معنا که دولت‌های فقیر درگیر پروژه‌هایی بودند که اغلب به موفقیت نمی‌رسیدند. در آن زمان، رهبران آفریقایی و آمریکای لاتین نگرانی‌شان را از آنچه آنها شکل جدیدی از استعمار می‌خواندند ابراز کردند.

بنابراین نحوه کمک‌رسانی آمریکا تغییر کرد. وقتی دیوید در دهه ۱۹۷۰ با جیره‌های ناهار «آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا» مواجه شد، این نهاد از برنامه‌های کلان فاصله گرفت و به تأمین «نیازهای اساسی» روی آورد که شامل تغذیه و آموزش و مراقبت‌های بهداشتی می‌شــد. دیوید وقتی در تعطیلات مدرسه به روستایشان بازگشت، متوجه جوانان آمریکایی شــد که با دوســتان و خانــواده‌اش وقت می‌گذراندند. اکثر آنها لباس‌های گشاد یا گاهی با طرح‌های آفریقایی می‌پوشیدند. آنها در آن اطراف پرسه می‌زدند، به روستاهای مختلف می‌رفتند، با سیرالئونی‌ها آشــپزی می‌کردند و غذا می‌خوردند، در جنگل پیاده‌روی می‌کردند، با کودکان بازی می‌کردند. دیوید به یاد می‌آورد: «آنها سعی می‌کردند زندگی ساده‌ای داشته باشند، دوست پیدا کنند، روش‌های زندگی [محلی] را یاد بگیرند. آنها به مردم ما مشورت می‌دادند، اما از مردم ما نیز چیزهای زیادی یاد می‌گرفتند».

برخی از آمریکایی‌ها رمان‌های قدیمی‌شان را به دیوید می‌دادند. برخی دیگر شهریه مدرسه بچه‌های محلی را پرداخت می‌کردند، به آنها در درس‌هایشان کمک می‌کردند و به آنها غذای اضافی می‌دادند. اما دیوید به یاد می‌آورد که به غیر از پیاده‌روی‌های طولانی و روزهایی که لش می‌کردند و کتاب می‌خواندند، «نمی‌توانستم بفهمم که آنها واقعاً چه کار می‌کنند. به نظر نمی‌رسید خیلی سرشان شلوغ باشد».

با اینکه جان اف کندی متعهد شده بود مردان و زنان واجد شرایط را برای انجام کارهای خاص به این کشــورها بفرستد، داوطلبانی که دیوید با آنها ملاقات کرده بود «فقط کارهای کوچکی انجام می‌دادند. نه کاری که واقعاً باید انجام می‌شــد. آنها حتی قرار نبود به مقابله با معضل فقر بپردازند. ما نمی‌فهمیدیم حضور و فعالیت آنها واقعاً چه چیز برای ما به ارمغان می‌آورد».

دیوید با وجود اســتعدادی که داشت، مجبور شد در ۱۶ سالگی ترک تحصیل کند. دیوید به خانه‌اش در روستایشــان بازگشت. اما دیری نپایید که حوصله‌اش سر رفت و بی‌قرار شد. در دهه ۱۹۸۰، به دنبال فرصت‌های جدید، به همراه برادرش به لیبریا، کشور همسایه، نقل مکان کرد. در آنجا، او با یک داوطلب سپاه صلح آمریکا آشنا شد که من او را دانکن می‌نامم.

دیوید قبل از ملاقات با دانکن نام او را شنیده بود. به نظر می‌رسید همه دانکن را می‌شناختند. افسانه‌ها حاکی از آن بود که دانکن آنقدر لیبریا را دوست داشت که دو دوره در سپاه صلح خدمت کرد، سپس تصمیم گرفت در آن کشور بماند و در یک روستا زندگی خود را آغاز کند. دانکن با دو زن آفریقایی ازدواج کرد، صاحب هفت فرزند شــد. او مبلغ مذهبی بود که انجیل را به زبان گباندی ترجمه کرد. دیوید گفت، دانکن در روستایش «مثل یک پادشاه بود، مثل یک خدا بود، کلامــش در آن منطقه مثل قانون بود. او عــزم کرده بود که مردم آن روستا برق داشته باشند». دیوید وقتی با دانکن آشنا شد، دوران سختی را پشت سر می‌گذاشت. دانکن در ازای تدریس خصوصی به فرزندانش، به دیوید اجازه داد مدتی با او زندگی کند. آنها هر شب با هم شام می‌خوردند.

البته دیوید تنها کسی نبود که به امدادگران خارجی بی‌اعتماد بود. پژوهشی در آن زمان نشان داد که برخی مردم گمان می‌کردند «ابولا بحرانی است که برای منافع خارجی ساخته شده است».

با اینکه جان اف کندی متعهد شده بود مردان و زنان واجد شرایط را برای انجام کارهای خاص به این کشورها بفرستد، داوطلبانی که دیوید با آنها ملاقات کرده بود «فقط کارهای کوچکی انجام می‌دادند. نه کاری که واقعاً باید انجام می‌شد. آنها حتی قرار نبود به مقابله با معضل فقر بپردازند. ما نمی‌فهمیدیم حضور و فعالیت آنها واقعاً چه چیز برای ما به ارمغان می‌آورد.»



چهره‌ها

[این صفحه‌ها به معرفی برندگان جوایز نوبل اقتصاد در دهه‌های گذشته می‌پردازد]



لیموها، تکه‌های گم‌شده پازل اقتصاد بودند

جورج آکرلوف شکست بازارها را توضیح داد



ویژگی: تدوین نظریه‌ای درباره دلایل فروپاشی بازارها

نسیم بنایی
دبیر بخش چهرها

چرا خریداران خودروهای دستدوم به فروشندگان بی‌اعتماد هستند؟ چرا برخی کسب‌وکارهای بیمه‌ای دچار فروپاشی می‌شوند؟ چرا کارگران حتی وقتی دستمزدها ناعادلانه به نظر می‌رسد، باز هم ترجیح می‌دهند شغلشان را ترک نکنند و به کار ادامه دهند؟ بسیاری از اقتصاددان‌ها برای سال‌ها تصور می‌کردند اگر خریداران و فروشندگان رفتاری عقلانی در بازار داشته باشند، آن بازار عملکرد موفقی خواهد داشت. با این حال، وقتی نتیجه‌ای متفاوت را مشاهده می‌کردند، گیج می‌شدند. جورج آکرلوف تلاش کرد این معما را برای این دسته از اقتصاددان‌ها حل کند.

آکرلوف، اقتصاددان آمریکایی و برنده جایزه نوبل، بیشتر به خاطر یک نظریه زیبا و ساده شهرت پیدا کرده است که می‌گوید: وقتی یک طرف بازار بیشتر از طرف دیگر، از اطلاعات برخوردار باشند، حتماً کل بازار دچار فروپاشی خواهد شد. کاری که آکرلوف کرده نشان می‌دهد که بازارها تنها در سیستم‌های انتزاعی حرکت نمی‌کنند و قیمت‌ها و همچنین منحنی‌های عرضه هم تنها «رانه» آن‌ها نیستند. فضاهای اجتماعی‌ای که با اعتماد شکل گرفته‌اند و اطلاعات در کنار رفتارهای انسانی هم می‌توانند بازارها را تحت تاثیر خود قرار دهند. در همین مسیر بود که پایه‌های اقتصاد رفتاری و اطلاعاتی مدرن هم بنا نهاده شد.

نیو هیون تا نوبل

جورج آرتور آکرلوف در سال ۱۹۴۰ در نیو هیون واقع در کانکتی‌کات آمریکا به دنیا آمد. خانواده‌اش همگی اهل دانشگاه بودند و او را در مسیر هدایت کردند. پدرش شیمی‌دان و مادرش معلم بود. به این ترتیب اصرار داشتند که در مسیر پرورش و تربیت او، به «آموزش» نقشی کلیدی بدهند. او از سنین کودکی یاد گرفت که هم به اعداد توجه داشته باشد و هم به نحوه فکر کردن و رفتار مردم! علاقه زیادی که به این مسیر نشان داد، او را وارد مسیری تازه کرد.

در سال ۱۹۶۲ موفق شد از دانشگاه ییل مدرک کارشناسی در رشته اقتصاد را دریافت کند. کمی بعد برای تحصیلات تکمیلی به موسسه فناوری ماساچوست یا همان ام‌آی‌تی رفت که به‌عنوان یکی از اثرگذارترین مراکز تحقیقاتی اقتصاد جهان شناخته می‌شود. در سال ۱۹۶۶ هم تحصیلات خود را در مقطع دکتری به پایان رساند و به این ترتیب، فرایند تحصیلی را به سرانجام رساند.

در همان موسسه ام‌آی‌تی ماند و براساس مدل‌های اقتصادی غالب آن زمان آموزش دید. این مدل‌ها روی بازیگران عقلانی، اطلاعات کامل و بازارهای کارآمد تاکید داشتند. به این معنا که بازیگران عقلانی در بازار می‌توانند از مسیر اطلاعات کامل، بازارها را به شیوه‌ای کارآمد پیش ببرند. آکرلوف به‌عنوان یک محقق جوان، روی این مدل‌ها تردید کرد و آن‌ها را به چالش کشید. او می‌گفت این مدل‌ها خیلی ضعیف هستند و نمی‌توانند رفتار واقعی را توضیح دهند. حتی بابت اینکه این مدل‌ها تا این اندازه غالب شده بودند، احساس ناراحتی می‌کرد. از نگاه او کارهایی مانند خرید خودرو، مذاکره برای دستمزد و انتخاب بیمه، کارهایی بسیار آشفته و سخت بودند که نمی‌شد با عقلانیت مدیریتشان کرد. به همین دلیل به‌دنبال پیشنهاد نظریه‌های جدید بود. همین بیان تنش میان نظریه‌های زیبا و واقعیت‌های آشفته، کل کار او را تشکیل می‌دهد.

مقاله‌ای که منتشر نشد

آکرلوف در سال ۱۹۷۰، یکی از معروف‌ترین مقاله‌های اقتصادی جهان را منتشر کرد. عنوانش «بازار برای لیموها: عدم اطمینان کیفیت و مکانیسم بازار» بود که این روزها در هر کتاب درسی در دنیای اقتصاد، نقل می‌شود. با این حال، آن زمان بسیاری از دانشگاه‌ها و مجلات دانشگاهی، این مقاله را رد کردند و اجازه انتشارش را ندادند.

بسیاری از ویراستاران می‌گفتند این مقاله بسیار پیش‌وپاافتاده و حتی

> آکرلوف بار دیگر به همه ما یادآوری کرد که پشت هر معامله‌ای، انسانی قرار دارد و نمی‌توان آن معامله را به معادلات و منطق و عقلانیت محدود کرد، بلکه باید انسانیت و عواملی انسانی را به صورتی پررنگ و جدی در آن‌ها، در نظر گرفت. این ماندگارترین میراث از آکرلوف بود که نشان داد انسانیت باید به اقتصاد بازگردد

بی‌اهمیت است. برخی هم باورشان نمی‌شد که بتوان با بحثی ساده درباره خودروهای دست‌دوم، پایه‌های نظریه‌های اقتصادی را به چالش کشید. در نهایت یکی از مجلات این مقاله را چاپ و منتشر کرد. از آن به بعد، علم اقتصاد دیگر مانند سابق نشد.

ایده پشت این مقاله بسیار ساده به نظر می‌رسید اما پیامدهایش متفاوت بود. نظریه‌ای که در این مقاله طرح شده بود «نظریه اطلاعات نامتقارن» نام داشت. اطلاعات نامتقارن به این معناست که یک طرف معامله بیشتر از طرف دیگر می‌داند. در بسیاری از بازارهای واقعی، فروشندگان بیشتر از خریداران در مورد کیفیت کالا یا محصولشـــان اطلاعات دارند و آن را به طرف مقابل می‌فروشند.

مثال کلاســـیک آکرلوف، بازار خودروهای دست‌دوم بود. تصور کنید بازاری برای خودروهای دست‌دوم وجود دارد. برخی خودروها با کیفیت خوب هستند. برخی هم کیفیت بد دارند که در زبان آمریکایی به آن‌ها «لیمو» می‌گویند. فروشندگان به‌خوبی می‌دانند که خودرویشان خوب است یا لیمو. خریداران اما نمی‌توانند به این سادگی و قبل از خرید، تفاوت را تشخیص دهند.

همه خریداران از گرفتن لیمو می‌ترسند، به همین دلیل فقط حاضرند قیمت متوسط را بپردازند. اما این قیمت، برای صاحبان خودروهای «خیلی خوب» نسبتاً پایین خواهد بود. به همین دلیل تصمیم می‌گیرند بازار را ترک کنند. وقتی خودروهای خیلی خوب در بازار ناپدید می‌شوند، کیفیت متوسط‌ها هم پایین می‌آید و خریداران باز هم قیمت را پایین می‌آورند و فروشندگان خوب باز هم از بازار رانده می‌شوند.

در نهایت بازار می‌تواند در یک فرایند افراطی، دچار فروپاشـــی شود. فقط لیموها باقی می‌مانند یا هیچ خودرویی کلاً فروخته نمی‌شود. پرسش اینجاست که چرا چنین چیزی اهمیت دارد؟

این بینش جدید از آکرلوف، یک فرض اصلی اقتصاد کلاسیک را به چالش کشید: اینکه بازارها به‌طور طبیعی به سمت نتایج کارآمد حرکت می‌کنند. آکرلوف نشان داد که بازارها حتی بدون تقلب و سوءنیت، باز هم ممکن است صرفاً به دلیل توزیع نابرابر اطلاعات، شکست بخورند و دچار فروپاشی شوند.

> آکرلوف در سال ۱۹۷۰، یکی از معروف‌ترین مقاله‌های اقتصادی جهان را منتشر کرد. عنوانش «بازار برای لیموها: عدم اطمینان کیفیت و مکانیسم بازار» بود که این روزها در هر کتاب درسی در دنیای اقتصاد، نقل می‌شود. با این حال، آن زمان بسیاری از دانشگاه‌ها و مجلات دانشگاهی، این مقاله را رد کردند و اجازه انتشارش را ندادند

سقوط بازارها و اهمیت شفافیت

نظریه آکرلوف فراتر از خودروها کاربرد دارد. پیامدهای واقعی این اتفاق را می‌توان در بازارهای مختلفی مشاهده کرد. برای مثال، در بازارهای بیمه



هم می‌توانیم شاهد این قضیه باشیم. افرادی که می‌دانند احتمال بیماری شدنشان بیشتر است، مشتاق به خرید بیمه سلامت هستند. بیمه‌گران که نمی‌توانند به این سادگی، مشـــتریان سالم را از مشتریان پرریسک جدا کنند، حق بیمه را افزایش می‌دهند. با افزایش قیمت‌ها، افراد سالم‌تر از بازار خارج می‌شـــوند و بازار بیمه به استخری پر از مشتریان پرریسک تبدیل می‌شود. این پدیده با عنوان «کژگزینی» شناخته می‌شود و می‌تواند بازارهای بیمه را بی‌ثبات کند.

در بـــازار کار هم کارفرمایان نمی‌توانند تلاش یا توانایی یک کارگر را به صورت کامل و دقیق اندازه‌گیری کنند. این شکاف اطلاعاتی به خوبی نشان می‌دهد که چرا برخی از شرکت‌ها روی مدارک تحصیلی، رزومه‌ها و توصیه‌نامه‌ها تاکید دارند و چرا ممکن است دستمزدهای بالاتر از بازار بپردازند تا وفاداری و بهره‌وری نیروی کار را تشویق کنند. در عرصه مالی و بانکداری هم ســـرمایه‌گذاران به‌ندرت از اطلاعات درون شـــرکت‌های ســـرمایه‌گذاری آگاهی و اطلاعات دارند. همین نامتقارنی اطلاعات هم باعث می‌شود حباب‌های مالی، سقوط بازارها و اهمیت شفافیت و مقررات برای ما روشـــن و مشخص شود. در هر یک از این موارد، بینش آکرلوف آشکار می‌کند که چرا مکانیسم‌های قدیمی در بازار جواب نمی‌دهند.

بازاندیشی بازارها

جورج آکرلوف در ســـال ۲۰۰۱، موفق شـــد به همراه مایکل اسپنس و جوزف استیگلیتز، جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کند. هر سه اقتصاددان روی جنبه‌هـــای مختلف نامتقارنی اطلاعات کار کـــرده بودند. آکرلوف روی این بخش تاکید داشت که چطور اطلاعات پنهان، منجر به نابودی بازارها می‌شود. اسپنس روی بخش سیگنال‌دهی کار کرد. استیگلیتز هم غربالگری را تحلیل کرد و توضیـــح داد نهادها چطور اطلاعات پنهان را کشـــف می‌کنند. نوبلی که این سه نفر گرفتند بابت این بود که اقتصاد اطلاعات را به نوعی بنیان‌گذاری کردند و در این مســـیر توانســـتند به بازســـازی اقتصاد کار، اقتصاد توسعه و سیاست عمومی کمک کنند. به دنبال این اتفاق، تا اوایل قرن بیست‌ویکم، اهمیت اطلاعاتی، نقشی مرکزی در دنیای اقتصاد پیدا کرد.

خوی حیوانی یعنی چه؟

اصطلاح «خوی حیوانی» را نخستین بار جان مینارد کینز به میان آورد. او با این اصطلاح به عوامل عاطفی و روان‌شناختی خاصی اشاره می‌کند کـــه تصمیم‌های اقتصادی را هدایت می‌کنند. برای مثال، اعتماد، ترس، خوشبینی و بدبینی جزو این موارد حیاتی و مهم هستند.

آکرلوف معتقد است که مدل‌های اقتصادی سنتی نتوانسته‌اند بحران مالی را پیش‌بینی کنند یا آن‌ها را توضیح دهند به این دلیل که همواره عناصر انسانی مهم را نادیده گرفته‌اند. آکرلوف هیچ‌وقت بازارها رد نکرد بلکـــه آن‌ها را واقعی‌تر کرد. او نشـــان داد که اطلاعات، روانشناســـی و هنجارهای اجتماعی به نوعی زندگی اقتصادی را شکل می‌دهند. همچنین کمک کرد اقتصاد به دنیای واقعی مردم نزدیک‌تر شود، یعنی همان دنیایی که همه در آن زندگی می‌کنند. این دنیا، البته با مدل‌های اقتصادی سنتی فاصله زیادی دارد.

آکرلوف بار دیگر به همه ما یادآوری کرد که پشت هر معامله‌ای، انسانی قرار دارد و نمی‌توان آن معامله را به معادلات و منطق و عقلانیت محدود کرد، بلکه باید انسانیت و عواملی انسانی را به صورتی پررنگ و جدی در آن‌ها، در نظر گرفت. این ماندگارترین میراث از آکرلوف بود که نشان داد انسانیت باید به اقتصاد بازگردد.

در بازار کار، کارگران توانایی خود را می‌دانند اما کارفرمایان نمی‌دانند. به این ترتیب آموزش یا به عبارتی دوره‌های آموزشی که کارگر دیده، به سیگنال برای کارفرما تبدیل می‌شود تا بتواند از روی آن دوره‌های آموزشی، فرد را مورد ارزیابی قرار دهد. پرسش دیگر این است که چگونه آموزش به عنوان سیگنال عمل می‌کند؟

پشت پرده آموزش

مایکل اسپنس اهمیت مدارک تحصیلی را نشان داد



ویژگی: او با نظریه سیگنال‌دهی استخدام نیروی کار را هوشمندانه کرد

چرا مدرک دانشگاهی تا این اندازه در بازار کار اهمیت دارد؟ چرا کارفرماها به دیپلم‌ها اهمیت می‌دهند حتی وقتی این مدارک، الزاماً نمی‌توانند مهارت‌های واقعی یک شخص را به صورت کامل نشان دهند و انعکاس‌دهنده واقعیت درباره آن‌ها باشند؟ چرا مردم سال‌ها از زندگی‌شان را به همراه پولی هنگفت، صرف آموزش می‌کنند، حتی وقتی از بازده این مدارک اطمینان کافی ندارند؟

مایکل اسپنس، اقتصاددان آمریکایی-کانادایی و برنده جایزه نوبل، یکی از موثرترین پاسخ‌ها به این سوالات را ارائه کرد. کار او نشان داد که آموزش فقط درباره یادگیری مهارت‌ها نیست، بلکه به نوعی درباره سیگنال‌دهی است. در بازارهای مختلف معمولاً کارفرمایان اطلاعات کامل و دقیقی درباره توانایی‌های کارگران خود ندارند. به همین دلیل است که مدارک و گواهینامه‌های تحصیلی و آموزشی نقش سیگنال را ایفا می‌کنند تا عدم اطمینان را در این افراد به حداقل برسانند.

ایده‌های اسپنس باعث شد انقلابی در اقتصاد کار ایجاد شود. او بحث‌های سیاست آموزشی را به کلی بازسازی کرد که البته بعداً به‌عنوان یکی از پایه‌های اقتصاد اطلاعاتی به جهان اقتصاد معرفی شد. اسپنس به همراه آکرلوف و جوزف استیگلیتز، توضیح داد که چرا بازارها اغلب اوقات دچار شکست و فروپاشی می‌شوند و مردم چگونه تلاش می‌کنند مانع این شکست‌ها شوند.

از کانادا تا لیگو آیوی

مایکل آرتور اسپنس در سال ۱۹۴۳ در مونتکلر واقع در نیوجرسی به دنیا آمد اما بخش زیادی از کودکی خود را در کانادا گذراند. این تربیت بین‌المللی، جهان‌بینی اسپنس را شکل داد. او علاقه زیادی به توسعه جهانی پیدا کرد و تلاش کرد تمرکزش را روی بحث نابرابری بگذارد. مایکل اسپنس، فلسفه، سیاست و اقتصاد را در دانشگاه پرینستون خواند و در سال ۱۹۶۶ هم فارغ‌التحصیل شد. سپس به‌عنوان پژوهشگر به دانشگاه آکسفورد رفت و در سال ۱۹۷۲ هم موفق شد دکترای خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه هاروارد دریافت کند.

این اقتصاددان توانست مسیر تحصیلی خود را موفقیت سپری کند و در نهایت هم به‌عنوان یکی از نخبه‌های اصلی در دنیای اقتصاد مطرح شد. او مانند آکرلوف به پرسش‌هایی جذب شد که مدل‌های سنتی اقتصادی در آن زمان نمی‌توانند پاسخی برایشان فراهم کنند. برای مثال چگونگی عملکرد بازارهای واقعی در شرایط عدم اطمینان، جزو مواردی بود که او روی آن تمرکز کرد.

توانایی پنهان

اقتصاد کلاسیک فرض می‌کرد که کارفرمایان می‌توانند بهره‌وری و مهارت‌های یک کارگر را به‌درستی مشاهده کنند. اما در واقع، اینطور نبود. در مرحله استخدام، کارفرمایان هیچ ایده‌ای نداشتند که آن شخص قرار است چگونه کار کند. شرکت‌ها هم وقتی فردی را که تازه فارغ‌التحصیل شده استخدام می‌کنند، نمی‌دانند واقعاً چقدر هوشمند است و قرار است در کار چقدر با انگیزه عمل کند. حتی نمی‌دانند که چقدر می‌توان روی آن شخص حساب باز کرد. پیش‌بینی عملکرد افراد در زمان استخدام، اصلاً ساده نیست.

نکته جالب اینجاست که خود کارگران اطلاعات نسبتاً کاملی از توانایی‌های خودشان برای کار جدید دارند اما کارفرمایان از این اطلاعات محروم هستند و به همین دلیل نوعی وضعیت نامتقارن ایجاد می‌شود. این عدم تعادل و اطلاعات نامتقارن همان چیزی است که جورج آکرلوف هم در بازار خودروهای دست‌دوم به آن اشاره کرده بود.

اسپنس سؤال ساده اما قابل تاملی مطرح کرد: چگونه کارفرمایان وقتی نمی‌توانند بهره‌وری را مستقیماً مشاهده کنند، تصمیم به استخدام می‌گیرند؟ نظریه سیگنال‌دهی در پاسخ به همین پرسش شکل گرفت. اما سیگنال‌دهی چیست؟ سیگنال‌دهی وقتی رخ می‌دهد که یک طرف در بازار اقدامی انجام دهد تا اطلاعاتی درباره خود را به طرف دیگر برساند و به نوعی بخشی از اطلاعاتش را برای آن فرد آشکار کند.

در بازار کار، کارگران توانایی خود را می‌دانند اما کارفرمایان نمی‌دانند. به این ترتیب آموزش یا به عبارتی دوره‌های آموزشی که کارگر دیده،

نکته جالب اینجاست که خود کارگران اطلاعات نسبتاً کاملی از توانایی‌های خودشان برای کار جدید دارند اما کارفرمایان از این اطلاعات محروم هستند و به همین دلیل نوعی وضعیت نامتقارن ایجاد می‌شود. این عدم تعادل و اطلاعات نامتقارن همان چیزی است که جورج آکرلوف هم در بازار خودروهای دست‌دوم به آن اشاره کرده بود.

به سیگنال برای کارفرما تبدیل می‌شود تا بتواند از روی آن دوره‌های آموزشـی، فرد را مورد ارزیابی قرار دهد. پرسـش دیگر این است که چگونه آموزش به عنوان سیگنال عمل می‌کند؟ اسپنس استدلال کرد که آموزش برای ارزشمند بودن نیازی ندارد که بهره‌وری را افزایش دهد. اما کمک می‌کند که افرادی با توانایی بالا، فرایند تکمیل آموزش عالی را آسان‌تر و ارزان‌تر انجام دهند. برای افرادی که توانایی کمتری دارند این فرایند پرهزینه یا دشوار می‌شود. در نهایت هر دو طرف این کار را انجام می‌دهند و مدرک آموزشی را دریافت می‌کنند. به همین دلیل است که هر دو به‌رغم تفاوت‌ها، مدرکی می‌گیرند که به نوعی به توانایی بالایی آن‌ها اعتبار می‌دهد و سیگنال این امر را ارسال می‌کند. کارفرمایان هم از مدارک تحصیلی به عنوان میانبر برای تصمیم‌گیری درباره استخدام و میزان دستمزد استفاده می‌کنند.

تصور کنید دو نفر برای یک شغل یکسـان درخواست می‌دهند؛ یکی مدرک دانشـگاهی دارد و دیگری ندارد. حتی اگر شـغل نیاز به مهارت‌های آکادمیک پیشـرفته نداشته باشـد، کارفرما ممکن است همچنان فارغ‌التحصیل را ترجیح دهد. مدرک سـیگنال اسـتقامت، انضباط و توانایی حل مسئله است. دیپلم، در این معنا، فقط امر آموزش نیسـت و فقط آن را اثبات نمی‌کند بلکه در حقیقت نوعی اطلاعات ارزشمند است.

چرا این ایده اقتصاد را تغییر داد؟

نظریه اسـپنس این باور را که دستمزدها همیشه مستقیماً بهره‌وری را منعکـس می‌کنند، به چالش کشـید. در واقع، دسـتمزدها اغلب سیگنال‌هایی را منعکس می‌کنند که کارفرمایان در شرایط عدم اطمینان از آن‌ها بهره می‌گیرند تا خیالشـان در فرایند استخدام، راحت شود. ایـن بینش کمک کرد تا توضیـح دهند چرا تورم مدارک رخ می‌دهد؟ یا چرا سیسـتم‌های آموزشی به سرعت گسترش می‌یابند؟ یا چرا نابرابری حتی وقتی دسترسی به آموزش بهبود می‌یابد، ادامه دارد؟

این نظریه نشـان داد که بازارها می‌توانند ناکارآمد باشند: مردم ممکن است بیش از حد در آموزش سـرمایه‌گذاری کنند اما فقط برای متمایز شـدن، نه برای بهره‌ورتر شدن. این امر از اهمیت بالایی برخوردار است و نشان می‌دهد که تا چه اندازه، مدرک تحصیلی و آموزشـی می‌تواند بی‌اعتبار و بی‌اهمیت باشد.

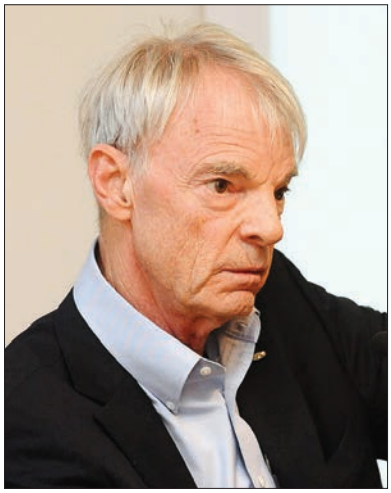

نوبل اشتراکی

در سال ۲۰۰۱، مایکل اسپنس جایزه نوبل علوم اقتصادی را با جورج آکرلوف و جوزف استیگلیتز برای سهم داشتن در اقتصاد اطلاعات به دست آورد. کمیته نوبل اعلام کرد که کار آکرلوف روی کژگزینی؛ کار اسپنس روی سیگنال‌دهی و کار استیگلیتز روی غربالگری باعث شده که این جایزه را دریافت کنند.

آنهـا با هم چارچوب کاملی برای درک بازارهـای دارای اطلاعات ناکامل ارائه کردند؛ بازارهایی که بر زندگی اقتصادی واقعی حاکم‌اند! کار اسپنس سؤالات ناراحت‌کننده‌ای برای سیاستگذاران مطرح کرد. مثلاً اینکه اگر آموزش عمدتاً توانایی را سـیگنال دهد نه اینکه آن را ایجاد کند؛ در این صورت آیا جوامع با تمرکز بیش از اندازه روی امر تحصیل و آموزش، منابع خود را به هدر نمی‌دهند؟ یا اینکه گسترش دسترسی به آموزش، نابرابری را کاهش می‌دهد یا فقط سطح را بالاتر می‌برد؟ چه کسانی بیشترین سود را از دانشگاه‌های نخبه می‌برند؟

اسپنس هرگز استدلال نکرد که آموزش بی‌فایده است. در عوض، نیاز به تمایز بین آموزش به عنوان سرمایه انسانی و آموزش به عنوان سیگنال‌دهی را برجسته کرد و تلاش داشت این تفاوت را نشان دهد. این تمایز همچنان در بحث‌ها درباره شـهریه‌ها، بدهی دانشجویی و آموزش نیروی کار مرکزی وجود دارد. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های او «همگرایی بعدی» است که به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های مایکل اسپنس شناخته می‌شـود. در این کتاب که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده، آینده رشد اقتصادی در جهانی چندسرعته مورد بحث قرار گرفته است.

اسـپنس در این کتاب، از بازارهای کار به توسـعه جهانی روی می‌آورد. او بررسی می‌کند چگونه اقتصادهای نوظهور، به ویژه در آسیا به سـرعت رشد کرده‌اند و شکاف درآمدی با اقتصادهای پیشرفته را کاهش داده‌اند. اسپنس نشان می‌دهد که برخی کشورها سریع رشد می‌کنند و همگرا می‌شـوند و برخی دیگر دچار رکود می‌شـوند یا عقب می‌مانند. برای مثال او می‌گوید رشد صادراتی به کشورهای در حال توسعه کمک کرد تا صنعتی شوند و همچنین سرمایه انسانی و کیفیت نهادی بیشـتر از ایدئولوژی مهم است. یا در بخشی دیگر می‌گوید اقتصادهای پیشرفته با رشد کندتر و نابرابری رو به افزایش روبرو هستند.

مشاور جهانی و روشنفکر عمومی

مایکل اسپنس نه تنها به عنوان دانشگاهی، بلکه به عنوان مشاور جهانی کار کرده اسـت. او به‌عنوان رئیس دانشـکده تجارت فارغ‌التحصیلان استنفورد، رئیس کمیسیون رشـد و توسعه مجمع جهانی اقتصاد و مشـاور دولت‌ها و سـازمان‌های بین‌المللی فعالیت داشته است. کار او روزبه‌روز بیشـتر روی اقتصاد توسعه، نابرابری جهانی و آینده رشد متمرکز شد.

مایکل اسپنس همچنان یک چهره مهم اقتصادی به شمار می‌آید. در دنیای امروز با مدارک آنلاین، استخدام مبتنی بر هوش مصنوعی و تورم مدارک، بینش‌های اسپنس مرتبط‌تر از همیشه به نظر می‌رسند. کارفرمایان این روزها کاملاً متکی به مدارک، گواهینامه‌ها و امثال این‌ها شده‌اند. دلیلش هم این است که اطلاعات کاملی در دسترس نیست و راهی جز تکیه به همین مدارک وجود ندارد. پلتفرم‌هایی مانند لینکدین، آزمون‌های استاندارد و حتی پروفایل‌های رسانه‌های اجتماعی به عنوان سیگنال‌های مدرن عمل می‌کنند. درک سیگنال‌دهی کمک می‌کند تا بفهمیم چرا نابرابری حتی در سیستم‌های مبتنی بر شایستگی ادامه دارد و چرا اصلاح آن اینقدر دشوار است.

مایکل اسپنس استدلال نکرد که آموزش دروغ است. او نشان داد که آموزش همزمان نقش‌های متعددی ایفا می‌کند: یادگیری، سیگنال‌دهی و غربالگری. با آشکار کردن چگونگی عملکرد بازارها در شـرایط عدم اطمینان، اسپنس کمک کرد اقتصاد به واقعیت نزدیک‌تر شـود. کار او به ما یادآوری می‌کند که پشت هر رزومه و دیپلم، داستان عمیق‌تری درباره اعتماد، اطلاعات و فرصت نهفته است. این بینش همچنان مرکزی برای درک کار، آموزش و نابرابری در قرن ۲۱ است.

اسپنس هرگز استدلال نکرد که آموزش بی‌فایده است. در عوض، نیاز به تمایز بین آموزش به عنوان سرمایه انسانی و آموزش به عنوان سیگنال‌دهی را برجسته کرد و تلاش داشت این تفاوت را نشان دهد. این تمایز همچنان در بحث‌ها درباره شهریه‌ها، بدهی دانشجویی و آموزش نیروی کار مرکزی وجود دارد



طاهر ضیایی، رئیس اتاق بازرگانی در اجتماع تجار با حضور آقایان امیرعباس هویدا نخست‌وزیر، عبدالعظیم ولیان وزیر تعاون و امور روستایی، منصور روحانی وزیر کشاورزی، هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد ۱۳۵۲/۷/۱۶

اولین رئیس دوره ادغام

نگاهی تصویری به دوره ریاست طاهر ضیایی در اتاق تهران



علی ططری

پژوهشگر تاریخ اقتصاد

در تداوم کوته‌نوشت‌های پیشین که به همراه تصاویر نویافته از رؤسای اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران در مجله آیندهنگر منتشر شد، در این مجال نیز ضمن ارائه تعدادی از عکس‌های مربوط به طاهر ضیایی، یکی دیگر از رؤسای اتاق بازرگانی ایران و تهران که به‌تازگی در مرکز اسناد دیجیتال اتاق بازگانی تهران بازیابی و سازماندهی شده است، گذری کوتاه بر زندگی و سوابق اجرایی این رئیس سابق اتاق بخش خصوصی خواهیم انداخت.

طاهر ضیایی، فرزند میرزاآقا ضیاءالاطبا به سال ۱۲۹۶ خورشیدی در شهر تربت‌حیدریه دیده به جهان گشود. اجداد او بنا بر مستندات تاریخی، اغلب شغل طبابت داشتند و البته، میرزاآقا علاوه بر طبابت، به سیاست هم علاقه‌مند شد و از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۲، از دوره هشتم تا سیزدهم قانونگذاری، شش دوره متوالی نماینده مردم تربت حیدریه در مجلس شورای ملی بود. اما به نظر می‌رسد که طاهر، فرزند او تمایل چندانی به شغل اجدادی نداشت. به‌گونه‌ای که طاهر پس از فارغ‌التحصیلی از کالج آمریکایی تهران در سال ۱۳۱۴ به آلمان رفت. در دانشگاه فنی برلین مهندسی معدن خواند و از دانشگاه وین دکترای زمین‌شناسی گرفت. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۵ به تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران پرداخت.

ضیایی در زمان ملی شدن صنعت نفت ایران، به عضویت هیئت خلع ید در آمد. در سال ۱۳۳۴ در دولت حسین علاء، معاون امور معادن وزارت اقتصاد ملی شد و در سمت معاونت معدنی این وزارتخانه به فعالیت پرداخت. در سال‌های آغازین فعالیت سازمان برنامه و بودجه و در زمان مدیرعاملی جعفر شریف امامی بر سازمان برنامه، طاهر ضیایی مدتی قائم‌مقام سازمان برنامه بود. او سال ۱۳۳۹ توانست سکاندار وزارت صنایع و معادن شود. وی در دی ۱۳۴۰، مشاور فنی و صنعتی بنیاد پهلوی و در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ در کابینه علم، مجدد به سمت وزیر صنایع و معادن منصوب شد.

از دیگر مشاغل ضیایی، مدیرعاملی بانک خصوصی اصناف و سرپرستی سازمان زمین‌شناسی بود. ضیایی در سال ۱۳۴۲ در دوره چهارم مجلس سنا به مقام سناتوری رسید و این سمت را تا پایان دوره هفتم مجلس سنا در سال ۱۳۵۷ که این مجلس منحل شد، حفظ کرد.

در سال ۱۳۴۸ با ادغام اتاق بازرگانی تهران و اتاق صنایع و معادن و شکل‌گیری اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران، ضیایی، نخستین رئیس این دوره از حیات خانه بخش خصوصی شد. وی ریاست افتخاری اتاق بازرگانی ایران و آلمان و همچنین، ریاست افتخاری اتاق بازرگانی ایران و آمریکا را نیز برعهده داشت و در مجموع ۱۱ سال ریاست اتاق بازرگانی ایران و تهران بود. از مهمترین اقدامات ضیایی در دوره مدیریتش، برگزاری سمینار کنترل کیفی محصولات صنعتی، ادغام دو اتاق بازرگانی و اتاق صنایع و معادن، آغاز فعالیت شرکت اطلاعات اعتباری و آغاز فعالیت اتاق بازرگانی ایران و انگلیس بود.

در نهایت، طاهر ضیایی در بحبوحه انقلاب سال ۱۳۵۷ به آمریکا رفت و تا پایان عمر یعنی سال ۱۳۹۱ در این کشور سکونت داشت.

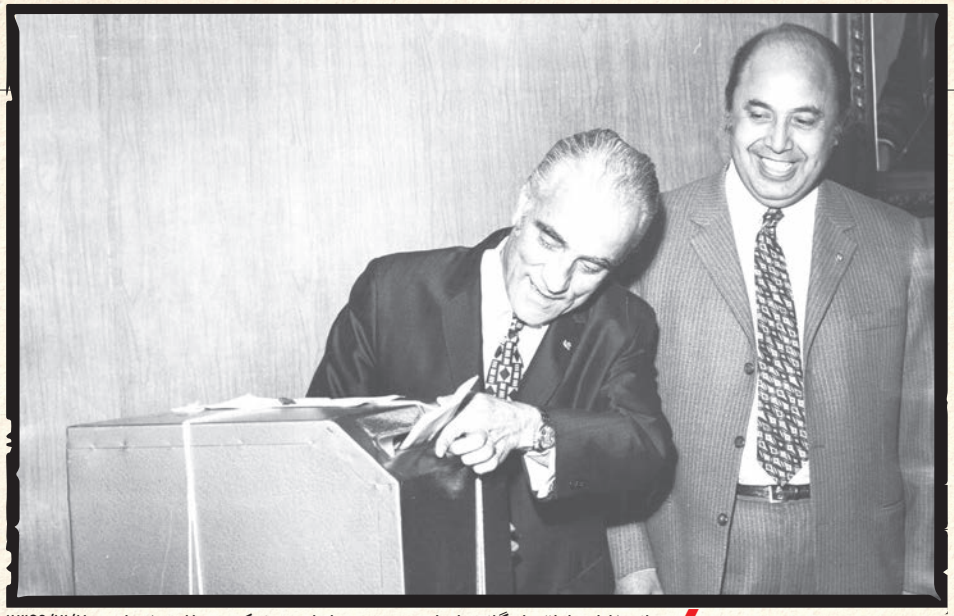

انتخابات اتاق بازرگانی، از راست: محمد ابراهیم نیکپور، طاهر ضیایی-۱۳۴۹/۳/۲۰



سخنرانی طاهر ضیایی، وزیر بازرگانی و رئیس اتاق بازرگانی - ۱۳۵۳/۸/۱۰



طاهر ضیایی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن در کنفرانس مطبوعاتی در اتاق صنایع درباره انقلاب فرهنگی- ۱۳۴۷/۵/۲۶



اعلام همبستگی بازرگانان با رستاخیز ملی در اتاق بازرگانی- ۱۳۵۳/۱۲/۵

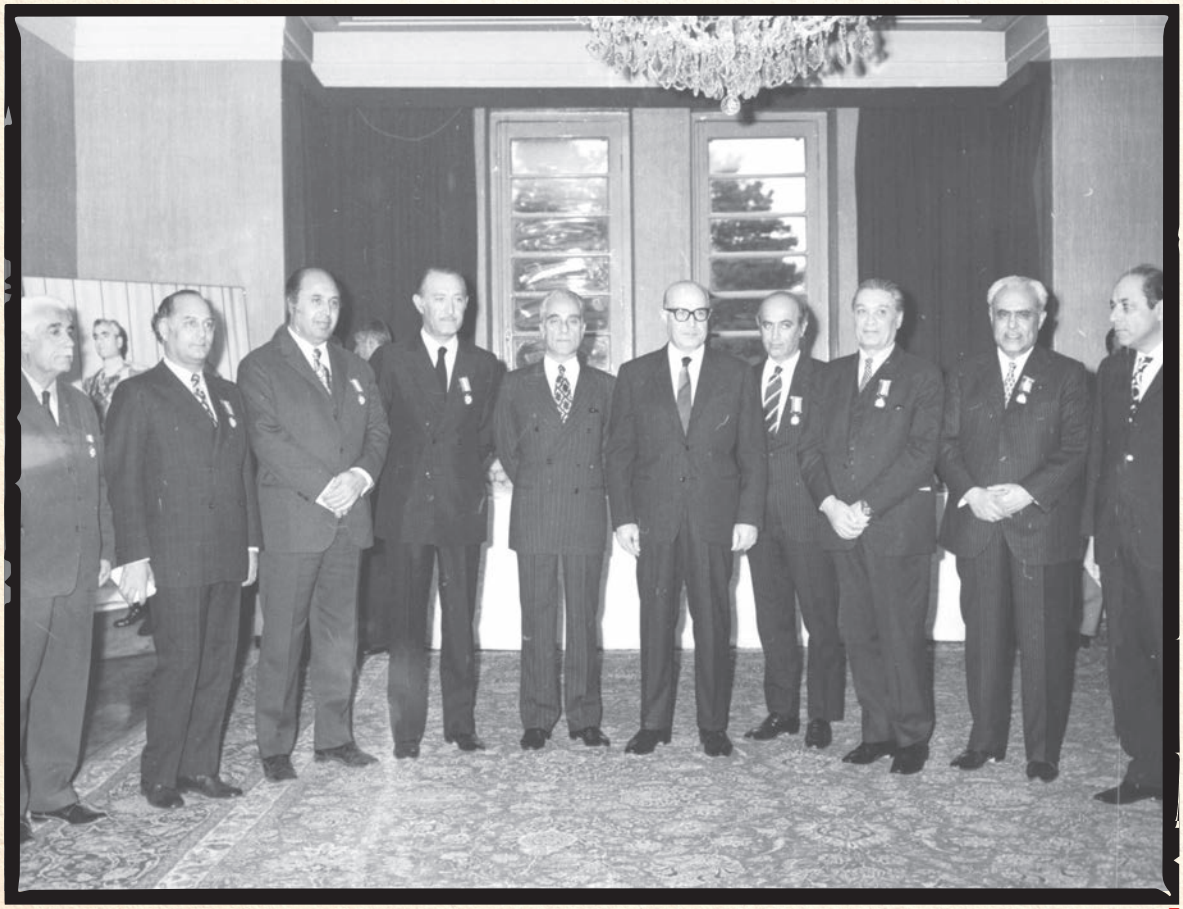

اهداء نشان افتخار به بازرگانان در اتاق بازرگانی- به ترتیب از راست: ناشناس، محمود دهدشتی، علی‌اکبر محلوجی، قاسم لاجوردی، جعفر شریف‌امامی، طاهر ضیایی، ابونصر عضد قاجار، محمد ابراهیم نیکپور، وهاب‌زاده ۲-۱۲-۱۳۴۹



طاهر ضیایی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن- ۱۳۵۳/۸/۱-



طاهر ضیایی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن (سمت چپ)-۱۳۵۳/۱۰/۲۳



طاهر ضیایی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن (نفر وسط)- ۱۳۴۶/۱۲/۸


اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM
اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr
تلگرام: t.me/TehranChamber
آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸
۱۳۶۳
مرکز تماس اتاق تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE
Since 1804
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

به زودی...

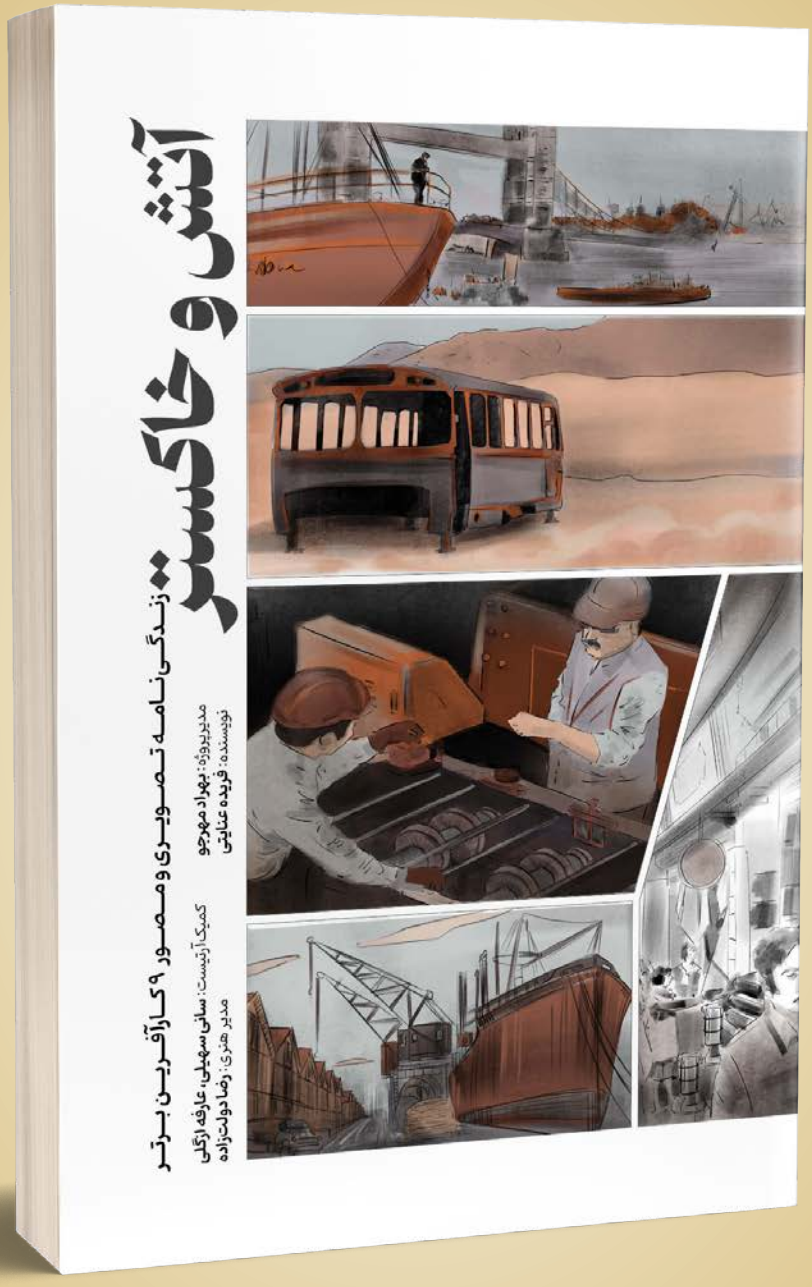

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE
امین الضرب